دانشنامه

امام موسی کاظم علیه السلام


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

دانشنامه امام کاظم علیه السلام

مشخصات کتاب

نویسنده : جمعی از نویسندگان
ناشر : پایگاه تخصصی عاشورا

روزها یکی پس از دیگری می‌آمدند و می‌رفتند و خورشید عالم افروز به عادت همیشگی‌اش هر روز از مشرق سر در می‌آورد و در مغرب غروب می‌کرد، اما چیزی که او می‌دید فقط تاریکی سیاه‌چال بود. سال‌های سال بود که سهم او از روشنایی روز، فقط نوری اندک از روزنه‌ی کوچکی بود و بس، تنها چیزی که او را زنده نگه داشته بود نور ایمان بود. آن جا از رفاه و آسایش و آزادی خبری نبود، اما زمزمه‌های عاشقانه‌ی او در «خلوت خانه‌ی تنهایی» و به هنگام راز و نیاز با معبودش روح او را به عالم ملکوت پیوند زده بود و از این دنیای حقیر به عبادت دلخوش کرده بود.
نور ایمان او دل کنیز زیبارو - که زندان‌بان او را برای آزار روحی امام به زندان فرستاده بود - را نیز در کنج زندان روشن کرده بود. بر عکس در کاخ هارون نعره‌های مستانه‌ی دیوسیرتان تا آسمان بلند بود و بساط عیش و نوش همیشه به راه، زندانی آنجا نیز دست از ارشاد گمراهان بر نمی‌داشت، می‌خواست حرف آخرش را بزند و حجت را تمام کند. زندان‌بان را صدا کرد و قلم و کاغذی از او خواست. آن‌گاه زیر روزنه‌ی کوچکی که کمی نور همراه داشت نشست و نامه‌ای نوشت. یک بار خواند و نامه را به نگهبان داد تا به هارون‌الرشید برساند. نگهبان وارد کاخ شد، هارون پرسید: چیست؟
- نامه.
- از چه کسی است.
- از زندانی، موسی بن جعفر، اما گفته بلند بخوانید تا همه بشنوند.
- بده ببینم، حتما تقاضای آزادی کرده و نامه را گرفت و طوری که حاضران هم بشنوند خواند:
«روزگار بر من در این زندان تاریک با مشکلات و سختی‌های فراوانی می‌گذرد، در حالی که روزگار تو سراسر خوشگذرانی است. من و تو در روز قیامت -که پایانی برایش نیست - به هم خواهیم رسید و به حساب هایمان رسیدگی خواهند کرد. این را بدان که آن جا ستمگران و اهل باطل زیانکار خواهند بود» . [1] .
هارون به اطرافش نگاه کرد. حاضران چهره‌ای غمگین به خود گرفته بودند. رگ ونسط پیشانی هارون از شدت خشم برآمده بود. نامه را مچاله کرد و به گوشه‌ای پرتاب کرد و دست‌هایش را به کمرش زد و مشغول قدم زدن شد.
آن نامه‌ی کوتاه ولی پر معنا مستی را از سرش پرانده بود. دست آخر از شدت عصبانیت نعره‌ای کشید که گوش فلک را کر کرد. روی تخت

ریاستش تکیه کرد و در حالی که دندان‌هایش را به هم می‌فشرد به فکر فرورفت. با خود می‌اندیشید که این حرف حق را - که بسیار تلخ و شکننده بود - چگونه پاسخ گوید. روز بعد جسم نحیف امام کاظم علیه‌السلام در گوشه‌ای از زندان روی زمین بود، اما پرنده‌ی روحش به نزد جد بزرگوار و پدر و مادر شهیدش پر کشیده بود.

پی نوشت ها:
[1] بحارالأنوار، ج 48،ص 148.
منبع: حیات پاکان داستان‌هایی از زندگی امام موسی کاظم؛ مهدی محدثی؛ بوستان کتاب چاپ دوم 1385.

مرحوم شیخ مفید رحمة الله علیه آورده است:
امام موسی بن جعفر علیه‌السلام فرمود: همانا خداوند متعال دو جهان مرتبط با یکدیگر آفریده است، که یکی از آن‌ها علیا و دیگری سفلی می‌باشد. و آفرینش تشکیلاتی هر دو جهان را در انسان ایجاد نموده است؛ همان طور که این جهان را کروی شکل آفریده است، همچنین سر انسان را نیز چون گنبد، کروی شکل قرار داده و موهای سر انسان به منزله ستارگان؛ و چشمان او همانند خورشید و ماه؛ و مجرای تنفس او را چون شمال و جنوب؛ و دو گوش انسان را چون مشرق و مغرب قرار داده است. همچنین چشم بر هم زدن انسان، مانند جرقه و برق، سخن و کلام او مانند رعد و صدای آسمانی، راه رفتن او همچون حرکت ستارگان سیاره است.
همچنین نشست و نگاه انسان همانند اشراف ستارگان؛ و خواب انسان مانند هبوط آن ها؛ و نیز مرگ او همانند فناء و نابودی آن ستارگان خواهد بود. خداوند کریم در پشت انسان 24 فقره و مهره استخوانی همانند 24 ساعت شبانه روز، و درون او 30 روده به تعداد روزهای ماه قرار داده است؛ و بدن او را متشکل از 12 عضو به مقدار حداکثر حمل او در شکم مادر آفریده است.
و درون انسان چهار نوع آب وجود دارد که عبارتند از:
آب شور در چشمانش تا در گرما و سرما محفوظ و سالم بماند.
آب تلخ در گوش هایش تا جلوگیری از ورود حشرات باشد.
آب منی در صلب و کمرش تا او را از فساد و دیگر عوارض مصون و سالم نگه دارد.
آب صاف در دهان و زبانش تا کمک در جهات مختلف دهان و درون باشد.
و به همین جهت هنگامی که حضرت آدم علیه‌السلام لب به سخن گشود، شهادت به یگانگی خداوند سبحان داد. همچنین خداوند حکیم انسان را از نفس و جسم و روح آفرید، که به وسیله نفس، خواب‌های مختلف می‌بیند؛ و جسمش مورد انواع بلاها و امراض گوناگون قرار می‌گیرد، که در نهایت به خاک باز می‌گردد؛ و روح تا زمانی که جسم بر روی زمین باشد، با او است و پس از آن جدا خواهد شد. [1] .

پی نوشت ها:
[1] اختصاص شیخ مفید: ص 142.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام موسی کاظم؛ عبدالله صالحی؛ مهدی یار.

یکی از اصحاب امام موسی کاظم علیه‌السلام - به نام یعقوب بن جعفر - حکایت نماید:
روزی در محضر مبارک آن حضرت بودم، که مردی نصرانی وارد شد و اظهار داشت: من از دیاری دور دست، با تحمل سختی‌ها و مشقت آمده ام. و سپس افزود: نزدیک سی سال است، که از خداوند خواسته ام تا مرا به بهترین و کاملترین ادیان راهنمائی نموده؛ و نیز به برترین بندگان هدایتم فرماید.تا آن که شبی در خواب شخصی را دیدم، که بیان اوصاف و فضایل مردی را در حوالی شهر دمشق می‌کرد؛ پس چون از خواب بیدار شدم و رهسپار دمشق گشتم؛ و چون آن مرد را یافتم، پس از صحبتهای مفصل، گفت: گمشده تو در یثرب - شهر مدینه - است؛ و چون وارد یثرب شوی از شخصیتی به عنوان موسی بن جعفر علیه السلام سئوال کن که منزلش کجاست؟ و چون او را یافتی به مقصود خویش خواهی رسید. و اکنون به محضر شما آمده ام.
راوی گوید: مرد نصرانی در حالی جریان را تعریف می‌کرد، که ایستاده و بر عصای خود تکیه زده بود؛ و در پایان اظهار داشت: اگر اجازه بفرمائی دست به سینه بنشینم.
امام علیه‌السلام اظهار داشت: اجازه نشستم داری ولی بدون دست به سینه، بلکه آزاد و راحت باش. پس نشست و گفت: آن مردی که شما را به من معرفی نمود سلام رساند، آیا جواب سلام او را نمی‌دهی؟ امام کاظم علیه‌السلام فرمود: خداوند او را هدایت فرماید؛ تا زمانی که به دین اسلام نگرویده باشد جواب سلام ندارد.
نصرانی سئوال کرد:(حم - و الکتاب المبین - انا أنزلناه فی لیلة مبارکة انا کنا منذرین - فیها یفرق کل أمر حکیم)، تفسیرش چیست؟
حضرت فرمود: اما (حم) مقصود محمد صلی الله علیه و اله و سلم می‌باشد، در کتابی که بر هود علیه‌السلام نازل شده، موجود است؛ و اما (الکتاب المبین) امیر المؤمنین علی علیه‌السلام می‌باشد؛ و اما (لیلة مبارکة) حضرت فاطمه سلام الله علیها است؛ و اما (فیها یفرق کل أمر حکیم) یعنی؛ خیر کثیر از فاطمه سلام الله علیها خارج می‌شود، که همه آنها حکیم خواهند بود. سپس امام کاظم صلوات الله علیه نصرانی را مخاطب قرار داد و فرمود: اسم مادر حضرت مریم سلام الله علیها چیست؟ و در چه روزی روح حضرت عیسی علیه‌السلام در او دمیده شد؟ و در چه روزی، و چه زمانی به دنیا آمد؟ نصرانی گفت: نمی‌دانم. امام علیه‌السلام فرمود: نام مادر حضرت مریم سلام الله علیها «مرثا» بود که در زبان عرب به

معنای «وهیبة» است؛ و در روز جمعه هنگام زوال ظهر آبستن شد، که خداوند این روز را گرامی داشت؛ و نیز پیغمبر اسلام صلی الله علیه و اله و سلم آن را به عنوان عید بزرگ مسلمین معرفی نمود. و حضرت عیسی علیه‌السلام قبل از ظهر، روز سه شنبه، در کنار رود فرات به دنیا آمد. سپس نصرانی پس از مطالبی، به حضرت عرضه داشت: اسم مادر من به زبان سریانی و عربی چه بوده است؟ حضرت فرمود: نام مادرت عنقالیة؛ و نام جده ات عنقورة؛ و نام پدرت عبدالمسیح بوده است. نصرانی گفت: صحیح و درست بیان نمودی، اکنون به فرما که اسم جدم چه بوده است؟ حضرت فرمود: نام جدت جبرئیل بود، که عده ای از لشکریان شام او را غافلگیر کرده و به شهادتش رساندند.
نصرانی این بار سئوال کرد: اسم من چه می‌باشد؛ و اکنون چه نامی را برایم انتخاب می‌نمائی؟
امام کاظم علیه‌السلام فرمود: نام تو عبد الصلیب است، که نام عبدالله را برایت برگزیده ام. در این هنگام نصرانی اسلام را پذیرفت؛ و شهادتین را به طور کامل و مشروح بر زبان جاری نمود؛ و صلیبی را که به گردن آویزان کرده بود در آورد؛ و اظهار داشت: دستور بفرمائید که صدقات و مبرات خود را به چه کسی بپردازم. حضرت فرمود:مدتی قبل یک نفر از نصاری آمد و مسلمان شد که در رفاه و و نعمت فراوانی بسر می‌برد، بروید و با هم زندگی نمائید.
شخص تازه مسلمان گفت: یا ابن رسول الله! من یکی از ثروتمندان بزرگ و معروف هستم و اموال گوناگون بسیاری را در دیار خود رها کرده ام، اکنون هر دستوری را صادر فرمائی آماده انجام آن هستم. در پایان امام کاظم علیه‌السلام او را موعظه و راهنمائی نمود، که یکی از مسلمانان خوب و متدین قرار گرفت. [1] .

پی نوشت ها:
[1] اصول کافی: ج 1، ص 478، بحارالأنوار: ج 48، ص 85، ح 106، مدینة المعاجز: ج 6، ص 297، ح 2023.
در ضمن داستان بسیار طولانی بود که به طور فشرده ترجمه گردید.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام موسی کاظم؛ عبدالله صالحی؛ مهدی یار.

آثار وضعی همنشینی با افراد

روزی پیشوای هفتم (ع) به یکی از یاران خود به نام «سلیمان به جعفر» فرمود: چرا با عبدالرحمان بن یعقوب (که فرد فاسقی است) همنشین هستی؟ سلیمان گفت: او دایی من است. فرمود: او درباره خدا عقیده‌ای فاسد دارد. تو یکی از دو راه را باید برگزینی؛ یا همنشینی با او و ترک ما و یا همنشینی با ما و ترک او. سلیمان گفت: او هر چه می‌خواهد بگوید؛ وزر و وبالش بر عهده خودش می‌باشد. وقتی من عقیده او را نپذیرم چه گناهی بر من است!
فرمود: آیا نمی‌هراسی از این که عذابی فرود آید و هر دوی شما را فرا بگیرد؟ سپس فرمود: شخصی از یاران موسی بن عمران (ع) ولی پدرش از اعوان فرعون بود. وقتی لشکر فرعون موسی و پیروان او را تعقیب کرد، آن پسر از موسی و یارانش بازماند تا پدرش را موعظه کند و او را به موسی ملحق سازد. ولی وقتی فرعون و سپاهیانش در دریا غرق شدند، آن پدر و پسر نیز که در نزدیکی آنها بودند غرق شدند. چون خبر به موسی (ع) رسید فرمود: او (پسر) مشمول رحمت الهی است، ولی هنگامی که عذاب فرا رسد آن کس نیز که نزدیک گنهکار است بی‌دفاع خواهد بود. [1] .

پی نوشت ها:
[1] کافی، ج 2، ص 374 - 375.

منبع: زندگانی امام کاظم؛ علی رفیعی، سید محمد حسینی؛ پاییز 1374
ناشر: مؤسسه فیض کاشانی

آنچه دارای ملاک است نه آنچه مردم می‌گویند

امام (ع) به هشام بن حکم فرمود:
«یا هشام! لو کان فی یدک جوزة و قال الناس فی یدک لؤلؤة ما کان ینفعک و انت تعلم انها جوزة و لو کان فی یدک لؤلؤة و قال الناس انها جوزة ما ضرک و انت تعلم انها لؤلؤة.» [1] .
ای هشام! اگر در دست تو گردویی بود و مردم گفتند مروارید است سودی به حال تو ندارد، در حالی که تو خود می‌دانی که آن گردو است. و چنان چه آنچه در دست تو است مروارید باشد ولی مردم بگویند گردو است، این گفته مردم نیز زیانی به تو نمی‌رساند، در حالی که خود می‌دانی که آنچه در دست داری مروارید است. امام کاظم (ع) در این بیان گهربار پیروان خود را به این حقیقت توجه می‌دهد که ملاک خوبی و بدی و پیشرفت و انحطاط در وجود خود انسان است نه خارج از آن. قضاوت‌ها و اظهار نظرهای مردم نسبت به انسان امری اعتباری است که نه سودی به او می‌رساند و نه زیان، آنچه مایه سود و زیان است ارزش‌ها و ضد ارزش‌هایی است که در وجود خود انسان است. خلاصه فرمایش امام (ع) این است که مؤمن باید حقیقت‌بین باشد نه دهان‌بین.

پی نوشت ها:
[1] تحف العقول، ص 285.
منبع: زندگانی امام کاظم؛ علی رفیعی، سید محمد حسینی؛ پاییز 1374
ناشر: مؤسسه فیض کاشانی

آموختن قرآن در برزخ

آموختن قرآن و کلام وحی الهی از اهداف بزرگ رسالت پیامبر اعظم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد، یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة. [1] «آیات خدا را بر آنان تلاوت می کند و آنان را پاک گردانده و کتاب و حکمت می‌آموزد.» قرآن دریای کوثر معارف، ماوراءالطبیعه و متافیزیک است، که در فکر و دسترس انسان ها قرار گرفته است. قرآن کتاب بی‌بدیلی است که بر همه کتاب‌های پیشین آسمانی مشرف و مهیمن می‌باشد، و أنزلنا الیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یده من الکتاب و مهیمنا علیه، [2] «کتابی بر تو نازل نمودیم که کتاب آسمانی پیشین را تصدیق و تأیید نمود و بر آن اشراف و احاطه دارد.» قرآن دریایی است که ژرفای آن پایان ندارد، و باطنه عمیق. [3] .
حال که قرآن این گونه منبعی است، آموختن آن نیز مرحله بالای از اهمیت خواهد داشت. به همین خاطر محروم بودن از آن، محرومیت از بزرگترین فیض الهی است. به لحاظ اهمیت یاد گرفتن و یاد دادن قرآن این مقدار اهتمام به آموزش قرآن داده شده است که معلم قرآن برترین انسان‌ها است، خیرکم من تعلم القرآن و علمه؛ [4] «برترین شما کسی است که قرآن بیاموزد و به دیگران یاد بدهد». خدای سبحان که رحمت خاصه‌اش هماره شامل بندگان خاص می‌باشد، در آموزش قرآن و بهره گیری از این فیض بی‌پایان، نیز بندگان خاص خویش را مورد عنایت ویژه قرار داده است. پیروان اهل بیت علیهم‌السلام از شایستگی بیشتر برای فیض و رحمت الهی برخوردار می‌باشند. بدین سبب مورد لطف ویژه الهی قرار می‌گیرند.
انسان مؤمن و پیرو اهل بیت علیهم‌السلام باید تلاش کند تا در دنیا قرآن بیاموزد و همچنین قرآن را به دیگران بیاموزد. یاد گرفتن و یاد دادن قرآن از بزرگ ترین مسؤولیت‌های هر مسلمان به خصوص پیروان اهل بیت علیهم‌السلام می باشد. منظور از یاد گرفتن و یاد دادن قرآن تنها روخوانی آن نیست، بلکه افزون بر آن مفاهیم و درک قرآن نیز می‌باشد.
اینک سخن در بخش دیگر از اهتمام این موضوع می‌باشد که اگر کسی از محبان و پیروان اهل بیت علیهم‌السلام در دنیا موفق به آموختن قرآن نشد و عمر وی پایان یافت، چنین شخصی را در عالم برزخ قرآن یاد می‌دهند. این یکی از امتیازهای پیرو اهل بیت علیهم‌السلام بودن است. این حقیقت والا بر زبان گویا و زیبای موسی بن جعفر علیه‌السلام جاری شده است که می‌فرماید: من مات من اولیائنا و شیعتنا و لم یحسن القرآن علم فی قبره لیرفع الله به من درجته فان درجات الجنة علی قدر آیات القرآن یقال له

اقرأ و ارق. [5] «هر کس از شیعیان ما که قرآن را نیکو یاد نگرفته است، (در دنیا) در قبر به وی می‌آموزند تا درجات وی بالا رود زیرا درجات بهشت به مقدار آیات قرآن است. به قاری قرآن گفته می‌شود بخوان و بالا برو.»
این روایت آموزه‌های عرشی فراوانی در بردارد که بر زبان باب الحقایق موسی بن جعفر علیه‌السلام جاری شده است.
1 - در عالم برزخ هنوز راه تکامل انسان هموار است. بدین خاطر برای این که از فیض الهی بهره مند شود به محبان و شیعیان اهل بیت علیهم‌السلام که قرآن را نیکو نیاموخته‌اند، قرآن می‌آموزند، تا با آموختن و قرائت و درک قرآن درجات آنان ارتقا پیدا کند.
2 - خدای مهربان شیعیان اهل بیت علیهم‌السلام را مورد عنایت خاص قرار می‌دهد. به برکت پیروی از اهل بیت علیهم‌السلام آنان را مشمول رحمت خاص قرار داده و در برزخ به آنان قرآن می‌آموزد، تا از فیض بی‌پایان آن بهره‌مند شوند. دیگران از این فیض محرومند!
3 - قرآن یک حقیقت و باطن دارد که مراحل درجات تکاملی انسان در آن جلوه گر است. هر مقدار شخص با قرآن بیشتر انس داشته باشد و قرآن در دنیا و برزخ بیشتر بخواند به مراحل و درجات بالاتر راه پیدا می‌کند. قرآن وسیله تکامل و تصاعد انسان در زندگی دنیا و نیز در آخرت و در عالم برزخ می‌باشد.
4 - آیا این شیرین ترین سخن و این زیباترین سخن و این آرامش بخش روح و تن در بهشت قرائت نخواهد شد؟ در بهشت نیز راه تکامل هموار است. به قاری قرآن گفته می‌شود با خواندن قرآن به درجات برتر دست می‌یابی. بخوان و بالا برو، اقرأ و ارق، یعنی راه تکامل پایان ندارد.

پی نوشت ها:
[1] جمعه، 2.
[2] مائده، 48.
[3] نهج‌البلاغة، خ 18، ص 20.
[4] مستدرک الوسائل، ج 4، ص 235.
[5] اصول کافی، باب فضل حامل القرآن، حدیث 10؛ المحجة البیضا، ج 2، ص 217.
منبع: امام کاظم الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ اول 1386.

آخرین سخن امام کاظم

عالم بزرگ شیخ مفید (ره) در ارشاد، می‌نویسد: روایت شده؛ وقتی که لحظات آخر عمر امام کاظم علیه‌السلام فرارسید، به سندی بن شاهک (زندانبان) فرمود: «دوستی در بغداد دارم که از اهالی مدینه است، و خانه‌اش مجاور خانه عباس بن محمد در محل «مشرعة القصب» می‌باشد، او را حاضر کن تا سرپرستی غسل و کفن مرا بر عهده بگیرد.» و او انجام داد.
سندی بن شاهک می‌گوید: از امام کاظم (ع) خواستم، به من اجازه بدهد تا خودم او را کفن کنم. آن حضرت به من اجازه نداد، و فرمود: «ما خاندانی هستیم که مهریه زنانمان، و مخارج اولین حج ما، و کفن مردگان ما از مال پاک خودمان می‌باشد، و کفن من نزد خودم موجود است [1] و می‌خواهم عهده‌دار غسل و کفن و دفن من، فلان دوستم باشد.» [2] .

پی نوشت ها:
[1] و این درس آموزنده از خاندان رسالت است، که مؤمنین کفن خود را قبل از مرگ از مال حلال خود، تهیه کرده و آماده سازند.
[2] ترجمه ارشاد مفید، ج 2، ص 236 - 235 - مطابق پاره‌ای از روایات حضرت رضا (ع) با طی الارض از مدینه به بغداد آمد و به طور ناشناس، جنازه مطهر پدر را غسل داد و کفن کرد و بر آن نماز خواند و به خاک سپرد. (اصول کافی، ج 1، ص 382 - 381) روایات و مبانی شیعه، این قول را تأیید می‌کند.
منبع: نگاهی بر زندگی امام کاظم؛ محمد محمدی اشتهاردی، نشر مطهر چاپ دوم بهار 1377.

آنان که عملشان پذیرفته یا رد می‌شود

عمل اندک از خردمند پذیرفته شده و دو برابر می‌گردد، و عمل بسیار از اهل هوی و نادانی مردود است.
قوله فیمن قبل عمله او رد
قلیل العمل من العاقل مقبول مضاعف، و کثیر العمل من اهل الهوی و الجهل مردود.

منبع: صحیفه امام کاظم؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول 1381.

آنان که رحمت الهی شامل حالشان است

تمامی مردم روی زمین مشمول رحمت و فیض الهی هستند، مادامی که به این سه اصل عمل کنند: همدیگر را دوست داشته باشند، در امانتها خیانت نکنند، پیرو حق و عدالت باشند.
قوله فیمن شمله رحمة الله
ان اهل الارض لمرحومون ما تحابوا و ادوا الامانة و عملوا الحق.

منبع: صحیفه امام کاظم؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول 1381.

آنکه پند دهنده‌ای در وجودش ندارد

هر که در وجودش پند دهنده‌ای نداشته باشد دشمنش بر او مسلط گردد.
قوله فیمن لم یکن له واعظ من نفسه
من لم یکن له من نفسه واعظ، تمکن منه عدوه.

منبع: صحیفه امام کاظم؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول 1381.

آنکه دنیا را دوست بدارد

کسی که دنیا را دوست بدارد ترس از آخرت از قلبش رخت برمی‌بندد، و هر که دانشی فراگرفت و بر اثر آن محبت دنیا در قلبش بیشتر گردید دوری او از خداوند بیشتر می‌شود، و خشم الهی بر او افزونتر می‌گردد.
قوله فیمن احب الدنیا
من احب الدنیا ذهب خوف الاخرة من قلبه، و ما اوتی عبد علما فازداد للدنیا حبا الا ازداد من الله بعدا، و ازداد الله علیه غضبا.

منبع: صحیفه امام کاظم؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول 1381.

آنچه موجب جلب روزی و فقر است

ادای امانت و راستگویی موجب روی آوردن روزی است، خیانت و دروغ گفتن سبب تنگدستی و نفاق می‌گردد.
قوله فیما یجلب الرزق و الفقر
اداء الامانة و الصدق یجلبان الرزق، و الخیانة و الکذب یجلبان الفقر و النفاق.

منبع: صحیفه امام کاظم؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول 1381.

آزادسازی بردگان

از جمله مظاهر اطاعت و بندگی امام علیه‌السلام توجه و احسانش به بردگان بود. به طوری که هزار تن از آنها را خریده و در راه خدا و برای رضا و تقرب به او، آزاد کرد [1] .

پی نوشت ها:

[1] در النظیم در مناقب ائمه، از: یوسف بن حاتم شامی، از کتب خطی کتابخانه آیة الله حکیم.

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمدحسین عطایی.

آراستگی برای همسر

« حسن بن جهم » می‌گوید:
امام کاظم علیه‌السلام را دیدم که محاسنش را رنگ کرده بود و بسیار آراسته به نظر می‌رسید. پرسیدم: « فدایت شوم! چرا محاسنت را رنگ کرده‌ای؟! »
فرمود: « آری! آراستگی و آمادگی مرد، موجب تأکید بر حفظ عفت زن می‌شود. »
همانا برخی از زن‌ها به خاطر اینکه شوهرانشان به مسأله نظافت و آرایش بی‌اعتنا هستند، از مرز عفت خارج می‌گردند. »
سپس فرمود: « آیا دوست داری که همسرت را آن گونه بنگری که او تو را آنگونه (ژولیده و نامرتب) بنگرد؟ » گفتم: « معلوم است که نه! » فرمود: « زن نیز دوست ندارد، مرد را ژولیده بنگرد. » سپس افزود: « من اخلاق الانبیاء؛ التنظف و التطیب و حلق الشعر. » [1] .
« از اخلاق پیامبران، پاکیزگی و خوشبویی و زدودن موهای اضافی بدن است. »

پی نوشت ها:
[1] فروع کافی، ج 5، ص 567.
منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام موسی بن جعفر؛ سید علی حسینی قمی، نبوغ چاپ دوم 1382.

آراستگی امام کاظم برای همسر

حسن بن جهم می‌گوید: امام کاظم علیه‌السلام را دیدم که محاسنش را رنگ کرده بود، بسیار آراسته به نظر می‌رسید، پرسیدم: «فدایت شوم چرا محاسنت را رنگ کرده‌ای؟»
در پاسخ فرمود: «آری آراستگی و آمادگی، موجب تأکید بر حفظ عفت زن می‌شود، همانا بعضی از زنها به خاطر آن که شوهرانشان به مسأله نظافت و آرایش بی‌اعتنا هستند، از مرز عفت خارج می‌گردند.» سپس فرمود: «آیا دوست داری که همسرت را آن گونه بنگری که او تو را آن گونه (ژولیده و نامنظم) بنگرد؟» عرض کردم: نه. فرمود: «زن نیز دوست ندارد، تو را ژولیده بنگرد.» سپس افزود: من اخلاق الانبیاء؛ التنظف و التطیب و حلق الشعر: «از اخلاق پیامبران، پاکیزگی و خوشبویی و زدودن موهای اضافی بدن بود.» [1] .

پی نوشت ها:
[1] فروع کافی، ج 5، ص 567.
منبع: نگاهی بر زندگی امام کاظم؛ محمد محمدی اشتهاردی، نشر مطهر چاپ دوم بهار 1377.

آفت ناسپاسی

سپاس اندک، مایه بی‌رغبتی و دل سردی به کردار نیک است. [1] .

پی نوشت ها:

[1] نهایة الأرب، ج 3، ص 248.

منبع: امام کاظم از دیدگاه اهل سنت؛ علی اصغر قربانی؛ مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما 1385.

احمد بن تیمیه الحرانی

صاحب کتاب «منهاج السنة النبویة» (متوفی 728 ه) می‌گوید: «موسی بن جعفر مشهور بالعبادة و النسک» [1] . «موسی بن جعفر علیه‌السلام مشهور به عبادت و پرهیزگاری است».

پی نوشت ها:

[1] منهاج السنة، ج 2، ص 124.

منبع: امامان اهل‌بیت در گفتار اهل سنت؛ تحقیق و نگارش داود الهامی؛ مکتب اسلام چاپ اول پاییز 1377.

ابن ساعی

«اما امام کاظم، او صاحب مقامی والا، افتخاری بزرگ، پر عبادت، کوشا در رسیدن به حقایق، دارای کرامات بارز، مشهور به عبادات و مواظب بر طاعات بوده شب را به سجده و نماز می‌گذرانید و روز را با صدقه و روزه‌داری بسر می‌برد و به خاطر حلم فراوان و گذشت از کسانی که بر او ستم روا داشتند به کاظم شهرت یافت. هر کس به او بدی می‌کرد او در برابر نیکی می‌نمود و با جنایتکار با عفو و گذشت، مقابله می‌کرد و به دلیل عبادت زیادش به عبد صالح موسوم شد، در عراق [1] - به خاطر آن که هر کس او را در خانه‌ی خدا، وسیله قرار می‌دهد و به نتیجه می‌رسد - به باب الحوائج معروف است، از کرامت‌هایش عقول حیران است و چنین حکم می‌کند که او در پیشگاه خدا مقامی والا و استوار دارد»[2] .

پی نوشت ها:

[1] ابن‌ساعی، شاید از آن رو عراق را بخصوص نام برده که حاجتمندان و گرفتاران از همه جا به قصد تشرف به حرم مطهر امام هفتم، آن جا می‌روند و توسل جسته و حاجت می‌گیرند، اگرنه در ایران و شام و هند و پاکستان و هر جا که از موالیان اهل بیت اطهار هستند، نیازمندان و درماندگانشان به باب الحوائج - امام موسی بن جعفر - متوسل و پیش از هر دری، در خانه‌ی آن بزرگوار را می‌زنند. م.

[2] مختصر اخبار الخلفاء: ص 39.

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمد حسین عطایی.

ابن جوزی

«موسی بن جعفر را عبدصالح می‌گفتند، او بردبار و بخشنده بود. هرگاه از کسی آزاری می‌دید در برابر مالی برای او می‌فرستاد»[1] .

پی نوشت ها:

[1] مختار صفوة الصفوة: ص 152.

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمد حسین عطایی.

ابوحاتم

«موسی بن جعفر، شخصی مورد اعتماد و راستگو، و پیشوایی از پیشوایان و ائمه‌ی مسلمین است» [1] .

پی نوشت ها:

[1] تهذیب التهذیب: 10 / 34.

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمد حسین عطایی.

احمد بن عبدالله خزرجی

«ابوالحسن، موسی الکاظم بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب هاشمی مدنی، فرزندش رضا و برادرانش؛ علی و محمد - پسران جعفر بن محمد - و گروهی از آن بزرگوار و از قول پدرش روایت کرده‌اند. ابوحاتم می‌گوید: او مورد اطمینان و راستگو، امامی از امامان مسلمین است. یحیی بن حسین می‌گوید: هرگاه اطلاع می‌دادند که کسی باعث اذیت و آزار اوست، کیسه‌ای که هزار دینار داشت برای او می‌فرستاد، مهدی عباسی او را به زندان افکند و بعد آزادش کرد» [1] .

پی نوشت ها:

[1] خلاصه‌ی تهذیب الکلام: ص 334.

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمد حسین عطایی.

ابن حجر عسقلانی

«ابوالحسن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی علیهم‌السلام، هاشمی معروف به کاظم، راستگوی عابد از طبقه هفتم است» [1] .

پی نوشت ها:

[1] التقریب: ص 366.

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمد حسین عطایی.

ابن معية

«امام موسی کاظم، ملقب به ابوالحسن و ابوابراهیم، مادرش ام‌ولد است. پرفضیلت و والامقام بوده است. هادی عباسی او را زندانی کرد و بعد به خاطر خوابی که دیده بود او را از زندان آزاد کرد، سپس هارون الرشید او را به زندان افکند و در همان زندان به شهادت رسید» [1] .

پی نوشت ها:

[1] سبک الذهب فی سبک النسب: خطی، که یک نسخه از آن در کتابخانه‌ی عمومی امام کاشف الغطاء موجود است.

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمد حسین عطایی.

احمد بن حجر هیثمی

«موسی کاظم، وارث علم، معرفت، کمال و فضیلت پدرش، و به خاطر گذشت و حلم فراوانش به کاظم موسوم شده است. وی در نزد اهل عراق به دری که حوائج در پیشگاه خدا از آن در، روا می‌شود مشهور است و او عابدترین، داناترین و بخشنده‌ترین مردم روزگار بود»[1] .

پی نوشت ها:

[1] الصواعق المحرقة: ص 121.

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمد حسین عطایی.

احمد بن ابی‌یعقوب معروف بن ابن‌واضح

«موسی بن جعفر علیهماالسلام، از سرسخت‌ترین مردم در عبادت بود و از پدرش روایت می‌کند» [1] .

پی نوشت ها:

[1] تاریخ یعقوبی: 3 / 145.

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمد حسین عطایی.

ارشاد و راهنمایی امام کاظم

ارشاد مردم به راه حق و راهنمایی به راه راست، از جمله مهمترین کارهای اصلاحی است که امام علیه‌السلام توجه خاصی به آن داشته و نقش مهمی را در نجات مردم فریفته دنیا و دلباخته زر و زیور، ایفا کرد. و به برکت راهنمایی و موعظه آن بزرگوار بود که ایشان از راه گمراهی و ضلالت خود دست برداشتند و از بهترین مؤمنان گشتند.
مورخان در این باره رویدادهای زیادی را نقل کرده‌اند، داستان امام را با بشر حافی نقل کرده‌اند که در آغاز کار - آن طوری که راویان می‌گویند - بشر باده‌گساری می‌کرد و شب و روزش را به فسق و فجور می‌گذرانید، تا این که امام علیه‌السلام از کنار خانه او در بغداد عبور کرد و صدای لهو و لعب و آوازخوانی و نوای نی را شنید که از خانه او بلند بود، کنیزی از آن خانه بیرون آمده در حالی که زباله‌دانی در دست داشت و آنها را سر راه مردم ریخت، امام علیه‌السلام نگاهی به طرف او کرد و فرمود:
«ای کنیز! آیا صاحب این منزل آزاد است، یا برده؟ آزاد است. راست گفتی، اگر بنده بود از آقا و صاحب اختیارش می‌ترسید.» کنیز وارد منزل شد، در حالی که بشر کنار بساط میگساری بود، از او پرسید: چرا دیر کردی؟ کنیز ماجرای خود با امام را نقل کرد، بشر با عجله از منزل بیرون دوید، تا خودش را به امام رساند و توسط آن بزرگوار توبه کرده، از او عذر خواست [1] و گریه کرد، و پس از آن شروع به خودسازی نمود و از روی معرفت و ایمان به خدا پیوست، تا آن جا که در پارسایی و زهد سرآمد زمان شد. ابراهیم حربی درباره وی می‌گوید: «شهر بغداد، کسی را که عقلش کاملتر و زبانش را نگه‌دارنده‌تر از بشر بن حارث باشد، در خود نپروریده است که در هر مویش عقل داشت» [2] . بشر، از لذایذ زندگی دنیا رو برتافت و به قناعت راضی شد، درباره قناعت می‌گفت: اگر جز برخورداری از عزت بی‌نیازی، هیچ چیز دیگر در قناعت نبود، همین خود در ارزش قناعت بس بود، سپس این شعر را سرود:
افادتنی القناعة ای عز
و لا عز اعز من القناعة
فخذ منها لنفسک رأس مال
و صیر بعدها التقوی بضاعة
تحز حالین تغنی عن بخیل
و تسعد فی الجنان بصبر ساعة [3] .از مردم روزگار خود خشمگین بود، و معاشرت با آنها را خوش نداشت، به دلیل آن که، افراد باایمان و نیکوکار کمتر پیدا می‌شد ولی اشرار و منحرفین فراوان بودند. از این رو از اکثر

مردم دوری می‌جست، تا آن جا که مأمون احمد بن حنبل را واسطه قرار داد تا برای ملاقات او اجازه بگیرد، او خودداری کرده، جواب مثبتی نداد [4] . از جمله اشعار وی، در ناخشنودی از مردم روزگار، این شعر است:
ذهب الرجال المرتجی لفعالهم
و المنکرون لکل امر منکر
و بقیت فی خلف یزین بعضهم
بعضا لیدفع معور عن معور [5] .
بشر از دنیا کناره گرفت و به خدا پیوست تا این که یکی از اقطاب عارفان شد و تمام اینها به برکت موعظه و راهنمایی امام علیه‌السلام بود [6] . از جمله کسانی که امام علیه‌السلام، او را به راه راست هدایت کرد: حسن بن عبدالله است، همان کسی که مورد توجه سلاطین و پارسای در دنیا بوده، امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد و سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای او را از راه خدا باز نمی‌داشت. وی خدمت امام‌علیه‌السلام رسید و امام به او فرمود:
«ای ابوعلی! چقدر دوست دارم آن حالتی را که تو داری و خوشحالم از آن، جز این که آگاهی تو کم است، آگاهی بیشتری کسب کن! آگاهی چیست؟ فقه بیاموز و حدیث فرا بگیر.» از آن روز به بعد، شروع به فراگیری و نوشتن، فقه و حدیث از مالک و دیگر فقهای اهل مدینه نمود و به امام علیه‌السلام عرضه کرد. اما امام نپسندید و او را به فقه اهل بیت و فراگیری احکام از ایشان و ایمان داشتن به امامت خود، رهبری فرمود، و او به سرعت پذیرفت و هدایت یافت [7] .
امام علیه‌السلام همواره مردم را به کار نیک دعوت می‌کرده و بر انجام عمل شایسته راهنمایی می‌نمود و از هنگامه دیدار پروردگار و روز قیامت برحذر می‌داشت. شنید که مردی، آرزوی مرگ می‌کند، بلافاصله به سراغ او رفت و فرمود: «آیا بین تو و خداوند خویشاوندی هست تا بدان وسیله برای تو امتیازی قائل شود؟ خیر. پس به این ترتیب تو آرزوی هلاکت ابدی را داری»[8] .
براستی که امام علیه‌السلام توجه خاصی به راهنمایی مسلمانان، بر انجام تقوا و عمل نیک داشت. و ما برخی از نصایح والا و راهنمایی‌های ارزنده وی را که جامع هر نوع پند و رهنمود است در آن جا که آثار علمی و تربیتی آن بزرگوار را عرضه می‌کنیم، یاد خواهیم کرد.

پی نوشت ها:
[1] الکنی و الالقاب: 2 / 150، به نقل از منهاج الکرامه علامه مناوی همین داستان را در کواکب الدریة: ص 208 نقل کرده است با این تفاوت که وی

نام امام موسی علیه‌السلام را ذکر نکرده است.
[2] تاریخ بغداد: 7 / 37.
[3] قناعت چه عزتی را به من بخشید که هیچ عزتی بالاتر از عزت قناعت نیست
از قناعت برای خود سرمایه‌ای فراهم کن و پس از قناعت از سرمایه تقوا بهره گیر!
این دو حالت را داشته باش تا از بخیل بی‌نیاز و در بهشت به وسیله صبر مدت کوتاه دنیا خوشبخت باشی!.
[4] کواکب الدریة: 1 / 208.
[5] تاریخ بغداد: 7 / 77. یعنی:
مردانی که به کارشان امیدواری بود و آنانی که هر کار بدی را، بد می‌دانستند، رفتند.
و به جای آنها کسانی ماندند که از یکدیگر تعریف می‌کنند، تا کج‌بینی، مدافع کج‌بین دیگر گردد!.
[6] بشر در سال 227 ه از دنیا رفت و در بغداد به خاک سپرده شد، و مسجد جامعی به نام او کنار مسجد امام اعظم موجود است. اما قبر مشهور به آرامگاه شیخ بشار - آن طوری که بعضی گمان کرده‌اند - قبر بشر حافی نیست بلکه آرامگاه بشار است که به زهد و پارسایی شهرت داشت.
[7] المناقب: 3 / 407، چاپ نجف.
[8] الاتحاف بحب الاشراف: ص 55.
منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمدحسین عطایی.

احسان امام کاظم به مردم

امام علیه‌السلام نسبت به تمام مسلمین نیکی و احسان می‌فرمود، هیچ کس به قصد حاجتی خدمت امام نیامد، مگر این که حاجتش برآورده شد و از خدمت آن بزرگوار بازنگشت، مگر آسوده خاطر و دلشاد. آن حضرت عقیده داشت که خوشحال کردن مردم و برآوردن نیازشان از مهمترین کارهای خیر است، از این رو هرگز در پاسخ به تقاضای گرفتاران و رفع ظلم از مظلوم، هیچ گونه مسامحه‌ای به خود راه نمی‌داد. برای علی بن یقطین ورود در حکومت هارون را روا دانست و برای او فرمان «کفاره عمل سلطان، احسان به برادران مسلمان است» را به عنوان مجوزی قرار داد. مردم ستمدیده‌ای که نزد وی به شکوه و زاری می‌آمدند، امام علیه‌السلام، گرفتاریها و درددلهای آنها را به خاطر خدا و از روی محبت برطرف می‌کرد.

از جمله کسانی که از امام علیه‌السلام کمک خواست، شخصی از مردم ری است. وی اموال زیادی داشته که حکومت ری آنها را تصرف کرده بود، و نمی‌توانست اموالش را از چنگ حکومت آزاد کند و می‌ترسید که از هستی ساقط شود. فکر زیادی کرد که چه کند! درباره حاکم ری پرسید، گفتند: از شیعیان امام است، تصمیم گرفت تا مسافرت کند و خدمت امام برسد و به او پناهنده شود. این بود که سفری به مدینه کرد، وقتی که به آن جا رسید، به محضر امام شرفیاب شد و جریان خود و گرفتاری‌اش را به اطلاع آن حضرت رسانید.

امام علیه‌السلام نامه‌ای درباره او، به والی ری نوشت که در آن نامه، پس از بسم الله، چنین آمده بود: «بدان که خدا را در زیر عرش وی سایه‌ای است که، هیچ کس از آن سایه برخوردار نمی‌شود، مگر این که برای برادر مسلمانش کار خیری انجام دهد و یا گرفتاری او را برطرف سازد و یا دل او را شاد کند. حامل نامه برادر مسلمان تو است، و السلام...» آن مرد نامه را گرفت و پس از ادای فریضه حج، آهنگ وطن کرد، وقتی که به ری رسید، شبانه نزد حاکم رفت، در خانه‌اش را زد، غلام حاکم بیرون آمد، از او پرسید: تو کیستی؟ فرستاده امام صابر، موسی علیه‌السلام. غلام با عجله نزد حاکم رفت و جریان را به اطلاع وی رساند، حاکم با پای برهنه به استقبال وی آمده و با او معانقه کرد و وسط دو چشمش را بوسید و چندین بار پیشانی او را بوسه زد و با اشتیاق از حال امام می‌پرسید. آنگاه نامه امام را گرفت و بوسید و به احترام نامه سرپا ایستاد، وقتی که نامه را خواند، اموال و جامه‌های خود را طلبید و تمام آنها را با وی قسمت کرد و آنچه قسمت‌پذیر نبود، بهایش را به وی پرداخت در حالی که می‌گفت:

برادر آیا از من خوشحال شدی؟ آری به خدا بیش از آن خوشحالم!! آنگاه دفتر اموال را خواست و روی تمام دیونی که به گردن آن مرد بود خط کشید و برائت نامه‌ای به او داد. آن مرد از نزد وی بیرون شد در حالی که دلش از خوشحالی و شادی به پرواز در آمده بود، با خود عهد کرد که به خاطر احسان و خوبی او، به مکه برود، و در کنار بیت الله الحرام، برای وی دعا کند و خوبی و احسانی که در حق وی نموده است به عرض امام علیه‌السلام برساند. همین که موسم حج فرا رسید، رهسپار مکه شد و پس از آن راهی مدینه گشت و خدمت امام رسید و جریان را به اطلاع امام علیه‌السلام رساند، امام بسیار خوشحال شد، آن مرد عرض کرد: سرور من! آیا این عمل شما را خوشحال کرد؟ «آری به خدا سوگند، او مرا و امیرالمؤمنین را خشنود کرد، به خدا سوگند که جدم رسول خدا (ص) و خدای تعالی را مسرور ساخت...» اینها همه دلالت بر اهمیت زیاد امام علیه‌السلام به امور مسلمانان، و علاقه فراوان آن حضرت به برآوردن حاجات مردم دارد. و در اینجا سخن درباره نقل پاره‌ای از برجستگیها و ویژگیهای امام علیه‌السلام به پایان می‌رسد.

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمدحسین عطایی.

اشک چشم

خشوع بنده برابر عظمت خدا صعود وی را به دنبال دارد. انسان هنگامی که خود را در برابر عظمت معبود بی‌نهایت ناتوان می‌بیند، هنگامی که خویش را در بندگی معبود مقصر می‌بیند که از عهده بندگی و پرستش بر نیامده است، هماره خود را بدهکار دانسته و گناهکار می‌بیند. به معبود و مولای خود حق می دهد که بنده استحقاق عقوبت دارد. بنده تقصیر کار است. هر مقدار هم پرستش و عبادت کند حق بندگی به جا نیاورده است.
این گونه دیدگاه از بنده، خویشتن را طلبکار خدا نمی‌پندارد و در برابر خدا فروتن و خاضع می‌شود. این دیدگاه بنده را به درگاه خدای سبحان روانه می کند. از عظمت خدا و از تقصیر خویشتن عذر به درگاه می‌برد و به درگاه وی انابه کند. نگران خوف و خطرهایی که در اثر رفتار خویش در پیش رو دارد، باشد و به درگاه خدا و معبود خویش گریه و ناله کند و اشک چشمش جاری شود. در این راستا هر مقدار دیدن شفاف تر و بردش بیشتر باشد، عظمت معبود را بهتر در می‌یابد. خوف و خطرها را بهتر درک می‌کند؛ گریه و انابه‌اش بیشتر می شود. بدین خاطر فرزانگان بیشتر در اندیشه و از دیگران بیشتر لرزان و از عاقبت خویش بیشتر هراسانند. امام کاظم علیه‌السلام و کان یبکی من خشیة الله حتی تخضل لحیته بالدموع. [1] «آن مقدار گریه می‌نمود که محاسنش با اشک هایش تر می‌شد.» یصلی و اعضاؤه تضطرب و دموعه تجری. [2] «در هنگام نماز بدنش می لرزید و اشک هایش جاری می‌شد».

پی نوشت ها:
[1] الارشاد، ج 2، ص 231.
[2] اعلام الوری، ص 37؛ کشف الغمة، ج 3، ص 21.
منبع: امام کاظم الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ انتشارات فاطیما چاپ اول 1386.

انفاق

اندیشه امام کاظم علیه‌السلام در مورد انفاق در راه خدا این گونه است، من ایقن بالخلف جاد بالعطیة. [1] «هر کس یقین به جایگزینی داشته باشد نیکو بخشش می‌کند.» هنگامی که شخص باور دارد خدا بهتر از انفاق او جایگزین می‌کند تلاش می‌کند از بهترین اموال و محبوب ترین آنها در راه خدا انفاق کند تا به مقام پاکی و وارستگی ازدنیا برسد، لن تنالو البر حتی تنفقوا مما تحبون. [2] «به نیکی نمی‌رسید (انسان نیک نخواهید بود) مگر هنگامی که از آنچه دوست می‌دارید انفاق کنید.» این اندیشه شفاف عترت و امام کاظم علیه‌السلام در مورد انفاق است. اینک رفتار موسی بن جعفر علیه‌السلام را در این راستا بررسی می‌کنیم.
تفاوت زندگی مردم جامعه در سطوح گوناگون و حوادث و رویدادها هماره موجب تفاوت در زندگی افراد است. در جامعه بشری نه افراد یکسان می‌اندیشند و نه کار و تلاش‌های آنان یکسان است؛ و نه رویدادها بر همگان یکسان روی می آورند. در این سه محور هماره زندگی‌ها متفاوت بوده که به دنبال آنها تفاوت در بهره‌وری از نعمت‌های الهی را دنبال دارند.
به همین خاطر وجود افراد نیازمند در جامعه در بسیاری موارد لازمه زندگی دنیایی است. مانند ایتام و تهی‌دستی خانواده هایی که در اثر حوادث، نان‌آور خود را از دست می‌دهند. گر چه بخش عظیمی از تفاوت‌ها نیز مربوط به چپاول و بهره‌کشی برخی از دست رنج دیگران است. در هر صورت جامعه انسانی هماره نیازمند ترمیم و انفاق است. انفاق یعنی توجه به زندگی سطوح پایینی که راه تکامل هر انسان را شکل می‌دهد. به همین خاطر انفاق نقشی مهم در ساماندهی اجتماعی جامعه دارد و نقش اساسی نیز در رهایی انسان از وابستگی به دنیا دارد. در سیره و روش امامان معصوم علیهم‌السلام یکی از محورهای مهم انفاق آنان است. انفاق یک اصل محوری در زندگی را شکل می‌دهد. با هزینه کردن مال و سرمایه در راه خدا نابسامانی‌های اجتماعی سامان می‌پذیرد. در سیره امام کاظم علیه‌السلام می‌بینیم هزار بنده را با دست رنج خویش آزاد می‌کند، اعتق الف مملوک. [3] شبانه به صورت ناشناس به در خانه فقرا مراجعه می‌نمود و نیازهای زندگی آنان را تأمین می کرد، و کان یتفقد فقراء المدینه فیحمل الیهم فی اللیل العین و الورق و الادقة و التمور و لا یعرفونه من ای وجه هو. [4] به مستمندان کیسه هایی دویست تا سیصد دیناری عطا می‌فرمود و آنان را بی‌نیاز می‌ساخت. [5] روزها را به روزه داری و انفاق و صدقه در راه خدا سپری می‌نمود، و یقع النهار متصدقا و صائما. [6] . آیا این روش برای همگان الگو نمی‌باشد؟ که امامان شبانه به صورت

ناشناس انفاق می‌نمودند. عترت برای حفظ شخصیت محتاج نان شب و برای اینکه هماره شرمنده دست دهنده نباشد، این ارزش را تحقق می‌بخشیدند.

آیا اگر جامعه و انسان‌های متمکن این روش را عهده دار شوند و به انفاق های واجب و مستحب خویش این گونه اهتمام ورزند، نابسامانی‌های جامعه ساماندهی نمی‌شوند؟! جامعه اسلامی به ویژه تشیع هر مقدار به راه و روش پیشوایان خویش و امامان معصوم علیهم‌السلام نزدیک باشند، به همان مقدار نابسامانی‌ها ساماندهی می‌شود. و هر مقدار از این محورها فاصله گیرند ناهنجاری‌های بیشتر دامن آنان را فرا خواهد گرفت. تا کدامین راه را برگزینیم!

پی نوشت ها:

[1] تحف العقول، ص 403؛ اعلام الهدایة، ج 9، ص 234.

[2] آل عمران، 92.

[3] دلایل الامامة، ص 147.

[4] الارشاد، ج 2، ص 232؛ اعلام الوری، ص 307؛ فصول المهمة، ج 2، ص 949.

[5] منتهی الآمال، ج 2، ص 340.

[6] کشف الغمة، ج 3، ص 5.

منبع: امام کاظم الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ انتشارات فاطیما چاپ اول 1386.

این باور حق همه مسلمانان است که انسان در مسیر تکامل به مرحله‌ای می‌رسد که می‌تواند در نظام تکوین و خلقت الهی دخالت و تصرف کند. مرده را زنده کند، بیمار را شفا دهد، از دل سنگ آب بجوشاند، دریا را به دو نیم تقسیم کند، کوه را از جا بر کند و مانند چتر بالای سر مردم قرار دهد. این‌ها همان معجزات و کراماتی است که بخشی از آنها را قرآن کلام صادق در مورد انبیای گذشته بازگو می‌نماید.
امام که جانشین پیامبر است و در روح تکامل خویش با پیامبر تفاوت ندارد، همانند پیامبر می‌تواند کرامت و معجزه پدیدار سازد. این باور اختصاصی هیچ فرقه‌ای از فرق مسلمانان نیست. بلکه یک باور صحیح و همگانی همه فرق است. دغدغه‌ی در آن، تردید در ضروریات و انکار واقعیات است که چنین فردی مطرود جامع مسلمانان می‌باشد.
بر این اساس ایجاد پدیده‌های خارق العاده به دست پیامبران و امامان یک باور صحیح است. زندگی پیامبران و نیز پیامبر اعظم اسلام و جانشینان به حق وی نیز از این فضیلت بهره‌ور می‌باشند. تا جایی که صلاح باشد برای توجه دیگران اعجاز و پدیده‌ی خارق العاده پدیدار می‌سازند. در زندگی امام کاظم علیه‌السلام نیز همانند سایر امامان معصوم علیهم‌السلام از این گونه دخالت‌ها فراوان پدیدار شده است. به گونه ای که وی در نظام هستی آن گونه راحت دخالت و تصرف می‌نماید که عقول دیگران را در این راستا حیران می‌سازد. به تعبیر محمد بن طلحه کراماته تحار منها العقول. [1] به نمونه هایی از این پدیده ها را که توسط امام ملک و امام ملکوت که دستی در ملکوت الهی دارد، صورت پذیرفته، می‌پردازیم. همان ملکوتی که اختیارش به دست خداست، بیده ملکوت کل شیء [2] ؛ لیکن به هر کس به مقداری که صلاح باشد اذن می‌دهد. زیرا که امام معصوم علیه‌السلام امام ملک و امام ملکوت است.
1 - أعمش می‌گوید موسی بن جعفر علیه‌السلام به درختی که خشک بود دست کشید؛ سبز شد، برگ آورد، حضرت از میوه های آن چید به من داد، فمسا بیده فأورقت ثم اجتنی منها ثمرا و اطعمنی. [3] .
2 - هارون درنده را وارد زندانی نمود که امام کاظم علیه‌السلام در آنجا زندانی بود تا به امام آسیب برساند. درنده در کنار امام قرار گرفت و دم جنبانید و به امام کاظم علیه‌السلام از شر رساندن پناه برد، فجعلت تلوذ به و تبصبص و تدعوا له بالامامة تعوذ من شر. [4] آنگاه امام دعایی طولانی را خواند و درندگان هیچ گونه آسیبی به وی نرساندند. چند جمله از دعای امام علیه‌السلام این گونه است... فآویت الی رکن شدید... جمت آذانهم

عن استماع کلامی و عمیت ابصارهم عن رؤیتی، یا متفضل تفضل علی بالامن و السلامة من الاعداء و حل بینی و بینهم بالملائکة الغلاظ الشداد... اللهم انت ملاذی فبک ألوذ و انت معاذی فبک أعوذ... و من یتوکل علی الله فهو حسبه لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم. [5] «من به پناهگاه امن پناه برده‌ام گوش‌های آنان از شنیدن کلام من کر و چشمانشان از دیدن من کور، ای خدای کریم بر من امنیت و سلامتی از دشمن عطا کن و فرشتگان خشن و عذاب را میان من و آنان حایل قرار بده، خدایا تو پناهگاهی و به تو پناه می‌برم هر کس به خدا توکل کند خدا وی را کفایت می‌کند هیچ قدرت و قوتی جز قدرت خدای بلند مرتبه و بزرگ وجود ندارد».
3 - حماد بن عیسی می‌گوید از موسی بن جعفر علیه‌السلام خواستم دعا کند خدا خانه بزرگ و همسر خوب و فرزندان خوب و خدمت‌گزار به من عطا کند و پنجاه بار حج نصیب من کند. امام کاظم علیه‌السلام همین دعا را کرد و من اکنون تمام حاجت هایم برآورده شده و تاکنون چهل و هشت بار حج مشرف شده‌ام. راوی اضافه می‌کند وی بعد از این سال دو نوبت دیگر حج انجام داد. سال بعد نیز عزم حج کرد در هنگامی که غسل احرام انجام می‌داد غرق شد و رحلت کرد. [6] .
4 - امام کاظم علیه‌السلام در سفر به سوی حج در منزل «زباله» هنگامی که خواست از چاه آب بکشد ظرف به درون چاه افتاد. آنگاه آب چاه بالا آمد و امام از آن آب استفاده کرد و فرمود خدایا هنگام تشنگی‌ام تو سیرابم ساختی و هنگام گرسنگی و نیازم به طعام، تو طعام فراهم ساختی، أنت ربی اذا ظمئت الی الماء و قوتی اذا أردت الطعاما. [7] .
5 - مهدی عباسی هنگامی که امام را از مدینه فرا خواند و زندانی کرد در خواب امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را دید که این آیه را برای وی قرائت می‌کند: فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم. [8] «آیا بر این پندارید که هنگامی که قدرت و سلطه پیدا کردید چگونه در زمین تباهی پدید می‌آورید و از ارحام خویش می‌برید.» فورا ربیع را خواست و امام را آزاد ساخت و با احترام امام را به منزلش باز گرداند. [9] .
6 - احمد بن محمد می‌گوید با امام کاظم علیه‌السلام در حیاط منزل نشسته بودیم که گنجشکی آمد، شروع به جیک جیک کردن نمود. امام پرسید می‌فهمی چه می‌گوید! گفتم خدا و پیامبر و ولی و ولی امر خدا بهتر می‌دانند. امام فرمود: می گوید ماری عزم جوجه‌های من در داخل اتاق نموده است، استمداد می‌کند. به همراه امام به آنجا رفتیم، ماری که در آنجا در حرکت بود دیدیم و خطر را از جوجه‌های وی دفع کردیم. [10] .
7 - فردی از خراسان خدمت امام کاظم علیه‌السلام آمد، شروع کرد به عربی با حضرت سخن بگوید. امام در جواب به فارسی جواب وی را داد.

وی از فارسی سخن گفتن امام شگفت‌انگیز شد. امام فرمود زبان هیچ شخصی بر امام نامفهوم نیست و زبان هیچ پرنده و هیچ موجودی بر امام پنهان نمی‌باشد، ان الامام لا یخفی علیه کلام احد من الناس و لا منطق الطیر و لا کلام شیء من فیه روح. [11] .

8 - گاو شیردهی که تنها وسیله تأمین زندگی یک زن با بچه هایش بوده می‌میرد. امام کاظم علیه‌السلام دعا می‌کند خدای سبحان گاو را زنده می‌نماید. آن زن که از اعجاز امام شگفت انگیز شده بود فریاد می‌زند عیسی بن مریم و رب الکعبة. [12] .

9 - هارون مجلسی آراست و ساحران را دعوت کرد تا در مجلس وی امام کاظم علیه‌السلام را شرمنده کنند! هنگامی که ساحر سحر خود را انجام داده و هارون هم در اوج قهقهه بود، امام به تصویر شیر که در پرده نقش بسته بود امر کرد ساحر را ببلعد و این گونه شد! هارون و اطرافیانش از وحشت غش کردند و به رو افتادند. هنگامی که به هوش آمدند در مورد جان خود دست به دامن امام شدند و نیز از امام خواستند تا آن ساحر را به صورت اولش برگرداند. [13] .

10 - بعد از امام صادق علیه‌السلام فرزندش عبدالله به ناحق ادعای امامت می نمود. روزی که وی به منزل امام کاظم علیه‌السلام آمده بود عده‌ای از بزرگان هم بودند. امام موسی بن جعفر علیه‌السلام دستور دار هیزم انبوهی شعله‌ور ساختند. آنگاه امام با لباس هایش در وسط آتش انبوه نشست سپس بیرون آمد لباس هایش را تکاند در کنار جمع نشست. پس از آن عبدالله برادرش را فرمود اگر تو راست می‌گویی امام هستی برخیز درون آتش برو! عبدالله در حالی که رنگش دگرگون شده بود برخاست از خانه امام کاظم علیه‌السلام بیرون رفت. [14] آری گلستان شدن آتش به فرزند فاطمه علیهاالسلام آسان ترین کرامت وی است.

پی نوشت ها:

[1] مطالب السؤول، ج 2، ص 120.

[2] یس، 83.

[3] دلائل الامامة، ص 155.

[4] همان.

[5] بحار، ج 91، ص 331.

[6] همان، 160.

[7] کشف الغمة، ج 3، ص 7؛ صفوة الصفوة، ج 2، ص 125؛ تذکرة الخواص، ص 437.

[8] محمد، 22.

[9] کشف الغمة، ج 3، ص 6.
[10] دلائل الامامة،ص 170.
[11] اعلام الوری، ص 306؛ کشف الغمة، ج 3، ص 18.
[12] اصول کافی، باب مولد أبی الحسن موسی بن جعفر علیه‌السلام حدیث 6.
[13] القطرة، ج 1، ص 370.
[14] القطرة، ج 2، ص 400.

منبع: امام کاظم الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ انتشارات فاطیما چاپ اول 1386.

احسان

خطیب بغدادی درباره رفتار امام در جذب مخالفان خود از راه احسان و گذشت می نویسد: «او بسیار بخشنده و پرگذشت بود. به کسانی که آزرده‌اش می‌کردند، کیسه‌ای شامل هزار دینار می‌بخشید. میان نیازمندان مدینه نیز کیسه‌ای 200 تا 400 دیناری تقسیم می‌کرد. هدایای موسی بن جعفر علیه‌السلام به اندازه‌ای بود که افراد بی‌نیاز می‌شدند.» [1] .

پی نوشت ها:

[1] تاریخ بغداد، ج 13، ص 29، ش 6987.

منبع: امام کاظم از دیدگاه اهل سنت؛ علی اصغر قربانی؛ مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما 1385.

انس با قرآن

کلام الهی، رفیق و مونس موسی بن جعفر (ع) در تنهایی هایش بود. آن گرامی قرآن را در زیباترین لحن و با تدبر و تأمل تلاوت می‌کرد و به هنگام تلاوت، اندوهگین می‌شد و شنوندگان از اندوه ایشان می‌گریستند. [1] به آیات وعده و وعید که می‌رسید آنها را بر وجود مبارکش عرضه می‌داشت، در حالی که قطرات اشک بر گونه‌هاش جاری می‌گشت. [2] .

پی نوشت ها:

[1] ارشاد، ص 298.

[2] دلائل الامامة، ص 156.

منبع: زندگانی امام کاظم؛ علی رفیعی، سید محمد حسینی؛ مؤسسه فیض کاشانی چاپ اول پاییز 1374.

اخلاق اجتماعی

1- سخاوت از بارزترین صفات پیشوای هفتم است، چندان که کیسه‌های بخشش آن حضرت ضرب‌المثل مردم مدینه شده بود. بخشش‌های امام به دشمنان نیز سرایت می‌کرد.
2- گره‌گشایی از کار دیگران از جمله فعالیت‌های اجتماعی امام کاظم (ع) بود. به گونه‌ای که هر گرفتاری که به در خانه‌ی آن حضرت روی می‌آورد، حاجت برآمده باز می‌گشت.
3- بردباری و گذشت از دیگر ویژگی‌های برجسته اخلاق اجتماعی موسی بن جعفر (ع) می‌باشد که لقب «کاظم» بیانگر آن است. امام پاسخ بدی‌های امام را به نیکی و بخشش می‌داد و این رویه را به بستگان و فرزندان خود توصیه می‌کرد.

منبع: زندگانی امام کاظم؛ علی رفیعی، سید محمد حسینی؛ مؤسسه فیض کاشانی چاپ اول پاییز 1374.

اخلاق نیک امام کاظم

در مدینه شخصی از نوادگان عمر بن خطاب با امام صادق علیه‌السلام دشمنی می‌کرد و به طور مکرر با کمال گستاخی از آن حضرت و خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام بدگویی می‌نمود. چند نفر از یاران امام کاظم علیه‌السلام به آن حضرت عرض کردند: « ای آقای ما! اجازه بده تا این نامرد تبهکار را سر به نیست کنیم و از شرش آسوده گردیم. » امام کاظم علیه‌السلام آنها را به شدت از این کار بر حذر داشت و فرمود: « او اکنون کجاست؟ »
گفتند: « در مزرعه خود مشغول کشاورزی است » امام علیه‌السلام بر مرکب خود سوار شد و به سراغ او رفت. وقتی که به مزرعه او رسید، مرد گستاخ با ناراحتی فریاد زد: « آهای! کشت و کار ما را پامال نکن! » حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام همچنان به طرف او حرکت کرد. وقتی به او رسید فرمود: « خسته نباشی! » سپس با چهره‌ای خندان احوال او را پرسید و فرمود: « تا کنون چه قدر برای آبادانی مزرعه‌ات خرج کرده‌ای؟ »
- صد دینار
- امید داری چه قدر محصول برداری؟
- نمی‌دانم. من که علم غیب ندارم!
- من می‌گویم، ولی ابتدا تو بگو چه قدر امید داری که برداشت کنی؟
- امیدوارم 200 دینار برداشت کنم. امام کاظم علیه‌السلام کیسه‌ای که محتوی 300 دینار طلا بود به او داد و فرمود: « این را بگیر! خداوند آنچه را که امید برداشت از این مزرعه داری را نیز به تو بدهد! » مرد گستاخ در برابر حسن اخلاق امام کاظم علیه‌السلام گیج و مبهوت شده بود، چنان تحت تأثیر قرار گرفت که همان لحظه به عذرخواهی از امام علیه‌السلام پرداخت و اظهار ندامت و شرمندگی نمود و ملتمسانه از حضرت خواست تا او را به خاطر جسارت‌هایش ببخشد. امام کاظم علیه‌السلام در حالی که با لبخند شیرین خود نشان می‌داد که او را بخشیده است از آنجا گذشت.
چند روزی نگذشت که اصحاب امام کاظم علیه‌السلام دیدند، آن مرد عمری در مسجد به محضر امام علیه‌السلام آمد و با کمال خوش‌رویی و ادب به امام علیه‌السلام نگریست و گفت: « ألله اعلم حیث یجعل رسالته » [1] .
« خداوند آگاهتر است که رسالتش را در وجود چه کسی قرار دهد (و چه شخصی را امام و رهبر قرار دهد). » اصحاب امام علیه‌السلام با تعجب دیدند که برخورد مردی که تا دیروز به امام و خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام گستاخی و بی‌ادبی می‌کرد، به کلی عوض شده است. مرد

کشاورز بار دیگر امام علیه‌السلام را ستود و سؤالاتی مطرح کرد و پس از شنیدن پاسخ‌های امام علیه‌السلام رفت. امام کاظم علیه‌السلام هنگام بازگشت به خانه، به اصحاب خویش فرمود: « این همان شخصی بود که شما از من اجازه می‌خواستید تا او را بکشید. اینک از شما می‌پرسم کدام یک از این دو راه بهتر بود؟ آنچه شما می‌خواستید یا آنچه من انجام دادم؟ من با دادن مبلغی پول کارش را سامان دادم و روان و جان بیمارش را اصلاح نمودم » [2] .

پی نوشت ها:

[1] سوره انعام، آیه 124.

[2] سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج 2، ص 7. مرحوم طبرسی، اعلام الوری؛ ج 2، ص 296.

منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام موسی بن جعفر؛ سید علی حسینی قمی، نبوغ چاپ دوم 1382.

ارشاد گمراهان

هدایت و ارشاد به سوی حق و طریق صواب از مهمترین امور اصلاحی است که امام علیه‌السلام بدان توجه داشت و مورخین در این مورد داستان‌ها نوشته‌اند از جمله‌ی کسانی که بدست آن حضرت هدایت گردیده و توفیق سعادت یافته است بشر حافی است که در اوائل کار مردی شرابخوار و لاابالی بود که روزگار خود را به لهو و لعب می‌گذرانید. امام علیه‌السلام روزی در بغداد از جلو خانه‌ی بشر عبور می‌فرمود، صدای ساز و آواز شنید که از خانه‌ی او بلند بود و در این موقع کنیزی از در خانه خارج شد و در دستش خاکروبه بود که بیرون می‌ریخت، امام علیه‌السلام ضمن توجه به سوی آن کنیز فرمود ای کنیز صاحب این خانه آزاد است یا بنده؟ کنیز گفت آزاد است حضرت فرمود راست گفتی اگر عبد بود حتماً از مولایش می‌ترسید کنیز داخل خانه شد و بشر که بر سر سفره‌ی شراب نشسته بود گفت چرا دیر کردی؟ کنیز جریان امر را بازگو کرد، بشر متنبه شد و با پای برهنه بیرون دوید و به امام رسید و اعتذار جست و گریه کرد و به دست امام توبه نمود و از آن پس به تهذیب نفس پرداخت و در اثر ایمان و معرفت به راه خدا رفت و در زهد و ورع سرآمد مردم عصر خود گردید، و از زرق و برق زندگی دنیا اعراض نمود و به قناعت رضایت داد و از برکت وعظ امام و ارشاد او از بزرگان عارفین گردیده و در سال 227 هجری در بغداد وفات یافت.
امام موسی کاظم علیه‌السلام مردم را به کارهای نیک دعوت نموده و به اعمال صالحه هدایت می‌کرد و از لقاء پروردگار و روز آخرت می‌ترسانید، آن حضرت شنید که مردی آرزوی مرگ می‌کند ضمن اعتراض به وی فرمود: آیا میان تو و خداوند قرابت و نزدیکی است که به خاطر آن خدا تو را دوست دارد؟ عرض کرد: نه. فرمود: در این صورت تو هلاک ابدی را آرزو می‌کنی [1] یعنی بدون آمادگی و داشتن اعمال نیک آرزوی مرگ کردن موجب هلاکت است، چنانکه حضرت سجاد علیه‌السلام به پیشگاه خداوند عرض می‌کند: بک استجیر.... من انقضاء المدة قبل التأهب و العدة [2] . به تو پناه می‌برم.... از تمام شدن مدت عمر پیش از آمادگی و توشه‌گیری همچنین از جمله کسانی که امام علیه‌السلام او را به طریق حق دلالت نمود به نقل شیخ مفید از رافعی حسن بن عبدالله پسر عموی رافعی بود که مردی زاهد و عابد بوده و سلطان وقت از کوشش و جدیت او در دین هراسناک بود و بسا که با امر بمعروف و نهی از منکر او روبرو می‌شد و خشمگین می‌گردید ولی به سبب خوبی و شایستگی آن مرد سخنان او را تحمل می‌نمود و پیوسته در چنین حالی بود تا روزی داخل

مسجد شد و حضرت ابوالحسن موسی علیه‌السلام نیز در مسجد حضور داشتند و با اشاره او را نزدیک خود خواندند و فرمودند یا اباعلی من این روش تو را (که مقید به حفظ مبانی دینی هستی) دوست دارم و خوشحال می‌شوم الا اینکه تو معرفت نداری پس در جستجوی معرفت باش.
حسن بن عبدالله عرض کرد فدایت شوم معرفت چیست؟ فرمود برو تفقه کن و خواهان حدیث باش. عرض کرد از چه کسی؟ فرمود از فقهای مدینه و سپس آنها را به من عرضه کن (رافعی گوید) حسن رفت و احادیثی نوشت و آورد برای امام خواند حضرت همه‌ی آنها را رد کرد آنگاه فرمود برو بشناس (که از چه کسی حدیث یاد می‌گیری) آن مرد به دین خود پای‌بند و پیوسته مترصد امام بود تا اینکه روزی آن جناب از مدینه برای رفتن به سوی مزرعه‌اش خارج شد و آن مرد در راه امام را ملاقات نمود و عرض کرد: فدایت شوم من در پیشگاه خداوند به شما حجت می‌آورم مرا بدانچه معرفت آن بر من واجب است دلالت فرما. آنگاه امام موسی کاظم علیه‌السلام آن مرد را به امر خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و شایستگی وی بدان امر و همچنین به امامت حسنین و ائمه بعد از آنها تا خود حضرتش هدایت فرمود. [3] .

پی نوشت ها:
[1] حیاة الامام موسی بن جعفر علیهماالسلام جلد 1 ص 60 - 159.
[2] از دعای روز یکشنبه.
[3] ارشاد مفید جلد 2 باب 16 حدیث 2، مناقب ابن‌شهر آشوب.
منبع: حضرت موسی کاظم؛ فضل الله کمپانی، انتشارات مفید 1360.

اخلاق نیک امام کاظم

در مدینه شخصی از بستگان عمر بن خطاب با امام صادق علیه‌السلام دشمنی می‌کرد و به طور مکرر با کمال گستاخی از آن حضرت و خاندان رسالت بدگویی می‌نمود، چند نفر از یاران امام کاظم علیه‌السلام به آن حضرت عرض کردند: «به ما اجازه بده تا این نامرد تبهکار را سر به نیست کنیم.» امام کاظم علیه‌السلام آنها را به شدت از این کار برحذر داشت و سپس فرمود: او اکنون کجاست؟ گفتند: در فلان مزرعه مشغول کشاورزی است، امام بر مرکب خود سوار شد و به سراغ او رفت، وقتی به مزرعه او رسید، او با ناراحتی فریاد زد: «آهای! کشت و کار ما را پامال نکن.»

امام کاظم علیه‌السلام همچنان به طرف او رفت، وقتی به او رسید، به او فرمود: خسته نباشی، سپس با چهره‌ای خندان احوال او را پرسید و فرمود: تاکنون چقدر در این مزرعه خرج کرده‌ای؟ او گفت: «صد دینار.» امام کاظم: امیدداری چقدر محصول برداری؟ او گفت: علم غیب ندارم.

امام کاظم: من می‌گویم، چقدر امید داری برداشت کنی؟ او گفت: امیدوارم 200 دینار برداشت نمایم. امام کاظم علیه‌السلام کیسه‌ای که محتوی 300 دینار بود به او داد و فرمود: این را بگیر و خداوند آنچه را که امید برداشت از این مزرعه داری به تو بدهد.

آن شخص گستاخ، در برابر حسن اخلاق امام کاظم علیه‌السلام آن چنان تحت تأثیر قرار گرفت که همان لحظه به عذرخواهی پرداخت، و ملتمسانه از آقا خواست که او را ببخشد. امام کاظم علیه‌السلام در حالی که با لبخند خود، نشان می‌داد که او را بخشیده از آنجا گذشت، چند روزی نگذشت که اصحاب امام کاظم علیه‌السلام دیدند آن مرد عمری در مسجد به محضر امام آمد، با کمال خوشرویی به امام نگریست و گفت: الله اعلم حیث یجعل رسالته: «خداوند آگاهتر است که رسالتش را در وجود چه کسی قرار دهد؟» (انعام / 124)

یاران دیدند برخورد آن مرد گستاخ و خشن، به طور کامل عوض شده، بار دیگر امام را ستود و سؤالاتی کرد و امام پاسخ او را داد، و او رفت. امام کاظم علیه‌السلام هنگام بازگشت به خانه، به اصحاب فرمود: «این همان شخص بود که شما از من اجازه می‌خواستید تا او را بکشید، اینک می‌پرسم کدام یک از این دو راه بهتر بود؟ آنچه شما می‌خواستید، یا آنچه من انجام دادم؟ من با دادن اندکی پول کارش را سامان دادم و روانش را اصلاح نمودم؟» [1] .

پی نوشت ها:

[1] اعیان الشیعه، ج 2، ص 7 - اعلام الوری، ص 296.

منبع: نگاهی بر زندگی امام کاظم؛ محمد محمدی اشتهاردی، نشر مطهر چاپ دوم بهار 1377.

عن أبی‌ابراهیم علیه‌السلام، انه قال: لا أقول انه قائم: فازیله عن مکانه. و لا أحده بمکان یکون فیه. و لا أحده أن یتحرک فی شیء من الأرکان و الجوارح. و لا أحده بلفظ شق فم. ولکن کما قال تبارک و تعالی: کن، فیکون بمشیته، من غیر تردد فی نفس. فرد صمد، لم یحتج الی شریک یکون له فی ملکه، و لا یفتح له أبواب علمه.
التوحید باب 28 ح 19
ترجمه: از امام هفتم علیه‌السلام است که فرمود: نمی‌گویم که خداوند متعال قائم و ایستاده است: تا او را از مکان خود تغییر داده باشم. و او را محدود نمی‌کنم به مکان معینی که در آنجا قرار بگیرد. و او را محدود نمی‌کنم که حرکت داشته باشد در محدوده أعضاء و جوارح. و او را محدود نمی‌کنم در سخن گفتن که از أطراف دهن کلماتی اداء نماید. و سخن او این چنین است که اظهار می‌کند: کن. پس آنچه را که أمر کرده است با مشیت او موجود می‌شود، بدون آنکه تردد و شکی در باطن او پیدا گردد. او تنها و محیط به همه باشد. و احتیاجی به شریکی ندارد که با او در جریان امور مملکتش همراه باشد، در حالتی که أبوابی از علم او را نیز نمی‌تواند بگشاید.
توضیح: چند قسمت از این حدیث شریف را شرح می‌دهیم:
1- انه قائم: قیام در مقابل قعود است، یعنی انتصاب و برپا خاستن و به مقام عمل درآمدن، خواه در موضوع خارجی باشد یا در معنوی و روحانی.
و قیام در عالم جسمانی و مادی: در مرحله پس از قعود یا استراحت طبیعی انجام می‌گیرد، و این حالت دلالت بر تحول از لحاظ مکان و محل داشته، و هم بر حدوث و تجدد و محدودیت دلالت خواهد کرد، و تحول پیدا کردن از لحاظ مکان و محل و حالت: علامت عدم ثبات و فقدان وجوب در ذات می‌باشد.
و أما قیام در الهیات و روحانیات: دلالت بر ثبات و ذاتی بودن و فعلیت صفات می‌کند. و به این معنی است کلمه قیوم که از أسماء حسنی الهی و به معنی قائم مطلق بر هر موجود و هر عمل باشد - هو الحی القیوم.
2- و لا أحده أن یتحرک: در این جهت از دو لحاظ محدودیت موجود می‌شود: أول - از لحاظ حرکت: و آن عبارت است از بودن در محلی پس از بودن در محل دیگر، خواه مادی باشد یا معنوی.
و خود حلول در محلی خاص، و همچنین تخلیه محل سابق: هر دو موجب محدودیت آن متحرک خواهد شد.
دوم - از لحاظ محدود شدن با جوارح و أعضاء: و در این جهت نیز حدودی

از قبیل أجزاء داشتن و مرکب شدن، و احتیاج به أعضاء و أرکان، و فقر ذاتی، و تحول و عدم ثبوت فی‌نفسه: اضافه شده، و وجوب ذاتی منتفی خواهد شد. و أما قید أرکان و جوارح: برای آن است که در عوالم أجسام هر حرکتی قهرا محتاج به أرکان و جوارح بوده، و به وسیله آنها قوت و قدرت تحرک را پیدا خواهد کرد.
ولی در عالم روحانی: قدرت و قوت برای ذات شیء است، و نفس روحانی بذاته و فی وحدته حائز همه قوا باشد.
3- و لا أحده بلفظ شق فم: در این جهت نیز دلالتی بر محدود بودن قوای ذاتی هست: أول - تلفظ و نطق و بیان: اظهار و روشن‌کننده نیت باطنی، و اجراء خواسته و قصد در انسان است، و کسی که می‌خواهد خواسته و نیت و برنامه خود را اظهار کند: قهرا با این قوه بیان و سخن آشکار می‌نماید.
پس در عوالم انسان و حیوان: قوه اظهار و ابراز مطلب و القاء به دیگری و تفیهم و تفاهم فیمابین خودشان، با تلفظ و بیان و سخن گفتن صورت می‌گیرد.
و توضیح این موضوع آنکه: وسیله اظهار باطن در جمادات و نباتات، حالات ظاهری آنها است که نشان‌دهنده حالات و خصوصیات باطنی است. و در برخی از حیوانات هم چنین است. و در اکثر حیوانات و انسان: به وسیله زبان و گویا بودن آن صورت می‌گیرد، به اختلاف کیفیت بیان و لغت و أصوات. و در بعضی از حیوان و انسان: به جای بیان، با اشارات تفهیم مطلب می‌شود، چنانکه در أفراد لال چنین است. و أما در عوالم ماورای طبیعت: تفهیم و تفاهم با تلقین و القاء در نفوس همدیگر صورت می‌گیرد.
و در عالم لاهوت: اضافه بر القاء، با اراده و تکوین معنی مطلوب، محقق می‌گردد - انما أمره اذا أراد شیئا ان یقول له کن فیکون - 36 / 82.
خواه این اراده به ایجاد کلمات تعلق بگیرد، یا به القاء مطالب در قلوب، یا به ایجاد و تکوین موضوعات خارجی. پس نسبت دادن سخن گفتن به زبان و دهان به خداوند متعال: موجب محدود کردن قدرت و قوت ذاتی او است.
دوم - خارج شدن لفظ از دهان مستلزم مرکب بودن وجود پروردگار متعال است از أعضاء، و جسم بودن، و محتاج شدن به أجزاء، و عدم غنای ذاتی.
و همه اینها موجب محدود بودن ظاهر و باطن خواهد شد.
4- فیکون بمشیته: مشیت به معنی طلب و اراده کردن باشد، و آن با کلمه کن، و یا با مفهوم آن که انشاء أمر و ایجاد است، صورت می‌گیرد.
و گفتیم که: وسیله ایجاد و اظهار و تکوین در مقام الوهیت اراده قاطع است، و تعبیر می‌شود از آن به کلمه - کن.
5- فرد صمد: فرد به معنی آن چیزی است که تنها بوده و مقارن و معادلی نداشته باشد، و آن در قبال زوج است. و صمد به معنی چیزی است که

مرتفع و عالى و متفوق به ديگران و صلب و محكم باشد.
و اين دو مفهوم كه مدلول دو اسم از أسماء حسنى باشند، نفى همه حدود و قيود را كرده، و مقام بلند و عالى و محكمى را براى پروردگار متعال تثبيت كرده، و مراتب تشبيه به موجودات و فقر و احتياج و محدوديت و ضعف را برطرف مى‌كند.
5- لم يحتج الى شريك: اين جمله هم نفى محدوديت از لحاظ عمل و خلق و
تدبير و تكوين را كرده، و هر گونه شريک در أعمال و يار و ياور و معاون را از مقام عظمت او دور مى‌كند.
آرى شريک داشتن براى شركت در عمل و كمک گرفتن در ادامه كار و براى تقويت خود در انجام برنامه مى‌باشد: و اين موضوع كاشف از ضعف ذاتى و محدوديت توانايى و احتياج به ديگرى و عدم استطاعت و فقدان غناى بذاته خواهد بود.
يا بنى لا تشرک بالله ان الشرک لظلم عظيم 31 / 13.
7- و لا يفتح له: جمله حاليه است، يعنى در حالتى كه اين شريک هرگز فتح نمى‌كند براى خداوند مالک آسمان و زمين، بابى از علوم را كه مورد لزوم باشد.
و به قرينه (لم يحتج، فى ملكه): مراد بودن شريک است كه در مقام ابقاء و حفظ و تدبير ملک مورد حاجت باشد. و به اين مناسبت، فتح باب علم عنوان شده است، نه عناوين خلق و تكوين و ايجاد. پس جمله أول اشاره به نفى شريک در مقام ايجاد و تكوين است، و جمله دوم (و لا يفتح) اشاره به نفى شريک در مقام ابقاء بعد از تكوين و ايجاد باشد كه محتاج به علم و تدبير و تنظيم و اداره امور خواهد بود.
أعطى كل شىء خلقه ثم هدى 20 / 50.

منبع: احاديث صعب امام هفتم و بررسى و تحقيق و توضيح لازم از آنها؛ علامه مصطفوى؛ مركز نشر آثار علامه مصطفوى چاپ اول 1385.

ثم ان سیدنا موسی بن جعفر علیهماالسلام دعا بالمسیب، و ذلک قبل وفاته بثلاثة أیام، و کان موکلا به، فقال یا مسیب! قال لبیک یا مولای. فقال: انی ظاعن فی هذه اللیلة الی المدینة مدینة جدی رسول‌الله صلی الله علیه و آله، لأعهد الی علی ابنی ما عهده الی أبی و أجعله وصیبی و خلیفتی و آمره بأمری! قال المسیب: فقلت یا مولای کیف تأمرنی أن أفتح الأبواب و أقفالها، و الحرس معی علی الأبواب! فقال: یا مسیب ضعف یقینک بالله عزوجل فینا. قلت: لا سیدی. قال: فمه! قلت یا سیدی ادع الله أن یثبتنی! فقال: أللهم ثبته، ثم قال: انی أدعو الله عزوجل باسمه العظیم الذی دعا به آصف حتی جاء بسریر بلقیس و وضعه بین یدی سلیمان علیه‌السلام، قبل ارتداد طرفه الیه، حتی یجمع بینی و بین ابنی علی بالمدینة! قال المسیب: فسمعته علیه‌السلام یدعو، ففقدته عن مصلاه، فلم أزل قائما علی قدمی حتی رأیته قد عاد الی مکانه و أعاد الحدید الی رجلیه.

عیون الأخبار باب 8 ح 6

ترجمه:

سپس امام هفتم (ع) مسیب را که مأمور برای محافظت آن حضرت بود، خواند. و این جریان سه روز پیش از فوت او بود.

و فرمود: من امشب از اینجا به مدینه رسول خدا (ص) خواهم رفت، تا به آن نحوی که پدرم با من عهد و قراردادی بسته است، با فرزندم علی پیمان و عهد بسته، و او را خلیفه و وصی خود قرار داده، و امور خود را به او واگذاشته و وصیت کنم!

مسیب گفت: أی مولای من، چگونه أمر می‌کنی که من دربها را که قفل شده و محافظین مواظبت می‌کنند از آنها باز کنم؟

فرمود: أی مسیب! یقین تو به خداوند متعال و در حق ما ضعیف شده است.

عرض کردم: نه چنین است ای مولای من.

فرمود: پس مقداری صبر و سکوت کن!

عرض کردم:ای سید من، دعاء فرما تا من ثابت‌قدم باشم!

پس مرا دعاء کرد که - پروردگارا او را ثابت گردان!

سپس فرمود: من خداوند عزیز و بزرگ را به اسم عظیم او که آن را آصف خوانده و تخت بلقیس را در مقابل سلیمان نبی و در زمان مختصر چشم به هم زدن از یمن به بیت‌المقدس آورد: خواهم خواند، تا مرا با فرزندم علی در مدینه به هم رساند!

مسیب می‌گوید: در این حال دعایی از آن حضرت شنیدم، پس او را در

مصلای خودش ندیدم.
و مدتی در حال قیام روی پا ایستاده، تا او را مشاهده کردم که: به جای خود برگشته، و زنجیر آهنی را به پاهای خود بربست.
توضیح: در اینجا مواردی را لازم است توضیح بدهیم:
1- مسیب بن زهیر: از مأمورین زندان سندی بن شاهک رئیس داروغه بغداد است، و مسیب از شیعه‌های محب أهل بیت بوده، و در باطن علاقه‌مند به آن حضرت بوده است.
2- آصف بن برخیا: این دو کلمه ظاهرا از لغات عبری است، و آساف در لغت عبری به معنی جامع، و برخیا به معنی مبارک باشد.
و در زمان حضرت داود و حضرت سلیمان، به طوری که در قاموس کتاب مقدس آمده است: نام جمعی بوده است.
3- بلقیس: ملکه در سرزمین یمن بوده است که حالات و خصوصیات حکومت او در کتب تواریخ مندرج است.
4- ألذی دعا به آصف حتی جاء بسریر: این شخص به طوری که در بعضی از تفاسیر و تواریخ نوشته شده است، معاون و جانشین و از مقربین سلیمان نبی بوده، و قهرا مرد الهی و روحانی کامل و سزاوار مقام خلافت و نبوت لازم است باشد.
و چنانکه از کلام شریف امام هفتم معلوم می‌شود: عمل او در أثر دعاء و توجه باطن و درخواست خالص بوده است. نه، به وسیله اظهار قوت و قدرت خود، چنانکه در سخن عفریت جنی است که: و انی علیه لقوی أمین.
5- اعمالی که از یک موجودی سر می‌زند: در محدوده قوت و قدرت او باشد، مانند حرکاتی که برای حیوانات چرنده یا پرنده یا انسان هست، و همچنین است اختلاف آنها از جهات قوای باصره و سامعه و شامه.
این اختلاف محسوس در مراتب عوالم ماده است، و در عوالم ماورای ماده: مراتب اختلاف قدرت و قوت بیشتر است، چنان که عفریت جنی که از مرتبه ملکوت أدنی است، می‌توانست عرش بلقیس را در زمان کمی در مقابل سلیمان حاضر کند.
و بالاتر از این کسی بود که نزد او علمی از کتاب لاهوتی بوده، و با مقام أعلی و با نور لاهوتی مرتبط بود که توانست عرش را در یک لحظه حاضر کند.
6- کتاب: به معنی ضبط و تثبیت أمری باشد در خارج، خواه به وسیله نوشتن باشد، یا حکم و قضاء یا تقدیر، یا جمع و نظم، یا غیر آنها. پس در کتابت دو قید منظور می‌شود: اظهار، تثبیت.
و کتاب با مضاف‌الیه آن فرق می‌کند: کتاب خدا، کتاب نفس، کتاب علوم، کتاب هدایت، کتاب أحکام، و غیر اینها. و در همه این موارد اظهار مربوط به مضاف‌الیه و جمع و ضبط آنچه در پیرامون آن است: تثبیت می‌شود. و

أما جمله - عنده علم من الكتاب: به قرينه قرائن مقاميه، منظور از كتاب: آن حقائق و صفات و معارف الهيه‌ای است كه از ذات واجب مطلق، ظهور و تجلی پيدا كرده، و در خارج ثبت و مقدر و مضبوط می‌گردد.
و چون علم: مربوط به شخص خارجی، و كتاب: مربوط به خداوند متعال باشد: أولی به صورت نكره، و دومی به صورت معرفه ذكر شده است كه نكره دلالت به تحقير، و معرفه دلالت به تجليل می‌كند. پس اين توصيف دلالت به مقام بالای معرفت و نورانيت و روحانيت آن فرد می‌كند، اگرچه نسبت به مقام عظمت و جلال پروردگار متعال در نهايت حقارت باشد.
7- باسمه العظيم: در كتاب التحقيق گفته شده است كه كلمه - اسم از ماده - شما - عبری و أرامی، گرفته شده است، و همزه زائد و برای وصل بوده، و حرف آخر كه واو يا ياء باشد در مقام تعريف حذف شده است. و أسماء حسنی خداوند متعال نود و نه اسم باشند كه هر كدام از آنها در مورد مخصوص و مناسب خود اسم عظيم است. أللهم انی أسألک من أسمائک بأكبرها و كل أسمائک كبيرة. و أما اسم أعظم پروردگار متعال: آن اسمی است كه دلالت آن بر ذات واجب نامحدود مطلق بيشتر باشد، و يا از لحاظ دلالت بر صفات ذاتی منتزع از ذات كامل‌تر و جامع‌تر گردد. و أعظم أسماء الهی: كلمه - هو - باشد كه اشاره به مطلق ذات غيبی نامحدود فی‌ذاته است، و پس از آن اسم شريف - ألله - باشد كه نام شخصی ذات واجب است كه صفات جمال و كمال و جلال از آن منتزع می‌شود، و پس از آن أسماء حسنی - الحی - القادر - العالم - المريد - باشند.
8- فسمعته يدعو: حقيقت دعاء عبارت از دعوت و خواندن پروردگار متعال است، نه دعاء خواندن عرفی متداول. و حقيقت خواندن هم متوقف است عقلا و عرفا و برهانا، به تحقيق ارتباط و اتصال و برطرف شدن موانع فيمابين دعوت‌كننده و دعوت‌شده، تا تفاهم و گفت و شنيد در ميان طرفين واقع گشته، و نتيجه مطلوب صددرصد حاصل شود.
و حصول و تحقق اين ارتباط فيمابين عبد و معبود حق: متوقف است به رفع موانع و حجابهای ظلمانی و صفات تيره حيوانی كه در باطن انسان جای‌گير می‌شود، و روشن شدن قلب به نور ايمان و يقين و طمأنينه، و بينايی بصيرت دل به تجلی انوار لاهوتی، و به طور خلاصه: رسيدن به مقام روحانی فناء و رفع أنانيت، تا در مقام دعوت حق متعال: بتواند طبق وظيفه و به حسب اقتضاء عبوديت و موافق خواسته و اراده او، چيزی را بخواهد و خداوند را بخواند، و خواندن او مورد اجابت بشود. البته در اين صورت متوجه است كه: دعاء و اجابت هر دو از او باشد.
9- ففقدته عن مصلاه: آری چون انسان به مقام فنای كامل رسيده، و از أنانيت خود گذشته، و محو در نور محيط الهی گرديد: به جز نور حق و حول

و قوت او چیزی نخواهد دید، و در این مقام اراده او اراده خداوندی گشته، و چشم او چشم حق، و دست او دست پروردگار، و همه أعضاء و قوای او محو در قدرت و خواست حق خواهند قرار گرفت.
در اینجا است که سالک، اول به نور و قدرت و حول و احاطه خداوند متعال توجه پیدا می‌کند، و سپس در ظل آن به خود متوجه شده و خود را در مجرای نور و قوت نافذ و محیط او قرار می‌دهد.
چنانکه در نوافل وسائل الشیعه از حضرت باقر (ع) نقل می‌کند که: فاذا أحببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده التی یبطش بها... الروایة. [1] .
10- انسان نمونه‌ای باشد از عوالم دیگر: در ابتدای خلقت چون جمادات و نباتات اختیاری از خود نداشته، و تحت تأثیر عوامل دیگر رشد و جریان طبیعی پیدا می‌کند. و سپس چون حیوانات دیگر صاحب درک و احساس می‌شود. و بعد از مدتی عقل و تمییز امور و آثار و منافع مادی و روحانی را دریافته و در رسیدن به نتائج طبیعی یا مقاصد معنوی فعالیت می‌کند. و اگر جهت روحانی او بر برنامه‌های جسمانی غلبه پیدا کرده، و از قوای بدنی برای زندگی روحی استخدام شده، و حاکم در وجود او روح معنوی گردید: در سلک مرتبه ملکوتی داخل شده، و سراسر وجود او صفاء و طهارت و نور شود. و چون در این مقام با عالم لاهوت مرتبط گشته، و از تجلی صفات و أنوار لاهوتی کسب فیض نموده، و از حقائق و معارف الهی که حقیقت کتاب الله باشد، شناسایی پیدا کرده، و فانی در عظمت و جلال و جمال لاهوتی گردید: در مرتبه جبروت قرار خواهد گرفت.
11- پس جریان دعای آصف، و بالاتر از آن دعوت و اراده امام هفتم علیه‌السلام در رابطه رفتن فوری به مدینه و برگشتن آن حضرت: أمر صددرصد واقع و مستدل و برهانی است.
آری أفرادی که از مرحله طبیعت و زندگی مادی قدم به بالاتر نگذاشته، و از آثار و حقائق و حرکات عوالم ملکوت و جبروت اطلاعی ندارند: این معانی به نظرشان عجیب جلوه می‌کند. و جالب این است که: این مطالب را با جریانهای طبیعی و مادی که مأنوس هستند، می‌خواهند سنجیده و مقایسه نمایند. در صورتی که احتیاج به زمان و مکان و وسائل و أسباب و أعضاء و جوارح و وسائط دیگر: در عالم مادی می‌باشد. و أما در عالم جبروت و لاهوت: همه امور با اراده و خواستن انجام گرفته و تحقق و وجود پیدا می‌کند - اذا أراد شیئا أن یقول له کن فیکون - چون چیزی را بخواهد که بگوید در خارج هستی پیدا کن، می‌باشد.
12- در بصائر (ج 5 باب اول) از حضرت صادق (ع) نقل می‌کند: پس فرمود ای سدیر آیا در قرآن کریم خوانده‌ای که می‌فرماید: قال الذی عنده علم من الکتاب أنا آتیک به قبل أن یرتد الیک طرفک؟ [2] عرض کردم:

آری خوانده‌ام. فرمود: آیا می‌دانی چه بود نزد او؟ گفتم: بفرمایید تا بدانم. فرمود: به اندازه قطره‌ای از باران فراوان ریزنده در دریای محیط، از علم کتاب. گفتم: چقدر کم است این مقدار! فرمود: چه قدر زیاد است اگر فی‌نفسه حساب بشود. فرمود: آیا این آیه را نیز در قرآن مجید خوانده‌ای که می‌فرماید: قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب. [3] سپس اشاره فرمود: به سینه خود و فرمود: سوگند به خداوند متعال که تمام علم کتاب در نزد ما است. [4] .
و در حدیث دیگر نقل می‌کند که:در این آیه ما را قصد فرموده است، و علی بن أبی‌طالب أول و أفضل ما باشد.

پی نوشت ها:
[1] پس چون او را دوست داشتم: می‌باشم گوش او که با آن می‌شنود، و چشم او که با او می‌بیند و زبان او که با آن حرف می‌زند و دست او که با آن شدت نشان می‌دهد.
[2] نمل آیه 40 - گفت کسی که نزد او بود علمی از کتاب الهی: من می‌آورم آن را پیش از آنکه به سوی خود برگردد نظر چشم تو.
[3] بگوی کافی است خداوند از لحاظ شهادت در میان من و شما، و کسی که نزد او است علمی از کتاب الهی - 13 / 43.
[4] تعبیر به مطلق کتاب است، نه من الکتاب، چنانکه در آیه قبلی هست.
منبع: احادیث صعب امام هفتم و بررسی و تحقیق و توضیح لازم از آنها؛ علامه مصطفوی؛ مرکز نشر آثار علامه مصطفوی چاپ اول 1385.

اصلاح و گذشت

ندا کننده‌ای در روز قیامت ندا می‌کند:
آگاه باشید، هر که را بر خدا مزدی است برخیزد، و برنمی‌خیزد، مگر کسی که گذشت کرده و اصلاح بین مردم نموده باشد، پس پاداشش با خدا خواهد بود.
ینادی مناد یوم القیمة: ألا من کان له علی الله أجر فلیقم، فلا یقوم الا من عفی و أصلح، فأجره علی الله. [1] .

پی نوشت ها:
[1] تحف العقول، ص 412.
منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول زمستان 1384.

انتظار فرج

بهترین عبادت بعد از شناخت خداوند، انتظار فرج و گشایش است.
أفضل العبادة بعد المعرفة انتظار الفرج. [1] .

پی نوشت ها:
[1] تحف العقول، ص 403.
منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول زمستان 1384.

احترام به والدین

نگاه فرزند به پدر و مادر، عبادت است. [1] .

پی نوشت ها:

[1] احسن القصص، ج 4، ص 268.

منبع: امام کاظم از دیدگاه اهل سنت؛ علی اصغر قربانی؛ مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما 1385.

او در سال 217 درگذشت، محضر سه امام، امام کاظم و امام رضا و امام جواد، که بر همه‌شان درود خدا باد -، را درک کرد، و جزو دانشمندان مشهور و بزرگان یاران ائمه اطهار علیهم السلام بود، و روایات بسیاری پیرامون مسائل مختلف از وی به یادگار مانده است. مقام شامخ او زبانزد شیعه و سنی و مورد اطمینان این هر دو دسته بود. جاحظ که یکی از دانشمندان اهل تسنن است درباره او می‌نویسد: «ابن ابی عمیر در همه چیز یگانه زمان بود». [1] .

فضل بن شاذان می‌گوید: «برخی به حکومت وقت اطلاع دادند ابن ابی عمیر نام عموم شیعیان عراق را می‌داند. حکومت از او خواست که نام آنان را بگوید. او امتناع کرد، او را برهنه کردند و میان دو درخت خرما آویختند و صد تازیانه به او زدند، و نیز صد هزار درهم ضرر مالی به او رساندند». [2] .

ابن بکیر می‌گوید: «ابن ابی عمیر زندانی شد، و در حبس ناراحتی فراوانی به او رسید، و نیز هر چه ثروت داشت از او گرفتند» [3] و گویا در خلال همین زندانی شدن‌ها و گرفتاری‌ها بود که کتابهای حدیث او از بین رفت.

شیخ مفید می‌نویسد: ابن ابی عمیر هفده سال در زندان بود واموالش از بین رفت. شخصی ده هزار درهم به او بدهکار بود، چون فهمید که ابن ابی عمیر ثروت خود را از دست داده است، خانه خود را فروخت و ده هزار درهم ابن ابی عمیر را نزد او برد.

ابن ابی عمیر گفت: «این پول را از کجا آوردی؟ ارث به تو رسیده یا گنجی یافته‌ای؟»

- خانه‌ام را فروختم!

ابن ابی عمیر گفت: امام صادق به من فرموده است: «خانه مسکونی مورد لزوم از استثناءهای وام و قرض است، از این رو با این که به این پول‌ها حتی به یک درهمش نیاز دارم؛ قبول نمی‌کنم». [4] .

پی نوشت ها:

[1] منتهی المقال، ص 254، چاپ سنگی.

[2] رجال کشی، ص 591.

[3] رجال کشی، ص 590.

[4] اختصاص شیخ مفید، ص 86، چاپ تهران.

منبع: زندگانی چهارده معصوم؛ سید محسن خرازی و سایر هیئت تحریریه مؤسسه در راه حق؛ پاییز 1386 نشر مسجد مقدس جمکران

ابراهیم بن ابی محمود

شیخ طوسی وی را از اصحاب موسی بن جعفر علیهماالسلام به شمار آورده و فرموده: دارای مسائل می‌باشد [1] .
مرحوم ثقة الاسلام کلینی با ذکر سند نقل می‌نماید: ابراهیم بن ابی‌محمود گفته: اباالحسن (موسی بن جعفر) علیهماالسلام را دیدم که با خانه کعبه وداع نمود وقتی که خواست از در مسجد خارج گردد به سجده افتاد سپس برخاست و رو به کعبه نمود و گفت:
«أللهم انی أنقلب علی أن لا اله الا أنت» [2] .

پی نوشت ها:
[1] رجال‌طوسی، ص 343، شماره 20.
[2] کافی، ج 4، ص 531، ح 2.
منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی؛ موعود اسلام چاپ اول 1388.

ابراهیم بن عبدالحمید

شیخ در دو مورد او را از اصحاب حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام ذکر نموده در یک مورد فرموده: او را کتابی است و در مورد دیگر فرموده: از واقفه است [1] .

از این رو که او را در دو مورد ذکر نموده برداشت می‌شود که دو نفرند.

در کامل‌الزیارات از وی نقل می‌کند که از ابوالحسن علیه‌السلام پرسیدم: من نمازم را نزد قبر امام حسین علیه‌السلام و در مکه و مدینه شکسته می‌خوانم می‌توانم نزد قبر امام حسین علیه‌السلام و در مکه و مدینه نماز مستحبی بخوانم؟ فرمود: هر مقدار خواستی نماز مستحبی نزد قبر آن حضرت و در مسجدالحرام و مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و در مشاهد آن حضرت بخوان که کار خوبی است [2] .و مرحوم کلینی در نماز جعفر علیه‌السلام از وی نقل نموده که ابوالحسن علیه‌السلام به او فرموده: در رکعت اول سوره زلزلت و در رکعت دوم سوره عادیات و در رکعت سوم سوره نصر و در رکعت چهارم سوره توحید را بخوان.

ابراهیم گوید: به حضرت عرض کردم: ثوابش چیست؟ فرمود: اگر گناهان مانند ریگ روی هم انباشته باشد خداوند خواننده آن را می‌آمرزد! سپس به من نظر نمود و فرمود: این مخصوص تو و کسانی است که با تو هم عقیده باشند [3] . ناگفته نماند که اگر ابراهیم از واقفه بوده این سخن حضرت مربوط به پیش از واقفی شدن اوست.

پی نوشت ها:

[1] رجال‌طوسی، ص 342، شماره 20 و ص 344، شماره 26.

[2] کامل‌الزیارات، ص 247،ح 2، باب 81.

[3] کافی، ج 3، ص 466، ذیل ح 1.

منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی؛ موعود اسلام چاپ اول 1388.

ابراهیم بن عمر الیمانی

مرحوم کلینی با ذکر سند از وی نقل نموده که امام موسی بن جعفر علیهماالسلام فرمود:
«لیس منا من لم یحاسب نفسه فی کل یوم فان عمل حسنا استزاد الله و ان عمل سیئا استغفر الله منه و تاب الیه» [1] .
کسی که هر روز خود را به حساب نکشد از ما نیست (بایستی از خود حسابرسی کند) اگر کار خوبی انجام داده از خدا بخواهد که افزون نماید و اگر مرتکب کار بدی شده از خدا درخواست آمرزش و توبه نماید.

پی نوشت ها:
[1] کافی، ج 2، ص 453، ح 2.
منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی؛ موعود اسلام چاپ اول 1388.

احمد بن سلیمان

شیخ او را از اصحاب حضرت به شمار آورده است [1] .
مرحوم کلینی با ذکر سند از وی نقل کرده: مردی از امام موسی بن جعفر علیهماالسلام، وقتی حضرت در طواف بود پرسید و گفت: جواد (سخی) کیست؟ حضرت فرمود: سخن تو دو صورت داد اگر از جواد در بین مخلوقین سؤال می‌کنی، جواد آن کسی است که آنچه را خدا بر او واجب نموده بپردازد و اگر از خالق می‌پرسی او چه بدهد و چه ندهد، جواد است زیرا اگر روزی به تو داد چیزی را به تو داده که از تو نیست و اگر روزی به تو ندهد از چیزی دریغ ورزیده که باز مال تو نیست [2] . و نیز از وی روایت نموده که حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام فرمود: «البخیل من بخل بما افترض الله علیه» [3] . بخیل آن کسی است که نسبت به آنچه خدا بر او واجب نموده بخل ورزد.

پی نوشت ها:
[1] رجال طوسی، ص 344، شماره 27.
[2] کافی، ج 4، ص 38 و 39، ح 1.
[3] همان، ص 45، ح 4.
منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی؛ موعود اسلام چاپ اول 1388.

احمد بن محمد بن ابی‌نصر

شیخ طوسی «احمد بن محمد بن ابی‌نصر البزنطی مولی سکونی» را از اصحاب موسی بن جعفر علیهماالسلام به شمار آورده و فرموده: ثقه‌ی جلیل القدری است [1] . و در فهرست در حق وی فرموده: احمد بن محمد بن ابی‌نصر معروف به بزنطی از اهل کوفه و ثقه است و دو کتاب را از وی نام برده است و فرموده سال 221 وفات نموده [2] . و در کتاب «الغیبة» درباره احمد بن محمد بن ابی‌نصر و جمعی فرموده: اول واقفی مذهب بودند (امامت امام رضا علیه‌السلام را قبول نداشتند) ولی در اثر دیدن معجزات و کرامات از آن حضرت معتقد به حق شدند و امامت آن بزرگوار و امامان بعد از وی را پذیرفتند.

احمد بن محمد بن ابی‌نصر از آل مهران بود که همگی معتقد به وقف بودند از جمله احمد بن محمد ولی به حضرت امام رضا علیه‌السلام نامه‌ای نوشت و بعد از دریافت جواب و دیدن معجزاتی از عقیده فاسد خود برگشت.

خود احمد بن محمد می‌گوید: نامه‌ای به حضرت علی بن موسی الرضا علیهماالسلام نوشتم و در خاطر خود گذراندم که هر وقت خدمت آن حضرت مشرف شدم از سه آیه قرآن از او سؤال نمایم:

1- (أفأنت تسمع الصم أو تهدی العمی) «آیا تو کر را می‌شنوانی یا کور را هدایت می‌نمایی».

2- (فمن یرد الله أن یهدیه یشرح صدره للاسلام) «هر که را خدا اراده نماید که هدایت نماید دل او را برای پذیرفتن اسلام باز نماید».

3- (انک لا تهدی من أحببت و لکن الله یهدی من یشاء) «تو هر که را دوست داری هدایت نمایی نمی‌توانی ولی خدا هر که را خواست هدایت می‌نماید».

احمد گوید: حضرت نامه مرا جواب داد و در آخر آن، آیه‌هایی را که در خاطر گذرانده بودم که از وی بپرسم نوشته بود! وقتی که جواب نامه به دستم رسید آنچه را در خاطر گذرانده بودم فراموش کرده بودم پیش خود گفتم: این چه جوابی است که به من داده؟ پس از آن، آنچه را در خاطر گذرانده بودم یاد آوردم [3] . مرحوم نجاشی نیز او را ذکر نموده و فرموده: امام رضا و امام جواد علیهماالسلام را درک نموده و نزد آن دو بزرگوار دارای منزلتی بزرگ بوده! آن گاه کتب وی را برشمرده و گفته: احمد در سال 221 وفات نموده [4] .

و مرحوم کشی از احمد بن محمد بن ابی‌نصر نقل نموده که خدمت امام رضا علیه‌السلام شرفیاب شدم. شب شد خواستم برگردم حضرت فرمود:

شب دست داده نرو. خدمت حضرت ماندم به کنیزش فرمود، متکا و فراش مرا بیاور و برای احمد در اطاق بینداز. وقتی که وارد آن اطاق شدم در خاطرم گذشت که مانند من کیست در خانه‌ی ولی خدا و روی بستر او! حضرت مرا صدا زد و فرمود: ای احمد! امیرالمؤمنین به عیادت صعصعة بن صوحان تشریف برد و فرمود: ای صعصعه! اینکه من به عیادتت آمده‌ام و وسیله فخر بر قومت قرار نده برای خدا فروتنی نما تو را رفعت می‌دهد [5] . احمد بن محمد بن ابی‌نصر احادیث زیادی را روایت نموده است اکنون یکی از آنها را ذکر می‌نمایم: از امام موسی کاظم علیه‌السلام نقل نموده که برای رزق این دعا را بخوان:

«یا الله یا الله یا الله أسألک بحق من حقه علیک عظیم أن تصلی علی محمد و آل محمد و أن ترزقنی العمل بما علمتنی من معرفة حقک و أن تبسط علی ما حظرت من رزقک» [6] .

پی نوشت ها:

[1] رجال‌طوسی، ص 344، شماره 34.

[2] معجم رجال‌الحدیث، ج 2، ص 231.

[3] الغیبة، ص 47.

[4] رجال‌نجاشی، ص 54.

[5] معجم رجال‌الحدیث، ج 2، ص 234.

[6] کافی، ج 2، ص 553، ح 11.

منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی؛ موعود اسلام چاپ اول 1388.

آن غریبه به صورت ناشناس سفر می‌کرد به یکی از روستاهای شام رسیده بود. روی تخته سنگی نشست تا خستگی در کند. در این هنگام انبوه جمعیتی را دید که به سمت کوه می‌آمدند. وقتی به نزد او رسیدند از یکی از آنان پرسید: این جا چه خبر است.
- غریبی؟
- آری.
- به دیدن استادمان آمده‌ایم، او در داخل آن غار زندگی می‌کند و سالی یک بار برای زیارتش می‌آییم و آن راهب پرهیزکار ما را پند و اندرز می‌دهد.
منتظر ماند تا ببیند آن راهب مسیحی به مردم چه می‌گوید که این‌گونه به او دل بسته‌اند و سرانجام راهب از غار بیرون آمد. تک‌تک افراد را از زیر نظر گذراند، اما همین که چشمش به او افتاد عظمت او دل راهب را تسخیر کرد، پرسید:ای غریبه، از ما هستی یا از غیر ما؟
- از شماها نیستم.
- از لباس پوشیدنت معلوم است که از امت «محمد» هستی.
- آری.
- از دانایان امتش هستی یا از نادانان؟
- از نادانان نیستم.
راهب با دست به مردمی که به احترام او ایستاده بودند اشاره کرد و همه نشستند، سپس گفت: حال که از دانایان هستی چند سؤال می‌پرسم جواب بده.
- بپرس.
- به عقیده‌ی ما «درخت طوبی» [1] ریشه‌اش در خانه‌ی عیسی علیه‌السلام است، اما شما می‌گویید در خانه محمد است و حال آن که شاخه‌هایش در همه‌ی خانه‌هاست، چگونه چنین چیزی ممکن است.
- مانند خورشید، همان‌طور که خورشید در وسط آسمان می‌درخشد و نورش به همه جا می‌رسد.
- بگو ببینم چرا در بهشت هر قدر از غذاهایش بخورند نه تمام می‌شود و نه کم.
- مثل چراغ در دنیا، هر چند تا چراع با شعله‌اش روشن کنید از نورش کاسته نمی‌شود.
- شما معتقدید در بهشت همه جا سایه‌است، مگر می‌شود.
- آری، قبل از طلوع خورشید همه جا روشن است، ولی همه جا نیز سایه است.

- دلیل شما چیست که می‌گویید هر چه در بهشت بخورند نیازی به قضای حاجت نیست. [2] .
- بچه‌ای که در شکم مادرش تغذیه می‌شود چیزی دفع می‌کند؟
- کلید بهشت شما از طلاست یا نقره؟
- غریبه لبخندی زد و گفت:ای راهب، کلید بهشت نه از طلاست و نه از نقره، بلکه کلیدش زبان بنده‌ی مؤمنی است که بگوید «لا اله الا الله» و خدا را به یگانگی بشناسد.
راهب که از جواب‌های محکم و منطقی غریبه تعجب کرده بود پرسید: مرد، تو کیستی؟- بنده‌ای از بندگان خدا و از فرزندان آخرین فرستاده‌ی او -محمد-.
- پس چرا ناشناس سفر می‌کنی.
- از بیم هارون الرشید که قصد کشتن من و غارت پیروان مرا دارد.
- این مردم همه مطمئن هستند، بگو نامت چیست.
- موسی بن جعفر. راهب با شنیدن نام او از کوه پایین آمد و پیشانی امام را بوسید، فهمید که او پسر امام صادق است، فرزند پیشوای دانایی که شاگردان برجسته‌ای را تربیت کرده بود.
و بدین ترتیب، خود و یارانش همگی اسلام آوردند و از یاوران او شدند. [3] .

پی نوشت ها:
[1] شجره طوبی نام درختی در بهشت است.
[2] دستشویی رفتن.
[3] بحارالأنوار، ج 48، ص 105.
منبع: حیات پاکان داستان‌هایی از زندگی امام موسی کاظم؛ مهدی محدثی؛ بوستان کتاب چاپ دوم 1385.

احتجاج و غلبه بر رقیب

مرحوم طبرسی در کتاب شریف خود به نام احتجاج آورده است:
روزی مهدی عباسی با حضور بعضی از علماء اهل سنت و از آن جمله ابویوسف - که یکی از علماء برجسته دربار به حساب می‌آمد، جلسه ای تشکیل داد؛ و حضرت ابوالحسن امام موسی کاظم علیه‌السلام را نیز در آن جلسه دعوت کرد. امام کاظم علیه‌السلام پس از ورود، از ابوسیف مطلبی را پرسید؛ ولی او نتوانست جواب سئوال حضرت را بدهد. پس از آن، خطاب به حضرت کرده و اجازه گرفت تا سئوالی را مطرح کند؟ امام علیه‌السلام فرمود: آنچه مایل هستی سئوال و مطرح کن. ابویوسف پرسید: درباره حاجی که در حال احرام باشد، آیا شرعاً می‌تواند از سایه بان استفاده کند؟ حضرت فرمود: خیر، صحیح نیست. پرسید: چنانچه خیمه ای را نصب کند و داخل آن رود، چه حکمی دارد؟ فرمود: در آن اشکالی نیست. پرسید: چه فرقی بین آن دو وجود دارد؟! حضرت فرمود: درباره زن حایض چه می‌گوئی، آیا نمازهای خود را باید قضا کند یا خیر؟ جواب داد: خیر. فرمود: آیا روزه‌های خود را باید قضا نماید؟ گفت: بلی. فرمود: چه فرقی بین نماز و روزه می‌باشد؟ گفت: در شریعت اسلام حکم آن چنین وارد شده است. امام موسی کاظم علیه‌السلام فرمود: درباره احکام شخص حاجی در حال احرام نیز چنان وارد شده است. در این لحظه مهدی عباسی خطاب به ابویوسف کرد و گفت: ای ابویوسف! چه کردی؟ کاری که نتوانستی انجام دهی؟! ابویوسف گفت: او - یعنی؛ امام کاظم علیه‌السلام - مرا با یک استدلال از پای در آورد [1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالأنوار، ج 2، ص 290، ح 7.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام موسی کاظم؛ عبدالله صالحی؛ مهدی یار.

احضار نامه از کوفه و صندوق مخفی

علی بن احمد بزاز حکایت کند:
در دهه سوم ماه مبارک رمضان در مسجد کوفه مشغول عبادت بودم، ناگهان شخصی نامه ای را که مهر شده بود و به اندازه چهار انگشت بیشتر نبود، به دستم داد و گفت: این نامه را حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم علیه‌السلام برایت فرستاده است.
همین که نامه را گشودم، در آن چنین مرقوم فرموده بود: به نام خداوند بخشنده مهربان. وقتی این نوشته را خواندی، نامه ای که ضمیمه آن است، برای خود در جائی امن و مناسب نگه دار و مواظب آن باش تا زمانی که آن را طلب نمایم. پس نامه را برداشتم و روانه منزل شدم؛ و یک راست به طرف صندوقخانه رفتم و نامه را در صندوقچه ای - که مخصوص اشیاء قیمتی و نفیس بود - قرار دادم و درب آن را قفل کردم و کسی غیر از خودم از پنهان کردن آن اطلاعی نداشت.
چون هنگام مراسم حج فرا رسید، من نیز عازم مکه معظمه گردیدم؛ و در ضمن برنامه هایم به محضر شریف امام کاظم علیه‌السلام شرفیاب شدم.
حضرت فرمود: ای علی! با آن نامه ای که تو را بر محافظت آن دستور دادم، چه کردی؟ عرض کردم: فدایت گردم، نامه را در صندوقخانه منزلم، به همراه دیگر وسائل و اشیاء قیمتی در صندوقچه ای قرار داده ام و درب آن را قفل زده ام و کسی غیر از خودم به آن آگاهی ندارد و کلید آن را نیز همراه آورده ام.
امام علیه‌السلام فرمود: چنانچه نامه را ببینی می‌شناسی؟ گفتم: بلی. پس سجاده و جانماز خود را بلند نمود و نامه ای را که زیر آن موجود بود، برداشت و به من داد و فرمود: این همان نامه است، بگیر و مواظب آن باش. وقتی نامه را گرفتم دیدم، همان نامه ای است که حضرت در مسجد کوفه برایم فرستاده بود. لذا بسیار تعجب کردم و با خود گفتم: چه کسی از آن اطلاع داشته، با این که کلید قفل صندوق همراه من بوده است؟!
چگونه و به چه وسیله ای نامه همراه حضرت می‌باشد، با این که به کوفه نیامده است؟![1] .

پی نوشت ها:
[1] هدایة الکبری حضینی: ص 268.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام موسی کاظم؛ عبدالله صالحی؛ مهدی یار.

انواع درد دندان و درمان آن

مرحوم کلینی رحمة الله علیه، به نقل یکی از راویان حدیث و اصحاب امام موسی کاظم علیه‌السلام حکایت کند:
روزی در محضر شریف آن حضرت بودم که آن بزرگوار پیرامون ناراحتی لثه‌ها و انواع درد دندان و داروی آن مطالبی بیان فرمود، اینکه: چنانچه دندانت خورده شده و تو خالی باشد، چند دانه گندم را پوست می‌کنی، سپس آنها را خیسانده و عصاره آنها را می‌گیری و چند قطره از آن عصاره را داخل آن دندانی که سوراخ شده است و درد می‌کند، می‌چکانی.
و آنگاه پنبه ای را به آن آغشته می‌نمائی و درون همان دندان قرار می‌دهی و به مدت سه شب این کار را انجام خواهی داد تا ان شاء الله درد آن برطرف گردد، ضمن آن که باید بر پشت بخوابی.
ولی اگر دندان خوردگی ندارد و فقط باد در آن افتاده است، باید به مدت سه شب، دو یا سه قطره از همان عصاره گندم را داخل گوشی که سمت آن دندان دردناک قرار دارد بچکانی تا ان شاء الله به اذن خداوند بهبودی حاصل شود. همچنین امام موسی کاظم درباره ناراحتی دهان و خونریزی لثه‌ها و فشار خون فرمود: یک عدد حنظله - هندوانه ابوجهل - که تازه زرد شده باشد، پیدا می‌کنی و آن را در قالب گل قرار می‌دهی و سپس گوشه ای از آن را سوراخ و با چاقو درون آن را به آرامی می‌تراشی. پس از آن، مقداری سرکه خرمائی که زیاد ترش باشد با آن مخلوط کرده و روی آتش می‌گذاری تا خوب بجوشد و مانند شیره گردد. به محض این که سرد شد، به اندازه یک انگشت از آن را برداشته و داخل دهان و لثه‌ها را خوب به وسیله آن ماساژ داده؛ و سپس با ناراحتی سرکه مضمضه می‌نمائی. و این روش را چندین مرتبه انجام می‌دهی تا ان شاء الله ناراحتی لثه‌ها و دهان برطرف گردد [1] .

پی نوشت ها:
[1] روضه کافی: ج 8، ص 168، ح 232.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام موسی کاظم؛ عبدالله صالحی؛ مهدی یار.

ادرار کجا و گناه از کیست؟

در کتابهای مختلفی وارد شده است:
در یکی از سالها ابوحنیفه - که رهبر و امام فرقه حنفی‌ها از اهل سنت می‌باشد - در زمان امام جعفر صادق علیه‌السلام وارد مدینه طیبه گردید و به قصد دیدار آن حضرت راهی منزلش شد؛ و در راهروی منزل حضرت به انتظار اجازه ورود، نشست.
در همین بین، کودک خردسالی از منزل امام علیه‌السلام بیرون آمد، ابوحنیفه از او پرسید: در شهر شما شخصی غریب کجا می‌تواند ادرار و دفع حاجت کند؟
کودک کنار دیوار نشست و بر آن دیوار تکیه زد و سپس اظهار نمود: کنار نهر آب، زیر درختان میوه دار، کنار دیوار مساجد، در مسیر و محل عبور اشخاص، رو به قبله و پشت به قبله نباشد؛ و غیر از این موارد هر کجای دیگر باشد مانعی ندارد.
ابوحنیفه گوید: چنین جوابی از آن کودک برای من تعجب آور بود، پرسیدم: نام تو چیست؟
گفت: من موسی، پسر جعفر، پسر محمد، پسر علی، پسر حسین پسرعلی، پسر ابوطالب هستم. گفتم: گناه از چه کسی است و چگونه سرچشمه می‌گیرد؟ فرمود: گناه و خطا یکی از این چند حالت را دارد: یا از طرف خداوند باید باشد، که صحیح و سزاوار نیست که خداوند متعال سبب و باعث گناه بنده اش گردد؛ و سپس او را مورد عذاب قرار دهد. یا آن که از طرف خداوند و بنده می‌باشد، که آن هم صحیح نیست چون که قبیح است شریکی مانند خداوند، شریک ضعیف خود را بر انجام گناه عذاب کند. و یا آن که گناه و خطا از خود انسان سر می‌زند، که حق مطلب نیز همین است. پس اگر خداوند عذاب نماید، حق دارد؛ و اگر عفو نماید و ببخشد از روی فضل و کرم و محبت او نسبت به بنده اش می‌باشد [1] .

پی نوشت ها:
[1] أعیان الشیعة: ج 2، ص 6، اعلام الوری: ج 2، ص 29، تحف العقول: ص 411، مناقب ابن شهر آشوب: ج 4، ص 314.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام موسی کاظم؛ عبدالله صالحی؛ مهدی یار.

ارزش کار و کشاورزی

یکی از اصحاب و راویان حدیث، به نام علی فرزند ابوحمزه بطائنی حکایت کند:
روزی از روزها جهت دیدار و ملاقات حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم علیه السلام حرکت کردم، حضرت را در زمین کشاورزی، در حالتی یافتم که مشغول کار و تلاش بود و عراق از بدن مبارکش سرازیر گشته بود. بسیار تعجب کردم و اظهار داشتم: یا ابن رسول الله! من فدای شما گردم، مردم کجا هستند تا مشاهده کنند که شما این چنین در این گرمای سوزان مشغول کار هستی و تلاش و فعالیت می‌نمائی. امام علیه‌السلام لب به سخن گشود و فرمود: ای علی! آنهائی که از من بهتر و برتر بوده اند، به طور مرتب کوشش و تلاش داشته‌اند و هر کدام به نوعی کار می‌کرده اند. عرض کردم: منظور شما چه کسانی هستند؟ حضرت در پاسخ فرمود: منظورم رسول الله، امیرالمؤمنین و دیگر پدرانم - صلوات الله علیهم اجمعین - می‌باشند، که با دست خود کار و تلاش می‌کرده اند. سپس امام موسی کاظم علیه‌السلام ضمن فرمایشات خود افزود: و این نوع کار و تلاشی را که من مشغول انجام آن هستم و تو مشاهده می‌کنی، پیامبران مرسل الهی و نیز پیامبران غیر مرسل همه شان به آن اشتغال داشته اند و به وسیله آن تلاش و امرار معاش می‌کرده اند. و همچنین بندگان صالح خداوند متعال همه در تلاش و کوشش می‌باشند [1] .

پی نوشت ها:
[1] عوالی اللئالی: ج 3، ص 200، ح 22.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام موسی کاظم؛ عبدالله صالحی؛ مهدی یار.

سید امیر احمد، معروف به «شاه چراغ» [1] در میان فرزندان موسی بن جعفر (ع) بعد از امام رضا (ع) بر همه‌ی برادران خود برتری و فضیلت داشت. وی مردی بخشنده، بزرگوار و پرهیزکار بود. در شرح حال او نوشته‌اند که در راه خدا هزار بنده آزاد کرده است. [2] کرامات نفسانی و سجایای اخلاقی، او را محبوب پدر بزرگوارش کرده بود؛ چندان که آن حضرت او را بر بعضی از فرزندانش مقدم می‌داشت، بعضی از املاک خود را به وی بخشید و او را - به ظاهر - از جمله جانشینان خود قرار داد.
اسماعیل، برادر احمد می‌گوید: «پدرم همراه فرزندانش به سوی بعضی از املاکش بیرون رفت. همراه احمد، بیست نفر از خدمتکاران و چاکران پدرم بودند که با او می‌ایستادند و با او می‌نشستند؛ علاوه بر این پدرم پیوسته نظرش با او بود و پاس او را می‌داشت و از او غافل نمی‌شد و ما از آنجا بازنگشتیم تا آن که احمد بازگشت.» [3] .
مادر احمد
مادر احمد، ام ولد و از بانوان نیکوکار و محترم بود و به «ام‌احمد» شهرت داشت. موسی بن جعفر (ع) نسبت به وی عنایتی خاص داشت و زمانی که از سوی هارون از مدینه به بغداد برده شد، ودایع و مواریث امامت را نزد وی به امانت گذارد و به او فرمود:
«هر کس نزد تو آمد و خواستار این امانت‌ها شد، هر زمان که باشد؛ بدان که من به شهادت رسیده‌ام و او جانشین من و پیشوای مفترض الطاعه برای تو و همه مردم است.
و زمانی که هارون [4] آن حضرت را در بغداد مسموم کرد، امام رضا (ع) نزد وی آمد و خواستار امانت‌ها شد و ضمن اعلام خبر شهادت پدر بزرگوارش، خود را جانشین او و امام بر حق بر تمامی جن و انس معرفی کرد. مادر احمد بسیار متأثر شد، ودایع امامت را به وی تحویل داد و با آن حضرت به عنوان امام بیعت کرد. [5] .
احمد و امام رضا
با انتشار خبر شهادت امام کاظم (ع) در مدینه، مردم سراسیمه بر در خانه «ام احمد» اجتماع کردند. احمد همراه جمعیت به مسجد رفت و چون وی مردی شریف و بزرگوار و آثار عبادت در چهره‌اش نمایان بود و مردم از وی کرامات زیادی دیده بودند، همگان گمان می‌کردند وی امام و جانشین پدر می‌باشد؛ از این رو، با وی بیعت کردند. او از مردم بیعت گرفت سپس بر فراز منبر رفت و خطبه‌ای در نهایت فصاحت و بلاغت ایراد کرد و در پایان افزود: «مردم! همان گونه که همه‌ی شما در بیعت من هستید، من در

بیعت برادرم علی بن موسی الرضا (ع) هستم. بدانید او امام و خلیفه‌ی بعد از پدرم می‌باشد؛ او، ولی خداست و هر دستوری که می‌دهد از سوی خدا و پیامبرش بر من و شما واجب است که از او پیروی کنیم.» حاضران، پذیرای سخن وی شده با او از مسجد بیرون رفتند و در حالی که احمد پیشاپیش آنان حرکت می‌کرد بر در منزل امام رضا (ع) گرد آمدند و با آن حضرت تجدید بیعت کردند. امام رضا (ع) برای برادرش دعا کرد. [6] .
احمد همچنان در خدمت و اطاعت برادر بود تا زمانی که مأمون امام رضا (ع) را از مدینه به مرو احضار کرد و او را ولیعهد خود ساخت.
هجرت به ایران
با هجرت اجباری امام رضا (ع) به مرو، احمد همراه جمعی از یاران خود، رهسپار ایران شد. کارگزار مأمون در فارس با آگاهی از ورود احمد به قلمرو حکومتی وی از شهر بیرون رفت و در هشت فرسخی شیراز در محلی به نام «خان زینان» دو گروه با یکدیگر برخورد کردند. جنگ سختی میان آنان درگرفت. در این میان یکی از نیروهای «قتلغ خان» حاکم شیراز، خطاب به یاران احمد گفت: اگر هدف شما به نزد امام رضا (ع) است بدانید که او درگذشته است. یاران احمد با شنیدن این خبر از گرد او پراکنده شدند و جز بعضی از برادران و بستگانش کسی با او نماند.
احمد که ادامه حرکت به سوی خراسان برایش ممکن نبود به سمت شیراز رفت مخالفان، او را تعقیب کرده و در محلی که هم اکنون مرقد اوست به شهادتش رساندند. [7] .

پی نوشت ها:
[1] در مورد وجه شهرت وی به شاه چراغ اقوالی است از جمله اینکه در زمان عضدالدولة دیلمی پیرزنی نزد او رفت و اظهار داشت شب‌ها بر روی تپه‌ی نزدیک منزل من چراغی روشن دیده می‌شود و چون نزدیک می‌دوم اثری نمی‌بینم. عضدالدولة ماجرا را با اطرافیان در میان گذاشت. آنان گفتند: شاید پیرزن به امید دستیابی به مال و منال چنین اظهاراتی کرده است. شاه متقاعد نشد و شبی به خانه‌ی پیرزن رفت و آنجا خوابید. زن نیکوکار به محض آن که نور را دید به بالین شاه حضور یافت و سه بار گفت: «شاه چراغ». عضدالدولة بیدار شد و به طرف چراغ رفت ولی خاموش شد و چون بازگشت، نور را دید. این عمل هفت بار تکرار شد. روز بعد، دستور داد تپه را حفر کردند. به هنگام حفر به سردابی رسیدند که جسدی روی تختی بود. شاه، شیخ عفیف‌الدین، عالم و زاهد آن عصر در فارس را در جریان گذاشت. او در همان شب در خواب دید به زیارت قبر امامزاده احمد بن موسی الکاظم رفته است. عضدالدولة روزی را تعطیل

عمومی کرد و بر آن سرداب بنای باشکوهی بنا نهاد (ر. ک: زندگانی امام موسی کاظم، عمادزاده، ج 2، ص 271.).
[2] ارشاد، ص 303.
[3] ارشاد، ص 303.
[4] در منبع به جای هارون، مأمون نوشته شده که ظاهراً اشتباه است.
[5] بحارالانوار، ج 48، ص 307 - 308.
[6] بحارالانوار، ج 48، ص 308.
[7] ر. ک: بحارالانوار، ج 48، ص 308.
منبع: زندگانی امام کاظم؛ علی رفیعی، سید محمد حسینی؛ مؤسسه فیض کاشانی چاپ اول 1374.

ابراهیم بن موسی بن جعفر

شیخ مفید رحمه الله فرموده: ابراهیم بن موسی مردی شجاع و کریم بود. در دوران حکومت مأمون عباسی که محمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام خروج کرد و ابوالسرایا در کوفه با او بیعت کرد، ابراهیم از جانب محمد بن زید به امارت یمن منصوب گردید و به آنجا رفت و یمن را فتح نمود و مدتی در آنجا بود تا وقتی که ابوالسرایا کشته شد و طالبیین متفرق شدند، از مأمون برای ابراهیم بن موسی امان گرفته شد. مأمون به وی امان داد. [1] . و تاج‌الدین ابن زهره‌ی حسینی در حق وی گفته: امیر ابراهیم المرتضی، سیدی جلیل، امیری نبیل، عالم و فاضل بود. از پدرانش علیهم‌السلام حدیث نقل کرده. در روزگار ابوالسرایا به یمن رفت و آنجا را فتح نمود. و بعضی گفته‌اند: مردم را به امامت برادرش، حضرت امام رضا علیه‌السلام دعوت می‌نمود. جریان او به مأمون گزارش شد و نزد مأمون لعنة الله علیه برای او شفاعت کردند. مأمون پذیرفت و او را امان داد و متعرض وی نشد. در بغداد وفات کرد و قبر او در قبرستان قریش، نزد پدر بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام معروف است.
و نیز تاج‌الدین ابن زهره در حالات ابوسبحه، موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیهماالسلام گفته: موسی بن ابراهیم از اهل صلاح و عبادت و ورع و فاضل از روات حدیث بود. کتابی از او دیدم در ارتباط با حدیث «سلسلةالذهب». مؤالف و مخالف از او نقل حدیث کرده‌اند.
و موسی گفته: خبر داد مرا، پدرم ابراهیم، گفت: حدیث کرد مرا، پدرم موسی کاظم علیه‌السلام، گفت: حدیث کرد مرا، امام صادق جعفر بن محمد علیهماالسلام، گفت: حدیث کرد مرا، پدرم امام محمد باقر علیه‌السلام، گفت: حدیث کرد مرا، پدرم زین‌العابدین علیه‌السلام، گفت: حدیث کرد مرا، پدرم امام حسین علیه‌السلام شهید کربلا، گفت: حدیث کرد مرا، پدرم امیرالمؤمنین، علی بن ابی‌طالب علیهماالسلام، گفت: حدیث کرد مرا، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، گفت: حدیث کرد مرا، جبرئیل علیه‌السلام، از خدای تعالی که فرموده: «لا اله الا الله حصنی فمن قالها دخل حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی». کلمه‌ی «لا اله الا الله» حصار من است، پس هر که آن را بگوید در حصار من داخل شود، و کسی که در حصار من داخل شود ایمن خواهد بود از عذاب من. نویسنده: «حدیث سلسلةالذهب» از احادیث معروف است و مرحوم علامه مجلسی آن را در کتاب شریف بحارالانوار جلد سوم صفحه 14 - 5 نقل نموده است به آنجا مراجعه شود. مرحوم مجلسی از صاحب عمدةالطالب نقل کرده که

حضرت امام موسی علیه‌السلام را، دو ابراهیم بوده: ابراهیم الاکبر [2] و در اعقاب داشتن اکبر، خلاف است.
و ابونصر بخاری گفته: ابراهیم اکبر بوده که در یمن در ایام ابوالسرایا خروج کرده، و او بلا عقب (اولاد) بوده. و دیگر ابراهیم اصغر است، که ملقب است به مرتضی، و مادرش ام ولدی از اهل نوبه و زنگبار و اسمش نجیه بود، و او را عقب از دو پسر بوده: موسی ابوسبحه و جعفر.
از تحقیقی که فاضل معاصر محمد مهدی موسوی خرسان در پاورقی بحار به عمل آورده معلوم می‌شود که ابراهیم بن موسی در اوایل سال 210 در بغداد مسموما از دنیا رفته [3] .

پی نوشت ها:
[1] همان، ص 303.
[2] الارشاد، ص 289.
[3] بحارالانوار، ج 48، ص 278.
منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی؛ موعود اسلام چاپ اول 1388.

اسماعیل بن موسی الکاظم

سیدی است جلیل‌القدر، اگرچه علمای رجال به جلالت او اشاره نکرده‌اند ولی بس است در مدح او آنچه که مرحوم کشی نقل کرده در حال ثقه‌ی جلیل‌القدر صفوان بن یحیی: زمانی که در سال 210 صفوان در مدینه از دنیا رفت حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام کفن و حنوط برای او فرستادند و امر کردند که اسماعیل بن موسی بر او نماز گزارد [1] .
و مرحوم نجاشی و شیخ طوسی برای وی حدود سیزده کتاب ذکر نموده‌اند و این کتاب‌ها به نام «اشعثیات» معروف است [2] . روایتی را از پدرش موسی بن جعفر از پدرش امام صادق از پدرش امام باقر از پدرش امام زین‌العابدین علیهم‌السلام نقل نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: «من زار قبری بعد موتی کان کمن هاجر الی فی حیاتی فان لم تستطیعوا فابعثوا الی السلام فانه یبلغنی» [3] . هر کس بعد از وفاتم قبرم را زیارت نماید مانند کسی است که در حیاتم به سوی من مهاجرت نموده و اگر نتوانستید به زیارت قبرم بیایید از دور بر من سلام نمایید که به من می‌رسد.

پی نوشت ها:
[1] معجم رجال‌الحدیث، ج 9، ص 126.
[2] همان.
[3] کامل‌الزیارات، باب 2، ح 17؛ تهذیب، ج 6، ص 3، ح 1.
منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی؛ موعود اسلام چاپ اول 1388.

امامزاده حسن و امامزاده جعفر

نویسنده متتبع آقای غلامحسین هادی‌نژاد از اهالی کاکی درباره این دو امامزاده در یادداشتی مختصر نوشت: این دو در روستای شیخیان محله باغ پیر از بخش کاکی از بخش‌های شهرستان دشتی (خورموج) واقع در 51 کیلومتری جنوب غربی خورموج مرکز شهرستان مدفون هستند.
معروف و مشهور است که این دو بزرگوار از اولاد بلافصل حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام می‌باشند که وارد باغ پیر می‌شوند و توسط شخصی به نام ابواسحاق شهید می‌شوند. این دو امامزاده عظیم‌الشأن دارای بقعه و بارگاه بوده و بسیار مورد توجه مردم می‌باشند. غلامحسین هادی‌نژاد، کاکی، خرداد 1386.
نویسنده: دستنویسی نزد آقای ایرج کشوری از بستگان دیدم، دستخط حاج غلامحسین عبدی یکی دیگر از بستگان بود که نوشته بود: شعری از فایز دشتی بر درب امامزاده جعفر واقع در شیخیان از روستاهای بوشهر به چشم می‌خورد:
لوحش الله عالم از فیض شما آباد شد
خاک کفر از پرتو تیغ شما آباد شد
حبذا این بارگاه جعفر موسی بود
یا مگر قصر بهشتی در جهان ایجاد شد
منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی؛ موعود اسلام چاپ اول 1388.

ام احمد

در مآخذی که اولاد حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام را ذکر نموده‌اند دختری به نام ام احمد را برای حضرت ذکر نکرده‌اند ولی در کافی روایتی را نقل نموده است که قسمتی از سند روایت و متن آن چنین است: الحسین بن موسی عن امه و ام احمد بنت موسی قالتا: کنا مع أبی‌الحسن علیه‌السلام بالبادیة و نحن نرید بغداد فقال لنا یوم الخمیس: «اغتسلا الیوم لغد یوم الجمعة فان الماء بها غدا قلیل»، فاغتسلنا یوم الخمیس لیوم الجمعة [1] .
حسین بن موسی از مادرش و از ام احمد دختر موسی نقل نموده که گفتند: با ابوالحسن علیه‌السلام در بیابان بودیم و به طرف بغداد می‌رفتیم حضرت روز پنج‌شنبه به ما فرمود: امروز برای فردا که روز جمعه است غسل نمایید زیرا فردا در بیابان آب کم است. ما روز پنج‌شنبه برای روز جمعه غسل نمودیم. از کلام مرحوم آیت الله العظمی خویی برداشت می‌شود که ام احمد بنت موسی درست نیست بلکه ام احمد بن موسی بن جعفر علیهم‌السلام صحیح است که مراد از آن ام احمد همسر موسی بن جعفر علیهماالسلام است [2] .
به نظر احقر این مطلب را نمی‌توان به اثبات رساند زیرا حضرت موسی بن جعفر در سفری که وی را به بغداد بردند ام احمد همسرش را در مدینه به عنوان وصی خود معرفی نمود و در مدینه ماند که در گذشته به این موضوع اشاره شد. مگر اینکه کسی بگوید: ممکن است حضرت سفری پیش از آن به بغداد داشته که اثبات آن مشکل است و وجهی ندارد که دست از ظهور کلام برداریم.

پی نوشت ها:
[1] کافی، ج 3، ص 42، ح 6.
[2] معجم‌رجال‌الحدیث، ج 23، ص 172 و 173.
منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی؛ موعود اسلام چاپ اول 1388.

ارزیابی عملکرد روزانه

«لیس منا من لم یحاسب نفسه فی کل یوم فان عمل حسنا استزاد الله و ان عمل سیئا استغفر الله منه و تاب الیه» [1] .
از ما نیست (با ما رابطه و پیوندی ندارد) کسی که در هر روز خود را محاسبه نکند؛ تا اگر عمل نیکی انجام داده است از خداوند طلب افزونی بکند و چنان چه مرتکب عمل ناروایی شده (روی به درگاه خدا آورده) از کرده خود استغفار کند و به سوی خدا باز گردد.
از نظر علمای اخلاق «محاسبه نفس» و ارزیابی عملکرد خویش یکی از عوامل مهم موفقیت انسان در میدان عمل است. انسان در مرحله نخست می‌باید نفس خود را وادار بر عمل و انجام وظیفه نماید، در مرحله بعد کارهای خویش را کنترل کند و نفس را به خود وانگذارد تا هر چه خواست انجام دهد. مرحله سوم، محاسبه و ارزیابی عملکرد است که بعد از فراغ از عمل صورت می‌گیرد. نتیجه ارزیابی یکی از دو چیز خواهد بود:
1- انجام وظیفه به نحو مطلوب که اقتضا می‌کند انسان خدا را بر این موفقیت شکر بگزارد و از درگاه ربوبی‌اش بخواهد او را در انجام اعمال نیک بیشتر یاری کند.
2- کوتاهی و سهل‌انگاری در انجام وظیفه و یا ترک آن که در هر دو صورت می‌باید جبران شود. و از آن جا که منشأ این ترک وظیفه فراموشی یاد خدا و پشت کردن به حق تعالی است، امام (ع) راه جبران را بازگشت به سوی پروردگار و طلب آمرزش از او دانسته است. توجه به پروردگار به معنای توجه به وظیفه بندگی و طلب آمرزش از محضر حق تعالی و به معنای ابراز نفرت از لغزش انجام گرفته است. پیدایش این حالت (توبه) در کسی او را موفق به انجام وظیفه بندگی در مراحل بعد خواهد کرد.

پی نوشت ها:
[1] کافی، ج 2، ص 453.
منبع: زندگانی امام کاظم؛ علی رفیعی، سید محمد حسینی؛ پاییز 1374
ناشر: مؤسسه فیض کاشانی

استواری مؤمن

المؤمن أعز من الجبل، الجبل يستقل بالمعاول و المؤمن لا يستقل دينه شیء. [1] امامان الگوی استقامت و رفتار پایدار می‌باشند. در زندگی فردی و اجتماعی بیشترین سختی‌ها در زندگی پیشوایان بروز می‌کند. آنان استوار و محکم بر مشکلات فائق می‌شوند و دیگران را به این گونه پایداری فرا خوانند. امام کاظم علیه‌السلام می‌فرماید: مؤمن از کوه سخت تر است. از کوه در اثر فرسایش و حوادث کاسته می‌شود، لیکن از استواری انسان مؤمن هیچ گاه چیزی کاسته نمی‌گردد.

پی نوشت ها:

[1] مجموعه ورام، ج 2، ص 125.

منبع: امام کاظم الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ اول 1386.

امامت، پیمان الهی

قرآن منصب امامت را عهد الهی می‌داند، لا ینال عهدی الظالمین. [1] «ستمگران برای پیمان و عهد من شایستگی ندارند.» این عهد الهی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیز می‌باشد، انه لعهد معهود من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الی رجل فرجل. [2] «امامت عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است که به فرد فرد امامان واگذار شده است.» بدین خاطر منصب امامت امر بشری نیست. بشر در تعیین رهبر نقش ایفا نمی‌کند؛ انتخاب امام به عهده خدا و پیامبر است. زیرا غیر از خدا به شایستگی فرد که مهم ترین آن عصمت است آگاهی ندارد. بر این اساس خدای سبحان جانشینان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را تا دوازده مورد تعیین و مشخص ساخته است. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هم آنان را با نام و نشان به مردم معرفی نموده است. از تلاش‌های مهم هر امام نیز معرفی امام بعد از خودش بوده است، که بعد از رحلت امام مردم دچار سردرگمی نشوند. زیرا زمان رحلت امام و رهبر زمینه تفرقه و تحزب و پدیدار شدن نحله‌ها فراهم است.
امام کاظم علیه‌السلام نیز بسان دیگر امامان بر این مهم پافشاری دارد و در طول عمر خویش فرصت سازی نموده و بارها جانشین و امام بعد از خود را به یاران و همراهان تشکل همسوی اهل بیت علیهم‌السلام معرفی نموده است. خطاب به نعیم بن قابوس، علی ابنی اکبر ولدی و اسمعهم لقولی و اطوعهم لامری ینظر معی فی کتاب الجفر و الجامعة و لیس ینظر فیه الا نبی او وصی نبی. [3] «علی» بزرگ ترین فرزند من و شنواترین و مطیع ترین نسبت به سخن من می‌باشد. وی همانند من به کتاب جفر و کتاب جامعه نگاه می‌افکند. همان کتابی که جز پیامبر و جانشینش در آن نگاه نمی‌کند.» خطاب به مفضل، یا مفضل هو منی بمنزلتی من ابی. [4] «علی، نسبت به من همانند من نسبت به پدرم می‌باشد.» همان گونه که من جانشین پدرم می‌باشم وی نیز جانشین من است. خطاب به داود رقی، هذا (علی) صاحبکم بعدی. [5] «صاحب اختیار شما بعد از من وی (علی) می‌باشد».
امام کاظم علیه‌السلام اصحاب خاص را گرد آورده، به آنان خطاب می‌کند آیا می دانید برای چه شما را فرا خواندم! برای اینکه شهادت بدهید بعد از من وصی من «علی» فرزند می‌باشد، اشهدوا ان علیا ابنی هذا و وصیی و القیم بامری خلیفتی من بعدی. [6] و نیز حضرت خطاب به علی بن یقطین می‌فرماید: هذا علی سید ولدی، انی قد نحلته کنیتی. [7] منظور امام جانشینی وی است. در زندان خطاب به حسین بن مختار می‌فرماید: عهدی

الی اکبر ولدی. [8] «پیمان من بعد از من به فرزند بزرگم سپرده می‌شود». همچنین در جلسه‌ای با شکوه در مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه در حضور شصت تن از سران شیعیان و تشکل همسوی اهل بیت علیهم‌السلام در حالی که دست علی بن موسی علیه‌السلام به دست حضرت بود، وارد شدند؛ از حاضران می‌پرسد آیا می‌دانید همراه من چه کسی است؟! حاضران گفتند فرزند تو علی. آنگاه فرمود گواهی دهید که وی وکیل من در زمان حیات، و وصی من بعد از رحلت من می‌باشد، فاشهدوا أنه وکیلی فی حیاتی و وصیی بعد موتی. [9]
.
اینها نمونه هایی بارز از تلاش‌های امام کاظم علیه‌السلام در راستای معرفی امام بعد از خودش می‌باشد. امام تلاش عمده دارد و پافشاری می‌کند تا تداوم رهبری عترت را تثبیت کند. تا مردم و تشکل همسوی اهل بیت علیهم‌السلام بعد از وی سرگردان نباشند. امام تلاش می‌کند زمینه انحراف‌ها را بعد از خودش از بین ببرد. به صورت شفاف در نوبت‌های متعدد جانشین خویش را معرفی می‌نماید.

پی نوشت ها:

[1] بقرة، 124.

[2] بحار، ج 23، ص 70.

[3] اصول کافی، کتاب الحجة، باب النص علی ابی‌الحسن الرضا علیه‌السلام، حدیث 2،عیون، ج 1، ص 40، حدیث 27.

[4] عیون، ج 1، ص 40.

[5] فصول المهمة، ج 2، ص 967.

[6] اصول کافی، ج 1، کتاب الحجة، باب النص علی ابی‌الحسن الرضا علیه‌السلام، حدیث 7.

[7] همان، حدیث 1.

[8] همان، حدیث 8، عیون، ج 1، ص 39.

[9] عیون، ج 1، ص 36، ح 12.

منبع: امام کاظم الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ اول 1386.

انهدام مسجد

مسجد بزرگ ترین پایگاه دینی است و به لحاظ همین اهمیت هماره مورد هدف دشمنان دین بوده است. دشمنان دین هماره تلاش در انهدام مساجد و پایگاه های دینی دارند. همان گونه که آبادانی مسجد به دو نوع تعمیر نمودن ساختمان و برنامه‌های دینی است، تخریب و انهدام مساجد نیز به دو شیوه از سوی دشمن انجام می‌گیرد. یکی با تهی کردن مساجد از لحاظ برنامه‌های دینی، دیگری انهدام ساختمان‌های مساجد. البته دشمن خدا و فضیلت، در این راستا فقط مسجد را هدف قرار نمی‌دهد؛ بلکه تمام پایگاه‌های دینی و هر جایی که رنگ و بویی از دین و خدا دارد را مورد هدف قرار می‌دهد. به همین خاطر مشاهده می‌کنیم مشاهد مشرفه دینی مانند حرم ائمه اطهار علیهم‌السلام همواره مورد هدف دشمنان قرار می‌گیرد. زیرا آن مشاهد پایگاه زلال توحید و فضیلت و انسانیت می‌باشند. قرآن در این راستا می‌فرماید: لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یذکر فیها اسم الله کثیرا. [1] «اگر دفاع و تلاش مجاهدان راه خدا نباشد، تمام مراکز دینی، صومعه ها، کلیساها، کنیسه‌ها (عبادت گاه‌های نصاری و یهود) و مساجد، که نام خدا فراوان یاد می‌شود همه منهدم خواهد شد.» دشمن تنها مسجد را هدف قرار نمی‌دهد. اگر فرصت پیدا کند حتی صومعه را که کمترین خطر برای وی هست را نیز تخریب خواهد نمود. چون دشمن با اساس دین به هر شکل و رنگ آن در ستیز است. با هر مکان و برنامه‌ای که بو و رنگ دینی همراه داشته باشد، مخالفت می‌نماید.

پی نوشت ها:

[1] حج، 40.

منبع: امام کاظم الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ اول 1386.

از آیه مبارکه اهمیت جهاد و دفاع در راه خدا به خوبی آشکار است. دفاع در میدان نبرد که خطر دشمن را دور می‌سازد بزرگ ترین فضیلت است و بیشترین نقش را در احیا و به پا داشتن پایگاه‌های دینی به عهده دارد. اگر دفاع جهاد گران نباشد تمام مظاهر دینی منهدم خواهد شد. به همین خاطر احداث مسجد و عمارت آن حتی مسجد الحرام، هیچ‌گاه نباید با ارزش دفاع مقایسه شود، أجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الاخر و جاهد فی سبیل الله لا یستوون. [1] . احداث و تعمیر و آباد گری مسجد، حتی مسجد الحرام، در مقایسه با جهاد و دفاع یک فضیلت متوسط است. ارزش اصلی و پایه‌ای از آن جهاد و رزمندگان است که تلاش آنان پایگاه های دینی را به پا می‌دارد.
امام کاظم علیه‌السلام در ستایش از رزمندگان می‌فرماید رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ان فوق کل ذی بر برا حتی یقتل الرجل شهیدا فی سبیل الله. [2] «برتر از هر کار خیری کار نیک وجود دارد، تا هنگامی که انسان در راه خدا شهید شود.» آنگاه برتر از آن نیکی وجود ندارد، برترین نیکی دفاع از حریم دین و شهادت در راه دین است. اینک بعد از توضیح فضیلت آبادگری مساجد و روشنگری آبادگری که در دو بعد شکل می‌گیرد به برخی احکام و آداب مساجد می‌پردازیم.

احکام مسجد

برخی از احکام مسجد در فقه این گونه بیان شده است:
1 - نجس کردن مسجد (کف، سقف، دیوار و پشت بام) حرام است.
2 - اگر مسجد یا فرش آن نجس شود، بر همه مسلمانان مکلف واجب است آن را پاک کنند. پاک کردن مسجد بر نماز نیز مقدم است. اول تطهیر مسجد، آنگاه نماز، مگر وقت نماز تنگ باشد.
3 - اگر کسی توان تطهیر مسجد را ندارد، به دیگران اعلان کند و کمک بگیرد.
4 - بیرون بردن اثاث و موقوفات مسجد حتی ریگ‌های آن جایز نمی‌باشد.
5 - دفن میت در مسجد جایز نیست.
6 - انسان جنب و نیز زنی که در حالت عادت ماهانگی است، حرام است در مسجد توقف کند. ولی می‌تواند از دری وارد و از در دیگر بیرون رود. (مشاهد ائمه اطهار علیه‌السلام نیز حکم مسجد را دارند).
7 - در مسجد الحرام و مسجد النبی علیهم‌السلام جنب و زن حائض به هیچ وجه، حق وارد شدن را ندارند.

8 - جنب و حائض نمی‌توانند چیزی در مسجد بگذارند.
9 - برداشتن چیزی از مسجد، مانند کیف یا کفش برای این افراد در صورتی جایز است که از دری وارد و از در دیگر بیرون روند.
10 - بردن عین نجس و جسم متنجس (نجس شده) به مسجد اگر بی‌احترامی به مسجد باشد حرام است.
11 - مسجد اگر خراب هم شود عرصه آن در مالکیت کسی قرار نمی‌گیرد.
12 - مستحب است هنگامی که انسان به مسجدی وارد می‌شود دو رکعت نماز تحیت (احترام) به جا آورد. اگر نماز واجب یا مستحبی هم به جا آورد، تحیت به حساب می‌آید.
13 - مستحب است چراغ‌های مسجد را روشن نمایند.
14 - کسی که می‌خواهد وارد مسجد شود، مستحب است لباس تمیز و قیمتی بپوشد و خود را عطرآگین کند، یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد. [3] «ای فرزندان آدم زینت و آرایش خویش را هنگام مسجد رفتن برگیرید».
15 - خوابیدن در مسجد اگر ناچار نباشد و سخن گفتن در مورد امور دنیا و خواندن شعر اگر نصیحت نباشد مکروه است.
16 - آب دهان و اضافات دیگر بدن را در مسجد انداختن، بلند صحبت کردن و گم شده را اعلام نمودن، مکروه است.
17 - راه دادن بچه‌ها و دیوانه‌ها به مسجد مکروه است.
18 - کسی که پیاز یا سیر خورده و بوی دهانش مردم را آزار می‌دهد، مکروه است وارد مسجد شود.(کسانی که پاهایشان در داخل کفش بو می‌گیرد با آن حالت و با آن جوراب‌ها وارد مسجد نشوند.)
19 - برهنه کردن بدن در مسجد، (مکشوف شدن عورت و ناف، پاها تا زانو و ران‌ها) مکروه است.
20 - کشتن جانوران در داخل مسجد مکروه است. اگر بی‌حرمتی باشد حرام است.
21 - آوردن سلاح در داخل مسجد و در سمت قبله قرار دادن آن مکروه است.
22 - اجرای حد و داوری در مسجد مکروه است.
23 - نصب عکس و تصویر در مسجد مکروه است.
24 - بر مرد مستحب است نماز مستحبی را در منزل، و نماز واجب را در مسجد به جا آورد.
25 - نماز زن در خانه افضل از مسجد است.
26 - عبور کردن از مسیری که مسجد در بین آن قرار دارد مکروه است، مگر اینکه دو رکعت نماز بخواند.
27 - بلند کردن صدا در مسجد مکروه است، مگر برای اذان و یا سخنرانی

مذهبی و....
28 - داستان سرایی و قصه گویی در مسجد روا نیست.
29 - انجام مراسمات در مسجد در صورتی که با نماز خواندن منافات نداشته باشد جایز است. بنابراین برگزاری مراسماتی که مزاحم نمازگزاران شود جایز نیست.
30 - هنگام باران، نماز در منزل به پا می‌شود، اذا ابتلت النعال فالصلوة فی الرحال. [4] «هنگامی که نعلین‌ها تر شود (با آمدن باران) نماز در منزل است».
31 - مستحب است مسجد را تمیز و جارو نمایند، که در روایت آمده است اگر بیرون بردن زباله از مسجدها به مقدار چیزی که چنانچه در چشم بیافتد، به چشم آزار می‌رساند، باعث غفران گناهان می‌شود. [5] .
32 - مستحب است از همه زودتر وارد و از همه دیرتر بیرون آید.
33 - همسایه مسجد نمازش را در مسجد بخواند که روایت از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است: لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد. [6] .
از احکام یاد شده این نکته روشن است که مسجد محل عبادت و نماز و تهجد است. اولویت اول برای مسجد، عبادت و پرستش خداوند سبحان می‌باشد. سایر امور در مسجد اولویت ندارند. این که گفته می‌شود در صدر اسلام مسجد پایگاه امور اجتماعی و اقتصادی یا نظامی و یا قضایی بوده است، با این اولویت هماهنگ نمی‌باشد. البته اجرای مراسم قرآنی و اجرای مراسم عزاداری اهل بیت علیهم‌السلام، و نیز خطابه‌های دینی و بسیج نیروها از مسجد به سوی جبهه‌های نبرد با کفار و تبهکاران، در راستای اهداف مساجد می باشد. و نیز این نکته که در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بسیاری از امور اجتماعی و اقتصادی انجام می‌گرفته، مورد انکار نیست؛ لیکن آیا این امور از شؤون مسجد بوده است یا به علت شرایط خاص آن زمان در مسجد اجرا می‌شده است؟!
برخی آداب مسجد
1 - مستحب است هنگام ورود با پای راست وارد شود، هنگام بیرون آمدن با پای چپ بیرون آید.
2 - هنگام ورود به مسجد دعاهای رسیده از زبان معصومین علیهم‌السلام را بخواند، صلوات بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بفرستد و بگوید: اللهم اغفرلی ذنوبی و افتح لی ابواب رحمتک.
3 - هنگام بیرون رفتن صلوات بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بفرستد و بگوید: اللهم اغفرلی ذنوبی و افتح لی ابواب فضلک. [7] .
4 - با وقار وارد مسجد شود.
5 - با طهارت وارد مسجد شود.

6 - وقتی به مسجد وارد شد ذکر خدا را بگوید و بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صلوات بفرستد.
7 - هنگام گفتن اذان از مسجد خارج نشود، که نشانه نفاق به شمار آمده است. [8] .
8 - بعد از وارد شدن رو به قبله بنشیند.
9 - با افرادی که به مسجد نمی‌آیند، معاشرت نکند. [9] .
10 - امام موسی بن جعفر علیه‌السلام فرمودند: خداوند به سبب کسانی که مساجد را آباد می‌کنند عذاب را از اهل زمین دفع می‌کند. [10] .
11 - در مکان‌های مختلف مسجد، نماز بخواند، امام صادق علیه‌السلام فرمودند: در مکان‌های مختلف مسجد نماز بخوانید؛ زیرا هر مکان روز قیامت شهادت بر آن می‌دهد. [11] .
12 - مسجد بدون نمازگزار نماند که در قیامت در پیشگاه خدا شکوه می‌کند. [12] .
13 - کسی که می‌خواهد بعد از مرگ کرم‌ها بدنش را نخورند مسجد را جارو کند.
14 - کسی که می‌خواهد به وی ظلم نشود چراغ مسجد را روشن کند.
15 - کسی که می‌خواهد بدنش بعد از مرگ تازه بماند برای مسجد فرش تهیه کند.
16 - کسی که می‌خواهد قبرش وسیع باشد مسجد بسازد. [13] .
مسجد و فرهنگ
در آبادگری مسجد این نکته یادآوری شد که آبادی مسجد به مسائل فرهنگی آن است. افراد مسجدی که در مسجد رفت و آمد دارند، باید از امور فرهنگی رشد یافته و افرادی آشنا به معارف دینی و مسائل اجتماعی و مسایل فرهنگی و روزمره باشند. از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که مسجد برای قرآن است، انما نصبت المساجد للقرآن. [14] مسجد محل آموزش، تلاوت و قرائت و تفسیر معارف قرآن است. در مسجد باید انواع برنامه‌های قرآنی دایر گردد. مسجد گر چه برای برپا نمودن نماز است، لیکن در کنار اقامه نماز باید برنامه‌های قرآنی دایر گردد. کسی که وارد مسجد می‌شود یکی از دست آوردهای هشت گانه را باید بدست آورد. یا با برادر دینی که از آن بهره مند می‌شود آشنا گردد، یا به دانش خویش بیافزاید، یا آیتی از آیات محکم الهی را فراگیرد، یا مشمول رحمت خاص خدا گردد، یا آموزه‌ای بیاموزد که وی را از پستی‌ها و زشتی‌ها نجات دهد، یا رهنمودی شود که باعث ترک گناه گردد، یا سخنی بشنود که باعث شرمساری یا خوف و خشیت وی از خدا گردد. [15] . و نیز از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که فرد مسجدی با یکی از

دست آوردها از مسجد بر می‌گردد؛ یا دعایی از وی مستجاب می‌شود که وارد بهشت شود، یا دعایی مستجاب می‌شود که خطر بلایی را در دنیا از وی دور سازد، یا با برادری دینی آشنا می‌شود که در راه خدا از وی بهره می‌برد، و اما اخ یستفیده فی الله. [16] .

برنامه‌های فرهنگی مسجد را با استفاده از رهنمودهای عترت می‌توان این گونه خلاصه کرد که مسجد پایگاه آموزش قرائت قرآن و تفسیر و تبیین معارف قرآن می‌باشد. مسجد پایگاه آموزش دین و آشنا نمودن مسلمانان به فرهنگ های متفاوت و تضارب دیدگاه‌ها می‌باشد. مسجد پایگاه آشنایی به فرهنگ و معارف اسلامی و رشد و تکامل مسلمانان می‌باشد.

اکنون که مساجد ما با این معیارها فاصله دارند، باید تلاش کرد تا با یاری خدای سبحان و بهره گیری از دستورات و رهنمودهای معصومان علیهم‌السلام به این اهداف نزدیک شویم.

پی نوشت ها:

[1] توبه، 19.

[2] بحار، ج 97، ص 15.

[3] اعراف، 31.

[4] عروة الوثقی، ج 1، احکام المساجد؛ وسائل، ج 3، ص 518؛ مستدرک الوسائل، ج 3، ص 394، 478 و...؛ رساله‌های عملیه.

[5] ثواب الاعمال، ص 56.

[6] وسائل، ج 3، ص 484.

[7] وسائل، ج 3، ص 518؛ مستدرک الوسائل، ج 3، ص 394.

[8] همان، ص 513.

[9] همان، ص 479.

[10] همان، ص 486.

[11] وسائل، ج 3، ص 474.

[12] همان، ص 484.

[13] مستدرک الوسائل، ج 3، ص 385.

[14] وسائل، ج 3، ص 493.

[15] خصال، ج 3، ص 409.

[16] وسائل، ج 3، ص 477.

منبع: امام کاظم الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ اول 1386.

این لباس را نگهدار

علی بن یقطین یار وفادار امام کاظم علیه‌السلام با جلب توجه هارون‌الرشید، توانسته بود در دستگاه خلافت او نفوذ کند و وزارت کشور پهناور اسلامی را به نفع شیعیان به عهده گیرد.
ناگفته پیداست که هارون از تشیع علی بن یقطین بی‌اطلاع بود و لذا کوچک‌ترین بی‌احتیاطی او می‌توانست به قیمت جانش تمام شود. یک سال هارون تعدادی لباس به عنوان خلعت به علی بخشید که در میان آنها یک لباس خز مشکی رنگ زربفت از نوع لباس ویژه خلفا به چشم می‌خورد. علی اکثر آن لباس‌ها را که لباس گران‌قیمت زربفت نیز جزء آن‌ها بود، به امام کاظم علیه‌السلام اهدا کرد و همراه لباس‌ها اموالی را نیز که قبلا طبق معمول به عنوان « خمس » آماده کرده، به محضر آن حضرت فرستاد. حضرت علیه‌السلام همه‌ی اموال و لباس‌ها را پذیرفت، ولی آن یک لباس مخصوص را پس فرستاد، و طی نامه‌ای نوشت:
« این لباس را نگهدار، از دست مده، زیرا در حادثه‌ای که برایت پیش خواهد آمد به دردت می‌خورد ». علی بن یقطین از راز رد آن لباس ویژه آگاه نشد ولی آن را بنا به سفارش امام علیه‌السلام حفظ کرد. اتفاقا روزی وی یکی از خدمتگزاران خاص خود را به علت کوتاهی در انجام وظیفه، تنبیه و از کار بر کنار کرد. آن شخص که از ارتباط علی با امام کاظم علیه‌السلام و اموال و هدایایی که او برای حضرت می‌فرستاد آگاهی داشت، از علی نزد هارون سعایت کرد و گفت: « او معتقد به امامت موسی بن جعفر است و هر ساله خمس اموال خود را برای او می‌فرستد و در کمک به شیعیان او می‌کوشد ». آنگاه داستان لباس‌ها را گواه و شاهد صدق مدعای خود گرفت و گفت:
« اگر باور نداری، بدان که لباس مخصوصی را که در فلان روز به او اهدا کرده بودی اکنون به موسی بن جعفر هدیه داده است. » هارون از شنیدن این خبر به شدت خشمگین شد و گفت: « اگر ادعای تو راست باشد خون او را خواهم ریخت ولی ابتدا باید در این مورد تحقیق کنم ».
مرد خائن که از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجید گفت: « مطمئن باشید که تمام سخنانم راست و درست است ». پس هارون بلافاصله علی را احضار کرد و آن لباس مخصوص را از او طلب کرد. علی بن یقطین گفت: « آن را در یک بقچه گذاشته‌ام و اکنون محفوظ است ». هارون گفت: « فورا آن را بیاور! » علی فورا یکی از خدمتگزاران خود را فرستاد و گفت: « به فلان اطاق خانه‌ی ما برو و کلید آن را از صندوقدار بگیر و در اطاق را باز کن و سپس در فلان صندوق را باز کن و بقچه‌ای را که در داخل آن

است با همان مهری که دارد به اینجا بیاور ».
طولی نکشید که غلام، لباس را به همان شکل که قبلا مهر شده بود آورد و در برابر هارون نهاد.
هارون دستور داد مهر آن را بشکنند و سر آن را باز کنند. وقتی که بقچه را باز کردند دید همان لباس است که عینا تا شده و باقی مانده است! خشم هارون فرو نشست و به علی گفت:
« بعد از این هرگز سخن هیچ سخن‌چینی را درباره‌ی تو باور نخواهم کرد ».
آنگاه دستور داد جایزه‌ی ارزنده‌ای به علی دادند و شخص سخن‌چین را به سختی تنبیه کردند! [1] .

پی نوشت ها:
[1] شیخ مفید، الارشاد، ص 293 - شبلنجی، نور الأبصار، ص 150 - ابن‌صباغ مالکی، الفصول المهمه، ص 218 - ابن‌شهر آشوب، مناقب آل ابی‌طالب، ج 4، ص 289 - طبرسی، اعلام الوری، ج 2، ص 293.
منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام موسی بن جعفر؛ سید علی حسینی قمی؛ 1382؛ نشر نبوغ

اطلاع و علم به زبان های موجودات

1- مرحوم طبری امامی از احمد بن محمد معروف به غزل نقل کرده که در باغی خدمت حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام نشسته بودم ناگهان گنجشکی آمد و در مقابل روی حضرت روی زمین قرار گرفت و شروع به ناله کردن نمود، مضطرب بود و زیاد ناله می‌کرد! حضرت به من فرمود: می‌دانی این گنجشک چه می‌گوید؟ عرضه داشتم: خدا و رسول و ولی او می‌دانند! فرمود: می‌گوید: ای مولای من! ماری قصد دارد جوجه‌های مرا در اطاق بخورد برخیز آن را از من و جوجه‌هایم دور کن! احمد بن محمد گوید: برخاستیم وارد اطاق شدیم دیدیم ماری در حرکت است پس آن را کشتیم [1] .
2- مرحوم شیخ مفید از علی بن ابی‌حمزه نقل می‌کند که روزی از روزها حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام از مدینه برای رفتن به مزرعه‌ای از مزرعه‌های خود بیرون رفت من نیز همراه حضرت بیرون رفتم آن بزرگوار بر استری و من بر دراز گوش خودم سوار بودم. در بین راه با شیری روبرو شدیم زبان من از ترس بند آمد ولی امام علیه‌السلام بدون ترس مقابل او رفت و به همهمه‌اش گوش فرا داد آن شیر دستش را بر پشت استر قرار داد ترسی عجیب بر من مستولی گردید و ناراحت شدم پس از آن شیر از وسط راه کنار رفت و حضرت به قبله رو نمود و دعایی خواند و زبان مبارکش به چیزی حرکت می‌کرد که من آن را نمی‌فهمیدم سپس با دست مبارک به شیر اشاره نمود که برو. آن شیر همهمه‌ای طولانی نمود و امام علیه‌السلام می‌فرمود: آمین، آمین! شیر به راه افتاد و رفت تا از دید ما پنهان گردید و حضرت به راه ادامه دادند من پشت سر وی می‌رفتم وقتی که از آنجا دور شدیم به حضرت رسیدم و عرض کردم: فدایت شوم! جریان این شیر چه بود؟ من از رفتارش با شما ترسیدم، خائف بودم به شما آسیبی برساند.
امام موسی بن جعفر علیهماالسلام فرمود: آن شیر نزد من آمد از سختی زایمان ماده شیرش شکایت کرد و از من تقاضا نمود از خدا بخواهم که گشایشی نماید، من برایش دعا کردم و به من الهام شد که بچه شیر نری می‌زاید او را خبر دادم گفت: برو در امان خدا، خدا بر تو و دودمان تو و شیعیان تو هیچ درنده‌ای را مسلط ننماید، من گفتم: آمین [2] .
3- مرحوم محدث بحرانی از کتاب «المناقب‌الفاخرة فی‌العترةالطاهرة» نوشته سید رضی نقل نموده که احمد بن حنبل گفته: در یکی از روزها نزد امام موسی کاظم علیه‌السلام رفتم که از حضرت درس بگیرم اژدهایی را دیدم دهان بر گوش حضرت گذارده گویا با آن جناب سخن می‌گوید. کلام

آن اژدها که تمام گردید حضرت با او سخنی فرمود که من نفهمیدم آن گاه اژدها رفت. حضرت به من فرمود: ای احمد! این اژدها قاصدی بود از طرف جنیان که در مسأله‌ای میان آنان اختلاف شده بود آمده بود آن مسأله را از من بپرسد جوابش را دادم. ای احمد! تو را به خدا سوگند تا من در حیات هستم این را به کسی خبر نده! احمد گوید: این جریان را بازگو نکردم تا وقتی که حضرت رحلت نمود [3] .

4- مرحوم علامه مجلسی از یعقوب بن ابراهیم جعفری نقل می‌نماید که شنیدم ابراهیم بن وهب می‌گفت: از مدینه بیرون رفتم تا خدمت امام موسی بن جعفر علیهماالسلام که در عریض بود شرفیاب شوم. نزدیک قصر بنی‌سراة که رسیدم وارد دره شدم صدایی شنیدم که صاحب صدا را نمی‌دیدم می‌گفت: ای ابوجعفر (کنیه ابراهیم است) رفیق تو پشت قصر است از جانب من به او سلام برسان. دقت کردم کسی را ندیدم سه بار دیگر به همان سخن مرا صدا زد و مو بر بدنم راست گردید وارد دره شدم تا وسط راهی که پشت قصر بود رسیدم ولی وارد قصر نشدم سپس به طرف درختانی که در آنجا بود رفتم و از آنجا به سوی حوضی که بود رهسپار شدم دیدم پنجاه مار سرها را بالا گرفته‌اند در اینجا سخنی به گوشم رسید و متوجه رفت و آمدی گردیدم کفشم را به زمین کشیدم که صدای گام زدن من را بشنود، صدای امام موسی بن جعفر علیهماالسلام را شنیدم که سرفه نمود من نیز سرفه کردم و جواب حضرت را دادم ناگهان ماری را دیدم که به تنه‌ی درختی آویزان است گفت: نترس به تو ضرر نمی‌رساند، پس خود را از درخت پایین انداخت و از شانه حضرت بالا رفت و سر خود را در گوش آن حضرت نهاد و سوت زیادی کشید حضرت فرمود: آری میان شما داوری نمودم و سزاوار نیست برخلاف داوری من رفتار نماید مگر کسی که ستمکار باشد و هر که در دنیا ستم نماید عذاب آخرت و عقاب آن در انتظار او می‌باشد او را عقاب می‌نمایم و اگر مالی داشته باشد از او می‌گیرم تا توبه نماید. به حضرت عرض کردم: پدر و مادرم فدایت! آیا اطاعت شما بر آنها لازم است؟ فرمود: آری سوگند به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به نبوت اکرام نمود و علی علیه‌السلام را به وصایت و ولایت عزیز گردانید که آنها (مارها) بهتر از شما انسان‌ها از ما فرمان می‌برند [4] .

پی نوشت ها:

[1] دلائل‌الامامة، ص 343.

[2] الارشاد، ص 395 و 396.

[3] مدینةالمعاجز، ج 6، ص 340.

[4] بحارالانوار، ج 48، ص 48 و 49.
منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی، موعود اسلام چاپ اول 1388.

استجابت دعا

مرحوم مجلسی از کتاب «قرب‌الاسناد» از عثمان بن عیسی نقل می‌نماید که به حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام عرض کردم: هر فرزندی برای حسن بن محمد متولد می‌شود می‌میرد برای وی دعا کن! حضرت فرمود: حاجت‌روا شد. پس از آن دو پسر برای او متولد گردید. [1] . و از همان کتاب نقل می‌نماید که اسماعیل بن الیاس به حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام نوشت: من چند دختر دارم ولی پسر ندارم مردان خاندان ما کم شده‌اند از کوفه که بیرون آمدم همسرم باردار بود از خدا درخواست کن که حمل او پسر باشد. حضرت نوشت: خدا حاجت تو را روا ساخت او را محمد نام بگذار. اسماعیل گوید: شش روز پیش از رسیدنم به کوفه پسری برایم متولد گردید و روز هفتم از ولادتش ما به کوفه رسیدیم و هم‌اکنون در قید حیات است و دارای فرزندانی است [2] .

پی نوشت ها:

[1] بحارالانوار، ج 48، ص 43.

[2] بحارالانوار، ج 48، ص 43.

منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی، موعود اسلام چاپ اول 1388.

وزی مأمون فرزند هارون‌الرشید گفت:
« پدرم هارون مرا به تشیع معتقد کرد! »
یکی از حاضران گفت: « چگونه چنین چیزی ممکن است با اینکه پدرت افراد خاندان پیامبر را می‌کشد؟ » مأمون گفت: روزی پدرم موسی بن جعفر را احضار کرد و فوق‌العاده به او احترام نمود و به ما گفت: « با احترام بسیار موسی بن جعفر را بدرقه کنید! » پس از مدتی من نزد پدرم رفتم و در خلوت به او گفتم: « پدر جان! چرا آن همه موسی بن جعفر را احترام نمودی؟ تا کنون ندیده بودم برای کسی این مقدار احترام قائل شوی! »
او محرمانه به من گفت: « ما در ظاهر و با زور و اجبار و غلبه، رهبر مردم شدیم ولی حقیقت این است که موسی بن جعفر امام بر حق است. سوگند به خدا او سزاوارتر از همه مردم حتی من، به مقام رسول الله است. سوگند به خدا! اگر تو که پسرم هستی در مورد سلطنت با من ستیز کنی گردنت را می‌زنم زیرا حکومت پدر و مادر و فرزند نمی‌شناسد. »
مأمون در ادامه گفت: « هنگامی که پدرم هارون خواست از مدینه به مکه کوچ کند، دویست دینار به وزیر خود فضل بن ربیع داد و گفت: « این مبلغ را به موسی بن جعفر برسان. »
من فورا گفتم: « پدر جان! مثل اینکه اشتباه کردی! زیرا به پسران مهاجران و انصار و سایر قریشیان و بنی‌هاشم و افراد ناشناس به هر یک پنج هزار دینار دادی. چرا به موسی بن جعفر مبلغ خیلی کمتری دادی؟ »
پدرم هارون برآشفت و فریاد زد: « ای مادر مرده! خفه شو! اگر من بیشتر از این مبلغ به موسی بن جعفر بدهم، از خطر وجود او ایمن نخواهم بود.
ای مأمون! تهیدستی موسی بن جعفر و خاندانش برای حفظ سلامتی من و شما لازم است ». [1] .

پی نوشت ها:
[1] عیون الاخبار الرضا، شیخ صدوق، ج 1، ص 91.
منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام موسی بن جعفر؛ سید علی حسینی قمی، نبوغ چاپ دوم 1382.

ازدواج با دختر پیامبر

در قسمتی از مناظره مفصل و مهیجی که امام کاظم علیه‌السلام با هارون‌الرشید داشت، در پاسخ سؤال وی که پرسید: « چرا شما را فرزندان رسول خدا می‌نامند نه فرزندان علی »، فرمود: « اگر پیامبر زنده شود و دختر تو را برای خواستگاری خود خواستگاری کند، آیا تو دخترت را به آن حضرت تزویج می‌کنی »؟
هارون گفت: « نه تنها تزویج می‌کنم، بلکه با این وصلت به تمام عرب و عجم افتخار می‌نمایم ». امام علیه‌السلام فرمود: « ولی این مطلب در مورد من صادق نیست، زیرا نه پیامبر دختر مرا خواستگاری می‌کند و نه من دخترم را به او تزویج می‌نمایم ».
هارون: « چرا »؟ امام علیه‌السلام: « برای این که من از نسل پیامبر خدایم و این ازدواج حرام است، ولی تو از نسل او نیستی ». هارون در کمال ناراحتی گفت: « آفرین، کاملا صحیح است »! [1] .

پی نوشت ها:
[1] مجلسی، بحارالانوار، ج 48، ص 127.
منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام موسی بن جعفر؛ سید علی حسینی قمی، نبوغ چاپ دوم 1382.

شیخ صدوق به نقل از پدر عبدالله قزوینی می‌نویسد: روزی نزد فضل بن ربیع رفتم. دیدم بالای بام خانه‌ای نشسته است. به من گفت: « نزدیک بیا ». نزد او رفتم تا در برابرش رسیدم. گفت: « از این روزنه داخل این اتاق را نگاه کن ». به داخل اطاق نگریستم ولی مقصود او را نفهمیدم. گفت: « در داخل تاریکی و در قعر سیاه چال چه می‌بینی؟ » چون با دقت نظر کردم گفتم: « جامه‌ای بر روی زمین افتاده است. »

- درست نگاه کن.

چون نیک نظر کردم گفتم:

- گویا مردی در حال سجده است.

- او را می‌شناسی

- نه

- این مرد مولای توست!

- مولای من؟

- آری!

- مولای من کیست؟

- خود را به نادانی می‌زنی؟

- نه، من مولایی برای خود نمی‌شناسم.

فضل بن ربیع گفت:

« این مرد، مولای تو موسی بن جعفر است.

من شب و روز او را تحت‌نظر قرار دادم. او را غیر از این حال سجده که دیدی ندیده‌ام. او نماز صبح را در اول وقتش می‌خواند، سپس بعد از نماز تا طلوع خورشید مشغول دعا و تعقیبات نماز است. سپس به سجده می‌رود، و همچنان تا ظهر در سجده است.

سپس برخاسته و بدون تجدید وضو مشغول نماز ظهر می‌شود. من از خواندن نماز ظهر او و بدون این که تجدید وضو کرده باشد می‌فهمم که در حال سجده به خواب نمی‌رود و چرت نمی‌زند.

او به همین ترتیب مشغول عبادت است تا از نماز عصر فارغ می‌شود.

پس از نماز عصر، به سجده می‌رود و همواره در سجده است تا خورشید غروب کند.

پس از غروب، بر می‌خیزد و نماز مغرب را می‌خواند بی‌آنکه برای قضای حاجت برود و همچنان مشغول نماز و تعقیبات است تا این که نماز عشا را می‌خواند، و بعد از نماز عشا، غذای اندکی که برایش آورده می‌شود را میل می‌کند. سپس بدون این که تجدید وضو کند بر می‌خیزد و همواره در

دل شب مشغول نماز است تا این که اول اذان صبح فرا می‌رسد. این روش، از حدود یک سال تا کنون که او را به من سپرده‌اند، برنامه شبانه‌روزی اوست. »

چون کلام فضل بن ربیع به اینجا رسید گفتم: « ای فضل! از خدا بترس! مبادا این آقا را اذیت کنی و یا ناراحتش کنی که موجب زوال نعمت از تو می‌شود. » فضل جواب داد: « از جانب دستگاه خلافت مکرر پیغام داده‌اند که این مرد را از بین ببرم ولی من هرگز چنین نخواهم کرد، گرچه به قیمت جانم تمام شود. » [1] .

پی نوشت ها:

[1] ارشاد، شیخ مفید، ج 2،231 - انوار البهیه، محدث قمی، ص 294.

منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام موسی بن جعفر؛ سید علی حسینی قمی، نبوغ چاپ دوم 1382.

احمد بن محمد بن أبی‌بکر بن خلکان

وی (681 - 608 ه) درباره امام موسی کاظم علیه‌السلام می‌نویسد: «ابوالحسن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی زین‌العابدین بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب أحد الأئمة الإثنی عشر - رضی الله عنهم اجمعین -». قال الخطیب فی تاریخ بغداد: کان موسی یدعی «العبد الصالح» من عبادته و اجتهاده... و کان یسکن المدینة فاقدمه المهدی ببغداد فحبسه، فرأی فی النوم علی بن ابیطالب رضی الله عنه و هو یقول: یا محمد (فهل عسیتم إن تولیتمم أن تفسدوا فی الأرض و تقطعوا أرحامکم) [1] قال الربیع: فأرسل إلی لیلا فراعنی ذلک فجئته به فعانقه و أجلسه الی جانبه و قال...». «ابوالحسن موسی کاظم بن جعفر صادق... یکی از ائمه دوازده‌گانه می‌باشد - خداوند از همه آنها راضی باشد - خطیب در تاریخ خود گفت: موسی بن جعفر به خاطر کثرت عبادت و اجتهادش «عبدصالح» نامیده می‌شد. ساکن مدینه بود مهدی خلیفه عباسی او را به بغداد احضار کرد و در آنجا زندانی‌اش نمود. شبی علی بن ابیطالب رضی الله عنه را در خواب دید که به او فرمود: ای محمد: (آیا اگر به حکومت رسیدید می‌خواهید در زمین فساد کنید.... و پیوند خویشاوندیتان را قطع نمائید)؟ ربیع گفت: همان شب مهدی مرا احضار کرد و دستور داد موسی بن جعفر را پیش او بیاورم. ربیع می‌گوید: با عجله پیش مهدی آمدم دیدم او با صدای زیبای خود این آیه: (فهل عسیتم إن تولیتم أن تفسدوا فی الأرض و...) را می‌خواند به من دستور داد هر چه زودتر موسی بن جعفر را نزد او بیاورم. من شبانه آن حضرت را پیش مهدی آوردم همین که او را دید، برخاست و دست به گردن او انداخت و او را در کنار خود نشاند و گفت: امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را در خواب دیدم که این آیه را بر من می‌خواند اکنون تو به من اطمینان بده که قصد خروج بر ضد من و اولاد من نداری؟ حضرت فرمود: به خدا من هرگز چنین قصدی ندارم و اساسا این کار را در شأن من نیست. مهدی گفت: راست گفتی و سه هزار دینار به امام داد و او را از زندان رها کرده و به مدینه برگرداند» [2] . امام همچنان در مدینه بود تا خلافت به «هارون» رسید، و آن حضرت را به بغداد آورد و در آنجا زندانی کرد تا در زندان فوت نمود. «ابن‌خلکان» به نقل از تاریخ بغداد می‌نویسد: «ابن هارون الرشید حج فأتی قبر النبی صلی الله علیه و آله زائرا و حوله قریش و افناء القبائل و معه موسی بن جعفر فقال: السلام علیک یا رسول الله یا ابن‌عم، افتخارا علی من حوله. فقال موسی: السلام علیک یا أبت، فتغیر وجه هارون الرشید و قال: هذا هو الفخر یا أباالحسن حقا».

«هارون که به قصد عمره به مکه آمده بود، به هنگام مراجعت وارد شهر مدینه شد و به زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و هنگامی که به حرم پیامبر رسید، جمعیت انبوهی از قریش و قبائل دیگر در آنجا گرد آمده بودند در میان آن جمع موسی بن جعفر علیه‌السلام نیز دیده می‌شد. «هارون» رو به قبر مطهر پیامبر نموده گفت: سلام بر تو ای پیامبر خدا درود بر تو ای پسر عمو! بدین وسیله در میان آن جمعیت به نسبت عموزادگی خود با پیامبر افتخار می‌کرد. تا مردم بدانند که خلیفه پسر عموی پیامبر است! در آن هنگام که حضرت موسی بن جعفر از هدف هارون آگاه شده بود، با صدای بلند گفت: سلام بر تو ای پیامبر خدا! سلام بر تو ای پدر! هارون از این سخن به شدت ناراحت شد ولی به رخ خود نیاورد و بی‌اختیار گفت: ای ابوالحسن واقعا این افتخار است؟! «و قال ابوالحسن علی بن الحسین بن علی المسعودی فی کتاب «مروج الذهب» فی أخبار هارون الرشید: ان عبدالله بن مالک الخزاعی کان علی دار هارون الرشید و شرطته فقال:...» [3] . «ابن‌خلکان پس از نقل کلام خطیب بغدادی، می‌گوید: علی بن حسین مسعودی در کتاب «مروج الذهب» در اخبار هارون الرشید آورده است که «عبدالله بن مالک خزاعی» که رئیس شرطه و نگهبان خانه هارون بود می‌گوید: خدمتگزار هارون به طور غیر منتظره پیش من آمد و فرصت نداد حتی لباسهایم را عوض کنم و مرا با خود به طرف منزل هارون حرکت داد، خادم به منزل هارون وارد شد و برای من اجازه گرفت، وارد شدم دیدم هارون در رختخواب خود نشسته است، سلام کردم، سکوت همه جا را فرا گرفته بود و وحشت عجیبی بر من دست داد و هر لحظه بر نگرانی من می‌افزود در این هنگام هارون از من پرسید عبدالله! می‌دانی چرا تو را احضار کرده‌ام؟ گفتم: نه به خدا ای امیرالمؤمنین. گفت: همین الان در خواب دیدم که یک غلام سیاه در حالی که حربه‌ای در دست داشت به من گفت: اگر همین الان موسی بن جعفر را از زندان آزاد نکنی با این حربه سرت را از تنت جدا می‌کنم. اکنون برو و او را فورا آزاد کن و سی هزار درهم هم به وی بده و به او بگو که اگر می‌خواهد همین جا بماند هر احتیاجی که داشته باشد برآورده می‌کنم و اگر می‌خواهم به مدینه باز گردد وسائل حرکت او را فراهم کن».

با ناباوری سه بار از هارون پرسیدم: موسی بن جعفر را آزاد کنم؟ هر مرتبه سخن خود را تکرار و بر آن تأکید ورزید از پیش هارون بیرون آمده وارد زندان شدم وقتی موسی بن جعفر علیه‌السلام مرا دید وحشت زده در برابر من بپا خاست او خیال می‌کرد که من مأمور شکنجه و اذیت او هستم. گفتم: آرام باشید من دستور دارم شما را همین الان آزاد کنم و سی هزار دینار در اختیار تو قرار دهم. موسی بن جعفر علیه‌السلام پس از شنیدن

حرفهای من چنین گفت: اکنون جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که فرمود:
«یا موسی، حبست مظلوما فقل هذه الکلمات فانک لا تبیت هذه اللیلة فی الحبس، فقلت: بأبی و أمی ما أقول: فقال: قل: «یا سامع کل صوت و یا سائق الفوت و یا کاسی العظام لحما و منشرها بعد الموت، أسألک بأسمائک الحسنی و باسمک الأعظم الأکبر المخزون المکنون الذی لم یطلع علیه أحد من المخلوقین، یا حلیما ذا اناة لا یقوی علی اناته، یا ذا المعروف الذی لا ینقطع ابدا و لا یحصی عددا، فرج عنی» [4] .
«ای موسی تو از راه ستم زندانی شده‌ای، این دعا را بخوان که همین امشب از زندان خلاص خواهی شد، عرض کردم پدر و مادرم به فدایت چه بگویم فرمود: بگو: یا سامع کل صوت...» من آن کلمات را خواندم و چنان که می‌بینی آزاد شدم. (و له اخبار و نوادر کثیرة).
خطیب در تاریخ بغداد مرگ آن حضرت را طبیعی گزارش داده و ابن‌خلکان شهادت او را به وسیله سم به عنوان یک قول آورده و مسعودی نیز شهادت او را به وسیله سم مسلم گرفته است ولی براساس روایات شیعه امامیه هارون امام موسی کاظم علیه‌السلام را در سال 183 به تحریک «یحیی برمکی» مسموم کرد و در 24 یا 25 رجب همان سال به شهادت رسید. [5] .

پی نوشت ها:

[1] سوره محمد، آیه 22.

[2] و فیات الأعیان، ج 4، ص 393 - 394 - تاریخ بغداد، ج 13، ص 31 و 30.

[3] مروج الذهب، ج 3، ص 356 - 357.

[4] مروج الذهب، ج 3، ص 356 - 7، طبع قاهره - ابن‌عماد حنبلی، شذرات الذهب، ج 1، ص 304 - و فیات الاعیان، ج 4، ص 394 - 5 - این روایت را مرحوم صدوق، با تفصیل بیشتری نقل کرده است - عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 273 - امالی صدوق، ص 236.

[5] فرق الشیعة، ص 67 - کشی، اختیار، ص 258 - کافی، ج 1، ص 258.

منبع: امامان اهل‌بیت در گفتار اهل سنت؛ تحقیق و نگارش داود الهامی؛ مکتب اسلام چاپ اول پاییز 1377.

احمد بن یوسف القرمانی

صاحب کتاب «اخبار الدول و آثار الاول»(1019 ه) می‌گوید:
«هو الإمام الکبیر القدر الأوحد الحجة، الساهر لیله قائما، القاطع نهاره صائما المسمی لفرط حلمه و تجاوزه عن المعتدین کاظما، و هو المعروف عند أهل العراق بباب الحوائج لأنه ما خاب المتوسل به فی قضاء حاجة قط... و له کرامات ظاهره و مناقب باهرة، انتزع قمة الشرف و علاها و سمی الی اوج المزایا فبلغ علاها... و له مناقب جلیلة» [1] . «او - موسی بن جعفر - امام و پیشوای بزرگ و بلند پایه و یگانه حجت خدا (در عصر خود) شبها بیدار و به حال قیام بود (یعنی نماز می‌گزارد) و روزها را در حال روزه به سر می‌برد و به سبب حلم زیاد و گذشت از تجاوزکاران به «کاظم» نامیده شد نزد مردم عراق «باب الحوائج» معروف است زیرا هر کس به وی متوسل می‌شد، حاجتش روا می‌گردید... او دارای کرامات ظاهر و مناقب روشن است. و به بالاترین و بلندترین قله شرف عروج فرمود و به اوج مزیت و برتری رسید... و او را مناقب و فضائل بزرگی است».

پی نوشت ها:

[1] اخبار الدول، ص 112.

منبع: امامان اهل‌بیت در گفتار اهل سنت؛ تحقیق و نگارش داود الهامی؛ مکتب اسلام چاپ اول پاییز 1377.

به یاد نعمت

هشام بن احمد می‌گوید:
همراه امام کاظم علیه‌السلام بودم، آن حضرت سوار بر مرکب بود، و با هم در خارج شهر مدینه حرکت می‌کردیم، ناگاه دیدم آن حضرت از مرکب پیاده شد و سجده طولانی انجام داد، سپس سر را بلند فرمود.
پرسیدم: « فدایت شوم، ای پسر رسول خدا! چرا ناگهان به سجده‌ای طولانی مشغول شدی؟ » امام علیه‌السلام فرمود:« هنگامی که حرکت می‌کردیم، به یاد نعمتی افتادم که خداوند به من عطا فرموده است و خواستم خدا را به خاطر آن نعمت سجده کنم و در حال سجده که خاضعانه‌ترین، نوع عبادت است از او تشکر و سپاس نمایم. » [1] .

پی نوشت ها:
[1] اصول کافی، کلینی ج 2، ص 98.
منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام موسی بن جعفر؛ سید علی حسینی قمی، نبوغ چاپ دوم 1382.

بهترین صدقه

کمک کردنت به ناتوان از بهترین صدقه است.
عونک للضعیف من أفضل الصدقة. [1] .
پی نوشت ها:
[1] تحف العقول، ص 414.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول زمستان 1384.

برادری، خویشاوندی حاضر و آماده است. [1] .

پی نوشت ها:

[1] بهجة المجالس و انس المجالس، ج 1، ص 703.

منبع: امام کاظم از دیدگاه اهل سنت؛ علی اصغر قربانی؛ مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما 1385.

آشغال های ریخت و پاش مهمانی را جارو کرده بودم میخواستم از کنار در حیاط به کوچه بریزیم. خسته بودم. جارو و خاک‌انداز در دست، همان جا روی پله جلو در نشستم تا استراحت کوتاهی کنم. سرم از سر و صدا پر بود. صدای ساز و آواز مثل پتکی در مغزم صدا می‌کرد. رقص و پایکوبی تا آن موقع شب خسته‌شان نکرده بود.
سرم را به در تکیه داده و روی پله نشسته بودم. از بیرون به جز صدای جغدی که در خرابه می‌خواند صدای دیگری نمی‌آمد، اما بر عکس داخل خانه غوغا بود و سر و صدا تا سر کوچه شنیده می‌شد.
صدای پایی نزدیک و نزدیک‌تر شد. با خود گفتم «خدایا، کیست که این موقع شب از کوچه پس کوچه‌های بغداد عبور می‌کند» . با دیدن من و شنیدن صدای موسیقی از خانه گفت: کنیزک، صاحب این خانه آزاد است یا بنده؟
- آزاد است.
- راست می‌گویی، اگر بنده وبد از خدای خود می‌ترسید.
این را گفت و رفت. امواج آرام چشم‌هایش انسان را به ساحل امید می‌برد، اما حرفی که زد تن مرا لرزاند. در را بستم و به داخل آمدم. عده‌ای دور مجلس نشسته بودند و شراب می‌نوشیدند. قهقه‌های مستانه‌شان «گوش کر کن» بود. صاحب مجلس که ارباب من بود گفت: چقدر دیر کردی!
- دم در با کسی صحبت می‌کردم.
- با چه کسی، آن هم این موقع شب!
- نمی‌دانم، مرددی رهگذر و فرزانه بود (و جریان را همان طور که اتفاق افتتاده بود تعریف کردم).
بشر لرزید، حالش دگرگون شد و دوان دوان خود را به در خانه رساند، گفتم: آقا، او رفت.
- از کدام طرف.
- از این طرف (و مسیر را نشانش دادم).
پا برهنه و دوان‌دوان به دنبال رهگذر رفت. بشر حافی [1] وقتی به او رسیده بود به روی قدم‌هایش افتاده بود و اظهار شرمندگی کرده بود، در حالی که اشک ندامت از چشمانش سرازیر به امام کاظم قول داده بود که دیگر مجالس لهو ولعب [2] به پا نکند [3] .

پی نوشت ها:

[1] حافی به معنای پابرهنه است و علت این که او به این نام مشهور شده بود این است که وی از آن شب به بعد تا آخر عمرش پابرهنه بود.
[2] خوشگذرانی.
[3] منتهی الآمال، ج 2، ص 348.
منبع: حیات پاکان داستان‌هایی از زندگی امام موسی کاظم؛ مهدی محدثی؛ بوستان کتاب چاپ دوم 1385.

برخورد متفاوت با افراد

محدثین و مورخین حکایت کرده اند:
روزی امام موسی بن جعفر علیه‌السلام در حالی که سوار بر الاغی بود، وارد دربار خلیفه شد و دربان با عزت و احترام با حضرت برخورد کرد، به طوری که تمام افراد حاضر نیز احترام شایانی از آن حضرت به جای آوردند. یکی از افراد مخالف - به نام نفیع انصاری - به آن دربان - که عبدالعزیز نام داشت - گفت: چرا مردم نسبت به این مرد این همه احترام و تکریم می‌کنند، تصمیم دارم او را رسوا و شرمسار کنم. عبدالعزیز گفت: از تصمیم خود منصرف شو؛ چون این افراد از خانواده ای هستند که همیشه جواب مناسب همراه دارند، آن وقت یک عمر در ننگ و عار خواهی ماند.
با این حال همین که امام کاظم علیه‌السلام از نزد خلیفه بیرون آمد، نفیع انصاری افسار الاغ حضرت را گرفت و پرسید: تو کیستی؟ امام علیه‌السلام فرمود: این چه سئوالی است، که مطرح می‌کنی؟! و سپس افزود: چنانچه نسب مرا بخواهی، من فرزند محمد حبیب الله، فرزند اسماعیل ذبیح الله، و فرزند ابراهیم خلیل الله هستم. و اگر از شهر و دیار من سئوال می‌کنی، شهر من همان جائی است که خداوند بر تو و بر همه مسلمین واجب گردانیده است که برای انجام مناسک حج به آن جا روند. و اگر از جهت خانواده ام و قبله ام جویا هستی؛ پس سوگند به خدا، دوستان من نسبت به تو و هم کیشانت ناخورسند می باشند تا جائی که به حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم گفتند: هم کیشان ما را از قریش جدا گردان و ما نمی‌خواهیم با آنها زندگی کنیم. و چنانچه از جهت شهرت و مقام مرا می‌طلبی؛ ما همان خانواده و اهل بیتی هستیم که خداوند متعال دستور داده است که با این جملات:«اللهم صل علی محمد و آل محمد» در هر نماز واجب، یادی از ما شود. و آنگاه فرمود: پس بدان، که ما آل و اهل بیت محمد رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم هستیم، اکنون الاغ را رها کن.
پس نفیع انصاری افسار الاغ را رها کرد؛ و با ذلت و خواری تمام، خود را عقب کشاند. [1] .

پی نوشت ها:
[1] امالی سید مرتضی: ج 1، ص 274، اعلام الوری طبرسی: ج 2، ص 28، مناقب ابن شهر آشوب: ج 4، ص 316، دلائل الامامة: ص 156، أعلام

الدین: ص 305.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام موسی کاظم؛ عبدالله صالحی؛ مهدی یار.

برخورد با دشمن دوست نما

فضل بن ربیع حکایت کند: روزی هارون الرشید با حالت غضب، شمشیر به دست بر من وارد شد و گفت: همین الان باید این حجازی - یعنی؛ حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام - را در هر حالتی که هست، امانش ندهی و او را این جا حاضر کنی.
پس من به سوی محل سکونت حضرت حرکت کردم تا آن که به خانه ای که با حصیر و شاخه‌های درخت خرما درست شده بود، رسیدم؛ غلام سیاهی در آن جا حضور داشت، گفتم: اجازه ورود بر مولایت را می‌خواهم؟ غلام گفت: مولای من حاجب و دربان و وزیر ندارم، بیا داخل، چون وارد منزل شدم، پس از عرض سلام، گفتم: هارون الرشید شما را طلب کرده است.
امام کاظم علیه‌السلام فرمود: مرا با هارون چه کار است؟! آیا با آن همه نعمت کفایت نمی‌کند؟ و پس از آن، با سرعت حرکت نمود و اظهار داشت: اگر جدم رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نفرموده بود: تبعیت از سلطان در حالت تقیه واجب است، هرگز نمی‌آمدم.
عرضه داشتم:یا ابن رسول الله! آماده عقوبت و شکنجه هارون باشید، چون که بسیار غضبناک بود. حضرت فرمود: همراه من کسی است که مالک تمام دنیا و آخرت است، و هارون الرشید امروز نمی‌تواند کمترین آسیبی را به من وارد نماید، انشاء الله تعالی.
و سپس دست مبارک خود را اطراف سر خود سه مرتبه چرخانید و زمزمه ای کرد که من متوجه آن نشدم. سپس حرکت کردیم و همین که جلوی دار الاماره رسیدیم حضرت بیرون ایستاد و من بر هارون الرشید وارد شدم، دیدم همانند مادر بچه مرده ناراحت و سرگردان است؛ و چون چشمش بر من افتاد گفت: آیا پسر عمویم را آوردی؟
گفتم: بلی.
اظهار داشت: آسیبی که به او نرسانده ای؟
گفتم: خیر.
گفت: بگو: وارد شود.
چون حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام وارد شد، هارون از جای خود حرکت کرد و به استقبال حضرت رفت و او را در آغوش گرفت و با یکدیگر معانقه کردند. سپس هارون الرشید به حضرت خطاب کرد و گفت: ای پسر عمو! خوش آمدی؛ و آن گاه حضرت را با احترام و تکریم کنار خود نشانید و اظهار داشت: چه شده است که با ما قطع رابطه کرده ای؛ و به ملاقات ما نمی‌آئی؟ امام علیه‌السلام فرمود: چون ریاست و نعمت تو فراوان گشته است و علاقه مند به دنیا گشته ای. پس از آن، هارون دستور داد تا هدایای

متعدد و ارزشمندی برای حضرتش آماده کنند؛ و سپس آن هدایا را تحویل امام کاظم علیه‌السلام داد.
حضرت فرمود: اگر نمی‌خواستم به جوانان بنی هاشم در امر ازدواجشان کمک کنم تا نسل آنها افزایش یابد، این هدایا را نمی‌پذیرفتم؛ و سپس حرکت نمود و رفت.
فضل بن ربیع در ادامه این حکایت افزود: چون حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام از دربار خلیفه خارج شد و رفت، به هارون الرشید گفتم: تو تصمیم تعذیب و جسارت داشتی، ولی اکنون هدایائی گرانبها تقدیمش کردی؛ و نیز با عزت و احترام راهی منزل خویش گردید؟
هارون الرشید در جواب اظهار داشت: همین که تو را به دنبال او فرستادم، چند نفر ناشناس و مسلح بر من وارد شدند و همگی گفتند: چنانچه آسیبی به موسی بن جعفر علیهماالسلام برسانی، تمام کاخ و اهل آن را نابود می‌گردانیم؛ پس سعی کن با او به نیکی و احسان برخورد نمائی. فضل بن ربیع گوید: پس از گذشت چند صباحی خدمت امام موسی کاظم علیه‌السلام رفتم و عرضه داشتم: چگونه شر هارون الرشید را از خودت دفع و برطرف نمودی؛ و به حمدالله هیچ آسیبی به شما نرسید؟ امام علیه‌السلام در جواب فرمود: دعای جدم حضرت امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه‌السلام را خواندم و خداوند مرا کفایت نمود. [1] .

پی نوشت ها:
[1] عیون اخبار الرضا علیه‌السلام: ج 1، ص 76 - 78، ح 5، جهت اختصار دعا آورده نشد.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام موسی کاظم؛ عبدالله صالحی؛ مهدی یار.

برخورد با دشمن نادان

ابوالفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبیین خود آورده است:
روش و اخلاق امام موسی کاظم علیه‌السلام چنین بود که اگر کسی پشت سرحضرتش حرف زشتی می‌زد و بدگوئی می‌کرد، امام علیه‌السلام اظهار ناراحتی نمی‌کرد، بلکه هدیه ای برایش می‌فرستاد. همچنین مورخین در کتابهای مختلفی آورده اند: یکی از فرزندان عمر بن خطاب هر گاه امام کاظم علیه‌السلام را ملاقات می‌کرد، به امام علی علیه‌السلام دشنام و ناسزا می‌گفت و بدین شیوه حضرت را مورد آزار و اذیت قرار می‌داد. و مرتب دوستان و اطرافیان حضرت می‌گفتند: یا ابن رسول الله! اجازه فرمائید تا او را مجازات و نابود کنیم، و لیکن امام علیه السلام از این کار جلوگیری می‌نمود؛ و مانع مجازات او می‌گردید. روزی حضرت از دوستان خود پرسید: محل کار این شخص کجاست؟ و چه می‌کند؟ عرضه داشتند: در اطراف مدینه مزرعه ای دارد، روزها در آنجا مشغول کشاورزی است. حضرت سوار مرکب - الاغ - خود شد و به سوی مزرعه آن شخص بدزبان، رهسپار گشت؛ و چون به مزرعه رسید، با الاغ وارد زراعتها و محصول او گردید.
آن شخص با دیدن چنین صحنه ای، فریاد کشید: زراعت ما را لگدمال نکن؛ ولی حضرت به راه خود ادامه داد تا نزدیک او رسید و سپس از الاغ پیاده شد و کنارش نشست و با او مشغول شوخی و مزاح گردید؛ و بعد از آن فرمود: چقدر برای این زراعت هزینه کرده ای؟
گفت: صد دینار، حضرت فرمود: برای درآمد و سود از آن، چه مقدار آرزو و امید داری که بهره ببری؟
در پاسخ گفت: علم غیب نمی‌دانم، حضرت فرمود: پرسیدم: چه مقدار آرزومندی؟
آن شخص گفت: دویست دینار. امام علیه‌السلام سیصد دینار به او داد و با ملاطفت فرمود: درآمد زراعت هم مال خودت باشد. ناگاه آن شخص با مشاهده چنین برخورد، تعجب کرده؛ و پیشانی حضرت را بوسید و از جسارتهای گذشته خود عذرخواهی کرد.
و چون شب هنگام نماز فرا رسید و مردم به مسجد آمدند، دیدند آن شخص پشت سر امام علیه‌السلام نماز جماعت می‌خواند.
پس از آن، حضرت به دوستان خود فرمود: حال این کار و روش صحیح بود، یا آنچه که شما پیشنهاد می‌دادید؟! [1] .

پی نوشت ها:

[1] ارشاد: 297، س 1، أعیان الشیعة: ج 2، ص 7، بحارالأنوار: ج 48، ص 102، ح 7، مناقب ابن شهر آشوب: ج 4، ص 319، دلائل الامامة: ص 311، س 1، کشف الغمة: ج 2، ص 288، مدینة المعاجز: ج 6، ص 192، ح 1936.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام موسی کاظم؛ عبدالله صالحی؛ مهدی یار.

عونک للضعیف من أفضل الصدقة. [1] .
اندیشه دینی تعاون و کمک به دیگران است. پیشوایان دینی آموختند که انسان هماره باید به فکر نجات دیگران باشد. انسانی که در اندیشه نجات خویش است، اندیشه دینی ندارد. اندیشه همخوان با اندیشه و رفتار عترت این است که فرد در فکر نجات دیگران باشد. در فکر گرفتن دستان ضعیفان و آسیب پذیرهای جامعه باشد.
ابو ابراهیم موسی بن جعفر علیه‌السلام در این باره می‌فرماید: بهترین صدقه در راه خدا این است که دست فقیر و ناتوانی را بگیری، عونک للضعیف من افضل الصدقة. این روحیه تعاون و همگرایی عترت است. این اندیشه جامعه را بارور می‌سازد. این اندیشه از جامعه انسانی جامعه تعامل و تعاون می‌سازد نه جامعه تکاثر و تکالب! این اندیشه به جامعه روح تعاون و تعامل که عامل ثبات و پیشرفت می‌باشد، می‌بخشد. این سیره به جامعه می‌آموزد که جامعه اسلامی هماره باید در اندیشه افراد آسیب پذیر باشد. سازمان هایی مانند تأمین اجتماعی، بهزیستی، امداد و امثال این‌ها باید آن گونه رشد و توسعه بیابند و توانمند باشند تا تمام افراد آسیب پذیر جامعه را زیر پوشش قرار دهند. این پیام فرموده امام کاظم علیه‌السلام است. امام کاظم علیه‌السلام دست گیری از آسیب پذیران را برترین صدقه معرفی می‌کند همان طور که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر همگان آموخت: أنا و کافل الیتیم کهاتین فی الجنة، [2] «من و کسی که متکفل امور یتیم است، همانند دو انگشت، در بهشت همراه هم هستیم».

پی نوشت ها:
[1] تحف العقول، ص 414، بحار، ج 75، ص 326.
[2] بحار، ج 35، ص 117.
منبع: امام کاظم الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ اول 1386.

برادری

امام کاظم علیه‌السلام با همراهان در بیابان اتراق می‌نمایند. مسافران حج همراه خویش غذاهای گوناگون و لذیذ دارند و بر سر سفره آورده و صرف می‌کنند. هنگامی که سفره برچیده می‌شود، یکی از اصحاب دور سفره و زیر سفره را جستجو نموده تا خورده نان و غذاها را جمع‌آوری کند. امام کاظم علیه‌السلام به وی می‌فرماید: این کار در منزل و زیر سقف شایسته است. لیکن در مثل این مکان (بیابان) ته مانده سفره روزی پرندگان و حیوانات دیگر است، فاما فی مثل هذا الموضع فهو لعافیة الطیر و البهائم. آنگاه خلال می‌آورند حضرت نیز دندان‌های خویش را خلال می‌کند. آب برای شستشوی دست‌ها می‌آورند؛ حضرت آخر همه دست هایش را می‌شوید. آنگاه حضرت از یکی از یارانش می‌پرسد رابطه شما با یکدیگر چگونه است. وی پاسخ می دهد در اوج صمیمیت و بهترین شکل. حضرت می‌پرسد آیا اگر یکی از شما در تنگنا قرار گرفتید به منزل دیگری مراجعه نمودید و وی حضور نداشت آیا صندوق ذخیره و پس انداز وی را طلب می‌کنید و هر مقدار که نیاز داشتید بر می دارید. وی پاسخ می‌دهد. خیر تا به این حد از برادری نرسیده ایم. امام می‌فرماید آن مرحله از برادری که پسند و خوشایند من است در شما شکل نگرفته است، لستم علی ما احب من التواصل. [1] پیام روشن این رهنمود این است که پیروان اهل بیت علیهم‌السلام باید در برترین مرحله پیوند برادری باشند و به راحتی مشکلات یکدیگر را رفع کنند.

پی نوشت ها:

[1] مجموعه ورام، ج 2، ص 125.

منبع: امام کاظم الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ اول 1386.

یهود خود را برترین می‌پندارد. حتی برخی از آنان کلام وحی مانند: و هو فضلکم علی العالمین [1] را دلیل بر این برتری خود می پندارند! لیکن معنای این آیه برتری بنی اسرائیل نیست، بلکه برتری قوم موسی علیه‌السلام در زمان خودش است. [2] نجات آنان از گرفتاری‌های فرعون که هیچ قومی به مانند آنان گرفتار نشده بود. خدا آنان را برتری داده، یعنی آنان را از چنگال فرعون نجات عنایت فرمود؛ [3] نه اینکه برتری نسبت به همگان باشد. برتری آنان یعنی بازگرداندن به وطن و نجات از قوم فرعون. اما ارزانی وحی آسمانی و معارف الهی و برانگیخته شدن پیامبران بسیار از این قوم دلیل بر برتری آنان نمی‌باشد، بلکه نشان نکوهش آنان نیز است. زیرا که آنان بسیار قوم نادان و ضعیف الفکری می‌باشند. به تعبیر برخی مفسران این بیان قرآن دلیل بر ضعف فکری قوم یهود است. [4] آنان از دیگران از فکر و فرهنگ ضعیف تری برخوردارند. گواه بر این ادعا این نکته است: هنگامی که موسی علیه‌السلام آنان را از دریا به اعجاز عبور داد! آنگاه که به خشکی رسیدند و بت‌پرستان را دیدند، به موسی گفتند برای ما هم همانند اینها خدا بیاور، اجعل لنا الها کما لهم آلهة. در همین جا قرآن این قوم را به جهل و نادانی نکوهش نمود، قال انکم قوم تجهلون. [5] .

از جانب دیگر قرآن این قوم را لجوج و عنود و چالشگر حق و قاتل پیامبران معرفی می‌کند و آنان را در صف بت‌پرستان قرار می‌دهد، لتجدن اشد الناس عداوة للذین آمنوا الیهود و الذین اشرکوا. [6] «دشمن ترین افراد نسبت به مؤمنان، یهود و مشرکان می‌باشند.» و یقتلون النبیین بغیر حق؛ [7] «آنان پیامبران را به ناحق می کشند». لجاجت و جهل و نادانی و پیامبر کشی، صفات بارز یهود و بنی اسرائیل است. در واقع این سخنان نکوهش این ملیت است نه برتری نژادی آنان، که پنداره یهود قرار گرفته است! این پندار دست آویزی برای هجوم بر ملیت‌های دیگر به شمار آمده است. قوم یهود خود را برتر از دیگران می‌پندارد و این نکته را (برانگیخته شدن پیامبران زیاد از بین آنان) دلیل بر فضیلت و برتری دانسته‌اند. در صورتی که این نکته خود موجب نکوهش آنان است که چون ملتی عنود و لجوج برابر حق بودند، پیامبران زیاد برای رهنمون آنان مبعوث شده‌اند. اگر همانند امت اسلامی حق باور و حق محور بودند، یک پیامبر برای آنان کفایت می نمود.

اینک امام کاظم علیه‌السلام علی بن ابی‌حمزه و همراهانش را این گونه نکوهش می کند؛ زیرا اینان همانند یهود که تورات را برنتابیدند، عترت را

نپذیرفتند. به خاطر دنیا طلبی همانند یهود، در برابر عترت ایستادند. مذهب تراشی کردند. دنیاطلبی آنان را مقابل حق قرار داد و به موضع گیری در برابر عترت وادار نمود؛ همانند یهودیان دنیاطلب. امام همام هم تعبیر این گونه (اشباه حمیر) همانند تعبیر قرآن از یهود نموده است. امام رضا علیه‌السلام نیز رفتار اینان را همانند رفتار یهود می‌داند، که بر این پندار بودند که یدالله مغلولة. [8] .

پی نوشت ها:

[1] اعراف، 140.

[2] مجمع البیان، ج 2، ص 72.

[3] همان.

[4] المیزان، ج 9، ص 235.

[5] اعراف، 138.

[6] مائده، 82.

[7] بقره، 61.

[8] مائده، 64، رجال کشی، ص 456.

منبع: امام کاظم الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ اول 1386.

شناخت ابعاد وجودی انسان بدون استمداد از «وحی» ممکن نمی‌باشد. تنها آموزه وحی است که می‌تواند از درون فطرت انسان و خواسته‌ها و گرایش‌ها و راه هایی که در پیش دارد بازشناسی نماید. قرآن و عترت وجود انسان را باقی و برقرار می‌دانند. انسان را فناناپذیر می دانند. انسان را دارای زندگی بی‌پایانی که در پیش رو دارد می‌دانند، و ان دار اللآخرة لهی الحیوان، [1] از دیدگاه وحی انسان پس از این زندگی به یک زندگی جاوید پربار که شکوفایی ابعاد روحی انسان را در پی دارد، منتقل می شود. از این رو شناخت ابعاد روحی انسان حایز اهمیت است که زندگی آخرت شکوفایی زندگی دنیاست. هر چه در این جا زمینه سازی شده باشد، در آنجا فرصت شکوفایی و بهره‌وری خواهد داشت. این رهنمود قرآن و عترت است که انسان با هوشیاری مراقب باشد که جان و تن خویش را ارزان از کف ننهد. تلاش کند تا در مسیر تکامل گام نهاده،تا راه پر پیچ و خم آن را طی نماید. ارزیابی ابعاد وجودی انسان از دیدگاه عترت تا آن مقدار والاست که روح و جان وی را نمی‌توان قیمت نهاد و ارزیابی نمود. در ارزیابی جسم انسان نیز رهنمود عترت این است که بهشت برین خدا بهای جسم شما است، تلاش کنید جسم و بدن خویش را به کمتر از بهشت از کف ننهید. توجه نمایید موسی بن جعفر علیه‌السلام این گونه سخن می‌گوید: اما ان ابدانکم لیس لها ثمن الا الجنة فلا تبیعوها بغیرها. [2] «برای بدن‌های شما بهایی جز بهشت نیست، مراقب باشید به کمتر از آن نفروشید». بدن نازلترین مرحله وجودی انسان است. امام کاظم علیه‌السلام بهای این مرحله را بهشت معرفی می‌کند که این مرحله از هستی خویش را به کمتر از بهشت نباید از کف نهاد. این رهنمود که خبر از آگاهی عمیق از وجود انسان است، برترین رهنمون عرشی است که بر زبان شاخص عترت حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام جاری شده است. این سخن زیبا، با ارزش ترین در معرفی ارزش‌های انسانی است که بهشت و نعمت‌های با آن عظمت و اوصاف، تنها بهای بدن انسان مؤمن است.

روح و روان انسان حتی با این بهشت ارزیابی نمی‌شود. روح و روان و جان، با بهشت رضوان، جنة اللقاء قابل ارزیابی است، نه جنت نعیم نه حور قلمان، نه باغ و بوستان، نه غرفه و قصر، نه گل و گیاه، نه نهرهای روان، نه عسل مصفی، نه لحم طیر، نه میوه‌های خوشاب و با طراوت، نه کاخ‌های زیبا، نه مبلمان‌های بی‌بدیل، هیچ کدام از اینها بهای روح انسان نیستند؛ که اینها همه و همه بهشت نعیم می‌باشد؛ اینها همان جنات و نهر می باشند؛

اینها بهای بدن انسان مؤمن می‌باشند. اما بهای روح و جان انسان حضور در محضر اولیاء الله است. حضور در محضر مخازن علم و آگاهی است. حضور در محضر پاک باخته‌ها و رسیدن به خشنودی الهی، و رضوان من الله اکبر [3] می‌باشد. رسیدن به جنة الله، فادخلی فی جنتی، رسیدن به لقاء الله یعنی فی مقعد صدیق عند ملیک مقتدر [4] می‌باشد، این رهنمود عرشی امام کاظم علیه‌السلام در شناخت انسان می‌باشد.

پی نوشت ها:

[1] عنکبوت، 64.

[2] اصول کافی، ج 1، کتاب العقل و الجهل، ح 12.

[3] توبه، 72.

[4] قمر، 28.

منبع: امام کاظم الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ اول 1386.

انسان با اندیشه و رفتار خویش جان خویش را می‌سازد. چگونگی آینده انسان به اندیشه‌ها و رفتار وی گره خورده است. انسان در راه تکامل روحی خویش نه تنها به آن مرحله راه دارد که بهشت برین و روح و ریحان نصیب وی می‌شود، که پاداش نیکی‌های خویش را می‌یابد، یوم تجد کل نفس ما عملت من خیرا محضرا. [1] بلکه در این مسیر به آن مرحله می‌رسد که خود انسان می‌شود بهشت برین و روح و ریحان، فاما ان کان من المقربین فروح و ریحان و جنة نعیم. [2] «اگر انسان از گروه مقربین درگاه خدا باشد خودش روح و ریحان و بهشت نعمت می‌شود.» جان خود شخص روح و ریحان می‌شود. در جان شخص نعمت‌های الهی مستقر می‌گردد. در این آیه سخن از این نیست که برای وی بهشت و نعمت و روح و ریحان باشد. این بهشت گروه اصحاب یمین می‌باشد. سخن از این است که خود فرد بهشت برین و روح و ریحان می‌شود. سخن از مقربین است که انسان هایی برتر از اصحاب یمین می‌باشند.

انسان تبهکار نیز در راه فساد و تباهی به مرحله‌ای می‌رسد که خود آتش زا می شود! خود می‌شود جهنم و عذاب! تباهی و ظلم، آتش است. انسان تبهکار وقتی به تباهی استمرار داد خودش به آن مرحله‌ای می‌رسد که آتش می‌شود، فاتقوا النار التی وقودها الناس و الحجارة. [3] «از آتشی که آتش گیره و سوخت آن را مردم و سنگ‌ها تشکیل می‌دهند برحذر باشید.» یعنی خود گناه کار آتش زا شده و دیگران را هم به آتش می‌کشد. اینها حقیقت آیات قرآن ناطق است. اینک کوثر معارف و همتای قرآن، موسی بن جعفر علیه‌السلام همین حقیقت را شفاف می‌سازد. فرزندش عبدالله از وی سؤال می‌کند آیا فرشتگان از نیت خیر انسان باخبر می‌شوند. اگر کسی تصمیم بر انجام کار خیر یا گناه دارد آیا فرشتگان متوجه می‌شوند. امام در پاسخ این سؤال با بیان گویا مطلب را شفاف می‌سازد و می‌فرماید: آیا بوی گند و کثیف و بوی خوش یکسان است. هنگامی که انسان نیت کار خیر می‌کند از جان وی بوی خوش متصاعد می‌گردد، خرج نفسه طیب الریح... و هنگامی که تصمیم بر تباهی می‌گیرد، بوی گند از وی بالا می‌رود، خرج نفسه منتن الریح.... [4] .

روح و ریحان همان اندیشه‌ها و رفتار انسان است. جهنم و بوی گند همان تصمیم‌ها و رفتار ناپسند انسان می‌باشند. آنها انسان را بهشت برین می‌کنند. اینها انسان را به جهنم گندیده تبدیل می‌نمایند. آن یکی می‌شود بهشت این دیگری می‌شود جهنم. تصمیم و نیک اندیشی و رفتار پسندیده بهشت و بوی خوش عطر آگین است، تباهی در فکر و رفتار، جهنم است و

گندیدن و گنداندن دیگران.

پی نوشت ها:

[1] آل عمران، 30.

[2] واقعة، 89.

[3] بقره، 24.

[4] اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب من یهم الحسنة او السیئة، ح 3.

منبع: امام کاظم الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ اول 1386.

بخشیدن هدایا به مرثیه سرای اهل بیت

گویند منصور دوانیقی از موسی بن جعفر علیه‌السلام تقاضا کرد روز عید نوروز در مجلس رسمی دربار برای سلام و شادباش بنشیند و هر چه پیشکش می‌شود، قبول کند. آن جناب نپذیرفت و فرمود: من اخباری را که از جدم رسیده است جستجو کردم، خبری راجع به این عید پیدا نکردم. این مراسم اختصاص به فارسیان دارد. اسلام آن را محو نموده، ممکن نیست آنچه را اسلام محو کرده ما زنده کنیم. منصور عرض کرد: ما از نظر سیاست لشکری این کار را می‌کنیم. شما را به خدا سوگند می‌دهم موافقت فرمایید. ناچار موسی بن جعفر علیه‌السلام پذیرفت و در محل تهنیت نشست. امر او اعیان لشکر و کشور خدمتش رسیدند. تهنیت گفته و هدایای خود را تقدیم می‌کردند. منصور خادمی را معین کرده بود که هر چه می‌آوردند، صورتش را برمی‌داشت و ثبت می‌کرد. بعد از آنکه همه آمدند، پیرمردی در آخر آمده عرض کرد: یابن رسول الله، من مردی فقیرم، مالی نداشتم که به هدیه تقدیم کنم، ولی هدیه من سه شعر است که جدم در مرثیه جد شما حسین بن علی علیه‌السلام سروده. حضرت فرمود: هدیه تو را قبول کردم. بنشین.
آنگاه رو به خادم منصور کرده فرمود: برو نزد امیرالمؤمنین، بگو با این مقدار مال چه باید کرد؟
خادم برگشت و گفت: منصور می‌گوید تمام مالها را به شما بخشیدم، در هر چه میل دارید صرف کنید. حضرت به آن پیرمرد فرمود: تمام این مالها را بردار و تصرف کن. من همه را به تو بخشیدم. [1] .

پی نوشت ها:
[1] منتهی الآمال، ج 2، ص 345.
منبع: حدیث اهل‌بیت زندگینامه و مصائب چهارده معصوم؛ یدالله بهتاش، سبحان چاپ چهارم 1384.

باز شدن کند و زنجیر و درهای زندان

مرحوم بحرانی از کتاب «مشارق‌أنوارالیقین» از احمد بزار نقل می‌نماید: وقتی که هارون حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام را به بغداد آورد او را به سندی بن شاهک لعنة الله علیه سپرد و دستور داد حضرت را در سه کند و زنجیر از آهن که وزن آنها سی رطل بود به بند بکشد و در فکر به شهادت رساندن آن بزرگوار بود. نگهبان زندان حضرت مسیب بود. دو روز پیش از شهادت حضرت مسیب را در نیمه شب طلبید و به وی فرمود: امشب من به مدینه می‌روم تا پیمان امامت را به امام بعد از خود بسپارم! مسیب که از دوستان آن جناب بود عرض کرد: ای آقای من! دربانان و پاسبانان مقابل در هستند چگونه من در زندان را به روی شما بگشایم؟ حضرت فرمود: ضرری متوجه تو نمی‌گردد. سپس به آن کاخ‌های استوار و ساختمان‌های مرتفع اشاره فرمود همه هموار و به زمین تبدیل گردید و به مسیب فرمود: تو در وضع کنونی خودت باش پس از ساعتی من نزد تو برمی‌گردم! مسیب گوید: به حضرت عرض کردم: غل و زنجیر را ببرم؟ حضرت غل و زنجیر را تکان داد دیدم همه بر روی زمین افتاد و حضرت چند قدم برداشت و از چشم من غایت گردید، من سر جای خود ایستادم بعد از کمی وقت دیدم ساختمان‌ها و دیوارها به سجده افتادند ناگاه دیدم حضرت وارد زندان گردید و زنجیرها به حال اول برگشت [1] .

پی نوشت ها:

[1] مدینةالمعاجز، ج 6، ص 383 و 384.

منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی، موعود اسلام چاپ اول 1388.

به زندان افتادن پسر شخص مسخره کننده

می‌گویند: زنی را در بغداد دیدند که شتابان حرکت می‌کند، از او پرسیدند: «به کجا می‌روی؟»
گفت: «بسوی مرقد مطهر موسی بن جعفر علیه‌السلام می‌روم.» گفتند: «برای چه آنجا می‌روی؟» گفت: پسرم در زندان افتاده است و من برای نجات او نزد آن حضرت می‌روم.» شخصی که پیرو مذهب حنبلی بود، از روی تمسخر گفت: «خود موسی بن جعفر علیه‌السلام در زندان مرد.» آن زن گفت: «خدایا به حق آن کسی که در زندان شهید شد قدرتت را برای من آشکار فرما.» پس با اعجاز امام کاظم علیه‌السلام ناگهان همان وقت پسر آن زن در کنارش آشکار شد و در همان موقع پسر آن مسخره کننده حنبلی به خاطر جنایتش، دستگیر شده و به زندان افتاد.[1] .

پی نوشت ها:

[1] انوارالبهیه.

منبع: حدیث اهل‌بیت: عجایب و معجزات شگفت انگیزی از امام کاظم؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس، شاکر چاپ اول 1386.

به سجده افتادن در مقابل امام کاظم

می‌گویند: هارون‌الرشید هر کسی را که به قتل امام کاظم علیه‌السلام مکلف می‌ساخت، آن شخص جرأت آن کار را نداشت. تا آنکه به عمال خود که در نواحی ملک فرنگ بودند، نوشت که: «جمعی را برای من بفرستید که خدا و رسول صلی الله علیه و اله و سلم را نشناسند، آنها را برای کاری می‌خواهم که مرا کمک کنند.»
پس آنها پنجاه نفر را برای او فرستادند، چون نزد آن ملعون آمدند، از ایشان پرسید: «خدای شما و پیغمبر شما کیست؟» گفتند: «ما خدا و پیغمبری نمی‌شناسیم.» پس ایشان را فرستاد به خانه‌ای که امام کاظم علیه‌السلام در آنجا بود و به آنها دستور داد که آن حضرت را به قتل برسانند. آن ملعون نیز روزنه خانه نگاه می‌کرد که چگونه امام علیه‌السلام را خواهند کشت. چون آنها داخل شدند و نظرشان بر امام کاظم علیه‌السلام افتاد، سلاحهای آنها از دستانشان افتاد و بندهای بدنشان شروع به لرزیدن کرد. بعد در مقابل حضرت به سجده افتادند و شروع به گریه نمودند. امام کاظم علیه‌السلام نیز دست بر ایشان می‌کشید و به زبان ایشان با آنها سخن می‌گفت. چون هارون‌الرشید آن حالت را مشاهده کرد، ترسید که فتنه‌ای بر پا شود، پس به وزیر خود گفت: «زود آنها را بیرون کن.» وقتی که آنها خواستند از محضر امام کاظم علیه‌السلام خارج شوند، پشت به جانب آن حضرت نکردند و از برای تعظیم آن جناب عقب عقب آمدند تا از خانه بیرون رفتند و نزد هارون نیامدند. سپس بر اسبان خود سوار شدند و بی‌آنکه اجازه‌ای از کسی بطلبند بسوی بلاد خود حرکت کردند. [1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالانوار 48.
منبع: حدیث اهل‌بیت: عجایب و معجزات شگفت انگیزی از امام کاظم؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس، شاکر چاپ اول 1386.

به سخن در آمدن پیکر امام کاظم

می‌گویند: هنگامی که امام کاظم علیه‌السلام از دنیا رفت، سندی بن شاهک، دستور داد تا جنازه آن حضرت را روی پل بغداد گذاشتند و به مردم اعلام کرد که آن حضرت به مرگ طبیعی از دنیا رفته است. مردم می‌آمدند و بدن مطهر امام کاظم علیه‌السلام را مشاهده می‌کردند و می‌دیدند که آثار جراحت در بدن ایشان نیست. در این هنگام که مردم اجتماع کرده بودند یکی از شیعیان مخلص، کنار جنازه آن حضرت آمد. مردم گفتند: «موسی بن جعفر علیه‌السلام کشته نشده بلکه به مرگ طبیعی از دنیا رفته است.» او گفت: «من از خود امام کاظم علیه‌السلام سؤال می‌کنم که چگونه از دنیا رفته است؟» مردم گفتند: «او مرده است، چگونه از او می‌پرسی؟» پس او نزدیک آمد و گفت: «ای پسر رسول خدا! تو و پدرت راستگو هستید، به من خبر بده که آیا بر اثر مرگ طبیعی از دنیا رفتی یا اینکه به قتل رسیدی؟» ناگهان به اذن خدا، جسد مطهر آن حضرت به سخن در آمد و سه مرتبه فرمود: «قتلاً قتلاً قتلا» یعنی: «به قتل رسیدم، به قتل رسیدم، به قتل رسیدم.» [1] .

پی نوشت ها:

[1] اثبات الهداة.

منبع: حدیث اهل‌بیت: عجایب و معجزات شگفت انگیزی از امام کاظم؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس، شاکر چاپ اول 1386.

بنده است یا آزاد؟!

روزی حضرت باب‌الحوائج، موسی بن جعفر علیه‌السلام در بغداد از درب خانه « بشر حافی » می‌گذشت. صدای سازها و آوازها و رقصیدن‌ها و شادمانی‌ها از داخل خانه به وضوح به گوش می‌رسید و هر عابری را متوجه خود می‌ساخت.
ناگهان کنیزکی از خانه بیرون آمد تا خاکروبه را خالی نماید. امام علیه‌السلام از آن کنیز پرسید: « صاحب این خانه عبد و بنده است یا آزاد؟ » کنیزک گفت: « این چه سؤالی است؟ صاحب این خانه، آزاد و حر است. » امام علیه‌السلام فرمود: « صدقت لو کان عبدا خاف من مولاه » « آری! درست گفتی! اگر بنده بود از مولای خود می‌ترسید و این چنین به فسق و فجور نمی‌پرداخت. »
کنیز به خانه برگشت. « بشر » که بر روی سفره شراب و صدها گناه دیگر نشسته بود پرسید: « ای کنیز! چرا دیر کردی؟ »
کنیز جریان را تعریف نمود و از سخنانی که بین او و امام علیه‌السلام رد و بدل گشت، بشر را آگاه نمود. ناگهان بشر، پای برهنه بیرون دوید و خود را به امام علیه‌السلام رسانید و گریه بسیار کرد و ضمن اظهار شرمندگی، عذرخواهی فراوان نمود. [1] .
آری « بشر » مقصود امام علیه‌السلام را به نیکی دریافت و از اعمال زشت خویش توبه نمود و به دست ولایت تامه امام علیه‌السلام به سعادت جاودانی دنیا و آخرت نائل گشت.
از آن‌جا که او هنگام توبه، پابرهنه بود، به او « بشر حافی » گفتند.
(حافی یعنی پابرهنه).

پی نوشت ها:
[1] منهاج الکرامه فی معرف الامامة، علامه حلی - الکنی و الألقاب، محدث قمی، ج 2، ص 168.
منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام موسی بن جعفر؛ سید علی حسینی قمی، نبوغ چاپ دوم 1382.

بیان حجت های الهی

خداوند در میان مردم دو حجت دارد، که یکی ظاهری و دیگری باطنی است، حجت آشکار الهی رسولان و پیامبران و ائمه هستند، و حجت باطن عقل‌های مردم می‌باشد.

قوله فی بیان حجج الله تعالی

ان لله علی الناس حجتین: حجة ظاهرة و حجة باطنة، فاما الظاهرة فالرسل و الانبیاء و الائمة، و اما الباطنة فالعقول.

منبع: صحیفه امام کاظم؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول 1381.

برترین چیزی که می‌توان به خدا نزدیک شد

برترین چیزی که بنده به وسیله‌ی آن به پروردگارش نزدیک می‌گردد بعد از شناخت او، نماز و نیکی به پدر و مادر و ترک حسد و خودپسندی و تکبر می‌باشد.

قوله فی افضل ما یتقرب به الی الله

افضل ما یتقرب به العبد الی الله بعد المعرفة به الصلاة، و بر الوالدین، و ترک الحسد و العجب و الفخر.

منبع: صحیفه امام کاظم؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول 1381.

برحذر بودن از دوست داشتن تمایلات نفسانی

خداوند بزرگ به داوود وحی کرده: ای داوود یارانت را از دوست داشتن تمایلات نفسانی برحذر دار و بیم ده، زیرا کسانی که دل به شهوات دنیا بسته‌اند دلهایشان از من پوشیده و در حجاب است.
قوله فی التحذیر عن حب الشهوات
اوحی الله تعالی الی داود علیه‌السلام: یا داود حذر و انذر اصحابک عن حب الشهوات، فان المعلقة قلوبهم بشهوات الدنیا قلوبهم محجوبة عنی.

منبع: صحیفه امام کاظم؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول 1381.

برحذر بودن از انجام گناهان

هرگاه مردم گناهان تازه و جدیدی را مرتکب شوند که قبلا آنها را انجام نمی‌دادند، خداوند آنان را گرفتار بلاهای نوظهور و جدید می‌نماید.

قوله فی التحذیر عن ارتکاب المعاصی (1)

کلما احدث الناس من الذنوب ما لم یکونوا یعملون، احدث الله لهم من البلاء ما لم یکونوا یعدون.

منبع: صحیفه امام کاظم؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول 1381.

برحذر بودن از کوچک شمردن گناهان

اعمال نیک بسیار را زیاد مپندارید و گناهان کوچک را کم نشمارید، چرا که گناهان کوچک انباشته شده تا بسیار می‌گردند، و در پنهانی از خدا بترسید تا جانتان را به میانه‌روی عادت دهید.
قوله فی التحذیر عن استصغار الذنب
لا تستکثروا کثیر الخیر، و لا تستقلوا قلیل الذنوب، فان قلیل الذنوب یجتمع حتی یکون کثیرا، و خافوا الله فی السر حتی تعطوا من انفسکم النصف.

منبع: صحیفه امام کاظم؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول 1381.

برحذر بودن از سستی و بی حوصلگی

از سستی و بی‌حوصلگی پرهیز کن، زیرا این دو خصلت تو را از بهره‌وری از بهره‌های دنیا و آخرت محروم می‌سازد.
قوله فی التحذیر عن الضجر و الکسل
ایاک و الضجر و الکسل، فانهما یمنعان حظک من الدنیا و الاخرة.

منبع: صحیفه امام کاظم؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول 1381.

برحذر بودن از طمع

از طمع برحذر باش، و بر تو باد به ناامید شدن از ثروتی که در اختیار مردم است، و طمع از دیگران را از خویش قطع کن، چرا که طمع سرچشمه‌ی خواری و ذلت و زوال عقل است.

قوله فی التحذیر من الطمع

ایاک و الطمع، و علیک بالیأس مما فی ایدی الناس، و امت الطمع من المخلوقین، فان الطمع مفتاح الذل و اختلاس العقل.

منبع: صحیفه امام کاظم؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول 1381.

برحذر بودن از کبر

برحذر باش از تکبر نمودن، زیرا هر کس به مقدار کمی کبر و خودپسندی در قلبش لانه گزیده باشد داخل بهشت نمی‌شود، بزرگ منشی شایسته‌ی ذات خداست، هر کس در این امر با او نزاع نماید خداوند او را به رو در آتش جهنم می‌اندازد.

قوله فی التحذیر من الکبر

ایاک و الکبر، فانه لا یدخل الجنة من کان فی قلبه مثقال حبة من کبر، الکبر رداء الله فمن نازعه رداءه اکبه الله فی النار علی وجهه.

منبع: صحیفه امام کاظم؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول 1381.

برحذر داشتن از آرزوهای طولانی و پرگویی

هر کس سه چیز را بر سه چیز غالب گرداند گویا تمایلات نفسانی‌اش را بر انهدام عقلش به یاری گرفته است: آنکه نور تفکر و اندیشه‌اش را با داشتن آرزوهای دور نابود نماید، و پرتوهای حکمت و دانشش را با زیاده گفتن زایل سازد، و نور پند گرفتن خود را با تمایلات نفسانی‌اش خاموش گرداند، گویا تمایلات نفسانی‌اش را بر انهدام عقل و اندیشه‌اش به یاری گرفته، و هر که عقلش نابود شود دین و دنیایش نابود می‌گردد.
قوله فی التحذیر من طول الامل و فضول الکلام
من سلط ثلاثا علی ثلاث فکانما اعان هواه علی هدم عقله: من اظلم نور فکره بطول امله، و محا طرائف حکمته بفضول کلامه، و اطفأ نور عبرته بشوات نفسه، فکانما اعان هواه علی هدم عقله، و من هدم عقله افسد علیه دینه و دنیاه.

منبع: صحیفه امام کاظم؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول 1381.

نخست به چند مورد از اعتراف‌های اهل سنت توجه نمایید.
خطیب بغدادی: هیچ مشکلی برای من پیش نیامد که با زیارت موسی بن جعفر حل نشود. [1] . امام شافعی: قبر موسی الکاظم التریاق المجرب. [2] «در قبر موسی بن جعفر (زیارت قبر) همانند تریاکی تجربه شده می‌باشد».
ابو علی خلال از رهبران حنبلی‌ها، ما همنی امر فقصدت قبر موسی بن جعفر فتوسلت به الا و تسهل الله تعالی لی ما أحب. [3] «هیچ چیزی مرا اندوهناک نساخت جز اینکه هنگامی که متوسل به موسی بن جعفر شدم بر من آسان شد».
باب الحوائج بودن امام کاظم علیه‌السلام بر خاص و عام و شیعه و سنی به تجربه به اثبات رسیده است. هر کس از مسلمانان که مشکل داشته به زیارت حضرت مشرف شده و متوسل به وی شده است، به آبرو و مقام وی خداوند سبحان مشکل را آسان و حاجت شخص را روا ساخته است.
امام صادق علیه‌السلام فرزند خویش را «باب الله» می‌نامد و می‌فرماید: هو باب من ابواب الله عزوجل. [4] و نیز می‌فرماید: وی کسی است که بین او و خدا هیچ حجابی وجود ندارد: انها تلد مولود لیس بینه و بین الله حجاب. [5] این تعبیر یعنی موسی بن جعفر علیه السلام مظهر رحمت الهی است. موسی بن جعفر وسیله گشوده شدن مشکلات و گرفتاری‌ها است. موسی بن جعفر علیه‌السلام واسطه فیض الهی است. موسی بن جعفر علیه‌السلام فیضان و فوران فیض الهی است. موسی بن جعفر علیه‌السلام دری است که رحمت خاص الهی از آن سرازیر است. هر کس دست نیاز به این دامن پر خیر دراز کند، حاجت روا خواهد شد که وی باب الله و باب الحوائج است، و ابتغوا الیه الوسیلة. [6] وی را وسیله و واسطه بین خود و خدا قرار دهید و خدای مهربان را به مقام عظمت و عبادت و مظلومیت موسی بن جعفر علیه‌السلام سوگند دهید، بر باور یقین باشید که حاجت روا خواهید شد.

پی نوشت ها:
[1] تاریخ بغداد، ج 1، ص 133؛ منتهی الآمال، ج 2، ص 400.
[2] اعلام الهدایة، ج 9، ص 46.
[3] تاریخ بغداد، ج 1، ص 133.
[4] عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج 1، ص 34.

[5] اعلام الوری، ص 310.
[6] مائده، 35.

منبع: امام کاظم الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ انتشارات فاطیما چاپ اول 1386.

نخست به چند مورد از اعتراف‌های اهل سنت توجه نمایید.
خطیب بغدادی: هیچ مشکلی برای من پیش نیامد که با زیارت موسی بن جعفر حل نشود. [1] . امام شافعی: قبر موسی الکاظم التریاق المجرب. [2] «در قبر موسی بن جعفر (زیارت قبر) همانند تریاکی تجربه شده می‌باشد».
ابو علی خلال از رهبران حنبلی‌ها، ما همنی امر فقصدت قبر موسی بن جعفر فتوسلت به الا و تسهل الله تعالی لی ما أحب. [3] «هیچ چیزی مرا اندوهناک نساخت جز اینکه هنگامی که متوسل به موسی بن جعفر شدم بر من آسان شد».
باب الحوائج بودن امام کاظم علیه‌السلام بر خاص و عام و شیعه و سنی به تجربه به اثبات رسیده است. هر کس از مسلمانان که مشکل داشته به زیارت حضرت مشرف شده و متوسل به وی شده است، به آبرو و مقام وی خداوند سبحان مشکل را آسان و حاجت شخص را روا ساخته است.
امام صادق علیه‌السلام فرزند خویش را «باب الله» می‌نامد و می‌فرماید: هو باب من ابواب الله عزوجل. [4] و نیز می‌فرماید: وی کسی است که بین او و خدا هیچ حجابی وجود ندارد: انها تلد مولود لیس بینه و بین الله حجاب. [5] این تعبیر یعنی موسی بن جعفر علیه السلام مظهر رحمت الهی است. موسی بن جعفر وسیله گشوده شدن مشکلات و گرفتاری‌ها است. موسی بن جعفر علیه‌السلام واسطه فیض الهی است. موسی بن جعفر علیه‌السلام فیضان و فوران فیض الهی است. موسی بن جعفر علیه‌السلام دری است که رحمت خاص الهی از آن سرازیر است. هر کس دست نیاز به این دامن پر خیر دراز کند، حاجت روا خواهد شد که وی باب الله و باب الحوائج است، و ابتغوا الیه الوسیلة. [6] وی را وسیله و واسطه بین خود و خدا قرار دهید و خدای مهربان را به مقام عظمت و عبادت و مظلومیت موسی بن جعفر علیه‌السلام سوگند دهید، بر باور یقین باشید که حاجت روا خواهید شد.

پی نوشت ها:
[1] تاریخ بغداد، ج 1، ص 133؛ منتهی الآمال، ج 2، ص 400.
[2] اعلام الهدایة، ج 9، ص 46.
[3] تاریخ بغداد، ج 1، ص 133.
[4] عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج 1، ص 34.

[5] اعلام الوری، ص 310.
[6] مائده، 35.
منبع: امام کاظم الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ انتشارات فاطیما چاپ اول 1386.

در معاشرت با دیگران هماره برخوردهایی که سبب تضییع حقوق افراد باشد مشاهده می‌گردد. بسیاری از افراد جامعه رفتاری ناهنجار دارند و از رعایت حقوق دیگران غفلت دارند. البته گروه دیگری از افراد نیز وجود دارند که تلاش دارند به حقوق خویش آگاه بوده و رعایت حقوق دیگران بنمایند. این گروه بر این باورند که در برخوردهای اجتماعی حقی از دیگری نادیده انگاشته نشود، در عین حالی که تلاش دارند حق خویش را نیز کاملا استیفا نمایند. اما گروه سومی بر این باورند که افزون بر این که باید حقوق دیگران رعایت شود بلکه حق خویش باید نادیده انگاشته شود و از حقوق خویش نیز باید گذشت شود تا روابط اجتماعی استوارتر و قوی تر شود. به یقین گروه سوم از بردباری و تحمل برتر بهره‌مند هستند. اینان با روحیه قوی و سترگی که ساخته‌اند تا آن مرحله از تحمل و بردباری رسیده‌اند که هماره گذشت را در نظر می‌گیرند، هماره ناهنجاری‌های دیگران را تحمل می‌نمایند و گستاخی های دیگران را با رأفت و ادب پاسخ می‌دهند. این روحیه تأثیرگذاری به سزایی در ایجاد روابط و معاشرت نیک با دیگران دارد. این روش مورد ستایش قرآن و عترت است که در ساختار اجتماعی جامعه پایه‌های ایمانی و اخلاقی با شالوده مستحکم بنیان نهاده‌اند، و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة. [1] «در حالی که خود نیازمند هستند دیگران را بر خویش بر می‌گزینند».
قرآن در این راستا می‌فرماید: بدی و ناهنجاری دیگران را با نیکی و رأفت پاسخ دهید که پیامد این روش دوستی و صمیمیت فوق‌العاده است. و اگر بین شما و طرف مقابل هم نامهربانی بوده این برخورد باعث گردش و تبدیل نامهربانی به مهربانی می‌گردد، ادفع بالتی هی أحسن فاذا الذی بینک و بینه عداوة کانه ولی حمیم. [2] «ناهنجاری‌ها را با نیکی پاسخ دهید آنگاه بین شما و هر کسی که دشمن بوده بر دوستی و صمیمیت گردش کند.» رهنمود این آیه این است که اگر بدی و ناهنجاری دیگری را با نیکی پاسخ دهید، دشمنی را از بین برده‌ای و دشمنی را تبدیل به دوستی نموده‌ای.
آنگاه پیام این رهنمود و روش این خواهد بود که در جامعه دشمنی‌ها از بین برود و دشمنی تبدیل به دوستی می‌گردد. یعنی از دیدگاه قرآن تلاش این نیست که دشمن را از پای در آورد، بلکه دشمنی باید ریشه کن شود و دشمن تبدیل به دوست شود. این رهنمود قرآن است. آنگاه قرآن در ادامه سخن به این نکته مهم می‌پردازد که به این مرحله تنها افراد بردبار و صبرپیشه دست می‌یابند، و ما یلقیها الا الذین صبروا. [3] .
پیام دیگر این آیه حلم و بردباری است. بردباری که ارزش های زیبای

انسانی، عفو و گذشت را در جامعه مستقر می‌سازد. ثمره این پایداری صمیمیت و همدلی افراد جامعه است. میوه شیرین آن شهدی است که کام‌های تلخ را شاداب می‌سازد.
اینک رفتار عترت این حقیقت را تجلی می‌بخشد. عترت که عدل و همتای قرآن است. عترت که قرآن متمثل است، این ارزش‌ها را مستقر و پایدار می‌سازد. شاخصی از عترت، موسی بن جعفر علیه‌السلام، آن مقدار در این افق پیش می‌تازد و آن مقدار ناملایمات و ناهنجاری‌ها را با دوستی و مهربانی پاسخ می‌دهد، آن مقدار به بدی‌ها به نیکی جواب می‌دهد که به صفت و لقب زیبای «کاظم» ملقب می‌شود. کاظم یعنی کسی که غیظ و غضب خویش فرو می‌نشاند. کسی که جرعه تلخ را گوارا می‌نوشد. غیظ و غضب و تلخی‌ها گواراترین جرعه وی می شود. که امام کاظم علیه‌السلام مصداق روشن و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس [4] ، «فرو برندگان خشم و عفو کنندگان مردم» می‌باشد. البته خاستگاه این روحیه و این اخلاق و این ارزش بردباری و حلم فرد است. اگر بردباری نباشد توان تحمل دیگران و ناهنجاری‌ها نخواهد بود. استقرار صمیمیت میوه شیرین بردباری است که درخت طیبه و پاک عترت پر ثمرترین این درخت‌هاست. موسی بن جعفر علیه‌السلام به همین صفت و اخلاق کاظم نامیده شده است، سمی الکاظم لما کظمه من الغیظ.[5] ... و کان یکظم غیظه... فسمی الکاظم. [6] . شخص ناهنجاری در مدینه تا آن حد امام کاظم علیه‌السلام را آزار می‌رساند که همراهان امام از امام اجازه خواستند تا وی را به قتل برسانند. امام با پیشنهاد آنان موافقت نکرد و سراغ محل کار وی را گرفت. گفتند در مزرعه‌ای بیرون مدینه است. امام در محل کار وی به مزرعه مراجعه کرد. در آنجا هم رفتارهای زشت از آن فرد سر زد. لیکن امام با احسان و نیکی در برابر زشتی‌های وی آنگونه محبت وی را فراهم آورد که وی به دست و پای حضرت افتاد. وی هنگامی که به شهر و مسجد برگشت امام کاظم علیه‌السلام را در مسجد دید و شناخت امامت وی را نیز باور نمود و گفت، الله اعلم حیث یجعل رسالته، [7] «خدا آگاه است که مسؤولیت‌هایش (مانند نبوت و امامت) را به چه کسی واگذار نماید». [8] . امام کاظم علیه‌السلام سوار بر مرکب خویش از طرف کوه مروه می‌آمد. ابن هیاج شخصی را وادار ساخت برود افسار مرکب امام را بگیرد و ادعا کند که از من است! وی نیز این مأموریت را انجام داد. امام از مرکب پیاده شده و به غلامان خویش فرمود زین آن را بردارید مرکب را به ایشان واگذار کنید. ابن هیاج شخص را وادار ساخت زین را هم ادعا کند. امام فرمود این ادعا دروغ آشکار است. زین، از محمد بن علی است و مرکب را هم ما خریداری نموده بویدم، اما تو خود می‌دانی و خدا. [9] . امام به راحتی از مشاجره و اثبات ادعای خویش در مورد مرکب صرف

نظر می‌کند و وی را به خدا واگذار می‌نماید. زندگی حضرت سراسر از این نمونه رفتارهاست که به راحتی از حقوق خویش صرف‌نظر می‌کند. ناهنجاری‌های طرف مقابل را با بردباری تحمل می‌نماید.

پی نوشت ها:

[1] حشر، 9.

[2] فصلت، 34.

[3] فصلت، 35.

[4] آل عمران، 134.

[5] مناقب،ج 4، ص 348.

[6] علل الشرایع، ج 2، ص 375؛ معانی الاخبار، ص 65.

[7] انعام، 124.

[8] اعلام الوری، ص 307.

[9] فروع کافی، ج 8، (الروضة)، ص 86.

منبع: امام کاظم الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ انتشارات فاطیما چاپ اول 1386.

محمد بن عبدالله بکری می‌گوید: «برای گرفتن طلب خود به مدینه رفتم، ولی از دست‌یابی به مقصود درمانده شدم [و چون به شدت نیازمند بودم]، با خود گفتم بهتر است برای رفع مشکل، خدمت موسی بن جعفر علیه‌السلام برسم. در مزرعه‌اش به نام نقما (در کنار احد) به حضورشان شرف یاب شدم. آن بزرگوار به استقبالم آمد. همراه ایشان، تنها غلام آن حضرت بود که غربالی با مقداری گوشت برشته در دست داشت. مشغول خوردن غذا شدیم. آن گاه امام از مشکل من پرسید. وقتی داستانم را بازگو کردم، امام داخل رفت و زود برگشت. آن گاه به غلام خود فرمود: ما را تنها بگذار. سپس کیسه‌ای با سیصد دینار به من بخشید.» [1] .

پی نوشت ها:

[1] تاریخ بغداد، ج 13، ص 27، ش 6987.

منبع: امام کاظم از دیدگاه اهل سنت؛ علی اصغر قربانی؛ مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما 1385.

خطیب بغدادی از جدش و شماری از عالمان اهل‌سنت نقل کرده است: «مردی از فرزندان خلیفه دوم، موسی بن جعفر علیه‌السلام را آزار می‌رساند و به امام علی علیه‌السلام ناسزا می‌گفت. برخی اطرافیان به حضرت گفتند: اجازه دهید او را از میان برداریم، ولی امام، آنان را از این کار به شدت نهی فرمود. سپس از محل کارش پرسید و دانست وی مزرعه‌ای آفت زده در اطراف مدینه دارد. هنگامی که آن مرد سرگرم کار بود، موسی بن جعفر علیه‌السلام سوار بر الاغ وارد مزرعه شد! او فریاد بر آورد: کشتم را لگدمال نکن! ولی آن جناب همچنان پیش رفت تا به او رسید. کنارش نشست و با لب خندان از وی دل‌جویی کرد. سپس فرمود: محصولت چه قدر خسارت دیده است؟ گفت: صد دینار. فرمود: چه قدر امید برداشت داری؟ گفت: غیب نمی‌دانم! امام تکرار فرمود: امیدواری‌ات چه اندازه‌است؟ گفت: دویست دینار. حضرت سیصد دینار به او بخشید و فرمود: این عطای ماست. درآمد مزرعه نیز از آن تو باشد. [آن مرد] برخاست و پیشانی موسی بن جعفر علیه‌السلام را بوسید و آن بزرگوار برگشت.
[هنگام نماز] حضرت وارد مسجد شد و آن مرد نیز پیش‌تر از امام در صف نماز حاضر شده بود. وقتی چشمش به امام کاظم علیه‌السلام افتاد، این آیه شریفه را در حق امام تلاوت کرد که: «خدا آگاه است که رسالت (و امانت) خویش را کجا قرار دهد.» (انعام: 124)
حضور آن مرد در مسجد، مایه شگفتی، ناراحتی و شک نمازگزاران به او شد تا آنجا که با پرخاش و با زبان سرزنش و اعتراض از وی پرسیدند: چه شده است؛ باور تو غیر از این بود. کار آنان به بگومگو انجامید [و آن مرد با نمازگزاران قهر کرد]، ولی از مسجد و دعا برای امام دست نکشید. سپس حضرت به یارانش که تصمیم به کشتن آن مرد داشتند، فرمود: کدام بهتر است؛ آنچه شما می‌خواستید یا آنچه من کردم؟ دیدید که با عطای اندک، نرم‌خویی و گذشت، امر او اصلاح شد.» [1] .

پی نوشت ها:
[1] تاریخ بغداد، ج 13، ص 28.
منبع: امام کاظم از دیدگاه اهل سنت؛ علی اصغر قربانی؛ مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما 1385.

بردباری و گذشت

پیشوای هفتم (ع) کوهی از بردباری و گذشت بود. لقب «کاظم» برای آن حضرت حاکی از این خلق نیکو و نشانه‌ی شهرت ایشان به فرو خوردن خشم و حلم است.
بسیار اتفاق می‌افتاد که آن گرامی پاسخ بدی‌ها و ناسزاگویی‌های افراد نادان را با نیکی و احسان می‌داد. [1] . امام کاظم (ع) نه تنها خود در برخورداری از این صفت، بی‌نظیر و سرمشق دیگران بود، بلکه - به لحاظ ارجمندی و اهمیت آن - تخلق به آن را به بستگان و فرزندانش توصیه می‌کرد. ابن صباغ مالکی نقل می‌کند: «روزی موسی بن جعفر (ع) همه فرزندانش را گرد آورد و به آنان فرمود: فرزندان من! سفارشی برای شما دارم که اگر آن را مراعات کنید سودمند خواهید شد: اگر کسی نزد شما آمد و در گوش راستتان چیزی که ناخوشایند شما بود گفت:، سپس از ناحیه گوش چپتان عذرخواهی کرد و گفت من چنین چیزی نگفتم، عذر او را بپذیرید.» [2] . علی بن جعفر می‌گوید: برادرم موسی بن جعفر (ع) فرمود: «پدرم دست مرا گرفت و فرمود: ای موسی! پدرم محمد بن علی دست مرا گرفت آن چنان که من دست تو را گرفتم و فرمود: پدرم علی بن حسین دست مرا گرفت و فرمود: فرزندم! نسبت به هر کس که از تو خواستار انجام کار نیک شد، نیکی کن؛ چنان چه سزاوار نیکی باشد، چه بهتر و اگر او سزاوار نیکی نباشد، تو شایسته انجام آن هستی؛ و چنان چه مردی از جانب راستت به تو ناسزا گفت، سپس متوجه جانب چپت شد و عذرخواهی کرد پذیرای عذرش باش.» [3] .

پی نوشت ها:
[1] به عنوان نمونه ر. ک: اعلام الوری، ص 296، اعیان الشیعه، ج 2، ص 7 و مقاتل الطالبیین، ص 499.
[2] الفصول المهمة، ص 238.
[3] اعلام الدین، ص 235.
منبع: زندگانی امام کاظم؛ علی رفیعی، سید محمد حسینی؛ مؤسسه فیض کاشانی چاپ اول پاییز 1374.

هر چه سعی کردند که اختلاف بین خود را حل کنند نتوانستند. آنها هر یک خود را صاحب حق می‌دانستند. سرانجام کار به ناسزاگویی کشید. آنچه که بدو بیراه بلد بودند به همدیگر می‌گفتند و بدین ترتیب می‌خواستند یکدیگر را محکوم و مغلوب کنند. با آن حرف‌های زشت که به هم حواله می‌کردند خرمن خوبی‌های زندگی‌شان را به باد نیستی می‌دادند گویی نمی‌دانستند که با زبان حرف‌های خوب نیز می‌توان زد.گلاویز شده بودند و حتی در حضور امام نیز شرم نمی‌کردند و همچنان به هم فحش می‌دادند. به دستور امام برای نصیحت آنها جلو رفتم؛ چه خبر شده، از هیکل‌تان خجالت نمی‌کشید، چرا فحش و بدو بیراه می‌گویید.

- تقصیر او بود، ال او شروع کرد.

- نه دورغ می‌گوید، من آغاز کننده نبودم، هرچه می‌گویم به کله‌ی پوکش فرو نمی‌رود...احمق!

- احمق خودتی و دوباره فحش و ناسزا شروع شد. گفتم: برادران، یقه‌ی همدیگر را رها کنید و دست بردارید؛ شیطان توی جلدتان رفته، او را لعنت کنید و روی یکدیگر را ببوسید، مثل سگ و گربه به جان هم افتاده اید که چه، وقتی این همه راه خوب هست، چرا از بیراهه می‌روید.

امام کاظم علیه‌السلام که تا این لحظه ساکت ایستاده بود، با دیدن و شنیدن سخنان زشت آن دو نفر که همچون تیغی تیز پرده حیای یکدیگر را می‌دریدند و آبروی خودشان را لگدمال می‌کردند کلام نرمش را همچون لطافت باران بر سر آنان فرود آورد: کسی که آغاز به دشنام کرده است ستمکارتر است و بار گناه خود و رفیقش را بر دوش می‌کشد، البته تا زمانی که ستمدیده و مظلوم از حد خود تجاوز نکند. با این سخن امام، هر دو نفرشان آب شدند و زیر بار خجالت و شرم، شکستند، آن گاه روی یکدیگر را بوسیدند و رفتند. [1] .

پی نوشت ها:

[1] اصول کافی، ج 2 ص 360.

منبع: حیات پاکان داستان‌هایی از زندگی امام موسی کاظم؛ مهدی محدثی؛ بوستان کتاب چاپ دوم 1385.

پرش نان و بلعیدن شیر

علی بن یقطین - یکی از دوستان و اصحاب امام موسی کاظم علیه‌السلام که وزیر هارون الرشید نیز بود - حکایت کند: روزی هارون الرشید بعضی از نزدیکان خود و همچنین امام موسی کاظم علیه‌السلام را برای صرف طعام دعوت کرد؛ و یکی از افراد خود را دستور داد تا بر سر سفره کاری کند که حضرت موسی کاظم علیه‌السلام شرمنده و خجل شود.
حضرت به همراه یکی از خادمان خود تشریف آورد و در جایگاه خود جلوس فرمود، پس از لحظاتی سفره پهن و غذاها چیده و آماده شد و حاضران مشغول خوردن غذا شدند.
و خادم حضرت نیز کنار حضرتش قرار گرفته بود، مشغول خوردن شد و چون می‌خواست نانی بردارد با سحر و جادوئی که شده بود، نان پرواز می‌کرد و تمام حاضران می‌خندیدند و در ضمن حضرت را مسخره می‌کردند. چون چند مرتبه این کار تکرار شد، حضرت به عکس شیری که بر یکی از پرده‌ها بود خطاب نمود و اظهار داشت: ای شیر خدا! دشمن خدا را بر گیر. ناگهان آن عکس تجسم یافت و شیری بزرگ و غضبناک گردید، و سپس حمله ای نمود و آن شخص ساحر و جادوگر را بلعید. تمامی افراد در آن مجلس، با دیدن چنین صحنه ای هولناک، ترس و وحشت بیهوش گشته و روی زمین افتادند و شیر به حالت اولیه خود برگشت.
پس از گذشت ساعتی که حاضران بهوش آمدند، هارون الرشید به حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام عرضه داشت: تو را سوگند می‌دهم به حقی که بر گردنت دارم، تقاضا نمائی که شیر آن مرد را بازگرداند. حضرت فرمود: اگر عصای پیغمبر خدا، حضرت موسی علیه‌السلام آنچه را که در حضور فرعون بلعید، بازگردانید، این شیر هم آن شخص را باز می‌گرداند [1] .

پی نوشت ها:
[1] امالی شیخ صدوق: ص 148، بحارالأنوار: ج 48، ص 41، ح 1، عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ج 1، ص 95، ح 1.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام موسی کاظم؛ عبدالله صالحی؛ مهدی یار.

1- شخصی به نام مرازم گوید:
روزی جهت زیارت و ملاقات امام موسی کاظم علیه‌السلام به سوی مدینه طیبه حرکت کردم و در مسافرخانه ای منزل گرفتم، در این میان چشمم به زنی افتاد که مرا جلب توجه نمود، خواستم با او رابطه زناشوئی برقرار کنم؛ ولی او نپذیرفت که با من ازدواج نماید.
سپس به دنبال کار خویش رفتم؛ و چون شب فرا رسید به مسافرخانه بازگشتم و دق الباب کردم، پس از لحظه ای همان زن درب را گشود و من سریع دست خود را بر سینه اش نهادم؛ ولی او با سرعت از من دور شد.
فردای آن شب، چون بر مولایم امام کاظم علیه‌السلام وارد شدم، حضرت فرمود: ای مرازم! کسی که در خلوت خلافی مرتکب شود و تقوای الهی نداشته باشد، شیعه و دوست ما نیست [1] .
2- در روایات آمده است بر این که شخصی به نام امیة بن علی قیسی به همراه دوستش حماد بن عیسی بر حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم علیه‌السلام وارد شد تا برای مسافرت، از حضرتش خداحافظی نمایند. امیه گوید: همین که به محضر مبارک آن حضرت رسیدیم، بدون آن که سخنی گفته باشیم، امام علیه‌السلام فرمود: مسافرت خود را به تأخیر بیندازید و فردا حرکت کنید. وقتی از منزل آن حضرت بیرون آمدیم، حماد گفت: من حتماً همین امروز می‌روم؛ ولی من گفتم: چون حضرت فرموده است که نروید، من مخالفت دستور امام خود را نمی کنم.
سپس حماد حرکت کرد و رفت و چون از شهر مدینه خارج گردید، باران شدیدی بارید و سیلاب عظیمی به راه افتاد و حماد در سیلاب غرق شد و مرد؛ و در همان محل به نام سیاله دفن گردید [2] .
3- روزی حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام، یکی از خادمان خود را به بازار فرستاد تا برایش تخم مرغ خریداری نماید. غلام بعد از خرید، با یکی دو عدد از آن تخم مرغ‌ها با بعضی از افراد قمار بازی کرد؛ و سپس آن‌ها را برای حضرت آورد. بعد از آن که تخم مرغ‌ها پخته شد و امام علیه‌السلام مقداری از آن‌ها را تناول نمود، یکی از غلامان گفت: با بعضی از آن‌ها قمار بازی و برد
و باخت شده است. حضرت با شنیدن این سخن، فوراً طشتی را درخواست نمود و آنچه خورده بود، در آن استفراغ کرد [3] .
4- روزی هارون الرشید طبقی از سرگین الاغ تهیه کرد و سرپوشی بر آن نهاد؛ و آن را توسط یکی از افراد مورد اطمینان خود برای حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم علیهماالسلام فرستاد با این گمان که حضرت

را مورد تحقیر و توهین قرار دهد.
هنگامی که آن شخص طبق را نزد حضرت آورد و سرپوش را برداشت، دید خرماهای تازه و گوارائی در آن قرار دارد. پس، حضرت تعدادی از آن رطب‌ها را تناول نمود و سپس چند دانه به کسی که طبق را آورده بود داد و او نیز آن‌ها را خورد، بعد از آن باقی مانده آن‌ها را برای هارون فرستاد.
وقتی مأمور، طبق را نزد هارون آورد و جریان را تعریف کرد، هارون یکی از آن خرماها را برداشت و چون در دهان خود نهاد، تبدیل به سرگین الاغ گشت [4] .
5- یونس بن عبدالرحمان - که یکی از یاران صدیق و از وکلای امام صادق، امام کاظم و امام رضا علیهم‌السلام بود - روزی به مجلس پر فیض حضرت ابوالحسن، امام موسی بن جعفر علیهماالسلام وارد شد. امام علیه‌السلام پس از مذاکراتی، ضمن موعظه هائی گوناگون به او فرمود: ای یونس! با مردم مدارا کن؛ و هر کسی را به اندازه معرفت و شعورش با وی صحبت کن. یونس اظهار داشت: ای مولایم! مردم مرا به عنوان بی دین و زندیق خطاب می‌کنند.
امام علیه‌السلام فرمود: گفتار مردم نباید در روحیه و افکار تو تأثیر بگذارد، چنانچه در دستان تو جواهرات باشد و مردم بگویند که سنگ ریزه است؛ و یا آن که در دست هایت سنگ ریزه باشد و بگویند که جواهرات در دست دارد، این گفتار هیچ گونه سود و یا زیانی برای تو نخواهد داشت [5] .

پی نوشت ها:
[1] بصائر الدرجات: ج 5، ب 11، ص 67، بحار: ج 48،ص 45،ح 26.
[2] بحارالأنوار: ج 48، ص 48، ح 38 به نقل از خرایج مرحوم راوندی.
[3] کافی: ج 5، ص 123، ح 3.
[4] کافی: ج 5، ص 123، ح 3.
[5] بحارالأنوار: ج 2، ص 66، ح 6.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام موسی کاظم؛ عبدالله صالحی؛ مهدی یار.

پاک ترین مال در بهترین راه

زندگی امامان معصوم علیهم‌السلام در تمام شؤون پاک و بی‌شائبه است. آنان در هیچ زمینه فکری و اخلاقی و رفتاری، رفتاری شبهه انگیز ندارند. آنان به پیروان خویش نیز تأکید دارند که در زندگی راه پاکی را پیش گیرند. مال پاک از آلودگی و حرام، مراحلی دارد. برخی از اموال آن گونه زلال و شفاف هستند که انسان به یقین می‌داند مالی حلال و به دور از آلودگی است. در عین حال که برخی اموال دیگر ممکن است از لحاظ حقوقی و فقهی مالی حلال و پاک باشند، لیکن نه در مرحله‌ی بالای از شفافیت و پاکی. هزینه اموال و امکانات نیز متفاوت می‌باشد. اموالی که انسان برای غذا که جان انسان را رشد و نمو می‌دهد، در واقع جزء وجود انسان می‌گردد با اموالی که در خارج وجود خود هزینه می‌کند و از آنان بهره وری می‌نماید، مانند منزل و مرکب با هم متفاوتند. انسان باید تلاش کند اموالی را که از آنان به عنوان تغذیه بهره می‌برد، پاک ترین باشد. با توجه به این تفاوت ها در اموال پاک و نیز هزینه‌ها و مصرف آنها، اینک به سخن امام کاظم علیه‌السلام نگاه می‌افکنیم. حضرت می‌فرماید ما اهل بیت برای سه مورد هزینه و مصرف، از پاک ترین اموال خویش انتخاب می‌کنیم، انا اهل بیت حج صرورتنا و مهورنسائنا و أکفاننا من طهور اموالنا. [1] «ما اهل بیت هزینه حج (اول)، مهریه همسران خویش و کفن هایمان را از پاک ترین اموال خویش انتخاب می‌کنیم». این سه مصرف که زیارت خانه خدا و مهریه همسر و کفن تنها چیزی که میت از مال خویش همراه می‌برد، از پاکترین و خالص ترین‌ها باید باشد. شاید انگیزه این سه مورد این باشد که در حج انسان به لقاء الله می‌رود. رحلت و مردن نیز لقاء الله است و ازدواج نیز باعث پاکی و رشد و صعود انسان به سوی خداست. در هر سه مورد انسان به سوی ملاقات با خداست. اگر راه و هزینه زاد و راحله‌اش پاک و پاک ترین باشد راحت تر و روان تر به مقصد نایل می‌گردد. از این رو امام همام هزینه این سه مورد را از پاک ترین اموال خویش بر می‌گزیند و به دیگران نیز می‌آموزد که این گونه باشند.

پی نوشت ها:

[1] الفقیة، ج 1، ص 12، شماره 577؛ تحف العقول، ص 412؛ روضة الواعظین، ص 221.

منبع: امام کاظم الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ اول 1386.

و از احمد تبان نقل نموده که من در بستر خود خوابیده بودم احساس کردم که مردی با پایش به من می‌زند پس فرمود: برخیز مگر شیعه‌ی آل محمد علیهم‌السلام می‌خوابد؟! با ترس برخاستم وقتی که دید من ترسیدم مرا به سینه چسبانید متوجه شدم او موسی بن جعفر علیهماالسلام است، به من فرمود: ای احمد! برای خواندن نماز وضو بگیر، وضو گرفتم، دست مرا گرفت از در خانه در حالی که آن را قفل کرده بودم مرا بیرون برد ندانستم جریان چگونه شد. وقتی که از خانه بیرون آمدیم شتری را بسته دیدم شتر را باز نمود و سوار گردید و مرا ردیف خود سوار نمود کمی مرا راه برد و فرود آورد. دستور داد بیست و چهار رکعت نماز گزاردم سپس فرمود: ای احمد! می‌دانی در چه جایی می‌باشی؟ عرض کردم: خدا و رسول او و ولی او می‌دانند. فرمود: این قبر جدم حسین بن علی علیهماالسلام است. پس از آن کمی راه پیمود که به کوفه رسید، سگ‌های کوفه پارس می‌کردند و نگهبانان نگهبانی می‌دادند ولی به ما تعرض ننمودند چیزی را نمی‌دیدند مرا وارد مسجد نمود از سابق با مسجد آشنا بودم ولی اکنون نمی‌دانستم به من دستور داد هفده رکعت نماز گزاردم آن گاه فرمود: ای احمد! می‌دانی کجایی؟ عرض کردم: خدا و رسول او و پسر رسول او می‌دانند. فرمود: این مسجد کوفه و این بیت الطشت است!

سپس کمی راه پیمود و مرا فرود آورد و امر فرمود بیست و چهار رکعت نماز گزاردم سپس فرمود: ای احمد! می‌دانی کجایی؟ عرض کردم: خدا و رسول او و پسر رسولش می‌دانند! فرمود: این قبر جدم علی بن ابی‌طالب علیهماالسلام است. پس از آن کمی راه پیمود و مرا پایین آورد و فرمود: می‌دانی کجایی؟ عرض کردم: خدا و رسول او و پسر رسول او می‌دانند! فرمود: این قبر ابراهیم خلیل است. بعد از آن کمی مرا راه برد و داخل مکه شدیم من کعبه و چاه زمزم و بیت الشراب را از سابق می‌دانستم به من فرمود: ای احمد! می‌دانی کجایی؟ عرض کردم: خدا و رسول و فرزند رسول او می‌دانند! فرمود: این مکه و این زمزم و این خانه خداست! پس از آن مرا کمی راه برد وارد مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شدیم دستور داد بیست و چهار رکعت نماز خواندم و فرمود: می‌دانی کجا هستی؟ عرض کردم: خدا و رسول و فرزند او می‌دانند. فرمود: این مسجد جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. سپس مرا کمی راه برد به شعب ابی‌جبیر رسیدیم فرمود: ای احمد! می‌خواهی نشانه‌های امام را به تو بنمایانم؟ عرض کردم: آری. فرمود: ای شب برو، هوا روشن گردید و روز شد که آفتاب به روشنی ظاهر گردید و نماز ظهر را خواندیم سپس

فرمود: ای نهار برو و ای شب بیا. شب شد و نماز مغرب را خواندیم. بعد از آن فرمود: ای احمد دیدی؟! عرض کردم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا برای راهنمایی و شناخت امام بس است. پس مرا برد تا به کوهی رسیدیم که اطراف دنیا بود و بسیار بزرگ و گسترده بود و فرمود: می‌دانی کجایی؟ عرض کردم: خدا و رسول و فرزند او می‌دانند. فرمود: این کوهی است که بر دنیا احاطه دارد. ناگهان گروهی را دیدم که لباس سفید پوشیده بودند پس فرمود: ای احمد اینان قوم موسی علی نبینا و آله و علیه‌السلام هستند بر آنان سلام کن سلام کردم جواب دادند عرض کردم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خوابم گرفته. فرمود: می‌خواهی روی فراش خودت بخوابی؟ عرض کردم: آری، پس پای مبارکش را حرکت داد سپس فرمود: بخواب، خود را در منزلم دیدم پس وضو ساختم و نماز صبح را در خانه‌ام خواندم [1] .

پی نوشت ها:

[1] بحارالانوار، ج 48، ص 345 - 343.

منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی، موعود اسلام چاپ اول 1388.

پیش بینی حمله کردن ملخ ها

ابراهیم بن عبدالحمید سحری می‌گوید: در راهی به امام کاظم علیه‌السلام برخورد کردم. آن حضرت از من پرسید: «برای چه کار می‌روی؟» گفتم: «می‌روم که نخلستانی را بخرم، چنانچه هر سال می‌خریده‌ام.» حضرت فرمود: «از ملخ، خاطر شما جمع است؟ و رفت. از آن حرف در خاطرم وسواسی بوجود آمد، پس در آن سال نخلستانی نخریدم. پس بعد از سه سال ملخها حمله کردند و باغها را خشک کردند، و اگر من باغ می‌خریدم ضرر زیادی به من می‌رسید و الحمدالله از برکت آن حضرت، ضرری به من نرسید. [1] .

پی نوشت ها:

[1] کشف الغمه.

منبع: حدیث اهل‌بیت: عجایب و معجزات شگفت انگیزی از امام کاظم؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس، شاکر چاپ اول 1386.

پیش‌بینی برافتادن برمکیان

می‌گویند: چون هارون‌الرشید ملعون حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام را زندانی کرد، پیوسته عجایب و معجزاتی از آن حضرت مشاهده می‌نمود و هر چاره‌ای که در دفع آن حضرت می‌اندیشید فایده نمی‌بخشید. روزی یحیی برمکی را طلبید و گفت: «آیا این عجایبی که ما از این مرد مشاهده می‌کنیم، و سرگردانی و حیرتی که در امر او پیدا کرده‌ایم را نمی‌بینی؟ آیا تدبیری به فکر تو نمی‌رسد که از غم او رهایی یابیم؟» یحیی گفت: «فکری که به ذهن من می‌رسد این است که بر او منت بگذاری و او را از زندان آزاد کنی، زیرا که زندانی کردن او موجب انحراف دلهای دیگران از ما گردیده است. هارون گفت: «پس به نزد او برو و زنجیر را از پای او باز کن و سلام مرا به او برسان و بگو: پسر عم تو می‌گوید: من در مورد تو سوگندی یاد کرده‌ام که تو را رها نکنم تا اقرار کنی که نسبت به من بد کرده‌ای و از من طلب عفو نمائی، اینک یحیی بن خالد که مورد اعتماد و وزیر من است را نزد تو فرستاده‌ام که به جرم خود اقرار بکنی و از طلب عفو نمائی، پس آنچه را که گفتم عمل کن تا من از سوگند خود بیرون بیایم، بعد به هر جا که می‌خواهی برو.» چون یحیی پیغام آن ملعون را به آن امام مبین رساند، حضرت فرمود: «یک هفته بیشتر از عمر من باقی نمانده است. بدان که چون این ملعون به رقه برود و بسوی عراق برگردد از تو و اولاد تو بر خواهد گشت و سلسله شما را بر خواهد انداخت، و تو بر خود ایمن مباش.» سپس فرمود: «ای یحیی! پیغام مرا به آن لعین برسان و بگو که: در روز جمعه خبر من به تو خواهد رسید، و در روز قیامت که من و تو نزد حق تعالی حاضر می‌شویم، او میان من و تو حکم می‌کند و معلوم خواهد شد که مظلوم کیست و ظالم چه کسی می‌باشد.» پس یحیی از خدمت آن امام عالی شأن بیرون آمده و به نزد هارون رفت و قصه را نقل کرد. آن ملعون گفت: «اگر او چند روز دیگر دعوی پیغمبری نکند حال ما خوب است.» چون روز جمعه شد، آن حضرت به سرای باقی رحلت نمود و چند وقت بعد، هارون‌الرشید، نسل برمکیان را بر انداخت. [1] .

پی نوشت ها:

[1] مناقب ابن شهر آشوب.

منبع: حدیث اهل‌بیت: عجایب و معجزات شگفت انگیزی از امام کاظم؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس، شاکر چاپ اول 1386.

مهدی عباسی، طاغوت مستبد زمان امام کاظم علیه‌السلام همواره با مظاهر تشیع به شدت مخالفت می‌کرد. در یکی از سال‌ها مهدی، وارد مدینه شد و پس از زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با امام کاظم علیه‌السلام ملاقات کرد و برای آن که به گمان خود از نظر علمی امام علیه‌السلام را آزمایش کند! بحث حرمت شراب را در قرآن پیش کشید و پرسید:
« آیا شراب در قرآن مجید تحریم شده است »؟ آن گاه اضافه کرد: « مردم اغلب می‌دانند که در قرآن از خوردن شراب نهی شده است، ولی نمی‌دانند که معنای این نهی، حرام بودن آن است »!
امام علیه‌السلام فرمود:
« بلی، حرمت شراب در قرآن مجید صریحا بیان شده است ».
- در کجای قرآن؟!
- آنجا که خداوند (به رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: « بگو پروردگار من، تنها کارهای زشت، چه آشکار و چه پنهان و نیز « اثم » (گناه) و ستم به ناحق را حرام نموده است... » [1] . آنگاه امام علیه‌السلام پس از بیان چند موضوع دیگر که در این آیه تحریم شده فرمود: « مقصود از کلمه « اثم » در این آیه که خداوند آن را تحریم نموده، همان شراب است، زیرا خدا در آیه دیگری می‌فرماید:
« از تو از شراب و قمار می‌پرسند، بگو در آن « اثم کبیر » (گناهی بزرگ) و سودهایی برای مردم هست و گناهش از سودش بزرگتر است ». [2] .
و « اثم » که در سوره اعراف صریحا حرام معرفی شده در سوره بقره در مورد شراب و قمار به کار رفته است، بنابر این شراب صریحا در قرآن مجید حرام معرفی شده است.
مهدی سخت تحت تأثیر استدلال امام علیه‌السلام قرار گرفت و بی‌اختیار رو به « علی بن یقطین » [3] کرد و گفت: « به خدا این فتوا، فتوای هاشمی است! » علی بن یقطین گفت: « شکر خدا را که این علم را در شما خاندان پیامبر قرار داده است ». [4] .
مهدی از این پاسخ ناراحت شد و در حالی که خشم خود را به سختی فرو می‌خورد، گفت:
« راستی می‌گویی ای رافضی [5] »!! [6] .

پی نوشت ها:

[1] قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و الاثم و البغی بغیر الحق... » (اعراف / 33).
[2] یسئلونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما... » (سوره بقره /219).
[3] علی بن یقطین از شیعیان بود و با اجازه امام (ع) و از روی سیاست وارد دستگاه خلافت مهدی عباسی شده بود.
[4] گویا مقصود او این بود که فضیلت امام (ع) برای مهدی عباسی نیز افتخار است زیرا بنی‌هاشم با هم قرابت داشتند.
[5] گویا مهدی با گفتن « رافضی » فهماند که من می‌دانم تو شیعه امام (ع) هستی.
[6] کلینی، الفروع من الکافی، ج 6، ص 406.
منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام موسی بن جعفر؛ سید علی حسینی قمی، نبوغ چاپ دوم 1382.

امام علیه‌السلام سرآمد پارسایان دنیا و روگردان از نعمت‌ها و زر و زیورهای آن بود. او به حق، توجه به خدا داشت و به نعمت و کرامتی که در بهشت برین، برایش مهیا کرده بود، دل بسته بود. ابراهیم بن حمید از میزان پارسایی او نقل کرده و می‌گوید: به خانه‌ای که امام در آن جا نماز می‌خواند وارد شدم در آن خانه چیزی جز یک کیسه از برگ خرما و شمشیری آویخته و قرآن مجید ندیدم [1] براستی زندگی زاهدانه‌ای داشت، خانه ساده وی حتی از وسایل اولیه‌ای که در خانه مستمندان وجود دارد تهی بود و این خود دلیل بر دل نبستن او به دنیا و اعراض وی از آن بود. علاوه بر آن اموال فراوان و حقوق شرعی زیادی که از جهان شیعه نزد آن بزرگوار جمع می‌شد، همچنین ملک «بسریه» و زمین‌های کشاورزی دیگری که به آن حضرت تعلق داشته و محصول فراوانی داشتند، همه را سخاوتمندانه به درماندگان و محرومان در راه خدا و طلب رضای او انفاق می‌کرد. آن بزرگوار همواره شرح حال ابوذر غفاری، صحابی بزرگ پیامبر (ص) را که نمونه والای خود فراموشی و دوری از دنیا و دل نبستن به آن است، برای یارانش نقل کرده و می‌فرمود: «خداوند ابوذر را بیامرزد که پیوسته می‌گفت: خداوند دنیا را از طرف من نکوهش کند! پس از دو قرص نان جوین که یکی را نهار بخورم و دیگری را شام، و پس از دو پارچه پشمینه که یکی را به کمر بندم و دیگری را ردای دوش خود قرار دهم»[2]
.
امام علیه‌السلام سیره جاودانه بزرگان صحابه پیامبر را این چنین در برابر چشمانش قرار داده و آنان را به عظمت یاد می‌کرد و شرح زندگانی پرفروغ آنها را برای اصحابش می‌خواند تا الگوی زیبایی در این زندگی دنیوی باشند.

پی نوشت ها:

[1] بحار: 11 / 265.

[2] اصول کافی: 2 / 134.

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمدحسین عطایی.

در پرستش امام کاظم علیه‌السلام می‌نگارند: هو اعبد اهل زمانه، عابدترین فرد بود. نافله شب را می‌خواند آنگاه نماز صبح را می‌خواند. تا نزدیک طلوع خورشید در سجده به سر می‌برد. آن قدر از خوف خدا گریه می‌کرد که محاسنش تر می‌شد. از طلوع خورشید تا زوال ظهر در سجده بود. [1] . شب را با نماز و قرائت قرآن زنده می‌داشت. از محراب روی بر نمی‌تابید. [2] آن قدر در سجده می‌ماند که همانند لباسی که در گوشه‌ای افتاده باشد، می‌نمایاند. هنگام نماز اعضای بدنش می لرزید و اشکش جاری بود. در شب مشغول نماز با خشوع و ناله و گریه تا به صبح بود. [3] در سجده این ذکر را بسیار بر زبان جاری می‌کرد: الهی عظم الذنب من عبدک، فلیحسن العفو من عندک. [4] ربیع بن یونس وزیر هارون می‌گوید ده سال وی را از طلوع خورشید تا زوال ظهر در سجده می‌دیدم. [5] (این سخن دلیل بر این نکته نیز می‌باشد که حضرت هماره سخت تحت مراقبت حکومت بوده است.) حضرت در اتاقی که تنها یک حصیر داشت نماز می‌خواند، فاذا لیس فی البیت کان یصلی فیه الاخصفة. [6] . در هنگام نماز آن مقدار خشوع و حضور قلب داشت که وقتی از مقابلش رفت و آمد می‌شد به هیچ چیز جز خدا توجه نداشت و فرمود: ان الذی کنت اصلی له کان اقرب الی منهم. [7] «آن که من برای وی نماز می‌خوانم از همه نزدیک تر است». شب را تا طلوع فجر در نماز و سجده همانند لباسی که در گوشه‌ای افتاده باشد، بود. آنگاه نماز صبح می‌خواند و تا طلوع خورشید در حال تعقیب نماز. بعد از طلوع خورشید تا زوال همواره در سجده و بعد از آن هم بدون احتیاج به تجدید وضو سجده و نماز خویش را ادامه می‌داد. [8] با این گونه عبادت حضرت همانند جدش زین العابدین علیه‌السلام، زیبنده‌ی لقب‌های زیبایی مانند «زین المتهجدین» می باشد. [9] . این موارد برخی از شرح حال عبادت و پرستش امام کاظم علیه‌السلام است. اگر اندیشه عترت شفاف و زلال در توحید است رفتار عبادی عترت نیز این گونه اسوه است. عترت شاخص‌های همانند موسی بن جعفر علیه‌السلام دارد که این گونه خدا را پرستش می‌نماید و این گونه در بندگی پیش می‌تازد. عترت در پرستش اوج بندگی و قله و کمال بندگی را فتح می‌نماید و بالندگی را پدیدار می‌سازد.

عبادت، بندگی و بالندگی را باید از عترت آموخت که با حضور قلب و با خشوع، شب را تا به صبح در نماز و تهجد است. بلکه تمام شبانه‌روز را در زندان و غیر زندان به ذکر و نام و یاد خدا سپری می‌نماید. این گونه بندگی آن بالندگی و اوج را در پی خواهد داشت که اسوه و سالار و سردار عترت

علی علیه‌السلام فرمود: هیچ تیزپروازی به بلندای اوج من نمی‌رسد، و ینهدر عنی السیل و لا یرقی الی الطیر. [10] تیزپروازی و اوج در ملکوت پایه در اساس بندگی و پرستش و شب زنده داری دارد. آری عترت در اندیشه و رفتار، در بندگی و بالندگی این گونه الگوی همگان است.

پی نوشت ها:

[1] الارشاد، ج 2، ص 231؛ تاریخ بغداد، ج 13، ص 33؛ نور الابصار، ج 2، ص 110.

[2] اعلام الوری، ص 311.

[3] کشف الغمة، ج 3، ص 22.

[4] الارشاد، ج 2، ص 231، مناقب، ج 4، ص 343، تاریخ بغداد، ج 13، ص 29.

[5] بحار، ج 48، ص 100.

[6] قرب الاسناد، ص 310؛ بحار، ج 48، ص 100.

[7] فروع کافی، ج 3، ص 279؛ بحار، ج 48، ص 171.

[8] روضةالواعظین، ص 216.

[9] اعلام الهدایة، ج 9، ص 28.

[10] نهج البلاغه، خ 3، ص 9.

منبع: امام کاظم الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ انتشارات فاطیما چاپ اول 1386.

پرهیز از انس زیاد با مردم

بپرهیز از معاشرت با مردم و انس با آنان، مگر اینکه خردمند و امانتداری در میان آنها بیابی که [در این صورت] با او انس گیر و از دیگران بگریز، همچون گریز تو از درنده‌های شکاری.

ایاک و مخالطة الناس و الأنس بهم الا أن تجد منهم عاقلا و مأمونا فآنس به و اهرب من سائرهم کهربک من السباع الضاریة. [1] .

پی نوشت ها:

[1] تحف العقول، ص 398.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول زمستان 1384.

پرهیز از طمع و تکیه بر توکل

از طمع بپرهیز، و بر تو باد به ناامیدی از آن چه در دست مردم است، طمع را از مخلوقین ببر که طمع، کلید خواری است، طمع، عقل را می‌رباید و مردانگی را نابود می‌کند و آبرو را می‌آلاید و دانش را از بین می‌برد. بر تو باد که به پروردگارت پناه بری و بر او توکل کنی.
ایاک و الطمع، و علیک بالیأس مما فی أیدی الناس، و أمت الطمع من المخلوقین، فان الطمع مفتاح للذل، و اختلاس العقل و اختلاق المروات، و تدنیس العرض و الذهاب بالعلم. و علیک بالاعتصام بربک و التوکل علیه. [1] .

پی نوشت ها:

[1] تحف العقول، ص 399.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول زمستان 1384.

پرهیز از خشم

هر که خشم خود را از مردم بازدارد، خداوند عذاب روز قیامت را از او بازمی‌دارد.

من کف غضبه عن الناس کف الله عنه عذاب یوم القیمة. [1] .

پی نوشت ها:

[1] وسائل الشیعه، ج 11، ص 289.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول زمستان 1384.

پرهیز از شوخی

از شوخی [بی‌مورد] بپرهیز، زیرا که شوخی، نور ایمان تو را می‌برد.
ایاک و المزاح فانه یذهب بنور ایمانک. [1] .

پی نوشت ها:

[1] بحارالانوار، ج 78، ص 321.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول زمستان 1384.

پند پدیده‌ها

چیزی نیست که چشمانت آن را بنگرد، مگر آن که در آن پند و اندرزی است.

ما من شیء تراه عیناک الا و فیه موعظة. [1] .

پی نوشت ها:

[1] بحارالانوار، ج 78، ص 319.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول زمستان 1384.

تقسیم کارهای روزانه

«اجتهدوا فی ان یکون زمانکم اربع ساعات: ساعة لمناجات الله، و ساعة لامر المعاش، و ساعة لمعاشرة الاخوان و الثقات الذین یعرفونکم عیوبکم و یخلصون لکم فی الباطن، و ساعة تخلون فیها للذاتکم فی غیر محرم و بهذه الساعة تقدرون علی ثلاث ساعات.» [1] .

بکوشید زمان و فرصتی را که در اختیار دارید به چهار بخش تقسیم کنید بخشی را به عبادت و ارتباط با خدا اختصاص دهید و بخشی را به تلاش و کوشش برای تأمین نیازمندی‌های زندگی. پاره‌ای دیگر از وقت خود را در معاشرت با برادران دینی و افراد مورد اعتماد خود که در دل ارادتمند شما هستند و عیب‌هایتان را به شما می‌شناسانند سپری کنید.

ساعتی را نیز به بهره‌گیری از لذت‌های حلال اختصاص دهید و (توجه داشته باشید که) در پرتو بهره‌گیری مطلوب از این بخش اخیر، در انجام سه بخش نخست موفق‌تر و توانمندتر خواهید بود.

امام (ع) در این رهنمود بسیار ارزنده به همه ابعاد و نیازهای فطری و غریزی بشر توجه کرده و پیروان خود را به اجرای دقیق آن توصیه نموده است. این سخن حکیمانه امام (ع) اولاً ما را به نظم در زندگی و برنامه‌ریزی دقیق در کارهای روزانه توصیه می‌کند، و ثانیاً لیست جامع و دستورالعمل کاملی از برنامه روزانه ما را در پیش رویمان قرار می‌دهد که اجرای دقیق آن، انسان را به سعادت و کمال می‌رساند.

پی نوشت ها:

[1] تحف العقول، ص 302.

منبع: زندگانی امام کاظم؛ علی رفیعی، سید محمد حسینی؛ پاییز 1374

ناشر: مؤسسه فیض کاشانی

تلاش برای تکامل

روح بلند امامان معصوم علیهم‌السلام فراتر از بلندای عرش الهی است. امامان در راه پیمودن راه تعالی از همگان گوی سبقت را ربوده‌اند. به همین خاطر ایشان «همام» یعنی بلند همت نامیده می‌شوند. پیمودن راه پر پیچ و خم کؤود (گردنه) تکامل، سخت و بسیار پر مشقت می‌باشد. هر انسانی به مقدار همت خویش به سمت این قله بالا می‌رود؛ این قله پایان ناپذیر است. پیمودن آن به لحاظ پر پیچ و پر خطر و گردنه‌های کؤود و سختی راه، بسیار دشوار است. به طور طبیعی انسان‌های راحت طلب، رفاه طلب، شایستگی بالار فتن و صعود در این قله را نخواهند یافت. همت بلند انسان‌های صبور استوار با عزمی راسخ توانای طی مسیر می‌باشند. امیر سخن و معارف فرمود سورچرانی با عزم راسخ همساز نیست، لا تجتمع عزیمة و ولیمة. [1] و نیز فرمود: لا تجتمع البطنة و الفطنة؛ [2] شکم بارگی و پرخوری با زیرکی و فرزانگی هم خوانی ندارد. انسان سورچران و پرخور و رفاه طلب، هیچ گاه زیرک و فرزانه نخواهد شد. انسان پر خور و خواب هیچ گاه از درک شفاف و زلال بهره مند نمی‌باشد. نیز فرمود قدر و قیمت هر فردی به همت آن است، قدر الرجل علی قدر همته. [3] .

برای پیمودن راه تکامل و صیقل دادن روح، باید سخت‌کوش بود. باید از رفاه‌های زودگذر چشم پوشید و باید از پرداختن به چاقی و شکم بارگی دوری گزید و باید جسم خویش فدای روح خود نمود. انسان باید از جسم بکاهد تا بتواند به روح بیفزاید.

از موسی بن جعفر علیه‌السلام این گونه رسیده است که: جودوا ابدانکم لانفسکم؛ [4] «با روح سخاوتمندانه از بدن‌های خویش بکاهید به جان و روح خویش بیافزایید.» باید سخت کوش باشی، باید رنج و تعب را تحمل کنی تا راه سخت تکامل را صعود کنی. انسان راحت طلب، انسان تن پرور، انسان رفاه طلب، انسان بیهوده گر، انسان ضعیف...، توان پیمودن این راه سخت را نخواهد داشت. زندگی انسانی با رنج‌ها پیچیده شده است. راه تکامل از میان رنج‌ها به میوه می‌رسد، لقد خلقنا الانسان فی کبد؛ [5] «انسان را در رنج و سختی آفریده ایم.» حفت الجنة بالمکاره؛ [6] «بهشت به سختی‌ها و دشواری‌ها آمیخته شده است». امام کاظم علیه‌السلام برای عبور از این سختی‌ها راه گشایی می‌نماید و می‌فرماید: انسان باید از تن پروری، رفاه طلبی و راحت جویی فاصله گیرد، تا بتواند این گردنه‌ها را بالا رود. باید از پرورش و فربهی تن چشم بپوشد تا به رشد و تعالی روح بپردازد.

پی نوشت ها:

[1] غرر الحکم و درر الکلم، ج 2، ص 348، شماره 144.

[2] همان، شماره 138.

[3] نهج البلاغه، حکمت 47، بحار، ج 67، ص 4.

[4] این جمله گر چه در برخی نوشته‌ها دیده می‌شود لیکن منبع قابل اعتماد یافت نشد، گر چه مضمون آن را روایات دیگر تأیید می‌نمایند.

[5] بلد، 4.

[6] نهج البلاغه: ج 17، ص 181، بحار، ج 67، ص 78، بحار، ج 75، ص 305.

منبع: امام کاظم الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ اول 1386.

همان گونه که بی‌توجهی به معاد بی‌راهه رفتن است، غفلت از زندگی و معاش نیز راه نکوهید و ناپسند می‌باشد. امامان معصوم علیهم‌السلام که شاخص‌های هدایت و رهنمون در زندگی می‌باشند، هر دو خطر را هشدار می‌دهند. انسان مؤمن باید معتدل باشد. انسان مؤمن نباید دنیا طلب و دنیا زده شود که کار و تلاش روزمره، وی را از انجام مسؤولیت‌های دینی باز دارد، و نباید آن گونه از تلاش باز ایستد که نتواند زندگی دنیایی خویش را فراهم سازد. امام کاظم علیه السلام این گونه رهنمون عرشی می‌دهند: کسی که دنیایش را به خاطر دینش ترک کند و نیز کسی که دین خود را به خاطر دنیا رها کند از ما نیست، لیس منا من ترک دنیاه لدینه او ترک دینه لدنیاه. [1] .
و نیز فرمود: کسی که برای روزی حلال تلاش می‌کند همانند جهادگر در راه خداست، کان کالمجاهد فی سبیل الله. [2] این رهنمود کارگشا برای دو گروه است. یکی آنان که بر این پندارند که دین همان عبادت است. دین یعنی، دعا و نماز و مسجد. و نیز آنان که دنیا زده شده و دنیا خواهی، آنان را از امور معنوی و آخرت باز داشته است.
آنگاه برای حفظ اعتدال و میانه روی دو رهنمود روانی و روحی فرمودند، لا تحدثوا انفسکم بالفقر و لا بطول عمر فانه من حدث نفسه بالفقر بخل، و من حدثها بطول العمر یحرص؛ [3] «هیچ گاه بر خویش تنگ دستی را تلقین نمایید، که باعث بخیل شدن شما می شود، و نیز هیچ گاه بر خویشتن طول عمر را تلقین ننمایید که باعث حرص و دنیا طلبی می‌گردد.» این مطلب رهنمود به تعادل روحی است که انسان نه نگران از فقر و تنگدستی باشد که در زندگی به عسرت و بخل و پستی بگراید! و نه آزمند باشد که باعث ولع و گرایش به فزون طلبی گردد. شخص باید امیدوار به رحمت الهی بوده و با توکل به خدای قادر مهربان، پرتلاش و شاداب و با گشاده رویی زندگی نماید.

پی نوشت ها:

[1] تحف العقول، ص 410، اعلام الهدایة، ج 9، ص 238.

[2] تهذیب الاحکام، ج 6، ص 184؛ اعلام الهدایة، ج 9، ص 231.

[3] تحف العقول، ص 410.

منبع: امام کاظم الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ اول 1386.

تقیه

تقیه، یعنی پنهان نمودن ایمان و عقیده با اظهار رفتاری ناهماهنگ. تقیه یک تاکتیک برای حراست از عقیده حق می‌باشد. در برابر تقیه نفاق است که منافق با رفتاری هماهنگ با ایمان، کفر خویش را پنهان می‌سازد. قرآن این روش را برای حراست از ایمان تأیید می‌نماید. در داستان عمار یاسر که وی را اکراه بر بیزاری از عقیده توحیدی خویش و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نمودند! وی در حالی که قلبش مؤمن بود با زبان اظهار بیزاری جست، عمار از رفتار خویش نگران شد به حضور رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رسید و ماجرا را در میان گذاشت. آیه نازل شد که ایمان عمار آسیب ندیده است و چون به رفتارش اکراه شده بود مشکل ساز نبوده است، الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان. [1] نیز در مورد دیگر فرمود: الا ان تتقوا منهم تقاة. [2] در قرآن با این موضع گیری رفتار تقیه‌ای که منطبق بر معیارهای عقلانی نیز می‌باشد، تأیید می‌شود. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیز این رفتار را می‌پسندد. جانشینان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امامان معصوم علیهم‌السلام نیز در اندیشه و رفتار از این روش بهره بردند. زیرا تقیه تنها در برابر رفتارهای ناهنجار کفار نمی‌باشد. بلکه در میان جمع مسلمانان که عقیده های متفاوت وجود دارد نیز این روش و موضع گیری صحیح می‌تواند باشد. بر این اساس مشاهده می‌شود که امام باقر علیه‌السلام فرمودند: التقیة من دینی و دین آبائی؛ [3] «تقیه روش من و پدران من می‌باشد.» امام صادق علیه‌السلام فرمودند: ان التقیة جنة المؤمن؛ [4] «تقیه سپر دفاعی مؤمن است».

اینک امام کاظم علیه‌السلام به علی بن یقطین تقیه می‌آموزد. علی بن یقطین از شیعیان و یاران خاص امام کاظم علیه‌السلام است. در عین حال در دربار هارون الرشیدوزیر نیز می‌باشد. وی به دستور امام راه گشای بسیاری از امور شیعه در دربار عباسیان بود. هارون نیز در صدد بود از اعتقاد و تشیع وی سندی به کف آورد تا وی را مورد عتاب و بازخواست قرار دهد. در جمع خصوصی شیعیان در مورد چگونه وضو گرفتن اختلاف رأی پیش آمد. علی بن یقین به امام کاظم علیه‌السلام نامه نوشت و از امام شیوه وضو صحیح را سؤال نمود. امام در جواب نامه وی دستور العمل وضو را همانند وضوی اهل سنت نگاشت. علی بن یقطین از جواب امام شگفت زده شد. لیکن با خود گفت دستور امام بدون حکمت نیست، طبق دستور امام حتی در درون منزل خویش همانند اهل سنت وضو می‌گرفت.

در نزد هارون بسیار سعایت و خبرچینی می‌شد که علی بن یقطین شیعه از پیروان امام کاظم علیه‌السلام است. هارون برای اطمینان از عقیده وزیرش به صورت پنهانی فردی از غلامان خویش را مأمور ساخت تا مراقب وضو گرفتن علی بن یقطین در اندرون خانه وی باشد و به هارون گزارش کند که وی همانند شیعیان وضو می‌گیرد، یا همانند اهل سنت. خود هارون نیز به صورت پنهانی وضو گرفتن علی بن یقطین را زیر نظر گرفت.
علی بن یقطین برای وضو گرفتن در درون خانه به دور از دید نامحرمان وضو می‌گرفت. هارون وضو گرفتن علی بن یقطین را از پشت دیوار زیر نظر می‌گیرد، هنگامی که می‌بیند علی بن یقطین همانند اهل سنت وضو می‌گیرد، همان جا فریاد می‌کشد که خبرچین‌ها دروغ گفته‌اند؛ تو از شیعیان و پیروان موسی بن جعفر نیستی. هنگامی که این حالت برطرف می‌شود امام به علی بن یقطین می‌نگارد اکنون همان گونه که خدا دستور داده است وضو بگیرد. [5] . هارون روزی علی بن یقطین را مورد عنایت خاص قرار داده و هدایای فراوانی به وی می‌دهد. در میان آن هدایا لباس مخصوص درباریان مزین به طلا و گران قیمت وجود داشت. علی بن یقطین که علاقه شدید به حضرت داشت این هدیه فاخر را توسط غلامی به خدمت امام کاظم علیه‌السلام فرستاد. امام کاظم علیه‌السلام هدیه را گرفت، لیکن در فرصت مناسب هدیه را برگرداند و به علی بن یقطین سفارش کرد که آن را نزد خودش نگه دارد و رد نکند. علی بن یقطین از برگرداندن هدیه ناراحت می‌شود، لیکن هدیه را نگه می‌دارد. آنگاه علی بن یقطین در اثر مسائلی آن غلام را بیرون می‌کند. این غلام که از تشیع علی بن یقطین آگاه بود و می‌دانست که وی اموال و خمس شیعیان را به امام کاظم علیه‌السلام می‌رساند و آن هدیه مخصوص را هم خودش به نزد امام کاظم علیه‌السلام برده بود، به نزد هارون رفت و در حق علی بن یقطین فضولی کرد.
هارون علی بن یقطین را برای امتحان خواست. وی به بهانه هایی آن هدیه مخصوص را طلب نمود. از علی بن یقطین پرسید آن هدیه را چه کردی؟ وی گفت آن هدیه چون هدیه مخصوص خلیفه بود عطرآگین نموده‌ام در بقچه‌ای در خانه گذاشته‌ام و هر از گاهی به عنوان تبرک آن را باز می‌کنم و نگاه می‌کنم و دوباره به جای خودش بر می‌گردانم. هارون گفت باز گردان!
علی بن یقطین به یکی از غلامانش دستور داد به منزل رفته و در فلان اتاق و فلان جا هدیه مخصوص را به خدمت خلیفه بیاورد. خادم نیز رفت و آن بقچه را آورد و هارون همان گونه که علی بن یقطین گزارش کرده بود، مشاهده کرد. غیض و غضبش فرو نشست و جایزه دیگری نیز به علی بن یقطین داد و دستور داد آن غلام فضول را هزار تازیانه بزنند که وقتی پانصد تازیانه را نوش جان کرد به درک واصل شد. هارون گفت از این پس هیچ

گزارش خلافی را در حق تو نخواهم پذیرفت. [6] . بر این اساس تقیه یک روش صحیح در برابر مخالفین است و اختصاص به تقیه در برابر کفار هم ندارد، که برخی اهل سنت بر آن باورند. آری این دستور العمل امام کاظم علیه‌السلام به یار وفادارش علی بن یقطین است و آن هم عاقبت فضولی آن غلام نگون بخت!

پی نوشت ها:

[1] نحل، 106.

[2] آل عمران، 28.

[3] اصول کافی، باب التقیة، ح 12.

[4] همان، ح 14.

[5] الارشاد، ج 2، ص 228؛ اعلام الوری، ص 305.

[6] الارشاد، ج 2، ص 227؛ روضة الواعظین، ص 214؛ کشف الغمة، ج 3، ص 18، اعلام الوری، ص 304؛ فصول المهمة، ج 2، ص 947.

منبع: امام کاظم الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ اول 1386.

نکته‌ای نیز قابل توجه است که منظور از تعمیر مسجد چیست؟ آبادانی مسجد به چه چیز است؟ در پاسخ این سؤال می‌توان دو جواب عنوان نمود.
الف: منظور، احداث ساختمان و تعمیر و مرمت ساختمان مساجد است، که روایات نیز بر این نکته تأکید دارد که هر کس به مقدار ایستادن جایگاه نمازش یا به اندازه آشیانه پرنده، مسجد احداث کند، خداوند برای او خانه‌ای در بهشت می‌سازد، در این معنای تعمیر، هیچ گونه تردیدی وجود ندارد.
ب: لیکن معنای دیگر نیز در مورد تعمیر مسجد وجود دارد و آن این که منظور تعمیر و یا احداث ساختمان نباشد. بلکه منظور دایر نمودن مسجد از لحاظ فرهنگ و بر پا نمودن نماز و عبادت در آن باشد. کسی که در مسجد عبادت می‌کند، کسی که در مسجد نماز می‌خواند، مسجد را آباد می‌کند. که منظور از آبادانی، آبادانی از نظر هدایت و دایر نمودن فرهنگ دینی است.
در دعای ورود به مسجد الحرام این گونه می‌خوانیم: خدای سبحان را سپاس که مرا از کسانی قرار داد که مساجد خدا را آباد می‌سازم، و جعلنی ممن یعمر مساجده. [1] و معلوم است نوع افرادی که به زیارت مسجد الحرام می‌روند ساختمان آن را تعمیر نمی‌کنند.
و نیز از امام صادق علیه‌السلام در مورد آبادگران مسجد این گونه آمده است: العامرین بصلاتهم ارضی و مساجدی. [2] «نمازگزاران، آباد گران زمین و مساجد من هستند».
همچنین در پاسخ این سؤال که چگونه مساجد را آباد می‌سازند، از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رسیده است. آنان که شؤون مسجد را رعایت می کنند، صدای خود را بلند نمی‌کنند و به کارهای بیهوده و باطل نمی‌پردازند، لا ترفع الاصوات فیها و لا یخاض فیها بالباطل. [3] . در این گونه تعبیرها، منظور از عمارت و آبادگری مسجد، آبادی از لحاظ برنامه‌های دینی و برپایی نماز و شؤون دینی است؛ نه احداث ساختمان. این همان نکته‌ای است که امیرمؤمنان علی علیه‌السلام آن را گوشزد می‌سازد، که برخی زمان‌ها مساجد از لحاظ ساختمان بسیار باشکوه و مجلل هستند، لیکن از لحاظ برنامه‌های دینی و رهنمون، خرابه‌ای بیش نیستند، عامرة من البناء و خراب من الهدی. [4] اگر مسجدی از لحاظ بنا آباد و از لحاظ برنامه‌های دینی تهی باشد آن خرابه است. (در بخش فرهنگی توضیح بیشتری خواهد آمد).

پی نوشت ها:

[1] فروع کافی، ج 4، ص 402.

[2] مستدرک الوسائل، ج 3، ص 367.

[3] وسائل، ج 3، ص 507.

[4] نهج البلاغه، حکمت 369، ص 426.

منبع: امام کاظم الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ اول 1386.

تبدیل تمثال شیر به شیر واقعی

روزی هارون‌الرشید مرد ساحر و جادوگری را طلب کرد تا در مجلس او به وسیله سحر و جادو حضرت ابوالحسن علیه‌السلام را خجالت دهد. مرد افسونگر برای این کار او را اجابت کرد. چون سفره غذا حاضر شد، آن مرد در نان حیله کرد، چنانکه هر وقت خادم نزد آن حضرت نان می‌گذاشت، نان از جلوی ایشان پرواز می‌کرد. هارون پلید از این کار چندان خوشحال و خندان شده بود که نمی‌توانست خود را نگاه دارد، پس به حرکت درآمده اظهار سرور می‌کرد.

پس چندان نگذشت که حضرت امام موسی علیه‌السلام سر مبارک خود را بلند کرد و نگاهی به صورت و تمثال شیری که بر پرده‌ای در آن مجلس منقوش بود، افکند و فرمود: ای اسدالله، بگیر این دشمن خدا را! پس تمثال شیر فورا به صورت شیر واقعی و قوی درآمد و پرید آن مرد ساحر و جادوگر را گرفته درید و خورد. پس هارون و ندیمانش همه غش کرده به زمین افتادند. [1] .

پی نوشت ها:

[1] منتهی الآمال، ج 2، ص 370.

منبع: حدیث اهل‌بیت زندگینامه و مصائب چهارده معصوم؛ یدالله بهتاش، سبحان چاپ چهارم 1384.

تکلم به زبان حیوانات

علی بن حمزه به روایت علامه مجلسی گوید:
یک روز مردی از موالی و یاران امام کاظم علیه‌السلام خدمت ایشان شرفیاب شد و عرض کرد:
« فدایت شوم! میل دارم فردا صبحانه را در منزل من تناول فرمایی. »
حضرت قبول فرمود. صبحگاه حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام با او به راه افتادند. چون به منزل رسیدند امام علیه‌السلام بر روی تختی که در آنجا بود جلوس فرمود.
در کنار تخت دو کبوتر نر و ماده بودند که معلوم بود از آمدن و مشاهده‌ی چهره‌ی نورانی امام علیه‌السلام مسرور و خوشحالند و همهمه‌کنان در اطراف آن حضرت می‌گردیدند و گویا سخنانی می‌گفتند. صاحبخانه گفت: « فدایت شوم! این کبوتران چه می‌گویند؟! » امام علیه‌السلام فرمود: « کبوتر نر به همسر خویش می‌گوید: ای آرام جان و ای عروس منزل من! سوگند به خدایی که ما را آفریده، در تمامی زمین کسی عزیزتر از این مسندنشین نیست. به خدا سوگند هیچ کس را بیش از تو دوست ندارم مگر این فرد که در مقابل ما و بر تخت نشسته است. » [1] .
امام علیه‌السلام از گفتار آن‌ها مشعوف و مسرور بود و لبخند می‌زد. صاحبخانه عرض کرد:
« فدایت گردم، ائمه هدی زبان طیور را می‌دانند؟ »
- آری « علمنا منطق الطیر و اوتینا من کل شیء؛ » [2] . « خداوند زبان طیور را به ما آموخته و ما زبان حیوانات را می‌شناسیم و خداوند همه چیز به ما عنایت فرموده و ما بر همه چیز واقفیم ».

پی نوشت ها:
[1] یا سکنی و یا عرسی! و الله ما علی وجه الارض احد احب الی منک ما خلا هذا القاعد علی السریر.
[2] سوره‌ی نمل، آیه 16.
منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام موسی بن جعفر؛ سید علی حسینی قمی؛ 1382؛ نشر نبوغ

تکلم به زبان فارسی

ابوحمزه گوید: روزی شخصی از اهل خراسان بر حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام وارد شد و با حضرت به لسان عربی مشغول صحبت شد.
امام علیه‌السلام چون متوجه شد که او از اهل خراسان است به زبان فارسی فصیح جواب مرد خراسانی را داد. خراسانی با تعجب عرض کرد: « من خیال کردم که شما قدرت تکلم با زبان فارسی را ندارید. لذا با شما عربی سخن گفتم. » حضرت علیه‌السلام لبخندی زده و فرمودند:
« اگر من قدرت تکلم بر هر زبانی نداشته باشم پس من چه فضیلت بر شما خواهم داشت. »
آنگاه حضرت رو به ابوحمزه نمود و فرمود: « هر کس نتواند با تمام لغات انسانی بلکه لغات حیوانات و طیور صحبت کند او امام نخواهد بود بلکه دروغگوست ». [1] .

پی نوشت ها:
[1] منهاج الولایة، قرنی، ص 465.
منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام موسی بن جعفر؛ سید علی حسینی قمی؛ 1382؛ نشر نبوغ

تکلم به زبان چینی

« بدر » غلام امام رضا علیه‌السلام گوید:
اسحاق پسر عمار داخل خانه‌ی امام موسی بن جعفر علیه‌السلام شد و در محضر آن حضرت نشست. در آن هنگام مردی اجازه ورود خواست و با آن حضرت به زبانی سخن گفت که مانند آن هیچ گاه شنیده نشده بود. آن سخنان به آوای پرندگان شباهت داشت. اسحاق گفت: حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام مانند او به زبان او سخن گفت تا آن که پرسش آن مرد پایان یافت و از نزدیک حضرت بیرون رفت. پس من گفتم: « ای پسر رسول خدا! مانند چنین سخنی را هرگز نشنیده بودم! » حضرت علیه‌السلام فرمود: « این زبان گروهی از مردم چین بود ولی همه‌ی مردم چین این گونه سخن نمی‌گویند. » سپس فرمود: « آیا از سخن گفتن من به زبان او تعجب کردی؟! » گفت: « به راستی، جای تعجب داشت. » [1] .

پی نوشت ها:
[1] نهایه، ابن‌اثیر، ج 2، ص 420.
منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام موسی بن جعفر؛ سید علی حسینی قمی؛ 1382؛ نشر نبوغ

تبدیل آب به طلا

مرحوم مجلسی از کتاب «قرب‌الاسناد» از علی بن جعفر نقل نموده که کنیزی از کنیزان موسی بن جعفر علیهماالسلام که راستگو بود و در وضو به حضرت کمک می‌نمود به من خبر داد که در محله «قدید» حضرت بالای منبری نشسته بود و من برای حضرت آب می‌ریختم آب روی ناودان جاری گردید ناگهان یک جفت گوشواره که روی آنها در بود دیدم که بهتر از آن ندیده بودم حضرت سر مبارک را بلند نمود و فرمود: آن گوشواره را دیدی؟ عرض کردم: آری! فرمود: آن را زیر خاک پنهان کن و به احدی نگو. من آن را پنهان نمودم و تا حضرت زنده بود به کسی نگفتم [1] .

پی نوشت ها:

[1] بحارالانوار، ج 48، ص 42.

منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی، موعود اسلام چاپ اول 1388.

تکلم امام کاظم به همه زبان ها

ابوبصیر می‌گوید: روزی به امام کاظم علیه‌السلام عرض کردم: «به چه چیزی می‌توان امام را شناخت؟ حضرت فرمود: «به چندین خصلت که یکی از آنها این است که به هر زبانی که باشد می‌تواند تکلم کند. در این اثنا مردی از جانب خراسان رسید و بعد از سلام شروع به عربی حرف زدن نمود و امام کاظم علیه‌السلام جواب او را به خراسانی فرمود. پس آن مرد گفت: «به خدا قسم که من به این جهت به این زبان حرف نزدم که مبادا شما این زبان را خوب ندانید و حال آنکه شما این زبان را فصیح‌تر از من صحبت می‌کنید.» امام کاظم علیه‌السلام فرمود: «سبحان الله! اگر من از تو زبانت را بهتر ندانم پس فضیلت و برتری من بر تو به چه چیزی می‌باشد و به چه چیز مستحق امامت و خلافت می‌باشم» سپس روی به من کرد و گفت: ای ابا محمد! کلام هیچ طایفه‌ای از امام پوشیده و مخفی نیست.»[1] .

پی نوشت ها:

[1] کشف الغمه.

منبع: حدیث اهل‌بیت: عجایب و معجزات شگفت انگیزی از امام کاظم؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس، شاکر چاپ اول 1386.

تبدیل شدن آب و ریگ به شربتی خوشبو

شقیق بلخی می‌گوید: در سال صد و چهل و نهم هجری به حج می‌رفتم چون به قادسیه رسیدم، نگاه کردم دیدم مردمان بسیاری برای حج حرکت کرده‌اند و همه‌شان با زینت و اموال بودند. پس نظرم به جوان خوشروئی افتاد که ضعیف و گندم‌گون بود و جامه‌ای پشمینه بر بالای جامه‌های خویش پوشیده و نعلین در پای مبارکش بود. او از مردم کناره گرفته وتنها نشسته بود. من با خود گفتم: «این جوان از طایفه صوفیه است و می‌خواهد خود را بر مردم تحمیل کند و در این راه کارهای خویش را بر عهده آنها بیندازد، به خدا سوگند که نزد او می‌روم و وی را سرزنش می‌کنم.» چون نزدیک او رفتم و آن جوان مرا دید فرمود: «ای شقیق! اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم.»[1] «یعنی: از بسیاری از ظن‌ها و گمانها دوری کنید، بدرستی که برخی گمانها، گناه و معصیت است.» این جمله را گفت و رفت. من با خود گفتم: «این امر عظیمی بود که این جوان آنچه در دل من گذشته بود را گفت و نام مرا برد، پس این جوان بنده صالح خدا است، حال نزد او می‌روم و از وی می‌خواهم که مرا حلال کند.» پس به دنبال او رفتم و هر چقدر جستجو کردم او را نیافتم. این گذشت تا به جایگاه و منزلی به نام واقصه رسیدیم. در آنجا آن بزرگوار را دیدم که نماز می‌خواند و اعضایش مضطرب و اشک چشمش جاری است. من با خود گفتم: «این همان صاحب من است که در جستجوی او بودم، حال بروم و از او حلالیت بگیرم.» پس صبر کردم تا از نماز فارغ شد، به جانب او رفتم، چون مرا دید فرمود: «ای شقیق! و انی لغفار لمن تاب و امن و عمل صالحاً ثم اهتدی.»[2] «یعنی: بدرستی بر آن کسی که توبه کند و ایمان بیاورد و نیکوکار گردد و به راه هدایت رود مغفرت و آمرزش من بسیار است.»

این را فرمود و رفت. من با خود گفتم: «باید این جوان از ابدال باشد، زیرا که تا به حال دو مرتبه فکر مرا گفته است.» پس باز او را ندیدم تا به منزل دیگری رسیدیم. در آنجا آن جوان را دیدم که دلوی در دست دارد و لب چاهی ایستاده و می‌خواهد آب بکشد. ناگهان دلو از دستش در چاه افتاد. او سر به جانب آسمان کرد و گفت: «تو سیراب شدن من هستی هر گاه که من تشنه شوم و تو قوت من هستی هر وقتی که طعام بخواهم.» سپس گفت: «خدای من و سید من! من غیر از این دلو چیز دیگری ندارم، آن را از من نگیر.» به خدا سوگند دیدم که آب چاه جوشید و بالا آمد و آن جوان دست بطرف آب برد و دلو را گرفت و پر از آب کرد. بعد وضو گرفت و چهار رکعت نماز بجای آورد. سپس به جانب تپه‌ای از ریگ رفت و از آن ریگها گرفت و در دلو ریخت و حرکت داد و بیاشامید.

در این هنگام من نزدیک او رفتم و سلام کردم و جواب شنیدم. پس گفتم: «از آنچه که خدا به تو عنایت کرده است به من نیز مرحمت فرما.» او فرمود: «ای شقیق! همیشه نعمت خداوند در ظاهر و باطن با ما بوده است پس بر پروردگارت گمان خوب ببر.» سپس دلو را به من داد چون آشامیدم دیدم سویق و شکر است و به خدا سوگند که هنوز لذیذتر و خوشبوتر از آن نیاشامیده بودم، پس از آن سیر شدم به حدی که چند روز میل به طعام و آب نداشتم. پس دیگر آن بزرگوار را ندیدم تا اینکه وارد مکه شدم، نیمه شبی او را دیدم که مشغول نماز است و پیوسته مشغول به گریه و ناله بود و با خشوع تمام نماز می‌خواند تا اینکه فجر طلوع کرد، در این هنگام او شروع به تسبیح نمود و برخاست نماز صبح را ادا کرد. سپس هفت شوط طواف کعبه را کرد و بعد بیرون رفت. من دنبال او رفتم و دیدم که غلامان و همراهانی دارد، بر خلاف آن وضعی که در بین راه داشت. مردم اطراف او جمع می‌شدند و بر او سلام می‌کردند. پس من به شخصی گفتم: «این جوان کیست؟» گفت: «این موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم‌السلام است.» با خود گفتم: «این معجزات و عجایبی که من از او دیدم اگر از غیر او بود عجب بود لکن چون از این بزرگوار است، تعجبی ندارد.»[3] .

پی نوشت ها:

[1] سوره حجرات آیه 12.

[2] سوره ی طه آیه 82.

[3] منتهی الامال.

منبع: حدیث اهل‌بیت: عجایب و معجزات شگفت انگیزی از امام کاظم؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس، شاکر چاپ اول 1386.

تبدیل شدن سرگین ها به بهترین انجیرها

می گویند: روزی هارون‌الرشید ملعون توسط شخصی یک طبق سرگین [1] .
که به شکل انجیر درست شده بود را برای امام کاظم علیه‌السلام فرستاد تا ایشان را تحقیر نماید. وقتی امام کاظم علیه‌السلام پارچه روی آنها را برداشت، آن سرگین‌ها به شیرین‌ترین و خوشبوترین انجیرها تبدیل شده بود. پس حضرت از آن خورد و به شخص آورنده نیز خوراند و بقیه را به هارون‌الرشید برگرداند. وقتی هارون آن را به دست گرفت، دید واقعاً انجیر است. پس به دهانش گذاشت، اما هنگامی که خورد، در دهانش به سرگین تبدیل شد.[2] .

پی نوشت ها:

[1] مدفوع حیوان.

[2] اثبات الهداة.

منبع: حدیث اهل‌بیت: عجایب و معجزات شگفت انگیزی از امام کاظم؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس، شاکر چاپ اول 1386.

تهدید به فرو بردن قصر هارون‌الرشید به زمین

فضل بن ربیع می‌گوید: من حاجب هارون‌الرشید بودم، روزی بر او داخل شدم، دیدم که او در نهایت خشم می‌باشد. شمشیری در دست داشت و حرکت می‌داد، چون نظرش بر من افتاد گفت: «سوگند یاد می‌کنم که اگر پسر عموی مرا در این وقت نزد من حاضر نسازی، سرت را جدا می‌کنم.»
گفتم: «کدام پسر عموی تو؟»
گفت: آن حجازی.»
گفتم: «کدام حجازی؟»
گفت: «موسی بن جعفر.»
چون این حالت را دیدم و خشم و غضب او را مشاهده کردم، از خدا ترسیدم که امام کاظم علیه‌السلام را در چنین وقتی نزد او حاضر سازم. باز شیطان مرا وسوسه کرد و نتوانستم از سر مال و اعتبار دنیا بگذرم، پس عذاب خدا را بر خود قرار دادم و گفتم: «چنین خواهم کرد.»
همچنین گفت: «دو تازیانه و دوجلاد را نیز حاضر کن. من اینها را حاضر کردم و بدنبال امام کاظم علیه‌السلام رفتم. چون خبر آن حضرت را گرفتم، مرا به خرابه‌ای راهنمایی کردند. در آن خرابه، خانه‌ای از شاخه‌های نخل ساخته بودند و در آن غلام سیاهی را دیدم، گفتم: «از مولای خود اجازه بگیر که من داخل شوم.» آن غلام گفت: «داخل شو که مولای من، حاجب و دربانی ندارد.
چون به خدمت امام کاظم علیه‌السلام رفتم غلام سیاهی، مقراضی در دست دارد و گوشتها و پوستهایی که به خاطر بسیار سجده کردن، از پیشانی و بینی آن نور دیده عابدان جدا شده است را جدا می‌کند. گفتم: «سلام بر تو ای فرزند رسول خدا! رشید تو را می‌طلبد.»
آن حضرت فرمود: «مرا با رشید چکار است؟ آیا وفور نعمت، او را از حال من مشغول نمی‌گرداند؟!» پس به سرعت برخاست و گفت: «اگر نه آن بود که از جدم رسول خدا صلی الله علیه و اله به من روایت رسیده است که: اطاعت کردن از پادشاه ظالم به خاطر تقیه، واجب است؛ هر آینه نمی‌آمدم.» پس در راه، من خدمت آن حضرت عرض کردم: «آماده عقوبت باش که خلیفه بر تو بسیار خشمناک بود.» حضرت فرمود: «مگر با من نیست کسی که مالک دنیا و آخرت است؟! او نخواهد گذاشت که آسیبی به من برساند انشاءالله.» سپس دعائی خواند و سه مرتبه دست دور سر خود گرداند. چون نزد هارون رفتم، دیدم که مانند زنی که فرزندش مرده باشد حیران در میان خانه ایستاده است، چون مرا دید گفت: «آیا پسر عموی مرا آوردی؟»گفتم: «بلی» گفت: «مبادا او را ترسانده باشی که من بر او

خشمناکم، زیرا که آنچه که می‌گفتم اراده نداشتم که عملی کنم، حال اجازه بده که داخل شود.» چون آن حضرت داخل شد و نظر هارون بر ایشان افتاد، از جای خود برخواست و دست در گردن او نمود و گفت: «مرحبا! خوش آمدی ای پسر عمو و برادر من وارث حقیقی خلافت من.» پس آن جناب را در پهلوی خود نشاند و گفت: «به چه سبب کم به دیدن ما می‌آیی؟» امام کاظم علیه‌السلام فرمود: «گشادگی ملک تو و محبت دنیای تو مانع دیدن من می‌شود.» سپس هارون‌الرشید، عطر مخصوصش را طلبید و ریش مبارک آن حضرت را خوشبو کرد و امر نمود که خلعتی با دو کیسه زر برای آن جناب آوردند.
امام‌کاظم علیه‌السلام فرمود: «اگر نه آن بود که می‌خواهم مجردان از فرزندان ابوطالب را تزویج کنم که نسل ایشان تا قیامت منقطع نگردد، هر آینه این مال را قبول نمی‌کردم.»
پس آن حضرت بیرون آمد و گفت: «الحمدلله رب العالمین.» چون بیرون رفت، به هارون گفتم: «می‌خواستم او را عذاب کنی ولی وقتی حاضر شد به او خلعت و هدایا دادی و اکرام و احترامش نمودی.» هارون گفت: «وقتی که تو بدنبال او رفتی، دیدم گروهی که حربه‌هایی در دست داشتند خانه مرا احاطه کردند. سپس سلاح‌هایشان را به زیر قصر من فرو بردند و با خود می‌گفتند که: «اگر به فرزند رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم اذیتی برساند، خانه‌اش را بر زمین فرو می‌بریم، ولی اگر نسبت به او احسان نماید دست از او بر می‌داریم و بر می‌گردیم.»[1] .

پی نوشت ها:
[1] عیون اخبار الرضا علیه‌السلام.
منبع: حدیث اهل‌بیت: عجایب و معجزات شگفت انگیزی از امام کاظم؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس، شاکر چاپ اول 1386.

تکبر ممنوع

مقام والای « علی بن یقطین » یار مخلص امام کاظم علیه‌السلام بر کسی پوشیده نیست. او همان است که حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام در شأنش فرمود:
« یا علی! ان لله تعالی اولیاء مع اولیاء الظلمة، لیدفع بهم عن اولیائه و انت منهم یا علی! »
« همانا خداوند را دوستانی است که با ظالمان طرح دوستی می‌ریزند تا بدین وسیله بتوانند از اولیاء خدا دفع ظلم نمایند و تو از جمله آنان هستی ای علی بن یقطین! »
با این همه خدمات در خور تقدیر به حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام و شیعیان آن حضرت، داستان زیر نشان می‌دهد که لغزش‌های اخلاقی از هر کسی که باشد چگونه امام کاظم علیه‌السلام را آزرده خاطر می‌سازد.
روزی علی بن یقطین در مدینه جهت تشرف خدمت امام علیه‌السلام کسب اجازه نمود ولی حضرت علیه‌السلام اجازه ملاقات به او نداد! علی بن یقطین بسیار اصرار کرد و گریه و زاری نمود تا اینکه حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام به او اذن دخول دادند ولی به صورت غضبناک به او نگریست.
علی عرضه داشت: « فدایت شوم! من در انجام وظایف خود هیچ گونه کوتاهی نکرده‌ام، چرا شما از دست من ناراحت و غمناکید؟! »
امام علیه‌السلام فرمود: « شما گمان می‌کنید که ما از افعالیکه انجام می‌دهید بی‌خبریم و کارهای شما بر امام مخفی است. نه! بلکه ما به تمام آنچه انجام می‌دهید آگاهیم. »
علی بن یقطین گفت: « تقصیر من چیست؟ »
امام علیه‌السلام فرمود: « چرا فلان روز که در کوفه ابراهیم جمال [1] به تو پیغام داد مشکلی دارم، اجازه ملاقات به او ندادی؟ خیال کردی او چون سر و کارش با شتر است در نزد ما مقام و منزلتی ندارد؟ اکنون به تو می‌گویم تا او را از خویش راضی نگردانی، من دیگر به تو توجهی نخواهم نمود. »
علی بن یقطین عرض کرد: « من اکنون به او دسترسی ندارم تا از او حلالیت بطلبم. انشاء الله هنگامی که به کوفه بازگشتم رضایت او را تحصیل خواهم کرد. »
حضرت فرمودند: « من از برای تو وسیله فراهم می‌کنم تا از او حلیت حاصل نمایی و بعد نزد من آیی. امشب به طرف بقیع می‌روی، در آنجا شتری را خواهی دید. سوار بر شتر شو، او تو را به کوفه و منزل ابراهیم

خواهد رساند. آنگاه باز سوار بر شتر شو، او تو را به مدینه باز خواهد گرداند. » علی بن یقطین گوید: « شب هنگام به بقیع رفتم. شتری را دیدم که در آنجا خوابیده و گویی منتظر من است، بر پشت او سوار شدم. بعد از لحظه‌ای خود را در کوفه و مقابل درب منزل ابراهیم جمال دیدم! ابراهیم را صدا زدم. او از خانه بیرون آمد. فورا بر او سلام کردم و عذرخواهی نمودم. او از من گذشت ولی من گفتم: « اکنون صورت خود را بر زمین می‌گذارم. تو با پای خویش صورت مرا مالش ده تا دگر بار چنین عملی از من سر نزند و غرور و تکبر از سر من خارج شود. » ابراهیم از انجام چنین کاری ابا نمود ولی من راضی نشدم و گفتم: « حتما باید این عمل را انجام دهی. »

پس من صورت خود را بر خاک نهادم و او با پای خود صورت مرا مالش می‌داد و من با خود می‌گفتم: « سری که باد غرور و نخوت در آن باشد و نسبت به یکی از شیعیان موسی بن جعفر بی‌اعتنایی نماید سزاوار است تا در زیر قدم کوبیده شود. » چون رضایت ابراهیم جمال حاصل شد سوار بر شتر شدم و در همان شب و بلافاصله به مدینه رسیدم و صبح شرفیاب حضور موسی بن جعفر شدم ». حضرت علیه‌السلام با آغوش باز علی بن یقطین را پذیرفت و او را مورد لطف خویش قرار داد. [2] .

پی نوشت ها:

[1] « جمال » یعنی پرورش دهنده شتر و کسی که شتر کرایه می‌دهد.

[2] منهاج الولایة، علی قرنی، ص 467.

منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام موسی بن جعفر؛ سید علی حسینی قمی، نبوغ چاپ دوم 1382.

تبیین صفات اهل یقین

بر خدا توکل نموده و تسلیم او گردیده و به مقررات الهی راضی و خشنود باشد و امور خدا را به او واگذار نماید.
قوله فیمن سأل عن الیقین
یتوکل علی الله، و یسلم لله، و یرضی بقضاء الله، و یفوض الی الله.
منبع: صحیفه امام کاظم؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول 1381.

تبیین کار نیک

کاری نزد مؤمن کار نیک تلقی نمی‌گردد جز آن که با سه چیز توأم شود: کوچک شمردن آن، پوشاندن آن و تسریع در انجام آن، پس هر که کار نیک را نزد مؤمنی کوچک شمرد برادرش را بزرگ داشته است، و هر که کار نیک را نزد مؤمن بزرگ شمارد برادرش را کوچک نموده است و هر کس زیبایی‌های کارش را بپوشاند کردارش گرامی می‌شود و هر که به وعده‌اش زود جامه‌ی عمل بپوشاند عطا و بخشش را گوارا می‌نماید.

قوله فی صفات الصنیعة

الصنیعة لا تتم صنیعة عند المؤمن لصاحبها الا بثلاثة اشیاء: تصغیرها و سترها و تعجیلها، فمن صغر الصنیعة عند المؤمن فقد عظم اخاه، و من عظم الصنیعة عنده فقد صغر اخاه، و من کتم ما اولاه من صنیعه فقد کرم فعاله، و من عجل ما وعد فقد هنی العطیة.

منبع: صحیفه امام کاظم؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول 1381.

ترغیب به تواضع

گیاه در زمین هموار می‌روید و در زمین سخت محکم رشد نمی‌نماید، همچنین حکمت و دانش در قلب انسان متواضع رشد و نمو می‌کند و در قلب انسان متکبر و گردنکش رشد نمی‌نماید، چرا که خداوند تواضع را وسیله‌ی اندیشه و تعقل قرار داده و تکبر را وسیله‌ی نادانی مقرر داشته است.

قوله فی الترغیب الی التواضع

ان الزرع ینبت فی السهل و لا ینبت فی الصفا، فکذلک الحکمة تعمر فی قلب المتواضع و لا تعمر فی قلب المتکبر الجبار، لان الله جعل التواضع الة العقل، و جعل التکبر الة الجهل.

منبع: صحیفه امام کاظم؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول 1381.

ترغیب به مخالفت به هوای نفس

هرگاه در مقابل دو کار قرار گرفتی که نمی‌دانی کدامیک بهتر و نیکوتر است بنگر که کدامیک به تمایلات نفسانی‌ات نزدیکتر است پس با آن مخالفت نما، چرا که ارزش والاتر در مخالفت با تمایلات نفسانی‌ات می‌باشد.
قوله فی الترغیب لمخالفة الهوی
اذا مر بک امران لا تدری ایهما خیر و اصوب، فانظر ایهما اقرب الی هواک فخالفه، فان کثیر الصواب فی مخالفة هواک.

منبع: صحیفه امام کاظم؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول 1381.

توجه امام کاظم به بینوایان

امام کاظم علیه‌السلام در منی (نزدیک مکه) بود، بانویی را دید گریه می‌کند و بچه‌هایش نیز که در کنارش هستند گریه می‌کنند، به خاطر آن که گاوی شیرده داشتند و آن گاو مرده بود. امام کاظم علیه‌السلام نزد آن بانو رفت و فرمود: «ای کنیز خدا، چرا گریه می‌کنی؟» بانو گفت: «ای بنده خدا، من دارای چند کودک یتیم هستم، و تنها در زندگی یک گاو داشتم که زندگی من و بچه‌هایم به وسیله آن گاو تأمین می‌شد، اکنون آن گاو مرده است و دست من و بچه‌هایم از همه چیز کوتاه شده است و بیچاره شده‌ایم.» امام کاظم: ای کنیز خدا، آیا می‌خواهی آن گاو را برای تو زنده کنم؟ به دل بانو افتاد که در پاسخ گفت: آری. امام کاظم علیه‌السلام به کنار رفت و دو رکعت نماز خواند، و دست به سوی آسمان بلند کرد و لبهایش را تکان داد (که معلوم بود دعا می‌کند) سپس برخاست، گاو را صدا زد، و با نوک عصا یا پنجه پا به آن گاو مرده زد، ناگهان آن گاو برخاست و راست ایستاد، وقتی که زن آن منظره را دید، جیغ کشید و فریاد زد: عیسی بن مریم و رب الکعبة: «سوگند به خدای کعبه این مرد، عیسی بن مریم علیه‌السلام است.» امام کاظم علیه‌السلام به میان مردم رفت و از آنجا گذشت [1] .

پی نوشت ها:

[1] اصول کافی، ج 1، ص 484.

منبع: نگاهی بر زندگی امام کاظم؛ محمد محمدی اشتهاردی، نشر مطهر چاپ دوم بهار 1377.

عن أبی‌ابراهیم موسی بن جعفر علیه‌السلام، انه قال: ان الله تبارک و تعالی کان لم یزل بلا زمان و لا مکان، و هو الآن کما کان، لا یخلو منه مکان، و لا یشغل به مکان، و لا یحل فی مکان، ما یکون من نجوی ثلاثة الا هو رابعهم و لا خمسة الا هو سادسهم و لا أدنی من ذلک و لا أکثر الا هو معهم أینما کانوا، لیس بینه و بین خلقه حجاب غیر خلقه، احتجب بغیر حجاب محجوب، و استتر بغیر ستر مستور، لا اله الا هو الکبیر المتعال.
التوحید باب 28 ح 12
ترجمه:
امام نهم (ع) فرمود: پروردگار متعال پیوسته از أزل بود و هرگز زمان و مکانی نداشت، و در حال حاضر نیز چنین بوده و احتیاجی به زمان و مکانی ندارد. و در عین حال مکانی از نور وجود او خالی نبوده، و هرگز مکانی با او مشغول نگردد، و در محلی حلول نمی‌کند.
و هرگز نمی‌باشد کنار رفتن و مذاکره خصوصی در میان سه نفر مگر آنکه خداوند متعال چهارمی آنان باشد، و نه در تشکیل جلسه چهار نفری مگر آنکه پنجمی آنان خداوند خواهد بود،
و نیست در میان او و مخلوقاتش حجابی به جز خود خلق او که آفریده شده‌اند.
آری خداوند متعال اختیار حجاب کرده است، ولی به غیر حجابی که برای او محجوب باشد، و بدون پوشاکی که برای او پوشیده گردد. و خدایی نیست مگر او که بزرگ و بلند است.
توضیح: در این حدیث شریف توضیحاتی داده می‌شود:
1- لم یزل بلا زمان و لا مکان: زمان و مکان از قیود در عوالم ماده و جسم می‌باشد، و در عوالم ماورای عالم جسمانی: زمان و مکان ملحوظ نشده، و تحقق پیدا نمی‌کند.
محدودیت در عالم فوق جسمانیت: از لحاظ حد ذاتی است، یعنی ذوات آن موجودات محدود هستند، و هرگز احتیاجی به زمان و مکان پیدا نکرده، و چنین قیدی نمی‌توانند داشته باشند.
و أما خداوند متعال: هرگز محتاج به زمان و مکانی نبوده، و محدود به حد و قیدی، ذاتی باشد یا خارجی، نیست. پس خداوند متعال محیط و حاکم و در مقام بالاتر از هر گونه قید و حد بوده، و هیچ گونه حدی برای او تصور نمی‌شود.
2- لا یخلو منه مکان: خالی بودن مکان معینی از نور وجود حق دلالت می‌کند

به دو امر: أول - محدودیت و ضعف ذاتی که موجب خالی بودن مکانهای معینی از نور وجود و از تجلیات قدرت او خواهد بود. دوم - محدودیت مکانی: زیرا خالی بودن محلی از نور وجود او، دلالت می‌کند بر منتهی بودن بسط نور وجود حق تا این محل خالی، به طوری که حد و مرز وجود او تا این خط معین و محدود خواهد شد.
3- و لا یشغل به مکان: مشغول بودن و متصل شدن مکانی با وجود او علامت فقر و احتیاج است، زیرا اگر حاجتی ذاتا به محل و مکان نباشد: هرگز نخواهد توانست شاغل مکانی بوده، و در محلی استقرار پیدا کند. و فقر و احتیاج علامت حدوث است: زیرا احتیاج ذاتی اقتضاء می‌کند که مرتبه آن متأخر از طرف احتیاج او باشد، و تا آن شرط محقق نگردد: مشروط وجود پیدا نخواهد کرد.
4- ما یکون من نجوی ثلاثة الا هو رابعهم 58 / 7:
نجوی: به معنی تنحی و تخلیص است، یعنی کنار رفتن به یک جانب و آزاد کردن قلب از آنچه در ضمیر او است به وسیله مذاکره خصوصی. و در آیه کریمه اشاره می‌شود به حضور و احاطه نور وجود پروردگار متعال به همه عوالم و موجودات، و بسط عظمت و جلال او در تمام نقاط و أمکنه، و شاهد بودن و بینایی او به همه جزئیات و کلیات و ظواهر و بواطن و علن و خفاء.
آری خداوند متعال از هر گونه قید و حد منزه، و هیچ نحو از أنحاء محدودیت، جسمانی باشد یا عقلی یا روحانی، درباره نور وجود او تحقق پیدا نمی‌کند، این است که می‌گوییم: خداوند متعال أول و آخر و ظاهر و باطن و غیرمتناهی است.
5- لیس بینه و بین خلقه حجاب: حجاب، چیزی است که در میان دو چیز حائل و مانع باشد، خواه در امور مادیه صورت بگیرد یا در امور روحانیه، و در این مورد نظر تنها به جهت حائل بودن است، و جهت ستر و تغطیه ملحوظ نیست. ولی نظر در ماده ستر به مطلق مستور شدن باشد.
و باید توجه داشت که: حجاب و حائل برای پروردگار متعال هیچ گونه قابل تصور نباشد: زیرا محجوب بودن علامت عجز و ضعف و محدودیت ذاتی و خارجی است، و هرگز با نامحدود و نامتناهی بودن نور مطلق و أزلی و أبدی پروردگار متعال سازگار نبوده، و برخلاف علم و قدرت مطلق خواهد بود. و منظور در اینجا پیدایش حجاب برای خلق است، و مبدء حجابها برای مخلوقات آفریده شدن و ظهور و تکون و وجود پیدا کردن او است که: توجه قهری و طبیعی به خود و خصوصیات و منافع و امتیازات شخصی خویش، حاجب و مانع از توجه به خداوند متعال و نظر به جلال و جمال و عظمت او می‌شود.
میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز
آری تنها راه رسیدن به لقاء رب متعال، و وصول به درک نظر به وجه عزیز ذوالجلال: درگذشتن از خود و محو أنانیت و چشم پوشیدن از دید مقامات نفس است.
و هرگونه از معاصی و انحرافات و مخالفتهایی که موجب تیرگی و کدورت و محجوبیت قلب انسان می‌شود: همه از همان خودبینی و أنانیت و خودخواهی منشعب می‌گردد.
6- احتجب بغیر حجاب محجوب: احتجاب از باب افتعال و به معنی اختیار حجاب داشتن است. و منظور از حجاب همان ایجاد و تکوین خلق باشد که با ایجاد و آفرینش خلق، حجابی در میان خود و مخلوقات قرار داده است. و معلوم شد که در عالم تکوین و ایجاد به جز خلق و تکوین مخلوقات، وجود دیگری نبوده است که از مصادیق حجاب شمرده شود، از این لحاظ در این روایت شریفه تصریح شده است که: لیس بینه و بین خلقه حجاب غیر خلقه.
و أما تعبیر به حجاب محجوب: برای این است که حجاب بر دو قسم باشد:
1- حجابی که حاجب و مانع از شهود ماورای او باشد، مانند أجسام کثیفه چون دیوار و درب و پرده ضخیم.
2- حجابی که لطیف است، و حاجب و مانع نبوده، و ماورای خود را نشان دهد، چون شیشه و هوا و نور. قسم أول را حاجب و محجوب گویند: زیرا در عین حالی که حاجب است، محجوب از دید و ارائه نیز هست. به خلاف قسم دوم که: غیرمحجوب است، زیرا فی‌نفسه چون آیینه و شیشه نشان‌دهنده دیگری بوده، و گویی که او بذاته بینایی داشته، و ماورای خود را می‌بیند.
و همه خلق خداوند عزیز و جلیل: از قبیل قسم دوم هستند، یعنی ذات و صفات ذاتی و خارجی و تقدیر و نظم آنها، چون آیینه صاف نشانگر و مراءة آفریننده بوده، و جلال و عظمت و جمال و علم و قدرت خالق را اراءة می‌دهند.
پس در عین حالی که خلق کردن در حقیقت اختیار و أخذ حجاب است، ولی آن حجابی که محجوب نبوده و نشان‌دهنده باشد. و همچنین است معنای جمله (و استتر بغیر ستر مستور). و ضمنا معلوم شد که: در تعبیر به کلمه احتجب و استتر و محجوب و مستور، دون حجب و ستر و حاجب و ساتر: لطائفی است که از مطالب گذشته روشن گشت.

منبع: احادیث صعب امام هفتم و بررسی و تحقیق و توضیح لازم از آنها؛ علامه مصطفوی؛ مرکز نشر آثار علامه مصطفوی چاپ اول 1385.

صالح بن سهل الهمذانی قال، قال أبوعبدالله علیه‌السلام: فی قول الله تعالی - ألله نورالسماوات و الأرض، کمشکوة: فاطمة علیهاالسلام. فیها مصباح: الحسن. ألمصباح فی زجاجة: الحسین. کوکب دری: فاطمة کوکب دری بین نساء أهل الدنیا. من شجرة مبارکة: ابراهیم. لا شرقیة و لا غربیة: لا یهودیة و لا نصرانیة. زیتها یضیء: یکاد العلم یتفجر بها. نور علی نور: امام منها بعد امام. یهدی الله لنوره: یهدی الله للأئمة. أو کظلمات... الروایة.
و عن علی بن جعفر، عن أخیه موسی علیه‌السلام: مثله.
کافی باب ان الأئمة نور الله ح 5
ترجمه: صالح بن سهل از اهل شهر همدان گفت، حضرت امام ششم علیه‌السلام در پیرامون آیه نور فرمود: مشکاة: حضرت زهراء سلام الله علیها باشد.
مصباح: امام مجتبی علیه‌السلام است.
زجاجة: امام أبوعبدالله حسین علیه‌السلام باشد.
کوکب دری: حضرت زهراء سلام الله علیها باشد از میان زنها.
شجرة مبارکة: حضرت ابراهیم خلیل‌الله است.
لا شرقیة و لا غربیة: او متمایل به یهودیت و نصرانیت نیست.
زیتها یضیء: اضاءه و نشر علوم و حقائق است از او.
نور علی نور: امامی پس از امامی از آن ظاهر شود.
یهدی الله لنوره: هدایت به حضرات أئمه علیهم‌السلام باشد.
و علی بن جعفر از برادرش امام هفتم علیه‌السلام، مثل این روایت را نقل کرده است.
توضیح: این تأویل برای توضیح و تطبیق و ذکر مصادیق باشد.
1- ألله نور: نور الهی در همه عوالم سماوی روحانی، و أرضی که جهان طبیعت و جسم است، و در جمیع موجودات و ممکنات، جلوه‌گر بوده، و با افاضه فیض وجود، و ظهور نور هستی در همه مراتب عوالم خلقت، همه را فراگرفته است.
و چون عوالم و موجودات دارای مراتب و طبقاتی باشند: قهرا تجلیات نور حق متعال نیز به اقتضای این طبقات در مقام ظهور از لحاظ شدت و ضعف متفاوت خواهد بود.
و باید متوجه باشیم که: نور پروردگار متعال مانند نور مادی محسوس محدود نیست، بلکه نور او بالاتر و متعالی‌تر و منزه‌تر از أنوار ملکوتی و جبروتی و نافذتر و لطیف‌تر از همه انوار معقول و محسوس باشد، و وجه جامعی که در میان أنواع نور موجود است: عنوان روشنایی خود در مقابل

ظلمت، و روشن‌کننده موجودات دیگر است، و این معنی را درباره نور پروردگار متعال می‌توان تعبیر کرد که: او حیات مطلق نامحدود بوده، و حیات‌بخش موجودات دیگر است، و فیض و رحمت و بخشش او به همه عوالم منبسط و متجلی گشته است.
و أما فهم حقیقت نور ذات: از وسع استعداد و از قوه حواس و ادراک ما بیرون است.
2- مثل نور کمشکوة: این تمثیل از لحاظ آثار محسوس باشد، تا قابل فهم و تصور گردد، و سپس در مقام تأویل آن هم چون انسان نمونه کاملی است از عالم کبیر، و همه مراتب عوالم طبیعت و ملکوت و جبروت و از لاهوت در وجود او منطوی است: بهتر و روشنتر قابل تطبیق می‌شود.
مخصوصا اینکه از کاملترین و جامعترین أفراد انسان این معنی انتخاب گشته، و در وجود آنان این انطباق صورت گرفته، و برای آیه نور از آنها مثال آورده شود.
و مشکوة به معنی جای چراغ است، و چراغ دارای شیشه و مرکز نور و روشنایی باشد که شیشه و مشکوة از آنجا روشن گشته و نور گرفته و به خارج روشنایی می‌دهند.
و اگر از لحاظ مادی و روحانی بخواهیم مثالی بیاوریم، بهترین مثال همین است که در روایت باب ذکر شده است. و أما ابتداء در تمثیل به مشکوة: برای این است که نظر در مرتبه أول به بیان نور محیط به همه سماوات و أرض، و برای عموم طبقات مردم است، نه برای خواص که نظر به مصباح باشد.
3- کمشکوة فاطمة علیهاالسلام: حضرت زهراء سلام الله علیها مصداق حقیقی و ظاهری و باطنی مشکوة است، زیرا او نمونه کاملی است از سماوات و أرض (عوالم علوی و سفلی)، و او مادر ولی خدا امام دوم و همچنین امام سوم است، و بلکه نه امام دیگر نیز از أولاد أطهار او هستند.
پس هرگز در عالم خلقت چنین مشکوتی پیدا نمی‌شود که مادر یازده امام و فرزند پیغمبر خاتم انبیاء، و از شجره طیبه مبارکه بوده، و در عین حال مظهر أتم صفات الهی باشد.
و أما ضبط و تنظیم و حفظ و بسط و نشر نور که از وظائف طبیعی و خواص مشکوة است: در این مورد نیز آن حضرت ضبط و حفظ و تربیت فرزندش که مظهر نور خدا و مجلی علم و حقیقت و معرفت و ولایت است، بوده، و وسیله بسط و نشر علم و معرفت گشته است.
4- فیها مصباح الحسن علیه‌السلام: مصباح آلت روشنایی است که بدون واسطه نور بدهد، اگرچه نور دادن او محتاج به وجود شرائط و نبود موانع باشد.
و مصباح مانند چراغی است که با روغن یا نفت یا برق یا گاز و یا به وسیله

دیگر روشن شده و روشنایی می‌دهد. و مصباح روحانی نورش معنوی و روحانی است، نه نور محسوس مادی، مانند نور علم و روحانیت و معرفت و سائر مقامات معنوی الهی.
و این نور معنوی است که: مردم را به سوی سعادت و خیر و کمال و حقیقت و عدالت و عبودیت و طهارت و صلاح و حسن نیت، هدایت و سوق می‌دهد.
و همین طوری که مصباح مادی انسان را برای زندگی مادی ظاهری راهنمایی می‌کند: مصباح معنوی نیز به سوی حیات روحانی و زندگی حقیقی و سعادت أبدی سوق می‌دهد.
5- المصباح فی زجاجة: الحسین علیه‌السلام: زجاجة شیشه صاف و پاک و لطیفی است که چون روی مصباح قرار گیرد: نور آن را معتدل و روی میزان صحیح کرده، و از باد و موانع دیگر حفظ نموده، و موجب بسط و نشر نور می‌شود.
و آن حضرت در زمان حیات برادرش امام مجتبی (ع) و پس از وفات او، پیوسته حافظ و ضابط مقامات روحانی و نور ولایت او بوده، و در بسط و نشر أهداف مقدس او کوشا شده، و برای دفاع از شخصیت الهی او مجاهدت می‌نمود.
آری چون نه امام از ذریه او بودند: در حقیقت از این جهت که مقام زجاجه بودن از مصباح باشد، همگی برنامه امام حضرت أبوعبدالله (ع) را اجراء کرده، و نور ولایت مصباح را حافظ و ضابط و ناشر گشتند. و أما جهت انتخاب آن حضرت برای مقام زجاجه بودن، و انتخاب امام مجتبی برای مصباح شدن: از این لحاظ است که أولا - امام حسن علیه‌السلام سبط أکبر بود. و ثانیا - امام حسین علیه‌السلام ده سال در ظل ولایت و مقام امامت او قرار گرفته و از او اطاعت می‌نمود. و ثالثا - حضرت مجتبی علیه‌السلام أشبه مردم بود به رسول اکرم (ص) از جهت خلق و بزرگواری و هیبت و روش. و رابعا - امام حسین علیه‌السلام پس از او به مقام ولایت و امامت رسیده، و برای حفظ و ضبط مناسبتر است. و خامسا - حضرات أئمه دیگر همه از أولاد امام حسین علیه‌السلام هستند، و عنوان زجاجه بودن ادامه پیدا می‌کند. و سادسا - رسول أکرم (ص) فرمود: أما الحسن فان له هیبتی و سوددی. و أما الحسین فان له جودی و شجاعتی. و صفت جود و شجاعت و مقاومت در مقابل حوادث و موانع، متناسب با زجاجه بودن است.
6- الزجاجة کأنها کوکب دری: زجاجه در أثر تلألؤ و تجلی نور مصباح مانند ستاره درخشانی شده، و افاضات مصباح به وسیله آن صورت خارجی پیدا می‌کند.
و أما کوکب درخشانی که از شجره مبارکه‌ای نور می‌گیرد: عبارت است از

وجود نورانی و روحانی باعظمت حضرت زهراء سلام الله علیها. پس وجود آن حضرت از دو جهت مورد تشبیه (مشبه‌به) قرار می‌گیرد: از جهت مادر بودن به حضرات ائمه علیهم‌السلام که زجاجه و مصباح هستند: تشبیه به مشکوة شده است. و از لحاظ منعکس شدن نور مصباح و زجاجه و هم روشن شدن از شجره مبارکه نبوت و ولایت: تشبیه به کوکب دری گشته است.

و کوکب: چیزی است که متجمع شده و نور یا عظمت یا زیبایی از آن متجلی شود. و دری: چیزی است که در آن جریان و سیلانی از خیر و نور و نعمت بوده، و از محلی بیرون آید. و وجود آن حضرت چنین است: زیرا او مظهر عظمت و نور و زیبایی و جمال روحانی بوده، و مجرای خیر و برکت و رحمت و نور و معرفت باشد.

آری آن حضرت ام‌الائمه و خیر نساء العالمین و بنت رسول‌الله خاتم النبیین و از شجره مبارکه خلیل الرحمن است.

و آن حضرت در هر دو جهت از تشبیه: مثل أعلی و مصداق أتم و منحصر به فرد باشد. پس تکراری در تشبیه نیست.

7- نور علی نور، امام بعد امام: پس می‌باید این جمله مربوط به کوکب باشد، و چون کوکب تفسیر زجاجه است، و زجاجه هم در معنی تأویل شد به حضرات أئمه علیهم‌السلام: پس تفسیر کردن نور علی نور به جمله امام بعد امام صحیح خواهد بود.

و همچنین جمله یهدی الله للأئمة: نتیجه تأویلات گذشته خواهد بود، زیرا نور سماوات و أرض تأویل شد به مشکوة و مصباح و زجاجه، که عبارت شد از حضرت زهراء و فرزندانش.

منبع: احادیث صعب امام هفتم و بررسی و تحقیق و توضیح لازم از آنها؛ علامه مصطفوی؛ مرکز نشر آثار علامه مصطفوی چاپ اول 1385.

تعقل و معرفت

خداوند پیامبران و فرستادگانش را به سوی بندگانش بر نینگیخته، مگر آنکه از جانب خدا خرد ورزند. پس نیکوترینشان از نظر پذیرش، بهترینشان از نظر معرفت به خداست، و داناترینشان به کار خدا، بهترینشان از نظر عقل است، و عاقل‌ترین آنها، بلند پایه‌ترینشان در دنیا و آخرت است.

ما بعث الله أنبیاءه و رسله الی عباده الا لیعقلوا عن الله، فأحسنهم استجابه أحسنهم معرفة لله، و أعلمهم بأمر الله أحسنهم عقلا و أعقلهم أرفعهم درجة فی الدنیا و الآخرة. [1] .

پی نوشت ها:

[1] تحف العقول، ص 386.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول زمستان 1384.

تضرع برای عقل

هر کس بی‌نیازی خواهد بدون دارایی، و آسایش دل خواهد بدون حسد، و سلامتی دین طلبد، باید به درگاه خدا زاری کند و بخواهد که عقلش را کامل کند. پس هر کس که خرد ورزد. بدانچه کفایتش کند قانع باشد. و هر که بدانچه او را بس باشد قانع شود، بی‌نیاز گردد و هر که بدانچه او را بس بود قانع نشود، هرگز به بی‌نیازی نرسد.

من أراد الغنی بلا مال و راحة القلب من الحسد و السلامة فی الدین فلیتضرع الی الله فی مسألته بأن یکمل عقله، فمن عقل قنع بما یکفیه و من قنع بما یکفیه استغنی و من لم یقنع بما یکفیه لم یدرک الغنی أبدا. [1]
.

پی نوشت ها:

[1] تحف العقول، ص 388.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول زمستان 1384.

تقسیم کار در شبانه روز

بکوشید که اوقات شبانه‌روزی شما چهار قسمت باشد:
1- بخشی برای مناجات با خدا، 2- بخشی برای تهیه‌ی معاش، 3- بخشی برای معاشرت با برادران و افراد مورد اعتماد که عیب‌های شما را به شما می‌فهمانند و در عین حال، در دل به شما اخلاص می‌ورزند، 4- و بخشی را هم که در آن خلوت می‌کنید برای درک لذتهای حلال [و تفریحات سالم] و به وسیله‌ی همین بخش است که بر انجام وظایف آن سه بخش دیگر توانا می‌شوید.
اجتهدوا فی أن یکون زمانکم أربع ساعات:
ساعة لمناجاة الله، و ساعة لأمر المعاش، و ساعة لمعاشرة الاخوان و الثقاة الذین یعرفونکم عیوبکم و یخلصون لکم فی الباطن، و ساعة تخلون فیها للذاتکم فی غیر محرم و بهذه الساعة تقدرون علی الثلاث ساعات. [1] .

پی نوشت ها:
[1] تحف العقول، ص 409.
منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول زمستان 1384.

تناسب بلا و ایمان

مؤمن همانند دو کفه‌ی ترازوست، هر گاه به ایمانش افزوده گردد، به بلایش افزوده گردد.
ألمؤمن مثل کفتی المیزان کلما زید فی ایمانه زید فی بلائه. [1] .

پی نوشت ها:

[1] تحف العقول، ص 408.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول زمستان 1384.

ترقی، نه در جا زدن

کسی که دو روزش مساوی باشد، مغبون است، و کسی که دومین روزش، بدتر از روز اولش باشد ملعون است، و کسی که در خودش افزایش نبیند در نقصان است، و کسی که رو به نقصان رود مرگ برای او بهتر از زندگی است.

من استوی یوماه فهو مغبون، و من کان آخر یومیه شرهما فهو ملعون و من لم یعرف الزیادة فی نفسه فهو فی نقصان، و من کان الی النقصان فالموت خیر له من الحیاة. [1] .

پی نوشت ها:

[1] بحارالانوار، ج 78، ص 327.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول زمستان 1384.

جزای بدگمانی به شوهر

سلیمان بن عبدالله حکایت کند: روزی با عده ای به منزل حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام وارد شدیم و در حضور آن حضرت نشستیم.
پس از لحظاتی، زنی را که صورتش به عقب برگشته بود، آوردند و از حضرت خواستند که او را معالجه نماید. امام کاظم علیه‌السلام دست راست مبارک خود را بر پیشانی زن و دست چپ را پشت سر او نهاد و سر و صورت او را به حالت طبیعی برگرداند؛ و زن سالم شد. سپس حضرت زن را مخاطب قرار داد و فرمود: مواظب باش بعد از این مرتکب چنین خلافی نشوی. افراد در مجلس سئوال کردند: یاابن رسول الله! این زن چه کار خلافی را انجام داده، که دچار این عقاب شده است؟ امام علیه‌السلام فرمود: نباید راز او فاش گردد، مگر آن که خودش مطرح کند. هنگامی که از زن سئوال شد که چه عملی انجام داده بودی؟ گفت: شوهرم غیر از من همسر دیگری دارد و هر دو در یک منزل هستیم، در حالی که هووی من پشت سرم نشسته بود، من بلند شدم تا نماز بخوانم؛ شوهرم حرکت کرد و رفت، من گمان کردم پیش آن همسرش رفته است، پس صورت خود را برگرداندم تا ببینم چه می‌کنند، هوویم را تنها دیدم و شوهرم حضور نداشت. و چون چنین گمان خلافی را نسبت به شوهرم انجام دادم، به آن مصیبت گرفتار شدم و به دست مبارک مولایم، آن عقاب برطرف شد و توبه کردم [1] . همچنین به نقل از اسحق بن عمار آورده اند: هنگامی که امام موسی کاظم علیه‌السلام به سوی بصره رهسپار بود، من نیز همراه ایشان در کشتی سوار بودم، پس چون نزدیک شهر مداین رسیدیم موج عظیمی دریا را فرا گرفت و پشت سر ما کشتی دیگری بود که در آن جمعیتی، عروسی را به منزل شوهرش می‌بردند. ناگهان فریادی به گوش رسید، حضرت فرمود: چه خبر است؟ این سر و صداها و فریادها برای چیست؟ گفتند: در آن کشتی، دختری را به عنوان عروس به منزل شوهرش می‌برند، عروس کنار کشتی رفته و خواسته که دستهایش را بشوید، ناگهان یکی از النگوهایش داخل آب دریا افتاده است. حضرت فرمود: کشتی را متوقف نمائید و ملوان و خدمه آماده کمک و برداشتن النگو باشند. پس از آن، حضرت به دیواره کشتی تکیه داد و دعائی را زمزمه نمود و سپس فرمود: ملوان‌ها سریع پائین روند و النگو را بردارند. اسحاق گوید: در همان حال متوجه شدیم که آب فروکش کرده و النگو روی زمین آشکار است.
بعد از آن، حضرت افزود: النگو را بردارید و به صاحبش - عروس - تحویل دهید؛ و بگوئید که خداوند متعال را حمد و سپاس گوید. و چون مقداری حرکت کردیم و از آن محل گذشتیم به حضرت عرض کردم: فدایت گردم،

اگر ممکن است دعائی را که خواندی، به من تعلیم فرما؟ امام علیه‌السلام فرمود: بلی، ممکن است؛ مشروط بر آن که آن دعا را به کسی که اهلیت ندارد، نیاموزی مگر به شیعیانی که مورد اعتماد باشند؛ و سپس حضرت آن دعا را املا نمود و من نوشتم [2] .

پی نوشت ها:

[1] تفسیر عیاشی: ج 2، ص 205، بحار الأنوار: ج 48، ص 39، ح 15، اثبات الهداة: ج 3، ص 201، ح 94.

[2] اثبات الهداة:ج 3، ص 203، ح 97، بحار الأنوار: ج 48، ص 29، ح 2.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام موسی کاظم؛ عبدالله صالحی؛ مهدی یار.

جبران خسارت ملخها

پیرمردی کهن سال به نام عیسی فرزند محمد قرطی - که در حدود نود سال عمر داشت، حکایت کند: در سالی از سالها داخل زمین کشاورزی خود خربزه و خیار کشت کرده بودم؛ و کنار زمین چاهی به نام «ام عظام» قرار داشت. همین که کشت جوانه زد و رشد کرد، ناگهان ملخهای بسیاری هجوم آوردند و تمامی زراعت را نابود کردند، که بیش از صد و بیست دینار بر من خسارت وارد شد، بسیار ناراحت و افسرده خاطر گشتم. روزی گوشه ای در همان زمین کشاورزی نشسته بودم، ناگهان چشمم افتاد به جمال نورانی و مبارک حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام، به احترام آن حضرت از جا برخاستم.

حضرت بر من سبقت گرفت و سلام کرد و سپس فرمود: حالت چطور است؟ و در چه وضعیتی هستی؟ عرض کردم: ملخها حمله کردند و تمامی زراعت و سرمایه مرا نابود ساختند.

فرمود: چه مقدار خسارت وارد شده است؟ گفتم: صد و بیست دینار، غیر از آنچه زحمت کشیده ام. فرمود: اگر یک صد و پنجاه دینار به تو داده شود، قانع هستی؟ عرض کردم: دعا فرمائید تا خداوند برکت عنایت نماید. پس از آن، امام موسی کاظم علیه‌السلام دعائی را زمزمه نمود و آنگاه حرکت کرد و رفت. وقتی امام موسی کاظم علیه‌السلام خداحافظی کرد و رفت، من مشغول کشاورزی و آبیاری زمین شدم؛ و بیش از آنچه امیدوار بودم، خداوند متعال به برکت دعای حضرت، عطا نمود، که بیش از ده هزار دینار به دست آوردم. [1] .

پی نوشت ها:

[1] کشف الغمة: ج 3، ص 10، بحارالأنوار: ج 48، ص 29، ح 1.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام موسی کاظم؛ عبدالله صالحی؛ مهدی یار.

جاری شدن چشمه

از غالب بن مره و محمد بن غالب نقل کرده: ما در زندان هارون بودیم که موسی بن جعفر علیهماالسلام را به زندان آوردند، خدای تبارک و تعالی برای آن حضرت چشمه‌ای را جاری نمود و درخت میوه‌ای را سبز نمود که از آن تناول می‌کرد و می‌آشامید و ما به او می‌گفتیم: گوارایت باد! وقتی که یکی از طرفداران هارون به زندان می‌آمد آن چشمه و درخت غایب می‌شدند تا او نبیند [1] .

پی نوشت ها:

[1] بحارالانوار، ج 48، ص 321.

منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی، موعود اسلام چاپ اول 1388.

«امام موسی علیه‌السلام را به خاطر عبادتش، عبد صالح و به خاطر علمش، کاظم می‌گویند [1] ، وی سال 128 و یا 129 ه در مدینه به دنیا آمد. آقا، عالم، والامقام، بخشنده، ستوده و دعایش در پیشگاه خدا پذیرفته بود»[2] .

این بود قسمتی از نظراتی که بزرگانی از علما در کتابهای خود آورده بودند، اینها حکایت از مقدار قدردانی و بزرگداشت آنها از امام علیه‌السلام دارد و تمام آنها به وجود اوصاف زیر در امام، اتفاق نظر دارند:

1 - امام علیه‌السلام داناترین و فقیه‌ترین فرد زمان خود بوده است.

2 - در عبادت و طاعت تا آن جا کوشا بود که کسی به پای او نمی‌رسید.

3 - صبر و بردباری امام از همه بیشتر و خشم خویش را از همه بیشتر فرو می‌خورد و در برابر کسانی که نسبت به وی بی‌حرمتی می‌کردند، گذشت و احسان می‌نمود.

4 - از بخشنده‌ترین و سخاوتمندترین و دست و دلبازترین مردم بود تا آن جا که کیسه‌های مرحمتی او ضرب‌المثل بود، و به هر کس احسان او می‌رسید بی‌نیاز می‌شد.

5 - آن بزرگوار باب الحوائج در پیشگاه خدا بود، و خداوند او را مخصوص به این کرامت فرموده و مورد چنین لطفی قرار داده بود و برای هر که متوسل به او می‌شد، برآوردن نیاز و حل مشکلش را ضمانت کرده و بدون روای حاجت و فراغت بال و خیال راحت باز نمی‌گشت.

6 - از آن بزرگوار کراماتی سرمی‌زد که عقلها و اندیشه‌ها، مات و مبهوت بودند.

7 - امام علیه‌السلام از همه‌ی مردم به خانواده و خویشان، بیشتر صله‌ی رحم می‌کرد.

8 - آن حضرت از فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین مردم بود.

9 - وی امامی از امامان مردم مسلمان و از جمله حجت‌های خداوند بر مردم بود.

10 - آن بزرگوار در تواضع و نرم‌خویی به حد اعلا رسیده بود.

مورخان داستانی را نقل کرده‌اند که این برجستگی را تأیید می‌کند؛ می‌گویند: «آن بزرگوار به مرد سیاهپوست بد قیافه‌ای رسید، به او سلام داد و نزد وی ماند و با او مدتی به گفتگو نشست و بعد از او خواست تا اگر حاجتی دارد، برآورد، آنگاه برخاست و از نزد وی رفت. این کار برای بعضی از اصحاب امام گران آمد و به امام علیه‌السلام اعتراض کردند و یکی از آنها به عنوان اعتراض گفت: «یابن رسول الله! آیا شما به چنین کسی وارد

می‌شوید و بعد درباره‌ی نیازمندیهای او می‌پرسید، در حالی که او به شما نیاز فراوان دارد؟
امام علیه‌السلام از این سخن به خشم آمد و با روحیه و اندیشه‌ی اسلامی که هیچ تفاوتی بین افراد مسلمان نمی‌بیند، به وی پاسخ داد و فرمود:
«او بنده‌ای از بندگان خدا و برادری - مطابق کتاب خدا - و همسایه‌ای در سرزمین خدا است. بهترین پدران - حضرت آدم - و بهترین ادیان - اسلام - ما را به هم مربوط ساخته است و شاید روزگار، بعضی از نیازمندیهای ما را به دست او قرار دهد پس ما را بعد از فخر و تکبر، در برابر خود متواضع ببیند...»
براستی که تفرقه و جدایی میان مسلمانان به هیچ صورتی از اسلام نیست و تمام مسلمین در یک سطح می‌باشند و گرامی‌ترین آنها نزد خدا پرهیزگارترین ایشان است.
با این نسیم خوشبوی ایمان و تقوا بود که امام علیه‌السلام نفوس بیماری را که دچار خودخواهی و آفات اجتماعی بودند معالجه می‌کرد.
این صفات برجسته در وجود امام علیه‌السلام تنها راز بزرگی وی بوده و رمز اجماع دانشمندان بر بزرگداشت آن بزرگوار، و اتفاق همه‌ی مسلمین بر محبت اوست.

پی نوشت ها:
[1] امام علیه‌السلام را به خاطر کظم غیظ آن بزرگوار و به دلیل حلم فراوانش کاظم گفتند نه به جهت علم و دانش آن حضرت، زیرا مناسبتی بین علم و عنوان کاظم وجود ندارد!.
[2] النجوم الزاهرة: 2 / 112.
منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمد حسین عطایی.

جذب نیروهای اردوگاه دشمن

ماجرای دیگر، انقلاب روحی خواهر سندی بن شاهک بر اثر آشنایی با امام است. نوشته‌اند که وقتی امام کاظم علیه‌السلام نزد سندی بن شاهک زندانی بود، خواهرش از وی خواست مسئولیت زندان بانی امام به او سپرده شود. ابن شاهک با درخواست خواهرش موافقت کرد و او را زندان بان امام کرد. زمانی نگذشت که امام کاخ‌های باوری‌های دروغین آن زن را از ریشه فرو پاشاند و او شیفته بزرگواری امام شد. خطیب بغدادی می‌نویسد: «عمار بن ابان گوید: وقتی ابوالحسن موسی بن جعفر علیه‌السلام نزد سندی بن شاهک زندانی بود، خواهرش که زنی خادمه بود، از او درخواست کرد زندانبان امام شود. سندی با درخواست او موافقت کرد. [از آن پس] او عهده دار خدمت گزاری امام در زندان شد. بنا بر حکایت آن زن، وقتی [امام] نماز عشا را ادا می‌کرد، تا نیمه‌های شب به ذکر و دعا می‌پرداخت. آنگاه نماز شب می‌خواند تا اینکه سپیده‌دم نماز صبح می‌گزارد و پس از آن تا طلوع آفتاب ذکر می‌گفت. پس از آن تا چاشت می‌نشست. آن گاه مسواک می‌زد، غذا می‌خورد و سپس تا اذان ظهر می‌خوابید. هنگام ظهر بیدار می‌شد، وضو می‌ساخت و تا نماز عصر مشغول نماز خواندن بود. سپس رو به قبله ذکر می‌گفت تا نماز مغرب. آنگاه نمازهای مستحبی بین مغرب و عشا را به جای می‌آورد. این برنامه همیشگی او بود. از آن پس، خواهر سندی پیوسته می‌گفت: ناکام باد مردمی که خار راه او گشتند.» [1] .

پی نوشت ها:

[1] تاریخ بغداد، ج 13، ص 32؛ سیرالأعلام النبلاء، ج 6، ص 18.

منبع: امام کاظم از دیدگاه اهل سنت؛ علی اصغر قربانی؛ مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما 1385.

جود و سخاوت، از بارزترین صفات پیشوای هفتم (ع) بود. آن گرامی امکانات مالی خود را که از راه زراعت و کشاورزی به دست آورده بود، در اختیار نیازمندان می‌گذاشت؛ چندان که کیسه‌های بخشش وی ضرب‌المثل مردم مدینه شده بود و مردم به یکدیگر می‌گفتند: «تعجب از کسی است که کیسه‌ی بذل و بخشش موسی بن جعفر (ع) به وی رسیده باشد ولی باز هم اظهار تنگدستی کند.» [1] .
ابن صباغ مالکی در وصف سخاوت آن گرامی می‌نویسد: «موسی کاظم (ع)، پارساترین، داناترین، بخشنده‌ترین و بزرگ منش‌ترین شخصیت عصر خویش بود. او از بینوایان مدینه تفقد می‌کرد و پول و دیگر نیازمندی‌های ضروری را به خانه‌هایشان می‌برد، بدون آن که آنان متوجه شوند که از کجا رسیده است، مگر پس از رحلت آن حضرت.» [2] . خطیب بغدادی می‌نویسد: «موسی بن جعفر (ع) فردی سخاوتمند و بزرگوار بود؛ هر گاه اطلاع می‌یافت که مردی در غیاب آن حضرت سخن ناشایستی به وی گفته است:، کیسه پولی که حاوی هزار درهم بود برای وی می‌فرستاد. کیسه‌های پول آن گرامی، دویست، سیصد و چهارصد دینار بود که بین مردم مدینه توزیع می‌کرد. وقتی یکی از آنها به دست نیازمندی می‌رسید او را بی‌نیاز می‌ساخت.» [3] . بخشش و انفاق امام (ع) به دوستان و شیعیان محدود نمی‌شد، بلکه مخالفان و دشمنان آن حضرت نیز از مواهب و الطاف وی بهره‌مند می‌شدند. مردی از نوادگان خلیفه دوم همواره موسی بن جعفر (ع) را اذیت می‌کرد و هر گاه با آن حضرت روبه رو می‌شد لب به ناسزاگویی او و حضرت علی (ع) می‌گشود. یاران امام عرض کردند: اجازه دهید او را به قتل برسانیم. حضرت ایشان را از این کار باز داشت. سپس آدرس او را - که در بیرون مدینه به کشاورزی مشغول بود - جویا شد و خود بدانجا رفت و با مرکبش وارد مزرعه‌ی وی شد. مرد فریاد زد: زراعت ما را پایمال نکن. امام (ع) به سر و صدای او توجه نکرد و همچنان پیش آمد تا به وی نزدیک شد. از مرکب فرود آمد و در کنار او نشست و با تبسم فرمود: برای این مزرعه چقدر خرج کرده‌ای؟ گفت: صد دینار. فرمود: چه مقدار امید سود داری؟ پاسخ داد: غیب نمی‌دانم. فرمود: گفتم: چقدر امید داری؟ عرض کرد: دویست دینار. امام (ع) کیسه‌ای را که محتوی سیصد دینار بود به وی داد و فرمود: این را بگیر، زراعت هم از آن خودت. مرد برخاست و سر امام را بوسید و از حضرتش خواست از لغزش‌های وی درگذرد. امام تبسمی کرد و به مدینه بازگشت. یک یا چند روز بعد که امام (ع) به مسجد رفت، دید آن مرد در مسجد

نشسته است. چون چشمش به حضرت افتاد گفت: «الله اعلم حیث یجعل رسالته» [4] . خداوند آگاهتر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد. یارانش با شگفتی پرسیدند: داستان تو چگونه است؟ تو که پیش از این به او بد می‌گفتی. او با دوستانش به ستیزه برخاست و امام (ع) را دعا کرد. امام (ع) به یارانش - که پیش از این قصد کشتن او را داشتند - فرمود: کدام روش بهتر است، قصد و نیت شما یا رفتار من که با مبلغی پول او را اصلاح کردم؟ [5] .

پی نوشت ها:

[1] عمدة الطالب، ص 196.

[2] الفصول المهمة، ص 237.

[3] تاریخ بغداد، ج 13، ص 27.

[4] انعام (6)، آیه‌ی 124.

[5] ر. ک: اعیان الشیعه، ج 2، ص 7 و تاریخ بغداد، ج 13، ص 28.

منبع: زندگانی امام کاظم؛ علی رفیعی، سید محمد حسینی؛ مؤسسه فیض کاشانی چاپ اول پاییز 1374.

جلالت امام موسی بن جعفر

شخصی از امام صادق علیه‌السلام پرسید:
« چه قدر فرزندت موسی را دوست داری؟ »
امام علیه‌السلام فرمود:
« وددت ان لیس لی ولد غیره، حتی لا یشارکه فی حبی له احد. »
« دوست داشتم غیر از او فرزند دیگری نداشتم، تا هیچ کس در علاقه‌ام به او شریک نمی‌شد. » [1] . نیز در اصول کافی از « فیض بن مختار » نقل شده که گفت:
من در حضور امام صادق علیه‌السلام بودم که فرزندش موسی علیه‌السلام در سن طفولیت به آن حضرت وارد گردید. امام علیه‌السلام او را به سینه چسبانید و صورت او را بوسه داد و آنگاه رو به من کرد و فرمود: « انتم السفینة و هذا ملاحها. » شما به منزله کشتی هستید و این فرزند ناخدای کشتی. هرگز کشتی بدون ناخدا به مقصد نمی‌رسد. » [2] .

پی نوشت ها:
[1] انوار البهیه، محدث قمی، ص 278 و 279.
[2] اصول کافی، ج 1، ص 352، (باب اشاره و نص بر امامت حضرت کاظم (ع)).
منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام موسی بن جعفر؛ سید علی حسینی قمی، نبوغ چاپ دوم 1382.

جلوس روز عید

ابن‌شهر آشوب می‌نویسد:
منصور روز عید نوروز ایرانیان را گرامی می‌داشت چرا که ایرانیان حامی و پشتیبان او بودند. او این عید را که از زمان معاویه رسمیت یافته بود روز جشن و شادمانی می‌دانست.
در شب عید نوروز از امام موسی بن جعفر علیه‌السلام تقاضا کرد تا آن حضرت، فردا (یعنی روز عید نوروز) در مجلسی رسمی اعلام حضور نماید و سلام‌ها را پاسخ گوید.
حضرت علیه‌السلام فرمود: « در احادیث جدم رسول خدا برای نوروز چیزی ندیده‌ام. این روز عید ایرانیان و فارسیان است و من به کاری که جدم درباره آن امر نفرموده باشد اقدام نمی‌کنم. » منصور گفت: « این روز عید ایرانیان است و برای قشون عمال لشگری و کشوری روز سلام و افتخار و روز هدایا است. شما هم برای خاطر من و تشویق قشون و کارمندان لشگری در مجلس بنشینید و هدایایی که می‌آورند قبول نمایید. » امام کاظم علیه‌السلام به اصرار منصور قبول فرمود.
صبح روز عید، امام علیه‌السلام در مجلس رسمی جلوس فرمود. منصور به منشی مخصوص خود دستور داد که از هر چه هدیه و پیشکش برای امام علیه‌السلام می‌آورند صورت بردارد. می‌خواست ببیند چه مقدار می‌شود و موسی بن جعفر علیه‌السلام با آن چه می‌کند.
روز عید، دسته دسته می‌آمدند و می‌رفتند و هدایای خود را حضور امام علیه‌السلام می‌گذاشتند. مجلس رو به خاتمه بود که پیرمردی فقیر آمد و گفت: « ای پسر رسول خدا! من فقیر و مستمندم و برای هدیه سلام عید چیزی نداشتم تا بیاورم. اما سه بیت شعر به عنوان مرثیه برای جدت حسین علیه‌السلام گفته‌ام. آن را تقدیم پیشگاه شما می‌کنم. »
و آنگاه اشعار خود را خواند. [1] . حضرت فرمود: « هدیه تو را قبول کردم بنشین. آفرین بر تو! » آنگاه رو به جانب خادم منصور نمود و فرمود: فورا نزد منصور برو و بپرس: « این اموال را چه باید کرد؟ » خادم رفت و برگشت و گفت: « منصور می‌گوید همه را به شما بخشیدم. هر چه خواهی بکن. » امام هفتم علیه‌السلام به آن پیرمرد فرمود: « همه این اموال را به عنوان صله شعرت به تو بخشیدم! » [2] .

پی نوشت ها:
[1] اشعار پیرمرد چنین بود:

عجبت لمصقول علاک فرنده
یوم الهیاج و قد علاک غبار
و لا سهم نفذتک دون حرائر
یدعون جدک و الدموع غزار
الا تقضقضت السهام و عاقها
عن جسمک الا جلال و الاکبار
من از دشمنی یزیدیان با تو تعجب نمی‌کنم، چرا که آنان حرام‌زاده‌اند و جز این، از آنان انتظاری نبود، بلکه در شگفتم از آن تیرهای برنده‌ای که تیزی آن‌ها در روز درگیری عاشورا بر پیکر غبار آلودت وارد شدند و نیز در شگفتم از آن تیرهایی که در برابر چشمان بانوان حرم در پیکرت فرو رفتند، در حالی که آن بانوان، جدت را صدا می‌زدند و چشمانشان پر از اشک بود. چرا آن تیرها از پیکر مقدس و با شکوهت دور نشدند و جای دیگر نرفتند؟.

[2] مناقب آل ابی‌طالب، ابن‌شهر آشوب، ج 2، ص 375، کشف الغمة، اربلی، ص 256.

منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام موسی بن جعفر؛ سید علی حسینی قمی، نبوغ چاپ دوم 1382.

چیزی چون مثل خدا نباشد

عن طاهر بن حاتم قال: کتبت الی الطیب یعنی أباالحسن موسی علیه‌السلام: ما الذی لا تجزی معرفة الخالق بدونه؟ فکتب: لیس کمثله شیء، و لم یزل سمیعا و علیما و بصیرا، و هو الفعال لما یرید.
التوحید باب 40 ح 4
ترجمه: طاهر بن حاتم گفت به محضر امام هفتم نوشتم که: آن چیست که معرفت پروردگار متعال با نبودن آن کافی نباشد؟ پس در جواب سؤال من نوشت: نیست مانند مثل او چیزی، و از أزل بوده است شنوا و دانا و بینا، و او به جاآورنده است هر چیزی را که بخواهد.
توضیح: به تناسب این حدیث چند روایت دیگر نیز نقل می‌کنیم:
1- باب 40 ح 1 - عن أبی‌الحسن علیه‌السلام، سألته عن أدنی المعرفة فقال: الاقرار بأنه لا اله غیره و لا شبه له و لا نظیر، و أنه قدیم مثبت موجود غیر فقید، و أنه لیس کمثله شیء.
2- باب 40 ح 5 - جاء أعرابی الی النبی (ص) فقال: یا رسول‌الله علمنی من غرائب العلم! قال: ما صنعت فی رأس العلم حتی تسأل عن غرائبه؟ قال الرجل: ما رأس العلم یا رسول‌الله؟ قال: معرفة الله حق معرفته. قال الأعرابی: و ما معرفة الله حق معرفته؟ قال: تعرفه بلا مثل و لا شبه و لا ند و أنه واحد أحد ظاهر باطن أول آخر لا کفو له و لا نظیر، فذلک حق معرفته.
3- باب 2 ح 13 - و ما زال عند أهل المعرفة به عن الأشباه و الأضداد منزها، کذب العادلون بالله اذ شبهوه أصنافهم... فلا شبه له من المخلوقین، و انما یشبه الشیء بعدیله، فأما ما لا عدیل له فکیف یشبه بغیر مثاله.
ترجمه:
1- سؤال کردم از حضرت رضا علیه‌السلام، از کمترین درجه معرفت؟ فرمود: اقرار کردن است به آنکه غیر او معبودی نیست، و او شبیه و نظیری نداشته، و او قدیم و ثابت، و وجودی است که فقدانی برای او نباشد، و چون مثل او چیزی نیست.
2- مرد عربی به حضور پیغمبر اکرم آمده و عرض کرد که مرا از عجائب و غرائب علوم تعلیم فرما؟ پیغمبر أکرم فرمود: در قسمت رأس علم چه عملی انجام دادی تا از غرائب آن می‌پرسی؟ آن مرد عرض کرد که رأس علم چیست؟ فرمود: معرفت پروردگار متعال است به حق معرفت. أعرابی گفت: معنای حق معرفت او چیست؟ رسول اکرم فرمود: شناختن او است بی‌آنکه برای او شبه یا مثل یا ندی قرار داد، و علم پیدا کردن به آنکه او واحد و أحد و ظاهر و باطن و أول و آخر بوده، و کفو و نظیری او را نیست.

3- و پیوسته نزد اهل معرفت منزه از أشباه و أضداد است، و دروغ گفته است آنانکه برای خداوند متعال عدیلی قرار داده و او را تشبیه کرده‌اند به یکی از أصناف و أمثال خودشان، در صورتی که او را شبیه و عدیلی نباشد، و هر چیزی به عدیلی که برابر او باشد تشبیه می‌شود، و کسی که عدیل و برابری ندارد چگونه قابل تشبیه باشد.

توضیح: در این روایات شریف مطالبی را شرح می‌دهیم:

اول - فرق مثل و شبیه و نظیر و عدیل و ند.

تماثل:عبارت از تناسب و شبیه بودن در ذاتیات است.

مشابهت: تناسب از لحاظ شکل و صورت و خصوصیات ظاهری است.

نظیر: تشابه از جهت نوع أفعال و آثار باشد.

عدیل: مماثلتی است از جهت أحکام نه از جهت ذاتیات.

ند: عبارت است از مماثل مخالفی که در مقابل او قرار بگیرد.

دوم - لیس کمثله شیء: به طوری که معلوم شد، تماثل: از جهت تشابه در ذاتیات است، و از این لحاظ نسبت به خداوند متعال هرگز اطلاق آن صحیح نیست: أولا - خداوند متعال ذات واحد مجرد از جمیع جهات و مطلق فی‌ذاته باشد، و محال است که در این جهت ذاتی مماثل داشته و چیزی از موجودات مثل او باشد. ثانیا - اگر خداوند واجب مطلق بذاته، مثلی داشته باشد: قهرا آن هم ذاتا واجب مطلق و مجرد بذاته و شریک در الوهیت خواهد بود، و در این صورت هر دو از مقام وجوب ذاتی و وجود نامحدود بودن سقوط کرده، و سزاوار عنوان الوهیت مطلق و نامتناهی بودن و مبدء کل شدن: نخواهند بود.

سوم - کمثله: معلوم شد که نفی مثل نامعقول است، زیرا وجود مثل خود نفی وجود پروردگار را می‌کند، زیرا پروردگاری که وجود او نامحدود و نامتناهی و أزلی و أبدی و واجب مطلق فی‌ذاته است: چگونه امکان دارد که مثلی هم داشته باشد.

و از این لحاظ در آیه کریمه - لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر 42 / 11، نفی شبیه به مثل (به طور کلی آنچه مشابه به مثل باشد در ظاهر و شکل) شده است.

پس صفات ذاتی پروردگار متعال نفی مثلیت کرده، و عنوان مثلیت هم نفی صفات ذاتی او را می‌کند. و در این تعبیر اشاره است به مبالغه در نفی مثل و شبه، به طوری که شبیه به مثل هم نفی شده است، تا برسد به مثل و شبیه او.

و از این لحاظ در سه حدیث دیگر نفی شبه هم شده است.

چهارم - لا تجزی بدونه: این موضوعات (لیس کمثله... تا آخر) از کلیات اصول معرفةالله است.

نفی مثلیت: ملازم است با نفی صفات سلبیه، زیرا خداوند متعال اگر مثل

و شبیهی داشته باشد: قهرا شریک خواهد داشت، و وجود شریک ملازم است با احتیاج و نیازمندی و محدود بودن.
زیرا هر کدام از صفات ذاتی پروردگار متعال: نامحدود و نامتناهی و أزلی و أبدی و مطلق و بذاته و واجب است، و چون یکی از این صفات در دیگری که مثل است پیدا شود: قهرا آن دیگری در وجوب وجود و نامحدود بودن، شریک خداوند خواهد بود.
و شرکت ملازم می‌شود با محدود بودن ذات هر دو، و با فقر و احتیاج هر کدام به دیگری، و با مرکب بودن هر کدام از جهت امتیاز و جهت اشتراکی که در میان آنها موجود است.
و أما سمیع و علیم و بصیر و فعال لما یرید: ملازم است به نحو اجمال و کلی با صفات ثبوتیه خداوند متعال که اصول آنها حیات و علم و قدرت و اراده است، و چون این صفات ذاتی و بذاتها باشد: قهرا أزلی و أبدی و نامحدود خواهند بود.
و أما خصوصیت ذکر این صفات با این ألفاظ: برای آثار و تنبهات اخلاقی و توجه عموم طبقات و استنتاج عملی آنان باشد.
توضیح آنکه: شخص موحد در مقام توجه او به مبدء عزوجل، مقام او را تسبیح و تنزیه از صفات و خصوصیات و خواص و آثار سائر موجودات (موجودات عوالم ماده، عوالم ملکوت، عوالم جبروت و أرواح) در خارج یا در عالم تعقل کرده، و او را بالاتر و بلندتر از آنچه هست و تصور می‌شود، بداند. و معنای سبحان الله: همین است.
و در مرتبه‌ی دوم - توجه پیدا می‌کند که: خداوند متعال به همه گفتار و رفتار و کردار او سمیع و بصیر و علیم است، و خود را در همه حالات تحت احاطه و علم او قرار بدهد، و بداند که او همیشه به تمام جریانات امور او عالم و دانا و بصیر است.
و در مرتبه سوم - توجه کند که خداوند متعال به همه چیز قادر بوده، و هر چه بخواهد با اراده تنهای خود آن را انجام می‌دهد. و در نتیجه این توجهات: حقیقت توحید که کمال معرفت‌الله است حاصل می‌شود، زیرا وقتی انسان آگاه و معتقد به صفات ذاتی خداوند متعال شده، و او را از صفات سلبیه تنزیه نمود: قهرا به حقیقت توحید خواهد رسید.

منبع: احادیث صعب امام هفتم و بررسی و تحقیق و توضیح لازم از آنها؛ علامه مصطفوی؛ مرکز نشر آثار علامه مصطفوی چاپ اول 1385.

حسین بن محمد القمی

شیخ او را از اصحاب امام کاظم علیه‌السلام ذکر نموده است [1] .
ابن قولویه با ذکر سند از وی روایت نموده که امام موسی بن جعفر علیهماالسلام فرمود: کمترین پاداشی که به زائر قبر امام حسین علیه‌السلام داده می‌شود این است که گناهان گذشته و آینده‌ی زائر بخشوده می‌شود به شرط اینکه عارف به حق و حرمت و ولایت آن حضرت باشد [2] . مرحوم کلینی نیز این روایت را از حسین بن محمد بدون لفظ قمی نقل نموده است. [3] .

پی نوشت ها:
[1] رجال‌طوسی، ص 348، شماره 18.
[2] کامل‌الزیارات، ص 138، ح 4.
[3] کافی، ج 4، ص 582، ح 9.
منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی؛ موعود اسلام چاپ اول 1388.

حماد بن عثمان ناب

شیخ او را از اصحاب حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام ذکر نموده است [1] .
در فهرست فرموده: حماد بن عثمان بن الناب ثقه‌ی جلیل‌القدر، او را کتابی است [2] .
و مرحوم کشی فرموده: شنیدم اساتیدم یادآوری می‌کردند: حماد، جعفر و حسین فرزندان عثمان بن زیاد رواسی، همه‌ی آنان از فضلا و خیرین و ثقات می‌باشند.
و حماد بن عثمان در سال 190 در کوفه وفات نمود [3] .

پی نوشت ها:
[1] رجال‌طوسی، ص 346، شماره 2.
[2] معجم‌رجال‌الحدیث، ج 6، ص 212.
[3] همان، ص 213.
منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی؛ موعود اسلام چاپ اول 1388.

حماد بن عیسی جهنی

شیخ او را از اصحاب امام موسی بن جعفر علیهماالسلام به شمار آورده است [1] .
مرحوم نجاشی درباره وی فرموده: وی از کوفه است ولی ساکن بصره شده بود در حدیثش ثقه و بسیار راستگو بوده از امام صادق علیه‌السلام بیست حدیث روایت نموده. خود او گفته: هفتاد حدیث از امام صادق علیه‌السلام شنیدم ولی در اثر تردیدی که داشتم به روایت بیست حدیث اکتفا نمودم و از امام موسی بن جعفر علیهماالسلام روایت نقل نموده است و تا زمان امام رضا و امام جواد علیهماالسلام حدیث از وی نقل نشده. چند کتاب دارد و در سن نود و چند سالگی در سال 209 یا 208 در وادی قناة غرق شد [2] . شیخ نیز وی را توثیق نموده است، فرموده: بصری و ثقه است و دارای کتبی است [3] . و در کتاب «الغیبة» فرموده: حماد بن عیسی از واقفه بود و با دیدن معجزات از امام رضا علیه‌السلام از آن عقیده برگشت [4] .
و مرحوم کشی از عبیدی از حماد نقل کرده است: خدمت امام موسی بن جعفر علیهماالسلام شرفیاب شدم و عرض کردم: فدایت شوم! از خدا درخواست کن که خانه‌ای و همسری و پسری و خادمی و در هر سال حج روزی من نماید. حضرت فرمود: اللهم صل علی محمد و آل محمد خدایا خانه‌ای و همسری و پسری و خادمی و پنجاه حج روزی حماد بفرما! وقتی که فرمود: پنجاه حج دانستم که بیش از پنجاه بار حج نصیبم نمی‌گردد. الآن حج چهل و هشتمین من است و این خانه من است که می‌بینی و این همسر من است که از پشت پرده سخن مرا می‌شنود و این پسر من و این خادم من است، همه اینها روزی من شده است.
محمد بن عیسی عبیدی گوید: بعد از آن دو بار حج انجام داد پس از آن در معیت ابوالعباس نوفلی برای انجام حج پنجاه و یکم به راه افتاد وقتی که به میقات رسید رفت که غسل نماید سیل جاری شد و غرق گردید رحمة الله علیه [5] .
مرحوم کلینی با سند صحیح از او نقل نموده که مردی از اهل بصره خدمت امام موسی بن جعفر علیهماالسلام مشرف شد و عرض کرد: فدایت شوم با گروهی می‌نشینم که شطرنج‌بازی می‌نمایند من فقط نگاه می‌کنم و بازی نمی‌نمایم! حضرت فرمود: تو را با مجلسی که خدا به اهل آن مجلس نگاه نمی‌نماید چه کار؟ [6] .

پی نوشت ها:
[1] رجال‌طوسی، ص 346، شماره 1.
[2] رجال‌نجاشی، ص 103 و 104.
[3] رجال‌طوسی، ص 346.
[4] الغیبة، ص 47.
[5] معجم‌رجال‌الحدیث، ج 6، ص 227.
[6] کافی، ج 6، ص 437، ح 12.
منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی؛ موعود اسلام چاپ اول 1388.

حمزه

حمزة بن موسی با کنیه «ابوالقاسم» مردی دانشمند، صاحب فضل، بلند مرتبت و مقبول و موجه نزد عامه و خاصه بود. وی - بنا به نقلی - همراه برادرش حضرت امام رضا (ع) رهسپار خراسان شد و در خدمت آن حضرت و مطیع اوامر او بود. [1] .
منابع تاریخی، چگونگی درگذشت و محل دفن او را مختلف ذکر کرده‌اند؛ در پاره‌ای مآخذ آمده است که وی به هنگام هجرت به ایران به دست عوامل مأمون به شهادت رسید. [2] محل دفن او بین اصطخر شیراز، سیرجان، تبریز، ری و قم مردد است. بنابر نقل نجاشی زمانی که حضرت عبدالعظیم در ری بود پنهانی به زیارت قبری می‌رفت - که هم اکنون در نزدیکی قبر اوست - و می‌گفت: این قبر مردی از فرزندان موسی بن جعفر (ع) است. [3] علامه مجلسی نیز این احتمال را تقویت کرده است. [4] ولی صاحب مجدی قبر او را در اصطخر شیراز می‌داند. [5] .
«ابن عنبه» قبری را که در شیراز است متعلق به فرزندش «علی بن حمزه» می‌داند و از «لب الانساب» نقل می‌کند که قبر حمزه در سیرجان است. [6] در قم نیز مزاری است که به «شاهزاده حمزه» معروف است و ظاهر سخن صاحب تاریخ قم این است که این بزرگوار همان حمزة بن موسی (ع) است. [7] .

پی نوشت ها:
[1] اعیان الشیعه، ج 6، ص 251.
[2] همان.
[3] رجال النجاشی، ص 248.
[4] ر. ک: بحارالانوار، ج 48، ص 313.
[5] ر. ک: بحارالانوار، ج 48، ص 258 (پانوشت).
[6] ر. ک: عمدة الطالب، ص 228.
[7] ر. ک: منتهی الامال، ج 2، ص 235.
منبع: زندگانی امام کاظم؛ علی رفیعی، سید محمد حسینی؛ مؤسسه فیض کاشانی چاپ اول 1374.

حسین بن موسی الکاظم

معروف به سید علاءالدین حسین. مرحوم بحرالعلوم و سلطان الواعظین در شرح حال او نوشته‌اند: جناب سید علاءالدین حسین فرزند دیگر حضرت امام موسی الکاظم علیه‌السلام که با برادر بزرگوارش به شیراز آمدند و در گوشه‌ای پنهان، و شب و روز به عبادت مشغول شدند. در آن نزدیکی قتلغ خان را باغی وسیع بود، روزی حضرت در گوشه‌ای از آن باغ تفریح می‌نمود که آن حضرت را شناختند همانجا شهیدش کردند در حالی که قرآن در دست مبارکش بود زیر خاک پنهان گردید. سال‌ها گذشت و قتلغ خان مرد و آن باغ خراب شد. اثری از آن سید بزرگوار ظاهر نبود تا در زمان صفویه در این باغ خرابه ساختمان می‌ساختند، جسد خون‌آلود جوان مقتولی تر و تازه از زیر خاک نمایان شد، گویی او را تازه کشته‌اند در حالتی که در یک دستش قرآن مجید و در دست دیگرش شمشیر و صحیح و سالم بود. با علامت و قراینی که در دست داشتند فهمیدند بدن مبارک جناب سید علاءالدین حسین فرزند شهید موسی بن جعفر علیهماالسلام است. در آن باغ او را دفن نمودند و قتلغ خان (این قتلغ خان غیر از آن قتلغ خان جنایت‌کار است که حضرت سید علاءالدین حسین را به شهادت رسانده) بر قبر او بقعه‌ای ساخت. بعد از مدت‌ها میرزا علی مدنی از مدینه به زیارت امام‌زادگان معظم آمد چون صاحب ثروت بسیار بود بنایی عالی بر قبر آن بزرگوار گذارد، املاک و باغات بسیاری خرید و بر آن بقعه مبارکه وقف نمود و بعد از فوت، خودش را هم در همان آستانه مقدسه دفن نمودند و در زمان شاه اسماعیل مرحوم مرمت زیبایی بر آن قبر شد که تاکنون مزار عموم اهالی فارس و مورد توجه آنها می‌باشد [1] .

پی نوشت ها:

[1] تحفة العالم فی شرح خطبة المعالم، ج 2، ص 33 - 31؛ شب‌های پیشاور، ج 1، ص 133 و 134.

منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی؛ موعود اسلام چاپ اول 1388.

وی سیدی جلیل الشأن بوده و در نزدیک شاهزاده عبد العظیم علیه‌السلام قبری است با بقعه عالیه، منسوب به او و زیارتگاه همه‌ی مردم است.
و در روایت نجاشی است: زمانی که حضرت عبد العظیم در ری مخفی بود، روزها روزه می‌داشت و شب‌ها به نماز می‌ایستاد. مخفیانه بیرون می‌آمد، و زیارت می‌کرد قبری را که در مقابل قبر اوست، و می‌گفت: این قبر مردی از فرزندان امام موسی علیه‌السلام است [1] .
علامه مجلسی رحمه الله در «تحفةالزائر» فرموده: قبر شریف امامزاده حمزه، فرزند حضرت موسی علیه‌السلام، نزدیک قبر حضرت عبد العظیم است. ظاهرا همان امامزاده باشد که حضرت عبد العظیم او را زیارت می‌نموده، و باید آن مرقد منور را هم زیارت نمود. این یکی از اقوال در محل دفن و قبر آن بزرگوار است. قول دوم: از صاحب کتاب «المجدی» نقل شده که گفته: حمزة بن امام موسی علیه‌السلام، مکنی به ابوالقاسم است و قبرش در اصطخر شیراز، معروف و مشهور، و محل زیارت نزدیک و دور است. از تاریخ عالم‌آرا نقل است که گفته: نسب سلسله‌ی جلیله‌ی صفویه، به حضرت حمزة بن موسی علیه‌السلام منتهی می‌شود. مدفن آن امامزاده در قریه‌ای از قرای شیراز است. سلاطین صفویه برای وی بقعه‌ای عالیه بنا نموده‌اند، و موقوفات زیاد قرار داده‌اند. قول سوم: و در ترشیز نیز قبری است که جمعی اعتقاد دارند قبر حمزة بن موسی الکاظم علیه‌السلام است. قول چهارم: در بلده طیبه قم، زیارتگاهی است معروف به شاهزاده حمزه، و به جلالت قدر معروف است. اهل این شهر اعتقاد تمامی به او دارند، و در احترام و اکرام او بسیار می‌کوشند. از برای او صحن و قبه و بارگاهی است. و از کلام صاحب تاریخ قم معلوم می‌شود که این بزرگوار همان حمزة بن موسی علیه‌السلام است.

پی نوشت ها:
[1] معجم‌رجال‌الحدیث، ج 10، ص 46.
منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی؛ موعود اسلام چاپ اول 1388.

برقی وی را از کسانی به شمار آورده که از امام رضا علیه‌السلام حدیث نقل نموده است [1] .
دو روایت از او در مآخذ دیده می‌شود:
1- مرحوم کلینی با ذکر سند از او نقل نموده که امام رضا علیه‌السلام را دیدم درب انبار هیزم ایستاده و آهسته سخن می‌گوید. من کسی را ندیدم، پس عرض کردم: ای سید من! با چه شخصی راز می‌گویی؟ فرمود: با عامر زهرایی که نزد من آمده و شکایت می‌نماید! عرض کردم: ای سید من دوست دارم سخن او را بشنوم. فرمود: اگر سخن وی را بشنوی یک سال مبتلا به تب می‌شوی. عرض کردم: دوست دارم سخنش را بشنوم. پس حضرت فرمود: بشنو، صدایی همانند سوت شنیدم و تب بر من عارض گردید و تا یک سال ادامه داشت [2] .
2- مرحوم علامه مجلسی از کتاب مناقب ابن شهر آشوب نقل نموده که حکیمه دختر ابوالحسن موسی بن جعفر علیهماالسلام می‌گوید: هنگامی که زایمان خیزران مادر امام جواد علیه‌السلام فرا رسید امام رضا علیه‌السلام مرا خواست پس فرمود: ای حکیمه! در هنگام زایمان او حاضر شو و تو و او و قابله در اطاقی بروید! و امام رضا علیه‌السلام برای ما چراغی گذاشت و در را به روی ما بست هنگامی که درد زایمان به خیزران دست داد و مقابل او طشتی بود، چراغ خاموش شد. من از خاموش شدن چراغ غمگین شدم در این اثنا امام جواد علیه‌السلام در طشت درخشید ناگهان دیدم که بر بدن او چیز نازکی است مانند پارچه، نور او می‌درخشید به گونه‌ای که اتاق را روشن کرد پس ما امام جواد علیه‌السلام را دیدیم پس من او را برداشتم و در دامنم گذاشتم و آن پرده را از روی او برداشتم سپس امام رضا علیه‌السلام تشریف آورد و در را باز کرد، در وقتی که ما از جریان او فارغ شده بودیم پس حضرت او را گرفت و در گهواره گذاشت و به من فرمود: ای حکیمه! از گهواره‌ی او دور نشو.
حکیمه می‌گوید: در روز سوم از ولادت امام جواد علیه‌السلام دیده‌اش را به طرف آسمان گشود سپس به راست و چپ خویش نگاه کرد آن گاه فرمود: «أشهد أن لا اله الا الله و أشهد أن محمدا رسول الله». من وحشت‌زده و متعجب برخاستم و خدمت امام رضا علیه‌السلام شرفیاب شدم و به او عرض کردم: من از این کودک چیز عجیبی شنیدم. حضرت فرمود: چه شنیدی؟ من جریان را به حضرت خبر دادم! فرمود: ای حکیمه! آنچه از عجایب او خواهی دید بیش از این است [3] .
مرحوم سید جعفر آل بحرالعلوم فرموده: در کوه‌های راه بهبهان قبری

است که به او نسبت داده می‌شود و شیعیان آنجا را زیارت می‌نمایند [4] .
نویسنده: حقیر در سال 1428 هجری قمری روز هشتم ماه جمادی الاولی برابر با چهارم خرداد سال 1386 هجری شمسی به زیارت بی‌بی حکیمه مشرف شدم جریان و خاطرات آن سفر را نقل می‌نمایم: در تاریخ مذکور در خدمت آقای سید جواد موسوی (از سادات محترم و موفق چهار روستایی) به اتفاق آقای حاج محمد فولادی و جناب حاج محمد بازیار (از دوستان خوب حقیر از اهالی همان روستا) از آنجا به قصد زیارت آن بانوی محترمه به راه افتادیم. حدود ساعت هفت و پانزده دقیقه از گناوه گذشتیم و در جاده آسفالت گناوه - بهبهان ادامه مسیر دادیم با سرعت متعارف حدود دو ساعت راه پیمودیم تا به امامزاده محترمه رسیدیم. حرم مطهرش در کوه‌های بهبهان و گچسازان به فاصله 47 کیلومتر از جاده اصلی گناوه به بهبهان فاصله دارد. جاده آسفالت، ولی کم عرض و پرپیچ و خم است و گردنه‌هایی خطرناک دارد. حرم شریف در غاری واقع است که اکنون آن را توسعه داده‌اند و صحن و رواقی باصفا دارد ولی در عین حال ضریح مطهر زیر کوه قرار دارد و بسیار جالب است. بر روی آن نوشته شده:
بسمه تعالی
ضریح مطهر و مبارک حضرت بی‌بی حکیمه علیهاالسلام بنت امام موسی بن جعفر علیهماالسلام در سال 1383 ساخته و نصب گردید. ساخت و قلم‌زنی: سید محسن احمد، نجاری ابن یمین. اطراف ضریح یک ردیف آیات سوره «الدهر» تا (لؤلؤا منثورا) و ردیفی دیگر اسماء الله، یا کافی و... و قسمتی دیگر دوازده بند مرثیه از ملا محتشم: باز این چه شورش است که در خلق عالم است، نوشته شده. در قسمت بالای سر جلو رو ضریح کوچکی است که روی آن نوشته شده: بی‌بی گل خاتون کنیز بی‌بی حکیمه. آن روز که ما شرفیاب بودیم هوا نسبتا گرم بود ولی حدود 150 نفر زائر از زن و مرد، بزرگ و کوچک آنجا بودند.

پی نوشت ها:
[1] معجم‌رجال‌الحدیث، ج 23، ص 187.
[2] کافی، ج 1، ص 395 و 396، ح 5.
[3] بحارالانوار، ج 50، ص 10، ح 10؛ مجالس شب‌های شنبه، ج 6، ص 380 و 381.
[4] تحفة العالم فی شرح خطبة المعالم، ج 2، ص 36.
منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی؛ موعود اسلام چاپ اول 1388.

حرمت مسجد

در جواب این سؤال که چرا مسجد را باید تکریم و احترام نمود (؟) امام صادق علیه‌السلام پاسخ می‌دهند: چون مساجد خانه‌های خدا در روی زمین می‌باشند، لانها بیوت الله فی الارض. [1] نیز فرمود خوشا به حال آن کسی که در خانه خود وضو بسازد و مرا در خانه‌ام زیارت کند، طوبی لمن تطهر فی بیته و زارنی فی بیتی. [2] . مسجد از آن مقدار حرمت برخوردار است که حتی ریگ‌های آن تسبیح گوی خدای سبحان می‌باشند. از امام باقر علیه‌السلام روایت این گونه است که هر کس ریگ‌های مسجد (سابق صحن یا حتی شبستان مساجد پوشیده از ریگ و سنگ ریزه بوده است) را برده، باید به مسجد بازگرداند؛ زیرا آن ریگ‌ها تسبیح خدا می گویند، فانها تسبح. [3] . در مورد پاداش کسی که به سوی مسجد می‌رود، از امام صادق علیه‌السلام آمده است: من مشی الی المسجد لم یضع رجله علی رطب و لا یابس الا سبحت له الارض الی الارضین السابعة. [4] «هر کس به سوی مسجد برود پای خویش را به هیچ تر و خشکی نمی‌گذارد، جز آن که زمین تا زمین‌های هفتم وی را تسبیح می گویند.» نیز از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این گونه روایت است که هر کس با مسجد انس بگیرد خدا با وی انس خواهد گرفت، من ألف المسجد ألفه الله. [5] .

پی نوشت ها:

[1] علل الشرایع، ج 2، ص 12.

[2] همان.

[3] همان.

[4] ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص 52.

[5] المحجة البیضاء، ج 1، ص 358.

منبع: امام کاظم الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ اول 1386.

حرکت کردن درخت به دستور امام کاظم

می‌گویند: روزی حسن بن عبدالله زاهد خدمت امام کاظم علیه‌السلام رسید و پرسید: «امروز امام و راهنما کیست؟» امام کاظم علیه‌السلام فرمود: «اگر به تو بگویم آیا قبول خواهی کرد.»
گفت: «بلی.» پس امام کاظم علیه‌السلام اشاره به خود کرد. او گفت: «خواهشمندم دلیلی که موجب اطمینان قلب شود بیاورید.» حضرت اشاره به درختی کرد و فرمود: «بطرف آن درخت برو و بگو موسی بن جعفر تو را طلبیده است.» چون او پیام امام کاظم علیه‌السلام را به آن درخت رساند، فوراً درخت راهی شد و با سرعت تمام خود را به خدمت امام کاظم علیه‌السلام رسانید و در برابر آن حضرت قرار گرفت. دو مرتبه امر شد که آن درخت برود و بر سر جای خود قرار گیرد. پس آن درخت باز به فرموده امام کاظم علیه‌السلام عمل نمود و به سر جای خود برگشت و در آنجا قرار گرفت. چون حسن بن عبدالله این معجزه شگفت‌انگیز را مشاهده نمود، ایمان آورد و با اعتقاد درست از دنیا رفت. [1] .

پی نوشت ها:

[1] حدیقة الشیعه.

منبع: حدیث اهل‌بیت: عجایب و معجزات شگفت انگیزی از امام کاظم؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس، شاکر چاپ اول 1386.

حرکت کردن درخت بسوی به امام کاظم

رافعی می‌گوید: من پسر عمویی داشتم به نام حسن بن عبدالله که او شخصی زاهد و عابدترین اهل زمانش بود و سلطان بخاطر دیانت و عبادتش به وی احترام می‌گذاشت. او گاهی اوقات سلطان را آنگونه که خوشش نمی‌آمد، امربه معروف و نهی از منکر می‌کرد و صلاح او را می‌خواست. روزی او وارد مسجد شد و حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام نیز آنجا بود. حضرت به وی فرمود: «ای ابو علی! تو دارای صفات و چیزهای نیک و خوبی که مورد علاقه من است هستی، ولی معرفت نداری! دنبال معرفت برو.» پرسید: «معرفت چیست؟» حضرت فرمود: «برو و فقه را یاد بگیر.» پرسید: از چه کسی بیاموزم؟» حضرت فرمود: از فقهای مدینه.» پس او رفت و احادیثی را نوشت. سپس آمد و آنها را برای امام کاظم علیه‌السلام خواند. حضرت فرمود: «برو و فقه بیاموز و در پی علم، گردش کن. او رفت و خلافها را نوشت و خدمت امام کاظم علیه‌السلام آمد و آنها را عرضه کرد ولی حضرت کاظم علیه‌السلام تمام آنها را بر زمین انداخت و باز فرمود: «برو و معرفت بیاموز.» او چون مرد دینداری بود، بدنبال امام کاظم علیه‌السلام روان شد تا اینکه حضرت به یکی از املاکش رفت. پس به آن حضرت گفت: «ای فرزند رسول خدا! من خدا را شاهد می‌گیرم که محتاج تو هستم. پس مرا بر آنچه که شناختش بر من لازم است، راهنمایی کن.» پس امام کاظم علیه‌السلام امامت امیرالمؤمنان و حقانیت او را در بعد از رسول خدا و همینطور حقانیت امامان بعدش تا امام صادق علیهم‌السلام را برای او گفت و سپس سکوت کرد.
آن مرد گفت: «فدایت شوم! امروز امام کیست؟» فرمود: «اگر بگویم قبول می‌کنی؟» گفت: «بلی.» فرمود: «امام من هستم.» آن مرد گفت: «چه دلیلی داری؟» حضرت به درخت اشاره کرد و فرمود: «بسوی آن درخت برو و به او بگو: موسی بن جعفر علیه‌السلام به تو می‌گوید بیا.»
او این کار را کرد. ناگهان درخت زمین را شکافت و بسوی آن حضرت آمد و جلوی ایشان ایستاد. بعد حضرت اشاره کرد و درخت برگشت. پس آن مرد به امامت امام کاظم علیه‌السلام اقرار کرد و خاموشی را در پیش گرفت. آن شخص قبل از آنکه به راه راست هدایت شود، خوابهای خوب و زیبایی را مشاهده می‌کرد و گاهی هم افراد دیگری در مورد او خوابهای خوبی می‌دیدند، ولی بعد از آن، خواب و رؤیاهای او قطع شد. پس شبی امام صادق علیه‌السلام را در خواب دید و از قطع شدن رؤیاهایش شکایت کرد. حضرت به او فرمود: «غمگین مباش! وقتی که ایمان در قلب مؤمنی

رسوخ کرد، رؤیا از او برداشته می‌شود.» [1] .

پی نوشت ها:

[1] بحارالانوار ج 61.

منبع: حدیث اهل‌بیت: عجایب و معجزات شگفت انگیزی از امام کاظم؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس، شاکر چاپ اول 1386.

حوریان بهشتی در خدمت امام کاظم

می‌گوید: در ایامی که حضرت امام موسی علیه‌السلام در حبس هارون بود. آن ملعون، کنیزی در نهایت زیبائی و جمال برای خدمت آن حضرت به زندان فرستاد، شاید که حضرت به سوی او میل نماید تا برای تضییع آن حضرت بهانه‌ای بدست بیاورد و قدر و منزلت او در نظر مردم کم شود.
چون کنیز را به جایگاه آن حضرت آوردند فرمود: «مرا به امثال اینها احتیاجی نیست، اینها در نظر شما ارزش دارد ولی در نزد من قدری ندارد.» چون خبر را برای آن هارون بردند، غضبناک شد و گفت: «بگوئید که ما تو را به رضای خودت حبس نکرده‌ایم و ما به اجازه تو کاری نداریم.» پس کنیز را نزد او بگذارید و برگردید. چون کنیز را پیش امام کاظم علیه‌السلام گذاشتند، آن ملعون خادمی را فرستاد که در مورد آنها خبر بیاورد. خادم برگشت و گفت: «کنیز در سجده است و می‌گوید: «قدوس سبحانک» هارون گفت:«موسی بن جعفر او را جادو کرده است.»
پس دستور داد آن کنیز را بیاورند. وقتی که کنیز آمد، اعضایش می‌لرزید و بسوی آسمان نظر می‌کرد. هارون گفت: «تو را چه شده است؟» کنیز گفت: «حال غریبی به من دست داد، چون نزد امام کاظم علیه‌السلام رفتم دیدم که او پیوسته مشغول نماز است و به من توجهی نمی‌کند. بعد از آنکه از نماز فارغ شد مشغول ذکر خدا شد. من به نزدیک او رفتم و گفتم: «چرا امری به من نمی‌فرمائید؟» فرمود: «من به تو احتیاجی ندارم.» گفتم: مرا بسوی شما فرستاده‌اند که خدمت کنم.» فرمود: «پس این جماعت چکاره هستند؟» و به گوشه‌ای اشاره کرد.
چون نگاه کردم، ناگهان باغها و بستانهایی را دیدم که انتهای آنها معلوم نبود، و به انواع میوه‌ها و ریاحین آراسته شده بود. در آنجا حوریان و غلامانی بودند که هرگز در زیبائی و صفا مثل آنها را ندیده بودم. آنان جامه‌هایی از حریر و دیبا پوشیده بودند و تاجهای زینت شده به انواع جواهر گرانبها برسر داشتند. انواع طعامها و میوه‌ها و شربتها و کاسه‌ها و ابریقها در دست گرفته و در خدمت امام کاظم علیه‌السلام ایستاده بودند. چون این صحنه‌ها را مشاهده کردم، بیهوش شدم و بعد به سجده افتادم و سرم را بر نداشتم تا اینکه خادم مرا نزد تو آورد.
هارون گفت: «شاید در سجده به خواب رفته بودی و اینها را در خواب می‌دیدی؟!»
کنیز گفت: «به خدا سوگند که اینها را پیش از رفتن به سجده دیدم و بخاطر دهشتی که مرا فرا گرفت به سجده افتادم.» سپس هارون به یکی از خادمان خود گفت: «از این کنیز محافظت کن تا این ماجرا را برای

کسی نگوید.» پس آن کنیز مشغول نماز شد و پیوسته عبادت می‌کرد، به او گفتند: «سبب نماز خواندن و عبادت کردن تو چیست؟» او گفت: «عبد صالح را دیدم که پیوسته نماز می‌کرد و من نیز از او پیروی می کنم.» گفتند: «از کجا می‌گویی که این نام برای او است؟» او گفت:» آن حوریانی که در باغهای بهشتی مشاهده کردم ندا کردند که: از عبد صالح دور شو که ما در خدمت او هستیم و ما خدمتکاران او باشیم نه تو؛ از گفته ایشان دانستم که لقب او، عبدصالح است.» آن کنیز پیوسته مشغول نماز و عبادت بود تا اینکه از دنیا رحلت کرد، و این واقعه چند روز قبل از شهادت امام کاظم علیه‌السلام اتفاق افتاده بود. [1] .

پی نوشت ها:

[1] مناقب ابن شهر آشوب.

منبع: حدیث اهل‌بیت: عجایب و معجزات شگفت انگیزی از امام کاظم؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس، شاکر چاپ اول 1386.

حدود فدک

مهدی عباسی (سومین خلیفه عباسی) برای سرپوش گذاشتن بر جنایات خود، روزی اعلام کرد که « می‌خواهم عباد و حقوقی که مردم بر گردن من دارند به صاحبانشان بدهم ».
امام کاظم علیه‌السلام این اعلام را شنید و نزد مهدی عباسی رفت و دید او در ظاهر به ادای حقوق مردم اشتغال دارد، به او فرمود:
« ما بال مظلمتنا لا ترد »
« پس چرا حقوق از دست رفته ما به ما باز نمی‌گردد »؟
مهدی گفت: « حقوق شما چیست »؟
امام علیه‌السلام فرمود: « "فدک" حق ماست ».
مهدی عباسی گفت: « حدود فدک را مشخص فرما تا آن را به شما بازگردانم ».
امام علیه‌السلام گفت: « حد اول آن، کوه احد است.
حد دوم آن، « سیف البحر » (حدود شام و سوریه) است.
حد سوم آن، « عریش مصر » است. و حد چهارمش « دومة الجندل » (بین شام و عراق) است ». مهدی گفت: « آیا همه این‌ها از حدود فدک است »؟
امام کاظم علیه‌السلام فرمود: « آری ».
مهدی آنچنان ناراحت شد که آثار خشم در چهره‌اش پدیدار گشت، چرا که پاسخ امام علیه‌السلام به او فهماند که زمام حکومت همه دنیای اسلام باید در دست امامان باشد.
مهدی برخاست و در حالیکه می‌رفت گفت:
« این حدود بسیار است، باید پیرامون آن اندیشه کنم »! [1] .

پی نوشت ها:
[1] علامه مجلسی، بحارالانوار، ج 48، ص 156 - کلینی، اصول کافی، ج 1، ص 543.
منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام موسی بن جعفر؛ سید علی حسینی قمی، نبوغ چاپ دوم 1382.

حافظ أبی‌بکر احمد بن علی الخطیب البغدادی

فقیه، محدث، مورخ و ادیب و از مشاهیر حفاظ و فقها می‌باشد(متوفی 463 ه) و تألیفات او را بعضیها در حدود صد کتاب نوشته‌اند که مشهورترین آنها «تاریخ بغداد» است. وی درباره امام موسی کاظم علیه‌السلام می‌نویسد: «کان موسی بن جعفر یدعی العبد الصالح من عبادته و اجتهاده روی اصحابنا انه دخل مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله فسجد سجدة فی اول اللیل، و سمع و هو یقول فی سجوده: عظم الذنب من عندی فلیحسن العفو عندک. یا أهل التقوی و یا أهل المغفرة. فجعل یرددها حتی اصبح و کان سخیا کریما، و کان یبلغه عن الرجل انه یؤذیه فیبعث الیه بصرة فیها ألف دینار و کان یصر الصرر ثلاثمائة دینار و اربعمأة دینار و مأتی دینار ثم یقسمها بالمدینة و کان مثل صرر موسی بن جعفر علیه‌السلام إذا جاءت الإنسان الصرة فقد استغنی» [1] . «موسی بن جعفر به جهت کثرت عبادت و اجتهادش «عبدصالح» نامیده می‌شد. اصحاب ما روایت کردند که او اول شب داخل مسجد رسول خدا شد و به سجده رفت و شنیده شد که در سجده می‌گفت: عظم الذنب من عندی فلیحسن العفو عندک..» به این ذکر چندان مداومت فرمود که سپیده صبح بر دمید. او سخاوتمند و بزرگوار بود و کسی که با وی بدی می‌کرد، کیسه هزار دینار برایش می‌فرستاد و کیسه‌ها را 300 دینار؛ 400 دینار؛ و 200 دینار بسته‌بندی می‌کرد و در میان فقرای مدینه تقسیم می‌نمود. و میان مردم معروف بود که اگر کیسه‌ای از آن حضرت به کسی برسد، او دیگر فقیر و تنگدستی را پشت سر می‌گذارد».

پی نوشت ها:

[1] تاریخ بغداد، ج 13، ص 27 - 28.

منبع: امامان اهل‌بیت در گفتار اهل سنت؛ تحقیق و نگارش داود الهامی؛ مکتب اسلام چاپ اول پاییز 1377.

حافظ حسین کربلائی تبریزی (م 994 ه) درباره امام موسی بن جعفر علیه‌السلام گفته است:
«ذکر الإمام الکریم و السید الحلیم و سمی الکلیم، الصابر الکظیم، صاحب العسکر و الجیش، المدفون بمقابر قریش، صاحب الشرف الأنور الأزهر، أبی‌ابراهیم موسی بن جعفر علیه الصلوة و السلام.». «وی امام هفتم از ائمه اثنی عشر است. کنیت او «ابوابراهیم» و لقبش «کاظم» و «عبدالصالح» و کان علیه‌السلام عالما عابدا صالحا زاهدا جوادا حلیما کبیر القدر و کان یدعی بالعبد الصالح من عبادته و اجتهاده. قیل: بضع عشرة سنة کل یوم یسجد سجدة بعد ابیاض الشمس الی وقت الزوال. کان سخیا کریما. کان یبلغه عن الرجل انه یؤذیه فیبعث الله بصرة فیها ألف دینار». «ابی‌اسحاق کاتب گوید: که من با موکلان که در حبس موکل حضرت امام موسی کاظم علیه‌السلام بودند، بودم. اگر بعد از پیغمبر ما صلی الله علیه و آله پیغمبری بود، موسی بن جعفر بودی. وی بر عبادتی قادر بود که نشنیده‌ایم که کسی قادر باشد از اولین و آخرین، چون نماز بامداد کرد به اوراد مشغول بودی تا آفتاب برآمدی آنگاه سجده کردی از روی خضوع و خشوع تا زوال آفتاب، آنگه برخاستی و نماز پیشین کردی و به اوراد مشغول گشتی تا عصر کردی و بعد از آن نیز پاره‌ای اوراد خواندی آنگه سجده کردی و در سجده بودی تا نماز شام آنگه برخاستی و نماز شام بکردی با سنتها و پاره اوراد خواندی. بعد از آن روزه بگشادی به شربتی آب یا به قدری شیر و اندک چیزی خوردی آنگه نماز خفتن کردی و ساعتی در عقب آن را به اوراد مشغول بودی آنگه سجده کردی و در سجده بودی تا نیم شب. آنگه برخاستی و در آسمان نگریستی و پنج آیه از آخر آل عمران برخواندی، آنکه در نماز شب ایستادی در دعا اکثار و اجتهاد کردی و بسیار گریستی و تضرع نمودی تا که شب زایل شدی. عابدترین و فقیه‌ترین و سخی‌ترین و کریم‌ترین اهل روزگار خود بودی چون قرآن خواندی به اندوه و گریه و زاری خواندی و از آواز خوش وی مستمعین بگریستندی وی را در مدینه زین المجتهدین خواندندی. کاظمش برای آن خواندند که خشم فرو خوردی و تحمل ظالمان کردی. و رواة ثقات روایت کرده‌اند که: در وقتی که حضرت امام موسی کاظم علیه‌السلام در حبس هارون بود شبی هارون حضرت امام حسین علیه‌السلام را در خواب دید با حربه آن حضرت فرمود که اگر الحال فرزندم موسی را از حبس بیرون نیاوری و نگذاری تو را با این حربه بکشم. پس همان لحظه وی را از حبس بیرون آورد و سی هزار درهم به وی داد و گفت: اگر خواهی اینجا باش و اگر خواهی به مدینه

رو. آن حضرت فرمود که: در خواب دیدم حضرت رسول را که آمد پیش من و فرمود که: یا موسی محبوسی و مظلوم. این کلمات را بخوان که همین شب از حبس خلاص گردی. گفتم: بأبی انت و أمی کدام است آن کلمات؟ فرمود که: این است بگو: «یا سامع کل صوت و یا کاسی العظام لحما و منشرها بعد الموت، أسألک بأسمائک الحسنی و باسمک الأعظم الأکبر المخزون المکنون الذی لم یطلع علیه أحد من المخلوقین. یا حلیما ذا أناه لا یعری عن اناته یا ذاالمعروف الذی لم ینقطع ابدا و لا یحصی عددا فرج عنی». و عن جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام انه قال: «هؤلاء ولدی و هذا سیدهم» و اشار الی ابنه موسی الکاظم و قال: «هو باب من أبواب الله عزوجل یخرج الله عزوجل منه غوث هذه الأمة و نورها، خیر مولود و خیر ناشی...»

چون در بغداد به حضرت آن حضرت مشرف گردند، این زیارت نامه را بخوانند: «السلام علیک یا نور الله فی ظلمات الأرض» [1] .

پی نوشت ها:

[1] روضات الجنان، روضه هشتم، ج 2، ص 397 - 393.

منبع: امامان اهل‌بیت در گفتار اهل سنت؛ تحقیق و نگارش داود الهامی؛ مکتب اسلام چاپ اول پاییز 1377.

«وی امام والا مقام و پر خیر و برکت است (خدایش از او خشنود باد) شب را به بیدار خوابی و روز را به روزه‌داری می‌گذراند، او را به خاطر گذشت زیادش از کسانی که در حق او ستم روا می‌داشتند کاظم گفتند، او در نزد مردم عراق [1] به باب الحوائج معروف است، از آن جهت که هر کس برای برآورده شدن حاجتش به او متوسل شد هرگز ناامید برنگشت. او دارای کراماتی روشن، و فضایل نورانی است، او به قله و بلندای بزرگواری گام نهاده و اوج امتیازات را احراز کرده و به بلندترین مرتبه‌ی آن رسیده است» [2] .

پی نوشت ها:

[1] به پاورقی شماره‌ی - 2 - ص 192 مراجعه شود. م.

[2] النور الجلی فی نسب النبی: ص 97، خطی نفیس که یک نسخه از آن به خط مؤلف در کتابخانه استاد شیخ علی خاقانی موجود است.

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمد حسین عطایی.

حفص

«کسی را بیمناکتر از موسی بن جعفر بر نفس خود، و امیدوارکننده‌تر مردم، از وی ندیدم»[1] .

پی نوشت ها:

[1] بحارالأنوار: 11 / 265.

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمد حسین عطایی.

کاری نبود که محبوب خدا و مورد رضایت او باشد، مگر این که امام علیه‌السلام از روی میل و اخلاص آن را انجام می‌داد، از آن جمله حج خانه خدا که با پای پیاده و در حالی که مرکبهای سواری پیشاپیش او برده می‌شدند برگزار کرد و چهار مرتبه به همراه برادرش جعفر و تمام خانواده‌اش به حج رفت. علی بن جعفر درباره مدتی که این کاروان طی مسافت می‌کرد نقل می‌کند که، سفر اول بیست و شش روز و سفر دوم بیست و پنج روز، و سفر سوم بیست و چهار روز و چهارمی بیست و یک روز طول کشید [1] .

در بیشتر مسافرتهایش به بیت‌الله، از راه کنار می‌رفت و از مردم جدا می‌شد و دل و اندیشه‌اش به خدا متوجه بود، یک مرتبه بدون این که کسی بداند، به صورت ناشناس به مکه رفت و داستانی با شقیق بلخی [2] برای او اتفاق افتاده است که بیشتر نویسندگان شرح حال امام، آن داستان را نوشته‌اند، و اصل داستان از این قرار است: شقیق به قصد اعمال حج، در سال 149 ه، یا سال 146 ه عازم بیت الله الحرام شد و در قادسیه فرود آمد. وقتی که در جای خود مستقر شد، به احوال حاجیان پرداخت، و به میزان آمادگی آنها می‌نگریست و در آن میان که سرگرم مطالعه و نگرش بر حاجیان بود یک مرتبه چشمش افتاد - به طوری که خود می‌گوید - به جوانی خوش سیما، گندم‌گون، لاغر اندام، که بالای جامه‌هایش، جامه‌ای از پشم داشت، تنها و جدا از همه مردم و دور از اعمال آنها نشسته و با آنان محشور نیست. در دلش خطور کرد که این جوان از صوفیه است و چون توشه‌ای ندارد و چیزی از وسایل لازم برای مسافر به همراه ندارد، می‌خواهد بار سنگینی روی دوش حاجیان باشد. شقیق تصمیم گرفت که نزد او برود و او را سرزنش کند تا از آن کار منصرف شود و به راه راست و درست برگردد! همین که شقیق به نزدیکی او رسید، پیش از این که سخنی به او بگوید، جوان توجهی به طرف او کرد و با بیانی آهسته و پر از مهر فرمود: «ای شقیق! از بسیاری گمانها دوری کنید که بعضی از گمان‌ها گناه است»[3] . پیش از این، سخن دیگری نگفت، سپس او را ترک گفت و به کار خود مشغول شد، شقیق مات و پریشان خاطر از کار آن جوان، که به نام او را صدا زد و از باطن او خبر داد، عقل از سرش پرید و احترام زیادی، از او در دلش احساس کرد و اطمینان پیدا کرد که او از بندگان شایسته خدا است و از این که درباره او گمان بد کرده بود پشیمان شد و تصمیم گرفت که دوباره نزد او برود و از او پوزش بطلبد و از خطای خود تقاضای بخشش کند. هرچه او را جست، نیافت. وقتی که کاروانها در بیابان

(فضه) فرود آمدند، یک مرتبه شقیق چشمش به او افتاد، دید همسفرش مشغول نماز است در حالی که از خوف خدا اعضای بدنش مضطرب، و اشکش چون مروارید به گونه‌هایش می‌غلطد، ایستاد، تا این که وی از نمازش فارغ شد، پیش از این که چیزی بپرسد، آن جوان نگاهی به طرف او کرد و فرمود: «ای شقیق! بخوان: و همانا من آمرزنده‌ام آن که را که توبه کرد و ایمان آورد و عمل شایسته انجام داد و هدایت یافت»[4] .
سپس او را ترک گفت و به راه خود رفت و شقیق در امواجی از افکار و اندیشه‌ها دست و پا می‌زد و همواره می‌گفت: خدایا! عجبا! او دو بار آنچه در باطن من گذشته بود به زبان آورد!
البته که او از ابدال است.
او از بندگان واصل به خدا، و از هدایت یافتگان است، به فکری عمیق درباره او فرو رفته بود و کاروان صحراء را در می‌نوردید، تا این که به (ابواء) رسید. شقیق در آن جا شروع به جستجو کرد، چشمش به آن جوان افتاد و به جانب او شتافت. ناگهان دید که او کنار چاهی ایستاده و آب برمی‌دارد، در دستش مشک کوچکی بود که در چاه افتاد، او گوشه چشمی به طرف آسمان کرد، در حالی که با نهایت خضوع و ایمان خدا را مخاطب قرار داده بود، می‌گفت:
«خدایا! وقتی که تشنه آب شوم تو آب آشامیدن منی و هنگام گرسنگی‌ام تو قوت و غذای منی! خدای من، آقای من! من جز تو کسی را ندارم، مشک آبم را از دست من مگیر...»
و بیش از این نگفت، تا این که فوری آب تا سر چاه بالا آمد در حالی که مشک روی آب گردش می‌کرد.دستش را دراز کرد آن را برداشت و از آن وضو ساخت و چهار رکعت نماز خواند، سپس به سمت توده‌ای از شن‌های بیابان رفت و مشتی از آن برداشت و داخل مشک ریخت و آنها را تکان داده از آن آشامید. شقیق جلو رفته و به وی سلام داد و گفت: از آنچه خداوند به تو مرحمت کرده است، به من بخوران! «ای شقیق! نعمت‌های ظاهری و باطنی خداوند بر من تمام نشدنی است، پس به پروردگارت خوش گمان باش!»
سپس مشک را به او داد و او نیز از آن آشامید در آن آرد نرم آمیخته با شکر بود، شقیق - چنانکه خود می‌گوید - هرگز آشامیدنی لذیذتر و گواراتر از آن نیاشامیده بود، چند روزی بدون میل به خوردنی و آشامیدنی در آن جا ماند و بعد که از او جدا شد یکدیگر را ندیدند مگر در مکه، که او را در کنار «قبة الشراب» در تاریکی آخر شب، در حالی دید که با خشوع و گریه و زاری نماز می‌خواند و به همین حال بود تا این که سفیدی صبح برآمد، آنگاه از جا برخاست و به طرف «کنار مطاف» رهسپار شد و در آن جا دو رکعت نماز فجر را بجا آورد و نماز صبح را با مردم برگزار کرد، سپس رو به

جانب خانه کعبه کرد و پس از طلوع خورشید آن را طواف کرد و پس از فراغت از طواف، نماز طواف بجا آورد، آنگاه از بیت خارج شد.
شقیق به قصد این که سلامی به او بدهد و به دیدارش تشرف حاصل کند، به دنبال وی حرکت کرد. ناگاه خدمتگزاران و غلامان را دید که در اطرافش می‌گردیدند و سمت راست و چپش را گرفتند. توده‌های مردم هجوم آوردند، دست‌ها و پهلوهای او را می‌بوسیدند. شقیق از آن حالت در شگفت ماند و از اطرافیان آن بزرگوار نام هم‌سفرش را پرسید: گفتند: «این موسی کاظم علیه‌السلام است». آن جا بود که شقیق ایمان آورد و یقین پیدا کرد که چنان کرامت و بزرگی سزاوار امام [5] است، یکی از شعراء این رویداد را به شعر درآورده است:
سل شقیق البلخی عنه بما عاین منه
و ما الذی کان ابصر
قال: لما حججت عاینت شخصا
شاحب اللون ناحل الجسم اسمر
سائرا وحده و لیس له زاد
فما زلت دائما اتفکر
و توهمت انه یسأل الناس
و لم أدر أنه الحج الأکبر
ثم عاینته و نحن نزول
دون قید علی الکثیب الاحمر
یضع الرمل فی الاناء و یشربه
فنادیته و عقلی محیر
اسقنی شربة فلما سقانی
منه عاینته سویقا و سکر
فسألت الحجیج من یک هذا
قیل هذا الامام موسی بن جعفر [6] .
البته داستان شقیق، گوشه‌ای از کرامات امام علیه‌السلام و آنچه از ایمان و دانشس در آن بزرگوار وجود داشته را در حد تحمل نفوس، روشن می‌سازد.

پی نوشت ها:
[1] بحارالأنوار: 11 / 261.
[2] شقیق بلخی از بزرگترین عابدان و زاهدان جهان اسلام است، او در آغاز کار از شکاکان بوده، بعد توبه نصوح کرد و اموال خود را که بالغ بر سیصد هزار درهم بود صدقه داد، وی سیصد ده داشت و همه را در راه خدا

داد به طوری که پس از شهادت در جنگ کولان، یک کفن برای تکفین نداشت. بیست سال لباس پشمینه و خشن می‌پوشید و می‌گفت: بیست سال به قرآن عمل کردم تا فهمیدم که فرق بین دنیا و آخرت دو حرف است و آن دو حرف عبارتند از آیه مبارکه: «پس آنچه داده شدید از چیزی، مایه تعیش زندگانی دنیا است و آنچه نزد خداست، بهتر و پاینده‌تر است» [سوره شورا: آیه 35.].
و همواره می‌گفت: سه خصلت افسر زهد و پارسایی است: اول - آن که برخلاف هوای نفس حرکت کردن، نه مطابق هوای نفس. دوم - آن که پارسایی در عمل به پارسایی قلبی بینجامد. سوم - آن که هرگاه انسان با خود خلوت می‌کند، به خاطر آورد که چگونه به قبر وارد و از آن جا خارج خواهد شد. و تشنگی، گرسنگی، برهنگی و طول روز قیامت را یاد کند، و حساب، صراط، طولانی بودن حساب، و رسوایی صحرای محشر را به یاد آورد، و هنگامی که اینها را یاد کند از یاد دنیای فریبنده باز خواهد ماند، پس از این که چنین شد از دوستداران زهاد خواهد بود، و هر که دوستدار آنان شود با آنهاست.
و می‌گفت: هر که می‌خواهد معرفت به خدا پیدا کند، باید ببیند به وعده‌های الهی دلبسته‌تر است یا به وعده‌های مردم. و به یکی از یارانش گفت: از توانگران دوری کن، زیرا وقتی که تو دلبسته آنها شدی و در آنها طمع داشتی، آنان را خدای خود قرار داده‌ای نه خدای عزوجل را. این مطالب در «حلیة الاولیاء» جلد 8 صفحه 59 تا 71، آمده است و صاحب کتاب، سخنان زیادی از حکمت‌ها و سفارش‌های ارزنده او را نقل کرده و در «لسان المیزان» جلد 3 صفحه 152 - 151 آمده است که شقیق اوصاف زیادی دارد که این مختصر را گنجایش آن نیست. او در سال) 194 ه) در جنگ کولان به شهادت رسید.
[3] سوره حجرات: آیه 12.
[4] سوره طه: آیه 82.
[5] اخبار الدول: ص 112، جوهرة الکلام: ص 141 - 140، مختار صفوة الصفوة: ص 153، جامع کرامات الأولیاء: 2 / 229، نورالأبصار: ص 135، مثیر الغرام، معالم العترة، المناقب، البحار، کشف الغمة، و دیگر منابع.
[6] مطالب السؤول: ص 84، بحار: 11 / 55، مناقب.
از شقیق بلخی آنچه را که از او (امام) دیده و آنچه را که مشاهده کرده است، بپرس؟
(شقیق) گوید: وقتی که عازم حج بودم کسی را دیدم رنگ پریده، لاغراندام و گندم‌گون.
تنها راه می‌رفت و زاد و توشه‌ای نداشت و من همواره درباره او می‌اندیشیدم.

و گمان کردم که او از مردم، گدایی می‌کند! و نفهمیدم که او خود، حج اکبر است.
سپس به چشم دیدم او را - در حالی که ما فرود آمده بودیم - بدون هیچ قیدی، روی تل شن قرمز،
شنها را در ظرف می‌ریزد و می‌آشامد، پس او را در حالی که عقلم حیران بود، صدا زدم:
جرعه‌ای بر من بنوشان! وقتی مرا از آن نوشانید، دیدمش، آرد نرم آمیخته به شکر است.
از حاجیان پرسیدم: این کیست؟ گفتند: این امام موسی بن جعفر (علیهماالسلام) است.
منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمدحسین عطایی.

کاری نبود که محبوب خدا و مورد رضایت او باشد، مگر این که امام علیه‌السلام از روی میل و اخلاص آن را انجام می‌داد، از آن جمله حج خانه خدا که با پای پیاده و در حالی که مرکبهای سواری پیشاپیش او برده می‌شدند برگزار کرد و چهار مرتبه به همراه برادرش جعفر و تمام خانواده‌اش به حج رفت. علی بن جعفر درباره مدتی که این کاروان طی مسافت می‌کرد نقل می‌کند که، سفر اول بیست و شش روز و سفر دوم بیست و پنج روز، و سفر سوم بیست و چهار روز و چهارمی بیست و یک روز طول کشید [1] .
در بیشتر مسافرتهایش به بیت‌الله، از راه کنار می‌رفت و از مردم جدا می‌شد و دل و اندیشه‌اش به خدا متوجه بود، یک مرتبه بدون این که کسی بداند، به صورت ناشناس به مکه رفت و داستانی با شقیق بلخی [2] برای او اتفاق افتاده است که بیشتر نویسندگان شرح حال امام، آن داستان را نوشته‌اند، و اصل داستان از این قرار است: شقیق به قصد اعمال حج، در سال 149 ه، یا سال 146 ه عازم بیت الله الحرام شد و در قادسیه فرود آمد. وقتی که در جای خود مستقر شد، به احوال حاجیان پرداخت، و به میزان آمادگی آنها می‌نگریست و در آن میان که سرگرم مطالعه و نگرش بر حاجیان بود یک مرتبه چشمش افتاد - به طوری که خود می‌گوید - به جوانی خوش سیما، گندم‌گون، لاغر اندام، که بالای جامه‌هایش، جامه‌ای از پشم داشت، تنها و جدا از همه مردم و دور از اعمال آنها نشسته و با آنان محشور نیست. در دلش خطور کرد که این جوان از صوفیه است و چون توشه‌ای ندارد و چیزی از وسایل لازم برای مسافر به همراه ندارد، می‌خواهد بار سنگینی روی دوش حاجیان باشد. شقیق تصمیم گرفت که نزد او برود و او را سرزنش کند تا از آن کار منصرف شود و به راه راست و درست برگردد! همین که شقیق به نزدیکی او رسید، پیش از این که سخنی به او بگوید، جوان توجهی به طرف او کرد و با بیانی آهسته و پر از مهر فرمود: «ای شقیق! از بسیاری گمانها دوری کنید که بعضی از گمان‌ها گناه است»[3] . پیش از این، سخن دیگری نگفت، سپس او را ترک گفت و به کار خود مشغول شد، شقیق مات و پریشان خاطر از کار آن جوان، که به نام او را صدا زد و از باطن او خبر داد، عقل از سرش پرید و احترام زیادی، از او در دلش احساس کرد و اطمینان پیدا کرد که او از بندگان شایسته خدا است و از این که درباره او گمان بد کرده بود پشیمان شد و تصمیم گرفت که دوباره نزد او برود و از او پوزش بطلبد و از خطای خود تقاضای بخشش کند. هرچه او را جست، نیافت. وقتی که کاروانها در بیابان

(فضه) فرود آمدند، یک مرتبه شقیق چشمش به او افتاد، دید همسفرش مشغول نماز است در حالی که از خوف خدا اعضای بدنش مضطرب، و اشکش چون مروارید به گونه‌هایش می‌غلطد، ایستاد، تا این که وی از نمازش فارغ شد، پیش از این که چیزی بپرسد، آن جوان نگاهی به طرف او کرد و فرمود: «ای شقیق! بخوان: و همانا من آمرزنده‌ام آن که را که توبه کرد و ایمان آورد و عمل شایسته انجام داد و هدایت یافت»[4] .
سپس او را ترک گفت و به راه خود رفت و شقیق در امواجی از افکار و اندیشه‌ها دست و پا می‌زد و همواره می‌گفت: خدایا! عجبا! او دو بار آنچه در باطن من گذشته بود به زبان آورد!
البته که او از ابدال است.
او از بندگان واصل به خدا، و از هدایت یافتگان است، به فکری عمیق درباره او فرو رفته بود و کاروان صحراء را در می‌نوردید، تا این که به (ابواء) رسید. شقیق در آن جا شروع به جستجو کرد، چشمش به آن جوان افتاد و به جانب او شتافت. ناگهان دید که او کنار چاهی ایستاده و آب برمی‌دارد، در دستش مشک کوچکی بود که در چاه افتاد، او گوشه چشمی به طرف آسمان کرد، در حالی که با نهایت خضوع و ایمان خدا را مخاطب قرار داده بود، می‌گفت:
«خدایا! وقتی که تشنه آب شوم تو آب آشامیدن منی و هنگام گرسنگی‌ام تو قوت و غذای منی! خدای من، آقای من! من جز تو کسی را ندارم، مشک آبم را از دست من مگیر...»
و بیش از این نگفت، تا این که فوری آب تا سر چاه بالا آمد در حالی که مشک روی آب گردش می‌کرد.دستش را دراز کرد آن را برداشت و از آن وضو ساخت و چهار رکعت نماز خواند، سپس به سمت توده‌ای از شن‌های بیابان رفت و مشتی از آن برداشت و داخل مشک ریخت و آنها را تکان داده از آن آشامید. شقیق جلو رفته و به وی سلام داد و گفت: از آنچه خداوند به تو مرحمت کرده است، به من بخوران! «ای شقیق! نعمت‌های ظاهری و باطنی خداوند بر من تمام نشدنی است، پس به پروردگارت خوش گمان باش!»
سپس مشک را به او داد و او نیز از آن آشامید در آن آرد نرم آمیخته با شکر بود، شقیق - چنانکه خود می‌گوید - هرگز آشامیدنی لذیذتر و گواراتر از آن نیاشامیده بود، چند روزی بدون میل به خوردنی و آشامیدنی در آن جا ماند و بعد که از او جدا شد یکدیگر را ندیدند مگر در مکه، که او را در کنار «قبة الشراب» در تاریکی آخر شب، در حالی دید که با خشوع و گریه و زاری نماز می‌خواند و به همین حال بود تا این که سفیدی صبح برآمد، آنگاه از جا برخاست و به طرف «کنار مطاف» رهسپار شد و در آن جا دو رکعت نماز فجر را بجا آورد و نماز صبح را با مردم برگزار کرد، سپس رو به

جانب خانه کعبه کرد و پس از طلوع خورشید آن را طواف کرد و پس از فراغت از طواف، نماز طواف بجا آورد، آنگاه از بیت خارج شد.
شقیق به قصد این که سلامی به او بدهد و به دیدارش تشرف حاصل کند، به دنبال وی حرکت کرد. ناگاه خدمتگزاران و غلامان را دید که در اطرافش می‌گردیدند و سمت راست و چپش را گرفتند. توده‌های مردم هجوم آوردند، دست‌ها و پهلوهای او را می‌بوسیدند. شقیق از آن حالت در شگفت ماند و از اطرافیان آن بزرگوار نام هم‌سفرش را پرسید: گفتند: «این موسی کاظم علیه‌السلام است». آن جا بود که شقیق ایمان آورد و یقین پیدا کرد که چنان کرامت و بزرگی سزاوار امام [5] است، یکی از شعراء این رویداد را به شعر درآورده است:
سل شقیق البلخی عنه بما عاین منه
و ما الذی کان ابصر
قال: لما حججت عاینت شخصا
شاحب اللون ناحل الجسم اسمر
سائرا وحده و لیس له زاد
فما زلت دائما اتفکر
و توهمت انه یسأل الناس
و لم أدر أنه الحج الأکبر
ثم عاینته و نحن نزول
دون قید علی الکثیب الاحمر
یضع الرمل فی الاناء و یشربه
فنادیته و عقلی محیر
اسقنی شربة فلما سقانی
منه عاینته سویقا و سکر
فسألت الحجیج من یک هذا
قیل هذا الامام موسی بن جعفر [6] .
البته داستان شقیق، گوشه‌ای از کرامات امام علیه‌السلام و آنچه از ایمان و دانشس در آن بزرگوار وجود داشته را در حد تحمل نفوس، روشن می‌سازد.

پی نوشت ها:
[1] بحارالأنوار: 11 / 261.
[2] شقیق بلخی از بزرگترین عابدان و زاهدان جهان اسلام است، او در آغاز کار از شکاکان بوده، بعد توبه نصوح کرد و اموال خود را که بالغ بر سیصد هزار درهم بود صدقه داد، وی سیصد ده داشت و همه را در راه خدا

داد به طوری که پس از شهادت در جنگ کولان، یک کفن برای تکفین نداشت. بیست سال لباس پشمینه و خشن می‌پوشید و می‌گفت: بیست سال به قرآن عمل کردم تا فهمیدم که فرق بین دنیا و آخرت دو حرف است و آن دو حرف عبارتند از آیه مبارکه: «پس آنچه داده شدید از چیزی، مایه تعیش زندگانی دنیا است و آنچه نزد خداست، بهتر و پاینده‌تر است» [سوره شورا: آیه 35.].
و همواره می‌گفت: سه خصلت افسر زهد و پارسایی است: اول - آن که برخلاف هوای نفس حرکت کردن، نه مطابق هوای نفس. دوم - آن که پارسایی در عمل به پارسایی قلبی بینجامد. سوم - آن که هرگاه انسان با خود خلوت می‌کند، به خاطر آورد که چگونه به قبر وارد و از آن جا خارج خواهد شد. و تشنگی، گرسنگی، برهنگی و طول روز قیامت را یاد کند، و حساب، صراط، طولانی بودن حساب، و رسوایی صحرای محشر را به یاد آورد، و هنگامی که اینها را یاد کند از یاد دنیای فریبنده باز خواهد ماند، پس از این که چنین شد از دوستداران زهاد خواهد بود، و هر که دوستدار آنان شود با آنهاست.
و می‌گفت: هر که می‌خواهد معرفت به خدا پیدا کند، باید ببیند به وعده‌های الهی دلبسته‌تر است یا به وعده‌های مردم. و به یکی از یارانش گفت: از توانگران دوری کن، زیرا وقتی که تو دلبسته آنها شدی و در آنها طمع داشتی، آنان را خدای خود قرار داده‌ای نه خدای عزوجل را. این مطالب در «حلیة الاولیاء» جلد 8 صفحه 59 تا 71، آمده است و صاحب کتاب، سخنان زیادی از حکمت‌ها و سفارش‌های ارزنده او را نقل کرده و در «لسان المیزان» جلد 3 صفحه 152 - 151 آمده است که شقیق اوصاف زیادی دارد که این مختصر را گنجایش آن نیست. او در سال) 194 ه) در جنگ کولان به شهادت رسید.
[3] سوره حجرات: آیه 12.
[4] سوره طه: آیه 82.
[5] اخبار الدول: ص 112، جوهرة الکلام: ص 141 - 140، مختار صفوة الصفوة: ص 153، جامع کرامات الأولیاء: 2 / 229، نورالأبصار: ص 135، مثیر الغرام، معالم العترة، المناقب، البحار، کشف الغمة، و دیگر منابع.
[6] مطالب السؤول: ص 84، بحار: 11 / 55، مناقب.
از شقیق بلخی آنچه را که از او (امام) دیده و آنچه را که مشاهده کرده است، بپرس؟
(شقیق) گوید: وقتی که عازم حج بودم کسی را دیدم رنگ پریده، لاغراندام و گندم‌گون.
تنها راه می‌رفت و زاد و توشه‌ای نداشت و من همواره درباره او می‌اندیشیدم.

و گمان کردم که او از مردم، گدایی می‌کند! و نفهمیدم که او خود، حج اکبر است.
سپس به چشم دیدم او را - در حالی که ما فرود آمده بودیم - بدون هیچ قیدی، روی تل شن قرمز،
شنها را در ظرف می‌ریزد و می‌آشامد، پس او را در حالی که عقلم حیران بود، صدا زدم:
جرعه‌ای بر من بنوشان! وقتی مرا از آن نوشانید، دیدمش، آرد نرم آمیخته به شکر است.
از حاجیان پرسیدم: این کیست؟ گفتند: این امام موسی بن جعفر (علیهماالسلام) است.
منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمدحسین عطایی.

کاری نبود که محبوب خدا و مورد رضایت او باشد، مگر این که امام علیه‌السلام از روی میل و اخلاص آن را انجام می‌داد، از آن جمله حج خانه خدا که با پای پیاده و در حالی که مرکبهای سواری پیشاپیش او برده می‌شدند برگزار کرد و چهار مرتبه به همراه برادرش جعفر و تمام خانواده‌اش به حج رفت. علی بن جعفر درباره مدتی که این کاروان طی مسافت می‌کرد نقل می‌کند که، سفر اول بیست و شش روز و سفر دوم بیست و پنج روز، و سفر سوم بیست و چهار روز و چهارمی بیست و یک روز طول کشید [1] .
در بیشتر مسافرتهایش به بیت‌الله، از راه کنار می‌رفت و از مردم جدا می‌شد و دل و اندیشه‌اش به خدا متوجه بود، یک مرتبه بدون این که کسی بداند، به صورت ناشناس به مکه رفت و داستانی با شقیق بلخی [2] برای او اتفاق افتاده است که بیشتر نویسندگان شرح حال امام، آن داستان را نوشته‌اند، و اصل داستان از این قرار است: شقیق به قصد اعمال حج، در سال 149 ه، یا سال 146 ه عازم بیت الله الحرام شد و در قادسیه فرود آمد. وقتی که در جای خود مستقر شد، به احوال حاجیان پرداخت، و به میزان آمادگی آنها می‌نگریست و در آن میان که سرگرم مطالعه و نگرش بر حاجیان بود یک مرتبه چشمش افتاد - به طوری که خود می‌گوید - به جوانی خوش سیما، گندم‌گون، لاغر اندام، که بالای جامه‌هایش، جامه‌ای از پشم داشت، تنها و جدا از همه مردم و دور از اعمال آنها نشسته و با آنان محشور نیست. در دلش خطور کرد که این جوان از صوفیه است و چون توشه‌ای ندارد و چیزی از وسایل لازم برای مسافر به همراه ندارد، می‌خواهد بار سنگینی روی دوش حاجیان باشد. شقیق تصمیم گرفت که نزد او برود و او را سرزنش کند تا از آن کار منصرف شود و به راه راست و درست برگردد! همین که شقیق به نزدیکی او رسید، پیش از این که سخنی به او بگوید، جوان توجهی به طرف او کرد و با بیانی آهسته و پر از مهر فرمود: «ای شقیق! از بسیاری گمانها دوری کنید که بعضی از گمان‌ها گناه است»[3] . پیش از این، سخن دیگری نگفت، سپس او را ترک گفت و به کار خود مشغول شد، شقیق مات و پریشان خاطر از کار آن جوان، که به نام او را صدا زد و از باطن او خبر داد، عقل از سرش پرید و احترام زیادی، از او در دلش احساس کرد و اطمینان پیدا کرد که او از بندگان شایسته خدا است و از این که درباره او گمان بد کرده بود پشیمان شد و تصمیم گرفت که دوباره نزد او برود و از او پوزش بطلبد و از خطای خود تقاضای بخشش کند. هرچه او را جست، نیافت. وقتی که کاروانها در بیابان

(فضه) فرود آمدند، یک مرتبه شقیق چشمش به او افتاد، دید همسفرش مشغول نماز است در حالی که از خوف خدا اعضای بدنش مضطرب، و اشکش چون مروارید به گونه‌هایش می‌غلطد، ایستاد، تا این که وی از نمازش فارغ شد، پیش از این که چیزی بپرسد، آن جوان نگاهی به طرف او کرد و فرمود: «ای شقیق! بخوان: و همانا من آمرزنده‌ام آن که را که توبه کرد و ایمان آورد و عمل شایسته انجام داد و هدایت یافت»[4] .
سپس او را ترک گفت و به راه خود رفت و شقیق در امواجی از افکار و اندیشه‌ها دست و پا می‌زد و همواره می‌گفت: خدایا! عجبا! او دو بار آنچه در باطن من گذشته بود به زبان آورد!
البته که او از ابدال است.
او از بندگان واصل به خدا، و از هدایت یافتگان است، به فکری عمیق درباره او فرو رفته بود و کاروان صحراء را در می‌نوردید، تا این که به (ابواء) رسید. شقیق در آن جا شروع به جستجو کرد، چشمش به آن جوان افتاد و به جانب او شتافت. ناگهان دید که او کنار چاهی ایستاده و آب برمی‌دارد، در دستش مشک کوچکی بود که در چاه افتاد، او گوشه چشمی به طرف آسمان کرد، در حالی که با نهایت خضوع و ایمان خدا را مخاطب قرار داده بود، می‌گفت:
«خدایا! وقتی که تشنه آب شوم تو آب آشامیدن منی و هنگام گرسنگی‌ام تو قوت و غذای منی! خدای من، آقای من! من جز تو کسی را ندارم، مشک آبم را از دست من مگیر...»
و بیش از این نگفت، تا این که فوری آب تا سر چاه بالا آمد در حالی که مشک روی آب گردش می‌کرد.دستش را دراز کرد آن را برداشت و از آن وضو ساخت و چهار رکعت نماز خواند، سپس به سمت توده‌ای از شن‌های بیابان رفت و مشتی از آن برداشت و داخل مشک ریخت و آنها را تکان داده از آن آشامید. شقیق جلو رفته و به وی سلام داد و گفت: از آنچه خداوند به تو مرحمت کرده است، به من بخوران! «ای شقیق! نعمت‌های ظاهری و باطنی خداوند بر من تمام نشدنی است، پس به پروردگارت خوش گمان باش!»
سپس مشک را به او داد و او نیز از آن آشامید در آن آرد نرم آمیخته با شکر بود، شقیق - چنانکه خود می‌گوید - هرگز آشامیدنی لذیذتر و گواراتر از آن نیاشامیده بود، چند روزی بدون میل به خوردنی و آشامیدنی در آن جا ماند و بعد که از او جدا شد یکدیگر را ندیدند مگر در مکه، که او را در کنار «قبة الشراب» در تاریکی آخر شب، در حالی دید که با خشوع و گریه و زاری نماز می‌خواند و به همین حال بود تا این که سفیدی صبح برآمد، آنگاه از جا برخاست و به طرف «کنار مطاف» رهسپار شد و در آن جا دو رکعت نماز فجر را بجا آورد و نماز صبح را با مردم برگزار کرد، سپس رو به

جانب خانه کعبه کرد و پس از طلوع خورشید آن را طواف کرد و پس از فراغت از طواف، نماز طواف بجا آورد، آنگاه از بیت خارج شد.
شقیق به قصد این که سلامی به او بدهد و به دیدارش تشرف حاصل کند، به دنبال وی حرکت کرد. ناگاه خدمتگزاران و غلامان را دید که در اطرافش می‌گردیدند و سمت راست و چپش را گرفتند. توده‌های مردم هجوم آوردند، دست‌ها و پهلوهای او را می‌بوسیدند. شقیق از آن حالت در شگفت ماند و از اطرافیان آن بزرگوار نام هم‌سفرش را پرسید: گفتند: «این موسی کاظم علیه‌السلام است». آن جا بود که شقیق ایمان آورد و یقین پیدا کرد که چنان کرامت و بزرگی سزاوار امام [5] است، یکی از شعراء این رویداد را به شعر درآورده است:
سل شقیق البلخی عنه بما عاین منه
و ما الذی کان ابصر
قال: لما حججت عاینت شخصا
شاحب اللون ناحل الجسم اسمر
سائرا وحده و لیس له زاد
فما زلت دائما اتفکر
و توهمت انه یسأل الناس
و لم أدر أنه الحج الأکبر
ثم عاینته و نحن نزول
دون قید علی الکثیب الاحمر
یضع الرمل فی الاناء و یشربه
فنادیته و عقلی محیر
اسقنی شربة فلما سقانی
منه عاینته سویقا و سکر
فسألت الحجیج من یک هذا
قیل هذا الامام موسی بن جعفر [6] .
البته داستان شقیق، گوشه‌ای از کرامات امام علیه‌السلام و آنچه از ایمان و دانشس در آن بزرگوار وجود داشته را در حد تحمل نفوس، روشن می‌سازد.

پی نوشت ها:
[1] بحارالأنوار: 11 / 261.
[2] شقیق بلخی از بزرگترین عابدان و زاهدان جهان اسلام است، او در آغاز کار از شکاکان بوده، بعد توبه نصوح کرد و اموال خود را که بالغ بر سیصد هزار درهم بود صدقه داد، وی سیصد ده داشت و همه را در راه خدا

داد به طوری که پس از شهادت در جنگ کولان، یک کفن برای تکفین نداشت. بیست سال لباس پشمینه و خشن می‌پوشید و می‌گفت: بیست سال به قرآن عمل کردم تا فهمیدم که فرق بین دنیا و آخرت دو حرف است و آن دو حرف عبارتند از آیه مبارکه: «پس آنچه داده شدید از چیزی، مایه تعیش زندگانی دنیا است و آنچه نزد خداست، بهتر و پاینده‌تر است» [سوره شورا: آیه 35.].
و همواره می‌گفت: سه خصلت افسر زهد و پارسایی است: اول - آن که برخلاف هوای نفس حرکت کردن، نه مطابق هوای نفس. دوم - آن که پارسایی در عمل به پارسایی قلبی بینجامد. سوم - آن که هرگاه انسان با خود خلوت می‌کند، به خاطر آورد که چگونه به قبر وارد و از آن جا خارج خواهد شد. و تشنگی، گرسنگی، برهنگی و طول روز قیامت را یاد کند، و حساب، صراط، طولانی بودن حساب، و رسوایی صحرای محشر را به یاد آورد، و هنگامی که اینها را یاد کند از یاد دنیای فریبنده باز خواهد ماند، پس از این که چنین شد از دوستداران زهاد خواهد بود، و هر که دوستدار آنان شود با آنهاست.
و می‌گفت: هر که می‌خواهد معرفت به خدا پیدا کند، باید ببیند به وعده‌های الهی دلبسته‌تر است یا به وعده‌های مردم. و به یکی از یارانش گفت: از توانگران دوری کن، زیرا وقتی که تو دلبسته آنها شدی و در آنها طمع داشتی، آنان را خدای خود قرار داده‌ای نه خدای عزوجل را. این مطالب در «حلیة الاولیاء» جلد 8 صفحه 59 تا 71، آمده است و صاحب کتاب، سخنان زیادی از حکمت‌ها و سفارش‌های ارزنده او را نقل کرده و در «لسان المیزان» جلد 3 صفحه 152 - 151 آمده است که شقیق اوصاف زیادی دارد که این مختصر را گنجایش آن نیست. او در سال) 194 ه) در جنگ کولان به شهادت رسید.
[3] سوره حجرات: آیه 12.
[4] سوره طه: آیه 82.
[5] اخبار الدول: ص 112، جوهرة الکلام: ص 141 - 140، مختار صفوة الصفوة: ص 153، جامع کرامات الأولیاء: 2 / 229، نورالأبصار: ص 135، مثیر الغرام، معالم العترة، المناقب، البحار، کشف الغمة، و دیگر منابع.
[6] مطالب السؤول: ص 84، بحار: 11 / 55، مناقب.
از شقیق بلخی آنچه را که از او (امام) دیده و آنچه را که مشاهده کرده است، بپرس؟
(شقیق) گوید: وقتی که عازم حج بودم کسی را دیدم رنگ پریده، لاغراندام و گندم‌گون.
تنها راه می‌رفت و زاد و توشه‌ای نداشت و من همواره درباره او می‌اندیشیدم.

و گمان کردم که او از مردم، گدایی می‌کند! و نفهمیدم که او خود، حج اکبر است.
سپس به چشم دیدم او را - در حالی که ما فرود آمده بودیم - بدون هیچ قیدی، روی تل شن قرمز،
شنها را در ظرف می‌ریزد و می‌آشامد، پس او را در حالی که عقلم حیران بود، صدا زدم:
جرعه‌ای بر من بنوشان! وقتی مرا از آن نوشانید، دیدمش، آرد نرم آمیخته به شکر است.
از حاجیان پرسیدم: این کیست؟ گفتند: این امام موسی بن جعفر (علیهماالسلام) است.
منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمدحسین عطایی.

حج از مناسکی است که نقش مهمی در تکامل روحی انسان ایفا می‌کند. حج از مناسکی است که از آغاز دین و شریعت الهی برای اولین پیامبر آدم علیه‌السلام تا خاتم، تشریع و مستقر شده است. انبیای الهی هماره این مناسک را انجام داده‌اند و تعالی روح خویش از مناسک حج و مشاهد مشرفه استمداد نمودند. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مورد نقش حج فرمود: لیس للحج المبرور ثمن الا الجنة. [1] .

امام صادق در مورد نقش مناسک فرمود: من حج حجةالاسلام فقد حل عقدة من النار من عنقه. [2] «کسی که حج واجب انجام دهد، خویشتن را از آتش آزاد نموده است.»

امام مجتبی علیه‌السلام بیست مورد پیاده و سواره به حج مشرف شدند. [3] امام سجاد علیه‌السلام چهل نوبت حج و عمره مشرف شدند. [4] امام باقر علیه‌السلام: بنی الاسلام علی خمسه أشیاء علی الصلوة و الزکاة و الحج و الصوم و الولایة. [5] . امام موسی علیه‌السلام همراه برادرش علی بن جعفر علیه‌السلام که از فرزانگان بود، چهار نوبت با پای پیاده به حج مشرف شدند. امام کاظم علیه‌السلام چهار نوبت و در هر نوبت حدود یک ماه با پای پیاده راه می‌پیمود و مسافت مدینه تا مکه را طی می‌کند تا حج انجام دهد.

امام کاظم علیه‌السلام در این سفر فرزندان و همسرش را نیز پیاده همراه می‌برد، در حالی که اسب سواری تیزرو برای آنان فراهم است، علی بن جعفر علیه‌السلام قال خرجنا مع اخی موسی بن جعفر علیه‌السلام فی اربع عمرة یمشی فیها الی مکة بعیاله و اهله واحدة منهن مشی فیها ستة و عشرین یوما و اخری خمسة و عشرین یوما و اخری اربعة و عشرین یوما و اخری أحد و عشرین یوما. [6] «در چهار نوبت با همسر و فرزندانش پیاده راهی مکه شدند در نوبت اول 26 روز در نوبت دوم 25 روز و در نوبت سوم 24 روز و در نوبت چهارم 21 روز در راه بودند».

پی نوشت ها:

[1] مستدرک الوسائل، ج 8، ص 41.

[2] وسائل، ج 8، ص 90، باب استحباب تکرار الحج، حدیث 13.

[3] بحار، ج 43، ص 333.

[4] مستدرک الوسائل، ج 8، ص 41.

[5] فروع کافی، ج 4، ص 62.

[6] قرب الاسناد، ص 299، ح ش 1175؛ بحار، ج 48، ص 100.

منبع: امام کاظم الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ انتشارات فاطیما چاپ اول 1386.

امام هفتم در یکی از باغات و نخلستان‌های مدینه مشغول به کار بود. شاخ و برگ اضافی درخت‌ها را می‌زدود و میوه‌ها را می‌چید. یکی از غلام‌های امام یک مقدار خرما در پارچه‌ای پیچید و آن بسته را از دیوار باغ بیرون انداخت. بعد رفت و آن را برداشت تا با خود ببرد.
یکی از اصحاب دوید و غلام را گرفت و حضور امام علیه‌السلام آورد.
امام علیه‌السلام رو به غلام کرده و فرمود:
« گرسنه‌ای؟ »
- نه!
- برهنه‌ای؟
- نه!
- حقوقت کم است؟
- نه!
- پس چرا چنین عمل خلاف شرع و عرفی را مرتکب شدی؟ این بسته خرما را چرا بیرون باغ انداختی تا ببری؟
غلام گفت: « دلم خواست، و مایل شدم این بسته خرما را ببرم. » حضرت فرمود: « اذهب فهی لک » « بردار و برو! اما پس از این، هر مقدار که دلت خواست با اجازه ببر » [1] .

پی نوشت ها:
[1] جامع النورین، سبزواری، ص 205.
منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام موسی بن جعفر؛ سید علی حسینی قمی، نبوغ چاپ دوم 1382.

در مورد حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام آمده: « لا یزال ینتقل من سجن الی سجن ».
« آن حضرت همواره از زندانی به زندان دیگر منتقل می‌شد. » امام کاظم علیه‌السلام را نخست به بصره بردند و در زندان « عیسی بن جعفر » زندانی کردند. زندانبان حالات امام علیه‌السلام را برای هارون چنین گزارش داد: « از زمانی که موسی بن جعفر در زندان من است، او را کاملا تحت‌نظر گرفته‌ام و دیده‌بانان و جاسوسانی بر او گماشته‌ام. از او چیزی جز عبادت و دعا دیده نشد. کسی را گماردم تا دعاهای او را بشنود. شنیده نشد که بر تو یا بر من نفرین کند، و برای خود نیز جز به آمرزش و رحمت دعایی نکرد. » فرازهای از دعاهای امام علیه‌السلام در زندان چنین است: « اللهم انک تعلم انی کنت اسئلک ان تفرغنی لعبادتک، اللهم و قد فعلت، فلک الحمد ». « خداوندا! تو خود می‌دانی که من جای خلوتی را برای عبادت از تو خواسته بودم، و تو اکنون تقاضایم را برآوردی. تو را شکر می‌گویم و سپاس می‌گذارم. » زندانبان در ادامه می‌نویسد: « ای هارون! هر چه زودتر کسی را بفرست تا من موسی بن جعفر را به او تحویل دهم وگرنه من او را آزاد و رها می‌کنم ». [1] .

پی نوشت ها:

[1] ترجمه ارشاد مفید، ج 2، ص 232.

منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام موسی بن جعفر؛ سید علی حسینی قمی، نبوغ چاپ دوم 1382.

امام هفتم در اثر حلم و فرو خوردن خشم ملقب به کاظم شد و در برابر کسانی که به او ستم نموده و بدی می‌کردند نه تنها عمل متقابلی انجام می‌داد حتی به آنان نیکی و احسان نیز می‌فرمود، چنانکه شاعر گوید:
الکاظم الغیظ عمن کان مقترفا
ذنبا و من عم بالحسنی المسیئنا
پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرماید کسی جرعه‌ای ننوشد که نزد خدا محبوبتر از دو جرعه باشد یکی جرعه‌ی مصیبت که آنرا با صبر و شکیبائی بنوشد و دیگر جرعه‌ی خشمی که آن را با نیکی فرو خورد.
به غیر خشم که در خوردنش وبالی نیست
درین بساط دیگر لقمه‌ی حلالی نیست
موسی بن جعفر علیهماالسلام به اولاد خود نیز سفارش می‌کرد که به صفت حلم متجلی شوند و از کسی که درباره‌ی آنها بدی نموده است درگذرند و می‌فرمود: شما را توصیه‌ای می‌کنم که هر کس بدان عمل کند از آن بهره‌مند شود (و آن این است که) اگر کسی در گوش راست شما ناشایستی گفت و سپس بگوش چپ‌تان از شما معذرت خواست و گفت که من چیزی نگفتم عذرش را بپذیرید. [1] . مورخین نقل کرده‌اند که در زمان امام موسی کاظم علیه‌السلام مردی از نواده‌های خلیفه‌ی ثانی آن حضرت را اذیت و آزار می‌نمود و هرگاه او را می‌دید سب می‌کرد، و علی علیه‌السلام را نیز ناسزا می‌گفت. یکی از اطرافیان امام عرض کرد: بگذارید ما این فاجر را به قتل رسانیم، ولی حضرت آنها را شدیداً نهی می‌کرد و مانع می‌شد، روزی از آنان پرسید: که این شخص کجا زندگی می‌کند عرض کردند که در یکی از نواحی مدینه مشغول کشاورزی است، امام علیه‌السلام سوار الاغ خود شد و به سوی او رفت و او را در مزرعه‌اش دید و با الاغ وارد مزرعه شد آن مرد فریا زد، زراعت ما را پایمال مکن، حضرت (به فریاد او توجهی نکرد و همچنان) با الاغ از داخل مزرعه عبور کرد تا به او رسید و سپس از مرکب خود پائین آمد و نزد وی نشست با خنده و گشاده‌روئی به او گفت: چقدر به این کشت و زرع خرج کرده‌ای؟ عرض کرد صد دینار، امام فرمود: چقدر امید داری که از این مزرعه محصول برداری؟ گفت: من غیب نمی‌دانم! فرمود (نگفتم تو غیب می‌دانی) گفتم چقدر امید داری؟ عرض کرد: دویست دینار، حضرت موسی کاظم علیه‌السلام کیسه‌ای را که سیصد دینار در داخل آن بود به آن مرد داد و فرمود این را بگیر کشت و زرع تو نیز به همین حال برای تو باشد و خداوند نیز آنچه را که از این مزرعه آرزو داری به تو عاید گرداند. راوی

گوید آن مرد برخاست و سر امام را بوسید و تقاضا نمود که از گستاخی‌ها و بدگوئی‌های او درگذرد، حضرت ابوالحسن علیه‌السلام به او تبسمی نمود و برگشت (پس از چندی که) آن جناب به مسجد رفت آن مرد نشسته بود همین که چشمش به امام افتاد گفت: الله اعلم حیث یجعل رسالته (خداوند داناتر است که رسالتش را در چه جائی قرار دهد) یاران آن مرد به سرش ریختند و گفتند مطلب از چه قرار است، تو که همیشه غیر از این می‌گفتی! گفت همین است که الان گفتم و شروع کرد به آن حضرت دعا نمودن، آنان با او به مباحثه و گفتگو پرداختند و او به همان ترتیب پاسخشان می‌داد، چون امام به منزل خود بازگشت به آن کسانی که خواستار کشتن آن مرد بودند، فرمود کدامیک از این دو روش بهتر بود، آنچه شما می‌خواستید یا آنچه من انجام دادم؟ من کار او را با آن مقدار پولی که می‌دانید اصلاح کردم و خود را از شرش محفوظ داشتم. [2] .
همچنین درباره‌ی حسن خلق و تواضع آن حضرت روایت شده است که به مردی سیاه‌پوست و زشت چهره عبور فرمود و بر او سلام کرد و نزدش نشست و با او گفتگوی طولانی نمود و به او فرمود اگر حاجتی داشته باشد آن را برایش انجام می‌دهد. به حضرتش عرض کردند ای پسر پیغمبر خدا آیا پیش این مرد می‌نشینی و از احوال او می‌پرسی در حالی که او به تو نیازمندتر است. فرموده بنده‌ای است از بندگان خدا و برادر است به حکم قرآن و در بلاد خدا سیر می‌کند و ما با او از یک پدریم که آدم است و برترین ادیان اسلام است (که ما و او مسلم هستیم) و شاید روزگار ما را محتاج او کند و او هم ما را پس از آنکه به او فخر نمودیم در برابر خود متواضع بیند، سپس فرمود:
نواصل من لا یستحق وصالنا
مخافة ان نبقی بغیر صدیق [3] .
یعنی وصال کسی را جوئیم که استحقاق وصال ما را ندارد از ترس اینکه بدون دوست بمانیم.

پی نوشت ها:
[1] فصول المهمة ص 251.
[2] کشف الغمه، ص 247، تاریخ بغداد جلد 13 ص 28، ارشاد مفید جلد 2 باب 17، اعلام الوری.
[3] تحف العقول حکم و مواعظ موسی بن جعفر علیهماالسلام.
منبع: حضرت موسی کاظم؛ فضل الله کمپانی، انتشارات مفید 1360.

عن العبد الصالح موسی بن جعفر علیه‌السلام قال: ان الله لا اله الا هو کان حیا بلا کیف و لا أین، و لا کان فی شیء و لا کان علی شیء، و لا ابتدع لمکانه مکانا، و لا قوی بعد ما کون الأشیاء، و لا یشبهه شیء یکون، و لا کان خلوا من القدرة علی الملک قبل انشائه، و لا یکون خلوا من القدرة بعد ذهابه، کان عزوجل الها حیا بلا حیاة حادثة، ملکا قبل أن ینشئ شیئا و مالکا بعد انشائه، و لیس لله حد، و لا یعرف بشیء یشبهه، و لا یهرم للبقاء، و لا یصعق لدعوة شیء و لخوفه تصعق الاشیاء کلها، و کان الله حیا بلا حیاة حادثة و لا کون موصوف، و لا کیف محدود و لا أین موقوف و لا مکان ساکن، بل حی لنفسه، و مالک لم یزل له القدرة، أنشأ ما شاء حین شاء بمشیته و قدرته، کان أولا بلا کیف و یکون آخرا بلا أین، و کل شیء هالک الا وجهه، له الخلق و الأمر تبارک رب العالمین.
توحید باب 11 ح 6
ترجمه:
پروردگاری که معبودی نیست مگر او حی است بدون آنکه کیفیت و چگونگی برای او باشد و یا در محل و مکانی قرار بگیرد، و هرگز نبود او که در داخل چیزی یا در روی چیزی قرار داشته باشد، و برای استقرار و بودن خود مکانی را احداث نکرد، و پس از تکوین و ایجاد موجودات بر قوت و نیروی او افزوده نشد، و چیزی از مخلوقات او شباهت به او پیدا نکرد، و پیش از خلق جهان از صفت قدرت خالی نبوده، و پس از سپری شدن و فنای عوالم نیز خالی از قدرت نخواهد بود.
خداوند عزوجل از أزل حیات داشته است، ولی نه حیات حادث و عارضی، و سلطانی بوده است پیش از آنکه چیزی را ایجاد کند، و مالک مطلق است پس از به وجود آوردن عوالم.
و نیست برای او حدی، و هرگز شناخته نمی‌شود با چیزی که شبیه او باشد، (زیرا چیزی نخواهد بود که مثل او باشد تا او را معرفی کند، و اگر بود شبیه ناقص و ضعیفی است) و سالخورده و پیر نمی‌شود به سبب طول بقاء، و بی‌اختیار شهقه نمی‌زند به خاطر خواندن او، و دیگران از لحاظ خوف او هنگام دعوت آنان شهقه می‌زنند.
و حیات پروردگار متعال حیات حادث نیست، و برای حیات و بودن او صفات خارجی نباشد، و او را کیفیت و چگونگی مخصوص و معینی نیست، و مکان محدود و متوقفی ندارد، بلکه او حی بذاته و فی‌ذاته است، و مالکی است که قدرت او همیشگی بوده و خواهد بود، ایجاد کرده است آنچه را که خواسته و در هر زمانی که خواسته است به قدرت و مشیت خود، بود و

هستی او از أزل کیفیت و چگونگی نداشته، و برای همیشه بی‌نیاز از مکان و محل خواهد بود، و همه أشیاء فانی و نیست می‌شوند مگر وجهه او، و برای او باشد مخلوقات و خلق آنها و فرمان دادن در جهان، و مبارک است پروردگار جهانیان.
توضیح: در این حدیث شریف مواردی را شرح می‌دهیم:
1- کان حیا: حقیقت حیات عبارت از ثبوت و تحقق ذات شیء است با خصوصیات ذاتیه آن، و حیات در پروردگار متعال عبارت است از هویت ذات حق و حقیقت نور مطلق ثابت. پس حیات صفت زائدی بر ذات نیست، و آن مبدء و منشأ همه صفات جمال و جلال است: زیرا وقتی که حیات مطلق و ثابت فی‌نفسه و بی‌حد و قید و نامتناهی محقق گشت: قهرا صفات قدرت و علم و اراده و أزلیت و أبدیت نیز محقق و ثابت خواهد شد.
توضیح آنکه: قدرت در أثر آزادی و منتفی شدن قیود و حدود ظاهر می‌شود، و چون چیزی نامحدود و نامتناهی شد: قهرا از هر جهت آزادی و حریت پیدا کرده، و حدی او را محدود نکرده، و قیدی او را مقید نخواهد ساخت. و روی این معنی حقیقت قدرت جلوه‌گر و تحقق پیدا می‌کند.
زیرا قدرت عبارت از قوه‌ای باشد که به سبب آن در صورت خواستن می‌تواند عملی را انجام بدهد، و اگر نخواست ترک کند.
چنان که علم نیز در اثر احاطه حاصل می‌شود، و به هر مقداری که احاطه و فراگیری وسعت پیدا کند: آگاهی و علم نیز بیشتر خواهد شد، تا می‌رسد به نور مطلق نامحدود و نامتناهی که به همه موجودات و عوالم و به ظاهر و باطن محیط است.
پس در اثر نامحدود و نامتناهی بودن حیات ذاتی و ثبوت و تحقق نور مطلق و بی‌قید بذاته: قدرت و علم جلوه خواهد کرد. و البته این نامحدودی و نامتناهی بودن از هر جهت: نتیجه حیات ذاتی است. و اگر حیات ذاتی نبوده و حادث و عرضی باشد: قهرا محدود شده، و أزلیت و أبدیت منتفی گشته، و در نتیجه نامتناهی بودن و احاطه مطلق از جهت قدرت و علم و صفات دیگر نیز محقق نخواهد شد. و مضافا بر آنکه: حیات به طوری که گفتیم - از ذات مطلق نامحدود انتزاع و مفهوم می‌شود، و حدوث و عارض شدن و محدود بودن صفت حیات، علامت محدود شدن و حدوث ذات پروردگار متعال گشته، و از مقام أعلای الوهیت سقوط خواهد کرد.
2- بلاکیف و لا أین: کیف دلالت به بودن بر چگونگی و کیفیتی مخصوص از جهت حالات و صفات و خصوصیات دیگر می‌کند. و أین: دلالت بر بودن در محل و مکان و محیط مادی یا معنوی می‌کند. و عروض این دو موضوع برخلاف ثبوت ذاتی و نامحدود بودن بوده، و ملازم با احتیاج و متناهی شدن و متحول گشتن است. آری کیف و أین از أعراضی است که بر موجودات خارجی عارض شده، و به وجود آنها قیام و تحقق پیدا می‌کند. و وقتی که

موجودی به حالت و کیفیت مخصوصی باشد: متوجه می‌شویم که آن موجود حالات و تحولات مختلفی پیدا کرده، و ثبوت ذاتی (که از أزل تا به أبد و به نحو غیرمتناهی و نامحدود تحقق پیدا کند) نداشته، و عوامل خارجی در وجود او تأثیر می‌کند. و در این جهت فرقی نیست که آن کیفیت از کیفیات نفسانیه باشد، مانند علم و جبن و اراده و شجاعت و سائر صفاتی که در نفس حادث و ظاهر می‌شود. و یا از کیفیات مربوط به مقدار باشد، چون حالت استقامت و انحناء و أشکال دیگر. و یا از کیفیات استعدادیه باشد، مانند لینت و صلابت، و قوت و ضعف. و یا از کیفیات محسوسه باشد که با حواس پنجگانه درک شود، مانند حرارت و یبوست و رطوبت و برودت و ألوان. پس حیات مطلق عین ذات پروردگار متعال، و بلکه صفتی است انتزاعی که ما برای تفاهم و بیان حقیقت مطلب و روشن شدن واقعیت، از ذات نامحدود حق مطلق انتزاع می‌کنیم.

3- و لا کان فی شیء: این سه جمله توضیح نفی أینیت است، زیرا معلوم شد که مفهوم أین: بودن چیزی است در محل و مکان و محیط معین. و این معنی بر سه نحو متصور می‌شود:

اول - قرار گرفتن در محل و محیطی، چون بودن در خانه و مسجد و مدرسه و بازار که جهت ظرفیت ملحوظ می‌شود.

دوم - قرار گرفتن بر روی مکانی، چون زمین و بیابان و پشت‌بام و تخت که مفهوم استعلاء صدق کند.

سوم - مکان مخصوصی به تناسب وجود و مقام خود ایجاد و انتخاب کردن و در آنجا قرار گرفتن.

و به هر صورتی که باشد: ملازم با احتیاج و محدودیت و فقر و متناهی بودن و حدوث گشته، و برخلاف وجوب و أزلی و أبدی و غناء ذاتی بودن خواهد بود.

4- و لا قوی بعد ما کون الأشیاء: تکوین و خلق و ساختن أشیاء، از چندین جهت ممکن است موجب تقویت عامل و سازنده آن أشیاء باشد:

أول - از لحاظ فکری و علمی که بر آگاهی و تجربیات او اضافه شده، و جهات ضعف خود را تکمیل می‌کند.

دوم - از لحاظ سرمایه و اندوخته مصنوعات خود.

سوم - از جهت استفاده از وجود و یاری و مساعدت و قوا و قدرت آن أشیاء در انجام برنامه‌های خود.

چهارم - از جهت تحصیل عنوان و اعتبار و شخصیت و مقام. و همه این معانی در رابطه با موجودات ممکن و فقیر و محتاج و محدود، قابل تصور است. نه در وجود واجب لذاته و حق و أزلی و أبدی و نامحدود و نامتناهی مطلق و غنی بالذات.

5- و لا یشبهه شیء یکون: تولید در هر عالِم و مرحله‌ای ملازم با تماثل و

تشابه است، چنانکه تولید در نوع انسان و أنواع دیگر حیوانات و در نباتات این معنی مشهود است.
و در این موارد تولید برگشت می‌کند به تجزیه و جدا ساختن جزئی از خود که مبدء تکون فرد دیگر باشد، مانند نطفه و هسته و تخم. ولی در تکوین خداوند توانای مطلق چنین نیست، و ایجاد و تکوین او با اراده نافذ انجام می‌گیرد - أن یقول له کن فیکون.
پس تکوین پروردگار متعال فقط و تنها با اراده صورت گرفته، و به هر خصوصیت و کیفیتی که خواسته شود: در خارج بدون آنکه کمترین مانعی به وجود آید، موجود و محقق گردد. مضافا بر آنکه: شبیه بودن چیزی که حادث و ممکن و محدود است، بر پروردگار قدیم و واجب مطلق و نامحدود و نامتناهی، محال باشد، و تکوین چنین وجودی نیز محال و هرگز مورد تعلق قدرت هر مقتدری نخواهد شد، زیرا قدرت تعلقی بر محال نمی‌گیرد.
6- و لا کان خلوا من القدرة: معلوم شد که قدرت از لوازم حیات ذاتی مطلق نامحدود است. و چون در نور حق عزوجل هیچ گونه حد و قیدی نبوده، و ذات نامتناهی مطلق و أزلی و أبدی است: پس قدرت او نیز ذاتی و أزلی و أبدی و بذاته و من ذاته و فی ذاته خواهد بود.
آری قدرت در أثر منتفی بودن قید و حد ظاهر می‌شود، و هر چه حدود کمتر باشد قهرا آزادی و اطلاق بیشتر خواهد بود.
پس قدرت پروردگار متعال به اقتضای ذات مطلق و منزه از حدود و قیود است، و ایجاد و تکوین و ظهور عالم ملک و خلق و یا نبود و زوال آنها هیچ گونه تأثیری در مقام قدرت ذاتی و نامتناهی او نخواهد داشت.
7- ملکا قبل أن ینشیء شیئا: ملک به معنی تسلط یافتن و اختیار چیزی را به دست گرفتن است. و ملیک و ملک و مالک: از أسماء حسنی است. و أولی دلالت بر ثبوت وصف و استمرار آن می‌کند. و دومی بر ثبوت و تحقق. و سومی بر قیام صفت با فاعل نماید. و صیغه ملک برای مقام قبل از انشاء خلق مناسب‌تر باشد. چنانکه مالک برای بعد از انشاء که فعلیت خلق و مالکیت شده است بهتر می‌باشد.
و أما حقیقت مالکیت: نتیجه قدرت و اراده و علم باشد، و هر مقداری که قدرت و نفوذ و اراده قویتر و بیشتر باشد: مرتبه مالکیت نیز وسیعتر و عمیقتر خواهد بود. آری خداوند متعال مالک مطلق بذاته و بدون قید و شرط به همه عوالم و موجودات و در تمام مراحل ایجاد و ابقاء و افناء و تقدیر و تدبیر و ثواب و عقاب بوده، و حقیقت مقام مالکیت برای ذات واجب مطلق او قبل از انشاء ثابت، و بعد از انشاء ظاهر و فعلیت پیدا خواهد کرد.
8- و لیس لله حد: حدود موجودات به اختلاف عوالم و مراتب فرق می‌کند، در عالم ماده: هر موجودی قید مادی بودن، قید جسمانی بودن، قید

محدودیت ذاتی، داشته، و هر قیدی یک نوع محدودیت را ایجاب می‌کند. و در عوالم ماورای ماده: قید جسمانی بودن، و محدودیت ذاتی موجود است. و در عوالم عقلی و روحی: قید محدودیت ذاتی هست.
و پروردگاری که أزلی و أبدی و واجب و وجود مطلق و نامحدود و نامتناهی است: هیچ گونه محدودیتی ندارد.
9- و لا یعرف بشیء یشبهه: اشباه به معنی تنزیل چیزی باشد به مقام و منزلت چیزی دیگر، به لحاظ مناسبت و مشاکلتی که در میان آنها صورتا موجود باشد.
و أما مماثلت: عبارت از تناسب و تجانس در ذات باشد. پس معرفی کردن خداوند متعال با موجودات ممتاز و برجسته و مقربین درگاه او که از لحاظ ظواهر و آثار صوری شباهت پیدا می‌کنند به او: ناصحیح است. و به قول علماء منطق: معرف حقیقی از جنس و فصل ترکیب و تشکیل پیدا می‌کند، و جنس و فصل ذاتیات أشیاء را می‌فهماند. مضافا بر آنکه: تشابه صوری هرگز نتیجه‌ای را که منظور است، نمی‌دهد، و اکثر اشتباهات و انحرافات از همین جهت برمی‌خیزد. و أولیاء و مقربین پیشگاه الوهیت در أثر عبودیت خالص و فنای تام: مظهر أسماء و صفات الهی می‌شوند، ولی این معنی مظهریت و مجلی بودن در صفات و أفعال است نه در ذات. لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر - 42 / 11.
10- و لا یهرم للبقاء: در عالم ماده: طول زمان و استمرار بقاء موجب ضعف و کسر قوای جسمانی، و حصول فرسودگی و پیری، و زوال طراوت جوانی می‌شود.
ولی در عالم عقل و جبروت: به عکس این معنی بوده، و استمرار بقاء و طول زندگی و ادامه حیات، موجب تجدید و تقویت و تحکیم مقامات معنوی و روحانی می‌گردد.
و در مقام لاهوت که حیات و هستی: ذاتی و مطلق و غیرمتناهی و از خود می‌جوشد، و کمترین ضعف و فقر و تحول و تأثری از عوامل خارجی در آنجا پدید نشود: فرسودگی و پیری نامفهوم خواهد بود.
11- و لا یصعق لدعوة شیء: صعق به معنی اظهار تأثر و ناراحتی از برخورد با ناملایم باشد.
متأثر شدن و اظهار ناراحتی شدید کردن در مقابل ناملایمات أمر طبیعی و برخاسته از مضیقه قلب و تنگدلی است. چنانکه در برخورد با حوادث ناگوار، و شدت خوف و هراس، بدون اختیار اظهار تألم کرده و شهقه می‌زنند.
و خداوند متعال از برخورد با هجوم دعوت و استغاثه شدید و گوناگون ملایم و ناملایم و ناصحیح بندگان خود، هرگز تنگدل و در مضیقه و ناراحتی واقع نشده، و اظهار تأثر نمی‌کند.

در صورتی که همه موجودات جهان در مواجهه با مقام عظمت و جلال و سیطره پروردگار متعال، خاضع و مضطرب و پریشان هستند، و همه در مقابل کبریائی او تکوینا و یا اختیارا لرزانند.
12- و لا کون موصوف و لا کیف محدود: عطف است به جمله - بلا حیاة حادثة. در این پنج جمله پنج موضوع با أوصافی که ذکر شده است: نفی گردیده است. و برگشت این پنج صفت به مفهوم محدودیت و قید باشد.
و پنج موضوع عبارتند از: أول - حیاتی که حادث و عارضی است.
دوم - بودن با صفت مخصوص و آن وضع اصطلاحی است که: عبارت از هیئتی است از نسبت أجزاء به همدیگر و به خارج.
سوم - کیفیت محدود و مشخص داشتن.
چهارم - حصول در مکان، و هیئتی که ظاهر می‌شود، و موقوف است، یعنی متوقف و اقامت شده با درنگ کردن و استمرار صورت بگیرد.
پنجم - أخذ مکانی که ثابت و برقرار باشد.
این پنج موضوع موجب تقید و محدودیت بوده، و با نور محیط و نامحدود مطلق و نامتناهی هرگز سازگار و منطبق نیست.
آری اگر این پنج موضوع را به نحوی تأویل و تفسیر کنیم که قابل حمل به خداوند نامحدود مطلق باشد: بی‌اشکال خواهد بود، ولی چنین تفسیری امکان‌پذیر نیست، مخصوصا در موضوع اولی که حیات حادث، و پنجمی که مکان ساکن است.
13- و مالک لم یزل له القدرة: اشاره شد که مالکیت از قدرت و اراده و علم سرچشمه می‌گیرد، مخصوصا از صفت ذاتی قدرت که در وجود پروردگار متعال أزلی و أبدی است.
14- أنشأ ماشاء حین ماشاء بمشیته و قدرته: حقیقت مشیت عبارت است از تمایل پیدا کردن به چیزی به طوری که به حد طلب برسد. و این معنی پس از توجه، و سپس تصور، و بعد تمایل مطلق، و در مرتبه چهارم مشیت حاصل می‌شود. و بعد از مرتبه مشیت: حصول عزم و پس از آن عنوان تصمیم، و در آخر اراده محقق می‌گردد. البته این مراتب در مورد أفراد انسان صورت گرفته، و محتاج به این مقدمات خواهد بود. ولی در مقام أحدیت که مقام احاطه تمام و نور مطلق و علم حضوری به همه عوالم و موجودات و قدرت نامحدود است: احتیاجی به توجه و تصور و تمایل و عزم و تصمیم نبوده، و در نتیجه علم و قدرت مطلق: اختیار تام برای او حاصل شده، و آنچه را که صلاح و خیر می‌داند و می‌بیند، می‌خواهد و اختیار می‌کند. پس مشیت پروردگار متعال و خواستن و طلب او: نتیجه علم و قدرت او باشد، زیرا با علم احاطه کامل و نامحدود برای او محقق گشته، و حضور به همه أشیاء پیدا می‌کند. و با قدرت نامتناهی اختیار و انتخاب و مشیت در خیر و صلاح صورت می‌گیرد. و مشیت به لحِاظ قیام خواستن و

طلب با فاعل است. و اراده به لحاظ تعلق طلب به أمر خارجی، و روی این نظر اراده از جهت مفهوم متأخر از مشیت می‌باشد.
و در رابطه موضوع اراده و اختیار: در باب 22، توضیح این مبحث ذکر خواهد شد.
15- کان أولا بلا کیف و یکون أخرا بلا أین: در موجودات خارجی در آغاز پیدایش و خلق آنها با کیفیت مخصوصی ایجاد می‌شوند، و در مراحل پس از به وجود آمدن در خارج محتاج به قرار گرفتن در مکان و محل می‌باشند.
ولی خداوند متعال نور مجرد و مطلق بوده، و هستی او بذاته و فی‌ذاته و نامحدود و أزلی و أبدی است، و آغاز و انجامی برای او نبوده، و هیچ گونه قید و حد و حاجت و فقری ندارد.
16- و کل شیء هالک الا وجهه: هلاکت به معنی انقضاء حیات و سقوط آن باشد. و وجه: چیزی است که مورد توجه باشد، و چیزی که مورد توجه است یا برای توجه به خود او، و یا برای توجه به وسیله او است، خواه در مورد موضوعات جسمانی باشد، یا در معنویات و روحانیات.
و مراد از وجه پروردگار متعال: مجالی أسماء و مظاهر صفات و أولیاء و مقربین درگاه او هستند.
آری أولیاء خداوند متعال از لحاظ قلب و روح در مقابل جلال و عظمت و کبریائی حق مطلق، از خود گذشته و فانی و محو هستند، و از هر جهت جلوه‌گاه مقامات و صفات لاهوتی گشته، و آثار أنانیت و تشخص و خودستایی از وجود آنان زایل و محو شده، و از هر طریق آیینه روشن و مرءآت حق متعال باشند. و همین طوری که خداوند متعال أزلی و أبدی و ثابت و حق و غیرمتغیر و نامحدود است: وجه او نیز (مجالی و مظاهر صفات او) ثابت و پاینده و باقی و أبدی خواهد بود.
کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام 55 / 27. و ضمنا معلوم شود که: عنوان وجه أعم است از اینکه از افراد انسان باشد، یا از عالم ماورای طبیعت، و یا مربوط به أعمال و أفعال، و همه از مصادیق وجه‌الرب هستند.
17- له الخلق و الأمر: خلق به معنای ایجاد چیزی است با کیفیت مخصوص و طبق اقتضای حکمت. و أمر به معنی طلب و خواستن چیزی است که روی استعلاء و اظهار تکلیف باشد. پس خلق در مقام ایجاد است، و أمر در مقام فرمان و تعیین برنامه و تکلیف. و این جمله شبیه آیه کریمه است که می‌فرماید: ربنا الذی أعطی کل شیء خلقه ثم هدی 20 / 50.
و هدایت: به معنی راهنمایی کردن پس از خلق و در مقام ادامه حیات و زندگی است.
و اگر أمر به معنی أعم از فرمان تکوینی و تشریعی بگیریم: به هر دو جهت ایجاد مطلق (که مفهوم کن فیکون)، و اظهار فرمان در مقام تکلیف و

تشریع است، شامل خواهد شد.

منبع: احادیث صعب امام هفتم و بررسی و تحقیق و توضیح لازم از آنها؛ علامه مصطفوی؛ مرکز نشر آثار علامه مصطفوی چاپ اول 1385.

موسی المروزی، عن أبی‌الحسن الأول قال: قال النبی صلی الله علیه و آله - من حفظ من امتی أربعین حدیثا مما یحتاجون الیه من أمر دینهم بعثه الله عزوجل یوم القیامة فقیها عالما.
ثواب الأعمال ص 162
ترجمه: موسی بن ابراهیم مروزی (معلم فرزند سندی بن شاهک) از امام هفتم که فرمود - پیغمبر اکرم فرموده است: کسی که از امت من چهل حدیث مربوط به امور دینی و وظائف الهی خود، حفظ کند: خداوند متعال مبعوث می‌کند او را در روز قیامت فقیه و عالم.
توضیح: در این حدیث شریف چندین موضوع محتاج به توضیح است.
1- من حفظ: حفظ به معنی مراعات و مواظبت به شیء و ضبط کردن آن باشد. مانند رعایت و ضبط عهد یا نماز، که به معنی توجه و مواظبت به آنها و حفظ کردن از تخلف و اهمال و فوت و ضایع شدن است، و حفظ در مقابل اضاعه باشد. پس حقیقت حفظ: رعایت و ضبط در مقابل اهمال و اضاعه است، نه از بر کردن و به یاد سپردن. چنانکه حقیقت قراءت: تفهم و ضبط معانی ألفاظ و کلمات است، نه خواندن و به زبان آوردن کلمات بدون تفهم و ضبط معانی.
2- مما یحتاجون الیه: حاجت و احتیاج عبارت از وجود ضعف و نقصی است که نیاز به رفع و برطرف کردن آن باشد. پس احتیاج نتیجه تحقق نقص باشد، تا خواه و ناخواه درصدد تکمیل شود.
و با این قید اشاره می‌شود به بودن نقص در موردی که حفظ حدیث و انتخاب آن می‌شود، آن هم از لحاظ برنامه دینی.
3- فقیها عالما: فقه به معنی فهم بر روی دقت و تأمل باشد، و فقیه کسی است که علم و معرفت و فهم او مبتنی بر تحقیق و دقت و تأمل کافی باشد.
و این معنی از جهت لغت عمومیت دارد به همه أنواع علوم و معارفی که روی دقت و تحقیق انجام بگیرد، و در عرف شرع و متشرعین مخصوص است به علمای دینی و الهی که در مباحث و علوم دینی با دقت و تأمل و فکر و تحقیق پیش می‌روند.
و أما کثرت اطلاق آن بر علمای در رشته فقاهت و مسائل فرعی عملی: از لحاظ مورد ابتلاء بودن این علم و این عالم نزد عموم طبقات مؤمنین و متدینین باشد. مضافا بر آنکه کسی که در رشته فقاهت مصطلح محقق و دقیق و متعمق شد: قهرا در سائر جهات علوم دینی و مخصوصا در رشته‌های علوم أخلاق و معارف الهی نیز کاملا آگاه و مطلع و عالم خواهد

بود.
و آقایان محصلین علوم دینی لازم است توجه پیدا کنند که: فقیه حقیقی صددرصد کسی است که در تمام رشته‌های اعتقادی و أخلاقی و در أحکام شرعی فرعی آگاه و محقق باشد.
و باز توجه شود که: آگاهی دقیق و علم پیدا کردن با حقیقت متوقف است به عمل و منطبق کردن آنها به نفس و أعمال خود، تا موفق شده به مرحله عین‌الیقین و بلکه حق‌الیقین برسد.
4- به طوری که از این حدیث شریف استفاده شد، صدق فقیه بر شخصی که چهل حدیث حفظ می‌کند: به این شرائط است.
أول - چهل حدیث که از رسول اکرم یا از حضرات أئمه معصومین علیهم‌السلام باشد: حفظ کند.
دوم - منظور و مفهوم حفظ: عبارت از رعایت و مواظبت کردن و ضبط است که کمترین اهمال و اضاعه در مفاهیم و مقاصد آنها صورت نگرفته، و دقیقا از آنها استفاده کرده، و مضامین آنها را به خود و أفکار و أخلاق و أعمال خود منطبق سازد.
سوم - این چهل حدیث مربوط به موارد احتیاج دینی خود باشد: یعنی نواقص و جهات ضعف خود را از لحاظ اعتقادات و أخلاقیات و مسائل فرعی عملی که در جریان برنامه دینی دارد، برطرف کند.
چهارم - این چهل حدیث مربوط به امور دینی که مورد احتیاج او است باید انتخاب بشود، نه به طور مطلق: زیرا علوم دیگری که در رشته‌های دینی و الهی نیست، مرتبط به عالم آخرت نخواهد بود، یعنی موجب تکمیل نفس و نورانیت روح نمی‌گردد، تا در عالم آخرت به حقیقت فقاهت مبعوث گردد. و علومی که مانند طبیعیات و أدبیات و ریاضیات و فلکیات و تاریخ است: با منقضی شدن عالم ماده و از بین رفتن حواس و قوای بدنی، از بین خواهد رفت.
پنجم - بعثه الله: یعنی این فقاهت در عالم ماورای ماده صورت خواهد گرفت، و معمولا این عالم روز قیامت می‌باشد. و اگر کسی در همین دنیا به موجب - موتوا قبل أن تموتوا - از عالم ماده گذشته، و حیات روحانی پیدا کند: قهرا این حقائق و تحولات را مشاهده خواهد کرد.
ششم - تناسب فقاهت با حفظ چهل حدیث: زیرا گفتیم که حفظ به معنی رعایت و مواظبت و ضبط أحادیث است که از جهت مفاهیم و مضامین صورت بگیرد، و این معنی در حقیقت همان تفقه یعنی تفهم با دقت و تحقیق باشد. و الحمد لله رب العالمین، و الصلاة و السلام علی سیدنا و مولانا خاتم النبیین و آله الطیبین المعصومین.

منبع: احادیث صعب امام هفتم و بررسی و تحقیق و توضیح لازم از آنها؛ علامه مصطفوی؛ مرکز نشر آثار علامه مصطفوی چاپ اول 1385.

حکمت کم گویی و سکوت

کم گویی، حکمت بزرگی است، بر شما باد به خموشی که شیوه‌ای نیکو و سبب کم گناهی و سبکباری از گناهان است.
قلة المنطق حکم عظیم، فعلیکم بالصمت، فانه دعة حسنة و قلة وزر، و خفة من الذنوب. [1] .

پی نوشت ها:

[1] تحف العقول، ص 394.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول زمستان 1384.

حق گویی و باطل ستیزی

از خدا بترس و حق را بگو، اگر چه نابودی تو در آن باشد؛ زیرا که در واقع، نجات تو در آن است.
از خدا بترس و باطل را واگذار، اگر چه نجات تو در آن باشد؛ زیرا که در واقع، نابودی تو در آن است.
اتق الله و قل الحق و ان کان فیه هلاکک، فان فیه نجاتک، اتق الله ودع الباطل و ان کان فیه نجاتک، فان فیه هلاکک. [1] .

پی نوشت ها:
[1] تحف العقول، ص 408.
منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول زمستان 1384.

خبر از مرگ برادر جندب و اموالش

یکی از اصحاب و راویان حدیث، به نام علی فرزند ابوحمزه ثمالی حکایت نماید: روزی در خدمت حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم علیه‌السلام نشسته بودم، که شخصی از اهالی شهر ری، به نام جندب وارد شد و پس از سلام در گوشه ای روبروی حضرت نشست. امام علیه‌السلام پس از جواب سلام و احوال پرسی فرمود: برادرت در چه وضعیتی است؟ جندب در پاسخ گفت: الحمدلله، در حال صحت و سلامتی بود و به شما سلام رسانید. حضرت اظهار نمود: خداوند به تو صبر عنایت کند، برادرت از دنیا رفته است. عرض کردم: ای سرورم! من فدای شما گردم، سیزده روز پیش نامه برادرم به دستم رسید؛ و او صحیح و سالم بود. حضرت فرمود: بلی، می‌دانم؛ لکن او دو روز بعد از فرستادن نامه فوت کرد و قبل از آن که بمیرد، به همسرش وصیت نمود و اموالی را تحویل او داد که هر وقت بازگشتی آن اموال را تحویل تو دهد.
پس مواظب باش، هنگامی که به منزل خود بازگشتی، با زن برادرت با مهربانی و عطوفت برخورد کن؛ و نسبت به او اظهار علاقه نما، تا آن اموال را تحویل دهد.
فرزند ابوحمزه ثمالی گوید: بعد از گذشت دو سال که جندب دو مرتبه به مدینه طیبه جهت عزیمت به مکه معظمه آمده بود، جریان غیب گوئی امام موسی بن جعفر علیهماالسلام را جویا شدم که تا چه اندازه ای واقعیت و صحت داشت؟ در پاسخ اظهار داشت: سوگند به خدا! تمامی آنچه را که مولا و سرورم، مطرح فرموده بود، صحت داشت و هیچ خلافی و نقصی در آن نبود [1] .

پی نوشت ها:
[1] عیون المعجزات: ص 101، س 1، بحار الأنوار: ج 48، ص 61، ح 76 - 79، از چند منبع دیگر.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام موسی کاظم؛ عبدالله صالحی؛ مهدی یار.

خرید همسر به عنوان مادر

هشام بن احمر - که یکی از اصحاب امام موسی کاظم علیه‌السلام است، حکایت کند:
روزی در محضر مبارک آن حضرت بودم، به من فرمود: ای هشام! آیا خبر داری که از شهرهای مغرب کسی آمده باشد؟
عرض کردم: خیر، بی اطلاع هستم.
فرمود: بلی، همین امروز عده ای آمده اند، بیا تا با یکدیگر برویم و سری به آنها بزنیم.
پس سوار مرکب‌های خود شدیم و حرکت کردیم تا به نزد مردی از اهالی مغرب رسیدیم، که تعدادی کنیز و غلام جهت فروش آورده بوده و آن‌ها را جهت فروش بر ما عرضه کرد.
کنیزان نه نفر بودند، که همه آن‌ها را حضرت دید و نپسندید و سپس اظهار داشت: به این‌ها نیازی نیست و ما برای اینها نیامده ایم؛ اگر کنیزی دیگر داری، ارائه نما؟
مرد مغربی گفت: غیر از این‌ها دیگر ندارم.
امام علیه‌السلام فرمود: چرا، آنچه که داری در معرض قرار بده؛ و در خفاء نگه ندار. مرد مغربی گفت: به خدا قسم دیگر کنیزی ندارم، مگر یک نفر که مریض حال است.
امام علیه‌السلام فرمود: چرا او را عرضه نمی‌کنی؟
و سپس اظهار نمود: او را هم بیاور.
و لیکن مرد مغربی قبول نکرد، و ما بازگشتیم.
فردای آن روز، حضرت به من فرمود: ای هشام! نزد آن مغربی کنیز فروش برو و آن کنیز مریض را - که نشان نداد - به هر قیمتی که بود، خریداری کن و بیاور.
هشام گوید: نزد همان شخص رفتم و تقاضای خرید آن کنیز مریض را نمودم؛ و او مبلغی را مطرح کرد، که من نیز به همان مبلغ آن کنیز را خریداری کردم.
بعد از آن که معامله تمام شد، مرد مغربی گفت: آن شخصیتی که دیروز همراه تو بود، کیست؟
گفتم: یک نفر از بنی هاشم می‌باشد، گفت: از چه خانواده ای؟
پاسخ دادم: از پاکان و پرهیزکاران است.
گفت: بیش از این توضیح بده؟
اظهار داشتم: بیش از این اطلاعی ندارم.
آن گاه مغربی گفت: این کنیز جریانی دارد، که مهم است:

وقتی او را از دورترین نقاط مغرب خریدم، زنی از اهل کتاب، نزد من آمد و گفت: این کنیز را برای چه منظور خریده ای؟
گفتم: او را برای خودم خریداری کرده ام.
زن اهل کتاب گفت: سزاوار نیست چنین کنیزی نزد شخصی چون تو و ما باشد؛ بلکه این کنیز باید نزد بهترین انسان‌های روی زمین باشد و در خدمت او قرار گیرد؛ زیرا که به همین زودی نوزادی از او به دنیا می‌آید، که شرق و غرب جهان را در سیطره جهان خود قرار می‌دهد.
هشام گوید: سپس کنیز را نزد امام موسی کاظم علیه‌السلام آوردم که بعد از مدتی روزی حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام از او تولد یافت [1] .

پی نوشت ها:

[1] اختصاص شیخ مفید: ص 197، خرایج و جرایح: ج 2، ص 653، ح 6، اصول کافی: ج 1، ص 406، ح 1، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام: ج 1، ح 4، بحار الأنوار: ج 48، ص 33، و ص 69، ح 92.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام موسی کاظم؛ عبدالله صالحی؛ مهدی یار.

خبر از شهادت در دومین مرحله

مرحوم کلینی، علامه طبرسی و علامه مجلسی و دیگر بزرگان، به نقل از ابوخالد زبالی حکایت کنند: در آن زمانی که مهدی عباسی، امام موسی کاظم علیه‌السلام را از مدینه به عراق احضار کرد، من در یکی از کاروان سراها به نام زباله بودم، که حضرت به همراه تعدادی از مأمورین خلیفه وارد کاروانسرا شد؛ و چون آن بزرگوار مرا دید خوشحال گردید و فرمود: مقداری لوازم برایش تهیه و فراهم کنم. عرض کردم: مولای من! چرا شما را در این وضعیت می‌بینم؟!

این همه مأمور، شما را به کجا می‌برند؟ و سپس افزودم: من از این طاغوت - مهدی عباسی - می‌ترسم و شما را در امان نمی بینم. حضرت فرمود: ای ابوخالد! در این سفر به من آسیبی نخواهد رسید، ناراحت نباش، در فلان ماه و تاریخ، نزدیک غروب آفتاب منتظر من باش، که ان شاء الله مراجعت می‌نمایم. ابوخالد گوید: بعد از آن که مأمورین حکومتی حضرت را بردند، من مرتب در حال محاسبه ایام و ساعات بودم، که چه موقع زمان وعده حضرت فرا می‌رسد و مراجعت می‌فرماید. پس چون آن روزی که امام علیه‌السلام وعده داده بود، فرا رسید، من تا غروب آفتاب منتظر قدوم مبارک آن حضرت نشستم؛ ولی آن بزرگوار نیامد، تا هنگامی که هوا تاریک شد، ناگهان دیدم از آن دور یک سیاهی پدیدار گشت. چون جلو رفتم، امام موسی کاظم علیه‌السلام را سوار بر قاطر دیدم، بر حضرتش سلام کردم و از این که صحیح و سالم مراجعت فرموده است، بسیار خوشحال و مسرور گشتم. آن گاه حضرت به من خطاب کرد و فرمود: ای ابوخالد! آیا هنوز هم، در شک و تردید هستی؟ گفتم: الحمدلله، که از شر این ستمگر ظالم نجات یافتی.

فرمود: آری، لیکن مرحله ای دیگر مرا احضار خواهند کرد و در آن مرحله نجات نمی یابم؛ و آنان به هدف شوم خود خواهند رسید [1] .

پی نوشت ها:

[1] اصول کافی: ج 1، ص 476، ح 3، اعلام الوری طبرسی: ج 2، ص 23، اثبات الهداة: ج 4، ص 223، بحارالأنوار: ج 48، ص 71، ح 96 و ص 72، ح 99، با مختصر بفاوت.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام موسی کاظم؛ عبدالله صالحی؛ مهدی یار.

خروج از زندان و طی الأرض

مرحوم شیخ صدوق و دیگر بزرگان آورده اند:
پس از آن که چون هارون الرشید حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم علیه‌السلام را از زندان بصره به بغداد منتقل کرد، تحویل شخصی به نام سندی بن شاهک یهودی داده شد.
و در زندان بغداد، حضرت بسیار تحت کنترل و فشار بود؛ و زیر انواع شکنجه‌های روحی و جسمی قرار گرفت، تا جائی که حتی دست و پا و گردن آن امام مظلوم علیه السلام را نیز به وسیله غل و زنجیر بستند. امام حسن عسکری علیه‌السلام در این باره فرموده است:
جدم، حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام سه روز پیش از شهادتش، زندان بان خود - مسیب - را طلبید و اظهار نمود: من امشب به مدینه جدم، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم می‌روم تا با آن حضرت تجدید عهد و میثاق نمایم و آثار امامت را تحویل امام بعد از خودم دهم.
مسیب عرض کرد: ای مولای من! شما در میان این غل و زنجیر و آن همه مأمورین اطراف زندان، چگونه قصد چنین کاری را داری؟ و من چگونه زنجیرها و درب‌های زندان را باز کنم، در حالی که کلید قفل‌ها نزد من نیست؟! امام علیه‌السلام فرمود: ای مسیب! ایمان و اعتقاد تو نسبت به خداوند متعال و همچنین نسبت به ما اهل بیت عصمت و طهارت سست است.
و سپس حضرت افزود: همین که مقدار یک سوم از شب سپری گردید، منتظر باش که چگونه خارج خواهم شد. مسیب گوید: من آن شب را سعی کردم که بیدار بمانم و متوجه حرکات امام موسی کاظم علیه‌السلام باشم؛ ولی خسته شدم و خواب چشمانم را فرا گرفت؛ و لحظه ای در حال نشسته، خوابم برد. ناگهان متوجه شدم که حضرت با پای مبارکش مرا حرکت می‌دهد، پس سریع از جای خود برخاستم؛ و هر چه نگاه کردم اثری از دیوار و ساختمان و زندان ندیدم، بلکه خود را به همراه حضرت در زمینی همواره مشاهده نمودم. و چون گمان کردم که آن حضرت مرا نیز به همراه خود از آن ساختمان‌ها بیرون آورده است، گفتم: یا ابن رسول الله! مرا نیز از شر این ظالم نجات بده. حضرت اظهار نمود: آیا می‌ترسی تو را به جهت من از بین ببرند و بکشند؟ و سپس افزود: ای مسیب! در همین حالی که هستی، آرام باش، من پس از مدتی کوتاه باز می‌گردم. مسیب با تعجب سؤال کرد: یا ابن رسول الله! غل و زنجیری که بر دست و پای شما بود، چگونه گشودی؟! امام علیه‌السلام فرمود: خداوند متعال به جهت ما اهل بیت، آهن را برای حضرت داود علیه‌السلام ملایم و نرم کرد؛ و این کار

برای ما نیز بسیار سهل و ساده است.
آن گاه حضرت از نظرم ناپدید گشت و با ناپدید شدنش دیوارها و ساختمان زندان با همان حالت قبل نمایان گردید.
و چون ساعتی گذشت ناگهان دیدم دیوارها و ساختمان زندان به حرکت در آمد و در همین حالت، مولا و سرورم حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام را دیدم که به زندان بازگشته است و همانند قبل غل و زنجیر بر دست و پای مبارک حضرت بسته می‌باشد. از دیدن این معجزه، بسیار تعجب کردم و به سجده افتادم. بعد از آن امام علیه‌السلام به من فرمود: ای مسیب! برخیز و بنشین؛ و ایمان خود را تقویت و کامل گردان، و سپس افزود: من سه روز دیگر از این دنیا و محنت‌های آن خلاص خواهم شد و به سوی خداوند متعال و مهربان رهسپار می‌گردم [1] .

پی نوشت ها:
[1] عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج1، ص 100، ح 6، هدایة الکبری: ص 265، عیون المعجزات: ص 107، مناقب ابن شهر آشوب: ج 4، ص 303 با تفاوت در بعضی عبارتها.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام موسی کاظم؛ عبدالله صالحی؛ مهدی یار.

خبر دادن در مورد نحوه شهادت

حسن بن بشار می‌گوید: شیخی از قطیعة الربیع که از مشاهیر بوده و بر قول او اعتماد داشتم به من خبر داد که: روزی سندی بن شاهک، هشتاد نفر از مشاهیر علما و اعیان بغداد را جمع کرد و به خانه‌ای آورد که موسی بن جعفر علیه‌السلام در آن خانه بود. چون نشستیم سندی ملعون گفت: «به احوال این مرد (یعنی حضرت امام موسی علیه‌السلام) نظر کنید که آیا آسیبی به او رسیده است؟! زیرا که مردم گمان می‌کنند که ما ضررها و آسیب‌هایی به او رسانیده‌ایم و او را در شدت و مشقت انداخته‌ایم، و در این باب سخن بسیار می‌گویند.

حال ببینید که ما او را در چنین منزل بزرگی و بر روی فرشهای زیبایی نشانده‌ایم. خلیفه نسبت به او بدی در خاطر ندارد، و برای این او را نگاه داشته که چون بر گردد با او مشغول صحبت شود. اینک او صحیح و سالم نشسته است و ما در هیچ موردی کار را بر او تنگ نگرفته‌ایم، اینک حاضر است، از او بپرسید و گواه شوید.» در تمام آن مجلس، سعی و همت ما در نظر کردن بسوی آن امام بزرگوار بود، و ملاحظه آثار فضل و عبادت، و انوار سیادت و نجابت، و سیمای نیکی و زهد از جبین مبینش ساطع و هویدا بود. در این هنگام امام کاظم علیه‌السلام فرمود: «ای گروه! آنچه او بیان کرد در باب توسعه مکان و منزل و رعایت ظاهر، چنان است که او گفت و لیکن بدانید و گواه باشید که او دردانه خرما، به من زهر خورانده است، فردا رنگ من، سبز خواهد شد، و پس فردا از خانه رنج (یعنی دنیا) رحلت خواهم کرد و به داربقاء و رفیق اعلاء ملحق خواهم شد.» چون حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام این سخنان را فرمود، سندی بن شاهک به لرزه در آمد و مانند شاخه‌های درخت خرما بدن پلیدش می‌لرزید. [1] .

در نقل دیگری آمده است: چون سندی بن شاهک ملعون، رطب زهرآلود را برای امام کاظم علیه‌السلام فرستاد، خودش نیز به نزد آن حضرت آمد تا ببیند آن حضرت رطبها را تناول کرده است یا نه! وقتی رسید که حضرت ده دانه از آن خرماهای زهرآلود را تناول کرده بود، پس گفت: «باز تناول نما.» حضرت فرمود: «در آنچه خوردم مطلب تو به عمل آمد، و به بیشتر احتیاجی نیست.» آن ملعون بعد از سه روز، قبل از اینکه آن حضرت وفات یابد چند نفر از قضات را حاضر کرد و امام کاظم علیه‌السلام را به حضور ایشان آورد، و گفت: «مردم می‌گویند که: موسی بن جعفر در تنگی و شدت است؛ حالا شما حال او را مشاهده کنید و گواه شوید که تنگی و شدتی ندارد، و ما بر او سخت نگرفته‌ایم.» در این هنگام امام کاظم علیه‌السلام فرمود: «ای جماعت! گواه باشید که سه روز است که ایشان

به من زهر داده‌اند، و به ظاهر سالم بنظر می‌آیم و لیکن زهر در درون من جا کرده است، و در آخر این روز بشدت سرخ خواهم شد، و فردا بشدت زرد خواهم شد و روز سوم رنگم به سفیدی مایل خواهد شد و به رحمت و خوشنودی حق تعالی واصل خواهم گردید.
پس چون آخر روز سوم شد، آن حضرت رحلت فرمود. [2] .

پی نوشت ها:
[1] امالی شیخ صدوق.
[2] عیون المعجزات.
منبع: حدیث اهل‌بیت: عجایب و معجزات شگفت انگیزی از امام کاظم؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس، شاکر چاپ اول 1386.

خانه فاسقان

روزی امام موسی بن جعفر علیه‌السلام وارد یکی از کاخ‌های بسیار عظیم و با شکوه هارون در بغداد شد. هارون که مست قدرت و حکومت و خودکامگی بود، به قصر خود اشاره کرده با نخوت و تکبر پرسید: « این قصر از آن کیست؟ » نظر وی از این جمله آن بود که شکوه و قدرت خود را به رخ امام علیه‌السلام بکشد! حضرت علیه‌السلام بدون آن که کوچک‌ترین اهمیتی به کاخ پر زرق و برق او بدهد، با کمال صراحت فرمود: « این خانه، خانه فاسقان است؛ همان کسانی که خداوند درباره آنان می‌فرماید: « سأصرف عن آیاتی الذین یتکبرون فی الأرض بغیر الحق و ان یروا کل آیة لا یؤمنوا بها و ان یروا سبیل الرشاد لا یتخذوه سبیلا ذلک بأنهم کذبوا بآیاتنا و کانوا عنها غافلین. » [1] . « به زودی کسانی را که در زمین به ناحق کبر می‌ورزند، و هر گاه آیات الهی را ببینند ایمان نمی‌آورند، و اگر راه رشد و کمال را ببینند آن را در پیش نمی‌گیرند، ولی هر گاه راه گمراهی را ببینند آن را طی می‌کنند، از (مطالعه و درک) آیات خود منصرف خواهم کرد، زیرا آنان آیات ما را تکذیب نموده و از آن غفلت ورزیده‌اند. »

هارون از این پاسخ، سخت ناراحت شد و در حالی که خشم خود را به سختی پنهان می‌کرد، با التهاب پرسید: « پس این خانه از آن کیست؟ » امام علیه‌السلام بی‌درنگ فرمود: « اگر حقیقت را می‌خواهی این خانه از آن شیعیان و پیروان ماست، ولی دیگران با زور و قدرت، آن را غصب کرده‌اند. »

- « اگر این قصر از آن شیعیان است، پس چرا صاحب خانه، آن را باز نمی‌ستاند؟ »

امام علیه‌السلام با آرامش و متانت خاصی فرمود: « این خانه در حال عمران و آبادی از صاحب اصلیش گرفته شده است و هر وقت بتواند آن را آباد سازد، پس خواهد گرفت. » هارون پرسید: « شیعیان کجایند؟ » امام علیه‌السلام فرمود: « لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین منفکین حتی تأتیهم البینة. » [2] . « آن کسانی که از اهل کتاب و مشرکان کافر شدند (از انحراف) باز نایستند تا حجت روشن برای آنها بیاید. » هارون پرسید: « آیا ما از کافران هستیم؟ » امام علیه‌السلام فرمود: « نه، بلکه شما مشمول این آیه شریفه هستید: « الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا و احلوا قومهم دار البوار » [3] .

« آیا آن کسان را ندیدی که نعمت خدا را به کفر دگرگون نمودند و قوم خود را به سرای هلاکت فرود آوردند. » هارون آن چنان خشمگین شد که با

گفتار گستاخانه‌اش مجلس را به هم زد. [4] .

پی نوشت ها:

[1] سوره اعراف / 146.
[2] سوره بینه، آیه 1.
[3] سوره ابراهیم، آیه 28.
[4] عیاشی، تفسیر عیاشی، ج 2، ص 30 - علامه مجلسی، بحارالانوار، ج 48، ص 138 - اختصاص شیخ مفید، ص 262.

منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام موسی بن جعفر؛ سید علی حسینی قمی، نبوغ چاپ دوم 1382.

خدایا خلاصم کن

هارون که از حالات فوق‌العاده معنوی امام کاظم علیه‌السلام در سختی زندان‌هایش به تنگ آمده بود، تصمیم گرفت تا آن حضرت را در مخوفترین و تاریکترین زندان‌ها تحت شکنجه قرار دهد. به همین خاطر امام معصوم علیه‌السلام را به « سندی بن شاهک » دژخیم یهودی خود سپرد. سختی زندان سندی بن شاهک به قدری شدید بود که طاقت را از کف امام علیه‌السلام ربود. فراز زیر که در زیارتنامه آن حضرت وارد شده گوشه‌ای از شدائد امام را در زندان سندی بن شاهک توصیف می‌کند:

« اللهم صل علی... المعذب فی قعر السجون، و ظلم المطامیر ذی الساق المرضوض بحلق القیود و الجنازة المنادی علیها بذل الاستخفاف... ». [1] .

« خدایا! درود فرست بر آن امام مظلومی که ساق پای نازنینش بر اثر حلقه‌های زنجیر کوبیده شد و پس از شهادتش جنازه پاکش را با وضع ناشایست از زندان خارج نمودند... ». باری. از روایات استفاده می‌شود که امام موسی بن جعفر علیه‌السلام را در زندان و در میان سیاه چال‌ها شکنجه می‌دادند و غل و زنجیر آهنین به پای مبارکش بسته بودند. سختی زندان سندی بن شاهک به گونه‌ای بود که دعاهای آن حضرت عوض شد و با خدا چنین مناجات می‌فرمود: « ... یا مخلص الشجر من بین رمل و ماء و طین. یا مخلص النار من بین الحدید و الحجر. یا مخلص اللبن من بین فرث و دم. یا مخلص الولد من بین مشیمة و رحم. یا مخلص الروح من الأحشاء و الامعاء.

خلصنی من ید هارون الرشید. » [2] . « ای خداوندی که گیاه را از بین آب و گل و ریگ نجات می‌دهی. ای خداوندی که آتش را از بین آهن و سنگ، رهایی می‌بخشی. ای خداوندی که شیر را از بین غذاهای هضم شده و خون خلاص می‌کنی. ای خداوندی که بچه را از میان پرده رحم نجات می‌بخشی. ای خداوندی که روح را از میان و درون حجاب‌ها، خلاص می‌کنی. مرا از دست هارون‌الرشید خلاص کن. »

من جوان بودم و زنجیر گران پیرم کرد
گشته کاهیده تن و مانده به جا تصویرم
یا ز زندان برسان مرگ مرا یا الله!
یا خلاصم بکن از زیر غل و زنجیرم

در روایتی وارد شده که امام کاظم علیه‌السلام وصیت کرد تا او را با همان زنجیرهایی که در بدن داشت و در زندان به وسیله آن‌ها شکنجه می‌شد دفن کنند. [3] .

پی نوشت ها:

[1] مصباح الزائر، سید بن طاووس، زیارت‌نامه امام کاظم علیه‌السلام -کبریت الأحمر، ص 176.

[2] عیون اخبار الرضا، صدوق، ج 1، ص 94.

[3] منتخب التواریخ، طریحی، ص 517.

منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام موسی بن جعفر؛ سید علی حسینی قمی، نبوغ چاپ دوم 1382.

خیرالدین الزرکی

مؤلف «الأعلام قاموس تراجم لا شهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین» (معاصر) گفته: «موسی بن جعفر الصادق بن محمد الباقر، أبوالحسن: سابع الأئمة الإثنی عشر، عند الإمامیة کان من سادات بنی‌هاشم و من أعبد أهل زمانه و أحد کبار العلماء الأجواد..» [1] . «ابوالحسن، موسی بن جعفر صادق فرزند محمد باقر، هفتمین امام از امامان دوازده‌گانه نزد امامیه است و او از بزرگان بنی‌هاشم و از عابدترین اهل زمان خود و یکی از بزرگان علمای سخاوتمند می‌باشد».

پی نوشت ها:

[1] الأعلام، ج 7، ص 321.

منبع: امامان اهل‌بیت در گفتار اهل سنت؛ تحقیق و نگارش داود الهامی؛ مکتب اسلام چاپ اول پاییز 1377.

خیرالدین زرکلی

«ابوالحسن موسی بن جعفر الصادق بن باقر، هفتمین امام از دوازده امام شیعه، از بزرگان بنی‌هاشم و از عابدترین مردم زمان خود و یکی از بزرگترین علمای برجسته است»[1] .

پی نوشت ها:

[1] الاعلام: 3 / 108.

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمد حسین عطایی.

خطیب بغدادی

«امام موسی، بخشنده‌ی بزرگوار بود. هنگامی که مطلع می‌شد کسی باعث آزار و اذیت اوست، کیسه‌ای را که هزار دینار داشت نزد او می‌فرستاد و کیسه‌های دویست، سیصد، چهارصد دیناری فراهم می‌کرد و بعد آنها را بین مردنم مستحق مدینه، تقسیم می‌کرد. چنان بود که، کیسه‌های موسی بن جعفر به هر کسی می‌رسید او را بی‌نیاز می‌ساخت»[1] .

پی نوشت ها:

[1] تاریخ بغداد: (ج 13 ص 28 - 27)

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمد حسین عطایی.

خیرخواهی

نمونه دیگری از جاذبه امام، ماجرای اثرگذاری ایشان بر عیسی بن جعفر، پسر عموی هارون و استاندار بصره است. وقتی هارون، امام را در مدینه دستگیر کرد، نخستین بار به بصره فرستاد تا نزد عیسی زندانی گردد. امام به مدت یک سال در زندان بصره بود. عیسی در این مدت، فعالیت‌های امام را زیر نظر داشت، ولی جز خیرخواهی، دعا، عبادت و تقوا چیزی از امام ندید. حتی به گفته عیسی، آن حضرت برای هارون نیز دعای خیر می‌کرد. البته باید دانست دعای خیر امام برای هارون، دعا برای اصلاح شدن وی و دفع شر از مردم بوده است، نه ادامه حیات و ستمگری‌های او. به هر روی، مقام بندگی، اخلاص و معنویت امام، ذهنیت اشتباه عیسی را دگرگون کرد و دشمنی او را به دوستی تبدیل کرد.
هارون پس از یک سال، در نامه‌ای به عیسی از وی درخواست کرد تا امام را بکشد. وقتی نامه هارون به دست عیسی رسید، با یاران و همفکران خود در این باره مشورت کرد و آنها عیسی را از آلوده شدن به خون امام بازگشتند و وی زیر بار درخواست هارون نرفت. او در جوابیه‌ای به هارون، با، رد درخواست وی تهدید کرد اگر تا مدت کوتاهی، امام را از او تحویل نگیرد، ایشان را آزاد خواهد کرد و هیچ‌گونه مسئولیتی را نیز نمی‌پذیرد.

منبع: امام کاظم از دیدگاه اهل سنت؛ علی اصغر قربانی؛ مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما 1385.

خوف خدا

حضرت امام موسی بن جعفر علیه‌السلام همواره نماز شب خود را به نماز صبح متصل می‌کرد، سپس تا طلوع خورشید، به تعقیب نماز اشتغال داشت و بعد به سجده می‌رفت، و سر از سجده برنمی‌داشت تا نزدیک ظهر می‌رسید و بسیار دعا می‌کرد. به خصوص این دعا را بسیار تکرار می‌کرد:
« اللهم انی اسئلک الراحة عند الموت، و المغفرة بعد الموت و العفو عند الحساب »
« خدایا! از درگاهت راحتی هنگام مرگ، آمرزش پس از مرگ و بخشش هنگام حسابرسی را درخواست می‌کنم. »
نیز روایت شده:
آن حضرت روزی وارد مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه شد. در اول شب به سجده رفت. شنیده شد که در سجده می‌فرمود:
« عظم الذنب من عبدک، فلیحسن العفو من عندک، یا اهل التقوی و المغفرة. »
« گناه از بنده‌ات بزرگ و فراوان صادر شده است. پس عفو از پیشگاهت نیکو و زیبا خواهد گردید. ای سزاوار پرهیزکاری و آمرزش. »
آن قدر این دعا را تکرار فرمود تا صبح شد. [1] .
و نیز روایت شده که: امام کاظم علیه‌السلام آن قدر از خوف خدا گریست که محاسنش از اشک دیدگان تر می‌شد، و هنگامی که آیات قرآن را می‌خواند، محزون می‌شد و گریه می‌کرد و شنونده‌ها آن چنان تحت تأثیر تلاوت قرآن آن حضرت قرار می‌گرفتند که بی‌اختیار گریه می‌کردند. [2] .
از شگفتی‌ها این که امام کاظم علیه‌السلام می‌فرمود:
« انی استغفر الله فی کل یوم خمسة آلاف مرة. »
« من در روز پنج هزار مرتبه از پیشگاه خداوند، استغفار و طلب آمرزش می‌کنم. » [3] . در فرازی از صلوات‌نامه امام کاظم علیه‌السلام در شأن عبادات، گریه‌ها و سجده‌های طولانی آن حضرت چنین آمده: « الذی یحیی اللیل بالسهر الی السحر بمواصلة الاستغفار، حلیف السجدة الطویلة، و الدموع الغریزة، و المناجاة الکثیرة و الضراعات المتصلة. » « آن امام معصومی که شب تا سحر بیدار بود و پیوسته استغفار می‌کرد، همدم سجده‌های طولانی و سرشک‌های فراوان و مناجات بسیار و زاری‌های پشت سر هم. » [4] .

پی نوشت ها:
[1] مناقب آل ابی‌طالب، ابن‌شهر آشوب، ج 4، ص 318.
[2] اعیان الشیعه، سید محسن امین عاملی، ج 2، ص 7.
[3] بحارالانوار، ج 48، ص 119.
[4] مفاتیح الجنان، حالات امام کاظم (ع)
نکته: باید توجه داشت که اقرار ائمه اطهار علیهم‌السلام به گناهان و طلب آمرزش از خدا، از باب یاد دادن شیوه دعا کردن به بندگان است وگرنه از امامان معصوم علیهم‌السلام هرگز گناهی سر نمی‌زند.
منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام موسی بن جعفر؛ سید علی حسینی قمی، نبوغ چاپ دوم 1382.

در ایامی که حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام در حبس هارون بود، او کنیز زیبا چهره و خوش قامتی را به بهانه خدمتگزاری به زندان نزد امام علیه‌السلام فرستاد؛ شاید امام علیه‌السلام به آن زن نظر سوئی نماید و بهانه‌ای به دست هارون‌الرشید دهد و عظمت حضرت علیه‌السلام در نظر مردم کم شود.

چون دوشیزه زیبا را در نزد آن حضرت نهادند امام علیه‌السلام از قبول آن امتناع کرد و فرمود: به هارون بگویید:

« بل انتم بهدیتکم تفرحون ».

« بلکه شما هستید که به هدایای خود دل خوش هستید. من نیازی به این کنیز و امثال آن ندارم. »

عامری راوی این داستان گوید: کنیز را نزد هارون بازگرداندیم. و فرمایش امام را به هارون ابلاغ کردیم.

هارون به شدت خشمگین شد و به او گفت:

« به زندان برو و به موسی بن جعفر بگو: « ما تو را با رضایت خودت دستگیر و به زندان نیفکندیم و در مورد کنیز هم ما هستیم که تصمیم می‌گیریم. کنیز باید در زندان بماند. »

سپس هارون دیده‌بانی بر زندان امام علیه‌السلام قرار داد تا بنگرد که کنیز چه می‌کند و عکس‌العمل امام علیه‌السلام که سالهاست از زن و فرزند خود دور است نسبت به دوشیزه زیبا چگونه است. مدتی نگذشته بود که دیده‌بان شتابان خود را نزد هارون رسانید و با نهایت تعجب گفت: « ای خلیفه! کنیز به سجده افتاده و مرتب می‌گوید: « قدوس، سبحانک، سبحانک، سبحانک، ». » هارون گفت: « آری؛ به خدا سوگند، موسی بن جعفر آن کنیز را که میانه‌ای با دعا و عبادت نداشت با جادوی خود مسحور کرده است. فورا آن کنیز را نزد من آورید. » کنیز را در حالی که لرزه بر اندامش بود و به آسمان نگاه می‌کرد و بهت زده بود، نزد هارون آوردند. هارون پرسید: « حال و روزگار تو در زندان چگونه بوده است که این چنین آشفته‌ای؟! » کنیز گفت: در حضور موسی بن جعفر ایستاده بودم، او شب و روز سرگرم نماز بود، و بعد از نماز تسبیح و تقدیس الهی به جا می‌آورد، گفتم:

« ای آقای من! آیا حاجتی داری تا برآورم؟ » فرمود: « مرا به تو احتیاجی نیست. »

گفتم: « مرا به جهت خدمتگزاری شما فرستاده‌اند. » فرمود: « هارون و اطرافیانش درباره من چه فکر می‌کنند؟ » ناگهان به سویی متوجه شد و

فرمود: « پس اینها چه کاره‌اند؟ » من به طرفی که موسی بن جعفر اشاره کرده بود نگریستم. با کمال حیرت باغ‌ها و بستان‌های خرمی را دیدم که آخر آن‌ها به نظر نمی‌رسید. باغی پر درخت و شاداب، با فرش‌های زیبا و رنگین و بالش‌های حریر و هوای دل‌انگیز؛ که همه رقم غذا در آنجا بود. سپس حوریان و غلامانی دیدم که هرگز مانند آن‌ها را در زیبایی و گیرایی ندیده بودم. آنان جامه‌هایی از ابریشم دیبا پوشیده بودند و تاج‌هایی مرصع و جواهر نشان بر سر داشتند و دست به سینه در حضور موسی بن جعفر آماده خدمت ایستاده بودند. از دیدن این منظره جالب مدهوش گشتم و بی‌اختیار به سجده افتادم تا این که دیده‌بان تو مرا از سجده بلند کرد و نزد تو آورد.
هارون گفت: « ساکت شو ای زن ناپاک! گویی در سجده و خواب بوده‌ای و در عالم رؤیا چنین باغی دیده‌ای؟! » کنیز در حالی که اشک می‌ریخت گفت: « نه، به خدا سوگند، آن باغ را قبل از سجده دیدم، و از این رو سجده نمودم. » هارون به عامری گفت: « این زن خبیث را تحت‌نظر بگیر تا این مطالب را به کسی نگوید و مقامات موسی بن جعفر را بیش از این منتشر نسازد. » آن کنیز به برکت امام علیه‌السلام همچنان مشغول عبادت و راز و نیاز بود تا این که قبل از شهادت امام کاظم علیه‌السلام از دنیا رفت. [1] .

پی نوشت ها:
[1] مناقب آل ابی‌طالب، ابن‌شهر آشوب، ج 4، ص 297 و 298.
منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام موسی بن جعفر؛ سید علی حسینی قمی، نبوغ چاپ دوم 1382.

محمد بن حکیم قال، وصفت لأبی‌ابراهیم علیه‌السلام قول هشام الجوالیقی، و حکیت له قول هشام بن الحکم انه جسم، فقال: ان الله لا یشبهه شیء، أی فحش أو خناء أعظم من قول من یصف خالق الأشیاء بجسم أو صورة أو بخلقة أو بتحدید أو أعضاء! تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا.
التوحید باب 6 / 6
ترجمه: محمد بن حکیم گفت، توصیف کردم به حضرت امام هفتم علیه‌السلام قول هشام جوالیقی را، و هم حکایت نمودم به آن حضرت قول هشام بن حکم را که می‌گویند: خداوند جسم است. پس فرمود: خداوند متعال شبیه نمی‌شود او را چیزی، و کدام أمر قبیح آشکار و سخن زشتی است که بزرگتر از حرف کسی باشد که خداوند متعال را وصف کند به جسمیت و صورت داشتن یا به خلق شدن یا به محدودیت یا به أعضاء داشتن. بلند است خداوند متعال از اینها بلند شدن عظیم و عالی.
توضیح:
در این حدیث شریف به چند موضوع اشاره می‌کنیم:
1- جسم: عبارت است از هر چیزی که استقرار پیدا کند در مکانی یا در حیزی (محوطه‌ای که مشغول به جسمی باشد اگرچه در فضا صورت بگیرد)، و با حواس ظاهری قابل ادراک شود.
پس جمادات و حیوانات و انسان و ملکوت سفلی مانند جن، همه از مصادیق جسم هستند.
و أما ملکوت علیا و عالم جبروت و عقول و أرواح، همه از مصادیق ماورای عالم جسمانی باشند.
و مراد از حواس ظاهری: قوای باصره و سامعه و لامسه و شامه و ذائقه باشد، و ادراک این قوا در حیوان و انسان متفاوت است، بعضی از حیوانات چنان قوت بینایی یا از جهت شنوایی یا بویایی دارند که در افراد انسان وجود ندارد، و بلکه بعضی از موجودات ملکوتی یا مثالی را هم می‌بینند، چنانکه بعضی از مرتاضین و أولیاء آنها را مشاهده کرده، و می‌بینند آنچه را که دیگران نمی‌بینند.
پس آنچه قابل احساس به حواس ظاهری بوده، و در مکان و یا حیزی قرار بگیرد: جسم خواهد بود. و جسم به معنی لغوی و حقیقی همین است و تعریفهای مختلفی که برای آن ذکر می‌شود: از حقیقت بیرون است.
2- صورت: به معنی شکل و هیئت هر جسمی است. و این معنی از لغت عبری به عربی منتقل گشته است. و صورت در مقابل ماده بوده، و آخرین جزء تحقق موجود خارجی است که با آن حقیقت و شیئیت و فعلیت آن

تمام می‌شود، و قهرا باید متلائم با ماده باشد.
و چون کلمه جسم اطلاق شود: شامل ماده و صورت هر دو خواهد شد، ولی صورت به قسمت شکل جسم فقط شامل است.
3- اطلاق جسم و صورت: این اطلاق از لحاظ ظاهری و مادی به همان دو معنی است که ذکر شد، یعنی چیزی که در محلی استقرار پیدا کرده و محسوس باشد. و صورت یعنی شکلی که برای آن جسم خارجی محسوس صورت می‌گیرد.
ولی از لحاظ سعه استعمال و در مقام تفهیم و تفاهم در امور ماوراء ماده: گاهی جسم را به معنی موجود و مخلوق مطلق و شیء، و صورت را به معنی خصوصیت ممتاز متعین موجود یا وجود، استعمال و اطلاق می‌کنند، و این دو معنی خارج از عالم طبیعت باشد.
و بعید نیست که: از هشام بن حکم و هشام بن سالم جوالیقی که هر دو از بزرگان و معتمدین أصحاب هستند، چنین اطلاق عرفی شنیده شده، و مخالفین آن را وسیله طعن و انتقاد قرار داده‌اند، و در کتب رجال در این جهت بحث مفصل‌تری شده است.
و چون مورد سؤال خصوصی جسم و صورت طبیعی مادی است: جواب امام نیز مطابق نظر سائل اظهار شده است.
4- این نسبت به خداوند متعال: منشأ آن حدیث شریفی است که از رسول أکرم نقل می‌شود - ان الله خلق آدم علی صورته (توحید باب 6). و حدیث دیگر که از امام هشتم است - انه شیء لا کالأشیاء (توحید باب 7). و أحادیث دیگر. و چون کلمات در همه موارد تطبیق به معانی مادی بشود: تفهیم و تفاهم و اشارات و حقائق و معنویات از بین خواهد رفت، پس باید دقت کرد که منظور چیست؟ آیا معنی مادی ظاهری مقصود است و یا معنی أعم و یا معنوی تنها؟
و باید توجه داشت که: هرچه در موارد الهیات و روحانیات اطلاق می‌شود، به طور قطع قابل تطبیق به موضوعات مادی نیست.
5- أو بخلقة: از خلق مانند کرم، و صیغه خلقت برای نوع است، و به معنی نوعی از آفریده شدن و فطرت باشد. و این معنی علامت حدوث، و محدودیت از آغاز، و نامتناهی بودن، و احتیاج و فقر ذاتی داشتن است. و خداوند قدیم مطلق نامحدود و نامتناهی، و خود او خالق و به وجودآورنده همه موجودات و عوالم باشد، و وجود او ثابت و واجب لذاته و غنی ذاتی است.
6- أو بتحدید أو أعضاء: در پیرامون محدودیت و مصادیق حد در أبواب گذشته تفصیلا بحث شده است. و أما أعضاء: عضو داشتن از چندین جهت برحلاف وجوب وجود و أزلی و أبدی بودن و غنای ذاتی است:
أول - دلالت می‌کند به مرکبِ بودن وجود شیء، از ذات و متن آن با أعضای

خود، و این موجب احتیاج أجزاء به همدیگر بوده، و غنای ذاتی را نفی می‌کند.
دوم - مرکب بودن علامت حدوث شیء باشد: زیرا چیزی که مرکب است ثبوت و قوام ذاتی نداشته، و هر جزوی متوقف است به بودن و ضمیمه شدن دیگری و دوام آنها.
سوم - ترکب موجب محدودیت در أجزاء و در نتیجه سبب محدود شدن مجموع مرکب شده، و این معنی با مطلق و نامتناهی بودن ذات منافات دارد.
چهارم - ترکب موجب جسمیت و مادی بودن است: زیرا عوالم ماورای عالم جسمانی، عالم تجرد است، و عالم جسمانی است که سراپا فقر و حدوث و احتیاج و محدودیت باشد. و در عوالم تجرد: احتیاج و حدوث و محدودیت، فقط از جهت ذات و هویت است، نه از جهات دیگر.

منبع: احادیث صعب امام هفتم و بررسی و تحقیق و توضیح لازم از آنها؛ علامه مصطفوی؛ مرکز نشر آثار علامه مصطفوی چاپ اول 1385.

عیسى شلقان، قلت لأبى‌الحسن علیه‌السلام و هو یومئذ غلام قبل أو ان بلوغه: جعلت فداک ما هذا الذى یسمع من أبیک انه أمرنا بولایة أبى‌الخطاب ثم أمرنا بالبرائة منه؟ قال، فقال أبوالحسن (ع) من تلقاء نفسه، ان الله خلق الأنبیاء على النبوة فلا یکونون الا أنبیاء، و خلق المؤمنین على الایمان فلا یکونون الا مؤمنین، و استودع قوما ایمانا فان شاء أتمه لهم و ان شاء سلبهم اياه. و ان أباالخطاب کان ممن أعاره الله الایمان، فلما کذب على أبى‌سلبه الله الایمان.
کشى ح 523
ترجمه: عیسى بن أبى‌منصور شلقان گفت: از حضرت موسى بن جعفر (ع) پرسیدم، و او در آن روز غلام نابالغی بود: فداى تو بشوم، چیست که شنیده مى‌شود از پدر بزرگوار تو که: او أمر کرده بود بر دوستى ابوالخطاب، و سپس فرموده است به دورى کردن از آن؟ آن حضرت از جانب خود فرمود: خداوند متعال خلق کرده است أنبیاء را روى مقام نبوت، پس در حیات خود از أنبیاء مى‌شوند. و خلق کرده است مؤمنین را روى حقیقت ایمان، پس مؤمن مى‌شوند. و قومى را ایمان سپرده است، و پس از آن اگر مقتضى و زمینه بوده و بخواهد ایمان آنان را تکمیل مى‌کند، و اگر مقتضى نشد از آنان سلب خواهد کرد. و أما أبوالخطاب: از این رقم بوده است، و چون رعایت تقوى نکرده و بر پدرم مطالب دروغى را نسبت داد: خداوند متعال ایمان را از او سلب کرد.
توضیح: در اینجا مطالبى را لازم است متذکر شویم:
1- غلام: این کلمه در أصل، صفت به وزن شجاع است، یعنى کسى که متصف باشد به اشتهاء، و شهوات در او متجلى گردد، و چون پسر در زمان طفولیت تا حد بلوغ به عقل و تمییز، تعلق به مشتهیات دارد: او را غلام گویند. و أما الجدار فکان للغلامین یتیمین. [1] .
2- ولایت: حقیقت معناى ولایت عبارت است از قرار گرفتن در جنب چیزى به قصد ارتباط با او، خواه رابطه در میان آنها نیکو و مستحسن باشد، و یا رابطه سوء.
و أما مفاهیم - قرب و حب و یارى کردن و پیروى: از لوازم و آثار معنى أصلى است.
3- ابوالخطاب: او محمد بن مقلاص أسدى کوفى از أصحاب امام ششم است، و چون نسبتهاى دروغین به آن حضرت داده، و از خود آراء باطلى اظهار کرد: در مورد نفرت و لعن آن حضرت قرار گرفت، و در رجال کشى قسمتى از آنها نقل شده است.

4- خلق موجودات و تقدیر آنها: با اراده و قدرت و علم پروردگار متعال، تحقق و وجود خارجی پیدا کرده، و موجودات را در این دو مرحله هیچ گونه اختیار و نظری نباشد: زیرا آنها پیش از خلق و تکوین، وجودی نداشتند تا نظر مخصوص و اختیاری در چگونگی آفرینش خود داشته باشند.
و اختیار پس از موجود شدن در أثر صفت حیات و قدرت پیدا می‌شود، رجوع شود به باب 2.
5- خلق و تکوین و تقدیر: در تمام مراحل صددرصد توأم با حکمت و نظم و صلاح‌بینی و خیراندیشی کامل باید صورت بگیرد، زیرا اگر کوچکترین اختلال و فساد و ضعف و شری در مراتب خلقت وجود داشته باشد: به طور یقین از ضعف و فقر و محجوبیت و محدودیت و عدم توجه و غفلت و احتیاج خالق و ایجادکننده آنها کشف خواهد کرد.
و بودن این صفات در ذات پروردگار قادر و عالم و حی مطلق و نامحدود و أزلی و أبدی و غنی بالذات محال است.
6- اختلاف در مراتب خلقت: از لحاظ کیفیت، و شدت ضعف، و مراتب قوت، و مراحل هدایت و روحانیت، و درجات فطرت و استعداد: بهترین نشانه کمال قدرت و علم و حکمت و تدبیر و احاطت است. و چون در این مورد، نظم و حکمت و تدبیر عمومی در نظر گرفته شود: کمترین اعتراض و اشکال و خرده‌گیری دیده نشده، وهر چیزی به جای خود متناسب و نیکو و پسندیده خواهد بود.
چنانکه اگر مهندس استاد و فاضل و مدبری بخواهد ساختمان جامعی را نقشه‌کشی کند: قهرا اطاقهای مختلف و حیاط و آشپزخانه و انبار و زیرزمین و حمام و توالت و حوض و باغچه و پله و دهلیز و پشت‌بام و غیر اینها که برای زندگی یک خانواده لازم است، در نظر خواهد گرفت.
و نبودن یکی از اینها موجب نقص و اعتراض واقع شده، و دلیل بر غفلت و توجه نداشتن و اشتباه خواهد بود.
7- در نقشه شهری نیز این معنی توسعه پیدا کرده، و به جای در نظر گرفتن زندگی یک خانواده مخصوص، لازم است هزاران خانواده‌های مختلف از لحاظ کمیت و کیفیت و مرتبت، در نظر گرفته شده، و آنچه مورد احتیاج است منظور گردد.
و گذشته از نظر صورت و ظواهر، از جهت مواد اولیه نیز باید به تناسب هر مورد جنسی که لازم است به کار گرفته شود، چون آجر و سنگ و آهن و سیمان و تخته و خاک و چوب و شیشه و گچ و درب و پنجره و درخت و گل و غیر اینها. و در این نقشه‌ها و در به کار بردن مواد أولیه: صحیح نیست که یکی به زبان قال یا حال اظهار گله و اعتراضی نموده، و از موقعیت خود نارضایتی کند، زیرا همه این جریانها و امور و جزئیات و کلیات تحت سرپرستی و تدبیر و صلاح‌بینی صددرصد انجام گرفته، و هر کدام از آنها در

موقعیت خود ارزشمند و لازم و مورد احتیاج بوده، و یکی از دیگری برتر نیست، اگرچه به نظر ظاهری و بدون دقت و تحقیق ممکن است چنین تصوری به وجود آمده، و در بعضی از موارد عنوان تحقیری دیده شود.
8- پس در نظام عمومی و کبیر جهان که با تدبیر و تنظیم کامل خداوند قادر مطلق و عالم نامتناهی و غنی بذاته صورت گرفته است: قهرا کوچکترین نقطه‌ضعف و خللی نبوده، و از هر جهت کامل و تمام و روی خیر و صلاح صددرصد می‌باشد. و تنوع جمادات و نباتات و حیوانات و اختلاف در میان أفراد انسان، همه روی همین برنامه بوده، و لازم است در مقام تکوین و خلق رعایت این امور بشود.
9- و أما مستودع بودن ایمان در بعضی از أفراد: این معنی مطابق أصل و قاعده عادلانه است، زیرا منظور ایجاد زمینه صالح و مقتضی مناسب برای پیشرفت و استفاده از موقعیت موجود است، تا هر کسی بتواند در أثر حسن عمل و خلوص نیت و انتخاب و اختیار نیکو، مراحل سعادت و کمال خود را طی کرده، و در هر مقام و مرتبت و حالی که باشد: متناسب أحوال و به اقتضای وضع ذاتی و أخلاقی خود، برنامه مخصوص و راه سعادت را در جهات مادی و معنوی خود بپیماید.
آری موضوع سخن ما در عالم انسان است که با استعداد خاصی آفریده شده، و زمینه صعود به عوالم بالا و بالاتری را دارد، و انسان مثل ملائکه نیست که خلقتش یکنواخت و روی صفا و طهارت بوده، و ترقی و تنزل در حق او نباشد.
10- و معلوم شود که: در تکوین و تقدیر الهی کوچکترین شر و فسادی نیست، و این معنی برای خداوند غنی و واجب مطلق محال است، زیرا موجب ضعف و نقص و غفلت و احتیاج خواهد بود. و أما وجود مراتب خیر و سعادت: چنانکه گفتیم دلیل نظم و صلاح‌بینی است.
و هر کسی باید به اقتضای استعداد و قوت و وسع خود انجام وظیفه داده، و برای سعادت خود پیشرفت کند. لا یکلف الله نفسا الا وسعها 2 / 286. [2] . و ضمنا به این نکته هم لازم است متوجه باشیم که: وجود أنبیاء و أولیاء در میان امتها و مردم، برای هدایت و ارشاد و تنبیه آنان است، و همه از وجود و زندگی آنان استفاده می‌برند، مانند آفتابی که نور و حرارت آن به همه جا و همه أفراد می‌رسد، و همه باید از این نعمت و رحمت بزرگ الهی سپاسگزاری کنند.

پی نوشت ها:
[1] 18 / 80 - اما دیواری که خراب شد مربوط به دو غلام یتیم بود.
[2] تکلیف نمی‌کند خداوند متعال نفسی را مگر در محدوده وسع او.

منبع: احادیث صعب امام هفتم و بررسی و تحقیق و توضیح لازم از آنها؛ علامه مصطفوی؛ مرکز نشر آثار علامه مصطفوی چاپ اول 1385.

خیر رسانی به دیگران

همانا واجب‌ترین حق برادرت بر تو آن است که چیزی را که سبب نفع دنیا و آخرت اوست، از او پنهان و پوشیده نداری.
ان من أوجب حق أخیک أن لا تکتمه شیئا ینفعه لأمر دنیاه و لأمر آخرته. [1]
.

پی نوشت ها:

[1] بحارالانوار، ج 78، ص 329.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول زمستان 1384.

داود بن زربی

شیخ وی را از اصحاب امام کاظم علیه‌السلام به شمار آورده است [1] . و فرموده: یک اصل (کتاب) دارد: نجاشی نیز فرموده: کتابی دارد [2] . و شیخ مفید او را از خواص و ثقات امام رضا علیه‌السلام به شمار آورده و فرموده: از اهل ورع و علم و فقه و از شیعیان آن حضرت است و از کسانی است که از امام موسی کاظم علیه‌السلام نص بر امامت امام رضا علیه‌السلام نقل نموده است [3] . و مرحوم کلینی با ذکر سند از وی نقل نموده که مقدار مالی را خدمت حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام بردم حضرت قسمتی را برداشت و بقیه را برنداشت! عرض کردم: چرا این مقدار را نزد من گذاشتی؟ فرمود: امام بعد از من آن را از تو درخواست می‌نماید! وقتی که خبر شهادت آن حضرت به ما رسید امام رضا علیه‌السلام پسرش را فرستاد و آن اموال را از من خواست، به او دادم [4] شیخ مفید نیز این روایت را نقل نموده است [5] .

پی نوشت ها:

[1] رجال‌طوسی، ص 349، شماره 4.

[2] معجم‌رجال‌الحدیث، ج 7، ص 101.

[3] الارشاد، ص 304.

[4] کافی، ج 1، ص 313، ح 13؛ ارشاد، ص 306.

[5] همان.

منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی؛ موعود اسلام چاپ اول 1388.

داود بن سلیمان

شیخ مفید وی را از خاصان و ثقات حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام و ورع و عالم از شیعیان آن حضرت و از کسانی که نص آن بزرگوار را بر امامت امام رضا علیه‌السلام نقل نموده، برشمرده است [1] . و مرحوم کلینی و مفید از وی نقل کرده‌اند که به امام موسی بن جعفر علیهماالسلام عرض کردم: می‌ترسم حادثه‌ای پیش آید و دیگر شما را ملاقات ننمایم به من بگو امام بعد از شما کیست؟ حضرت فرمود: پسرم ابوالحسن علیه‌السلام (امام رضا) [2] .

پی نوشت ها:

[1] ارشاد، ص 304.

[2] کافی، ج 1، ص 313، ح 11؛ ارشاد، ص 306.

منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی؛ موعود اسلام چاپ اول 1388.

زیر سایه‌ی درختی نشسته بود و کیسه‌ی بزرگش را هم کنارش گذاشته بود. قیافه‌اش آن‌قدر زشت بود که او را نمی‌شد شبیه هیچ جانوری تصور کرد. آن قد کوتاه و بینی پهن چهره‌اش از زشت‌تر از آنچه بود نشان می‌داد و بوی گند بدنش تا چند قدمی به مشام می‌رسید. شاید خودش هم نمی‌دانست آخرین بار که به حمام رفته بود چه موقع بود. برای همین کثیفی و زشتی هیچ‌کس او را تحویل نمی‌گرفت تا چه رسد به این که با او دوست شوند.
در عین ناباوری از اسب پیاده شد و افسار آن را به دست من داد و به نزد او رفت. سلام و علیک کرد و ساعتی در کنارش نشست. من چند قدم این طرف تر از صورتش حالم به هم می‌خورد، اما او در کنارش مشغول صحبت بود، نمی‌دانم چگونه او را تحمل می‌کرد. دست آخر هنگام برخاستن به آن مرد گفت: برادر، اگر چیزی کم و کسر داشتی مبادا تعارف بکنی، من در حد توان برآورده می‌کنم. آمد و سوار شد و به حرکت ادامه دادیم، گفتم:ای فرزند رسول‌خدا، چگونه در کنار این مرد زشت منظر نشستی و همچون رفیقی صمیمی از نیازمندی هایش پرسیدی، او به شما نیازمند است، نه شما به او، با این مقام و منزلت نبایستی چنین می‌کردی.
- آن چیزی که مرا به این کار وادار کرد سه چیز بود که در وجود او هست؛ او بنده‌ای از بندگان خداست، خداوند در کتابش او را برادر ما خوانده، و در سرزمین پهناور خدا او همسایه‌ی ماست؛ علاوه بر آنها مگر ما انساها فرزند آدم علیه‌السلام نیستیم، مگر پیرو یک دین نمی‌باشیم، شاید روزی فراز و نشیب‌های زندگی ما را به او نیازمند کرد... اگر امروز دچار غرور شویم شاید روزگار طوری رقم بخورد که زمانی در برابرش متواضع شویم و حال‌مان زار شود.
سرم را پایین انداخته بودم و به گفته‌هایش فکر می‌کردم. مدتی بین من و امام کاظم علیه‌السلام سکوت برقرار بود. سرانجام امام لب‌های مبارکش را باز کرد و سکوت را شکست و این شعر را زمزمه کرد. «با کسی که محتاج وصال ما نیست رابطه برقرار می‌کنیم از ترس آن که مبادا بدون رفیق بمانیم» . [1] .

پی نوشت ها:
[1] اعیان الشیعه، ج 2، ص 7.

منبع: حیات پاکان داستان‌هایی از زندگی امام موسی کاظم؛ مهدی محدثی؛ بوستان کتاب چاپ دوم 1385.

یکی از اصحاب امام جعفر صادق علیه‌السلام، به نام یعقوب سراج حکایت کند:
روزی به قصد ملاقات و زیارت مولایم، حضرت صادق آل محمد علیهم‌السلام به منزل ایشان رفتم، هنگامی که وارد شدم، دیدم که آن امام بزرگوار کنار گهواره شیرخوارش، حضرت ابوالحسن موسی کاظم علیه‌السلام ایستاده؛ و جهت دل گرم کردن و آرام نمودن نوزاد، با او سخن می‌گوید. مدت زیادی بدین منوال طول کشید؛ و همچنان من در گوشه ای نشسته و نظاره گر آن‌ها بودم تا آن که سخن راز امام با نور دیده اش علیه‌السلام به پایان رسید.
آن گاه من از جای خود برخاستم و به سمت آن امام مهربان رفتم، همین که نزدیک آن حضرت قرار گرفتم، فرمود: آن نوزاد، بعد از من، مولایت خواهد بود، نزد او برو و سلام کن. پس اطاعت کردم و نزدیک آن نوزاد- و نور الهی - رفتم و سلام کردم، با این که او کودکی شیرخواره، در گهواره بود، خیلی زیبا و با بیانی شیوا جواب سلام مرا داد. و سپس به من خطاب نمود و اظهار داشت: حرکت کن و به سوی منزل خود روانه شو و آن نام زشت و نامناسبی را که دیروز برای دخترت برگزیده ای تغییر بده، چون خداوند متعال صاحب چنین نام و اسمی را دشمن داشته و غضب دارد - و او مورد رحمت الهی قرار نخواهد گرفت - یعقوب سراج در ادامه گوید: یک روز قبل از آن که خدمت حضرت برسم، خداوند متعال دختری به من عطا کرده بود، که نام او را حمیراء نهاده بودیم؛ و کسی هم آن حضرت را از این موضوع آگاه نکرده بود؛ و با این که آن حضرت، طفلی شیرخوار در گهوار بود، به خوبی از درون مسائل خانوادگی ما آگاه بود. و بعد از آن که چنین علم غیبی از آن طفل معصوم آشکار گشت و مرا در تغییر و انتخاب اسم مناسبی برای دخترم نصیحت فرمود، امام جعفر صادق علیه‌السلام مرا مورد خطاب قرار داده و اظهار نمود: ای سراج! دستور و پیشنهاد مولایت را عمل کن؛ که موجب سعادت و خوشبختی شما خواهد بود. یعقوب گوید: من نیز اطاعت امر کردم و نام دخترم را به نام مناسبی تغییر دادم [1] .

پی نوشت ها:
[1] اصول کافی: ج 1، ص 310، ح 11، اثبات الهداة: ج 3، ص 158، ح 12.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام موسی کاظم؛ عبدالله صالحی؛ مهدی یار.

مرحوم شیخ حر عاملی و راوندی و دیگر بزرگان آورده اند:
پس از آن که امام جعفر صادق علیه‌السلام به شهادت رسید، یکی از فرزندانش به نام عبدالله - که بزرگترین فرزند حضرت بود- ادعای امامت کرد.
امام موسی کاظم علیه‌السلام دستور داد تا مقدار زیادی هیزم وسط حیاط منزلش جمع کنند؛ و سپس شخصی را به دنبال برادرش عبدالله فرستاد تا او را نزد حضرت احضار نماید.
چون عبدالله وارد شد، دید که جمعی از اصحاب و شیعیان سرشناس نیز در آن مجلس حضور دارند. و چون عبدالله کنار برادر خود امام کاظم علیه‌السلام نشست، حضرت دستور داد تا هیزم‌ها را آتش بزنند؛ و با سوختن هیزم ها، آتش زیادی تهیه گردید. تمامی افراد حاضر در مجلس، در حیرت و تعجب فرو رفته بودند و از یکدیگر می‌پرسیدند که چرا امام موسی کاظم علیه‌السلام چنین کاری را در آن محل و مجلس انجام می‌دهد. آن گاه حضرت از جای خود برخاست و جلو آمد و در وسط آتش نشست؛ و با افراد حاضر مشغول صحبت و مذاکره گردید. پس از گذشت ساعتی بلند شد و لباس‌های خود را تکان داد و آمد در جایگاه اولیه خود نشست و به برادرش عبدالله فرمود: اگر گمان داری بر این که تو بعد از پدرت امام جعفر صادق علیه‌السلام امام و خلیفه هستی، بلند شو و همانند من در میان آتش بنشین. عبدالله چون چنان صحنه ای را دید و چنین سخنی را شنید، رنگ چهره اش دگرگون شد و بدون آن که پاسخی دهد با ناراحتی برخاست و مجلس را ترک کرد. [1] . همچنین داود رقی حکایت کند: روزی به محضر مبارک امام جعفر صادق علیه‌السلام شرفیاب شدم و پس از عرض سلام در کناری نشستم، سپس فرزندش حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه‌السلام وارد شد و از شدت سردی هوا، لباس‌های خویش را به دور خود پیچیده بود. همین که امام موسی کاظم علیه‌السلام نزد پدر آمد، امام صادق علیه‌السلام اظهار داشت: ای فرزندم! در چه حالتی هستی؟ پاسخ داد: در سایه رحمت و پناه خداوند متعال هستم، و بعد از آن اظهار نمود: ای پدر! من اشتهای مقداری انگور و انار دارم؟ داود رقی گوید: من با خود گفتم: چگونه حضرت در این فصل زمستان و سرمای شدید اشتها و میل به تناول این نوع میوه‌ها را دارد، ولی حضرت از افکار درونی من آگاه شد و فرمود: خداوند متعال بر هر چیز و هر کاری قدرت دارد.
و سپس به من فرمود: ای داود! بلند شو و برو داخل حیاط منزل ببین چه

خبر است؛ و در باغ چه می‌بینی؟ پس، از جای خود برخاستم و به طرف حیاط حرکت کردم، همین که وارد حیاط شدم، با حالت تعجب دیدم درخت انگور و انار پر از میوه است.
با دیدن این صحنه شگرف، بر اعتقاد و ایمانم افزوده شد؛ و با خود گفتم: اکنون به اسرار و علوم اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام آگاه گشتم و اعتقادم کامل گردید.
سپس مقداری از انگور و تعدادی انار چیدم و چون وارد اتاق شدم حضرت موسی کاظم علیه‌السلام آن‌ها را از من گرفت و شروع به تناول نمود؛ و در ضمن اظهار داشت: این از فضل پروردگار است، که ما خانواده عصمت و طهارت را بر آن اختصاص داده و گرامی داشته است [2] .

پی نوشت ها:
[1] اثبات الهداة: ج 3، ص 196، بحار الأنوار: ج 48، ص 67، ح 69.
[2] الخرایج و الجرایج: ج 2، ص 617، ح 16.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام موسی کاظم؛ عبدالله صالحی؛ مهدی یار.

در مقابل خدمت و محبت، خیانت و جنایت؟

روزی یحیی بن خالد برمکی، برای یکی از برادرزادگان حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم علیه‌السلام - به نام علی بن اسماعیل، که امام علیه‌السلام با او ارتباط گرم و صمیمی داشت و به طور مرتب او را به شیوه‌های مختلف کمک می‌فرمود - مقدار زیادی اموال و هدایا فرستاد و او را به سوی خود فرا خواند. همین که حضرت متوجه شیطنت یحیی برمکی شد، علی بن اسماعیل را به حضور خود دعوت نمود؛ و چون حضور یافت، به او فرمود: ای برادرزاده! شنیده‌ام قصد سفر داری؟ کجا می‌روی؟ گفت: قصد سفر به بغداد را دارم. حضرت فرمود: به چه منظور به بغداد می‌روی؟ گفت: به جهت آن که قرض بسیاری بر عهده دارم و از پرداخت آن ناتوانم، حضرت فرمود: من تمام قرض‌های تو را پرداخت می‌کنم و نیز هر مشکلی داشته باشی، برطرف می‌سازم. علی بن اسماعیل پیشنهاد حضرت را نپذیرفت و گفت: من برای مسافرت به بغداد ناچار هستم. حضرت اظهار نمود: اکنون که تصمیم رفتن به بغداد را داری مواظب باش که فرزندان مرا یتیم نکنی؛ و سپس دستور داد تا مقدار چهار هزار درهم و سیصد دینار به برادرزاده اش بدهند. چون علی بن اسماعیل بلند شد و رفت، امام علیه‌السلام به افرادی که در آن مجلس حضور داشتند، فرمود: او در قتل من سعایت و سخن چینی می‌کند و فرزندانم را یتیم می‌گرداند.
افراد حاضر گفتند: یا ابن رسول الله! فدای تو گردیم، با این که می‌دانی او چنین جنایتی را مرتکب می‌شود، چرا این چنین با ملایمت با او سخن می‌گفتی و در نهایت هم آن مقدار پول و درهم و دینار را به او عطا نمودی؟!
حضرت فرمود: بلی، و لیکن پدرم از پدران بزرگوار خود نقل می‌نمود، که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرموده است: چنانچه یکی از خویشاوندان قطع رحم نماید و تو سعی کنی که خویشاوندیتان با گرمی و صمیمیت برقرار باشد، خداوند متعال او را مجازات و عقاب می‌نماید.
و هنگامی که علی بن اسماعیل وارد بغداد شد و نزد یحیی برمکی رفت، یحیی برمکی نیز او را به حضور هارون الرشید برد. و هارون در رابطه با امام موسی کاظم علیه‌السلام مطالبی از علی بن اسماعیل پرسید. و او در جواب گفت: از تمام شهرها اموال بسیاری برای ابوالحسن، موسی بن جعفر علیهماالسلام می‌آورند، تا حدی که چندین خانه در شهر مدینه خریداری کرده است؛ و نیز به تازگی باغ گران قیمتی را خریداری و تهیه نموده است.
و آن قدر نزد هارون بر علیه آن حضرت سخن چینی کرد و ناروا گفت تا آن

که هارون الرشید دستور جلب و زندانی شدن حضرت را صادر کرد.
و در نهایت امام موسی کاظم علیه‌السلام به دستور هارون الرشید زندانی شده؛ و سپس مسموم و شهید گردید [1] .

پی نوشت ها:
[1] غیبة شیخ طوسی: ص 21، اثبات الهداة: ج 3، ص 176، ح 17 با مختصر تفاوت و به جای نام علی بن اسماعیل، محمد بن اسماعیل آورده است.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام موسی کاظم؛ عبدالله صالحی؛ مهدی یار.

دلسوزی شیر برای زایمان همسر

علی بن ابو حمزه ی بطائنی حکایت کند: روزی حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام از شهر مدینه به سوی مزرعه اش خارج شد؛ حضرت سوار قاطر بود و من نیز سوار الاغ شدم و حضرت را همراهی کردم. مقداری از شهر که دور شدیم، ناگهان نره شیری سر راه ما را گرفت، من بسیار ترسیدم، و لیکن شیر به سوی حضرت نزدیک آمد و با حالت ذلت و تضرع مشغول همهمه ای شد. امام موسی کاظم علیه‌السلام ایستاد و شیر دست‌های خود را بلند کرده و بر شانه های قاطر قرار داد. من به گمان این که شیر قصد حمله دارد، برای جان آن حضرت وحشت کردم؛ و سخت نگران شدم. پس از لحظاتی، شیر دست‌های خود را بر زمین نهاد و آرام ایستاد و آن گاه حضرت روی مبارک خود را به سمت قبله نمود و دعائی را زمزمه نمود، و لیکن من چیزی از آن را متوجه نشدم. پس از آن، شیر همهمه ای کرد؛ و حضرت آمین فرمود. و سپس امام علیه‌السلام به شیر اشاره نمود: برو. همین که شیر رفت، حضرت نیز به راه خود ادامه داد و چون از آن محل دور شدیم، به حضرت عرض کردم: یا ابن رسول الله! فدایت گردم، شیر چه کاری داشت؟! من بسیار برای جان شما و خودم ترسیدم؛ و از این برخورد در تعجب و حیرت هستم.
امام علیه‌السلام فرمود: آن شیر، همسر بارداری داشت که هنگام زایمانش فرا رسیده و درد سختی دچارش گشته بود. لذا نزد من آمده بود که برایش دعا کنم تا به آسانی زایمان نماید و من هم در حقش دعا کردم. و بعد از آن که دعا به پایان رسید، به آن شیر گفتم: برو، اظهار داشت: خداوند هیچ درنده ای را بر تو و ذریه و شیعیانت مسلط نگرداند؛ و من گفتم: آمین [1] .

پی نوشت ها:
[1] الخرایج و الجرایح: ج 2، ص 649، ح 1، بحار الأنوار: ج 48، ص 58، ح 67.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام موسی کاظم؛ عبدالله صالحی؛ مهدی یار.

دستور خواب تا هنگام شهادت

اکثر محدثین و مورخین در کتاب‌های مختلفی آورده اند:
هنگامی که مأمورین حکومتی خواستند امام موسی بن جعفر علیه‌السلام را از مدینه ی منوره به سوی عراق حرکت دهند، حضرت به فرزند خود، حضرت رضا علیه‌السلام دستور فرمود تا زمانی که خبر قتل و شهادت پدرش را نیاورده اند، هر شب رختخواب خود را جلوی اتاق آن حضرت پهن نماید و در آن بخوابد. خادم آن حضرت گوید: من هر شب رختخواب حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام را جلوی اتاق امام موسی کاظم علیه‌السلام پهن می‌کردم و حضرت رضا سلام الله علیه می آمد و می‌خوابید. و مدت چهار سال به همین منوال سپری شد، تا آن که شبی از شب‌ها وقتی رختخواب را پهن کردم، حضرت نیامد و تمام اهل منزل وحشت زده؛ و غمگین شدیم و همگی در فکر فرو رفتیم که حضرت رضا علیه‌السلام کجا رفته؛ و چه شده است؟
چون صبح شد متوجه شدیم که حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام آمد و مستقیماً نزد ام احمد - یکی از همسران امام موسی کاظم علیه‌السلام رفت و فرمود: ای ام احمد! آنچه پدرم نزد تو به ودیعه نهاده است، تحویل من بده.
در این هنگام، ام احمد فریادی کشید و گریه کنان بر سر و صورت خود زد و گفت: مولا و سرورم شهید گشته است. امام رضا علیه‌السلام فرمود: آرام باش و تا زمانی که خبر شهادت پدرم منتشر نشده است سکوت نما. پس، ام احمد آرامش خود را حفظ کرد؛ و آن گاه صندوقچه ای را به همراه دو هزار دینار آورد و تحویل امام رضا علیه‌السلام داد و گفت: پدرت، امام موسی کاظم علیه‌السلام این‌ها را به عنوان ودیعه نزد من نهاد و فرمود:
تا هنگامی که خبر شهادت مرا نشنیده ای، از این اشیاء خوب مراقبت و نگه داری کن؛ و چون خبر قتل مرا شنیدی، فرزندم رضا - سلام الله علیه - نزد تو می آید و آن‌ها را مطالبه می‌نماید، پس همه را تحویل او بده؛ و بدان که او بعد از من امام و حجت خداوند متعال بر تمامی خلق می‌باشد [1] . همچنین مرحوم شیخ صدوق و طبری و دیگر بزرگان ضمن حدیثی طولانی از حضرت ابومحمد امام حسن عسکری علیه‌السلام آورده اند: امام موسی کاظم علیه‌السلام سه شب مانده به آخر عمر شریفش، به زندان بان خود - مسیب - فرمود: من سه روز دیگر به سوی پروردگار خود رحلت خواهم کرد و این شخص پلید و پست - سندی بن شاهک - ادعا می‌کند که مراسم تجهیز کفن و دفن مرا انجام می‌دهد. و سپس افزود: ای مسیب! بدان و آگاه باش که چنین کاری امکان پذیر نیست، بلکه فرزندم،

علی بن موسی الرضا علیه‌السلام مرا تجهیز و تدفین می‌نماید.
و چون جنازه ام به قبرستان قریش منتقل گردید، درون قبر، لحدی برایم درست کنید؛ و هنگامی که درون لحد قرار گرفتم، سعی کنید که قبرم را مرتفع نگردانید؛ و نیز از خاک قبر من جهت تبرک استفاده نکنید؛ چون خوردن تمام خاک ها حرام است، مگر تربت شریف جدم، امام حسین علیه‌السلام که خداوند تبارک و تعالی برای شیعیان و دوستان در آن تربت، شفا قرار داده است.
مسیب در ادامه روایت گوید: چون روز سوم فرا رسید و لحظات شهادت حضرتش نزدیک شد، فرزند بزرگوارش حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام - که از قبل او را می‌شناختم - حضور یافت و من شاهد حضور آن حضرت تا پایان مراسم بودم [2] . و چون حضرت ابوالحسن، امام موسی بن جعفر علیهماالسلام در همان زندان بغداد به شهادت رسید - که بعد از مدت‌ها، آن زندان تبدیل به مسجدی شد، که در بغداد در محل دروازه کوفه موجود می‌باشد - توسط فرزندش امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام تجهیز شد و در قبرستان قریش، در اتاقی که خود امام موسی کاظم علیه‌السلام خریداری کرده بود، دفن گردید [3] .

پی نوشت ها:
[1] مدینة المعاجز: ج 7، ص 33، ح 30، اثبات الهداة: ج 4، ص 249، ح 10.
[2] تلخیص از دلائل الامامة: ص 213، ح 216، عیون أخبار الرضا علیه‌السلام: ج 1، ص 100، ح 6.
[3] تاج الموالید: 123، کشف الغمة: ج 2، ص 234، دلائل الامامة: ص 306، ص 6.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام موسی کاظم؛ عبدالله صالحی؛ مهدی یار.

یونس به عبدالرحمان می‌گوید: بر موسی بن جعفر (ع) وارد شدم و به آن حضرت عرض کردم: ای فرزند رسول خدا (ص) آیا شما قیام کننده به حق هستید؟ فرمود:
«انا القائم بالحق و لکن القائم الذی یطهر الارض من اعداء الله عزوجل یملأها عدلاً کما ملئت جوراً و ظلماً، هو الخامس من ولدی، له غیبة یطول امدها خوفاً علی نفسه، یرتد فیها اقوام و یثبت فیها آخرون.
ثم قال: طوبی لشیعتنا، المتمسکین بحبلنا فی غیبة قائمنا، الثابتین علی موالاتنا و البراءة من اعدائنا، اولئک منا و نحن منهم قد رضوا بنا ائمة و رضینا بهم شیعة، فطوبی لهم، ثم طوبی لهم، و هم والله معنا فی درجاتنا یوم القیامة.» [1] .
من قیام کننده به حق هستم، لکن آن «قائم» که زمین را از دشمنان خدا پاک می‌سازد و آن را از عدالت پر می‌کند همانسان که از جور و ستم پر شده است، پنجمین نفر از فرزندان من است. برای وی - به خاطر بیمی که بر جان خویش دارد - غیبتی طولانی خواهد بود، چندان که گروهی مرتد شده از دین بر می‌گردند و (تنها) عده‌ای ثابت قدم می‌مانند.
سپس فرمود: خوشا به حال شیعیان ما؛ آنان که در غیبت «قائم» ما به ریسمان (ولایت) ما چنگ می‌زنند، از دشمنان ما بیزاری جسته بر ولایت ما استوار می‌مانند. آنان از ما و ما از ایشان هستیم. از ما به عنوان امامان خویش، خشنودند و ما از ایشان به عنوان شیعیانمان خشنودیم. پس خوشا به حال ایشان، خوشا به حال ایشان. سوگند به خدا آنان در مقامات و درجات ما در روز قیامت همراه با ما هستند.
نکات مهمی که از این حدیث شریف استفاده می‌شود عبارت است از:
1- مسأله انتظار ظهور «قائم» از فرزندان رسول خدا (ص) از مدت‌ها قبل از ولادت پیشوای دوازدهم در میان مسلمانان مطرح بوده است، لیکن به بعضی مصداق آن را به طور دقیق نمی‌دانستند که امامان (ع) مصداق آن را تعیین می‌کردند.
2- مدت غیبت حضرت حجت «عج» آن قدر به طول خواهد انجامید که گروهی از معتقدان به آن گرامی از دین بر می‌گردند.
3- فلسفه غیبت، ترس از آن حضرت بر جان خویش است؛ بنابراین، مردم نقش اصلی را در فراهم کردن زمینه ظهور یا تداوم غیبت آن بزرگوار بر عهده دارند.
4- استوار قدمان در محبت و ولایت اهل بیت (ع) در دوران غیبت کبری از اجری جزیل و پاداشی بزرگ برخوردار هستند.

پی نوشت ها:

[1] کمال‌الدین و تمام النعمة، ج 2، ص 361.

منبع: زندگانی امام کاظم؛ علی رفیعی، سید محمد حسینی؛ پاییز 1374
ناشر: مؤسسه فیض کاشانی

دعا برای شیر

ابن‌شهر آشوب از علی بن ابی‌حمزه بطائنی روایت کرده:
« در راهی با امام موسی کاظم علیه‌السلام همراه بودم. ناگهان شیری آمد و دست خود را بر کفل أستری که امام علیه‌السلام بر آن سوار بود نهاد. از شدت ترس همگی ما بر جایمان میخکوب شدیم حضرت توقف فرمود - ابدا استر آن حضرت رم نکرد - پس حضرت مانند کسی که به همهمه‌ی شیر گوش می‌دهد به جانب او نظر نمود. آنگاه شیر به کنار راه رفت و امام صورت مبارک خود را به جانب قبله گردانید و دعائی خواند که من نفهمیدم و آنگاه به دست ولایت خود اشاره به شیر نمود، یعنی که برو! شیر همهمه‌ی طولانی نمود و امام آمین فرمود و آنگاه شیر رفت. من که در دریای تعجب غرق بودم پرسیدم: « فدایتان شوم، یابن رسول الله! قصه‌ی عجیبی بود! مرا نیز از داستان آگاه کنید. » حضرت فرمود: « این شیر نزد من آمد و از سختی زایمان ماده‌اش شکایت کرد و از من خواست تا از خداوند بخواهم که درد زاییدن را برای همسرش آسان نماید. من نیز دعا کردم و به او گفتم، بچه‌ای که همسرت برایت خواهد زایید نر است. » پس شیر شادمان شد و برای من دعا کرد و گفت:
« خداوند مسلط نکند بر تو و ذریه‌ی تو و بر دوستان تو درندگان را و من دعای او را آمین گفتم. » [1] .

پی نوشت ها:
[1] ابن‌شهر آشوب، مناقب آل ابی‌طالب، ج 4، ص 290.
منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام موسی بن جعفر؛ سید علی حسینی قمی؛ 1382؛ نشر نبوغ

دستور امام کاظم به ابرها

می‌گویند: روزی هارون‌الرشید قضیه عجیبی راجع به آمدن شخصی به نام علی بن صالح طالقانی با ابر از چین به طالقان، شنید.
پس او را احضار کرد و به وی گفت: شنیده‌ام که تو گفته‌ای که مرا ابر از چین به طالقان آورد؟»
علی بن صالح طالقانی گفت: «من با کشتی در دریا، سفر می‌کردم، ناگهان کشتی ما شکست و ما داخل دریا افتادیم. من به تخته چوبی سوار شدم و تا سه شبانه روز در آب سر گردان بودم تا اینکه به ساحل افتادم. در آنجا درختی را دیدم، پس در کنار آن درخت خوابیدم. ناگاه صدائی به گوشم رسید. دیدم پرنده بزرگی در نزدیکی من به زمین نشست. من از کنار آن درخت به قصد گرفتن آن پرنده حرکت کردم ولی آن پرنده فوراً به طرف کوه پرواز کرد و رفت. من به غاری که در آن کوه بود نزدیک شدم، ناگهان از آنجا صدای تسبیح و تکبیر و تلاوت قرآن را شنیدم. نزدیک رفتم، پس ناگهان از داخل غار صدائی شنیدم که: «ای علی بن صالح طالقانی! داخل شو.
پس داخل شدم، در آنجا بزرگواری را مشاهده نمودم که بر سجاده عبادت نشسته بود. سلام کردم و جواب شنیدم. سپس فرمود: «ای علی بن صالح! تو گنجی هستی که امتحان شدی به گرسنگی و تشنگی و خوف، خدا به تو رحم کرد و تو را نجات داد. من از همان ساعت که سوار کشتی شدی تا به آخر بر احوالات تو مطلع بودم.» سپس فرمود: «تو گرسنه‌ای.» پس دعا کرد و ناگهان مائده‌ای از آسمان نازل شد. حضرت فرمود: «نزدیک بیا و از رزق خدا بخور.»
من از آن غذاهای لذیذ خوردم. بعد آن حضرت نمازی خواند و فرمود: «آیا میل داری به وطنت طالقان برگردی؟ عرض کردم: «من کجا و وطنم کجا؟!من دیگر نمی‌توانم وطن خود را ببینم.»
فرمود: «این کار برای اولیاء خدا ممکن است.» سپس بطرف آسمان اشاره کرد و گفت: «الساعة الساعة.» ناگهان ابری نزدیک آمد و صدایی از آن برخواست که: «سلام ای ولی خدا و ای حجت خدا.» حضرت جواب داد و بعد فرمود: «مأمور هستی که به کدام سرزمین بروی؟» پس آن ابر جواب داد. حضرت فرمود: آیا مأمور رحمت هستی یا غضب؟» پس ابر جواب داد و سپس حضرت مرخصش نمود. بعد یک ابر سفید نورانی نزدیک آمد و سلام کرد و جواب شنید. حضرت به او فرمود: مأمور هستی که کدام سرزمین بروی؟» ابر گفت: «مأمور هستم که به اراضی طالقان بروم.» حضرت فرمود: «بیا پائین و بر روی زمین قرار بگیر.» پس آن ابر پائین

آمد. حضرت بازوی مرا گرفت و بر روی ابر نشاند و ابر شروع به حرکت نمود. در حالی که ابر در حال حرکت بود، آن حضرت را قسم دادم که: «خودت را معرفی بفرما.» ایشان فرمود: «خداوند، زمین را بدون حجت باقی نمی‌گذارد و من حجت خدا بر روی زمین هستم، من موسی بن جعفر می‌باشم.» ابر مرا با یک چشم بهم زدن به طالقان در پیش خانواده‌ام رساند.» در این هنگام هارون‌الرشید ملعون دستور داد تا علی بن صالح طالقانی را به قتل برسانند.[1] .

پی نوشت ها:

[1] مدینة المعاجز.

منبع: حدیث اهل‌بیت: عجایب و معجزات شگفت انگیزی از امام کاظم؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس، شاکر چاپ اول 1386.

صفوان بن مهران که با کرایه دادن شتران خود به افراد امرار معاش می‌کرد از شاگردان و یاران خاص امام کاظم علیه‌السلام بود. روزی خدمت حضرت علیه‌السلام مشرف گشت.
امام علیه‌السلام به او فرمود: « همه کارهایت نیک است جز یک کار! »
صفوان: « آن یک کار چیست؟ »
- شتران خود را به این مردک (هارون‌الرشید) کرایه داده‌ای.
- سوگند به خدا شترانم را برای کارهای ناشایسته و شکار و امور بیهوده و لغو کرایه نداده‌ام بلکه برای سفر حج کرایه داده‌ام و خودم عهده‌دار راندن شترها نشدم، بلکه آن‌ها را به غلامانم سپرده‌ام.
- آیا پول کرایه بر عهده دستگاه هارون است؟
- آری.
- آیا دوست داری هارونیان زنده بمانند تا کرایه تو پرداخت گردد؟
- آری.
امام علیه‌السلام فرمود: « من احب بقائهم فهو منهم و من کان منهم ورد النار. » « هر کس بقای آنان (ظالمان) را دوست بدارد، جزء آن‌ها است و کسی که جزء آن‌ها باشد، وارد شده در دوزخ خواهد بود. » صفوان گوید: « از خدمت امام علیه‌السلام خارج شدم و سریعا همه شترانم را فروختم تا دیگر بار به این گناه گرفتار نشوم. » هارون از ماجرا اطلاع یافت، پس مرا احضار کرد و گفت: « شنیده‌ام که شترانت را فروخته‌ای. »
- « آری. »
- « چرا؟ »
- « پیر شده‌ام و غلامان نیز پایبند کارهایم نیستند. »
هارون:« نه! نه! هرگز! من می‌دانم که به اشاره چه کسی این کار را کردی. تو به تقاضای موسی بن جعفر به این عمل تن دادی. » از روی تقیه گفتم: « مرا با موسی بن جعفر چه کار؟ » گفت: « دع هذا عنک. فو الله لو لا حسن صحبتک لقتلتک »
« از این حرف‌ها نزن. سوگند به خدا اگر سابقه رفاقت نیک من با تو نبود قطعا تو را می‌کشتم. » [1] .

پی نوشت ها:
[1] وسائل الشیعه، شیخ حر عالی، ج 12، ص 131 و 132.

منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام موسی بن جعفر؛ سید علی حسینی قمی، نبوغ چاپ دوم 1382.

دکتر کمل مصطفی شیبی

دکتر کمل مصطفی شیبی (معاصر) در این خصوص میگویم «موسی بن جعفر امام هفتم و ملقب به «کاظم» است. وی از سال 148 تا سال 183 ه یعنی یک ربع قرن امامت شیعیان را داشت ولی در نهان. حضرت موسی، امامی مهربان، خیرخواه و سلیم النفس بود. هارون به واسطه سوء ظنی که به آن امام داشت، گمان می‌کرد که آن حضرت ممکن است منازع خلافت وی گردد، از این رو آن امام را همیشه زیر نظر داشت و مورد آزار و ستم قرار می‌داد. امام هفتم در زهد و ورع و رفتار با مردم نمونه و صورت دیگری بود از جدش امام چهارم «زین‌العابدین علیه‌السلام». رفتار آن حضرت با دشمنان خود و تألیف قلوب آنان به واسطه خلق پسندیده و مهربانی و نیکی مشهور است [1] .

پی نوشت ها:

[1] همبستگی میان تصوف و تشیع، ص 221، ترجمه دکتر شهابی.

منبع: امامان اهل‌بیت در گفتار اهل سنت؛ تحقیق و نگارش داود الهامی؛ مکتب اسلام چاپ اول پاییز 1377.

دکتر زکی مبارک

«موسی بن جعفر، بزرگی از بزرگان بنی‌هاشم و امامی پیشرو در علم و دیانت بود»[1] .

پی نوشت ها:

[1] شرح زهر الآداب: 1 / 132.

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمد حسین عطایی.

دکتر محمد یوسف موسی

«می‌توانیم بگوییم که، نخستین کسی که در فقه چیزی نوشت امام موسی کاظم علیه‌السلام است، وی در سال) 183 ه) میان زندان به شهادت رسید. نوشته‌های آن بزرگوار در پاسخ پرسش‌هایی بود که تحت عنوان (حلال و حرام) از وی سؤال می‌شد»[1] .

پی نوشت ها:

[1] الفقه الاسلامی مدخل لدراسة نظام المعاملات فیه: (ص 160).

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمد حسین عطایی.

دکتر عبدالجبار جومردی

«موسی کاظم، موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم‌السلام می‌باشد. تاریخ زندگی‌اش پر از زهد و پارسائی، بزرگواری و حسن خلق است. و از آن رو لقب کاظم گرفت که، هر کس به او بدی می‌کرد، او در برابر نیکی می‌نمود»[1] .

پی نوشت ها:

[1] هارون الرشید: 1 / 177.

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمد حسین عطایی.

دور بودن از انجام گناهان

خداوند در هر روز و شب ندا کننده‌ای دارد که ندا در داده و گوید: ای بندگان خدا در ارتکاب گناهان شتاب نکنید، هرگاه چهارپایانی که چرا می‌کنند، و کودکان شیرخوار، و پیران نمازگزار نبودند عذاب پیاپی بر شما نازل می‌شد و به وسیله‌ی آن درهم کوفته می‌شدید.
قوله فی التحذیر عن ارتکاب المعاصی (2)
ان لله عزوجل فی کل یوم و لیلة منادیا ینادی: مهلا مهلا عباد الله عن معاصی الله، فلولا بهائم رتع، و صبیة رضع، و شیوخ رکع، لصب علیکم العذاب صبا، ترضون به رضا.

منبع: صحیفه امام کاظم؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول 1381.

دوری از انجام گناهان

برحذر باش از این که خداوند تو را در هنگام ارتکاب گناهی که تو را از آن نهی نموده ببیند، و برحذر باش از این که خداوند تو را در هنگام عملی که بدان تو را امر کرده مشاهده ننماید.
قوله فی التحذیر عن المعاصی
ایاک ان یراک الله فی معصیة نهاک عنها، و ایاک ان یفقدک الله عند طاعة امرک بها.

منبع: صحیفه امام کاظم؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول 1381.

یکی از ویژگی‌های امامان معصوم علیهم‌السلام اخبار از غیب است. آنان باذن الله از گذشته و آینده باخبر می‌شوند و در مواردی دیگران را نیز از غیب آگاه می‌سازند. علم به غیب امامان یکی از باورهای پایه‌ای شیعه در موضوع امامت است. البته حدود و مقدار و موارد آن به مشیت الهی بستگی دارد. امام کاظم علیه‌السلام همانند سایر امامان از این موهبت الهی بهره‌مند بودند و در مواردی نیز از غیب خبر داده و دیگران را آگاه می‌ساختند.
منصور دوانیقی دیکتاتور عباس عزم زیارت بیت الله نمود. امام کاظم علیه‌السلام به برخی از شیعیان محرم راز خویش فرمود وی به بیت الله نخواهد رسید، در میان راه خواهد مرد. منصور حرکت کرد منزل به منزل طی می‌نمود و به مکه نزدیک می‌شد. در منزل «بئر میمون» خبر مرگ منصور منتشر شد. [1] . اسحاق بن عمار می‌گوید امام از مرگ یکی از شیعیان خویش در آینده خبر داد. من با خودم فکر کردم آیا امام از مرگ و زندانی آنان باخبر است. امام از فکر من باخبر شد فرمود رشید هجری (از یاران خاص امیرالمؤمنین علیه‌السلام) تعبیر خواب و علم غیب می‌دانست. امام بر این مقام سزاوارتر است. سپس به اسحاق فرمود کمتر از دو سال دیگر زنده می‌باشی. آنگاه همان گونه که فرمود شد، و لم یلبث اسحاق بعد هذا المجلس الا یسیرا حتی مات. [2] . خالد بن نجیح می‌گوید برخی از یاران که از کوفه آمدند، گفتند مفضل سخت بیمار است برای وی دعا کنید؛ امام فرمود وی راحت شده است (رحلت نموده است)، قد استراح. [3] .
بیان بن نافع تفلیسی می‌گوید پدرم را در پیش اهل خانه گذاردم رفتم تا امام موسی بن جعفر علیه‌السلام را ملاقات کنم. همین که به حضرت رسیدم فرمود پدرت درگذشت؛ تعجب کردم. چون پدرم سالم بود. هنگامی که به منزل برگشتم مشاهده کردم همه در حال گریه بر مرگ پدرم هستند. [4] . امام کاظم علیه‌السلام هنگامی که جواب سؤال خلف بن حماد را داد فرمود من از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و جبرئیل و خدا خبر می‌دهم، و الله انی ما اخبرک الا عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عن جبرئیل عن الله عز و جل. [5] . اینها نمونه‌های از مخزن علم الله و عیبة علم الله بودن امام کاظم علیه‌السلام می باشد، که امام صادق علیه‌السلام درباره‌اش فرمود: فیه علم و الحکم و الفهم و السخاء و المعرفة بما یحتاج الناس الیه. [6] .

پی نوشت ها:

[1] بحار، ج 48، ص 45.

[2] اصول کافی، کتاب الحجة باب مولد ابی‌الحسن حدیث 7.

[3] رجال کشی، ص 321؛ بحار، ج 48، ص 72.

[4] مناقب، ج 4، ص 311؛ بحار، ج 48، ص 72.

[5] فروع کافی، ج 3، ص 94.

[6] عیون، ج 1، ص 34؛ بحار، ج 48، ص 12.

منبع: امام کاظم الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ انتشارات فاطیما چاپ اول 1386.

دعای معنی دار

یکی از خلفا دل‌درد شدیدی داشت، بختیشوع که از پزشکان ماهر آن عصر بود برای درمان به بالین او آمد و پس از معاینه، معجونی از دارو درست کرد و به خلیفه داد، او خورد ولی خوب نشد، بختیشوع که از درمان او ناامید شده بود گفت: «آنچه مربوط به علم پزشکی بود، همین بود که انجام دادم، بنابراین درد تو با برنامه طبی، درمان نمیابد و ادامه داد مگر شخصی که دعایش به استجابت می‌رسد و در پیشگاه خدا مقامی دارد، برای تو دعا کند.»
خلیفه به یکی از دربانان گفت: «موسی بن جعفر علیه‌السلام را به اینجا بیاور.» او رفت و امام کاظم علیه‌السلام را آورد، مأمور در مسیر راه، راز و نیاز و دعای امام کاظم علیه‌السلام را می‌شنید، همان دم درد خلیفه برطرف شد و شفا یافت، خلیفه به امام عرض کرد: «به حق جدت پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله بگو بدانم برای من چگونه دعا کردی؟»
امام کاظم علیه‌السلام فرمود، گفتم: اللهم کما اریته ذل معصیته، فاره عز طاعتی: «خدایا! همان گونه که نتیجه ذلت بار گناه خلیفه را به خلیفه نشان دادی، نتیجه عزت بخش اطاعت مرا به او نشان بده.» [1] . به این ترتیب؛ در همین فرصت نیز، امام خلیفه را گنهکار خواند، و به او فهماند که شما به خاطر گناه و انحراف در ذلت و بیچارگی هستید، و ما به خاطر اطاعت پروردگار عزیز و ارجمند می‌باشیم.

پی نوشت ها:
[1] بحار، ج 48، ص 140.
منبع: نگاهی بر زندگی امام کاظم؛ محمد محمدی اشتهاردی، نشر مطهر چاپ دوم بهار 1377.

عن الحسن بن راشد، عن أبی‌الحسن موسی بن جعفر (علیه‌السلام) قال، سألته عن معنی ألله؟ قال: استولی علی ما دق و جل.
التوحید باب 31 ح 4
ترجمه: حسن بن راشد گوید: از امام هفتم علیه‌السلام از معنی کلمه ألله پرسیدم؟
فرمود: استیلاء و تولی دارد بر هر چه هست از کوچک و بزرگ.
توضیح:
مناسب است حدیث دیگری از حضرت أمیرالمؤمنین (ع) در اینجا نقل بشود: ان رجلا قام الیه فقال، یا أمیرالمؤمنین أخبرنی عن بسم الله الرحمن الرحیم ما معناه؟
فقال: ان قولک: ألله، أعظم اسم من أسماء الله عزوجل، و هو الاسم الذی لا ینبغی أن یسمی به غیر الله، و لم یتسم به مخلوق. فقال الرجل: فما تفسیر قوله - ألله؟ قال: هو الذی یتأله الیه عند الحوائج و الشدائد کل مخلوق، عند انقطاع الرجاء من جیمع من هو دونه، و تقطع الأسباب من کل سواه.
التوحید باب 31 ح 5
ترجمه:
مردی در پیشگاه امیرالمؤمنین (ع) به پا خاسته و عرض کرد: مرا خبر بده از معنی - بسم الله الرحمن الرحیم؟ فرمود: کلمه - ألله، بزرگترین اسمی است از أسماء الهی، و سزاوار نیست که دیگری با آن اسم شریف نامیده شود، و کسی هم تا به حال با این اسم نامیده نشده است.
آن مرد عرض کرد که: پس تفسیر و معنی این کلمه را بیان فرمایید؟
فرمود: ألله کسی است که هر موجودی نزد شدائد و موقع درخواست حوائج به سوی او توجه و خضوع می‌کند، هنگامی که امید یاری از دیگران قطع شده، و أسباب و وسائل از همه أفرادی که غیر پروردگار متعال باشد منقطع گردد.
و در این مورد مطالبی را توضیح می‌دهیم:
1- ألله: نام شخصی است برای پروردگار متعال، و این اسم بودن در لغات عبری و سریانی سابقه داشته است. و این کلمه در همان لغات، از ماده أله که به معنی عبودیت و تحیر است أخذ شده است. پس در کلمه ألله: چندین جهت منظور است:
أول - نام بردن آن به پروردگاری که واجب مطلق فی‌ذاته و أزلی و أبدی و نامحدود و نامتناهی است.

دوم - دلالت آن به موجب ماده‌اش بر معنی عبودیت و مفهوم معبود مطلق بودن.
سوم - توجه و خضوع و ذلت در مقابل این نور مطلق که نتیجه دو مفهوم گذشته است.
2- استیلاء: خواستن ولایت و متولی شدن است، و ولایت به معنی در جانب و جهت شیء واقع شدن باشد به مقصد توجه و تدبیر و رسیدگی به امور و جریان آن، و از همین معنی است: مفاهیم ولایت و تولیت و متولی و والی شدن.
و این معنی نتیجه و حاصل تحقق عبودیت و خضوع تام در عبد باشد: زیرا برگشت عبودیت به حصول حالت ذلت و فناء کامل است، و چون حقیقت فناء تکوینا یا به اختیار محقق گردد: قهرا خداوند متعال متولی امور او شده، و جریان زندگی او را اداره خواهد کرد.
و مضافا بر این: بندگی و عبودیت و اطاعت پس از مشاهده تولیت و تدبیر امور و قضاء حوائج باشد در مرحله تکوین، تا باعث بر توجه و خضوع و اطاعت و اظهار بندگی گردد.
توضیح آنکه: استیلاء بر دو قسم باشد:
أول - استیلاء تکوینی که: تولیت و تدبیر امور موجودات و همه عوالم است در مقام ادامه وجود و ابقاء آنها، پس از ایجاد کردن.
دوم - استیلاء در مقام تشریع و جعل مقررات و ضوابط و أحکام، در مراحل اختیار، و سپس در مقامات اجراء و عمل به آنها و در تسلیم و تفویض و عبودیت و فناء بندگان، یا عصیان و مخالفت آنان. پس در تمام این مراحل: استیلاء و متولی بودن خداوند متعال به همه عوالم و موجودات تکوینا و تشریعا ثابت است.
و این معنی ریشه و حقیقت الوهیت و معبود بودن و محیط و قیوم و خالق و مدبر بودن پروردگار متعال می‌باشد.
3- ألذی یتأله الیه کل مخلوق: تأله بصیغه تفعل از الاه و به معنی تعبد و عبودیت و خضوع باشد. و صیغه تفعل دلالت بر أخذ و اختیار می‌کند.
و به طوری که گفتیم: هر مخلوقی با توجه به ایجاد و تکوین و ابقاء و ادامه حیات خود، فقر و ضعف و احتیاج صد درصد خود را به خداوند خالق متعال تشخیص داده، و پیوسته در مقابل عظمت او اظهار ذلت و خضوع و بندگی می‌کند.
پس تفسیر و معنی کردن کلمه ألله: با استیلاء بر همه موجودات، یا با اظهار خضوع و توجه بر او در حوائج، هر دو صحیح و مطابق اقتضای حقیقت الوهیت است، البته تفسیر أول از جانب پروردگار متعال نسبت به مخلوقات خود. و تفسیر دوم از جانب بندگان در مقابل عظمت و تکوین و تشریع و ایجاد و ابقاء خداوندی که مالک جهان و جهانیان است.

منبع: احادیث صعب امام هفتم و بررسی و تحقیق و توضیح لازم از آنها؛ علامه مصطفوی؛ مرکز نشر آثار علامه مصطفوی چاپ اول 1385.

دیدار با مؤمن برای خدا

هر کس - فقط برای خدا نه چیز دیگر - به دیدن برادر مؤمنش رود تا به پاداش و وعده‌های الهی برسد، خداوند متعال، از وقت خروجش از منزل تا برگشتن او، هفتاد هزار فرشته بر او گمارد که همه ندایش کنند: هان! پاک و خوش باش و بهشت برایت پاکیزه باد که در آن جای گرفتی.
من زار أخاه المؤمن لله لا لغیره، لیطلب به ثواب الله و تنجز ما وعده الله عزوجل وکل الله عزوجل به سبعین ألف ملک من حین یخرج من منزله حتی یعود الیه ینادونه: ألا طبت و طابت لک الجنة، تبوأت من الجنة منزلا. [1] .

پی نوشت ها:
[1] اصول کافی، ج 3، ص 258.
منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول زمستان 1384.

برای خود بهره‌ای از دنیا برگیرید و آنچه خواهش حلال باشد و رخنه در جوانمردی ایجاد نکند و اسراف نباشد منظور دارید، و به این وسیله برای انجام امور دین یاری جویید؛ زیرا که روایت شده است: «از ما نیست کسی که دنیایش را برای دینش ترک گوید یا دینش را برای دنیایش رها سازد.»
اجعلوا لأنفسکم حظا من الدنیا باعطائها ما تشتهی من الحلال و ما لا یثلم المروة و ما لا سرف فیه، و استعینوا بذلک علی أمور الدین، فانه روی «لیس منا من ترک دنیاه لدینه أو ترک دینه لدنیاه». [1] .

پی نوشت ها:
[1] تحف العقول، ص 410.
منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول زمستان 1384.

درخواست هلاکت ابد

امام هفتم علیه‌السلام از کسی شنید که آرزوی مرگ می‌کرد، فرمود: آیا با خدا خویشاوندی داری تا از حمایت او برخوردار شوی؟ عرض کرد: نه! فرمود: آیا کارهای نیکت فزون‌تر از گناهان توست؟ گفت: خیر. فرمود: پس در این هنگام، درخواست هلاکت ابد می‌کنی! [1] .

پی نوشت ها:

[1] الأتحاف بحب الأشراف، ص 296؛ مستدرک الوسائل، ج 2، ص 119؛ بحارالانوار، ج 75، ص 327.

منبع: امام کاظم از دیدگاه اهل سنت؛ علی اصغر قربانی؛ مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما 1385.

مورخین شیعه و سنی در کتاب‌های خود حکایت کرده اند:
شقیق بلخی در سال 149 به قصد حج خانه خدا، عازم مکه معظمه گردید، هنگامی که به قادسیه رسید جوانی را دید که تنها و بدون همراه به سوی مکه رهسپار است؛ ولی او را نشناخت. شقیق گوید: با خود گفتم: این جوان از طایفه صوفیه است، که از مردم کناره گیری کرده تا او را نشناسند، من وظیفه خود می‌دانم که او را هدایت و راهنمائی کنم.
همین که نزدیک آن جوان رفتم، بدون این که با او سخنی گفته باشم، مرا مورد خطاب قرار داد و اظهار نمود: ای شقیق! خداوند در قرآن فرموده است: (اجتنبوا کثیراً من الظن ان بعض الظن اثم) [1] . یعنی: از گمان بد نسبت به یکدیگر دوری نمائید، که بعضی از گمان ها، گناه محسوب می‌شود. و سپس از چشم من ناپدید شد و دیگر او را ندیدم تا آن که به محل قاصبه رسیدم؛ و دوباره چشمم بر آن جوان افتاد، در حالی که مشغول نماز بود؛ و مشاهده کردم که تمام اعضاء بدنش از خوف الهی می‌لرزید و قطرات اشک از چشمانش سرازیر بود.
نزد او رفتم تا از افکار خود عذر خواهی کنم، چون نمازش پایان یافت و قبل از آن که من حرفی بزنم، این آیه شریفه قرآن را تلاوت نمود:(و انی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحاً ثم اهتدی) [2] . یعنی: همانا من آمرزنده ام آن کسانی را که واقعاً پشیمان شده و توبه کرده باشند و کردار ناپسندشان را با اعمال نیک جبران نمایند. بعد از آن، حضرت برخاست و به راه خود ادامه داد و رفت، تا آن که بار دیگر در محلی به نام زماله، او را کنار چاهی دیدم که می‌خواست با طناب و دلو آب بکشد؛ ولی دلو داخل چاه افتاد.
پس دست دعا به سوی آسمان بلند نمود، ناگاه دیدم آب چاه بالا آمد تا جائی که با دست آب برداشت و وضوء گرفت و چهار رکعت نماز به جای آورد؛ و سپس مشتی از ریگ‌های کنار چاه را برداشت و درون چاه ریخت و قدری از آن آب آشامید.
جلو رفتم و گفتم: قدری از آنچه خداوند به شما روزی داده است به من هم عنایت فرما؟
اظهار داشت: ای شقیق! نعمت‌های خداوند متعال در تمام حالات در اختیار ما بوده و خواهد بود، سعی کن همیشه نسبت به پروردگارت خوش بین و با معرفت باشی. شقیق بلخی افزود: بعد از آن، مقداری از آن‌ها را به من عطا نمود؛ و چون تناول کردم همچون آرد و شکر بسیار لذیذ و گوارا بود که تاکنون به آن گوارائی و خوشبوئی ندیده بودم و تا مدتی احساس

گرسنگی و تشنگی نکردم. بعد از آن، دیگر آن شخصیت عظیم القدر را ندیدم تا به مکه مکرمه رسیدم و او را در جمع عده ای از دوستان و اصحابش مشاهده کردم، پس نزد بعضی از اشخاص که احتمالاً از دوستان او بود، رفتم و پرسیدم که این جوان کیست؟ پاسخ داد: ابوابراهیم، عالم آل محمد صلوات الله علیهم است. گفتم: ابوابراهیم چه کسی است؟ جواب داد: او حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام می‌باشد [3] .

پی نوشت ها:

[1] سوره حجرات: آیه 12.

[2] سوره طه: آیه 82.

[3] دلائل الامامة: ص 317، ح 263، مدینة المعاجز: ج 6، ص 194، ح 1936، کشف الغمة: ج 2، ص 213، فصول المهمة ابن صباغ مالکی: ص 233.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام موسی کاظم؛ عبدالله صالحی؛ مهدی یار.

رفتار شفاف

ابن زیات می‌گوید وارد بر امام موسی علیه‌السلام شدم و حضرت در اتاقی مزین دیدم. فردا به حضرت مراجعه کردم، حضرت را با پیراهن خشن و در مکانی که جز ریگ در کف اتاق چیزی دیگر نبود یافتم. حضرت که متوجه شد رفتارش برای من سؤال انگیز بوده توضیح دادند که دیروز که مرا در آن اتاق دیدی آن اتاق مربوط به همسرم بود که باید در پیش او می‌بودم. اما این اتاق مربوط به خودم است. امام در عین حال که رفتار خویش را شفاف می‌کند رفتار همسرداری را به همگان می‌آموزد، دخلت علی ابی‌الحسن علیه‌السلام و هو بیت منجد ثم عدت الیه من الغدو هو فی بیت لیس فیه الاحصی فبرز و علیه قمیص غلیظ فقال البیت الذی رأیتم امس لیس هو بیتی هو بیت المرأة و کان امس یومها. [1] .

پی نوشت ها:

[1] مکارم الاخلاق، ص 82، فصل ثالث.

منبع: امام کاظم الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ اول 1386.

رفتن امام در میان آتش

« مفضل بن عمر » روایت می‌کند که چون امام صادق علیه‌السلام رحلت نمود، بین مردم در مورد جانشین واقعی امام علیه‌السلام اختلاف شد. « عبدالله بن افطح » مدعی خلافت و امامت شد. عده‌ای از مردم دور او را گرفتند و قائل به امامت او شدند. حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام، عبدالله را طلبید و گفت: « آیا تو واقعا خود را امام می‌دانی؟ » عبدالله گفت: « آری ». امام کاظم علیه‌السلام در حضور جمع کثیری از مردم فرمود: « آتش بسیاری روشن کنید ». در وسط حیاط خانه، آتش مهیبی برافروختند. چون شعله و لهیب آتش برخاست، امام علیه‌السلام بی‌درنگ به طرف آتش رفت و داخل آن شد و نشست. ناگهان مردم دیدند که آتش بر او سرد و گلستان شد.
آنگاه امام علیه‌السلام روی به اصحاب و شیعیان خود نمود و فرمود: « این است نشانه‌ی امامت » و برخاست و لباس خود را تکان داد و از میان آتش بیرون آمد. هیچ اثری از سوختگی در لباس و بدن امام نبود. امام علیه‌السلام روی به عبدالله نمود و فرمود: « اگر در ادعای خویش راستگویی و امام پس از پدرم هستی برخیز و در میان آتش بنشین ». رنگ عبدالله متغیر شد. فورا برخاست و از میان جمع خارج شد در حالی که از شدت خشم و غضب عبای او از دوشش بر زمین کشیده می‌شد. سپس مردم با مشاهده این کرامت شگفت‌آور به حقیقت امامت آگاه شدند. [1] .

پی نوشت ها:
[1] عمادزاه، زندگانی امام موسی بن جعفر، ج 1، ص 135.
منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام موسی بن جعفر؛ سید علی حسینی قمی؛ 1382؛ نشر نبوغ

رام شدن درنده‌ها در برابر امام کاظم

از ابراهیم بن سعد نقل نموده که حضرت امام موسی بن جعفر علیهماالسلام را نزد درنده‌ها بردند تا حضرت را بدرند آن درنده‌ها به حضرت پناه برده و او را به امامت یاد می‌کردند و از شر هارون به حضرتش پناه می‌بردند! این خبر به هارون رسید دستور داد آزادش نمودند و هارون گفت: می‌ترسم مرا به گرفتاری اندازد و مردم را فریب دهد [1] .

پی نوشت ها:

[1] بحارالانوار، ج 48، ص 321 و 322.

منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی، موعود اسلام چاپ اول 1388.

رفتن در آتش و از کار افتادن آتش

از کتاب «الخرایج» از مفضل بن عمر نقل می‌نماید که امام صادق علیه‌السلام موسی بن جعفر علیهماالسلام را در وصیت، امام بعد از خود قرار داد ولی برادرش عبدالله بن جعفر معروف به افطح که پسر بزرگ امام صادق علیه‌السلام بود ادعای امامت نمود حضرت موسی بن جعفر دستور داد هیزم زیادی در وسط منزل جمع کردند سپس کسی را فرستاد که برادرش عبدالله را حاضر نماید وقتی که عبدالله آمد حضرت دستور داد در حضور عده‌ای از شیعیان در آن هیزم‌ها آتش افروختند وقتی که هیزم‌ها سوخت و آتش گل انداخت آن جناب برخاست و در وسط آتش نشست و شروع نمود با مردم سخن گفتن، یک ساعت در میان آتش نشست و آن گاه برخاست و لباس خود را تکاند و به برادرش عبدالله فرمود: اگر بعد از پدر تو امامی پس برو در میان این آتش بنشین. عبدالله که رنگش تغییر کرده بود بلند گردید و دامن‌کشان از منزل حضرت بیرون رفت [1] .

پی نوشت ها:

[1] مدینةالمعاجز، ج 6، ص 386 و 387.

منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی، موعود اسلام چاپ اول 1388.

راز دگرگونی دعای امام کاظم در زندان

هنگامی که امام کاظم علیه‌السلام را، نخست به بصره در زندان عیسی بن جعفر زندانی کردند، فرازی از دعایش چنین بود: اللهم انک تعلم انی کنت اسئلک ان تفرغنی لعبادتک، اللهم و قد فعلت فلک الحمد: «خدایا! تو می‌دانی که من جای خلوتی را برای عبادت از تو خواسته بودم، و تو چنین جایی برایم آماده کردی، تو را سپاس می‌گویم و سپاس مخصوص تو است.» [1] .

ولی سختی زندان سندی بن شاهک به قدری شدید بود که دعای آن حضرت عوض شد و چنین به خدا عرض می‌کرد:

... یا مخلص الشجر من بین رمل و ماء وطین، یا مخلص النار من بین الحدید و الحجر، یا مخلص اللبن من بین فرث و دم، یا مخلص الولد من بین مشیمة و رحم، یا مخلص الروح من الاحشاء و الرحم، خلصنی من یدی هارون الرشید: «ای خداوندی که گیاه را از بین آب و گل و ریگ نجات می‌دهی! ای خدایی که آتش را از بین آهن و سنگ رهایی می‌بخشی، ای خدایی که شیر را از بین غذاهای هضم شده و خون خلاص می‌کنی. ای خدایی که نوزاد را از بین جفت و رحم نجات می‌دهی! ای خداوندی که روح را از میان حجابهای جهاز هاضمه، آزاد می‌سازی، مرا از دست هارون خلاص کن.» [2] .

پی نوشت ها:

[1] ارشاد مفید (ترجمه شده)، ج 2، ص 232.

[2] عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 94.

منبع: نگاهی بر زندگی امام کاظم؛ محمد محمدی اشتهاردی، نشر مطهر چاپ دوم بهار 1377.

روزه امام کاظم

امام علیه‌السلام بسیاری از ایام زندگی خود را در طاعت خدا می‌گذراند. همواره روزها روزه‌دار و شب‌ها را در حال نماز بود، بخصوص از آن وقتی که هارون او را به زندان افکند. آن بزرگوار هیچ نوع عبادت مستحبی، از روزه و غیر روزه را فروگذار نمی‌کرد و خدا را به خاطر این فراغتی که برای عبادت نصیب او کرده بود، شکر و سپاس می‌گفت.

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمدحسین عطایی.

روزه نقش مهم در تعالی روحی و فاصله گرفتن از وابستگی‌ها و خواهش‌های نفسانی دارد. روزه‌داری با خودداری از خواهش‌های نفسانی، پیروزی فطرت پاک انسان را بر طبیعت خشن و زیاده‌طلب خویش همراه دارد. روزه‌داری در نبرد سنگین فطرت و طبیعت انسانی به چیره شدن فطرت بر طبیعت کمک می‌نماید. روزه‌داری با کنترل خواهش‌های نفسانی، تعادل روحی و روانی در انسان ایجاد می‌نماید. به همین خاطر یک دوازدهم ایام سال را خدای سبحان برای بهره وری از ثمرات روزه‌داری لازم و واجب نموده است.
لیکن به لحاظ نقش مهم و محوری روزه در خودسازی انسان، فرزانگان و افراد بلند پایه به این مقدار بسنده نمی‌کنند، بلکه تلاش می‌کنند در هر فرصت ممکن از این روش بهره گیرند. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نه تنها ماه رمضان بلکه سه روزه هر ماه و نیز شعبان را به طور پیوسته روزه‌دار بودند. [1] و نیز در بین ایام سال هماره از این فضیلت بهره می‌جستند. اینک در روش و سیره امام کاظم علیه‌السلام این فضیلت را مشاهده می‌کنیم که حضرت بیشتر روزها روزه‌دار، و شب‌ها شب زنده‌دار بودند، یصوم النهار فی اکثر الایام، یصوم فی النهار و یقوم فی اللیل، و یقع النهار متصدقا و صائما. [2] «بیشتر روزها روزه بودند. روزها، روزه‌دار و شب‌ها، شب زنده‌دار بودند. روزها هماره روزه‌دار و به امور اجتماعی و اقتصادی دیگران می‌پرداختند».

پی نوشت ها:
[1] وسائل، ج 7، ص 361، شماره 13920.
[2] الارشاد، ج 2، ص 240؛ کشف الغمة، ج 3، ص 5؛ اعلام الوری، ص 311.
منبع: امام کاظم الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ انتشارات فاطیما چاپ اول 1386.

رفع پریشانی

ذهبی از شخصی به نام عیسی بن مغیث قرظی نقل کرده است: «با هزینه 120 دینار، خیار و خربزه کاشتم، ولی وقتی به سراغ مزرعه رفتم، دیدم تمام محصول را ملخ زده است. با پریشانی در آنجا نشسته بودم که ناگاه موسی بن جعفر علیه‌السلام ظاهر شد و از حالم پرسید. عرض کردم: همه چیزم بر باد رفت! امام به غلامشان فرمود: ای عرفه! صد و پنجاه دینار برایش در نظر بگیر! سپس برای بهبود محصولم دعا فرمود. به برکت دعای ایشان، هزاران درهم از آن کشت، نصیبم شد.» [1] .

پی نوشت ها:

[1] شمس الدین ذهبی، تاریخ الاسلام، وقایع سال 181 تا 190 هـ. ق، ص 417؛ علی بن عیسی اربلی، کشف الغمه، ج 3، ص 7.

منبع: امام کاظم از دیدگاه اهل سنت؛ علی اصغر قربانی؛ مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما 1385.

از داستانهای جالب در این زمینه، ماجرای جذب شدن شقیق بلخی [1] به امام است. ابن روزبهان از کتاب شرح صلوات چهارده معصوم نقل می‌کند: «شقیق بلخی که از بزرگان اولیا و مشایخ خراسان است، روایت می‌کند که سالی به عزم حج به بغداد رفتم. روزی که قافله از بغداد بیرون رفتند، هر کس [با] اسباب و تجملی تمام بیرون آمده بود. جوانی را دیدم در غایت جمال؛ کسایی سیاه صوفیانه پوشیده و شمله‌ای (شالی) به شکل صوفیان در سر داشت و تنها و منفرد از خلق نشسته بود. در خاطرم گذشت که این یکی از صوفیان است که بدین شکل بیرون می‌آید و می‌خواهد که در راه حج سر بار مردم شود. من بروم و او را سرزنش کنم تا باز گردد. چون بدو نزدیک شدم، فرمود: ای شقیق «ان بعض الظن اثم؛ به یقین، برخی گمان‌ها گناه است». (حجرات: 12) و برخاست و روانه شد. من با خود گفتم این مرد از ابدال است. [2] . اسم مرا گفت و کشف باطن کرد. دیگر او را ندیدم تا به منزل «واقصه» رسیدم. بر سر چاه رفتم که آب بردارم، دیدم به همان صورت بر سر چاه ایستاده بود و «رکوه» [3] در دست مبارک داشت که آب بردارد. ناگهان رکوه از دست مبارکش در چاه افتاد. نگاه در آسمان کرد و زیر لب چیزی بگفت. دیدم که آب بر سر چاه آمد و آن حضرت رکوه پر آب برداشت. آن گاه متوجه تلی شد از ریگ و من از عقب آن حضرت روان شدم. چون بدان تل رسید، چند قیضه از آن ریگ برداشت و در آن رکوه کرد و آن را بجنبانید و در دهن گرفت و از آن بیاشامید. گفتم: به حق آن خدای که تو را این مقام کرامت فرمود، مرا از این طعام بهره بده. پس رکوه به من داد و بیاشامیدم. آن سویقی [4] بود از مغز بادام و شکر که من هرگز از آن لذیذتر نخورده‌ام. پس چند روز باز ماندم و اصلاً میل هیچ طعام و آب نداشتم و بدان طعام سیر بودم.
دیگر آن حضرت را ندیدم، هر چند طلب کردم تا به مکه رسیدم. شبی در [کنار] کعبه او را دیدم که نماز می‌گزارد و تمامی اندام مبارک و اعضای شریفش می‌لرزید و اشک از چشم مبارکش روان بود. توقف کردم و مترصد بودم و آن حضرت همه شب نماز گزارد. چون از نماز صبح فارغ شد، طواف کعبه فرمود و از مسجد بیرون آمد. خلایق از اطراف دویدند و بر آن حضرت سلام کردند و غلامان و حواشی بسیار نزد آن حضرت حاضر شدند. پرسیدم: این چه کسی است؟ گفتند: این سید زمان، امام موسی کاظم علیه‌السلام است. دانستم که آن از آثار اهل البیت و کرامت ایشان است.» [5] . بسیاری از تذکره نویسان از جمله ابن جوزی در صفة الصفوه، رامهرمزی، خطیب بغدادی، هیثمی در الصواعق و نبهانی در

کرامات الأولیا، ماجرای شقیق بلخی را نگاشته‌اند. دکتر کامل مصطفی الشیبی، استاد فلسفه دانشگاه بغداد در کتاب رابطه تشیع و تصوف [یا] آموزه‌های شیعه در مکتب تصوف [6] پس از تجلیل از امام کاظم علیه‌السلام کوشیده است آن بزرگوار را مروج یا موافق با مکتب تصوف معرفی کند. یکی از دلیل‌های ایشان، همین ماجرا است و اینکه شقیق، امام کاظم علیه‌السلام را ستوده است. دلیل دیگر او، استناد به روایت معصوم علی شاه شیرازی در کتاب طرائق الحقایق [7] است. وی در آن کتاب، جریان توبه بشر حافی [8] به دست امام را به تفصیل آورده است. بشر حافی از قطب‌های صوفیه و دارای دستورهای حکمت‌آمیز صوفیانه و مشرب صوفیانه است. به گمان الشیبی، بشر حافی، مانند شقیق بلخی، تصوف را از امام هفتم فراگرفته و هر دو از شاگردان امام بوده‌اند. بنابراین، امام کاظم علیه‌السلام، صوفی پرور و مروج تصوف بوده است.

در پاسخ به این شبهه باید گفت بزرگ‌ترین افتخار بشر و شقیق، آشنایی با امام موسی و کسب فیض از محضر مبارک آن حضرت بوده است. مودت به آل‌الرسول و توجه ویژه به آنان، از آموزه‌های بنیادین تصوف است. تصوف، مکتب عشق و عرفان است و آموزه‌ها و سیره اهل‌بیت علیهم‌السلام نیز از این دو عنصر سرشار است. پس اینکه بنیان‌گذاران و پیروان تصوف به امام هفتم احساس نیاز و نزدیکی کنند، امری طبیعی است، ولی دلیلی وجود ندارد که امام برای نشر آموزه‌های دینی نیازمند صوفی گری باشد تا مروج مکتب آنان گردد.

الشیبی برای اثبات ادعای خود هیچ دلیلی نیاورده است. تنها دلیل ایشان، بهره‌مندی شقیق و بشر از وجود امام است، در حالی که باید دانست سفره دانش، فکر و هدایت امام برای همگان گسترده است و صوفیان نیز از آن خوان گسترده بهره‌مند شده‌اند. مگر فقیهان تمامی مذاهب از محضر امام صادق علیه‌السلام کسب دانش نکرده‌اند؟ آیا باید امام صادق علیه‌السلام را طرفدار و مروج مذاهب آنان شمرد؟

پی نوشت ها:

[1] شقیق بن ابراهیم بن علی از قبیله ازد، منسوب به بلخ خراسان و مکنی به ابوعلی بود. در سال 194 هـ. ق در نبرد «کولان» در ماوراءالنهر به قتل رسید. وی از مشایخ صوفی‌های خراسان بود. شاید او نخستین کسی بود که در ناحیه خراسان از علم احوال (تصوف) سخن گفت. (الأعلام، ج 3، ص 171).

[2] در اصطلاح متصوفه، ابدال یا رجال الغیب یکی از طبقات اولیا یا خاصان خدا هستند که زمین هیچ‌گاه از آنان خالی نیست، ولی در میان

مردم ناشناخته‌اند. شمار آنان را هفت یا هفتاد تن گفته‌اند و هرگاه یکی از آنان بمیرد، خداوند، دیگری را به جای او برگزیند. (فرهنگ فارسی عمید، ج 1، ص 70).
[3] مشک کوچک. (فرهنگ فارسی عمید، ج 2، ص 1053، واژه «رکوه»).
[4] آرد نرم. (فرهنگ فارسی عمید، ج 2، ص 1252، واژه «سویق»).
[5] عبدالرحمان جوزی، صفة الصفوه، تحقیق: احمد بن علی، قاهره، دارالحدیث، 1421 هـ. ق، ج 1، ص 399. با استفاده از ترجمه: شیخ فضل‌الله روزبهان خنجی اصفهانی از کتاب وسیلةالخادم الی المخدوم، شرح صلوات چهارده معصوم، چاپ قم، ص 195.
[6] کامل مصطفی الشیبی، الصلة بین التصوف و التشیع (العناصر الشیعیه فی التصوف)، بیروت، دارالأندلس، 1982 م.، چ 3، ج 1، ص 232.
[7] محمد معصوم شیرازی معروف به معصوم علی شاه، طرائق الحقائق، تصحیح: محمد جعفر محجوب، تهران، انتشارات کتاب خانه سنایی، بی‌تا، ج 2، ص 184.
[8] بشر بن حارث بن عبدالرحمان بن عطا بن هلال، مکنی به ابونصر و معروف به حافی (پا برهنه) و اهل بغداد بود. در سال 150 هـ. ق زاده شد و در 226 هـ. ق در گذشت. وی هفتاد و پنج سال عمر کرد و از صالحان بزرگ و مورد اعتماد در رجال و حدیث بود. از او در زهد و پارسایی اخباری نقل شده است. مأمون درباره وی گفته است: «در ناحیه بغداد کسی نمانده است که آدم از او حیا کند جز این شیخ». (لغت نامه دهخدا، ج 11، ص 102، ویژه «بشر»).
منبع: امام کاظم از دیدگاه اهل سنت؛ علی اصغر قربانی؛ مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما 1385.

راستگویی

سیاری از عالمان اهل سنت، همچون ابوحاتم رازی، ابن تیمیه، ذهبی و دیگران درباره ایشان گفته‌اند: «او ثقه، صدوق و امین بود.» [1] صیغه مبالغه «صدوق» گویای آن است که جز راستی و راست‌گویی از ایشان ندیده‌اند. اسحاق بن جعفر می‌گوید: «از برادرم موسی کاظم علیه‌السلام پرسیدم: آیا ممکن است مؤمن بخیل باشد؟ فرمود: آری. عرض کردم: ممکن است خیانت‌کار باشد؟ پاسخ داد: خیر و نیز [انسان مؤمن] به دروغ عادت ندارد.» [2] .

پی نوشت ها:

[1] منهاج السنه، ج 2، ص 124؛ العبر فی خبر من غبر، ج 1، ص 221.

[2] علی فکری مصری، احسن القصص، بیروت، دارالکتب، ج 4، ص 286.

منبع: امام کاظم از دیدگاه اهل سنت؛ علی اصغر قربانی؛ مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما 1385.

رنج نادیده، نیکی را نمی‌فهمد

کسی که مزه‌ی رنج و سختی را نچشیده، نیکی و احسان در نزد او جایگاهی ندارد.
من لم یجد للاساءة مضضا لم یکن عنده للاحسان موقع. [1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالانوار، ج 78، ص 333.
منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول زمستان 1384.

راز ناسازگاری دوست

اگر دوست (صالح) با تو ناسازگار شد، بدان در اثر گناه توست. از تمام گناهان توبه کن تا دوستی او سامان یابد. [1] .

پی نوشت ها:

[1] فیض القدیر، ج 5، ص 558.

منبع: امام کاظم از دیدگاه اهل سنت؛ علی اصغر قربانی؛ مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما 1385.

زید نرسی

ابن قولویه با ذکر سند از او روایت نموده که موسی بن جعفر به امام رضا علیهم‌السلام اشاره نمود و فرمود: هر که این پسرم را زیارت نماید بهشت برای اوست [1] .

پی نوشت ها:

[1] کامل‌الزیارات، ص 306.

منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی؛ موعود اسلام چاپ اول 1388.

نمازش را همیشه می‌خواند و حتی مستحبات را نیز به جا می‌آورد، اما چون بدبختی و مشکلات فراوانی داشت به هر کسی می‌رسید و هر جا که می‌نشست می‌گفت «از همان اولین روزی که از مادر زاده شده‌ام روی پیشانی‌ام نوشته بودند که باید بدبخت باشم» .
از بس هر جا نشسته بود و از مشکلاتش حرف زده بود هم خودش و هم بقیه خسته شده بودند. آخر سر یکی به او گفت: مرد حسابی، برای یک بار هم که شده، پیش دانای شهر برو و با او مشورت کن و این قدر هم خودت و هم ما را اذیت نکن، این طور که نمی‌شود.
شاید همین حرف‌ها بود که او را به خانه‌ی آن دانشمند فرزانه کشاند. هنگامی که به در خانه‌اش رسید در زد و وارد شد. خیلی ساده و صمیمی بود، مثل خانه‌اش، مثل کوچه‌های شهرش.
سفره‌ی دلش را باز کرد و همه چیز را گفت، دست آخر گفت: ای کاش خدا مرگم را می رساند، به خدا قسم از این همه بدبختی خسته شده ام.
منتظر بود تا او هم حرف‌هایش را تأیید کند، اما امام پس از یک نگاه طولانی به چهره‌ی سبزه‌ی مرد گفت: بین خود و خدایت رابطه‌ی عمیقی ایجاد کرده ای که حمایتت کند؟
- نه.
- آیا کارهای خوبی که از کارهای زشتت بیشتر باشد جلوتر از خود برای زندگی در آن جهان فرستاده‌ای.
- نه.
- دوست من، به جای اینکه از خدا مرگت را بخواهی از او عمر پر برکت بخواه تا به حال بقیه مفید باشی، نه اینکه با مرگ از زیر بار مشکلات شانه خالی کنی؛ حال که با خدا رابطه‌ی محکمی نداری و توشه‌ای هم برای آن طرف نفرستاده‌ای در خواست مرگ برایت مثل درخواست هلاکت ابدی است. مرد از تعجب مدتی به چهره‌ی امام کاظم خیره ماند، گویی در نگاه امام دریای آرامی را می‌دید که او را به ساحل نجات هدایت می‌کرد و طلوع خورشیدی که او را به زندگی امیدوار می‌ساخت. [1] .

پی نوشت ها:

[1] بحارالأنوار، ج 78، ص 327.

منبع: حیات پاکان داستان‌هایی از زندگی امام موسی کاظم؛ مهدی محدثی؛ بوستان کتاب چاپ دوم 1385.

زنده شدن گاو

علی بن مغیره - که یکی از راویان حدیث و از اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام می‌باشد - حکایت کند: روزی در منی و عرفات بودیم که امام موسی کاظم علیه‌السلام در مسیر راه به زنی برخورد کرد، که مشغول گریه و زاری بود؛ و نیز کودکان خردسالش در اطراف او گریان بودند.
امام کاظم علیه‌السلام به طور ناشناس نزدیک رفت و علت گریه آنها را جویا شد؟ زن اظهار داشت: ای بنده خدا! من دارای فرزندانی خردسال هستم؛ و تنها سرمایه زندگی برای امرار معاش ما یک گاو بود که ساعتی قبل مرد؛ به همین جهت، گریان هستم چون دیگر وسیله امرار معاش نداریم. حضرت فرمود: دوست داری آن را زنده کنم؟ زن عرضه داشت: بلی. پس حضرت کنار رفت و دو رکعت نماز خواند و دست خود را به سوی آسمان بالا برد و لبهای مبارک خود را حرکت داد و زمزمه ای نمود، که من نفهمیدم چه دعائی را خواند.
پس از آن، امام علیه‌السلام از جای برخاست و به سمت گاو مرده آمد و با پای مبارک خود بر پهلوی گاو زد. ناگهان گاو زنده گردید و بلند شد و سرپا ایستاد، همین که زن چشمش به گاو افتاد - که زنده شده است - سراسیمه کنان فریاد کشید: این شخص، عیسی به مریم است.
و چون امام کاظم علیه‌السلام داد و فریاد آن زن را شنید، سریع حرکت نمود و خود را در بین جمعیت پنهان کرد، تا کسی آن حضرت را نشناسد [1] .

پی نوشت ها:
[1] بصائر الدرجات: ج 6، ب 4، ص 74، اثبات الهداة: ج 4، ص 171، ح 1، بحار الأنوار: ج 48، ص 55، ح 62.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام موسی کاظم؛ عبدالله صالحی؛ مهدی یار.

زنجیرها باز شد

به روایت « عمرو بن واقد » امام موسی بن جعفر علیه‌السلام سه روز قبل از شهادت، « مسیب بن زهیر » - که یکی از همراهان و خواص امام علیه‌السلام بود - را طلبید و فرمود: « ای مسیب! در این شب به مدینه‌ی جدم می‌روم و فرزندم « رضا » را وداع می‌کنم و او را وصی خود می‌کنم و ودایع امامت و خلافت را به او می‌سپارم همان طوری که پدرم به من سپرده بود ». مسیب گوید: با کمال تعجب گفتم: « ای پسر رسول خدا! چگونه در حالی که درها بسته و قفل‌ها به روی شما محکم است و نگهبانان بر درها نشسته‌اند؟! » حضرت علیه‌السلام فرمود: « ای مسیب! یقین تو ضعیف است. مگر از قدرت خدا و بزرگی ما غافل شده‌ای؟ مگر نمی‌دانی که خداوندی که درهای علوم اولین و آخرین را برای ما گشوده است قادر است مرا از اینجا به مدینه ببرد بدون آن که درها گشوده شود. » مسیب گفت: « ای پسر رسول خدا! دعا کن که خدا مرا بر ایمان ثابت بدارد. » حضرت علیه‌السلام دعا کرد و فرمود: « اللهم ثبته ».
آنگاه فرمود: « اکنون می‌خواهم در این هنگام خدا را به آن اسمی بخوانم که « آصف بن برخیا » (وزیر حضرت سلیمان) خدا را به آن اسم خواند و تخت بلقیس را از دو ماه راه به یک چشم بر هم زدن نزد سلیمان حاضر گردانید. » پس مسیب گوید: حضرت مشغول دعا شد. چون نظر کردم او را در مصلی (محل نماز) خود ندیدم. و زنجیرها و بندها را بر زمین افتاده دیدم! حیران در میان خانه ایستادم و متفکر بودم. بعد از اندک زمانی دیدم که حضرت باز در مصلی خود پیدا شد و زنجیرها را به پای بست. من به سجده درآمدم و شکر کردم خدا را به آن که مرا به قدرت و منزلت آن حضرت عارف گردانید. حضرت فرمود: « سر بردار ای مسیب! بدان که من سه روز دیگر رحلت می‌نمایم. » چون این خبر وحشت‌انگیز را شنیدم قطرات اشک حسرت از دیده‌ام سرازیر شد. [1] .

پی نوشت ها:
[1] جلاء العیون، مجلسی، ص 533.
منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام موسی بن جعفر؛ سید علی حسینی قمی؛ 1382؛ نشر نبوغ

زنده نمودن مرده

از کتاب «الخرائج» از علی بن ابی‌حمزه نقل نموده که روزی حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام دست مرا گرفت از مدینه بیرون رفتیم ناگاه مردی از اهل مغرب را دیدیم که سر راه گریه می‌کرد و الاغی مرده مقابل او بود و لوازم سفرش روی زمین افتاده بود حضرت از او پرسید: چه شده؟ عرض کرد: با جمعی بودم به سفر حج می‌رفتیم در اینجا دراز گوشم هلاک شد رفقایم رفتند من در اینجا ماندم وسیله‌ای ندارم که لوازم سفرم را بر آن بگذارم متحیر مانده‌ام. حضرت فرمود: شاید الاغت زنده باشد! گفت: بر حال من ترحمی نمی‌نمایی علاوه بر این مرا مسخره می‌نمایی؟ حضرت فرمود: نزد من تعویذ خوبی است آن مرد خیال کرد که حضرت او را مسخره می‌نماید و سخن خود را تکرار کرد! حضرت کنار دراز گوش وی آمد و چیزی را خواند که من نشنیدم عصایی که روی زمین افتاده بود برداشت و به لاشه الاغ زد و آن را صدا زد الاغ برجست و صحیح و سالم گردید سپس حضرت فرمود: ای مغربی آنچه را دیدی مسخره بود؟! برو به رفقایت ملحق شو. او راه خود را در پیش گرفت و ما نیز راه خود را در پیش گرفتیم. علی بن ابی‌حمزه گوید: بعد از این جریان روزی در مکه کنار چاه زمزم ایستاده بودم آن مرد را آنجا دیدم وقتی که چشمش به من افتاد به طرف من آمد از خوشحالی دست مرا بوسید از وضع حیوانش جویا شدم، گفت: به خدا سوگند صحیح و سالم است نمی‌دانم آن مرد که بود که خدا بر من منت نهاد او را فرستاد تا الاغ مرا زنده نمود به او گفتم: تو به مقصودت رسیدی از شناخت آن مرد نپرس [1] . و از کتاب «بصائرالدرجات» از علی بن مغیره نقل نموده که حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام در سرزمین منی به زنی عبور نمود که کودکانش اطراف وی بودند و گریه می‌کردند بدین جهت که گاوی از آنان مرده بود حضرت نزد آن زن آمد و فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ عرض کرد: ای بنده خدا کودکانی یتیم دارم گاوی داشتم که با آن زندگی‌ام را اداره می‌کردم آن گاو مرد و متحیرم چه کار کنم؟ حضرت فرمود: می‌خواهی آن را برایت زنده نمایم؟! خدا به دل آن زن افکند که بگوید: آری، آن گاه آن حضرت کناری رفت دو رکعت نماز گزارد سپس دست‌ها را بلند نمود و زبان مبارکش را حرکت داد و برخاست و کنار آن گاو مرده آمد و با پای مبارکش به آن زد آن گاو بلند شد و ایستاد آن زن که این جریان را دید داد زد: به خدای کعبه سوگند حضرت عیسی بن مریم است که گاو را زنده نمود. حضرت خود را در میان مردم انداخت و رفت [2] .

پی نوشت ها:

[1] بحارالانوار، ج 48،ص 71.

[2] بحارالانوار، ج 48،ص 55 و 56.

منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی، موعود اسلام چاپ اول 1388.

زنده کردن حیوان مرده

علی بن حمزه می‌گوید: با امام کاظم علیه‌السلام در راه مکه بودیم، در راه مرد را دیدم که چهارپایش مرده بود. چون امام کاظم علیه‌السلام تحیر و گریه آن مرد را دید از او پرسید: «چه شده است؟» او گفت: «چهار پایم مرده و بارم افتاده است نه قوت رفتن دارم و نه طاقت برگشتن.» حضرت فرمود: «می‌تواند زنده بشود.» او گفت: «برای چه استهزاء می‌کنی؟» پس امام کاظم علیه‌السلام دعایی خواند و چوبی که در آنجا افتاده بود را برداشت و بر آن چهار پا زد. ناگهان به اذن الهی آن حیوان برخواست و خود را تکان داد و شروع به صدا کردن نمود.

امام کاظم علیه‌السلام به او گفت: «من استهزاء نکردم. اکنون سوار شو و برو تا به یارانت برسی.» بعد از آن بر سر چاه زمزم، آن مرد را دیدم، او مرا شناخت و دستم را بوسید. گفتم: «حیوانت چطور است؟» گفت: «چاق و سلامت است، حال بگو آن مرد خدا چه کسی بود که مرده را زنده کرد.» گفتم «تو به حاجت خود رسیدی با آن چه کار داری؟! او مردی از مردان خداوند بود.»[1] .

پی نوشت ها:

[1] حدیقة الشیعه.

منبع: حدیث اهل‌بیت: عجایب و معجزات شگفت انگیزی از امام کاظم؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس، شاکر چاپ اول 1386.

زنده کردن گاو یتیمان بی سرپرست

مغیرة بن عبدالله می‌گوید: امام کاظم علیه‌السلام در مکه زنی را دید که کودکانش دور او جمع شده بودند و همگی با هم گریه می‌کردند. آن حضرت پیش رفت و فرمود: «برای چه گریه می‌کنید؟» زن گفت: «ای بنده خدا! ما ماده گاوی را داشتیم که روزی ما را با او تأمین می‌شد، حال در اینجا افتاده و مرده است و من و یتیمانم، عاجز و درمانده شده‌ایم. امام کاظم علیه‌السلام به او فرمود: «می‌خواهی گاو را زنده کنم.» زن گفت: «بلی.» پس حضرت دو رکعت نماز بجای آورد و در زیر لب چیزی فرمود. بعد نزد گاو رفته و سرانگشت مبارکش را بر آن گذاشت، سپس پای مبارک خود را بر او زد. ناگهان گاو زنده شده و برخواست. و مثل این معجزه از معصومین دیگر نیز واقع شده است. [1] .

پی نوشت ها:

[1] خلاصةالأخبار.

منبع: حدیث اهل‌بیت: عجایب و معجزات شگفت انگیزی از امام کاظم؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس، شاکر چاپ اول 1386.

زهد و ساده زیستی

امام کاظم علیه‌السلام مانند بادیه‌نشینان لباس می‌پوشید. ابن خلدون [1] و دیگران، هدف ایشان را از این‌گونه لباس پوشیدن، ساده زیستی و پرهیز از خوی اشرافی گری و استکباری دانسته‌اند.
به گفته شقیق بلخی، [2] لباسش، لباس قلندران و درویشان بود. خوراک او نیز مانند پوشاکش ساده و به دور از تشریفات بود. غذایش، اندکی گوشت برشته، [3] ، محل سفره‌اش، مزرعه و جای نشستن او روی خاک بود. بر استر [4] می‌نشست، با مردم می‌گشت و مانند آنان می‌زیست، ولی هیبت الهی، مقامی عظیم به او بخشیده بود.

پی نوشت ها:

[1] تاریخ ابن خلدون، ج 4، ص 115.
[2] صفة الصفوه، ج 1، ص 399.
[3] تاریخ بغداد، ج 13، ص 32؛ نورالأبصار، ص 149.
[4] محاظرات الأدبا، ج 4، ص 634.

منبع: امام کاظم از دیدگاه اهل سنت؛ علی اصغر قربانی؛ مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما 1385.

پیشوای هفتم (ع) در بالاترین مرتبه زهد و بی‌رغبتی به دنیا و مظاهر و زخارف فریبنده آن قرار داشت و جز در حد ضرورت و تقویت بعد معنوی و روحیه بندگی و انجام وظیفه خطیر امامت، از نعمت‌های دنیوی بهره نمی‌گرفت. ابراهیم بن عبدالحمید، مقام زهد آن حضرت را چنین بیان می‌کند: «بر آن حضرت در مصلایش وارد شدم. در اتاقش چیزی جز زنبیلی از لیف خرما، شمشیری آویز و قرآن ندیدم.» [1] . مظاهر زهد، علاوه بر سیره‌ی امام کاظم (ع) در سخنان ارزشمند او نیز نمایان است. آن حضرت گاهی از یاران زاهد و وارسته‌ی رسول خدا (ص) همچون ابوذر، یاد و از سیره و زندگی زاهدانه‌ی او تجلیل می‌کرد [2] ، و گاهی یاران و پیروان خود را به بی‌اعتنایی نسبت به دنیا و ارج نهادن به شخصیت الهی و معنوی خویش ترغیب می‌کرد که در ذیل به دو نمونه اشاره می‌کنیم. » 1- اهینوا الدنیا و تهاونوا بها، فانها ما اهانها قوم الا هناهم الله العیش و ما اعزها قوم الا تعبوا و نلوا» [3] .

دنیا را خوار و سبک بشمارید؛ چرا که هیچ گروهی آن را سبک و بی‌مقدار نکرد مگر آن که خداوند زندگی را بر ایشان گوارا و مبارک گردانید و هیچ گروهی آن را عزیز و گرامی نداشت مگر آن که به رنج افتادند و خوار گشتند. » 2- ان اعظم الناس قدرا الذی لا یری الدنیا لنفسه خطرا اما ان ابدائکم لیس لها ثمن الا الجنة فلا تبیعوها بغیرها» [4] .

همانا برترین و بزرگوارترین مردم در قدر و منزلت، کسی است که دنیا را به عنوان یک مقام و مرتبت بلند برای خود نبیند؛ بدانید که برای وجود شما بهایی جز بهشت نیست؛ بنابراین آن را به جز بهشت نفروشید.

پی نوشت ها:

[1] بحارالانوار، ج 48، ص 100.

[2] ر. ک: کافی، ج 2، ص 134.

[3] اعلام الدین، دیلمی، ص 280.

[4] تحف العقول، ص 389.

منبع: زندگانی امام کاظم؛ علی رفیعی، سید محمد حسینی؛ مؤسسه فیض کاشانی چاپ اول پاییز 1374.

عن الحسين بن محمد القمى قال، قال أبوالحسن موسى بن جعفر عليهماالسلام: أدنى ما يثاب به زائر أبى‌عبدالله بشط الفرات، اذا عرف حقه و حرمته و ولايته، أن يغفر له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر.
ثواب الأعمال ص 111
ترجمه:
امام هفتم عليه‌السلام فرمود: كمترين چيزى كه ثواب و أجر داده مى‌شود، به زائر قبر حضرت أبى‌عبدالله (ع) كه در كنار نهر فرات است، زمانى كه بشناسد حق او و حرمت و ولايتش را: اينكه بخشيده شود براى او، آنچه گناه كرده است در گذشته و آينده.
توضيح: در اين حديث شريف چندين موضوع توضيح داده مى‌شود:
1- زيارت: ديدارى است كه برخلاف جريان ظاهرى باشد. زيرا أغلب ديدارهاى بزرگان روحانى و أمكنه مقدس، برخلاف جريانهاى طبيعى و ظاهرى بوده، و در حقيقت عدول از روش عموم و مقتضيات ظاهرى است.
و اين معنى دلالت مى‌كند بر اخلاص و محبت و علاقه زياد به اين أمر، و قهرا موجب أجر بيشتر خواهد شد.
2- اذا عرف حقه: حق به معنى أمرى است كه ثابت و مطابق باشد با واقع، خواه در موضوعات خارجى باشد، يا در أعمال، يا در أحكام، يا در علوم و معارف، يا در مقامات روحانى، يا در شؤون زندگى، يا غير اينها، و آن صفت بر وزن صعب است.
و مقصود در اينجا: مقامات روحانى از جهات قرب به خداوند متعال و معارف الهى و علوم ربانى و وصايت از رسول خدا و مظهريت در صفات جلال و كمال و صدق در رفتار و كردار و گفتار و ارتباط با غيب، مى‌باشد.
و اضافه در كلمه - حقه: به معنى لام است، يعنى حقايق و واقعياتى كه براى آن حضرت و مخصوص او است. و زيارتى كه توأم باشد با انكار و حجود اين حقائق كه امور ثابت و واقعى است: نتيجه‌بخش و مفيد نبوده، و مانند سائر زيارات ظاهرى خواهد بود.
و همچنين است اگر روى غفلت و جهالت صورت بگيرد.
2- و حرمته: حرمة چون فعلة آن چيزى است كه محفوظ و ممنوع باشد، يعنى جايز و حلال نشود هتك ممنوع و محفوظ بودن آن. و اين مفهوم در مقابل حلال است.
و اين عنوان در مرتبه متأخر حق است، يعنى پس از تحقق موضوع حق: حكم لزوم احترام و محفوظ و ممنوع بودن آن به اقتضاى عقل ثابت مى‌شود.

و در این مورد چون عناوین وصایت و ارتباط با غیب و قرب و مظهریت تامه شخص امام حق و ثابت گردید: لازم است به حفظ و احترام آن از روی اعتقاد و عمل و قول، مجاهدت کرد.
و این معنی أثر و نتیجه موضوع حق است، و از این لحاظ در مرتبه متأخر آن ذکر شده است.
و برگشت این قید به حقیقت ایمان و تشیع و پیروی خالص از عقائد و أعمال و روش آن حضرات می‌شود.
3- و ولایته: ولایت به معنی اشراف و تدبیر امور باشد، و حقیقت ولایت قرار گرفتن در پهلوی چیزی است که رابطه اشراف و تدبیر و اداره آن در میان باشد. و این معنی در حقیقت و از لحاظ واقعیت مطلق صددرصد برای خداوند متعال باشد، و سپس در مرتبه متأخر و در ظل او برای أنبیاء و أولیاء و أوصیاء ثابت است. و ولایت پس از تکوین و تقدیر بوده، و در رابطه تربیت و تدبیر امور شخصی و اجتماعی انجام می‌گیرد. انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا - 5 / 55. ولایت خداوند متعال: در مراحل جریان بقاء موجودات پس از ایجاد و تقدیر آنها، و در رابطه عوارض و حوادث و آنچه تعلق به ادامه حیات دارد، و یا آنچه مربوط باشد به نظم و تدبیر عوالم کلی یا اجتماع، و یا از لحاظ جعل و تشریع مقررات. و أما ولایت رسول أکرم و حضرات أئمه علیهم‌السلام: منحصر می‌شود به جهت آخر که تشریع أحکام الهی و مقررات دینی و تعیین وظائف عبودیت، از مراحل
توحید و تهذیب نفس و آنچه مربوط می‌شود به سیر انسان به سوی کمال.
هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة 62 / 2. [1] .
پس این رسالت در حقیقت خلافت از جانب پروردگار متعال است در موضوعات ابلاغ آیات و تزکیه و تعلیم. و برگشت این معنی به تثبیت تولیت الهی است در این قسمت مخصوص، به رسول او و جانشینانش صلوات الله علیهم.
و نتیجه اذعان به این ولایت و قبول کردن آن: این است که انسان از جان و دل و در ظاهر و باطن، در مقابل دستورها و فرمانهای آنان که از جانب خدا هستند (و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی 53 / 4) [2] کمال اطاعت و تسلیم و تمام تبعیت و خضوع پیدا کرده، و کمترین تخلفی نداشته باشد. و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا - 59 / 7. [3] .
و این ولایت متأخر از موضوع حق و حرمت بوده، و در مرتبه سوم قرار می‌گیرد: زیرا حق و حرمت مربوط به علو مقام و شخصیت والای آن حضرات بوده، و ولایت اشاره به ثبوت منصبی باشد که به اقتضای مقام رفیع ذاتی، از جانب خداوند متعال تعیین می‌شود.

4- أن يغفر له: این قسمت چهارم نیز در حقیقت نتیجه طبیعی سه قسمت گذشته باشد، زیرا زیارت با این شرائط و دیدار با این خصوصیات (قبول و تصدیق به حقوق و حرمت و ولایت آن حضرات و تسلیم شدن در مقابل آنان) در حقیقت توبه کامل از همه معاصی و ذنوب گذشته و آینده خواهد بود. آری نه تنها معاصی گذشته محو و بخشیده خواهد شد، و معاصی آینده نیز پس از این توجه و عرفان و توبه خالص باطنی به وقوع نه پیوسته، و اگر روی غفلت ظاهر شد: توأم با توبه و ندامت و استغفار خواهد بود. یا أیها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا عسی ربکم أن یکفر عنکم سیئاتکم و یدخلکم جنات - 66 / 8. [4] . و ضمنا معلوم شود که: این قیود و یا شبیه به آنها در همه زیارات حضرات أئمه أطهار وارد شده است. رجوع شود به کتاب شریف من لا یحضره الفقیه، أبواب حج و زیارات.

پی نوشت ها:

[1] خدایی که مبعوث کرده است در میان أفراد ساده پیغمبری را که تزکیه کرده و تعلیم کتاب و حکمت بدهد.

[2] سخن نمی‌گوید از خواهش نفس، و نیست سخن او مگر آنکه وحی نازل شود.

[3] و آنچه آورده است برای شما رسول اکرم، پس آن را بگیرید، و آنچه را که نهی می‌کند از آن پس بپذیرید.

[4] ای آنانکه ایمان آورده‌اید توبه کنید به سوی خداوند متعال توبه خالص، امید است که خدای شما بپوشاند از شما بدیهای شما را، و داخل کند شما را به بهشتها.

منبع: احادیث صعب امام هفتم و بررسی و تحقیق و توضیح لازم از آنها؛ علامه مصطفوی؛ مرکز نشر آثار علامه مصطفوی چاپ اول 1385.

سعد بن سعد بن احوص الاشعری

برقی وی را از اصحاب موسی بن جعفر علیهماالسلام به شمار آورده است و نجاشی و شیخ وی را از اصحاب امام رضا و امام جواد علیهماالسلام شمرده‌اند و او را توثیق نموده‌اند و گفته‌اند: کتابی دارد [1] . ابن قولویه با ذکر سند از وی نقل نموده که از ابوالحسن (موسی بن جعفر علیهماالسلام) از حکم خاک پرسیدم، حضرت فرمود: خوردن خاک حرام است مانند مردار و خون و گوشت خوک، مگر خاک قبر امام حسین علیه‌السلام که در آن شفای هر دردی و امان از هر ترسی است [2] .

پی نوشت ها:

[1] معجم‌رجال‌الحدیث، ج 8، ص 60؛ رجال نجاشی، ص 127؛ رجال طوسی، ص 378، شماره 4.

[2] کامل‌الزیارات، ص 285، باب 95، ح 2.

منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی؛ موعود اسلام چاپ اول 1388.

ساختن مسجد

به پاداشتن پایگاهی دینی چون «مسجد» از مهم ترین وظائف دینی به شمار می‌رود و بر همین اساس قرآن کریم برای احداث و عمارت مساجد شرایط مهمی را مطرح می‌سازد، که تنها با فراهم شدن این شرایط افراد موفق به این فضیلت مهم می‌شوند. این شرایط عبارتند از: ایمان به خدا و روز جزا و پای بند بودن به فروعات دینی در رفتار که تبلور آن در پرستش خدا مانند به پا داشتن نماز و پرداختن زکات می‌باشد، انما یعمر مساجد الله من آمن بالله و الیوم الاخر و اقام الصلوة و آتی الزکاة. [1] شخص تا به این مرحله از ایمان نرسد توفیق ساختن و آبادانی مسجد برای وی فراهم نمی‌شود. انسانی که در باورهای خویش آلوده به شرک باشد و از ایمان و توحید فاصله داشته باشد، هرگز به تعمیر و آبادانی مسجد اقدام نمی‌کند، ما کان للمشرکین ان یعمروا مساجد الله شاهدین علی انفسهم بالکفر. [2] . رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: من بنا مسجدا فی الدنیا اعطاه الله بکل شبر منه، او بکل زراع منه مسیر اربعین الف عام. [3] «هر کس مسجدی به مقدار یک وجب یا نیم متر بسازد، خدای سبحان به وی به مقدار طول چهل هزار سال راه در قیامت پاداش می دهد». امام صادق علیه‌السلام: من بنا مسجدا بنا الله بیتا فی الجنة. [4] «هر کس مسجدی بنا کند خدا برای وی خانه‌ای در بهشت بنا می‌کند». امام باقر علیه‌السلام: من بنا مسجد کمفحص قطاة [5] بنا الله له بیتا فی الجنة. [6] «هر کس مسجدی به مساحت آشیانه پرنده‌ای بسازد، خدا خانه‌ای برای وی می سازد (منظور مشارکت در ساختن مسجد می‌تواند باشد)».

پی نوشت ها:

[1] توبه، 18.

[2] المحجة البیضاء، ج 1، 17.

[3] وسائل، ج 3، ص 486.

[4] همان، ص 485، ابواب احکام المساجد، باب هشتم.

[5] مفحص: آشیانه؛ قطاة: پرنده‌ای به اندازه کبوتر؛ المنجد، ص 642؛ حیات الحیوان، ج 2، ص 310.

[6] وسائل، ج 3، ص 486.

منبع: امام کاظم الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ اول 1386.

سوخته شدن جسد نایب ملعون در قبر

می‌گویند: یکی از خلفاء نایبی داشت که او را بسیار دوست می‌داشت ولی آن نایب فرد ملعونی بود. پس روزی آن نایب مرد. خلیفه دستور داد که او را در جوار مرقد مطهر امام کاظم علیه‌السلام دفن کنند. وقتی شب شد، فردی که سر کرده خادمان بود در خواب دید که از قبر نایب، آتش بیرون می‌آید و دود تمام روضه مطهر را فرار گرفته است، سپس در همان خواب امام کاظم علیه‌السلام را مشاهده کرد که به او می‌گوید: «ای فلانی! به خلیفه بگو که چرا ما را آزار می‌کنی و چنین کسانی را همسایه ما می‌نمائی.» پس آن مرد لرزان از خواب بیدار شد و خدمت خلیفه آمد و خواب خود را برای او نقل نمود. پس خلیفه دستور داد که قبر نایب را بشکافند تا جسد او را در جای دیگری دفن کنند. پس چون قبر را شکافتند دیدند غیر از مشتی خاکستر چیزی دیگر در آن قبر نیست. [1] .

پی نوشت ها:

[1] کشف الغمه.

منبع: حدیث اهل‌بیت: عجایب و معجزات شگفت انگیزی از امام کاظم؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس، شاکر چاپ اول 1386.

سید علی فکری

«یکی از دانشمندان می‌گوید: کاظم، امام والا مقام، بی‌نظیر، حجت و عالمی شایسته است، از فقه و دیانت به قدری در آن بزرگوار جمع بود که بیش از آن قابل تصور نیست»[1] .

پی نوشت ها:

[1] احسن القصص: 4 / 293.

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمد حسین عطایی.

«موسی کاظم پنجمین نواده‌ی پیامبر (ص) و هفتمین امام علیه‌السلام است و به نام کاظم موسوم شد از آن رو که خشم خود را فرو می‌خورد و دارای حلم و بردباری بود. شب هنگام از خانه بیرون می‌شد در حالی که کیسه‌های درهم به همراه داشت و به هر که می‌خواست نیکی و احسان کند آنها را مرحمت می‌کرد. صبر و راه و روش موسی کاظم ضرب‌المثل بود، هنگامی که نماز عشا را می‌خواند پیوسته حمد خدا را می‌گفت و دعا می‌خواند تا نیمه‌ی شب، وقتی که نماز صبح را برگزار می‌کرد تا طلوع آفتاب ذکر خدا می‌گفت و این کار همیشگی او بود» [1] .

پی نوشت ها:

[1] النفحة العنبرية فی انساب خیر البرية: ص 15.

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمد حسین عطایی.

سید ضامن بن شدقم

«آقای بزرگوار و امام بردبار، همنام موسی کلیم، شکیبایی که خشم خود را فرو می‌خورد، صاحب سپاه و شرافتمندی فرزانه، با پرتوی درخشان، و عظمتی فوق‌العاده، و پاکترین نسب، شایسته‌ی درستکار، بردبار روزه‌دار شب زنده‌دار، کسی که در پیشگاه خدا حاکم بر خصم است، شهید مسموم، آن که کراماتش را همه دیده، در عبادت کوشا، بر طاعات حق مواظب بوده و شب را در حال رکوع و سجود و روز را به روزه‌داری می‌گذراند. مجاهد در راه خدا و آن که با احسان، بدکاران را پاداش می‌داد. فروخورنده‌ی خشم، آن کسی که آوازه‌ی حلم و احسانش همه جا رسیده، رهبر سپاه، همان آقایی که در قبرستان قریش مدفون است، امام به حق، ابوابراهیم و ابوالحسن امام موسی کاظم فرزند امام جعفر صادق علیهماالسلام»[1] .

پی نوشت ها:

[1] تحفة الازهار و زلال الأنهار.

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمد حسین عطایی.

سخن در گهواره

کودکی «موسی بن جعفر علیه‌السلام» با دیگران متفاوت است. وی هنگامی که در گهواره است همانند مسیح علیه‌السلام سخن می‌گوید. حضرت مسیح برای تطهیر دامن پاک مادرش مریم، در گهواره سخن گفت و یهود بی‌پروا را که به مریم پاک، اتهام روانه کرده بودند! شرمنده ساخت، قال انی عبدالله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا. [1] .
اینک کودکی از تبار فاطمه علیهاالسلام در گهواره سخن می‌گوید و نظرها را به سمت خویش جلب می‌نماید. این کودک همانند سایر فرزندان صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیست. این کودک تفاوت مهم با دیگران دارد. این کودک صاحب فضیلت و برتری هایی است. این کودک باذن الله در گهواره به سخن می‌آید و به همگان اعلام می‌دارد که فرزانه‌ای از فرزانگان و رهبری از رهبران جامعه است. موسی الکاظم علیه‌السلام بعد از این که از مادر متولد شد صورت را سوی آسمان بلند کرد و گفت: أشهد الا اله الا هو. [2] .
یعقوب سراج می‌گوید بر امام صادق علیه‌السلام وارد شدم و حضرت در کنار گهواره ابوالحسن موسی علیه‌السلام ایستاده بود. مدت طولانی حضرت با کودک سخن می‌گفت و وی را می‌خنداند. سپس به من رو کرد و فرمود به نزد مولای خویش برو به وی سلام کن. من کنار گهواره رفتم و بر وی سلام کردم و ایشان با بیانی رسا جواب سلام مرا دادند، فرد علی السلام بلسان فصیح. [3] امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید پدرم در گهواره سخن می‌گفت، و کان ابی‌یتکلم فی المهد. [4] .

پی نوشت ها:
[1] مریم، 30.
[2] دلائل الامامة، ص 147.
[3] کشف الغمة، ج 3، ص 14؛ القطرة، ج 1، ص 369.
[4] کشف الغمة، ج 3، ص 37.
منبع: امام کاظم الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ انتشارات فاطیما چاپ اول 1386.

سخاوت

امام که الگوی دیگران است در صفات انسانی و ارزش‌های الهی باید از دیگران برتر باشد. به همین خاطر امامان معصوم علیهم‌السلام در صفات والای انسانی از همگان برترند. صفات انسانی در جان آنان مستقر شده و در رفتار آنان آشکارا پدیدار می‌گردد.
امام صادق علیه‌السلام فرزند برومندش را به علم و درک آنچه که مردم به آن نیازمند هستند و سخاوت و جود، رفتار نیکو و حسن هم جواری و... می‌ستاید. [1] .
بذل و بخشش امام موسی علیه‌السلام زبان زد همگان و ضرب المثل بین عموم شده است. اگر کسی کیسه‌های بخشش دویست تا سیصد دیناری امام به وی می‌رسید، بی نیاز می‌شد، عجبا لمن جاءته صراری موسی و هو یشتکی القلة و الفقر. [2] شبها همراه کیسه‌های دینار از منزل بیرون می‌آمد. به هر کس می‌خواست نیکی کند به آنان می‌داد. [3] . شخصی به نام عیسی بن محمد که زراعتش را ملخ نابود ساخته بود، در پیش امام شکوه نمود. امام از وی پرسید چه مقدار خسارت متوجه شما شده است. وی می‌گوید صد و بیست دینار و قیمت دو شتر. امام دستور داد صد و پنجاه دینار به وی بپردازند. [4] .
هنگامی که کسی در مدینه درمانده می‌شد سراغ موسی بن جعفر علیه‌السلام را می گرفت تا گرفتاریش برطرف شود. محمد بن عبدالله که برای وصول مطالبات خویش به مدینه آمده بود و موفق نشده بود هنگامی که با امام برخورد نمود حضرت کیسه‌ای که در آن سیصد دینار بود به وی عطا نمود. [5] آری در زیارت جامعه کبیره به شاخصان عترت این گونه خطاب می‌کنیم، عادتکم الاحسان و سجیتکم الکرم. [6] .

پی نوشت ها:
[1] عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج 1، ص 34.
[2] عمدة الطالب، ص 339.
[3] عمدة الطالب، ص 239؛ مقاتل الطالبین، ص 413؛ تاریخ بغداد، ج 13، ص 27.
[4] تاریخ بغداد، ج 13، ص 31.
[5] الارشاد، ج 2، ص 232.
[6] الفقیة، ج 2، ص 374، بلد الامین، ص 423 و 424.

منبع: امام کاظم الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ انتشارات فاطیما چاپ اول 1386.

سخاوت

خطیب بغدادی می‌نویسد: «[امام کاظم] با سخاوت و کریم بود. اگر با خبر می‌شد کسی از او بدگویی کرده است، کیسه‌ای شامل هزار دینار برای او می‌فرستاد. [همیشه] کیسه‌هایی به مبلغ دویست، سیصد تا چهار صد دینار میان نیازمندان مدینه تقسیم می‌کرد. هدایای موسی بن جعفر علیه‌السلام چنان بود که افراد بی‌نیاز می‌شدند.» ابن حجر نوشته است: « [موسی بن جعفر علیه‌السلام] خداپرست‌ترین، داناترین و سخی‌ترین مردم زمان خود بود.» [1] . علامه مناوی در الکواکب الدریه [2] و ابن صبان در اسعاف الراغبین [3] نوشته‌اند: «خداپرست‌ترین مردم زمان خویش و از بزرگ‌ترین دانشمندان و با سخاوت‌ترین بود.» علامه یافعی یمنی نیز در مرآة الجنان آورده است: «[او] با سخاوت و کریم بود.» [4] شمس الدین ذهبی نیز می‌نویسد: «صالح، خداپرست، بخشنده، بردبار و دارای قدر و منزلت فراوان بود.» [5] .

پی نوشت ها:

[1] الصواعق المحرقه، ص 203.

[2] الکواکب الدریه، ج 1 ص 172.

[3] اسعاف الراغبین، ص 247.

[4] شیخ عبدالله یافعی، مرآة الجنان، هند، حیدر آباد،ج 1، ص 394.

[5] العبر فی خبر من غبر، ج 1ص 221.

منبع: امام کاظم از دیدگاه اهل سنت؛ علی اصغر قربانی؛ مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما 1385.

سخاوت و کرم امام

امام کاظم علیه‌السلام به قدری سخی و بخشنده بود که هرگز کمتر از 300 یا 400 دینار به فقرا کمک نمی‌کرد؛ به گونه‌ای که سخاوت آن حضرت ضرب‌المثل گردید. [1] .
بستگانش همواره می‌گفتند: « شگفتا از کسی که کیسه پول موسی بن جعفر به او برسد و او از اندکی آن شکایت نماید! » نقل است که یکبار فقیری نزد آن حضرت آمد و پس از اظهار تهیدستی گفت: « اگر صد درهم داشتم و با آن کاسبی می‌کردم از تنگدستی نجات میافتم. » امام علیه‌السلام با چهره‌ای بشاش و خندان فرمود: « من از تو سؤالی می‌پرسم، اگر پاسخ دادی، ده برابر آن را به تو خواهم داد. » فقیر گفت: « بپرس مولای من! » امام علیه‌السلام فرمود: « اگر بنا باشد تو در دنیا آرزویی کنی، چه آرزویی خواهی کرد؟ »
فقیر گفت: « آرزو می‌کنم به ادای حقوق برادران دینی، توفیق یابم، و برای حفظ جان آن‌ها از خطر دشمن، قانون تقیه را رعایت کنم. » امام علیه‌السلام فرمود: « چرا دوستی ما خاندان را آرزو نمی‌کنی؟ » فقیر گفت: « زیرا الحمدلله این خصلت را دارا هستم. و آن را آرزو کردم که ندارم. » امام علیه‌السلام فرمود: « پاسخ نیک دادی » و آنگاه دو هزار درهم (بیست برابر خواسته او »، به فقیر داد و در ضمن او را در چگونگی استفاده بردن از این پول‌ها هدایت و ارشاد فرمود.

پی نوشت ها:
[1] امام (ع) اینگونه با کمک‌های سرشار خود، در واقع یک زندگی را بر پا می‌نمود تا فقیر بار دیگر به کمک دیگران نیازمند نشود.
[2] .
[2] انوار البهیه، محدث قمی، ص 292.
منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام موسی بن جعفر؛ سید علی حسینی قمی، نبوغ چاپ دوم 1382.

سجده های طولانی

روزی هارون با ربیع دربان، به پشت‌بام زندان آمدند. هارون از سوراخ بام زندان به داخل نگاه کرد و گفت: « این جامه چیست که در قعر زندان افتاده و هر روز نظر مرا به خود جلب می‌کند؟ » ربیع گفت: « ای هارون! تو نیک می‌دانی که این جامه نیست، بلکه بدن نحیف و رنجور موسی بن جعفر است که هر روز از هنگام طلوع خورشید تا ظهر در حال سجده است! » هارون: « ان هذا من رهبان بنی‌هاشم. » « این شخص به راستی از راهبان و عابدان بنی‌هاشم است. » ربیع: « پس چرا او را به زندان افکنده‌ای و بر او سخت گرفته‌ای؟! » هارون: « هیهات! لابد من ذلک! » « هیهات! این کار قطعا باید انجام شود! » [1] .

پی نوشت ها:

[1] شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 95.

منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام موسی بن جعفر؛ سید علی حسینی قمی، نبوغ چاپ دوم 1382.

از خصوصیات ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام احسان و نیکی بر تمام طبقات و مخصوصاً به نیازمندان و مستمندان بود و برای اینکه بذل و انفاق آنان صرفاً در راه خدا و عاری از هر گونه شائبه و ریا باشد غالباً در تاریکی‌های شب شخصاً مواد غذائی را به منازل فقراء و بیچارگان حمل کرده و بدون اینکه خود را معرفی کنند از در خانه بدانها تحویل می‌دادند چنانکه ابن‌صباغ مالکی در مورد امام کاظم علیه‌السلام چنین می‌نویسد: و کان یتفقد فقراء المدینة و یحمل الیهم الدراهم و الدنانیر الی بیوتهم و لا یعلمون من ای جهة وصلهم ذلک و لم یعلموا بذلک الا بعد موته. [1] .
یعنی: فقرای مدینه را تفقد می‌نمود و بدآنها درم و دینار و نفقاتی به منازلشان می‌برد در حالی که آنها نمی‌دانستند که این نفقات از کجا به دست آنان می‌رسد و این مطلب را ندانستند مگر پس از مرگ او. همچنین خطیب بغدادی می‌نویسد: و کان سخیاً، کریماً و کان یبلغه عن الرجل انه یؤذیه فیبعث الیه بصرة فیها الف دینار. امام هفتم با سخاوت و کریم بود و هرگاه اطلاع می‌یافت که مردی در غیاب آن حضرت سخن ناشایستی گفته کیسه‌ی پولی به او می‌فرستاد که هزار درهم در داخل آن بود و کیسه‌های پول آنجناب دویست تا چهار صد دینار بود و ضرب‌المثل بود که وقتی یکی از آنها به دست کسی می‌رسید او را بی‌نیاز می‌ساخت. [2] . ابن‌شهر آشوب می‌نویسد: و کان یصل بالماة دینار الی ثلاثماة دینار. یعنی یکصد تا سیصد دینار صله می‌داد. [3] . اربلی و شیخ مفید و خطیب و دیگران از محمد بن عبدالله بکری نقل کرده‌اند که گفت وارد مدینه شدم و می‌خواستم پولی قرض کنم ولی نتوانستم و درمانده شدم پیش خود گفتم خوبست نزد ابوالحسن موسی علیه‌السلام بروم و گرفتاری خود را با او در میان گذارم پس به مزرعه‌ی آن حضرت رفتم و شرح حال خود را به او گفتم، آنجناب در حالی که غلامی همراهش بود پیش من آمد و در دست غلام غربالی بود که داخل آن تکه‌های گوشت کباب شده بود آن حضرت از آن میل فرمود و من هم با او خوردم آنگاه از حال من جویا شد من نیز گرفتاری‌هایم را برایش شرح دادم آن جناب داخل خانه شد و پس از اندک زمانی بیرون آمد (و برای اینکه غلامش از موضوع آگاه نباشد) به او فرمود: برو، سپس دست خود را به سوی من دراز نمود و کیسه‌ای که سیصد دینار در داخل آن بود به من داد و برخاست و رفت من نیز برخاستم و مرکبم را سوار شدم و برگشتم. [4] . همچنین امام علیه‌السلام روزی با اطرافیان و برخی از اولاد خود از مدینه خارج شد و به سوی باغ خود راه افتاد و پیش از اینکه به مقصد برسد در بین راه کمی به استراحت

پرداخت، در این اثنا غلامی زنگی که مقداری آرد با روغن مخلوط کرده و پخته بود و آنرا همراه داشت ظاهر شد و خدمت امام رسید و عرض کرد این را برای شما هدیه آورده‌ام، حضرت هدیه او را پذیرفت.
و غلام برگشت و مجدداً با یک بسته‌ی هیزم خدمت آن جناب آمد و عرض کرد این بسته‌ی هیزم را نیز برای شما هدیه آورده‌ام، امام علیه‌السلام این بار نیز هدیه‌ی او را پذیرفت و آنگاه که مولای او را ملاقات فرمود، آن غلام را با مزرعه‌ای که در آنجا کار می‌کرد از مولای وی خرید و سپس غلام را آزاد کرد و مزرعه را نیز به او بخشید. [5] .

پی نوشت ها:
[1] فصول الهمة ص 251، غرة الغرر ص 53.
[2] تاریخ بغداد جلد 13 ص 27 - 28.
[3] مناقب جلد 2 ص 379.
[4] کشف الغمه ص 247، تاریخ به بغداد جلد 13 ص 28.
[5] حیاة الامام موسی بن جعفر علیهماالسلام جلد 1 ص 152.
منبع: حضرت موسی کاظم؛ فضل الله کمپانی، انتشارات مفید 1360.

سجده های طولانی

روایت شده: آن حضرت، نماز شب را می‌خواند، و آن را به نماز صبح متصل می‌کرد، سپس تا طلوع خورشید، به تعقیب نماز اشتغال داشت و بعد به سجده می‌رفت، و سر از سجده برنمی‌داشت تا نزدیک ظهر فرامی‌رسید و بسیار دعا می‌کرد به خصوص این دعا را بسیار تکرار می‌کرد: اللهم انی اسئلک الراحة عند الموت، و العفو عند الحساب: «خدایا! از درگاهت، استراحت هنگام مرگ، و عفو هنگام حسابرسی را درخواست می‌کنم.» روایت شده: آن حضرت روزی وارد مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه شد، در اول شب به سجده رفت، شنیده شد که در سجده می‌گفت: عظم الذنب من عبدک، فلیحسن العفو من عندک، یا اهل التقوی و یا اهل المغفرة: «گناه از بنده‌ات بزرگ شد، پس عفو از پیشگاهت، نیکو و زیبا خواهد گردید، ای سزاوار پرهیزکاری و آمرزش.» این دعا را مکرر گفت، تا صبح شد [1] .
نیز روایت شده: امام کاظم علیه‌السلام آن قدر از خوف خدا می‌گریست که محاسنش از اشک چشمش خیس می‌شد، و هنگامی که آیات قرآن را می‌خواند، محزون می‌شد و گریه می‌کرد، و شنونده‌ها آن چنان تحت تأثیر تلاوت قرآن آن حضرت می‌شدند که بی‌اختیار گریه می‌کردند [2] .

پی نوشت ها:
[1] مناقب آل ابیطالب، ج 4، ص 318 - امامان (ع) با اینکه هرگز گناه نمی‌کردند، اقرار آنها به گناه، در دعای فوق و دعاهای دیگر را می‌توان از جهات مختلف توجیه کرد:
الف: حسنات نیکان، گناهان مقربان است، زیرا کوچکترین عدم توجه مقربان از خدا، در نزد آنها، گناه است.
ب: اعتراف آنها به گناه، کنایه از کوچک بودن مقامشان در برابر عظمت خدا است، و یک نوع تذلل و کوچک شمردن است.
ج: این گونه دعا کردن معصومین (ع)، به عنوان یاد دادن شیوه دعا کردن، به بندگان است.
د: گناه در این موارد، به معنی فقر ذاتی است که در علم کلام به عنوان «امکان ذاتی» همه مخلوقات، یاد می‌شود.
ولی وجه اول و دوم مناسبتر به نظر می‌رسد.
[2] اعیان الشیعه، ج 2، ص 7.

منبع: نگاهی بر زندگی امام کاظم؛ محمد محمدی اشتهاردی، نشر مطهر چاپ دوم بهار 1377.

سجده شکر و استغفار بسیار

هشام بن احمر می‌گوید: همراه امام کاظم علیه‌السلام بودم، آن حضرت سوار بر مرکب بود و با هم در خارج شهر مدینه حرکت می‌کردیم، ناگاه دیدم آن حضرت از پشت مرکب، زانو خم کرد و پیاده شد به سجده افتاد، و سجده طولانی انجام داد، سپس سربلند کرد.
از آن حضرت پرسیدم: «قربانت گردم چرا سجده طولانی نمودی؟» امام کاظم: هنگام حرکت، به یاد نعمتی افتادم که خداوند به من عطا فرموده است و خواستم خدا را به خاطر آن نعمت سجده کنم (و در حال سجده از او تشکر و سپاس نمایم.) [1] . از شگفتیها این که امام کاظم علیه‌السلام فرمود: انی استغفر الله فی کل یوم خمسة آلاف مرة: «من هر روز پنج هزار بار در پیشگاه خدا، استغفار و طلب آمرزش می‌کنم.» [2] .

پی نوشت ها:
[1] اصول کافی، ج 2، ص 98.
[2] بحار، ج 48، ص 119.
منبع: نگاهی بر زندگی امام کاظم؛ محمد محمدی اشتهاردی، نشر مطهر چاپ دوم بهار 1377.

سقوط برتری جوی

هر گاه خداوند بدی مورچه را بخواهد، به او دو بال می‌دهد که پرواز کند تا پرنده‌ها او را بخورند.

اذا أراد الله بالذرة شرا أنبت لها جناحين، فطارت فأكلها الطير. [1] .

پی نوشت ها:

[1] تحف العقول، ص 403.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول زمستان 1384.

شناخت دینار گمشده

مرحوم اربلی و دیگر بزرگان رضوان الله علیهم به نقل از اصبغ بن موسی آورده اند:
روزی به قصد زیارت، امام موسی کاظم علیه‌السلام حرکت کردم، یکی از آشنایان کیسه ای - که مقداری سکه درون آن بود - تحویل من داد تا با مقدار وجهی که از خود داشتم، تحویل حضرت دهم. همین که وارد مدینه منوره شدم، خود را شستشو دادم؛ و نیز سکه هائی را که همراه داشتم شستم و با مشگ و عطر خوشبو نمودم؛ و چون سکه‌های دوستم را شمارش کردم؛ 99 عدد بود، لذا یکی از خودم بر آنها افزودم، و سپس شبانه محضر مبارک آن حضرت شرفیاب شدم.
چون مقداری نشستم و صحبتهائی با حضرت انجام گرفت، در نهایت عرض کردم: فدایت گردم، هدیه ای تقدیم حضورتان می‌کنم، امیدوارم قبول فرمائید.
امام علیه‌السلام اظهار داشت: آنچه هست، بیاور. سکه‌های خود را تقدیم حضرت کردم و سپس عرضه داشتم: فلانی - که از شیعیان و از دوستان شما است - نیز کیسه ای را برای شما فرستاده است. حضرت فرمود: آن را هم بیاور، پس کیسه دوستم را نیز تحویل امام علیه‌السلام دادم. حضرت کیسه را گرفت و آن را باز نمود و سکه‌ها را روی زمین ریخت؛ و با دست مبارک خود آنها را پخش کرد و سپس آن سکه خود را که درون کیسه انداخته بودم تا صد عدد کامل شود برداشت، و به من داد و فرمود:
فلانی سکه‌ها را با وزن برای ما فرستاده است، نه با عدد و همان 99 عدد درست بوده است [1] .

پی نوشت ها:
[1] کشف الغمة: ج 3، ص 49، بحار الأنوار: ج 48، ص 32، س 9.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام موسی کاظم؛ عبدالله صالحی؛ مهدی یار.

مرحوم شیخ مفید فرموده: احمد بن موسی، سیدی کریم، جلیل و صاحب ورع بوده. حضرت ابوالحسن موسی علیه‌السلام او را دوست می‌داشت و مقدم می‌داشت، و یک قطعه زمین با آب، آنکه به «یسیره» معروف بود، به او بخشیده بود. و نقل شده که احمد هزار برده را از مال خویش آزاد نمود. و از اسماعیل بن موسی علیهماالسلام نقل نموده که می‌گفت: پدرم موسی بن جعفر علیهماالسلام با فرزندان خود، به بعضی از املاک خود بیرون مدینه تشریف برد و با احمد بن موسی علیهماالسلام، بیست نفر از خدم و حشم پدرم بودند که اگر احمد می‌ایستاد، آنان با او می‌ایستادند و اگر می‌نشست، با او می‌نشستند. علاوه بر این، پدرم پیوسته نظرش به احمد بود، و پاس احترام او را می‌داشت و از او غافل نمی‌شد [1] . مرحوم محدث قمی گوید: این احمد معروف به شاه چراغ است، که در داخل شهر شیراز مدفون است. در ظاهر نیز، از جهت قبه، صحن، ضریح، خدام و غیره، تعظیم و احترام دارد. این احقر در سال 1319 در مراجعت از بیت الله الحرام، از شیراز برگشتم. در آن بلده، تربت پاک او را زیارت کردم، و از باطن آن بزرگوار استمداد نمودم. نویسنده: احقر نیز بحمد الله مکرر آن سید بزرگوار را در شیراز زیارت نموده‌ام. بقعه و بارگاهی مجلل دارد. اکنون جهت آشنا شدن با آن بزرگوار و علت دفن او در شیراز بیانات مرحوم سلطان الواعظین شیرازی را نقل می‌نمایم، می نویسد: سید امیر احمد شاه چراغ: جناب سید امیر احمد معروف به شاه چراغ که بعد از حضرت رضا علیه‌السلام در علم و زهد و ورع و تقوا سرآمد سی و هشت اولاد ذکور و اناث حضرت امام موسی کاظم علیه‌السلام بوده که آن حضرت در زمان حیات باغستانی به نام «سریه» را که هزار دینار خریداری نموده بودند به آن جناب هبه فرمودند و این امامزاده واجب التعظیم در مدت عمر هزار بنده در راه خدا آزاد نمودند.

وقتی به شیراز وارد شدند در منزل یکی از دوستان صمیمی اهل بیت طهارت در محله «سر دزدک» همین مکان که الآن بقعه و بارگاه آن حضرت است پنهان شدند و شب و روز را به عبادت می‌گذرانیدند. از طرف قتلغ خان والی فارس مفتشین بسیاری برای پیدا کردن امامزادگان معظم گماشتند. بعد از یک سال جناب سید امیر احمد را یافتند. خبر به حکومت دادند، لشکر بسیاری برای دستگیری آن حضرت فرستادند.

جنگ و شهادت سید امیر احمد شاه چراغ

جناب احمد با آن قوم دغا به عنوان دفاع از خود جنگ نموده یک تنه با یک شهر مخالف چنان دفاعی به کار برده و شجاعتی به خرج داده که هنوز بعد

از هزار و صد سال عبرت و حیرت ارباب تاریخ می‌باشد. عاقبت چون دیدند از عهده‌اش بر نمی‌آیند از طرف خانه‌ی همسایه را سوراخ کرده وارد خانه‌ای شدند که پناهگاه آن حضرت بود و هر وقت از جنگ خسته می‌شد در آنجا تنفس و قدری استراحت می‌نمود و به حمله دوباره می‌پرداخت. در موقع استراحت که تکیه به دیوار داده بود از عقب شمشیری به فرق نازنینش و از طرف دیگر در همان حال جمعی مشغول خراب کردن خانه بودند از این جهت بدن مبارکش زیر توده‌های خاک پنهان شد. خبر قتلش معروف و آن خانه خرابه منفور اهالی گردید (چون شهر شیراز عموما به استثنای عده‌ای قلیل از مخالفین بودند). تا اوایل قرن هفتم هجری که سلطنت فارس به وجود ذیجود اتابک ابوبکر بن سعد مظفرالدین قرار گرفت که پادشاهی بسیار صالح بود و در سی و شش سال سلطنت خود به زهاد و عباد و علما و فضلا تعظیم بسیار می‌نمود و در ترویج شریعت مطهر اسلامیه سعی بلیغ داشت [2] . نظر به فحوای کلام «الناس علی دین ملوکهم» وزیران و بزرگان مملکت فارس همگی مردمانی پاک و متظاهر به شعایر اسلام بودند از جمله وزیران و مقربان دربار اتابک مظفرالدین، امیر مقرب‌الدین مسعود بن بدرالدین بوده، که میل بسیاری به عمران و آبادی داشت روی این جهت امر کرد آن تل که وسط شهر شیراز را به صورت بدی درآورده بود بردارند و در محل آن خانه‌ی خراب شده عمارت بزرگی به پا کنند. کارگرهای بسیاری به کار افتادند، خاک‌ها و زباله‌ها را به خارج شهر می‌بردند. روزی در اثنای کار دیدند جسد تر و تازه مقتولی بدون تغیر و تبدل با فرق شکافته، زیبا و وجیه روی زمین زیر آوار قرار گرفته. خبر به وزارت‌خانه رسید حسب الامر وزیر اعظم جمعی به تفتیش قضیه برآمدند.

پیدا شدن جسد شاه چراغ

پس از تفتیشات بسیار تنها اثری که در بدن آن مقتول دیدند که معرف او شد، حلقه انگشتری بود که بر خاتمش نقش بود «العزة لله احمد بن موسی» با سابقه‌ی تاریخی و شهرت کامل جنگ هاشمی در آن مکان و شهادت احمد بن موسی فهمیدند آن، جسد شریف جناب سید امیر احمد بن موسی الکاظم علیهماالسلام امام‌زاده واجب التعظیم شهید است که تقریبا بعد از چهارصد سال به این طریق صحیح و سالم، ظاهر و اسباب هدایت بینندگان و باعث استبصار جمعی از مخالفان گردید. حسب الامر اتابک و وزیر اعظم در همان محل که جسد ظاهر گردید، بقعه‌ای عالی برپا کردند و قبری حفر نمودند و با احترام بسیار در حضور علما و بزرگان جسد شریف را به خاک سپردند و بر احترام بقعه افزودند و پیوسته مورد احترام بود تا در سال 658 قمری که اتابک وفات یافت و در سال 750 که سلطنت شیراز و فارس با شاه اسحاق بن محمود شاه بود، مادر شاه ملکه تاشی

خاتون که بانویی جلیله، خیره و صالحه بوده بقعه‌ی مبارکه‌ی آن حضرت را تعمیری عالی نموده و گنبد بسیار زیبایی بر آن قبر برافراشت و قصبه‌ی میمند را که در هجده فرسخی شیراز است وقف بر آن بقعه مبارکه نمود که الی الحال باقی و گلاب میمند معروف جهان است [3] . صاحب «روضات‌الجنات» گفته که در بعضی کتب رجال است که احمد مدفون در شیراز است و مسمی است به «سید السادات» و در این زمان مشهور شده به شاه چراغ و به تحقیق به تواتر رسیده کرامات باهره از مرقد طاهرش پس نقل کرده کلمات اشخاصی که تصریح کرده‌اند به آنکه احمد بن موسی در شیراز مدفون است.

پی نوشت ها:

[1] الارشاد، ص 303.

[2] از اسم این شخص برداشت می‌شود که سنی باشد و مرحوم سلطان الواعظین از وی تمجید نموده عهده سخن با خود اوست و حقیر اطلاعی از حالات او ندارم.

[3] شب‌های پیشاور، ج 1، ص 133 - 131.

منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی؛ موعود اسلام چاپ اول 1388.

شهادت درخت به امامت امام کاظم

در عصر امام کاظم علیه‌السلام در مدینه، مردی بود بسیار پارسا و اهل عبادت و بسیار شجاع، به گونه‌ای که طاغوت از او واهمه داشت. روزی نزد امام کاظم علیه‌السلام آمد و مسائلی را پرسید و جواب شنید. مرد زاهد که سخت تحت تأثیر بیانات شیوا و محکم امام علیه‌السلام قرار گرفته بود و حقانیت امامت برایش روشن شده بود از حضرت سؤال کرد: « اکنون امام به حق کیست؟ » امام علیه‌السلام فرمود: « اکنون امام به حق من هستم. » مرد عابد گفت: « حجت و دلیلی بر من نشان دهید ». حضرت به درختی که در آنجا بود اشاره کرد و فرمود: « نزد آن درخت برو و به او بگو موسی بن جعفر می‌گوید؛ نزد من بیا »! مرد عابد نزد درخت رفت و پیام امام علیه‌السلام را ابلاغ کرد. ناگهان درخت زمین را شکافت و پیش آمد و در برابر امام کاظم علیه‌السلام ایستاد. آنگاه امام علیه‌السلام به درخت اشاره فرمود که به جای خود برگردد و درخت چنین کرد. در این هنگام مرد عابد به امامت امام کاظم علیه‌السلام اعتراف نمود. [1] .

پی نوشت ها:

[1] اصول کافی، ج 1، ص 352.

منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام موسی بن جعفر؛ سید علی حسینی قمی؛ 1382؛ نشر نبوغ

شقیق بلخی

پسر ابراهیم، ابوعلی، از اکابر مشایخ خراسان (متوفی 184 یا 194 یا 195) و نخستین کسی است که طریقت و اصول تصوف را در آن نواحی رواج داد. به گفته بعضی فیض حضور امام باقر علیه‌السلام را دریافته، بلکه به زعم بعضی به خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام رسیده و احادیثی نیز از آن حضرت روایت نموده است و موافق آنچه در «دیوان المعصومین علیهم‌السلام» از «نورالأبصار شبلنجی» نقل شده کرامتی نیز از آن حضرت در راه مکه دیده است.
در «نور الأبصار شبلنجی» و «جامع کرامات الأولیاء» و «انارة العزم الساکن الی أشرف الأماکن»، «ابن‌جوزی» و بعضی دیگر از کتب عامه نقل شده است که شقیق بلخی گفته است: «آهنگ سفر حج کردم. در قادسیه فرود آمدم در آن هنگام که به مردم و زینت آنان نگاه می‌کردم نظرم به جوانی نیکوروی و گندمگون و نحیف افتاد که در پاهایش نعلینی بود وی جداگانه در گوشه‌ای نشست با خود گفتم: یقین این مرد از صوفیان است و می‌خواهد بار دوش حجاج شود می‌روم او را سرزنش می‌کنم پس نزدیک وی رفتم قال: یا شقیق (إجتنبوا کثیرا من الظن إن بعض الظن إثم) [1] (از بسیاری از گمانها دوری جوئید همانا برخی از گمانها گناه است). پس از آن مرا ترک گفت با خود گفتم: وی بنده صالحی است آنچه در دل من بود، آشکار کرد بروم او را پیدا کنم و از او عذرخواهی نمایم. پس به عجله راه افتادم ولی از نظر من ناپدید شد. چون در زمین «واقصة» فرود آمدیم دیدم وی به نماز ایستاده است و اندامش می‌لرزد و اشکهایش روان است. با خود گفتم: این همان رفیق من است. چون از نماز فارغ شد، گفت: «اقرأ: (و إنی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی) [2] (من آمرزنده‌ام کسی را که توبه کند و ایمن آورد و کار نیکو انجام دهد. پس از آن هدایت یابد). مرا ترک گفت با خود اندیشیدم که این شخص از «ابدال» است تاکنون دوبار از راه دل من خبر داد. بعد از آن او را بر لب چاه آبی دیدم که در دستش کوزه‌ای بود. ناگاه کوزه در چاه افتاد. به گوشه چشم به آسمان نگریست و گفت: «أنت ربی إذا ضمئت من الماء و قوتی اذا اردت طعاما اللهم أنت تعلم یا الهی و سیدی مالی سواها فلا تعدمنی ایاها»: (پروردگارا وقتی تشنه می‌شوم تو مرا سیراب می‌کنی و وقتی گرسنه می‌شوم تو قوت منی سپس گفت: بار خدایا، ای آقای من، من به جز این کوزه چیزی ندارم آن را از من مگیر).
شقیق گوید: به خدا سوگند دیدم که آب بالا آمد تا آن که توانست کوزه را از آب بگیرد. آنگاه وضو گرفت و چهار رکعت نماز گزارد. سپس به سوی

تلی از ریگها روان شد و پاره‌ای از آنها را در کوزه ریخت و آن را تکان داد و از آن آشامید. من نزدیک او رفتم و بر وی سلام کردم و گفتم: از باقیمانده آب این کوزه به من نیز مرحمت بفرما. گفت: یا شقیق لم تزل نعمة الله تعالی علینا ظاهره و باطنه فأحسن ظنک بربک. (ای شقیق نعمتهای ظاهری و باطنی پروردگار همواره به ما ارزانی می‌شود پس گمانت را به پروردگارت نیکو گردان). آنگاه کوزه خود را به من داد. من از آن شربتی که آمیخته به شکر و آرد نرم بود، نوشیدم که هرگز در عموم لذیذتر و گواراتر از آن نخورده بودم. مدتها پس از آن دیگر به خوردنی و نوشیدنی اشتها نداشتم. پس از آن او را در مکه مشغول طواف دیدم که دوستانش او را در میان گرفته و از راست و چپ او مشغول طواف بودند. مردم دور او را گرفته و اطراف او را می‌بوسیدند. من در شگفت شدم و از بعضی پرسیدم این جوان کیست؟ فقال: «هذا موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب - رضوان الله علیهم اجمعین - فقلت: و قد عجبت أن تکون هذه العجائب و الشواهد الالمثل هذا السید» (گفت: این موسی بن جعفر... است من از آن همه عجائب و شواهدی که از وی مشاهده کرده بودم در عجب شدم ولی مثل این عجائب و کرامات از مثل چنین سروری 2 جای تعجب نیست) [3] .
و بعضی از شعرا این داستان را به نظم کشیده‌اند:
سل شقیق البلخی عنه بما شاهد
منه و ما الذی کان أبصر
قال لما حججت عاینت شخصا
ناحل الجسم شاحب اللون اسمر
سائرا وحده و لیس له زاد
فما زلت دائبا اتفکر
و توهمت انه یسأل الناس
و لم ادر انه الحج الأکبر
ثم عاینته و نحن نزول
دون فید علی الکثیب الأحمر
یضع الرمل فی الإناء و یشربه
فنادیته و عقلی محیر
اسقنی شربة فلما سقانی
منه عاینته سویقا و سکر
فسألت الحجیج من یک هذا
قیل هذا الإمام موسی بن جعفر علیه‌السلام
از شقیق بلخی آنچه را که آن سرور به چشم خود دیده، سؤال کن.
او می‌گفت هنگامی که عازم زیارت خانه خدا بودم چشمم به شخص لاغر

اندام و رنگ باخته گندمگون افتاد. تنها راه می‌رفت و توشه‌ای با خود حمل نمی‌کرد و من داشتم به دقت درباره او فکر می‌کردم. لحظه‌ای اندیشیدم که او از مردم سؤال می‌کند و نمی‌دانستم که او خود حج اکبر است سپس هنگامی که در منزلی فرود آمده بودیم او را بر بالای تلی از شن قرمز دیدم

که شن را در طرفش می‌ریزد و آن را می‌آشامد پس صدایش کردم در حالی که عقلم متحیر بود.

جرعه‌ای از آن به من بنوشان و وقتی از ظرف آن آقا نوشیدم دیدم چیزی مرکب از شکر و آرد است از حجاج پرسیدم این آقا کیست؟ گفتند او موسی به جعفر است.

پی نوشت ها:

[1] سوره حجرات، آیه 2.

[2] سوره طه، آیه 83.

[3] جامع کرامات الأولیاء، ج 2، ص 496 - الفصول المهمة ص 233.

منبع: امامان اهل‌بیت در گفتار اهل سنت؛ تحقیق و نگارش داود الهامی؛ مکتب اسلام چاپ اول پاییز 1377.

ابن ابی‌الحدید

«عبدالحمید بن ابی‌الحدید» معتزلی(656 - 586 ه) ، شارح نهج‌البلاغه، درباره حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام می‌گوید: «... موسی بن جعفر بن محمد - و هو العبد الصالح - جمع من الفقه و الدین و النسک و الصبر...» [1] . «موسی بن جعفر بن محمد - بنده صالح خدا - فقاهت، دیانت، پرهیزگاری و حلم و بردباری را در خود جمع کرده بود».

پی نوشت ها:

[1] شرح نهج‌البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج 15، ص 291، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم.

منبع: امامان اهل‌بیت در گفتار اهل سنت؛ تحقیق و نگارش داود الهامی؛ مکتب اسلام چاپ اول پاییز 1377.

محمد بن احمد ذهبی

«محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز» (748 - 673 ه) مشهور به «ذهبی» محدث، مورخ و رجالی که در هر سه رشته تألیفات مفیدی دارد از آن جمله: «میزان الإعتدال فی نقد الرجال» یا «فی اسماء الرجال» است او درباره امام موسی کاظم علیه‌السلام می‌نویسد: «و قد کان موسی بن جعفر علیه‌السلام من أجود الحکماء و من العباد و الأتقیاء» [1] .

«موسی به جعفر از سخاوتمندان حکما و از عبادت کنندگان پرهیزکار بود».

پی نوشت ها:
[1] میزان الإعتدال، ج 4، ص 201.
منبع: امامان اهل‌بیت در گفتار اهل سنت؛ تحقیق و نگارش داود الهامی؛ مکتب اسلام چاپ اول پاییز 1377.
محمد بن ادریس ابوحاتم رازی
از اکابر علمای اهل سنت در طبقه «بخاری» و نظائر وی بود(متوفی 277 ه) . در فقه و اختلاف تابعین و صحابه تألیفات زیادی دارد. و درباره امام موسی کاظم علیه‌السلام می‌گوید: «ثقة صدوق، امام من ائمة المسلمین» [1] . «موثق و بسیار راستگو و امامی از ائمه مسلمین است».
پی نوشت ها:
[1] به نقل منهاج السنة، ج 2، ص 124 - تهذیب التهذیب، ج 10، ص 302.
منبع: امامان اهل‌بیت در گفتار اهل سنت؛ تحقیق و نگارش داود الهامی؛ مکتب اسلام چاپ اول پاییز 1377.
یحیی بن الحسن بن جعفر العقیقی
نسابه، مورخ و نخستین کسی که در انسان الطالبیین کتاب تألیف کرده است. (277 - 214 ه) «اخبار المدینة» و «انساب آل ابی‌طالب» از تألیفات اوست او درباره امام موسی کاظم علیه‌السلام می‌گوید:
«کان موسی بن جعفر علیه‌السلام یدعی العبد الصالح من عبادته و اجتهاده» [1] .
«موسی بن جعفر به خاطر کثرت عبادت و اجتهادش «عبد صالح» نامیده می‌شد».
پی نوشت ها:
[1] تهذیب التهذیب، ج 10، ص 302.
منبع: امامان اهل‌بیت در گفتار اهل سنت؛ تحقیق و نگارش داود الهامی؛ مکتب اسلام چاپ اول پاییز 1377.
احمد بن حجرالهیثمی
صاحب «الصواعق المحرقة» (متوفی 973 ه) گفته:
«ورث أباه علما و معرفة و کمالا و فضلا، سمی الکاظم لکثرة تجاوزه و حلمه و کان معروفا عند اهل العراق بباب قضاء الحوائج عندالله و کان أعبد أهل زمانه و أعلمهم و أسخاهم» [1] .
«موسی کاظم علم و معرفت و فضل و کمال را از پدرش به ارث برده و در اثر عفو و گذشت و بردباری که (در رفتار با مردم نادان) از خود نشان می‌داد، ملقب به «کاظم» شد و در نزد مردم عراق به «باب الحوائج عندالله» معروف بود و در زمان او کسی در معارف الهی و دانش وجود و بخشش به پایه او نمی‌رسید».
پی نوشت ها:

[1] الصواعق المحرقة، ص 7.

منبع: امامان اهل‌بیت در گفتار اهل سنت؛ تحقیق و نگارش داود الهامی؛ مکتب اسلام چاپ اول پاییز 1377.

شیخ مفید

«ابوالحسن موسی علیه‌السلام، عابدترین و فقیه‌ترین، بخشنده‌ترین و گرامی‌ترین فرد زمان بود. به خاندان و خویشانش بیش از همه کس صله‌ی رحم می‌کرد، از فقرای مدینه شب هنگام دلجویی می‌کرد، زنبیلی که دارای وجه نقد و طلای مسکوک و آرد و خرما بود، برای فقرا می‌برد و به آنها می‌رساند. به طوری که آنها نمی‌دانستند از کجا می‌رسد» [1] .

پی نوشت ها:

[1] ارشاد: ص 271.

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمد حسین عطایی.

شبلنجی

«یکی از دانشمندان می‌گوید: کاظم، همان امام گرانقدر، بی‌نظیر، حجت خدا و عالم شایسته‌ای که: شب را برای نماز بیدار، و روزش را به روزه‌داری می‌گذراند و به خاطر زیادی حلم و گذشت، از تجاوزکاران به حقش به کاظم موسوم شد. او در نزد اهل عراق به باب الحوائج الی الله معروف است چون خواسته‌های کسانی که او را وسیله درگاه خدا قرار می‌دادند، برآورده می‌شد»[1] .

پی نوشت ها:

[1] نور الابصار: ص 135.

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمد حسین عطایی.

شیخ سلیمان معروف به خواجه کلان

«موسی کاظم، علم، معرفت، کمال و فضیلت را از پدرش جعفر بن محمد علیهم‌السلام به ارث برده است. از آن رو کاظم نامیده شد که گذشت و حلم فراوان داشت و در نزد مردم عراق به باب الحوائج معروف است. آن بزرگوار عابدترین و داناترین و بخشنده‌ترین مردم زمان بود» [1] .

پی نوشت ها:

[1] ینابیع المودة (ص 364).

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمد حسین عطایی.

امام کاظم علیه‌السلام با برقراری ارتباط تنگاتنگ، عاطفی، پیوسته و هوشمندانه با شاگردان و دوستانش ، تغذیه فکری، روانی، اخلاقی و اقتصادی، آنان را حفظ می‌کرد تا از هم نپاشند. «ادریس بن ابی رافع از محمد بن موسی بن جعفر علیه‌السلام نقل می‌کند که با پدرم به سوی باغشان که در محلی به نام سایه در اطراف مکه واقع بود، حرکت کردیم. سپیده دم به نزدیکی محل رسیدیم. هوا بسیار سرد بود. در کنار چشمه‌ای فرود آمدیم. در این حال، برده‌ای زنگی (سودانی) از داخل باغی در حالی که ظرف غذایی داغ در دست داشت، به سوی ما آمد. از نام و کنیه بزرگ جمع پرسید. سپس در کنار امام ایستاد و عرض کرد: ابوالحسن، سرور من! این غذا را به شما هدیه می کنم. امام فرمود: نزد همراهان قرار ده! همراهان امام از آن غذا خوردند. سپس آن برده برگشت و طولی نکشید که با دسته‌ای هیزم به سوی ما بازگشت و به امام عرض کرد: این دسته هیزم را به تو هدیه می‌کنم. امام فرمود: نزد همراهان قرار ده و آتشی برای ما فراهم کن تا هیزم را روشن کنیم. او رفت و آتش آورد (راوی گوید:) امام نام و نام مولای او را نوشت و به من سپرد و فرمود: فرزند عزیزم! از این نوشته نگهداری کن تا وقتی آن را از تو بخواهم. سپس وارد [باغ] شدیم و مدتی در آنجا ماندیم. پس از آن، به همراه امام آهنگ مکه کردیم و اعمال عمره به جا آوردیم.
هنگامی که عمره پایان یافت، امام، خادم خود صاعد را صدا زد و فرمود: برو و مالک آن باغ و برده را پیدا کن تا من خود به سراغ او بروم؛ زیرا خوش ندارم با کسی کاری داشته باشم و او را به زحمت بیندازم [تا پیش من آید.] صاعد گوید: رفتم و آن مرد را پیدا کردم. او نیز مرا دید و شناخت. او از اراتمندان به امام به شمار می‌رفت. وقتی مرا دید، پس از سلام و احوال پرسی گفت: ابوالحسن آمده است؟ گفتم: نه! گفت: پس چرا اینجا (مکه) آمده‌ای؟ گفتم: کارهایی دارم. آن مرد از ملک امام در «سایه» آگاه بود. از این رو، در پی من آمد. هر چه کوشیدم از دید او پنهان شوم، نتوانستم تا اینکه خود را به من رساند. ناگزیر پیش مولایم رفتم و او نیز همراه من آمد. امام فرمود: نگفتم او را از حضور من آگاه نکن؟ عرض کردم: جانم فدایت! در این باره چیزی به او نگفته‌ام. آن مرد به امام سلام و عرض ادب کرد. آن گاه امام به او فرمود: فلان غلام را می‌فروشی؟ عرض کرد: جانم فدایت! برده، باغ و تمام دارایی من از آن توست. امام فرمود: دوست ندارم آن را از تو بگیرم؛ زیرا پدرم از جدم روایت کرده است: «فروشنده باغ و ملک فانی می‌شود، ولی خریدار آن روزی داده

شده است» ولی آن مرد بر پیشنهاد خود اصرار کرد. [با اصرار او] امام، برده و باغ را به هزار دینار خرید. سپس برده را آزاد کرد و ملک و باغ را به صاحب بخشید.» [1] .

پی نوشت ها:

[1] تاریخ بغداد، ج 13، ص 31.

منبع: امام کاظم از دیدگاه اهل سنت؛ علی اصغر قربانی؛ مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما 1385.

عن العبد الصالح موسى بن جعفر علیهماالسلام، قال: علم الله لا یوصف منه بأین، و لا یوصف العلم من الله بکیف، و لا یفرد من الله، و لا یبان الله منه، و لیس بین الله و بین علمه حد.
التوحید باب 10 ح 16
ترجمه: از عبد صالح حضرت امام هفتم (ع) است که فرمود: علم خداوند متعال توصیف نمی‌شود به عنوان أین، و همچنین توصیف نمی‌شود علم او با کیف، و علمی که از خدا است جدا و تنها نمی‌شود از خداوند متعال، و خداوند متعال هم جدا نمی‌شود از علم خود، و نیست در میان خدا و علم او حد و فاصله‌ای.
توضیح: در این حدیث شریف توضیحاتی لازم است داده شود:
1- لا یوصف منه بأین: أین: هیئتی است که از بودن در مکان و محل ظاهر می‌شود، و در نتیجه کشف می‌کند از فقر و احتیاج و حدوث و تحول در حلول‌کننده و هم در محل.
و در صورتی که علم خداوند متعال عرضی و حادث و در محلی قرار بگیرد: قهرا زائد بر ذات بوده، و محدود و محتاج گشته، و قرارگاه چنین علم حادث محدودی نیز أزلی و أبدی و نامحدود نخواهد بود.
2- و لا یوصف بکیف: کیف: هیئتی است که از چگونگی و کیفیت موضوعی کشف کرده، و از عوارض لاحق و حادث بر موضوع به حساب آمده، و قهرا هم خود و هم آن موضوع محدود و حادث و متحول و محتاج خواهند بود.
پس اگر علم خداوند متعال محدود به کیفیتی باشد، و چنین علم محدود و با کیفیت مخصوصی لاحق به ذات پروردگار متعال گردد: قهرا صفت علم حادث بوده، و ثابت و نامحدود و أزلی و أبدی نخواهد بود. و این معنی مستلزم می‌شود که خداوند متعال ذاتا و فی‌نفسه عالم نباشد، و پس از عالم بودن هم با علم محدود و متحول متصف گردد، و در این صورت ذات خداوند متعال نیز محدود و متناهی و عاجز و محتاج خواهد بود.
3- و لا یفرد العلم من الله: و هرگز ممکن نیست که علم خداوند متعال از ذات او تنها و جدا گشته، و همچنین ذات او هم از علم او جدا نمی‌گردد، و در میان این دو، حد و فاصله‌ای پدید نیامده، و حتی در مقام عقلی نیز جدایی و فاصله داشتن معقول نباشد.
پس صفت علم پروردگار متعال چون صفات دیگر او همه ذاتی و عین ذات او می‌باشد.
و بلکه این صفات از ذات نامحدود و نامتناهی مطلق واجب و نور مجرد خالص تام، انتزاع می‌شود، و اگر نه در ذات واجب بذاته هیچ گونه صفتی

نیست، چنانکه وارد است که: کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه. و أما انتزاع علم شهودی کامل و نامحدود پروردگار متعال از ذات واجب بذاته:
در کتاب التحقیق کلمه علم: گفته شده است که - علم عبارت است از حضور و احاطه پیدا کردن به چیزی، و این معنی با موضوعات از لحاظ مراتب محدودیت و یا شدت قوی مختلف می‌شود.
و از حیث تمامیت و کمال قوت منتهی می‌شود به وجود خداوند متعال واجب بذاته و وجود نامتناهی و حیات نامحدود مطلق، که احاطه و حضور به همه عوالم و موجودات در هر زمان و مکان داشته، و کمترین ذره‌ای در هر جایی باشد: از محیط نور و احاطه او بیرون نیست.
پس علم خداوند متعال از دو جهت به همه موجودات و جهانیان امتیاز و تفوق دارد: أول - از لحاظ ذاتی بودن مطلق، یعنی وجود و حیات بذاته و أزلی و أبدی داشتن که قهرا علم او نیز ذاتی و بذاته و واجب و أزلی خواهد بود.
دوم - از لحاظ احاطه و حضور کامل و نامحدود و نامتناهی به همه عوالم و جزئیات و کلیات - و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و یعلم ما فی البر و البحر و ما تسقط من ورقة الا یعلمها 6 / 59. و جمله - و لیس بین الله و بین علمه حد: به هر دو جهت دلالت می‌کند، زیرا چون در میان ذات واجب و علم او حدی نشد: قهرا علم او نیز چون ذات نامحدود و نامتناهی و ذاتی خواهد بود.
و حد به معنی حدت و شدت است که موجب جدایی و تمییز و حصول فرق در میانه دو چیز باشد.
و در حدت در مقابل ملائمت و لینت و خضوع باشد.
حدیث دوم از امام هشتم:
عن أیوب بن نوح، أنه کتب الی أبی‌الحسن علیه‌السلام، یسأله عن الله عزوجل، أکان یعلم الأشیاء قبل أن خلق الأشیاء و کونها، أو لم یعلم ذلک حتی خلقها و أراد خلقها و تکوینها، فعلم ما خلق عند ما خلق و ما کون عند ما کون؟ فوقع علیه‌السلام بخطه: لم یزل الله عالما بالأشیاء قبل أن یخلق الأشیاء، کعلمه بالأشیاء بعد ما خلق الأشیاء.
التوحید باب 11 ح 13
ترجمه:
أیوب بن نوح نخعی برای امام هشتم نوشت که: آیا خداوند متعال پیش از آنکه أشیاء را بیافریند، به آنها عالم باشد، یا پس از خلق و تکوین آنها و یا هنگام اراده خلق و تکوین عالم می‌شود؟
آن حضرت در پاسخ سؤال به خط مبارک خود نوشت که: پیوسته از أزل و از پیش از تکوین و خلق عالم به أشیاء بوده است، چون عالم بودن او به أشیاء پس از خلق آنها.

توضیح: در باب 2 گفته شد که: صفت علم و قدرت از حیات ذاتی و نامحدود انتزاع شده، و چون حیات از ذات نامتناهی انتزاع می‌شود: قهرا نامتناهی بوده، و صفت قدرت و علم هم که از او منتزع گشته است، نامتناهی خواهند بود.
و علم به اقتضای نامتناهی و نامحدود و مطلق بودن آن: محیط به همه أشیاء و موجودات خواهد شد. پس حقیقت علم عبارت از احاطه باشد، و به مقدار سعه و فراگیری و احاطه: دائره علم و آگاهی نیز وسعت پیدا می‌کند.
و چون زمان و مکان حاجب و مانع از احاطه نباشند: قهرا فراگیری نور علم در زمان بعد از ایجاد که در همه مکانها و در عرض همدیگرند، مانند فراگیری و احاطه آن در زمان پیش از ایجاد و تکوین آنها خواهد بود. و در نتیجه: علم و احاطه خداوند متعال به همه موجودات موجود و گذشته و آینده، یک جریان روشن و مستدلی است، و چون صفات پروردگار متعال عین ذات او باشد: قهرا صفات او نیز چون ذات او نامحدود و نامتناهی خواهد بود.
آری غیر از ذات واجب تعالی، همه محدود هستند، و حتی در عالم أرواح و عقول نیز همه أفراد محدودیت ذاتی دارند، و به اندازه وسع ذاتی خود می‌توانند احاطه و آگاهی پیدا کنند.
و در باب 18 خواهد آمد که: قسمتی از علوم مخصوص پروردگار متعال است که حتی أنبیاء و ملائکه هم در آن قسمت شرکت ندارند، مگر آنکه خداوند عزیز تعلیم فرماید.

منبع: احادیث صعب امام هفتم و بررسی و تحقیق و توضیح لازم از آنها؛ علامه مصطفوی؛ مرکز نشر آثار علامه مصطفوی چاپ اول 1385.

صفوان بن مهران

صفوان از مردان پاک و موثقی بود که بزرگان علما به روایات او اهمیت می‌دهند؛ در اخلاق و رفتار به مقامی رسیده بود که مورد تأیید امام واقع شد. چنانکه پیشتر اشاره کردیم، همین که از امام شنید به ستمکاران نباید کمک کرد، و از هر گونه کمک به آنان خودداری ورزید و شترانی را که به کرایه به هارون می‌سپرد، فروخت تا مجبور نباشد از این راه به ستمگر کمک کرده باشد. [1] .

پی نوشت ها:

[1] رجال کشی، ص 441 -440.

منبع: زندگانی چهارده معصوم؛ سید محسن خرازی و سایر هیئت تحریریه مؤسسه در راه حق؛ پاییز 1386 نشر مسجد مقدس جمکران

وی از بزرگان اصحاب امام کاظم علیه‌السلام بود. شیخ طوسی می‌نویسد: «صفوان نزد اهل حدیث موثق‌ترین مردم زمان و پارساترین آنان به شمار می‌رفت». [1] .
صفوان، امام هشتم علیه‌السلام را نیز درک کرد و نزد آن حضرت مقام و منزلتی عالی داشت. [2] امام جواد علیه‌السلام نیز صفوان را به نیکی یاد می‌کرد و می‌فرمود: «خدا از او - به رضایتی که من از او دارم - راضی باشد، هیچگاه با من و پدرم مخالفت نورزید». [3] .
امام کاظم علیه‌السلام می‌فرمود: «ضرر دو گرگ درنده که با هم به جان گله گوسفند بی چوپانی بیفتند بیش از زیان حب ریاست نسبت به دین شخص مسلمان نیست». و فرمود: «اما این صفوان ریاست طلب نیست». [4] .

پی نوشت ها:
[1] فهرست شیخ طوسی، ص 109، چاپ نجف 1380.
[2] فهرست نجاشی، ص 148، چاپ تهران.
[3] رجال کشی، ص 502.
[4] رجال کشی، ص 503.
منبع: زندگانی چهارده معصوم؛ سید محسن خرازی و سایر هیئت تحریریه مؤسسه در راه حق؛ پاییز 1386 نشر مسجد مقدس جمکران

صفوان بن یحیی بجلی

از اصحاب امام کاظم علیه‌السلام و اصحاب امام رضا و امام جواد علیهماالسلام است و از امام صادق علیه‌السلام نقل حدیث نموده و سی کتاب تألیف کرده است.
شیخ طوسی و نجاشی درباره وی گفته‌اند: کوفی ثقة ثقة عین. نزد امام رضا علیه‌السلام دارای منزلتی مهم بود. وکیل امام رضا و امام جواد علیهماالسلام بود. موثق‌ترین و عابدترین اهل زمان خویش بود. گرایش به مذهب واقفه پیدا نکرد هرچند عده‌ای از واقفه مال فراوانی را به او پیشنهاد کردند. با عبدالله بن جندب و علی بن نعمان رفیق بودند در خانه خدا با هم پیمان بستند که هر کدام زودتر از دنیا رفتند آنکه زنده ماند از جانب دیگری نماز بخواند و روزه بگیرد و حج انجام دهد و زکات بپردازد. عبدالله بن جندب و علی بن نعمان پیش از صفوان از دنیا رفتند و صفوان بعد از آنان تا در حیات بود روزی 150 رکعت نماز می‌خواند و سالی سه ماه روزه می‌گرفت و سه بار زکات می‌داد و از جانب آنها حج و سایر کارهای خیر انجام می‌داد. در معاصرین خود در عبادت و ورع مانند نداشت. سال 210 از دنیا رفت [1] . امام موسی بن جعفر علیهماالسلام درباره وی در حدیثی فرمود: برای دین شخص مسلمان خطری بدتر از حب ریاست نیست. خطر ریاست برای دین مسلمان بیشتر از این است که دو گرگ گرسنه در گله بی‌چوپان بیفتند، ولی صفوان ریاست را دوست ندارد [2] .

پی نوشت ها:
[1] رجال‌طوسی، ص 352، شماره 3؛ رجال نجاشی، ص 139 و 140؛ معجم‌رجال‌الحدیث، ج 9، ص 124 و 125.
[2] معجم‌رجال‌الحدیث، ج 9، ص 127.
منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی؛ موعود اسلام چاپ اول 1388.

صحبت در گهواره

یعقوب سراج می‌گوید: محضر امام صادق علیه‌السلام رسیدم، دیدم آن حضرت بالای سر حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام که در گهواره بود، ایستاده است. پس زمانی طولانی با او راز گفت.
پس من نشستم تا صحبتهای آن حضرت تمام شد، سپس به من فرمود: «نزد مولایت برو و به او سلام کن.» من نزدیک امام کاظم علیه‌السلام که در گهواره بود، رفتم و سلام کردم. پس آن حضرت با زبانی فصیح جواب سلام مرا داد. آنگاه به من فرمود: «نامی که دیروز برای دخترت گذاردی، تغییر بده زیرا که آن نامی است که خدا آن را نمی‌پسندد.» من دختری داشتم که نامش را حمیراء گذاشته بودم. امام صادق علیه‌السلام به من فرمود: «به دستور او عمل کن تا هدایت شوی.» پس من رفتم و نام دخترم را تغییر دادم. [1] .

پی نوشت ها:
[1] ارشاد شیخ مفید.
منبع: حدیث اهل‌بیت: عجایب و معجزات شگفت انگیزی از امام کاظم؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس، شاکر چاپ اول 1386.

صحبت کردن به زبان حبشی

علی بن ابی حمزه می‌گوید: نزد امام کاظم علیه‌السلام نشسته بودیم که تعداد سی غلام که آنها را از حبشه برای حضرت خریده بودند، وارد شدند. یکی از آنها زیبا سخن می‌گفت و امام کاظم علیه‌السلام با زبان خودش جوابش را می‌گفت. از سخن گفتن امام کاظم علیه‌السلام خیلی متعجب شدند چون خیال می‌کردند که حضرت زبان آنها را نمی‌داند.
حضرت به آن غلام فرمود: «من به تو پولی می‌دهم و تو به هر یک از آنان، سی درهم بده.»
سپس از محضر امام کاظم علیه‌السلام خارج شدند در حالی که عده‌ای از آنان به هم می‌گفتند: «او به زبان ما، فصیح تر و بهتر از ما صحبت می‌کرد و این نعمتی است که خداوند بر ما ارزانی نموده است.» وقتی غلامان رفتند، من عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا! من دیدم که شما به زبان آنها صحبت می‌کردید.» حضرت فرمود: «آری». عرض کردم: «چرا به یکی از آنها بیشتر توجه فرمودید و او را مأمور کاری کردید؟» فرمود: «آری به او گفتم تا با یارانش خوبی کند و به هر یک از آنان، ماهی سی درهم بدهد. وقتی آن غلام با من صحبت کرد، متوجه شدم که او از همه آنها داناتر است و چون بزرگ زاده بود، او را مسؤل آنها قرار دادم و سفارش آنها را به او نمودم. علاوه بر این او جوان صادقی بود.» سپس حضرت فرمود: «گویا تو از سخن گفتن من به زبان حبشی‌ها تعجب کرده‌ای؟» گفتم: «به خدا قسم آری.» حضرت فرمود: «تعجب نکن، آنچه را که بر تو پوشیده است و نمی‌دانی، شگفت آورتر است از آنچه که اکنون دیدی و شنیدی، و نسبت آن مثل قطره است بر دریا. اگر پرنده‌ای با منقار خود، قطره‌ای از دریا را بر دارد، آیا چیزی از آن کم می‌شود؟! امام مانند دریای بیکران است و شگفتی‌های آن بیشتر از عجایب دریاست و تمام شدنی نیست.» [1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالانوار ج 48.
منبع: حدیث اهل‌بیت: عجایب و معجزات شگفت انگیزی از امام کاظم؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس، شاکر چاپ اول 1386.

صحبت کردن شیر نر

علی بن حمزه بطائنی می‌گوید: در راهی با حضرت امام کاظم علیه‌السلام بودم که شیری آمد و دست خود را بر ران استری که حضرت بر آن سوار بود گذاشت.
پس امام کاظم علیه‌السلام مکث فرمود و به صدای آن شیر گوش می‌داد، سپس شیر رفت و در کنار راه ایستاد. حضرت ابوالحسن علیه‌السلام صورت خود را به جانب قبله گرداند و دعائی خواند که من آن را نفهمیدم، سپس با دست خود اشاره به شیر فرمود: که: «برو». پس شیر همهه‌ای طولانی کرد و حضرت می‌گفت: «آمین!آمین!» آنگاه شیر رفت. من به آن حضرت گفتم: «فدایت شوم! از این شیر و رفتار شما با او متعجب گردیده‌ام.» حضرت فرمود: «این شیر نزد من آمد و از سختی زائیدن ماده‌اش شکایت کرد و از من درخواست کرد که: از خدا بخواهم که به او فرجی عطاء فرماید. من نیز برای او دعا کردم و در دلم افتاد که بچه‌ای که آن ماده شیر به دنیا می‌آورد نر خواهد بود.
پس این مطلب را به او گفتم، شیر به من گفت: در حفظ خدای تعالی برو و خداوند درندگان را بر تو و بر ذریه تو و بر احدی از شیعیان تو مسلط نکند من هم گفتم: آمین آمین.»[1] .

پی نوشت ها:
[1] مناقب ابن شهر آشوب.
منبع: حدیث اهل‌بیت: عجایب و معجزات شگفت انگیزی از امام کاظم؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس، شاکر چاپ اول 1386.

صبر و بردباری امام کاظم

دین اسلام تلاش زیادی برای جایگزین نمودن خوی پسندیده حلم، در نفوس مسلمانان بکار برده و آن را عادتی برای مسلمین قرار داده و از پیامبر (ص) و ائمه هدی علیهم‌السلام، اخبار فراوانی در آراسته شدن به این صفت رسیده است، پیامبر (ص) فرموده است:
«بار خدایا! مرا به وسیله دانش بی‌نیاز فرما و به زینت حلم و بردباری بیارای!»
و نیز فرموده است: «هرگز خداوند به خاطر نادانی، کسی را عزت نبخشیده و به دلیل داشتن حلم خوار نساخته است.» امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: «خیر آن نیست که مال و فرزندت، زیاد شود. بلکه، خیر آن است که علم و حلمت، افزون گردد.»
امام صادق علیه‌السلام فرموده است: «حلم را به عنوان یار و یاور بس است»[1] . این صفت برجسته، از بارزترین صفات امام موسی علیه‌السلام بوده و آن بزرگوار در حلم و فرو خوردن خشم خود، ضرب‌المثل بوده است. هر کسی که به او بدی می‌کرد، عفو می‌نمود و از کسی که بر او ستم روا داشته بود، می‌گذشت، و به این مقدار بسنده نمی‌فرمود، بلکه به آنها نیکی و احسان می‌نمود تا آن روح شرارت و خودخواهی، از نفوس آنان رخت بربند. مورخان داستانهای زیادی را درباره بردباری آن بزرگوار نقل کرده‌اند. آورده‌اند که شخصی از نوادگان عمر بن خطاب، نسبت به امام بدی می‌کرد و هر نوع دشنامی را به جدش امیرالمؤمنین می‌داد. یکی از پیروان امام علیه‌السلام تصمیم به قتل ناگهانی او گرفته بود، امام او را از آن عمل نهی کرد و مصلحت دید تا او را از طریق دیگری اصلاح کند، این بود که، آدرس او را پرسید، گفتند: در ناحیه‌ای از نواحی مدینه، مشغول کشاورزی است امام علیه‌السلام سوار استر خود شد و به صورت ناشناسی نزد او رفت، و او را در مزرعه‌اش یافت، به سمت او روانه شد، آن شخص - نواده عمر - فریاد زد: زراعت ما را لگدمال نکن! امام علیه‌السلام اعتنایی نکرد، چون راه دیگری برای رفتن نزد وی، جز همان راه نیافت.
چون به نزد وی رسید، در کنارش نشست و شروع به نوازش و محبت نمود و با خوشایندترین عبارات، با او سخن می‌گفت، با مهربانی و عطوفت پرسید:
«چقدر در کشاورزیت زیان کرده‌ای؟
صد دینار
چه مقدار امید داری محصول برداری؟

من علم غیب که ندارم!!
من به تو گفتم: چقدر امید عایدی داری؟
امیدوارم دویست دینار عایدی من بشود.
امام علیه‌السلام سیصد دینار به او مرحمت کرد، و فرمود: این مبلغ مال تو و زراعت تو نیز به حال خود باشد.»
نواده عمر، یکباره منقلب شد و از این که قبلا در حق آن بزرگوار کوتاهی کرده بود، پیش خود شرمنده شد. امام علیه‌السلام او را ترک گفت و رهسپار مسجد پیامبر (ص) شد، دید که همان شخص پیش از وی به مسجد آمده است وقتی که دید امام می‌آید به احترام وی از جا برخاست در حالی که با صدای بلند می‌گفت:
«خداوند بهتر می‌داند تا در هر خانواده‌ای که صلاح می‌داند رسالت خود را قرار دهد.»
پس طرفداران وی در حالی که به دگرگونی وی اعتراض داشتند به طرف او حمله بردند، اما او با ایشان در ستیز شده و فضایل و ایثار امام را بر ایشان بازگو می‌کرد و برای آن بزرگوار دعا می‌نمود. این بود که امام علیه‌السلام رو به یارانش کرده و فرمود:
«کدام یک بهتر بود؟ آن کاری را که شما می‌خواستید بکنید و یا آن طوری که من می‌خواستم تا این اندازه کار او را اصلاح کنم؟»[2] . موضع امام علیه‌السلام نسبت به جمیع دشمنان و مخالفانش، موضع لطف و احسان بود. همواره این آیه مبارکه را جلوی چشمانش قرار داده بود:
«... بدانچه که آن بهتر است دفع کن (بدی را) پس آنگاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویا او، دوستی مهربان است»[3] .
و بدین وسیله به یاران خود درسی ارزشمند - برای چگونه نصیحت کردن و رهنمود دادن - داد و برای ایشان روشن ساخت که ناگزیر باید دعوت و هدایت بر اساس حق و درستی کامل بوده و بر سعه صدر و بردباری متکی باشد و اگر مشتمل بر این اوصاف نباشد، ممکن نیست در صحنه‌های اصلاح دیگران، توفیقی حاصل شود.
از جمله نشانه‌های حلم آن بزرگواران این است که روزی بر جمعی از حاسدان و دشمنانش گذشت که در آن میان ابن‌هیاج - از دشمنان سرسخت امام - حضور داشت، به یکی از پیروانش دستور داد تا لجام استر امام را بگیرد و مدعی شود که مال او است، آن مرد جلو رفت و به لجام استر امام آویخت و مدعی شد که استر از آن اوست، امام علیه‌السلام از هدف او آگاه شد، از استر بزیر آمد و به او مرحمت کرد. [4] براستی که بالاترین نمونه والای انسانی - حلم و بردباری فوق‌العاده - را امام با این عمل انجام داد.
امام علیه‌السلام همواره فرزندان خود را توصیه می‌کرد تا به این صفت والا

آراسته شوند و به ایشان امر می‌نمود تا نسبت به کسانی که بر آنان بدی کرده‌اند، گذشت کنند، آنها را جمع کرده و به این مطلب سفارش فرمود: «پسران من! شما را به چیزی سفارش می‌کنم که هر کس رعایت کند بهره‌مند شود: هرگاه کسی نزد شما آمد و به گوش راست شما سخنی را گفت که بر شما ناگوار بود، سپس به طرف چپ شما رفت و از شما عذرخواهی کرد و گفت: من چیزی نگفته‌ام، عذرش را بپذیرید...»[5] . با این سفارش ما به اندازه حلم و وسعت خلق و خوی آن بزرگوار پی می‌بریم، در حالی که این سفارش بسیاری از فواید اجتماعی را در پی دارد، زیرا پذیرش عذر بدکار و مقابله به مثل نکردن با وی، از مهمترین وسایل جذب او برای انس، محبت و همسویی و از میان برداشتن دشمنی از بین مردم است.

پی نوشت ها:

[1] النظام التروبی فی الاسلام.

[2] تاریخ بغداد: 13 / 29 - 28، کشف الغمه: ص 247.

[3] سوره فصلت: آیه 34.

[4] بحار: 11 / 277.

[5] فصول المهمه ابن‌صباغ: ص 220.

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمدحسین عطایی.

صلابت و عزت نفس امام کاظم

یکی از خصال و شیوه رفتاری امام کاظم علیه‌السلام حفظ صلابت و عزت اسلامی بود، او هرگز به خواری و ذلت تن در نداد، تا آنجا که مرگ با عزت را بر زندگی ذلت‌بار ترجیح داد، در این راستا به سه سرگذشت جالب زیر توجه کنید:
1- در آن هنگام که امام کاظم علیه‌السلام در زندان، در شرایط سخن بود، هارون وزیرش یحیی بن خالد برمکی را طلبید و به او چنین دستور داد؛ «به زندان برو و موسی بن جعفر علیه‌السلام را از غل و زنجیر آزاد کن و سلام مرا به او برسان، و به او بگو: پسر عمویت (هارون) می‌گوید: «قبلا من سوگند یاد کرده‌ام که تو را آزاد نسازم تا اقرار کنی که با من رفتار بد کرده‌ای، و از من درخواست عفو از گذشته نمایی، اقرار تو موجب ننگ برای تو نیست و درخواست تو از من، موجب نقص و عیب تو نخواهد بود، این پیام رسان من یحیی بن خالد، مورد اطمینان من و وزیر من می‌باشد، از او درخواست عفو کن به مقداری که مرا از ذمه سوگند، برهاند، آنگاه به سلامت هر کجا خواهی برو.» امام کاظم علیه‌السلام به یحیی چنین گفت: «ای اباعلی! مرگ من فرارسیده و بیش از یک هفته، بیشتر در این دنیا نخواهم ماند... از جانب من به هارون بگو روز جمعه فرستاده من نزد تو می‌آید و آنچه را (در مورد وفات من) دیده، به تو خبر می‌دهد، و تو بزودی در فردای قیامت در پیشگاه عدل الهی زانو بر زمین می‌زنی و در آنجا روشن می‌شود که ظالم و ستمگر کیست؟» همان گونه که آن حضرت فرموده بود، روز جمعه به لقاء الله پیوست [1] .
2- قاطعیت امام کاظم علیه‌السلام در زندان، به قدری جدی و پرصلابت بود که در پاسخ به سؤال مخفیانه یکی از دوستان به نام علی بن سوید، درباره دوری از طاغوتیان، چنین فرمود:
لا تأخذن معالم دینک عن الخائنین، الذین خانوا الله و رسوله و خانوا اماناتهم، انهم ائتمنوا علی کتاب الله فحرفوه و بدلوه، فعلیهم لعنة الله و لعنة رسوله و لعنة ملائکته و لعنة آبایی الکرام البررة، و لعنتی و لعنة شیعتی الی یوم القیامة: «دستورهای دینت را از غیر شیعیان ما نگیر، چرا که اگر چنین کنی، دین خود را از خائنان گرفته‌ای، آنان که به خدا و رسولش خیانت کرده‌اند، و به امانتهای آنها خیانت نموده‌اند، کتاب خدا قرآن را به عنوان امانت در اختیار آنها گذاشتند ولی آنها قرآن را تحریف و دگرگون نمودند، لعنت خدا و رسول خدا و فرشتگان و لعنت پدران ارجمند و گرامیم و لعنت من و همه شیعیانم تا روز قیامت بر آنها باد.» [2] .
3- در آن هنگام که امام کاظم علیه‌السلام در زندانهای تاریک هارون به سر

می‌برد، یکی از آشنایان برای امام چنین پیام داد: «اگر برای فلانی نامه بنویسی تا با هارون در مورد آزادی تو صحبت کند، کارساز است.» امام کاظم (ع) جواب داد: پدرم از پدران خود و آنها از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که خداوند به حضرت داود علیه‌السلام وحی کرد: انه ما اعتصم عبد من عبادی باحد من خلقی دونی الا قطعت عنه اسباب السماء، و اسخت الارض من تحته: «همانا هیچ بنده‌ای از بندگانم به شخصی جز من تکیه نکرد، مگر اینکه اسباب (نعمتهای) آسمان را از او بریدم، و زمین را در زیر پایش برای فرورفتنش در کام زمین سست کردم.» [3] . به این ترتیب آن بزرگمرد الهی در سخت‌ترین شرایط، با کمال صلابت در برابر شخص قلدری مانند هارون ایستادگی کرد و حتی یک کلمه از او تقاضا نکرد و مرگ با عزت را از زندگی ذلت‌بار ترجیح داد. چرا که آن حضرت در دریای بی‌کران توحید الهی غرق بود، و حتی در نگین انگشترش نوشته بود: حسبی الله (خدا مرا کافی است) و نیز نوشته بود: الملک لله الواحد القهار (حاکمیت و عظمت از آن خداوند یکتای حاکم مقتدر است) [4] به گفته اقبال لاهوری:

آدم از بی‌بصری بندگی آدم کرد
گوهری داشت ولی نذر قباد و جم کرد
یعنی از خوی غلامی ز سگان پست‌تر است
من ندیدم که سگی پیش سگی قد خم کرد

و به گفته حافظ:

به ولای تو اگر بنده خویشم خوانی
از سر کون و مکان خواجگیم برخیزد

پی نوشت ها:

[1] مناقب آل ابیطالب، ج 4، ص 290.

[2] وسائل الشیعه، ج 18، ص 109.

[3] تاریخ یعقوبی، طبق نقل الائمة الاثنا عشر (هاشم معروف) ج 2، ص 338.

[4] اعیان الشیعه، ج 2، ص 5.

منبع: نگاهی بر زندگی امام کاظم؛ محمد محمدی اشتهاردی، نشر مطهر چاپ دوم بهار 1377.

صبر و گوشه گیری از اهل دنیا

صبر بر تنهایی، نشانه‌ی نیرومندی عقل است، پس هر که به خدای تبارک و تعالی بیندیشد و از اهل دنیا و مشتاقان به آن کناره گیرد و بدانچه نزد پروردگارش هست رغبت نماید، خداوند در وحشت انیس او و در تنهایی یار او شود و به هنگام تنگدستی بی‌نیازش سازد و به وقت بی‌کسی عزتمندش گرداند.
ألصبر علی الوحدة علامة قوة العقل، فمن عقل عن الله تبارک و تعالی اعتزل أهل الدنیا و الراغبین فیها و رغب فیما عند ربه و کان الله آنسه فی الوحشة و صاحبه فی الوحدة، و غناه فی العیلة و معزه فی غیر عشیرة. [1]
.

پی نوشت ها:
[1] تحف العقول، ص 387.
منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول زمستان 1384.

ضرورت سبزی همراه غذا

شخصی به نام موفق مداینی گوید:
روزی حضرت ابوالحسن، امام موسی بن جعفر علیهما السلام، جد مرا جهت صرف ناهار دعوت نمود. جدم گفت: چون موقع صرف غذا فرا رسید و سفره را پهن کردند، نشستیم که غذا بخوریم، حضرت متوجه شد که سبزی خوردن سر سفره نیست، دست از خوردن غذا کشید و به غلام و پیش خدمت خود فرمود: آیا نمی‌دانستی سفره ای که در آن سبزی نباشد غذا نمی‌خورم، سریع مقداری سبزی بیاور.
غلام حضرت رفت و پس از لحظه ای مقداری سبزی آورد و جلوی امام کاظم علیه السلام نهاد، و حضرت شروع نمود غذای خود را به همراه سبزی میل نماید [1] .

پی نوشت ها:
[1] وسائل الشیعة: ج 24، ص 419، ح 2، فروع کافی: ج 6، ص 362، ح 1.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام موسی کاظم؛ عبدالله صالحی؛ مهدی یار.

می‌گویند: علی بن مسیب همدانی را به همراه حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام گرفتند و او را در همان محبسی که موسی بن جعفر علیه‌السلام را زندانی کردند حبس نمودند. چون مدت حبس او طول کشید، بسیار دلش برای عیال خویش تنگ شد و شوق دیدار را پیدا کرد. پس این حالت خویش را خدمت امام کاظم علیه‌السلام عرض کرد. پس حضرت به او فرمود: «چشم خود را بر روی هم بگذار.» پس چشمانش را بست. سپس فرمود: «چشمان خود را باز کن.»
چون چشمانش را گشود خود را نزد قبر امام حسین علیه‌السلام دید، پس در آنجا نماز بجای آوردند و زیارت نمودند. سپس حضرت فرمود: «چشمانت را ببند.»پس چشمانش را بست. بعد فرمود: «چشمانت را باز کن.» چون چشمانش را گشود خود را نزد قبر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم در مدینه دید. امام کاظم علیه‌السلام فرمود: «به نزد عیال خود برو و با او ملاقات کن و بعد باز گرد.» پس او رفت و همسر خویش را دید و بعد خدمت امام کاظم علیه‌السلام برگشت. حضرت دوباره به او فرمود که چشمانت را ببند و بعد باز کن، و او وقتی چشمانش را باز کرد دید که با آن جناب در بالای کوه قاف هستند. در آنجا چهل نفر از اولیاء خدا را دید که همه شان به امام کاظم علیه‌السلام اقتدا کردند. سپس امام کاظم علیه‌السلام دوباره به او فرمود که چشمانش را ببند و بعد باز کند، و چون او چشمانش را بست و باز کرد دید که با آن حضرت در زندان می‌باشد. [1] .

پی نوشت ها:
[1] رجال کبیر محقق بهبهانی.
منبع: حدیث اهل‌بیت: عجایب و معجزات شگفت انگیزی از امام کاظم؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس، شاکر چاپ اول 1386.

می‌گویند: امام کاظم علیه‌السلام سه روز قبل از شهادتشان، مسیب بن زهیر که بر او نگهبان گردانیده بودند را طلبید و گفت: «ای مسیب!» او گفت: «لبیک ای مولای من.» حضرت فرمود:«در این شب به مدینه جد خود رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم می‌روم که با فرزندم علی وداع کنم و او را وصی خود گردانم و ودایع امامت و خلافت را به او بسپارم چنانچه پدرم به من سپرد.» مسیب گفت: «ای فرزند رسول خدا! چگونه من درها و قفلها را باز کنم و حال آنکه سربازان و نگهبانان بر درها نشسته اند؟» حضرت فرمود: «ای مسیب! یقین تو ضعیف شده است به قدرت خدا و بزرگی ما؟! مگر نمی‌دانی که خداوندی که درهای علوم اولین و آخرین را برای ما گشوده است، قادر است که مرا از اینجا به مدینه ببرد بی‌آنکه درها گشوده شود؟!» مسیب گفت: «ای فرزند رسول خدا! دعا کن که خداوند، ایمان مرا ثابت بدارد.» حضرت دعا کرد و فرمود: «خدایا! او را ثابت بگردان.» سپس فرمود: «می‌خواهم در این وقت خدا را بخوانم به آن اسمی که آصف برخیا، خدا را به آن اسم خواند و تخت بلقیس را از دو ماه راه، به یک چشم زدن نزد سلیمان حاضر کرد تا آنکه در این ساعت مرا به پسرم علی که در مدینه می‌باشد برساند.» مسیب می‌گوید: حضرت مشغول دعا شد، چون نظر کردم ناگهان مشاهده کردم که آن حضرت در مصلای خود نمی‌باشد، حیران در میان خانه ایستادم و متفکر بودم. بعد از اندک زمانی دیدیم که حضرت باز در مصلای خود پیدا شد و زنجیرها در پای خود گذاشت، پس به سجده افتادم و خدا را شکر نمودم بر آنکه مرا به قدرت و منزلت آن حضرت عارف گرداند.

حضرت فرمود: «سر بردار ای مسیب! بدان که سه روز دیگر من از دنیا رحلت می نمایم.

چون این خبر را شنیدم، قطرات اشک حسرت از دیده خود ریختم. حضرت فرمود: «گریه نکن که بعد از من، علی فرزند من، امام و مولای تو است پس دست در دامان ولایت او بزن که تا با او باشی و دست از پیروی او بر نداری هرگز گمراه نمی‌شوی.» گفتم: «الحمدلله.» چون روز سوم شد، امام کاظم علیه‌السلام مرا طلبید و فرمود: «چنانچه به تو خبر دادم، امروز عازم سفر آخرت می‌باشم، چون شربت آبی از تو بطلبم و بیاشامم، شکم من از زهر قهر، نفخ می‌کند و اعظایم ورم کرده و چهره گلگونم به زردی مایل می‌شود، بعد از آن سرخ شده و بعد سبز می‌شود و به رنگهای مختلف در می‌آید، زینهار که با من سخن نگوئی و احدی را قبل از وفاتم، بر احوال من مطلع نگردانی.» من منتظر بوده و محزون و غمناک ایستاده

بودم تا آنکه بعد از ساعتی آن حضرت از من آب طلبید و نوشید. سپس فرمود: «این ملعون سندی شاهک گمان خواهد کرد که او مرتکب غسل و کفن من است، هیهات هیهات که این هرگز نخواهد شد، زیرا که انبیای عالی شأن و اوصیای ایشان را جز نبی و وصی، کسی نمی‌تواند غسل بدهد.»

چون چند لحظه‌ای گذشت ناگهان جوان خوش روئی را دیدم که نور سیادت و ولایت از جبین وی ساطع و هویدا، و سیمای امامت و نجابت از چهره ی وی ظاهر بود. وی شبیه‌ترین مردم به حضرت امام کاظم علیه‌السلام بود، پس در کنار آن حضرت نشست. خواستم که از امام کاظم علیه‌السلام نام آن جوان را سؤال کنم، حضرت صدا زد که: «مگر نگفتم که با من سخن نگو.»

پس خاموش گردیدم، چون مقداری گذشت آن امام مسموم و غریب و مظلوم، با فرزند دلبند خود وداع کرد، و نفس مطمئنه‌اش ندای «ارجعی الی ربک» را اجابت نمود و به عالم وصال، ارتحال فرمود. سپس حضرت امام رضا علیه‌السلام از نظر غایب شد. چون خبر وفات آن حضرت به هارون‌الرشید رسید، سندی بن شاهک را به تجهیز و غسل و دفن آن حضرت امر کرد.

خروش از شهر بغداد بر آمد و اهالی شهر حاضر شدند و صدایشان را به ناله و فغان بلند کردند. زمین و آسمان به گریه و زاری در آمده بود و بر از دست دادن آن حضرت می‌گریستند. آنگاه سندی بن شاهک با جمعی دیگر متوجه غسل آن حضرت گردیدند.

چنانچه آن امام والا مقام خبر داده بود ایشان گمان می‌کردند که آن حضرت را غسل می‌دهند، به خدا قسم که دست خبیث آنها به بدن مطهر امام کاظم علیه‌السلام نمی‌رسید. آن ملعون‌ها خیال می‌کردند که آن سرور را کفن و حنوط می‌کنند، به خدا سوگند که از ایشان هیچ‌گونه امری نسبت به آن جناب واقع نمی‌شد، بلکه حضرت امام رضا علیه‌السلام متکفل این امور بود و آنها حضرت را نمی‌دیدند. چون امام رضا علیه‌السلام از تکفین پدر بزرگوار خود فارغ گردید، به من فرمود: «ای مسیب! باید که در امامت من شک نکنی و از پیروی و متابعت من دست بر نداری، بدرستی که من پیشوا و مقتدای تو هستم، من بعد از پدر بزرگوار خود، حجت خدا بر تو می‌باشم.»

آنگاه بدن شریف امام کاظم علیه‌السلام را در مقبره قریش که اکنون مرقد مطهر آن حضرت است، مدفون ساختند. [1] .

پی نوشت ها:

[1] عیون اخبار الرضا علیه‌السلام.

منبع: حدیث اهل‌بیت: عجایب و معجزات شگفت انگیزی از امام کاظم؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس، شاکر چاپ اول 1386.

محدثین و مورخین و از آن جمله ابوبصیر حکایت کند:
امام جعفر صادق علیه‌السلام به همراه خانواده و بعضی از اصحاب که من نیز همراه ایشان بودم، اعمال حج را انجام دادیم و سپس به سوی مدینه ی منوره بازگشت نمودیم.
در بین راه، به محلی رسیدیم که «أبواء» نام داشت، حضرت دستور فرمود تا قافله پیاده شوند و استراحت نمایند.خانواده حضرت نیز با فاصله کمی از اصحاب، فرود آمد و همان جا منزل گرفت، پس از گذشت لحظاتی که استراحت کردیم و غذا خوردیم، شخصی نزد امام صادق علیه‌السلام آمد و اظهار داشت: یا ابن رسول الله! همسرتان، حمیده پیام داد که هر چه زودتر نزد او بروید؛ زیرا حالتی فوق العاده برایش عارض گردیده است - یعنی؛ در حال زایمان نوزاد می‌باشد -. امام علیه‌السلام با شنیدن این خبر، سریع حرکت نموده و به سمت همسرش رفت؛ و پس از گذشت مدتی کوتاه مراجعت نمود و تمام افرادی که حضور داشتند، به احترام آن حضرت از جای خود برخاستند و گفتند: یاابن رسول الله! خداوند، شما را به خیر و سعادت بشارت دهد، چه خبر است و حمیده در چه حالتی به سر می‌برد؟ حضرت فرمود: خداوند متعال، حمیده را به سلامت نگه داشت، و به من، نوزاد مبارکی را عطا نمود که در روی زمین بهتر از او نیست. و سپس افزود: حمیده جریانی را برای من تعریف کرد و فکر می‌کرد که من آن را نمی دانم. اصحاب گفتند: آن جریان چه بود؟! حضرت فرمود: حمیده اظهار داشت: همین که نوزاد عزیز به دنیا آمد، دست‌های خود را بر زمین نهاد و سر به سمت آسمان بلند کرد و تسبیح و تحمید و تهلیل خداوند جل و علا را به جای آورد؛ و سپس بر رسول خدا صلوات و تحیت فرستاد.
حضرت در ادامه فرمایشات خود افزود: من به حمیده گفتم: این حرکات، مخصوص پیامبر خدا و امیرالمؤمنین و دیگر ائمه اطهار می‌باشد، که هنگام ولادت دست خود را بر زمین قرار داده و سر به سمت آسمان بلند نموده و مشغول تسبیح و تحمید و تهلیل خداوند متعال می‌گردند.
و نیز بر پیغمبر خدا صلوات و درود می‌فرستند؛ و سپس با اقرار و اعتراف می‌گویند: بر یگانگی خداوند شهادت می‌دهم؛ و این که خدائی جز او وجود ندارد. و همین که چنین حرکات و جملاتی از ایشان صادر گردید، خداوند رحمان علوم اولین و آخرین را بر آن‌ها مقرر می‌گرداند؛ و نیز ملک روح الأمین در شب‌های قدر به زیارت آن امام خواهد آمد.
سپس ابوبصیر در پایان خبر فرخنده میلاد حضرت موسی ابن جعفر علیه‌السلام گوید: ولادت آن حضرت در سال 128 هجری قمری واقع

گردید. و چون کاروان حضرت به مدینه رسید، امام صادق علیه‌السلام به مدت سه روز سفره انداخت و تمام افراد، بر سفره ولیمه امام موسی کاظم علیه‌السلام می‌نشستند و غذا می‌خوردند. [1] .

پی نوشت ها:

[1] اصول کافی: ج 1، ص 316، ح 1، عیون المعجزات: ص 98، دلائل الامامة طبری: ص 303 ح 258.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام موسی کاظم؛ عبدالله صالحی؛ مهدی یار.

عاقل دروغ نمی‌گوید

همانا که عاقل دروغ نمی‌گوید، گر چه طبق میل و خواسته‌ی او باشد.
ان العاقل لا یکذب و ان کان فیه هواه. [1] .

پی نوشت ها:
[1] تحف العقول، ص 391.
منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول زمستان 1384.

علی بن یقطین

وی در سال 124 هجری قمری در کوفه به دنیا آمد. [1] پدرش شیعه بود، و برای امام صادق علیه‌السلام از اموال خود می‌فرستاد. مروان او را تعقیب کرد؛ وی فراری شد و همسر و دو پسرش علی و عبدالله به مدینه رفتند. هنگامی که دولت اموی از هم پاشید و حکومت عباسی تشکیل شد، یقطین ظاهر شد و با همسر و دو فرزندش به کوفه برگشت. [2] .

علی بن یقطین با عباسی‌ها کاملا ارتباط برقرار کرد، و برخی از پستهای مهم دولتی نصیبش شد، و در آن موقع پناهگاه شیعیان و کمک کار آنان بود، و ناراحتی‌های آنان را برطرف می‌کرد.

هارون الرشید، علی بن یقطین را به وزارت خویش برگزید. علی بن یقطین به امام کاظم علیه‌السلام عرض کرد: «نظر شما درباره شرکت در کارهای اینان چیست؟».

فرمود: «اگر ناگزیری، از اموال شیعه پرهیز کن».

راوی این حدیث می‌گوید: «علی بن یقطین به من گفت که اموال را از شیعه در ظاهر جمع‌آوری کنم، ولی در پنهان به آنان بازگردانم». [3] .

یک بار به امام کاظم علیه‌السلام نوشت: «حوصله‌ام از کارهای سلطان تنگ شده است؛ خدا مرا فدایت گرداند، اگر اجازه دهی از این کار کناره می‌گیرم».

امام در پاسخ او نوشت: «اجازه نمی‌دهم از کارت کناره‌گیری کنی، از خدا بپرهیز!» [4] .

و نیز یک بار به او فرمود: «به یک کار متعهد شو؛ من سه چیز را برای تو تعهد می‌کنم؛ این که قتل با شمشیر و فقر و زندان به تو نرسد».

علی بن یقطین گفت: «کاری که من باید متعهد شوم چیست؟»

فرمود: «این که هرگاه یکی از دوستان ما نزد تو بیاید او را اکرام کنی». [5] .

عبدالله بن یحیی کاهلی می‌گوید: «خدمت امام کاظم علیه‌السلام بودم که علی بن یقطین به سوی آن حضرت می‌آمد. امام رو به یارانش کرد، فرمود: «هر کس دوست دارد شخصی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ببیند به این که به سوی ما می‌آید نگاه کند». یکی از حاضران گفت: «پس او اهل بهشت است؟».

امام فرمود: «گواهی می‌دهم که او از اهل بهشت است». [6] .

علی بن یقطین در انجام فرمان امام علیه‌السلام به هیچ وجه سهل انگاری نداشت؛ هر چه آن گرامی دستور می‌داد انجام می‌داد، گرچه راز آن دستور را نداند.

یکبار، هارون الرشید لباس‌هایی به رسم هدیه به علی بن یقطین داد که در میان آنها جبه‌ای شاهانه بود.
لباس‌ها و آن جبه را به اضافه اموال دیگر برای امام کاظم علیه‌السلام فرستاد. امام همه اموال، جز آن جبه را پذیرفت، و به علی بن یقطین نوشت این لباس را نگهدار و از دست مده که به زودی به این لباس احتیاج خواهی داشت.
علی بن یقطین متوجه نشد که چرا حضرت آن لباس را پس داده‌اند، ولی آن را نگهداشت. چند روزی گذشت، علی بن یقطین از غلامی که محرم او بود برآشفته شد و او را بیرون کرد. غلام که از علاقه علی بن یقطین به امام کاظم علیه‌السلام و فرستادن اموال برای او اطلاع داشت پیش هارون رفت و آنچه می‌دانست گفت. هارون خشمگین شد و گفت: «رسیدگی می‌کنم، اگر اینطور که تو می‌گویی، همانگونه باشد؛ او را خواهم کشت». و همان لحظه علی بن یقطین را احضار کرد و پرسید: «آن جبه را که به تو دادم چه کردی؟».
گفت: «آن را معطر کرده در جای مخصوصی حفظ کرده‌ام».
- هم اکنون آن را بیاور!
علی بن یقطین یکی از خدمتکارهای خود را فرستاد؛ لباس را آورد و جلو هارون گذاشت. هارون که لباس را دید آرام شد و به علی بن یقطین گفت: «لباس را به جای خود برگردان و خودت هم به سلامت بازگرد، پس از این سعایت هیچ کس را در مورد تو نمی‌پذیرم». و دستور داد آن غلام را هزار ضربه شلاق بزنند. و او هنوز پانصد ضربه شلاق بیشتر نخورده بود که جان سپرد. [7] .
علی بن یقطین به سال 182 هجری قمری، زمانی که حضرت موسی بن جعفر در زندان بود درگذشت. [8] .
وی کتاب‌هایی داشته است که نام برخی از آنها را شیخ مفید و شیخ صدوق یاد کرده‌اند. [9] .

پی نوشت ها:
[1] فهرست شیخ طوسی، ص 117.
[2] فهرست شیخ طوسی، ص 117.
[3] کافی، ج 5، ص 110.
[4] قرب الاسناد، ص 126، چاپ سنگی.
[5] رجال کشی، ص 433.
[6] رجال کشی، ص 431.
[7] ارشاد مفید، ص 275.

[8] رجال کشی، ص 430.
[9] فهرست شیخ طوسی، ص 117.
منبع: زندگانی چهارده معصوم؛ سید محسن خرازی و سایر هیئت تحریریه مؤسسه در راه حق؛ پاییز 1386 نشر مسجد مقدس جمکران

عبدالرحمان بن الحجاج البجلی

شیخ طوسی وی را از اصحاب امام کاظم علیه‌السلام به شمار آورده است [1] .
و نجاشی در حق او فرموده: از امام صادق و امام کاظم علیهماالسلام نقل حدیث کرده و بعد از حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام زنده بود و از عقیده به وقف برگشت و خدمت امام رضا علیه‌السلام را درک نمود، ثقه بود، ثقه بود دارای عنوان و پا برجا بود، کتاب‌هایی دارد [2] حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام در حق وی فرموده: «انه لثقیل علی الفؤاد» [3] .
در معجم‌رجال‌الحدیث فرموده: صحیح این جمله این است: لثقیل فی الفؤاد و معنایش این است که: در دل‌ها دارای مقام و منزلتی بزرگ است [4] و امام صادق علیه‌السلام به عبدالرحمان فرمود: با اهل مدینه سخن بگو (بحث کن) که من دوست دارم در میان شیعه مانند تو دیده شود [5] .
عبدالرحمان از کسانی بود که معتقد به مذهب واقفه بود ولی با دیدن معجزات از امام رضا علیه‌السلام از آن عقیده برگشت [6] . و شیخ مفید وی را از خواص اصحاب حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام و از ثقات و صالحان به شمار آورده است [7] .

پی نوشت ها:
[1] رجال‌طوسی، ص 353، شماره 2.
[2] رجال‌نجاشی، ص 165.
[3] معجم‌رجال‌الحدیث، ج 9، ص 316.
[4] همان، ص 318.
[5] همان، ص 316.
[6] همان.
[7] ارشاد، ص 288.
منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی؛ موعود اسلام چاپ اول 1388.

عبدالله بن جندب بجلی کوفی

شیخ وی را در شمار اصحاب امام صادق و امام کاظم و امام رضا علیهم‌السلام ذکر و توثیق نموده است [1] . و در کتاب «الغیبة» فرموده: وکیل امام موسی بن جعفر و امام رضا علیهم‌السلام و عابد بود، و نزد آن دو بزرگوار دارای مقامی بلند بود [2] .
و مرحوم کشی نقل کرده که عبدالله بن جندب به حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام عرض کرد: آیا شما از من راضی نیستی؟ حضرت فرمود: آری به خدا سوگند من از تو راضی هستم و رسول خدا و خدا از تو راضی هستند [3] .
و مرحوم کلینی با سند معتبر از ابراهیم بن هاشم نقل نموده که: عبدالله بن جندب را در موقف (عرفات) دیدم، هیچ وقوفی بهتر از وقوف او ندیدم. دست‌هایش را به آسمان بلند کرده بود و اشک بر گونه‌اش جاری بود که بر زمین می‌ریخت. وقتی که مردم از عرفات کوچ کردند به او گفتم: موقف هیچ کس را بهتر از وقوف تو ندیدم! گفت: به خدا سوگند دعا نکردم مگر برای برادرانم زیرا امام موسی بن جعفر علیهماالسلام به من فرمود: هر که در غیاب برادر دینی‌اش برای وی دعا کند از عرش به او خطاب شود برای تو صد هزار برابر آنچه برای برادرت خواستی می‌باشد خوش نداشتم صد هزاری که تضمین شده برای یکی که نمی‌دانم به اجابت می‌رسد یا نه، واگذارم [4] .

پی نوشت ها:
[1] معجم‌رجال‌الحدیث، ج 10، ص 149.
[2] الغیبة، ص 210 و 211.
[3] معجم‌رجال‌الحدیث، ج 10، ص 149.
[4] کافی، ج 2، ص 508؛ ح 6؛ ج 4، ص 465، ح 7.
منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی؛ موعود اسلام چاپ اول 1388.

عبدالله بن مغیره بجلی کوفی

شرح حال او را از منتهی‌الآمال با تصرف در عبارات ذکر می‌نمایم:
او ثقه و از فقهای اصحاب است و از لحاظ جلالت و دین و پرهیزکاری احدی همپایه او نیست.
از امام موسی کاظم علیه‌السلام نقل حدیث نموده است. شیخ کشی گفته: او واقفی بود و به حق برگشت و از او نقل کرده: من واقفی بودم و در همان زمان که واقفی بودم به حج رفتم. وقتی که به مکه رسیدم، در دلم حالتی پیدا شد. پس به ملتزم، (محل استجابت دعا از خانه کعبه) چسبیدم و دعا کردم، عرض کردم: خدایا! تو خواسته و مقصود مرا می‌دانی، مرا به بهترین دین راهنمایی فرما. در دلم افتاد که خدمت امام رضا علیه‌السلام شرفیاب شوم. به مدینه رفتم و بر در خانه‌ی آن حضرت ایستادم به غلام آن حضرت گفتم: به مولایت بگو مردی از اهل عراق بر در منزل است. ناگاه شنیدم حضرت فرمود: ای عبدالله بن مغیره! داخل شو! پس داخل شدم. همین که نظرش به من افتاد، فرمود: خداوند دعای تو را مستجاب فرمود و تو را به دین خود هدایت نمود! عرض کردم: شهادت می‌دهم که تو حجت خدایی بر من، و امین الله بر خلقی. عبدالله بن مغیره از اصحاب اجماع است (همه روایاتی را که او نقل نماید درباره آن سخنی ندارند). و گفته شده که سی کتاب تصنیف کرده، از جمله: کتاب وضو و کتاب صلاة. و از کتاب اختصاص نقل شده: روایت شده وقتی کتاب خود را تصنیف نمود، با اصحاب خود وعده کرد که آن کتاب را برای آنان در یکی از زاویه‌های مسجد کوفه بخواند. و او را برادری بود که در مذهب با وی مخالف بود. هنگامی که اصحابش جمع شدند تا آن کتاب را بشنوند برادرش آمد و همانجا نشست عبدالله به ملاحظه برادرش که در مذهب با او مخالف بود به اصحاب خود فرمود: امروز بروید. برادرش گفت: کجا بروند؟ من نیز آمده‌ام برای همان جهت که آنها آمده‌اند. عبدالله گفت: مگر آنان برای چه آمده‌اند؟ گفت: ای برادر! در خواب دیدم که ملائکه از آسمان فرود می‌آیند، گفتم: این ملائکه برای چه از آسمان فرود می‌آیند؟ شنیدم که گوینده‌ای گفت: فرود می‌آیند تا بشنوند آن کتابی را که عبدالله بن مغیره تصنیف نموده. روی این جهت من نیز آمدم تا مطالب آن را بشنوم پس هم اکنون توبه می‌کنم از مخالفت خود با تو، عبدالله خوشحال گردید [1] .

پی نوشت ها:
[1] منتهی‌الآمال، فصل هفتم از حالات موسی بن جعفر علیهماالسلام؛

اختصاص مفید، ص 84 و 85، معجم رجال‌الحدیث، ج 10، ص 338.
منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی؛ موعود اسلام چاپ اول 1388.

عبدالله بن یحیی الکاهلی

شیخ او را از اصحاب امام کاظم علیه‌السلام به شمار آورده است [1] . و در فهرست فرموده: کتابی دارد [2] و مرحوم نجاشی فرموده: از امام صادق و امام کاظم علیهماالسلام نقل حدیث نموده و عبدالله نزد امام موسی بن جعفر علیهماالسلام محترم بود و سفارش او را به علی بن یقطین نمود. به وی فرمود: کاهلی و عیالش را برای من تضمین کن و من برایت بهشت را ضمانت می‌نمایم. دارای کتابی است [3] . همانند این را مرحوم کشی نیز نقل نموده است و از عبدالله نقل نموده که: سالی به حج رفتم و خدمت امام کاظم علیه‌السلام شرفیاب شدم حضرت به من فرمود: این سال کارهای خیر انجام بده که مرگت نزدیک است، من گریه کردم! حضرت فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ عرض کردم: خبر مرگم را به من دادی! فرمود: مژده باد تو را که از شیعیان ما می‌باشی و کارت صحیح است. راوی گوید: پس از آن به مدت کمی عبدالله از دنیا رفت [4] .

پی نوشت ها:

[1] رجال‌طوسی، ص 357، شماره 51.

[2] معجم‌رجال‌الحدیث، ج 10، ص 379.

[3] رجال‌نجاشی، ص 153 و 154.

[4] معجم‌رجال‌الحدیث، ج 10، ص 379 و 380.

منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی؛ موعود اسلام چاپ اول 1388.

عثمان الاحول

مرحوم کلینی با ذکر سند از وی نقل نموده که شنیدم ابوالحسن علیه‌السلام فرمود: هیچ دارویی نیست مگر اینکه دردی را تحریک می‌نماید. هیچ چیزی بهتر از این نیست که از چیزهایی که به آن نیازی نیست امساک شود [1] .

پی نوشت ها:

[1] روضه‌کافی، ص 273، ح 409.

منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی؛ موعود اسلام چاپ اول 1388.

علی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین

از اصحاب امام صادق و امام کاظم و امام رضا و امام جواد علیهم‌السلام است و او را توثیق نموده‌اند. شیخ طوسی فرموده: جلیل‌القدر و ثقه است. کتاب «المناسک» و مسائل برادرش موسی بن جعفر علیهماالسلام برای اوست و از امام صادق علیه‌السلام پدر بزرگوارش نیز نقل حدیث نموده است. و نجاشی فرموده: علی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین علیهم‌السلام، ابوالحسن، ساکن عریض از نواحی مدینه بود، به آنجا نسبت داده می‌شود، گفته می‌شود: علی بن جعفر عریضی، کتابی در حلال و حرام دارد [1] . شیخ مفید درباره‌ی او فرموده: در فضل و بزرگواری و ورع به مرتبه‌ای بود که کسی در حق او اختلاف ننموده [2] . ابن شهر آشوب وی را از ثقات حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام و از موثقین شمرده که نص بر امامت حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام را نقل نموده است. مرحوم کشی با ذکر سند از وی نقل نموده است: مردی که گمان می‌کنم از واقفه بود به من گفت: برادرت موسی بن جعفر علیهماالسلام چه کرد؟ گفتم: وفات نمود! گفت: از کجا این را دانستی؟ گفتم: اموال وی تقسیم شد و همسرانش شوهر نمودند و امام بعد از او منصب امامت را به دست گرفت. گفت: امام بعد او کیست؟ گفتم: پسرش علی. گفت: او چه کار کرد؟ گفتم: از دنیا رفت! گفت: از کجا می‌دانی که از دنیا رفته؟ گفتم: اموالش تقسیم شد و همسرانش شوهر کردند و امام بعد از او به منصب امامت نائل گردید! گفت: امام بعد از او کیست؟ گفتم: پسرش ابوجعفر (امام جواد علیه‌السلام). گفت: تو در این سن و سال و مقام و پدرت جعفر بن محمد علیهماالسلام درباره این کودک (امام محمد تقی علیه‌السلام) این گونه عقیده داری؟! گفتم: نمی‌بینم تو را مگر شیطان.

راوی گوید: آن گاه علی بن جعفر محاسن خود را به دست گرفت و به طرف آسمان بالا نمود و گفت: وقتی که خدا این نوجوان را (امام جواد علیه‌السلام) مستحق امامت می‌داند من چاره‌ای ندارم جز اینکه بپذیرم خدا من پیرمرد را لایق امامت نمی‌داند [3] .

و از حسین بن موسی بن جعفر نقل نموده که: در مدینه خدمت امام جواد علیه‌السلام شرفیاب بودم، علی بن جعفر خدمت آن حضرت بود و مردی اعرابی نیز آنجا نشسته بود. به من گفت: این جوان (امام محمد تقی علیه‌السلام) کیست؟ گفتم: او وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است! گفت: سبحان الله! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حدود دویست سال پیش از دنیا رفته و این نوجوان است! چگونه وصی

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است؟ گفتم: این وصی علی بن موسی و علی، وصی موسی بن جعفر و موسی بن جعفر، وصی جعفر بن محمد و جعفر بن محمد، وصی محمد بن علی و محمد بن علی، وصی علی بن الحسین و علی بن الحسین، وصی حسین بن علی و حسین بن علی، وصی حسن بن علی و حسن بن علی، وصی امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب و علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام، وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.
راوی گوید: در این وقت طبیب خدمت امام جواد علیه‌السلام شرفیاب گردید تا رگ را باز و حجامت نماید. علی بن جعفر برخاست و عرض کرد: ای سید من! اجازه بده اول رگ حجامت مرا باز نماید که تیزی تیغ را من احساس نمایم. راوی گوید: به آن اعرابی گفتم: حال ببین این پیرمرد عموی پدر این نوجوان است. سپس طبیب رگ حجامت امام جواد علیه‌السلام را باز نمود و حجامت کرد امام جواد علیه‌السلام برخاست که برود علی بن جعفر بلند شد و کفش حضرت را جفت نمود تا بپوشد [4] . و مرحوم ثقةالاسلام با ذکر سند از محمد بن حسن بن عمار نقل می‌نماید که: دو سال در مدینه خدمت علی بن جعفر بودم و احادیثی را که از برادرش حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام شنیده بود می‌نوشتم. روزی در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد او بودم که امام جواد علیه‌السلام تشریف آورد. علی بن جعفر پابرهنه و بدون ردا برجست و به حضرت احترام نمود و دست وی را بوسید! امام جواد علیه‌السلام به علی بن جعفر فرمود: ای عمو خدا تو را رحمت کند بنشین! عرض کرد: ای سید من! در حالی که شما ایستاده‌اید من چگونه بنشینم؟! وقتی که علی بن جعفر به مجلس خود برگشت، اصحابش او را سرزنش نمودند و گفتند: تو عموی پدر او هستی! سزاوار نیست این مقدار از او تجلیل و در برابر وی فروتنی نمایی! علی بن جعفر در حالی که محاسن خود را به دست گرفته بود گفت: ساکت باشید که خدا این ریش سفید مرا مستحق امامت ندانسته و این جوان را مستحق آن می‌داند. امر امامت به خدا مربوط است هر جایی که اراده نمود قرار می‌دهد، من فضل او را انکار نمایم؟! به خدا پناه می‌برم از سخن شما بلکه من بنده او هستم. [5] .
جلالت و بزرگواری علی بن جعفر علیه‌السلام بیش از آن است، به همین مقدار اکتفا می‌شود.

پی نوشت ها:
[1] رجال‌طوسی؛ رجال‌نجاشی؛ معجم رجال‌الحدیث، ج 11، ص 288 و 289.

[2] ارشاد، ص 288 و 289.
[3] معجم‌رجال‌الحدیث، ج 11، ص 289 و 290.
[4] همان، ص 290 و 291.
[5] کافی، ج 1، ص 322، ح 12.
منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی؛ موعود اسلام چاپ اول 1388.

بررسی شرح حال او نیاز به کتابی مستقل دارد. در این نوشته مختصری از زندگانی او را می‌نگارم: مرحوم شیخ نجاشی می‌گوید: اصل او کوفی است ولی ساکن بغداد بود، پدرش یقطین از مبلغان بنی‌عباس علیه حکومت بنی‌مروان بود. مروان خواست وی را دستگیر نماید فرار کرد و به کوفه رفت و در آنجا سال 124 علی متولد گردید. مادر علی او و برادرش عبید را فراری داد و به مدینه برد. در آنجا بودند تا وقتی که دولت بنی‌عباس ظاهر گردید و به بغداد برگشتند. در سال 182 که موسی بن جعفر علیهماالسلام در بغداد و در زندان هارون بود علی بن یقطین وفات نمود. اصحاب ما گفته‌اند: علی بن یقطین از امام صادق علیه‌السلام فقط یک حدیث نقل نموده است ولی از حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام احادیث زیادی را نقل نموده است، یک کتاب نیز دارد [1] . و شیخ الطائفة در فهرست فرموده: علی بن یقطین رحمة الله علیه ثقه‌ای جلیل‌القدر است. نزد حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام جایگاهی بزرگ داشت. در میان شیعه مقامی رفیع داشت. پدرش یقطین از اعیان مبلغان بنی‌عباس علیه حکومت مروانیان و امویان بود. مروان در صدد دستگیری وی بر آمد، او فرار کرد و به کوفه آمد. در سال 124 پسرش علی در کوفه متولد گردید. مادرش او و برادرش را فراری داد و به مدینه برد. وقتی که دولت بنی‌عباس آشکار گردید یقطین خود را ظاهر نمود و مادر علی، او و برادرش عبید را برگرداند و یقطین در عین حالی که خود و فرزندانش اظهار تشیع می‌نمودند و قائل به امامت بودند در دستگاه دولت ابوالعباس و منصور دوانیقی بود و در همان وقت اموالی خدمت امام صادق علیه‌السلام می‌فرستاد. جریان تشیع یقطین به منصور و مهدی عباسی گزارش شد ولی خداوند او را از شر آنان حفظ نمود. علی بن یقطین در سال 182 در سن پنجاه و هفت سالگی در بغداد وفات نمود و ولیعهد هارون، محمد امین بر جنازه او نماز خواند. پدرش یقطین بعد از او در سال 185 وفات کرد. علی بن یقطین چندین کتاب دارد [2] . در کتاب رجال او را در ردیف اصحاب امام کاظم علیه‌السلام ذکر نموده است [3] . و شیخ مفید او را از اصحاب خاص و مورد اعتماد حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام و اهل ورع و علم و فقه و راویان نص بر امامت امام رضا علیه‌السلام معرفی نموده است [4] . ابن شهر آشوب نیز علی بن یقطین را از یاران خاص حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام برشمرده است [5] . و مرحوم کشی، رجالی معروف درباره وی روایاتی را با ذکر سند نقل نموده است: 1- از خود علی بن یقطین نقل نموده که: حضرت موسی

بن جعفر علیهماالسلام بهشت را برای او تضمین نموده است.
2- عبدالرحمان بن حجاج گوید: به امام موسی بن جعفر علیهماالسلام عرض کردم: علی بن یقطین به وسیله من به شما پیامی داده برای او دعا کنید! فرمود: در ارتباط با آخرت؟ عرض کردم: آری! پس حضرت دست مبارک خود را بر سینه شریفش گذارد و فرمود: بهشت را برای علی بن یقطین ضمانت نمودم و تضمین می‌نمایم که آتش او را مس ننماید.
3- یعقوب بن یقطین گوید: از امام رضا علیه‌السلام شنیدم فرمود: علی بن یقطین در حالی از دنیا رفت و امام زمانش موسی بن جعفر از وی راضی بود.
4- عبدالله بن یحیی کاهلی گوید: خدمت حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام شرفیاب بودم که دیدم علی بن یقطین دارد می‌آید. امام کاظم علیه‌السلام به اصحاب حاضر در مجلس التفاتی نمود و فرمود: هر که خوشش می‌آید به یکی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نظر نماید به این مرد که دارد می‌آید نگاه کند! یکی از حاضران عرض کرد: بنابراین او اهل بهشت است! حضرت فرمود: من که شهادت می‌دهم او از اهل بهشت است.
5- داود رقی گوید: روز عید قربان خدمت حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام شرفیاب شدم. حضرت بدون اینکه من سخنی عرض کنم فرمود: در موقف عرفات هیچ شخصی در خاطر من نیامد جز علی بن یقطین که پیوسته با من بود و از من جدا نشد تا از عرفات کوچ نمودم.
6- یونس گوید: امام کاظم علیه‌السلام فرمود: از سعادت علی بن یقطین این است که من در عرفات او را یاد نمودم.
7- حسین بن عبدالرحیم می‌گوید: امام موسی بن جعفر علیهماالسلام به علی بن یقطین فرمود: یک چیز را برای من ضمانت کن تا سه چیز را برایت ضمانت نمایم! علی عرض کرد: فدایت شوم! چه چیزی را برای شما ضمانت نمایم؟ و آن سه چیز که شما برای من ضمانت می‌نمایی چه چیزهایی است؟
فرمود: سه چیزی که من برایت ضمانت می‌نمایم این است:
1- گرمی آهن به تو نرسد که با آن کشته شوی.
2- دچار تنگدستی نگردی.
3- زندان بر تو سایه نیفکند.
باز علی عرض کرد: من چه چیزی را برای شما ضمانت نمایم؟
فرمود: هر که از دوستان ما نزد تو آمد او را اکرام نمایی! علی آن را ضمانت نمود و حضرت نیز برای علی ضمانت نمودند.
8- بکر بن محمد اشعری گوید: حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام فرمود: من دیشب از خدای عزوجل درخواست نمودم علی بن یقطین را به

من ببخشد، خدا او را به من بخشید. همانا علی بن یقطین اموالش و مودتش را به ما بذل نمود پس مستحق آن گردید که چنین درخواست بنمایم.
9- علی بن یقطین که از طرف هارون سمت وزارت داشت به موسی بن جعفر علیهماالسلام عرض نمود: وضع حال من را می‌بینی که در دربار هارون هستم! حضرت به او فرمود: ای علی برای خدا دوستانی است با ستمگرانی که دفع شر آنان از دوستان خدا شود و تو از آن دوستان خدا می‌باشی در دربار هارون.
10- در بعضی روایات آمده که در موسم حج شماره کردند 150 نفر و یا 300 نفر به نیابت از علی بن یقطین تلبیه گفتند [6] . روایات در مدح و بزرگواری وی بیش از این است ولی به همین مقدار اکتفا می‌نمایم.

پی نوشت ها:
[1] رجال‌نجاشی، ص 194 و 195.
[2] معجم‌رجال‌الحدیث، ج 12، ص 227.
[3] رجال‌طوسی، ص 354، شماره 17.
[4] ارشاد، ص 304.
[5] معجم رجال‌الحدیث، ج 12، ص 228.
[6] معجم‌رجال‌الحدیث، ج 12، ص 232 - 228.
منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی؛ موعود اسلام چاپ اول 1388.

در عدد و شماره اولاد حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام به اختلاف سخن گفته شده است:
مرحوم مجلسی از مناقب ابن شهر آشوب نقل نموده که اولاد آن حضرت سی نفر است [1] .
و از صاحب عمدةالطالب نقل نموده که حضرت دارای شصت اولاد بوده، سی و هفت دختر و بیست و سه پسر [2] . و شیخ مفید فرموده که اولاد حضرت سی و هفت نفر می‌باشند هجده تن ذکور و نوزده تن اناث و اسامی آنان بدین طریق است:
1- علی بن موسی الرضا علیه‌السلام. 2- ابراهیم. 3- عباس. 4- قاسم که مادر ایشان کنیزی است ام ولد. 5- اسماعیل. 6- جعفر. 7- هارون. 8- حسن که مادر آنان کنیزی دیگر است. 9- احمد 10- محمد 11- حمزه مادر این دو نیز کنیزی است. 12- عبدالله 13- اسحاق 14- عبیدالله. 15- زید. 16- حسن. 17- فضل. 18- حسین 19- سلیمان مادر اینها کنیزان هستند. 20- فاطمةالکبری. 21- فاطمةالصغری. 22- رقیه. 23- حکیمه. 24- ام‌أبیها. 25- رقیةالصغری. 26- ام‌جعفر. 27- لبابه. 28- زینب. 29- خدیجه. 30- علیة. 31- آمنه. 32- حسنة. 33- بریهة. 34- عائشة. 35- ام‌سلمة. 36- میمونه. 37- ام‌کلثوم [3] . اکنون که عدد اولاد حضرت تا حدی معلوم گردید به بیان حالات چند نفر از ایشان می‌پردازیم:

پی نوشت ها:
[1] بحارالانوار، ج 48، ص 288.
[2] همان، ص 289.
[3] الارشاد، ص 302 و 303.
منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی؛ موعود اسلام چاپ اول 1388.

مرحوم شیخ صدوق در کتاب «عیون‌اخبارالرضا علیه‌السلام» و کلینی در «کافی» وصیتی را از امام کاظم علیه‌السلام نقل نموده‌اند: در ذیل آن وصیتنامه آمده است که عباس بن موسی با برادرش امام رضا علیه‌السلام به نزاع برخاسته و نزد قاضی درباری از حضرت شکایت نموده و حضرت با اخلاق با وی برخورد نموده است [1] و این موضوع دلالت دارد که عباس بن موسی آن گونه که از این خانواده انتظار می‌رود نبوده است و الله العالم.

و جناب سید العلماء و الفقهاء، سید مهدی قزوینی در مزار کتاب «فلک‌النجاة» فرموده: دو قبر از اولاد ائمه علیهم‌السلام در حرم امام موسی کاظم علیه‌السلام مشهور است و از اولاد آن حضرت می‌باشند ولی معروف نیستند.

و بعضی گفته‌اند یکی از آن دو قبر، قبر عباس، پسر امام موسی علیه‌السلام است که درباره وی مذمت شده. ولی مرحوم آیت الله العظمی خوئی از نسخه‌ای از کتاب شیخ طوسی وثاقت وی را نقل نموده و به روایت صدوق و کلینی اشاره نموده و فرموده: وثاقت عباس بن موسی ثابت نیست زیرا در همه نسخ رجال شیخ آن جمله وجود ندارد و در عین حال نمی‌توان به انحراف عباس جزم پیدا نمود زیرا روایت صدوق و کلینی هر دو از جنبه سند ضعیف می‌باشند [2] .

پی نوشت ها:

[1] بحارالانوار، ج 48، ص 280؛ کافی، ج 1، ص 319 - 316.

[2] معجم‌رجال‌الحدیث، ج 9، ص 246.

منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی؛ موعود اسلام چاپ اول 1388.

عبدالله بن موسی بن جعفر

شیخ طوسی وی را از اصحاب امام کاظم و امام رضا علیهماالسلام شمرده است [1] .
مرحوم شیخ مفید روایتی را از علی بن ابراهیم از پدرش ابراهیم بن هاشم نقل نموده که از آن استفاده می‌شود که عبدالله بن موسی علیه‌السلام فتوایی داد و امام جواد علیه‌السلام به او تذکر داد که اهل فتوا نیستی، او قبول کرد و استغفار نمود. ترجمه این روایت این است:
ابراهیم بن هاشم گوید: بعد از شهادت امام رضا علیه‌السلام برای انجام اعمال حج رفتیم. خدمت امام جواد علیه‌السلام شرفیاب شدیم. جمعی از شیعیان از شهرهای مختلف برای دیدار با حضرت آمده بودند. عموی آن حضرت عبدالله بن موسی علیه‌السلام که پیرمردی بزرگسال و با جلالت بود در حالی که لباس زیر پوشیده و بر پیشانی‌اش اثر سجده پیدا بود نزد مردم آمد و نشست. امام جواد علیه‌السلام در حالی که پیراهن نازک کتان و عبای کتانی پوشیده بود و نعلین سفید نویی به پا داشت از اطاق بیرون آمد. عبدالله بن موسی علیه‌السلام برخاست وم به استقبال حضرت رفت و پیشانی وی را بوسید شیعیان نیز برخاستند و امام جواد علیه‌السلام بر کرسی نشست! مردم حاضر در مجلس از رسیدن حضرت به امامت در سن کودکی متحیر بودند و به یکدیگر نظر می‌کردند! مردی از میان جمعیت از عبدالله بن موسی علیه‌السلام پرسید: چه می‌گویید درباره مردی که با یکی از چهارپایان نزدیکی کرده؟ عبدالله گفت: دستش قطع و حد بر وی جاری می‌شود. امام جواد علیه‌السلام از سخن عمویش در غضب شد و به وی نظر نمود و فرمود: ای عمو! از خدا بترس! روزی سخت در پیش است روز قیامت، که در دادگاه عدل الهی حاضر شوی و خداوند عزوجل به تو بفرماید: چرا به حکمی فتوا دادی که از آن آگاه نبودی؟ عبدالله عرض کرد: استغفر الله! ای پسرم مگر پدرت (امام رضا علیه‌السلام) این گونه نفرمود؟ حضرت فرمود: از پدرم سؤال شد که اگر مردی قبر زنی را نبش و با او نزدیکی کرد حکمش چیست؟ پدرم فرمود: دست راستش به خاطر نبش قبر قطع می‌شود و به خاطر زنا بر او حد جاری می‌شود زیرا احترام مرده همانند احترام زنده است. عبدالله عرض کرد: ای سید من! راست گفتی و من از خدا درخواست مغفرت می‌نمایم [2] . عبدالله بن موسی از پدر بزرگوارش موسی بن جعفر علیهماالسلام یک روایت را نقل نموده است، می‌گوید: از پدرم پرسیدم: دو فرشته موکل انسان وقتی که انسان قصد گناه یا کار خوب نمود از آن آگاهند؟ پدرم فرمود: آیا بوی گند و بوی معطر یکی است؟ عرض کردم: نه! فرمود: وقتی که بنده قصد نمود کار

خوبی انجام دهد از وی بوی معطر به مشام می‌رسد. فرشته دست راست به فرشته دست چپ می‌گوید: برخیز که این بنده قصد نموده کار خوب انجام دهد. وقتی که آن کار خوب را انجام داد زبان او برایش قلم و آب دهانش مرکب می‌گردد پس آن را می‌نویسد و وقتی اراده کرد کار بدی را مرتکب شود بوی گندی از او به مشام می‌رسد. فرشته دست چپ به فرشته دست راست می‌گوید: توقف نما که این بنده قصد گناه کرده. وقتی که آن کار زشت را انجام داد زبانش قلم و آب دهانش مرکب می‌گردد و آن گناه را می‌نویسد [3] .

پی نوشت ها:

[1] معجم‌رجال‌الحدیث، ج 10، ص 352.

[2] الاختصاص، ص 102.

[3] کافی، ج 2 ص 429، ح 3.

منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی؛ موعود اسلام چاپ اول 1388.

عزت و سرافرازی مرهون کرامت و حیثیت شخص می‌باشد. عزیز به فردی گفته می‌شود که ارزش‌های انسانی و الهی را در وجود خود مستقر ساخته و از رفتارهای ضد ارزش پرهیز نماید. بر این اساس عزت با پستی و ذلت سازگار نیست و نمی‌توان موقعیت و شخصی را عزیز پنداشت در شرایطی که فرد گرفتار ضد ارزش‌ها و صفات رذل و پستی است. به همین جهت افرادی که با رفتارهای نا به هنجار خویش بزرگ نمایی نموده و خود را در میان قوم و طایفه و یا ملتی عزیز می‌پندارند، عزیز و سربلند نیستند. اینان ذلیل و نگون بخت می باشند که به حقیقت رفتار و اخلاق خویش ناآگاهند.

اگر خواسته باشیم عزت را صحیح معنا کنیم باید بگوییم عزت هر شخص در گرو پای‌بندی وی به ارزش‌های الهی است؛ زیرا عزت از آن خداست، فان العزة لله جمیعا. [1] .

عزت را خدای سبحان ارزانی آن فرد و امتی می‌کند که در مسیر خدا حرکت کند و رفتار هماهنگ با موازین الهی داشته باشد، من کان یرید العزة فلله العزة جمیعا. [2] فلله العزة و لرسوله و للمؤمنین. [3] «هر کس خواهان عزت و سربلندی است عزت پیش خداست، سربلندی از آن خدا و پیامبرش و انسان‌های مؤمن است».

بر این اساس آن کسی که با گناه و ناهنجاری و ستم، موقعیتی را برای خویش دست و پا می‌کند و خود را عزیز می‌پندارد، در واقع در ذلت و پستی که خودش متوجه آن نیست، فرو رفته است، اخذته العزة بالاثم. [4] «عزت را از راه گناه جستجو می‌کند!» لیکن گناه عزت نمی‌آورد؛ گناه ذلت و پستی است. جستجوی عزت در گناه، پنداری بیش نیست که عاقبت آن عذاب و گرفتاری است، ذق انک انت العزیز الکریم. [5] «تو که بی‌جهت خود را عزیز می‌پنداشتی اینک عذاب را بچش.» کسی که از راه ستم و گناه موقعیت فراهم ساخته و خود را عزیز می‌پندارد این شخص در ذلت و پستی است.

فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم موسی بن جعفر علیه‌السلام این حقیقت را این گونه بیان می‌کند: اما و الله لئن عز بالظلم فی الدنیا لیذلن بالعدل فی الآخرة. [6] «اگر کسی با ستم و گناه، خویش را در دنیا عزیز پندارد، ذلت وی با عدل در آخرت آشکار می‌گردد.» در قیامت که حقیقت‌ها و سیرت‌ها آشکار می‌گردد، معلوم خواهد شد که وی عزیز نبوده، بلکه خود را عزیز می‌پنداشته؛ ذلت و پستی بوده که به آن توجه نداشته است. روز قیامت که پرده‌ها کنار رود و حقایق و باطن‌ها آشکار گردد، یوم

تبلی السرائر [7] «روز آشکار شدن پنهان‌ها» فرا رسد، آنگاه عزت‌های واقعی از پنداری آشکار می‌گردند.

پی نوشت ها:

[1] نساء، 139.

[2] فاطر، 10.

[3] منافقون، 8.

[4] بقرة، 206.

[5] دخان، 49.

[6] تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 361.

[7] الطارق، 9.

منبع: امام کاظم الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ اول 1386.

عنایت امام کاظم به شطیطه نیشابوری

شیعیان نیشابور جمع شدند و از بین خود محمد بن علی نیشابوری را برگزیدند. پس سی هزار دینار و پنجاه هزار درهم و دو هزار پارچه جامه به او دادند که برای امام موسی علیه‌السلام ببرد. شطیطه که زن مؤمنه‌ای بود، یک درهم صحیح و پاره‌ای از خامه که آن را به دست خود رشته بود و چهار درهم ارزش داشت، آورد و گفت: «و الله لا یستحیی من الحق». [1] یعنی اینکه من می‌فرستم، اگر چه کم است، لکن از فرستادن حق امام علیه‌السلام اگر کم باشد، نباید حیا کرد.
پس آن جماعت آوردند جزوه‌ای که در آن سؤالاتی بود و مشتمل بود بر هفتاد ورق، در هر ورقی یک سؤال نوشته بودند و مابقی را سفید گذاشته بودند که جواب آن سؤال در زیرش نوشته شود و هر دو ورقی را روی هم گذاشته بودند و مثل کمربند سه بند بر آن چسبانیده بودند و بر هر بندی مهری زده بودند که کسی آن را باز نکند و گفتند: این جزوه را شب بده به امام علیه‌السلام و فردای آن شب بگیر آن را. پس هر گاه دیدی مهرها صحیح است، مهر از آنها بشکن و ملاحظه کن، هر گاه جواب مسائل را داده بود بدون شکستن مهرها، پس او امامی است که مستحق مالهاست، پس بده به او آن مالها را، و الا اموال ما را برگردان به ما. آن شخص مشرف شد به مدینه و داخل شد بر عبدالله افطح و امتحان کرد او را و دریافت که او امام نیست. بیرون آمد در حالی که می‌گفت: پروردگارا، مرا هدایت کن به راه راست.
گفت: در این بین که ایستاده بودم، ناگاه پسری را دیدم که می‌گفت: اجابت کن آن کس را که می‌خواهی. پس برد مرا به خانه موسی بن جعفر علیه‌السلام. پس چون حضرت مرا دید، فرمود: برای چه ناامید می‌شوی؟ آنگاه فرمود: من جواب دادم به مسائلی که در جزوه است به جمیع آنچه محتاج‌الیه توست در روز گذشته. پس بیاور آن را، و بیاور درهم شطیطه را که وزنش یک درهم و دو دانق است و در کیسه‌ای است که چهار درهم ارزش آن است، و بیاور پاره خامه او را که در پشتواره جامه دو برادری است که اهل بلخ‌اند. راوی گفت: از فرمایش آن حضرت عقلم پرید و آوردم آنچه را که امر فرموده بود، و گذاشتم پیش آن حضرت. پس برداشت درهم شطیطه را با پارچه‌اش و رو کرد به من، فرمود: «و الله لا یستحیی من الحق». ای ابوجعفر، برسان به شطیطه سلام مرا و بده به او این همیان پول را. و آن چهل درهم بود، پس فرمود: بگو هدیه فرستادم برای تو شقه‌ای از کفنهای خودم را که پنبه‌اش از قریه خودمان قریه صیدا قریه فاطمه زهرا علیهاالسلام است و خواهرم حلیمه دختر حضرت صادق

علیه‌السلام آن را رشته، و بگو به شطیطه که تو زنده می‌باشی نوزده روز از روز وصل ابوجعفر و وصول شقه و دراهم، پس شانزده درهم از آن همیان را خرج خودت می‌کنی و بیست و چهار درهم آن را قرار می‌دهی صدقه خودت و آنچه لازم می‌شود از جانب تو، و من نماز خواهم خواند بر تو. آنگاه فرمود: ای ابوجعفر، هر گاه مرا دیدی کتمان کن، زیرا که آن بهتر نگاه می‌دارد تو را. پس فرمود: این مالها را به صاحبانش برگردان و باز کن این مهرها را که بر جزوه زده شده است و ببین که آیا جواب مسائل را داده‌ام یا نه. راوی گفت: نگاه کردم به مهرها، دیدم صحیح و دست نخورده است. پس گشودم یکی از وسطهای آن را، دیدم جوابهای حضرت را. [2] . پس از پایان اعمال حج به خراسان برگشتم. چون به نیشابور رسیدم، مردم از من استقبال کردند. از جمله آنها همان شطیطه بود در بین استقبال کنندگان. سلام حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام را به او رساندم و پارچه و پولی را که داده بودند، با پیام حضرت به او رساندم. نزدیک بود از فرط شادی روح از بدنش پرواز کند و هر کس که آنجا بود، به حال او غبطه می‌خورد و می‌گفت ای کاش ما به جای او بودیم. چون نوزده روز گذشت، آن زن صالحه از دنیا رفت. شیعیان ازدحام کردند و برای نماز بر جنازه او حاضر شدند. ناگاه دیدم حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام بر اسبی رسید و پیاده شد و بر جنازه شطیطه نماز گزارد و ماند تا آن زن را وارد قبر کردند. دیدم که حضرت قدری از تربت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام از جیب خود بیرون آورد و در قبر او گذاشت و چون قبرش را پوشیدند، آن حضرت رو به من کرده فرمود: به شیعیان ما سلام برسان و بگو هر کس از شما مانند این زن باشد، یعنی نسبت به ما اهل‌بیت اخلاص داشته باشد و حقوق ما را برساند، به ناچار در هر شهری باشد، به نزد جنازه آنها حاضر می‌شویم. پس تقوی و پرهیزگاری به جای آورید تا ما در راه نجات دادن شما از آتش دوزخ کمک کرده باشید؛ یعنی کاری کنید تا از شفاعت ما محروم نباشید. آنگاه حضرت سوار بر اسب خود شد و حرکت کرد. من به مردم اطلاع دادم که این آقا حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام بود، اما وقتی گفتم که مردم آن حضرت را از دور می‌دیدند و دیگر دسترسی به او نداشتند. [3] . مؤلف گوید: در زمان نوشتن این کتاب قبر شطیطه در نیشابور محل زیارت ارادتمندان اهل‌بیت علیهم‌السلام است و من کنار قبر او رفته و آن را زیارت نموده‌ام.

پی نوشت ها:

[1] احزاب / 53: «ولی خدا از گفتن حق شرم نمی‌دارد».

[2] منتهی الآمال، ج 2، صص 360 و 361.

[3] مدینة المعاجز به نقل از داستان زنان، ص 118.

منبع: حدیث اهل‌بیت زندگینامه و مصائب چهارده معصوم؛ یدالله بهتاش، سبحان چاپ چهارم 1384.

عبدالله بن اسعد اليافعی

صاحب «مرآة الجنان و عبرة اليقظان» (755 - 698 ه) می‌گويد:
«السيد ابوالحسن موسى الكاظم. ولد جعفر الصادق، ك ان صالحا عابدا، جوادا، حليما، كبير القدر، هو أحد الأئمة الإثنى عشر المعصومين فی اعتقاد الإمامية و كان يدعى بالعبد الصالح من عبادته و اجتهاده. و كان سخيا كريما، كان يبلغه عن الرجل انه يؤذيه فبعث اليه بصرة فيها ألف دينار و كان يسكن المدينة..» [1] . «سيد و سرور ابوالحسن موسی كاظم فرزند جعفر صادق عليه‌السلام صالح، و عابد و بسيار بخشنده و حليم و بردبار، بزرگ منزلت و يكی از ائمه دوازده‌گانه معصوم در اعتقاد اماميه بود و به خاطر كثرت عبادت و اجتهادش «عبدصالح» ناميده می‌شد و سخاوتمند و بزرگوار بود و رفتار او با دشمنان خود و تأليف قلوب آنان به واسطه خلق پسنديده و مهربانی نيكی مشهور است و در برابر بدی دشمنان به آنان احساس می‌كرد و به آنان كيسه زر می‌فرستاد كه در آن هزار دينار بود و در مدينه منزل داشت تا اين كه «مهدی خليفه عباسی» او را به بغداد فرا خواند و در بغداد به زندان انداخت و لكن شبی «علی بن ابيطالب» عليه‌السلام را در خواب ديد كه به او فرمود: «فهل عسيت إن توليتم أن تفسدوا فی الأرضو تقطعوا أرحامكم» كه تفصيل آن از «ابن‌خلكان» نقل گرديد. «يافعی» در پايان می‌افزايد: «و له أخبار شهيرة و نوادر كثيرة»: «او را اخبار معروف و كلمات نغز و فصيح زياد است».

پی نوشت ها:

[1] مرآة الجنان، ج 1، ص 394.

منبع: امامان اهل‌بيت در گفتار اهل سنت؛ تحقيق و نگارش داود الهامی؛ مكتب اسلام چاپ اول پاييز 1377.

عبدالباقی العمری الفاروقی

صاحب «التریاق الفاروقی فی منشأت الفاروقی» (م 1278) می‌گوید:
لذو استجر متوسلا ان ضاق امرک او تعسر
بأبی الرضا جدالجواد محمد موسی بن جعفر.
«اگر کارت تنگ یا مشکل شد، به پدر امام رضا و جد محمد جواد، موسی بن جعفر علیه‌السلام توسل کن». باز گفته:
أیا ابن النبی المصطفی و ابن صفوه
علی و یا ابن الطهر سیدة النساء
لا کان موسی قد تقدس فی طوی
فأنت الذی و ادیه فی تقدسا
خلعنا نفوسا قبل خلع نعالنا
غداة حللنا مرقدا منک مأنوسا
و لیس علینا من جناح بخلعها
لانک بالوادی المقدس یا موسی
نحن إذا عم خطب او دحی
کرب و خفنا نکتة من حاسد
لذنا بموسی الکاظم بن جعفر
الصادق بن الباقر بن الساجد
ابن الحسین بن علی بن ابی
طالب بن شیبة المحامد
هان ای فرزند رسول برگزیده خدا و ای فرزند برادر رسول خدا علی و ابن فرزند سرور زنان عالم فاطمه طاهره. اگر موسای پیامبر به جهت رفتنش به طور سینا تقدس پیدا کرد، توئی که طور سینا به جهت تو لباس قداست به خود پوشید. صبحگاهان هنگامی که پا به مرقد شما می‌گذاریم پیش از آن که کفشهای خود از پا درآوریم روحهای‌مان به دلیل کثرت انسی که با تو داریم، نزدیک است از بدنها خارج است. اگر روحمان در هوای تو از بدنها خارج شود، باکی نیست برای این که تو ای موسی یکه‌تاز وادی مقدس هستی. هنگامی که حادثه‌ای ما را دامنگیر می‌شود یا اندوهی روزگار را بر ما تاریک می‌کند و یا از نکبت حاسدی در خوف و هراس افتادیم. به موسی الکاظم فرزند جعفر الصادق فرزند باقر بن سجاد فرزند حسین بن علی بن ابی‌طالب فرزند شیبة الحمد پناه می‌بریم.

منبع: امامان اهل‌بیت در گفتار اهل سنت؛ تحقیق و نگارش داود الهامی؛ مکتب اسلام چاپ اول پاییز 1377.

عبدالله بن اسعدیافی

«امام موسی، بنده‌ی شایسته، بخشنده و بردبار، ارجمند و در اعتقاد شیعه، یکی از دوازده امام معصوم است. او را به خاطر عبادت و کوشش در راه خدا، عبدصالح می‌گفتند. بخشنده و بزرگوار بود، چنین بود که اگر کسی به او آزار می‌رساند او در مقابل، کیسه‌ای که هزار دینار داشت برای او می‌فرستاد» [1] .

پی نوشت ها:

[1] مرآة الجنان: 1 / 394.

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمد حسین عطایی.

علی بن محمد مالکی

«اما مناقب و کرامات ظاهری و فضائل و صفات روشن و آشکارش، گواه بر آن است که او قله‌ی شرف و اوج بزرگواری را برگزیده است و تا اوج امتیازات بالا رفته و به بلندترین مرتبه‌ی آن رسیده است، مرکب سیادت تا آخرین مرحله برای او رام شده و به بالاترین حد آن سوار گشته است و بر غنایم بزرگی حاکم بوده و ارزشمندترین آنها را در اختیار گرفته و برگزیده است»[1] .

پی نوشت ها:

[1] فصول المهمه: ص 214.

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمد حسین عطایی.

علی بن محمد صوفی

امام موسی، والا مقام، شجاع و بخشنده بود. نقل کرده‌اند که مردم آشنا به بخشش امام می‌گفتند: عجب از کسی که کیسه‌های مرحمتی موسی علیه‌السلام نصیب او شده باز هم از کمبود و تنگدستی شکایت دارد [1] .

پی نوشت ها:

[1] المجدی: کتاب خطی نفیسی است در کتابخانه امام کاشف الغطاء.

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمد حسین عطایی.

عبدالوهاب شعرانی

«موسی کاظم، یکی از دوازده امام و فرزند جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام است. از آن رو لقب «عبد صالح» گرفت که دارای عبادت، کوشش در راه خدا و نماز شب فراوان بود، چنان بود که هر وقت مطلع می‌شد که کسی باعث اذیت اوست، برای او مالی می‌فرستاد» [1] .

پی نوشت ها:

[1] الطبقات الکبری: ص 33.

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمد حسین عطایی.

«مناقب امام کاظم علیه‌السلام و فضایل و معجزات آشکار و دلایل و صفات نورانی‌اش و آثار نجابت و بزرگی‌اش همه، گواه بر این است که آن بزرگوار، قله‌ی شرف و اوج بزرگواری را برگزیده و تا آخرین مرحله‌ی امتیازات بالا رفته و به بلندترین درجه رسیده است. مرکب سیادت برای او کاملا رام شده و در بالاترین حد آن قرار گرفته است و بر غنائم بزرگی حاکم شده و ارزشمندترین آنها را در اختیار گرفته و برگزیده است:

ترکت و الحسن تأخذه
تصطفی منه و تنتجب
فانتقت منه محاسنه
و استزادت فضل ما تهب [1] .

اصول او سر کشیده تا به بالاترین مرتبه‌ی جلال رسیده و شاخه‌های آن به حدی وارسته است که کسی تا بدانجا نرسیده است، بزرگی و بزرگواری از تمام اطراف آن سرازیر و قطره‌های شرافت و مجد از کناره‌های آن می‌چکد.

از هر سو جویبارهای عظمت به سمت او سرازیر است و در وجود او سیلابهای بزرگی گرد آمده است. ابر ریزان، قطره‌ای از کرم او و دریای بی‌کران، جرعه‌ای از بخشش و عطای او است. و اهل محبت خالص، در شمار بردگان و خدمتگزاران او، ستاره‌ی شعری، آویخته به دست او است و راهی برای درخشش در مقابل او ندارد، بوستانها به خو و خصلتهای او مانند، در حالی که چشمه‌سار بوستانهای باران رسیده را، آرامشی نیست.

آن بزرگوار سپیده‌ای است در افق زمان، سپیده‌ها و روزهای روشن چیستند؟ او روشن‌تر از خورشید و ماه است - این مقایسه‌ی با خورشید و ماه، در حد توان گوینده است - بلکه او به خدا سوگند، که بالاتر از این اوصاف و ارجمندتر و والا نسب‌تر از این ویژگیها و فوق اینها است. چگونه ستایشها به حقیقت مقام او برسد و یا همت والا، به وصف افتخارات او می‌رسند و یا اسبان تیزتک قلم‌ها در مرغزارهای صفات او، به جولان درآیند و خیال و اوهام، در ذکر حالات او کارگر باشد؟! او فرو خورنده‌ی خشم و روزه‌دار شدت گرما است، عنصرش بزرگوار و عظمتش هم نو و هم از قدیم است و سیمای سروریش زیبا آفریده شده و به هر چه توصیف شود، سزاوار. پدرانش بزرگوار و فرزندانش گرامی، دینش استوار، و حقی است آشکار، و در برابر امر خدا توانا و امانتدار، گوهر فضیلتش گرانقدر، توصیف کننده‌اش نه دروغ می‌گوید و نه سوگند یاد می‌کند. در مراتب نیکی به مرتبه‌ای بی‌نظیر رسیده و من در این باره، نسبت به مقام او و پدران و

فرزندانش سوگند یاد می‌کنم. بسا فضیلت والا و منقبتی که در عظمت شأن او بس. با این همه، نسبت به او این اوصاف کم هستند و هر مزیت و افتخار که بشمارند درباره‌ی ایشان صادق، و بر دیگران محال است. بزرگان به ایشان منسوبند و دانشمندان همه از آنان برخوردار و بزرگواران همه شاگردان آنان، ایشان راهنمایان به سوی خدایند. بنابراین از ایشان پیروی کن»[2] .

پی نوشت ها:

[1] یعنی: تو را با خوبیها و نیکی‌ها واگذاشتند تا هرچه خواهی از آنها برگیری و انتخاب کنی و تو خوبترین خوبها را گل‌چین کردی و خوبیها به لطف تو فضیلت بیشتری یافتند.

[2] کشف الغمه: ص 255.

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمد حسین عطایی.

عدم یادآوری فقر و طول عمر

فقر و طولانی بودن عمر را به یاد خود نیاورید و متذکر نگردید، زیرا هر که در اندیشه‌اش فقر را یادآوری نماید بخیل گردیده، و هر که متذکر طولانی بودن عمر شود حریص می‌شود.

قوله فی عدم تحدیث النفس بفقر و لا بطول العمر

لا تحدثوا انفسکم بفقر و لا بطول عمر، فانه من حدث نفسه بالفقر بخل، و من حدثها بطول العمر یحرص.

منبع: صحیفه امام کاظم؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول 1381.

عبادت و تقوای امام کاظم

امام موسی علیه‌السلام در خاندان پاکی و تقوا رشد کرده و در پایگاه عبادت و طاعت بزرگ شد. علاوه بر آن که از پدرانش، محبت به خدا و ایمان و اخلاص به او را به ارث برده بود، که تمام ائمه خود را قربانیان راه خدا نموده و تمام امکانات خود را در راه گسترش دین خدا و نابودی کلمه شرک و نفاق، صرف کرده بودند. بنابراین اهل بیت علیهم‌السلام، اساس تقوا و معدن ایمان و عقیده‌اند. اگر آنان نبودند، هیچ کسی خدا را پرستش نکرده و موحدی وجود نمی‌داشت. هیچ واجبی استوار نگشته و سنتی پایدار نمی‌ماند و هیچ دستور و فرمانی در اسلام اجرا نمی‌شد.
امام موسی بن جعفر علیهماالسلام، تمام انواع و اشکال تقوا را در خانه خود مجسم می‌دید، زیرا پدرش امام صادق علیه‌السلام - بنا به گفته مالک - از سه حال بیرون نبود: یا روزه‌دار، یا در حال نماز و یا مشغول ذکر خدا بود، مستمندان را غذا می‌داد و لباس می‌پوشاند، بقدری که برای خانواده خودش از خوراک و پوشاک چیزی نمی‌ماند [1] تمام اینها را سخاوتمندانه در راه خدا و تقرب به او انجام می‌داد. امام موسی علیه‌السلام تمام اینها را از پدرش دیده و با آنها خو گرفته و از مقومات ذاتی و عناصر شخصیت وی، شده بود. مورخان نقل کرده‌اند که آن بزرگوار عابدترین فرد زمان خود [2] بوده است، تا آن جا که ملقب به عبد صالح و زیور مجتهدان شد، زیرا هرگز چشم انسانی، در طاعت و عبادت، نظیر او را ندیده بود و ما نمونه‌ای از جلوه‌های طاعت و عبادت او را در این جا می‌آوریم:

پی نوشت ها:
[1] صفوة الصفوة: 2 / 98.
[2] جوهرة الکلام: ص 139.
منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمدحسین عطایی.

عبادت

بدون شک، بهترین و شیرین‌ترین لحظات زندگی امام کاظم (ع) لحظاتی بود که با خداوند خلوت می‌کرد و سر بر آستان او می‌سایید؛ در پیشگاهش به نماز می‌ایستاد، یا به مناجات و دعا مشغول می‌شد و یا با قرآن انس داشت. پیشوای هفتم (ع) بیشتر اوقات را به نماز و سجده‌های طولانی سپری می‌کرد. کمتر شبی در عمرش گذشت که سر بر بالین آسایش بگذارد و در رختخواب بخوابد. گاه سر شب به مسجد پیامبر (ص) می‌رفت و به سجده می‌افتاد و تا اذان صبح در سجده عرضه می‌داشت: «عظم الذنب من عندی، فلیحسن العفو من عندک، یا اهل التقوی و المغفرة» [1] . گناه من بس بزرگ است، پس می‌باید عفو نیز بزرگ و نیکو باشد.ای آن که اهل تقوا و آمرزشی. عبادت آن بزرگوار به حدی فزون و چشمگیر بود که به «عبد صالح» و «زین‌المتهجدین» ملقب گشت. ابن شهر آشوب از یونانی نقل می‌کند:
«موسی بن جعفر (ع) متجاوز از ده سال، هر روز پس از طلوع آفتاب تا هنگام ظهر در سجده بود. قرآن را با آهنگی زیبا تلاوت می‌کرد و در هنگام تلاوت آن محزون می‌شد؛ شنوندگان نیز از آهنگ تلاوت او به گریه می‌افتادند. از خوف خدا اشک می‌ریخت، چندان که محاسن شریفش از اشک دیدگانش تر می‌شد.» [2] . هنگامی که به دستور هارون الرشید به زندان افتاد همواره چنین دعا می‌کرد: «اللهم انک تعلم انی کنت اسألک ان تفرغنی لعبادتک اللهم و قد فعلت فلک الحمد» [3] . بار خدایا! تو خود می‌دانی که من مدتها بود از تو جای خلوتی می‌خواستم که با فراغت تو را عبادت کنم؛ اینک که خواسته‌ام را برآوردی تو را سپاسگزارم. هنگام دعا و مناجات مکرر عرضه می‌داشت: «اللهم انی اسألک الراحة عند الموت و العفو عند الحساب» [4] .
پروردگارا! از تو آسایش هنگام مرگ و عفو و گذشت هنگام حساب را خواستارم.
سید بن طاووس، زیارتی برای امام کاظم (ع) نقل کرده که فرازهایی از آن بیانگر مقام عبودیت و شب زنده‌داری این عبد صالح پروردگار است:
«اللهم صل علی موسی بن جعفر... الذی کان یحیی اللیل بالسهر الی السحر بمواصلة الاستغفار، حلیف السجدة الطویلة، و الدموع الغزیرة، و المناجاة الکثیرة، و الضراعات المتصلة» [5] . درود بر موسی بن جعفر (ع)، آن که شب را تا سپیده دم با عبادت و استغفار پیاپی زنده می‌داشت، هم پیمان سجده و گریه‌های سرشار و مناجات بسیار و ناله و زاری پیوسته بود.

هارون الرشید، سرسخت‌ترین دشمن موسی بن جعفر (ع) به مقام عبادی آن گرامی اعتراف کرده است: زمانی که آن حضرت را در زندان ربیع افکند از فراز قصر پارچه‌ای را می‌دید که در گوشه‌ای از زندان افکنده شده و جابه جا نمی‌شود. با تعجب از ربیع پرسید: این پارچه چیست که من هر روز آن را در گوشه‌ی زندان می‌بینم؟ گفت: آن پارچه نیست، بلکه موسی بن جعفر است که یک سجده‌اش از بعد از طلوع خورشید تا ظهر به درازا می‌کشد. هارون از این سخن مبهوت شد و گفت: همانا این مرد از راهبان بنی‌هاشم است. [6] .

امام کاظم (ع) بیشتر روزها را روزه می‌داشت و روشش چنین بود که پس از نماز مغرب افطار می‌کرد. [7] .

پی نوشت ها:

[1] وفیات الاعیان،ج 4، ص 293.

[2] ر. ک: مناقب، ج 4، ص 318.

[3] الفصول المهمة، ص 240 و ارشاد، ص 300.

[4] مناقب،، ج 4، ص 318.

[5] الانوار البهیة، ص 174 و مفاتیح الجنان، فصل هشتم از باب سوم.

[6] بحارالانوار، ج 48، ص 220؛ عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 95.

[7] مناقب، ج 4، ص 318 و ارشاد،: ص 301.

منبع: زندگانی امام کاظم؛ علی رفیعی، سید محمد حسینی؛ مؤسسه فیض کاشانی چاپ اول پاییز 1374.

امام هفتم در اثر کثرت عبادت به عبدالصالح ملقب شده و اهل مدینه او را زین‌المجتهدین (یا زین‌المتهجدین) می‌گفتند و روایت شده است که آن حضرت شب‌ها به عبادت و انجام نوافل مشغول بود و آنها را به نماز صبح متصل می‌کرد و پس از نماز صبح تا طلوع آفتاب تعقیب می‌خواند و آنگاه به سجده افتاده و دعا می‌کرد و حمد خدا را می‌گفت و تا نزدیک ظهر سر از سجده بر نمی‌داشت و مکرر می‌گفت: اللهم انی اسألک الراحة عند الموت و العفو عند الحساب (خدایا به هنگام مرگ از تو راحتی و در موقع حساب عفو و گذشت می‌خواهم). و همچنین از دعاهای اوست که می‌گفت: عظم الذنب من عبدک فلیحسن العفو من عندک.
(گناه بنده‌ات بزرگ است پس عفو تو هم باید نیکو باشد) و چنان از خوف خدا می‌گریست که محاسنش از اشک چشم تر می‌شد. [1] . ابن‌شهر آشوب از یونانی نقل می‌کند که موسی بن جعفر علیهماالسلام متجاوز از ده سال هر روز پس از طلوع آفتاب تا زوال ظهر در سجده بود.
و قرآن را با صدای خوش و تدبر در آیات آن تلاوت می‌کرد و این کلام خدا در خلوت مونس او به شمار می‌رفت و هنگامی که آن را تلاوت می‌نمود محزون می‌شد و شنوندگان هم از تلاوت او گریه می‌کردند و خوف و خشیت آن حضرت از خداوند از همه کس بیشتر بود و مانند جدش امیرالمؤمنین از ترس خدا گریه می‌کرد تا اینکه اشک چشمش محاسن مبارکش را تر می‌نمود،
همچنین عبدالله قزوینی نقل می‌کند که به فضل بن ربیع (موقعی که امام هفتم به دستور هارون در زندان او بود) وارد شدم و فضل بر بام خانه‌ی خود نشسته بود به من گفت از این روزنه داخل خانه را نگاه کن و ببین چه می‌بینی؟ گفتم جامه‌ای می‌بینم که به زمین پهن شده است. گفت درست نگاه کن. من با دقت نگریستم و گفتم: مثل اینکه مردی به سجده افتاده است. گفت: آیا او را می‌شناسی او موسی بن جعفر است. من شب و روز جویای حال او هستم. و او را جز به این حال نمی‌بینم نماز صبح را که می‌خواند تا طلوع آفتاب مشغول تعقیبات نماز است و آنگاه دائماً در سجده است تا زوال آفتاب و کسی را گمارده است که مراقب رسیدن اوقات نماز است و چون به حضرتش خبر می‌دهد بر می‌خیزد و بدون اینکه احتیاج به تجدید وضو داشته باشد نماز می‌خواند تا فجر طالع می‌گردد و یکی از مراقبین وی می‌گوید که زیاد می‌شنوم که آنجناب در دعای خود می‌گوید: اللهم انی کنت اسألک ان تفرغنی لعبادتک اللهم و قد فعلت فلک الحمد. (خدایا من از تو جای خلوتی می‌خواستم که با فراغت تو را عبادت

کنم و چون خواست مرا دادی پس تو را سپاسگزارم). [2] . هنگامی که موسی کاظم علیه‌السلام در مدینه به نزد هارون الرشید می‌رفت مأمون که در آنجا حضور داشت امام را چنین توصیف می‌کند:
اذ دخل شیخ مسخد قد انهکته العبادة کأنه شن بال قد کلم السجود وجهه و انفه. (داخل شد پیرمردی زرد رو و نحیف که کثرت عبادت او را به رنج و تعب انداخته و گوئی انبان خشکیده‌ی فرسوده بود که کثرت سجود صورت و بینی او را زخم نموده بود). بالجمله آن جناب سجده‌های طولانی می‌نمود و غلام سیاهی داشت که با مقراض از پیشانی و روی بینی او پینه‌هائی را که در اثر کثرت سجود پدیدار شده بود می‌چید از این شاعر گوید:
طالت لطول سجود منه ثفنته
فقرحت جبهة منه و عرنینا
رای فراغته فی السجن منیته
و نعمة شکر الباری بها حینا [3] .
یعنی در اثر طول سجود پینه‌هایش (در محل سجده) زیاد شد و (سجده‌های طولانی) پیشانی روی بینی او را زخم نمود. فراغتش را در زندان آرزوی خود دیده و آن را نعمتی از جانب خدا می‌دانست لذا برای آن خدا را سپاس‌گزاری می‌نمود. امام موسی کاظم علیه‌السلام غالب اوقات زندگیش را در طاعت خدا سپری نمود و روزها روزه و شب‌ها در نماز بود خصوصاً در ایامی که هارون الرشید آن حضرت را زندانی نموده بود هیچیک از عبادات مستحبی از روزه و غیره از او فوت نشد و او دائماً خدا را شکر و سپاس می‌گفت که برای انجام عبادت چنین فراغتی را به او داده است [4] .

پی نوشت ها:
[1] کشف الغمه ص 246.
[2] مناقب جلد 2 ص 379.
[3] انوار البهیه ص 93.
[4] حیاه الامام موسی بن جعفر علیهماالسلام جلد 1 ص 143.
منبع: حضرت موسی کاظم؛ فضل الله کمپانی، انتشارات مفید 1360.

علم و دانش

علم ائمه اطهار علیهم‌السلام مانند سایر دانشمندان کسبی و تحصیلی نیست بلکه موهوبی و الهامی است که از جانب خداوند به آنان اضافه شده است بنابراین امام در برابر هر گونه سوال و پرسشی که از ناحیه‌ی دیگران بعمل آید پاسخ صحیح و مقتضی می‌دهد و هیچگونه خطا و اشتباهی در گفتار او راه نیابد چنانکه با مراجعه به تاریخ زندگانی آنان این مطلب روشن می‌شود که هرگز در برابر پرسش‌کنندگان اظهار نادانی و درماندگی نکرده و هر سوالی را بنحو احسن و شایسته‌ای پاسخ داده‌اند. هارون الرشید به ابویوسف (قاضی القضاة) دستور داد که از موسی بن جعفر علیهماالسلام پرسش‌هائی بکند (که شاید او را از پاسخ عاجز و درمانده نماید).

ابویوسف از حضرت پرسید: عقیده‌ی شما در مورد شخص محرم که زیر سایبانی بر بالای محملش برود چیست؟ امام فرمود: نمی‌تواند ابویوسف گفت: اگر شخص محرم در زیر چادر باشد چطور؟ امام فرمود عیب ندارد، ابویوسف پرسید فرق بین این دو حال چیست؟

امام فرمود: در زنان حایض چه می‌گوئی که قضای نماز خود را بجا نمی‌آورند ولی قضای روزه را باید بگیرند؟ ابویوسف گفت اینطور وارد شده است. امام فرمود: در این مورد هم این طور وارد شده است، ابویوسف مجاب شد و مهدی عباسی به ابویوسف گفت: کاری نکردی، ابویوسف گفت (امام) مرا با سنگ (منطق) چنان زد که مغزم را کوبید. [1] . فتال نیشابوری و شیخ مفید و بعضی دیگر در این مورد چنین نوشته‌اند که محمد بن حسن شیبانی در حضور هارون الرشید در مکه از حضرت ابوالحسن موسی علیه‌السلام پرسید که آیا برای محرم جائز است که سایبانی در محمل خود قرار دهد؟ امام فرمود در حال اختیار جائز نیست، محمد بن حسن گفت: آیا بر او جائز است که زیر سایه (مثل داخل چادر) راه رود؟ فرمود: بلی، محمد بن حسن از روی استهزاء خندید.

امام فرمود: آیا از سنت نبی اکرم تعجب می‌کنی و آن را مسخره می‌نمائی در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حال احرام سایبان محمل خود را برداشت ولی در زیر سایه (دیوار) راه می‌رفت احکام خدا با هم قیاس نمی‌شوند و هر کس بعضی از آنها را با بعض دیگر قیاس کند در گمراهی افتد محمد بن حسن ساکت شد و از جواب بازماند. [2] .

علاوه بر علم امامت که لدنی و آسمانی است آن حضرت تحت نظارت پدرش امام صادق علیه‌السلام نیز که دانشگاه جعفری را به وجود آورده بود

تربیت یافته و از همان دوران کودکی و نوجوانی از سرچشمه‌ی علوم سیراب گشته بود چنانکه به پاسخ آن حضرت به ابوحنیفه که پرسیده بود گناه و معصیت از ناحیه‌ی کیست در فصل سابق اشاره گردید. همچنین یکی از علمای بزرگ نصاری به نام بریه (یا بریهه) که در جستجوی راه حق بود با تمام فرقه‌های اسلامی مباحثه کرده ولی چیزی دستگیرش نشده بود تا اینکه به وسیله‌ی عده‌ای از شیعیان با هشام بن حکم آشنا شد و از مسائل مهم کلامی و اعتقادی از او پرسش نمود و پاسخ شنید آنگاه به منظور ملاقات حضرت صادق علیه‌السلام خدمت آن جناب رهسپار شدند و پیش از اینکه به مقصد برسند به امام موسی کاظم علیه‌السلام برخورد نمودند، و هشام جریان مباحثات را با بریهه به عرض امام هفتم رسانید، حضرت رو به بریهه کرد و فرمود: ای بریهه علم و اطلاع تو درباره‌ی کتابت (انجیل) تا چه حد است؟ بریهه گفت: من به آن دانا هستم. فرمود: به تأویل آن چقدر اطمینان داری؟ عرض کرد خوب می‌دانم و اطمینان کامل دارم؟ آنگاه موسی ابن‌جعفر علیهماالسلام به ترتیب فصول به خواندن انجیل شروع کرد، چون بریهه کلام او را شنید دانست که دین اسلام حق است و آن حضرت هم از شجره‌ی نوبت است رو به موسی کاظم علیه‌السلام کرد و گفت پنجاه سال است که من در جستجوی تو و یا مثل تو بودم آنگاه خود و زنش اسلام آوردند و همگی خدمت امام صادق علیه‌السلام رسیدند و هشام جریان مباحثه با بریهه و اسلام آوردن او را به دست پسرش موسی علیه‌السلام به عرض امام ششم رسانید و حضرت صادق علیه‌السلام از این امر بسیار مسرور گردید و متوجه فرزندش شد و فرمود: ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم. [3] آنگاه بریهه به حضرت صادق علیه‌السلام عرض کرد، فدایت شوم تورات و انجیل و کتب پیغمبران کجا به شما رسیده است؟ فرمود: این کتاب‌ها از خودشان به ما ارث رسیده است، و ما آنها را می‌خوانیم، همچنانکه خود آنها می‌خواندند و بیان می‌کنیم همانگونه که آنها بیان می‌کردند زیرا خداوند در روزی زمین حجتی قرار نمی‌دهد که از او چیزی بپرسند و او بگوید من نمی‌دانم. بریهه در خدمت امام صادق علیه‌السلام ماند و از اصحاب خاص وی گردید و پس از رحلت آن بزرگوار ملازم امام موسی کاظم علیه‌السلام شد و در زمان وی وفات یافت. [4] .

پی نوشت ها:

[1] شرح زندگانی موسی بن جعفر علیهماالسلام تألیف احمد مغنیه ترجمه‌ی غضبان ص 82، مناقب جلد 2 ص 375، احتجاج طبرسی.

[2] روضه الواعظین جلد 1 ص 6، ارشاد مفید، اعلام الوری.

[3] سوره‌ی مبارکه‌ی آل عمران آیه‌ی 34.
[4] اصول کافی جلد 1 حدیث 600، حیاة الامام موسی بن جعفر جلد 1 ص 271.

منبع: حضرت موسی کاظم؛ فضل الله کمپانی، انتشارات مفید 1360.

عن عبدالله بن المغیرة قال، كنت أنا و یحیی بن عبدالله بن الحسن، عند أبی‌الحسن علیه‌السلام، فقال له یحیی جعلت فداك، انهم یزعمون أنك تعلم الغیب؟ فقال: سبحان الله، ضع یدك علی رأسی، فوالله ما بقیت شعرة فیه و لا فی جسدی الا قامت. ثم قال: لا والله ما هی الا وراثة عن رسول‌الله صلی الله علیه و آله.
أمالی المفید مجلس 3 ح 5
ترجمه: ابن‌مغیره گفت: من و یحیی بن الحسن نزد امام هفتم علیه‌السلام بودیم، یحیی از آن حضرت پرسید كه: من فدای تو گردم، جمعی گمان می‌برند كه تو علم به غیب داری؟
امام فرمود: سبحان الله! دستت را به سر من بگذار كه سوگند به خداوند متعال، باقی نماند مویی در سرم و نه در بدنم مگر آنكه از عظمت این سخن برخاسته شد.
سپس فرمود: این چنین نیست، قسم به خداوند متعال، نیست این معنی مگر از راه وراثت از پیغمبر اكرم (ص).
توضیح:
در این مورد مطالبی را توضیح می‌دهیم:
1- غیب: در مقابل حضور و به معنی پوشیده شدن و مستور بودن باشد.
و برای حضور و یا غیب مراتبی تصور می‌شود:
أول - حضور در مكان مقابل، و یا غیبت از آن محل به نقطه دیگری كه مشهود نباشد، مانند غیبت از حضور در مدرسه، و نظر در اینجا به محسوس بودن نیست.
دوم - حضور در مقابل حواس ظاهری، و یا غیبت از حواس كه در مرأی و مسمع و ملمس و مشم قرار نگرفته باشد، چون بودن حیوانی در محلی كه دور از احساس قوای باصره و سامعه و لامسه و شامه است، خواه كنار بودن از لحاظ مكان باشد، یا از جهت زمان، یا از جهات دیگر، و مكان مورد توجه نیست.
سوم - از لحاظ آگاهی و علم: یعنی چیزی معلوم و مستحضر در ذهن بوده، و یا مجهول و ناشناخته باشد، اگرچه در رابطه موضوعی حاضر و مشهود باشد، مانند - و یقولون خمسة سادسهم كلبهم رجما بالغیب 18 / 22 - می‌گویند اصحاب كهف پنج تا هستند، و این حكم به غیب است.
چهارم - از لحاظ معارف و حقائق الهی كه با بودن زمینه و استعداد روحانی، از جانب پروردگار متعال افاضه شده، و برای بندگان مقرب شهود می‌گردد، و برای دیگران غیب است. مانند - عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه

أحدا الا من ارتضى من رسول 72 / 26. [1] .
پنجم - علوم غیبی مخصوص به پروردگار متعال: مانند آنچه مربوط باشد به جزئیات آجال، عواقب امور أفراد، تقدیرات مخصوص، جریان بداء، خصوصیات عوالم ماورای طبیعت، و حقائق مخصوص در عالم لاهوت، و به طور کلی آنچه صلاح در علم به آن نیست، یا استعداد فهم آنها در أشخاص نباشد.
و این قسم از علوم غیبی قابل درخواست نبوده، و علم و تحمل آنها نیز برای دیگران مشکل و بلکه ممکن نباشد. و أما سه قسم أول: قابل معرفت و تحقیق و شناسایی باشد. و در قسم چهارم نیز با تحصیل مقدمات مربوط و با اصلاح زمینه و مقتضی، می‌توان آنها را به دست آورد.
2- أنک تعلم الغیب: نظر به علم غیب مطلق است که شامل همه أقسام و مراتب غیب می‌شود. و این معنی نسبت به مخلوق و فردی که محدود و حادث و ضعیف و محتاج است: محال و ممتنع باشد، زیرا علم به غیب مطلق می‌باید از وجودی صورت بگیرد که واجب مطلق و نامحدود و أزلی و أبدی و نامتناهی است. و گفته شد که: حقیقت علم احاطه است، و تا احاطه به همه عوالم و مراتب موجودات پیدا نشود: علم مطلق به شهود و غیب امکان‌پذیر نخواهد بود.
خداوند متعال می‌فرماید: عالم الغیب و الشهادة و هو الحکیم الخبیر 36 / 7، و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو 6 / 59. [2] .
3- فوالله ما بقیت شعرة: آری این نسبت مانند نسبت دادن الوهیت و نامحدود بودن و نامتناهی شدن و واجب مطلق و أزلی و أبدی گشتن است: به عبد مطلق محدودی که از خود چیزی نداشته (لا یملک لنفسه نفعا و لا ضرا) [3] و در مقابل مولای خود فانی و تسلیم کامل است.
4- الا وراثة عن رسول‌الله ص: اشاره است به آیه کریمه - عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحدا الا من ارتضی من رسول - 72 / 26. و معلوم شد که: در چهار قسم أول از غیب، و بلکه در بعضی از موارد قسم پنجم نیز (استثناءا) که مقتضی و زمینه و صلاح موجود باشد: شخص ولی مقرب پروردگار متعال، مورد افاضه و وحی و تعلیم قرار گرفته، و از قسمت معلومی از غیب را آگاه می‌شود. و این معنی در حقیقت وراثت از مقام ولایت رسول اکرم (ص) است که از جانب خداوند متعال داده می‌شود.
انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا - 5 / 55. ولی شما تنها خدا و رسول خدا و آنانی هستند که ایمان کامل دارند. و در باب 19 قسمتی از علوم غیبی بحث خواهد شد.

پی نوشت ها:

[1] خداوند عالم به غیب است، و ظاهر نمی‌کند کسی را به غیب خود، مگر کسی را که بپسندد او را.
[2] عالم غیب و شهادت است و او حکیم و آگاه است. و نزد او است کلیدهای غیب، نمی‌داند آنها را مگر او.
[3] مالک نمی‌شود برای خود سود و نه ضرری را.

منبع: احادیث صعب امام هفتم و بررسی و تحقیق و توضیح لازم از آنها؛ علامه مصطفوی؛ مرکز نشر آثار علامه مصطفوی چاپ اول 1385.

عن سماعة، عن أبی‌عبدالله (ع) قال: ان لله تبارک و تعالی علمین: علما أظهر علیه ملائکته و أنبیاءه و رسله، فما أظهر علیه ملائکته و رسله و أنبیاءه فقد علمناه، و علما استأثر به، فاذا بدا لله فی شیء منه أعلمنا ذلک و عرض علی الأئمة الذین کانوا من قلبنا.
و عن علی بن جعفر، عن أخیه موسی بن جعفر: مثله.
کافی باب ان الأئمة یعلمون جمیع - ح 2 - 1.
ترجمه: از سماعه، از امام ششم، فرمود: برای خداوند متعال دو نوع از علم هست، أول - علمی که ملائکه و رسولان و أنبیاء را به آن مسلط و آگاه ساخته است. دوم - علمی که آن را برای خود اختصاص داده است. در قسم أول همه آن علوم را ما آگاه هستیم. و در قسم دوم آنچه در آن علوم بدا حاصل شود: ما را آگاه می‌سازد از آن، و به امامان پیش از ما نیز این جهت عرضه شده است. و علی بن جعفر از برادرش امام هفتم علیه‌السلام مثل این روایت را نقل کرده است.
توضیح: در این حدیث شریف مواردی محتاج به توضیح است:
1- أظهر علیه ملائکته: به طوری که در باب 3 معلوم شد، حقیقت علم عبارت از احاطه نور وجود است، و چون نور وجود به مراتب موجودات مختلف می‌شود: پس به اختلاف مراتب کیفیت و شدت و قوت آن نیز متفاوت خواهد شد. و به طور کلی حقیقت علم و احاطه تابع اختلاف مراتب وجود است، و چون اختلاف در مراتب هستی مستلزم اختلاف در میزان احتیاجات و خصوصیات نیازمندی است: قهرا وجود علم در هر مرتبه‌ای از موجودات نیز مطابق آن مرتبه خواهد بود.
در وجود ملائکه به تنوع آنها: نیازمند به آگاه بودن و علم به وظائف و خصوصیات آنها به اقتضای کیفیت خلقت و اختلاف مراتب آفرینش آنان باشد، مانند حالت قیام یا رکوع یا سجود یا وساطت در امور خلق یا در ابلاغ سفارشها و أوامر الهی یا انجام مأموریتهای مخصوص و غیر اینها.
و چون آفرینش آنان روی نقشه طهارت و صفا و خلوص شده، و از کدورت و آلودگی و گرفتگیهای عوالم ماده منزه و پاک هستند: قهرا وظائف آنان نیز در محدوده همین عناوین بوده، و به طور کلی مربوط به جهات انجام وظائف اطاعت و عبودیت صرف و خالص خواهد گشت.
پس هر نوعی از ملائکه به هر نحوی که آفریده شده و به اقتضای آن موظف به انجام وظیفه مخصوصی گشته‌اند: ناچار در آن قسمت آگاهی و علم هم داده شده‌اند.
2- و أنبیاءه و رسله: در باب 20 مختصری از خلقت أنبیاء و مرسلین بحث

شده است. و به طور اجمال آفرینش أنبیاء الهی به اختلاف طبقات و مراتب روحانی آنان، هر کدام به تناسب آفرینش ذاتی، مأموریت مخصوص و وظائف معینی دارند، و از جهت کیفیت و خصوصیات رسالت و ابلاغ و مقام نبوت، با همدیگر تفاوت پیدا می‌کنند. و قهرا به موجب مقام معنوی و مرتبت روحانی، و وظائف معین شده: لازم می‌شود که مطابق آنها آگاهی و علم و معرفت داشته، تا به نحو أحسن و مطلوب أوامر پروردگار متعال را در خارج اجراء کنند.
و محدوده وظائف نبوت بسیار وسیعتر از محدوده وظائف ملائکه است، و به طور اجمال به چندین قسمت منقسم می‌شود: أول - پیدا کردن حالت اخلاص و عبودیت تمام در أثر طاعت و تزکیه نفس و تهذیب باطن.
دوم - پیدایش أنوار حقائق و معارف الهی در قلب، تا بتواند به طور شایسته ارتباط خود را با مقام عظمت پروردگار متعال برقرار ساخته، و برای همیشه ثابت بدارد.
سوم - آگاهی و علم کامل از خصوصیات مواد برنامه مأموریت خود در هر قسمتی که باشد، مانند مراحل توحید و حقائق صفات و أسماء الهی، و آنچه مربوط به عوالم ماوراء طبیعت و معاد باشد، و آنچه در ارتباط تهذیب و تزکیه قلوب مردم لازم است، و تمام أحکام و مقرراتی که در مقام عمل رعایت آنها واجب است، از أحکام عبادات یا معاملات، یا سائر فروع فقهی که از قوانین الهی محسوب می‌شود.
چهارم - آنچه علم به آن از لحاظ دعوت مردم لازم باشد، مانند آگاهی از أدیان گذشته و موجود، و علوم اجتماعی، و مطالب عقلی، و براهین منطقی، و غیر اینها.
پنجم - تشخیص و بصیرت معنوی داشتن در امور و أشخاص و موضوعات، و دارا بودن نور باطنی و چشم حقیقت‌بین.
3- فقد علمناه: پس علومی که برای ملائکه و أنبیاء و مرسلین بوده است: همه برای حضرات ائمه علیهم‌السلام و در قلوب آنان جای‌گیر می‌شود:
أول - مقامات صفاء و طهارت و خلوص و نزاهت تام أنواع ملائکه به تنوع و تلون آنان، در وجود امام علیه‌السلام که خلیفه خداوند و رسول خدا است، ظهور و تجلی کرده، و روی این تجلیات روحی باطنی، حالات سجود و عبودیت، و رکوع و خضوع کامل، و قیام و اطاعت أوامر الهی، و انجام خدمات و وظائف مشخصه، از وجود آنان ظاهر می‌گردد.
و این حالات ملازم با علم و معرفت کامل به همه این موارد و امور و موضوعات بوده، و قهرا عالم به آنها خواهند بود.
و ضمنا حصول مقامات خلوص و صفاء و طهارت کامل، ایجاب می‌کند که چون ملائکه که از عالم قدس ملکوت هستند، نورانیت و روحانیت و صفای تمام پیدا کرده، و حجابهای مادی و ظلمات باطنی و آلودگیهای روحی

برطرف گشته، و موانع مکانی و زمانی در مقابل دید قلب و احاطه روح رفع شود. و علم به غیب به این معنی از خواص بسیار مختصر مقامات روحانی آن حضرات می‌باشد که أفراد متوغل در مادیات و محجوب به حجابهای ظلمانی نفسانی، حتی از درک این مرتبه نیز غافل می‌شوند. و اگر این مرتبه توأم باشد با مقامات بالاتر، از شهود معارف یقینی و بصیرت و بینایی قلب و احاطه وسیعتر، بهتر خواهد توانست به ماورای محسوسات آگاهی پیدا کند.
دوم - مقام امامت عبارت است از پیشوایی ملت و جانشین شدن از پیغمبر خدا در جهت ابقاء و ادامه دادن و حفظ و اجراء برنامه او. و این معنی ملازم است با داشتن استعداد ذاتی، و دارا بودن صفات روحانی، و علوم و معارف، و احاطه کامل به همه آنچه رسول اکرم داشته و اظهار کرده است.
پس امام که خلیفه پیغمبر اکرم است: می‌باید مانند پیغمبر خدا به طور اجمال از تمام امتیازات و خصوصیات أخلاقی و علمی و عرفانی و روحانی او بهره‌مند گردد.
4- و علما استأثر به: استیثار به معنی طلب أثر و اختیار أثر کردن است، و منظور اختیار علم است برای خود و مخصوص خود.
و این علوم عبارت است از آنچه از محدوده احتیاجات ملائکه و أنبیاء بیرون گشته، و در جریان زندگی و انجام وظائف نبوت و رسالت و عبودیت آنان نیازی به آنها نباشد، خواه مربوط به عوالم مادی باشد، یا ماورای ماده، یا از عوالم جبروت و لاهوت.
مانند علم به حوادث آینده و قضایای متأخر زمانی، یا آنچه از گذشته مربوط به اموری باشد که ارتباطی به مقام نبوت ندارد، و همچنین از جزئیات مربوط به عوالم دیگر که خارج از محدوده رسالت بوده، و از لحاظ معارف الهی و دینی که از معارف خصوصی محسوب می‌گردد.
البته از این علوم اگر چیزی در خط رسالت مورد احتیاج بوده و مورد ابتلاء واقع شود: به طور مسلم با توجه روحانی خالص، و یا به وسیله قذف در قلوب، یا نکت در أسماع که در باب 19 توضیح داده شده است، روشن و القاء خواهد شد.
در کافی (باب أن الأئمة اذا شاءوا علموا): از حضرت أبوعبدالله نقل می‌کند: چون امام بخواهد که چیزی را بداند خداوند او را می‌فهماند.
5- فاذا بدا لله فی شیء منه: بدو به معنی ظهور آشکاری است که بدون قصد حاصل شود، و آن در مقابل خفاء و کتمان باشد. به خلاف ظهور که در مقابل بطون است.
و بداء نسبت به خداوند متعال: ظهور و آشکار شدن أمری است که مخفی بوده و در مقابل دیگران مکتوم و پوشیده بود.

و این معنی در دو مورد تحقق پیدا می‌کند:
أول - در مورد أمری که موقت و تا أجل محدودی بوده، و این موقت بودن روی صلاح‌بینی صورت گرفته، و برای دیگران روشن نشده بود، مانند موضوع قبله که در وقت معین از بیت‌المقدس به سوی کعبه برگشته شد.
و اعلام این توقیت برخلاف مصلحت مسلمین و اسلام بود، زیرا موجب ضعف و اختلاف و مخالفت مخالفین می‌شد.
دوم - در مواردی که موضوعی یا حکمی در أثر حوادث و یا أعمال مطلوب یا نامطلوب و شری تغییر پیدا کند. مانند صله‌أرحام و صدقات دیگر که موجب زیادی عمر انسان می‌شود، و یا آنچه عمر انسان را کم کند. و در هر دو صورت علم أصیل پروردگار متعال، از أول محیط بوده، و پیش از تکوین و حکم آن را می‌دانست، ولی روی صلاح و خیراندیشی اخفاء شده بود، و سپس حقیقت أمر روشن گشت.
و این معنی موجب امیدواری بیشتر، و توجه داشتن، و درخواست نمودن حاجت، و ارتباط و ادامه عبودیت خواهد بود.
و از این لحاظ در کافی نقل می‌کند که: زارة عن أحدهما (ع) قال: ما عبدالله بشیء مثل البداء - باب البداء. فرمود امام پنجم یا ششم که: خداوند متعال به چیزی مانند بداء پرستش و عبادت نشده است.
6- أعلمنا ذلک: گفتیم که علوم مخصوص به خداوند متعال که ظاهر نمی‌شود، از علوم أنبیاء خارج است، ولی اگر به عنوان حصول بداء در آن علم، از مخصوص بودن و خفاء بیرون آمده و در خارج آشکار گردید: لازم است أنبیاء و خلفاء آنان از آن آگاه و مطلع گردند.
و از این نظر است که: بداء در علوم أنبیاء واقع نشده، و اگر در موردی صورت بگیرد، آنان مطلع خواهند شد، تا در مورد تکذیب قرار نگرفته، و موجب سستی ایمان دیگران نشود.
و به طوری که گفتیم: علم به اقتضای ذات و موافق خصوصیات ذاتی موضوعات و طبق وظائف و برنامه‌های مشخص و مقدری است که روی آنها تکوین و خلق شده است.

منبع: احادیث صعب امام هفتم و بررسی و تحقیق و توضیح لازم از آنها؛ علامه مصطفوی؛ مرکز نشر آثار علامه مصطفوی چاپ اول 1385.

عن علی بن سوید قال، کتبت الی أبی‌الحسن موسی علیه‌السلام، و هو فی الحبس کتابا أسأله عن حاله و عن مسائل کثیرة، فاحتبس الجواب علی أشهر، ثم أجابنی بجواب، هذه نسخته: بسم الله الرحمن الرحیم. ألحمدلله العلی العظیم الذی بعظمته و نوره أبصر قلوب المؤمنین، و بعظمته و نوره عاداه الجاهلون... و سألت عن مبلغ علمنا؟ و هو علی ثلاثة وجوه: ماض و غابر و حادث. فأما الماضی: فمفسر. و أما الغابر: فمزبور. و أما الحادث: فقذف فی القلوب و نقر فی الأسماع، و هو أفضل علمنا، و لا نبی بعد نبینا محمد صلی الله علیه و آله
روضه کافی ص 124
ترجمه: علی بن سوید سایی گفت: به حضور امام هفتم که در زندان بود، نامه‌ای نوشته و از حالات آن حضرت استفسار نموده، و ضمنا از مسائل زیادی از آن جناب پرسیدم؟ و مدتی پاسخ نامه و سؤالات من به تأخیر افتاده، و پس از چند ماه جواب نامه را دادند، و نسخه آن این است:
بسم الله الرحمن الرحیم. ستایش کردن مخصوص به پروردگاری است که بلندمقام و دارای عظمت و بزرگواری باشد، آن خدایی که به عظمت و نور خود قلوب مؤمنین را بینا گردانیده است، و به سبب عظمت و نور او أفراد جاهل با او دشمنی ورزیده‌اند... و سؤال کردی از حد وصول علم ما؟ و علم ما بر سه صورت باشد: ماضی، غابر، حادث. أما ماضی که در زمان گذشته محقق شده است: پس آن شرح و توضیح داده شده است در کلمات أنبیاء و أولیاء علیهم‌السلام.
و أما غابر که از مجموع و از کلیات سابق باقی مانده است: پس آن تحکیم و تثبیت شده، و معلوم و مشهود است. و أما حادث که بعدا پدید آید: پس آن انداختن به قلب‌ها و یا زدن خفیف در گوشها باشد، و این قسم سوم بهترین علم ما است که خداوند متعال عطاء می‌فرماید. و در عین حال پیغمبری پس از پیغمبر ما نباشد.
توضیح: در این حدیث شریف موضوعاتی را توضیح می‌دهیم:
1- بعظمته و نوره أبصر: ابصار: به معنی بینایی دادن است، و این معنی متوقف است به داشتن بزرگواری و قدرت و توانایی و نور، تا بتواند در أثر داشتن مقام عظمت که تفوق در قوت و بزرگواری است و به اقتضای نور ذاتی خود، مؤمنین را بینایی و بصیرت باطنی و معرفت بدهد.
و همین بودن عظمت و نور است که: أفراد جاهل که غرق تاریکی جهل و ظلمت قلب و محجوب به هوی و تمایلات مادی هستند، با او مخالفت و عناد ورزیده، و در حقیقت با بزرگواری و نورانیت و سعادت خود دشمنی

می‌نمایند.
2- مبلغ علمنا: بلوغ به معنی رسیدن چیزی است به حد أعلی و تمام آن، و آن صیغه اسم مکان است به معنی محل و مقام بلوغ.
و چون علم به ضمیر - نا، اضافه شده است: دلالت می‌کند به علوم مخصوص حضرات أئمه علیهم‌السلام. و علومی که برای مقام امامت و ولایت لازم است: از سه قسمت متشکل می‌شود، أول - آنچه مربوط به أحکام و آداب دینی و راجع به أعمال و وظائف ظاهری بندگان است.
دوم - آنچه در رابطه تهذیب نفس و تزکیه قلب و تصفیه باطن از صفات رذیله حیوانی است.
سوم - آنچه ارتباط پیدا می‌کند به عالم لاهوت از معارف و حقائق الهی و دقائق صفات و أسماء ربانی، که باید با افاضه و وحی و الهام از جانب پروردگار متعال صورت بگیرد.
و در کافی (باب صفة العلم) از امام هفتم نقل می‌کند که: انما العلم ثلاثة: آیة محکمة أو فریضة عادلة أو سنة قائمة. علم بر سه گونه است: آیت (آنچه نشان‌دهنده مقصود باشد) محکم و متقن که مظاهر صفات و مقامات الهی است.
و فریضه و اندازه‌گیریهای معتدل است که: عبارت باشد از تسویه و تعدیل صفات و اخلاق نفسانی. و روش و طریقه برپا شده و عملی است که: عبارت باشد از أحکام و آداب دینی و مقررات لازم و وظائف انفرادی و اجتماعی که از جانب خداوند متعال برای سعادت مردم تنظیم می‌شود.
3- فأما الماضی فمفسر: ماضی به معنی چیزی است که محقق و واقع شده است. و تفسیر به معنی شرح دادن با توضیح باشد.
و عنوان علم ماضی: أعم است از آنکه از قسم مربوط به أحکام و آداب و وظائف عملی باشد. یا در رابطه تهذیب نفس و تزکیه أخلاق باشد. و یا از معارف و حقائق باشد.
و هر کدام از این أقسام که در گذشته محقق و واقع بوده است: قهرا در کتابهای آسمانی و کلمات أنبیاء و أوصیاء به اندازه لزوم شرح و توضیح داده شده است.
4- و أما الغابر فمزبور: غابر به معنی باقی‌مانده‌ای که استمرار پیدا کند از جمله موضوعی که به نحو کلی یا مطلق ذکر شده است.
و مزبور به معنی مطلق خطوطی است که تثبیت و تحکیم بشود خواه خط طبیعی باشد و یا خط کتابتی و یا روی نظر و فکر. و آنچه از علوم سه‌گانه گذشته، بقایا و آثار و متعلقات مربوط به آنها، و یا فروع و لوازم و لواحقی باشد: البته در صحف خارجی و یا در صحف قلوب أولیاء خدا مضبوط و ثابت و روشن و مقرر می‌باشد. مانند فروع و آثاری که از اصول و کلیات استفاده شده، و علماء ربانی با نورانیت قلب و با قدرت علمی استنباط

کرده، و با قاطعیت حکم می‌دهند. و بالاتر از این حکم و استنتاج حضرات أئمه علیهم‌السلام است که حکم آنان مطابق واقع و حقیقت باشد، نه قطع و یقین از لحاظ ظاهر.
5- و أما الحادث فقذف فی القلوب و نقر فی الأسماع: قذف به معنی رمی و انداختن است. و نقر به معنی زدن خفیفی است که به وسیله انگشت یا منقار و أمثال آنها صورت بگیرد.
و جامع این دو قسمت عبارت است از وحی، و آن القاء أمری است در باطن دیگری، خواه به واسطه باشد یا بی‌واسطه، و لازم است با تحقق حالت شهودی، و مفید علم و یقین باشد.
و به هر صورت همین طوری که وحی أمر معنوی و روحانی است: می‌باید در طرف روحانی و روح انسان وارد شود، و منظور از قلوب و أسماع و قذف و نقر: مفاهیم روحانی آنها باشد، نه عناوین و مصادیق مادی خارجی.
و فرق در میان قذف در قلوب و نقر در أسماع این است که: در قذف در قلوب، فقط خود مطلب فهمیده می‌شود که وارد قلب شده، و قلب نورانی انسان آن را شهود می‌کند، مانند مشاهده چشم چیزی را که در مقابل او باشد، و این شهود قویتر از مشاهده حس باصره ظاهری است، و هرگز این معنی به خیال و وهم و أمثال آنها اشتباه نخواهد شد.
و أما در نقر در أسماع: این معنی در أسماع قلوب با استماع لین و با نقر و برخورد لطیف تحقق پیدا می‌کند، و در موارد شنیدن أصوات روحانی با کلمات استعمال می‌شود. و چون این نقر نیز القاء أمری است در قلوب به واسطه کلمات و ملائکه و أرواح، یا ایجاد بی‌واسطه: از مصادیق وحی خواهد بود. و به هر صورت خواه القاء به صورت قذف باشد و یا به صورت نقر: لازم است انکشاف شهودی در قلب حاصل شده، و یقین و طمأنینه صددرصد پیدا گردد. اگرچه موارد این دو مفهوم مختلفند: زیرا سمع را در مورد شنیدن مسموعات، و قذف را در مورد دیدن و درک مبصرات استعمال می‌کنند.
6- و هو أفضل علمنا: آری در دیدن و شنیدن ظاهری جسمانی، محتاج به وسائط و أسباب باشد، تا وارد قلب شده و برای قلب و روح انسان علم حاصل شود، ولی در سمع و ابصار باطنی روحی، خود روح و نفس انسان بدون وساطت چیزی (از مکان و هواء و عضو باصره یا سامعه و أعصاب و غیر اینها) أشیاء مورد نظر و سمع خود را ادراک نموده، و با ادراک شهودی یقینی نتیجه می‌گیرد.
و این است که می‌گوییم: ادراک قلب قویتر و نافذتر از احساس حواس ظاهری بوده، و بیشتر افاده یقین می‌کند. و حتی در دو قسمت اول از صور و وجوه علم که ماضی و غابر بود: باز علم و یقین در مرتبه شهود کامل قلب نبوده، و محتاج به واسطه نقل و استنباط می‌شد.

و ضمنا لطف تعبیر به کلمه وجوه: در این مورد، و کلمه - تنوع العلم بثلاثة: در حدیث رسول اکرم (ص) معلوم گردید، زیرا بحث در اینجا از خصوصیات و وجوه مطلق علم است از هر نوعی که باشد، نه در اقسام و أنواع آن. رجوع شود به کلمه وحی از کتاب التحقیق. و برای تأیید روایت گذشته: حدیث دیگری نیز از امام هفتم از اصول کافی (باب جهات علوم الأئمة) نقل می‌کنیم:

مفضل بن عمر گفت، عرض کردم به محضر امام هفتم که ما از حضرت أبی‌عبدالله (ع) روایتی داریم که فرموده است: علم ما غابر (در رابطه‌ی علوم گذشته از أنبیاء و أئمه علیهم‌السلام)، و مزبور (آنچه ثابت و محکم نزد آنان است)، و نکت (زدن و تأثیر در چیزی است) در قلوب، و نقر (زدن لطیف و خفیف) در گوشها باشد. أما غابر: اشاره است به آنچه از علوم متقدم باشد و أما مزبور: آنچه از علوم در آینده است. و أما نکت در قلوب: عبارت است از الهام. و أما نقر در أسماع: آن چیزی است که به وسیله ملک حاصل شود. و نکت نتیجه قذف است، یعنی نظر در آن به جهت تأثیر است. و باید توجه داشت که: موضوع قذف و نکت در قلوب و یا نقر در أسماع، برای کسی مفهوم می‌شود که به صفاء و روحانیت و طهارت قلب رسیده، و با علائق مادی و صفات حیوانی محجوب نگردد. و اگر نه پیوسته در تحت نفوذ أوهام و خیالات شیطانی قرار گرفته، و هرگز ارتباطی با ماورای عالم ماده پیدا نخواهد کرد.

آری اگر کسی موفق شده و صفاء و طهارت و روحانیتی در باطن پیدا کرده، و صفات حیوانی و أنانیت را از قلب خود تصفیه نمود: به معانی نکت و نقر در حدود نورانیت و روحانیت و ارتباط خود، عملا مطلع خواهد شد. ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة - 41 / 30 - آنان که با کمال صدق گفتند که خداوند مربی ما پروردگار متعال است، و سپس روی این سخن عملا استقامت صددرصد داشتند: ملائکه برای آنها نازل شده، و آنان را هدایت می‌کند.

منبع: احادیث صعب امام هفتم و بررسی و تحقیق و توضیح لازم از آنها؛ علامه مصطفوی؛ مرکز نشر آثار علامه مصطفوی چاپ اول 1385.

عاقلان آینده نگر

به راستی که عاقلان، به دنیا بی‌رغبتند و به آخرت مشتاق؛ زیرا می‌دانند که دنیا خواهان است و خواسته شده و آخرت هم خواهان است و خواسته شده، پس هر که آخرت خواهد دنیا او را بخواهد تا روزی خود را از آن دریافت کند، و هر که دنیا را خواهد آخرتش به دنبال است تا مرگش فرارسد و دنیا و آخرتش را بر او تباه کند.

ان العقلاء زهدوا فی الدنیا و رغبوا فی الاخرة لأنهم علموا أن الدنیا طالبة و مطلوبة و الآخرة طالبة و مطلوبة من طلب الآخرة طلبته الدنیا حتی یستوفی منها رزقه، و من طلب الدنیا طلبته الآخرة فیأتیه الموت فیفسد علیه دنیاه و آخرته. [1] .

پی نوشت ها:

[1] تحف العقول، ص 388.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول زمستان 1384.

عوامل نزدیکی و دوری به خدا

بهترین چیزی که به وسیله‌ی آن بنده به خداوند تقرب می‌جوید، بعد از شناختن او، نماز و نیکی به پدر و مادر و ترک حسد و خودبینی و به خود بالیدن است.
أفضل ما یتقرب به العبد الی الله بعد المعرفة به الصلاة و بر الوالدین و ترک الحسد و العجب و الفخر. [1] .

پی نوشت ها:
[1] تحف العقول، ص 391.
منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول زمستان 1384.

غذای بهشتی

یکی از دوستان اهل‌بیت علیه‌السلام روایت کرده است: «زمانی در مکه، به کوه ابوقبیس رفتم. دیدم امام کاظم علیه‌السلام نماز می‌خواند و چون فارغ شد، چندان «یا الله یا الله یا الله یا رب...» گفت تا اینکه نفسش تنگ شد. سپس فرمود: پروردگارا! مرا از انجیر و انگور اطعام فرما و جامه من کهنه است، مرا جامه تازه ببخش! در آن حال، در فصلی که انجیر و انگور تازه نمی‌شد، سبدی از انجیر و انگور پیدا شد. همچنین دو برد یمانی تازه حاضر شد. سپس آن حضرت از آن انجیر و انگور خورد و به من نیز تعارف کرد. من هم از آن انجیر و انگور خوردم و هرگز میوه‌ای بدان لذت نخورده بودم. چون از خوردن فارغ شد، آن هر دو برد بپوشید و جامه‌های کهنه خود را برداشت و از کوه سرازیر شد.» [1] .

پی نوشت ها:

[1] وسیلة الخادم الی المخدوم، ص 195.

منبع: امام کاظم از دیدگاه اهل سنت؛ علی اصغر قربانی، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما 1385.

در میان دختران موسی بن جعفر (ع) فاطمه کبری معروف به «فاطمه‌ی معصومه» (ع) از همه برتر، بزرگوارتر و با فضیلت‌تر است. برخی از مورخان چهار نفر از دختران موسی بن جعفر (ع) را با نام «فاطمه» یاد کرده‌اند: فاطمه‌ی کبری، فاطمه‌ی وسطی، فاطمه‌ی صغری و فاطمه. [1] فاطمه صغری، مشهور به «بی‌بی هیبت» در آذربایجان شوروی در جنوب بادکوبه مدفون است. [2] فاطمه وسطی - بنا به نقلی - در اصفهان دفن شده است. [3] قبر فاطمه ملقب به «فاطمه طاهره» در رشت و به خواهر امام مشهور است. [4] فاطمه کبری نیز - که موضوع بحث ماست - در قم مدفون است.

ولادت

فاطمه‌ی معصومه در اول ذیقعده، سال 173 هجری قمری دیده به جهان گشود. [5] .

پدر و مادر

شرافت نسبی حضرت معصومه (ع) که هم دختر امام است، هم خواهر امام و هم عمه امام برتر از آن است که قلم توان ترسیم آن را داشته باشد. او در مکتب تربیتی پدر بزرگوارش موسی بن جعفر (ع) و آغوش سرشار از محبت مادری به نام «نجمه» که از بانوان با فضیلت و از اسوه‌های تقوی و شرافت است تربیت یافت. شیخ صدوق روایت کرده که نجمه خاتون در عقل و درایت، اطاعت و عبادت و رعایت ادب، به ویژه نسبت به حمیده خاتون از بهترین بانوان جهان بود. [6] منابع تاریخی تصریح کرده‌اند که حضرت علی بن موسی الرضا (ع) و حضرت معصومه (ع) از یک مادر می‌باشند. [7] اجتماع آن همه فضائل و مناقب در وجود آن بانوی بی‌همتا در عصر خود او را شایسته تحمل انوار الهی و پرورش خورشید امامت؛ حضرت علی بن موسی الرضا (ع) و ماه تابان خاندان عصمت، حضرت معصومه (ع) در دامان خود ساخت.

القاب

در منابع روایی و تاریخی القاب زیادی برای دختر موسی بن جعفر (ع) نقل شده است که هر کدام بیانگر درجه و مقامی از درجات و مقامات معنوی این بانوی گرانقدر نزد پروردگار می‌باشد. در ذیل به مشهورترین لقب‌های آن حضرت اشاره می‌کنیم.

معصومه

لقب معصومه برگرفته شده از روایتی است که از امام رضا (ع) نقل شده است:

«من زار المعصومة بقم کمن زارنی» [8] . کسی که حضرت معصومه را در قم زیارت کند (در ثواب) مانند کسی است که مرا زیارت کرده است.
لقب «معصومه» هر چند دلالت بر عصمت این بانوی بزرگوار از خطا و لغزش از آن نوع و در آن مرتبه‌ای که پیامبر (ص)، حضرت زهرا (ع) و امامان دوازده‌گانه برخوردار هستند، نمی‌کند، لیکن بیانگر برخورداری وی از مرتبه نازله این رتبت ویژه است؛ رتبتی که در انسان‌های معمولی یافت نمی‌شود.

کریمه اهل بیت

ارادتمندان و ستایشگران حضرت معصومه (ع) از همان ابتدا تاکنون به هنگام یاد از آن بزرگوار در نظم و نثر، لقب «کریمه اهل بیت» را در حق او فراوان به کار برده‌اند. علاوه بر آن - به نقل آیةالله العظمی نجفی مرعشی قدس سره - امام باقر یا حضرت صادق علیهماالسلام در خواب به پدر ایشان فرمود: «علیک بکریمة اهل البیت» بر تو باد به کریمه اهل بیت. [9] .

شفیعه

بعد از صدیقه طاهره (ع) از جهت گستردگی شفاعت، هیچ بانویی به شفیعه محشر، حضرت معصومه (ع) نمی‌رسد. امام صادق (ع) در سخنی این مقام والای او را چنین بیان می‌کند:
«بانویی از فرزندان من به نام فاطمه، دختر موسی در قم رحلت می‌کند که با شفاعت او همه شیعیان ما وارد بهشت می‌شوند.» [10] . و در فرازی از زیارتنامه‌ی آن گرامی که از امام رضا (ع) رسیده است می‌خوانیم: «یا فاطمة اشفعی لی فی الجنة فان لک عندالله شأنا من الشأن» [11] . ای فاطمه معصومه! بهشت را برای من درخواست کن؛ زیرا نزد خدا مقام والایی داری.
القاب دیگر آن حضرت که در زیارتنامه‌اش آمده عبارت است از: طاهره، حمیده، بره، رشیده، تقیه، نقیه، رضیه، سیده، مرضیه و اخت الرضا (ع) [12] .

شخصیت

حضرت معصومه (ع) در پرتو برخورداری از کمالات نفسانی و فضائل اخلاقی بعد از امام رضا (ع) در میان فرزندان موسی بن جعفر (ع) و حتی دیگر امامزادگان، شخصیتی ممتاز و برجسته دارد. محدث قمی در رابطه با دختران موسی بن جعفر می‌نویسد:
«بر حسب آنچه به ما رسیده افضل آنها، سیده جلیله‌ی معظمه، فاطمه بنت امام موسی (ع) معروف به حضرت معصومه است.» [13] .
علامه، محمد تقی تستری می‌نویسد:
«در میان فرزندان امام کاظم (ع) با آن همه کثرتشان بعد از امام رضا (ع)

کسی همسنگ حضرت معصومه (ع) نمی‌باشد.» [14] .
در ذیل به مظاهری از شخصیت معنوی و الهی این بانوی گرانقدر که در سخنان امامان علیهم‌السلام عنوان شده اشاره می‌کنیم.
قم، حرم اهل بیت
مضمون چندین روایت این است که قم به خاطر وجود مبارک فاطمه‌ی معصومه (ع) در آن، حرم اهل بیت قلمداد شده است، از جمله امام صادق (ع) فرمود: «خداوند حرمی دارد که مکه است. پیامبر (ص) نیز حرمی دارد که مدینه است. کوفه نیز حرم امیرمؤمنان (ع) است. برای ما خاندان نیز حرمی است که در قم است. و به همین زودی بانویی از فرزندان من به نام فاطمه در آنجا دفن خواهد شد، کسی که او را زیارت کند بهشت بر او واجب خواهد شد.» راوی می‌افزاید: امام این سخن را وقتی فرمود که هنوز امام کاظم (ع) متولد نشده بود. [15] .
روایت حدیث
نام فاطمه معصومه در زمره راویان و محدثان موثق و معتبر روایات اهل بیت علیهم‌السلام، زینت بخش کتب رجالی شیعه و سنی است. ارباب حدیث تصریح کرده‌اند که وی، عالمه، محدثه و راویه بود و جز از فرد مورد اعتماد و امین روایت نقل نمی‌کرد، از این رو، روایاتش مورد توجه و قبول محدثان شیعه و سنی قرار گرفته است. [16] .
مرتبت علمی
کریمه‌ی اهل بیت، دانش خود را از سرچشمه‌ی ولایت گرفته و در این میدان گوی سبقت را از دیگران ربوده بود. بنا به نقل صاحب کشف اللئالی روزی جمعی از شیعیان وارد مدینه شدند و تعدادی پرسش در نامه‌ای نوشته به خانه‌ی امام کاظم (ع) بردند. امام در سفر بود، امام رضا (ع) نیز در مدینه حضور نداشت.
هیأت اعزامی از این که خدمت امام زمان خود نرسیده بودند و با دست خالی باز می‌گشتند اندوهگین بودند. حضرت معصومه - که در آن ایام هنوز به سن بلوغ نرسیده بود - با مشاهده غم و اندوه آنان، پاسخ پرسش‌ها را نوشت و به آنان داد. شیعیان با خوشحالی مدینه را ترک کردند. در بیرون مدینه امام کاظم (ع) را زیارت و داستان خود را تعریف کرده پاسخ‌های حضرت معصومه را ارائه دادند. امام کاظم با دیدن جواب‌ها، با بیان جمله: «فداها ابوها» رضایت و مسرت خود را بیان کرد. [17] .
در جستجوی برادر
تاریخ، خواهران و برادران زیادی را سراغ دارد که با تمام وجود همدیگر را دوست داشته و محبت آنان نسبت به یکدیگر زبانزد خاص و عام است. بارزترین نمونه این افراد امام حسین و زینب کبری علیهماالسلام و پس از ایشان امام رضا و حضرت معصومه علیهماالسلام هستند. حضرت رضا (ع)

در سال 148 هجری متولد شد و مدت 25 سال، تنها فرزند «نجمه خاتون» بود تا سرانجام در اول ذیقعده سال 173، خواهرش حضرت معصومه چشم به جهان گشود. بیش از ده بهار از عمرش نگذشته بود که پدر بزرگوارش به دست هارون به شهادت رسید. از این پس تنها مایه ی تسلی او برادر ارجمندش علی بن موسی الرضا (ع) بود که ناگهان مأمون با توسل به نیرنگ و زور او را به خراسان فرا خواند. حضرت معصومه (ع) حدود یک سال فراق برادر را تحمل کرد ولی دیگر کاسه صبرش لبریز شد و تصمیم به هجرت به ایران و دیدار برادر گرفت. در این سفر پنج تن از برادران حضرت به نام‌های: فضل، جعفر، هادی، قاسم و زید و تعدادی از برادرزادگان و تنی چند از خدمتکاران، آن گرامی را همراهی می‌کردند. حضرت معصومه (ع) رنج سفر را تحمل کرد تا به شهر «ساوه» رسید. مردم آن شهر که در آن زمان از دشمنان سرسخت اهل بیت بودند به آنان حمله کردند و جنگ سختی درگرفت و همه برادران و برادرزادگان حضرت معصومه به شهادت رسیدند. شهادت 23 تن از بستگان و عزیزان آن گرامی، او را به شدت محزون و در غمی جانکاه فرو برد و در نهایت به بستر بیماری کشاند. مردم و اشراف قم که دوستدار خاندان پیامبر (ص) بودند با آگاهی از این واقعه دلخراش به ساوه رفتند و پس از دیدار با دختر موسی بن جعفر (ع)، آن گرامی را به درخواست خودش به قم آوردند.

رحلت جانسوز

حضرت معصومه (ع) مدت هفده روز در خانه‌ی یکی از بزرگان قم به نام موسی بن خزرج در حالی که بیمار و رنجور بود به سر برد. در این مدت بانوان متدین قمی گروه گروه به دیدار و عیادت آن حضرت می‌شتافتند و او را در سوگ عزیزان از دست رفته‌اش تسلیت می‌گفتند؛ تا آن که سرانجام در روز دهم ربیع الثانی، سال 201 هجری [18] پیش از آن که دیدگان رمد کشیده‌اش به دیدار برادرش روشن گردد، در دیار غربت رحلت نمود و شیعیان را در ماتم خود به سوگ نشاند.

مردم قم، با تجلیل فراوان، پیکر پاکش را تشییع کردند و در محل کنونی حرم که آن روز در بیرون شهر بود و به موسی بن خزرج تعلق داشت به خاک سپردند. [19] .

فضیلت زیارت

در روایات اسلامی - پس از چهارده معصوم (ع) - زیارت هیچ یک از انبیا و اولیا در حد زیارت حضرت معصومه (ع) مورد تشویق و ترغیب قرار نگرفته است. در ذیل به ذکر دو نمونه از دو امام معصوم (ع) بسنده می‌کنیم. [20] .

1- راوی می‌گوید: از امام رضا (ع) پیرامون حضرت معصومه (ع) پرسیدم. فرمود:

«من زارها فله الجنة» [21] . هر کس او را زیارت کند بهشت از آن اوست.
2- امام جواد (ع) نیز می‌فرماید:
«من زار قبر عمتی بقم فله الجنة» [22] . کسی که قبر عمه‌ام را در قم زیارت کند، بهشت از آن اوست.

پی نوشت ها:
[1] ر. ک: تذکرة الخواص، ص 315.
[2] بحارالانوار، ج 48، ص 317.
[3] کریمه‌ی اهل بیت، ص 30.
[4] بحارالانوار، ج 48، ص 317.
[5] مستدرک سفینة البحار، ج 8، ص 257، ماده «فطم». در بعضی منابع، سال ولادت، سال 183 ذکر شده که درست نیست؛ زیرا این سال، سال شهادت موسی بن جعفر است و حضرت معصومه فاطمه‌ی کبری است و حداقل سه فاطمه دیگر پس از او بوده است، علاوه بر آن که دست کم چهار سال آخر عمر شریف امام کاظم (ع) در زندان سپری شده است.
[6] عیون اخبار الرضا (ع)، ج 1، ص 12.
[7] به عنوان نمونه ر. ک: دلائل الامامة، ص 149.
[8] ناسخ التواریخ، زندگانی موسی بن جعفر (ع) ج 7، ص 337.
[9] ر ک.: فاطمه بنت الامام موسی الکاظم (ع)، 112.
[10] بحارالانوار، ج 60، ص 216، مستدرک سفینة البحار، ج 8، ص 258.
[11] مفاتیح الجنان، زیارت حضرت معصومه.
[12] ر. ک: فاطمه بنت الامام موسی الکاظم (ع)، ص 112.
[13] منتهی الآمال، ج 2، ص 241.
[14] کریمه‌ی اهل بیت، ص 21.
[15] سفینة البحار، ج 2، ص 446. شاید یکی از عللی که حضرت معصومه (ع) در ساوه فرمود: مرا به قم ببرید، این بود که طبق این روایت از محل وفاتش آگاه بود.
[16] ر. ک: فاطمه بنت الامام موسی بن جعفر (ع)، ص 58. برای آگاهی از برخی روایات آن گرامی ر. ک: همان کتاب، ص 61 و الغدیر، ج 1، ص 197.
[17] ر. ک: کریمه‌ی اهل بیت، 170.
[18] ر. ک: زندگینامه حضرت معصومه، ص 37. در مورد روز رحلت آن گرامی دو نقل دیگر نیز ذکر شده است: دوازدهم ربیع الثانی و هشتم شعبان (ر. ک: کریمه اهل بیت، ص 106 به نقل از مستدرک سفینة البحار،

ج 8، ص 257 و رسالة العربية العلويه نوشته شیخ حر عاملی).
[19] ر. ک: کریمه‌ی اهل بیت، ص 167 - 176.
[20] پیش از این، سخنی از امام رضا (ع) در این باره نقل کردیم.
[21] مستدرک سفینة البحار، ج 8، ص 258.
[22] همان.

منبع: زندگانی امام کاظم؛ علی رفیعی، سید محمد حسینی؛ مؤسسه فیض کاشانی چاپ اول 1374.

فقاهت، کلید بصیرت

«تفقهوا فی دین الله فان الفقه مفتاح البصیرة و تمام العبادة و السبب الی المنازل الرفیعة و الرتب الجلیلة فی الدین و الدنیا، و فضل الفقیه علی العابد کفضل الشمس علی الکواکب، و من لم یتفقه فی دینه لم یرض الله له عملاً.» [1] .

در دین خدا تفقه و کنکاش کنید، زیرا فقه، کلید بصیرت و بینش دینی و اساس و همه بندگی و وسیله و نردبان ترقی به سوی منازل بلند و درجات والای دینی و دنیوی است. فضل و برتری «فقیه» بر «عابد» همانند فضل و برتری خورشید بر ستارگان است. و کسی که در دین خود تفقه نکند (و اعمالش ناشی از بصیرت و آگاهی دینی نباشد) هیچ عملی از او مورد پسند خداوند قرار نمی‌گیرد.

پی نوشت ها:

[1] تحف العقول، ص 302.

منبع: زندگانی امام کاظم؛ علی رفیعی، سید محمد حسینی؛ پاییز 1374

ناشر: مؤسسه فیض کاشانی

فرستاده جنیان و امام کاظم

احمد بن حنبل می‌گوید: روزی به محضر حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام رفتم تا مطالبی نزدش قرائت کنم و از محضر علمی او بهره مند گردم. ناگاه یک اژدها (ماربزرگ) را دیدم که دهانش را بر گوش موسی بن جعفر علیه‌السلام گذاشته است، گوئی با آن حضرت سخن می‌گفت. پس از آنکه صحبتهایش تمام شد، امام کاظم علیه‌السلام چیزی به او فرمود که من آن را نفهمیدم، سپس آن اژدها بیرون رفت. در این وقت حضرت رو به من کرد و فرمود: «ای احمد! این، فرستاده جنیان بود! آنها در مسأله‌ای اختلاف داشتند، پس او نزد من آمد و مسأله خود را پرسید و من جواب او را دادم و رفت. ای احمد! تو را به خدا سوگند می‌دهم، این جریان را تا من زنده‌ام به کسی خبر نده.» و من بعد تا آن حضرت زنده بود به کسی چیزی نگفتم و بعد وفات آن حضرت، این جریان را خبر دادم. [1] .

پی نوشت ها:

[1] درالنظیم.

منبع: حدیث اهل‌بیت: عجایب و معجزات شگفت انگیزی از امام کاظم؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس، شاکر چاپ اول 1386.

روزی هارون‌الرشید از روی سیاست از امام کاظم علیه‌السلام خواست تا حدود فدک را معین نماید تا آن را به آن حضرت باز پس دهد. امام علیه‌السلام فرمود: « در صورتی حاضرم فدک را تحویل بگیرم که آن را با تمام حدود و مرزهایش پس بدهی »؟ هارون گفت: « حدود و مرزهای آن کدام است؟ » امام علیه‌السلام فرمود: « اگر آن را مشخص کنم، در اختیارم نخواهی گذاشت ». هارون گفت: « به حق جدت قطعا آن را در اختیار شما می‌گذارم ».
پس هارون اصرار کرد و سوگند فراوان یاد نمود که فدک را حتما به امام علیه‌السلام باز پس خواهد داد. امام علیه‌السلام حدود فدک را این چنین تعیین نمود: « حد اول آن « عدن » (قسمتی از یمن) است. » چهره هارون متغیر شد و گفت « اوه!! » سپس امام علیه‌السلام فرمود: « حد دوم آن « سمرقند » است ». رنگ هارون بیشتر تغییر کرد. امام علیه‌السلام افزود: « حد سوم آن « آفریقا » است ». هارون از این سخن به قدری ناراحت شد که رنگش سیاه گشت و فریاد زد: « اوه!! »امام علیه‌السلام فرمود: « حد چهارم آن « سیف البحر » (نزدیک شهر حلب و سرزمین وسیع شمال حجاز) است ».
هارون با خشم و ناراحتی گفت:
« فلم یبق لنا شیء! »
« بنابراین چیزی برای ما باقی نمی‌ماند ».
امام علیه‌السلام فرمود: « من که تو را آگاه کردم که اگر حدود فدک را مشخص کنم، آن را در اختیار من قرار نخواهی داد ».
هارون در همین هنگام تصمیم به کشتن امام کاظم علیه‌السلام گرفت. [1]
.
آری امام علیه‌السلام با این پاسخ به هارون فهماند که فدک رمزی از مجموع قلمرو حکومت اسلامی است و حق حاکمیت بر سرزمین اسلام از زمان سقیفه تا پایان عمر جهان فقط از آن امامان معصوم علیهم‌السلام است. این گفتگو هدف‌های بزرگ امام علیه‌السلام را به خوبی نشان می‌دهد. چگونه سادات فرزندان پیامبرند؟ هارون‌الرشید چون خود از فیض انتساب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم محروم بود، همواره تلاش می‌کرد تا پیامبر زادگی معصوم علیهم‌السلام را نیز انکار کند. او روزی به پیشوای هفتم چنین گفت: « شما چگونه ادعا می‌کنید که فرزند پیامبر هستید، در حالی که در حقیقت فرزندان علی هستید، زیرا هر کس به جد پدری خود منسوب می‌شود نه جد مادری »! امام علیه‌السلام در

پاسخ هارون این آیه را تلاوت فرمود: « و وهبنا له اسحاق و یعقوب کلا هدینا من قبل و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و کذلک نجزی المحسنین و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل من الصالحین » [2] . « .. و از نژاد ابراهیم، داود و سلیمان و ایوب... و نیز زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همگی از نیکان و شایستگانند، هدایت نمودیم ».
آنگاه فرمود: « در این آیه، حضرت عیسی از فرزندان پیامبران بزرگ پیشین شمرده شده است در صورتی که او پدر نداشت و تنها از طریق مادرش نسبت به پیامبران می‌رساند. بنابراین و به حکم آیه قرآن، فرزندان دختری نیز فرزند محسوب می‌شوند. ما نیز به واسطه مادرمان « فاطمه زهرا » فرزند پیامبر محسوب می‌شویم ». [3] . هارون در برابر این استدلال محکم جز سکوت چاره نیافت!

پی نوشت ها:
[1] سبط ابن‌جوزی، تذکرة الخواص، ص 350 - ابن‌شهر آشوب، مناقب آل ابی‌طالب، ج4، ص 320 - ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص 350.
[2] سوره انعام، 85 و 86.
[3] شبلنجی، نور الأبصار، ص 149 - ابن‌صباغ مالکی، الفصول المهمه، ص 220 - ابن‌حجر هیتمی، الصواعق المحرقه، ص 203.
نکته: امام (ع) در این گونه گفتگو غیر از آیه مزبور با آیه مباهله نیز استدلال کرد که طی آن امام حسن (ع) و امام حسین (ع) با تعبیر « أبنائنا » فرزندان پیامبر (ص) شمرده شده‌اند.
منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام موسی بن جعفر؛ سید علی حسینی قمی، نبوغ چاپ دوم 1382.

فرزند واقعی پیامبر

هارون که از عباسیون بود به حکم قرابتی که میان عباس، جد هارون و بنی‌هاشم بود همواره از روی انتساب خود به مقام رسالت فخر فروشی می‌کرد.

روزی وارد شهر مدینه شد و رهسپار زیارت قبر مطهر رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم شد. هنگامی که به حرم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید، انبوه جمعیت از قریش و قبائل دیگر در آنجا گرد آمده بودند. هارون رو به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نموده، گفت: « السلام علیک یا رسول الله، السلام علیک یا ابن‌عم! » « درود بر تو ای پیامبر خدا! درود بر تو ای پسر عمو! » او در میان آن جمعیت زیاد، نسبت عموزادگی خود را با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به رخ مردم می‌کشید و عمدا به آن افتخار می‌نمود تا مردم بدانند خلیفه پسر عموی پیامبر است! در این هنگام پیشوای هفتم که در آن جمع حاضر بود، از هدف هارون آگاه شده نزدیک قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفت و با صدای بلند فرمود: « السلام علیک یا رسول الله، السلام علیک یا ابة. »

« درود بر تو ای پیامبر خدا! درود بر تو ای پدر جان! »

هارون از این سخن راست رنجید و رنگ صورتش متغیر شد و بی‌اختیار گفت:

« واقعا این افتخار بزرگی است. » [1] .

پی نوشت ها:

[1] شیخ مفید، الارشاد، ص 298 - ابن‌اثیر، الکامل فی التاریخ، ج 6، ص 164 - ابن‌کثیر، البدایة و النهایة، ط 2، ج 10، ص 183.

منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام موسی بن جعفر؛ سید علی حسینی قمی، نبوغ چاپ دوم 1382.

فضل الله روزبهان (م 927) در شرح صلوات بر امام کاظم علیه‌السلام می‌نویسد:
«اللهم و صل و سلم علی الإمام السابع، العارف العالم، البرهان القائم، المتوکل العازم، صاحب الآیات و الکرامات و المکارم، الناظر علی أهل ولائه بالقلب الواقف الراحم، حارز مناقب ابابه الاکارم، غیث الجود علی کل بائس عادم، لیث الحروب علی کل عدو مصادم، الشامة و العین من آل هاشم، محیی السنن و مظهر المعالم المفترض ولاؤه علی الأعراب و الأعاجم أبی‌الحسن موسی بن جعفر الکاظم العبد الصالح الزکی الشهید بشربة السم لا بصولة الجیش المدفون بمقابر قریش». «بار خدایا سلام و صلوات بفرست بر امام هفتم عارف عالم، برهان قائم (اشاره است به عرفان و علم آن حضرت، زیرا که آن حضرت هم سید عرفان و هم حجت عالمان است تمامی عارفان از آن حضرت فیض معرفت یافته‌اند و عالمان از فوائد کلام آن حضرت به حقائق علوم رسیده‌اند. روایت کرده‌اند که جمیع مشکلات و معارف از آن حضرت سؤال می‌کردند و او به همه آنها پاسخ می‌داد». دیگر از اوصاف آن حضرت آن که او حجت و برهان قائم بر مخالفان است و این وصف سایر ائمه هدی نیز هست و آن حضرت بدین صفت مزید اختصاصی داشته و هر مخالف دین که در زمان آن حضرت حجتی می‌جسته آن حضرت قائم می‌فرمود. و او را الزام می‌کرده است. روایت کرده‌اند که قیصر روم کتابی به هارون الرشید نوشت و در آنجا ذکر شوکت و عظمت خود بسیار کرده و هارون الرشید را تهدید و تخویف بسیار از نیرو و لشگر خود نموده و گفته بود من با لشگر انبوه متوجه توأم و چون بر تو غلبه کنم چنین و چنان خواهم کرد. چون آن نامه به هارون رسید با منشیان و وزراء خود مشورت کرد که در جواب او چه بنویسد؟ اگر همچنین تهدید نماید - که او نموده - مناسب طریق اسلام نباشد. آخر رأی او به آن قرار گرفت که نامه‌ای به امام موسی علیه‌السلام نویسد به همان تهدید و توعید که قیصر روم به او نوشته، تا ملاحظه کند که امام موسی در جواب چه می‌نویسد. نامه‌ای به همان سبک به امام فرستادند. در جواب نوشت که پدر من جعفر بن محمد، برای من روایت کرد از پدران خود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای تعالی را هر روز صد نظر رحمت بر بندگان خود آرد، من امیدوارم که یک نظر رحمت حق تعالی به من فرماید و مرا از جمیع آنچه تو مرا بدان تخویف و تهدید کرده‌ای، نگاه دارد تا شر تو از من کفایت گردد چون کتابت به هارون رسید، گفت: به همین عبارت جواب کتاب قیصر را بنویسید. چون نامه به قیصر رسید،

گفت: این جواب او نیست، این جواب کسی از خاندان نبوت و ولایت است. دیگر از اوصاف آن حضرت این است که او متوکل بر خدای تعالی است و در توکل عزم تمام دارد. آن حضرت آیات و نشانهاست که دلالت بر امامت آن حضرت می‌کند آن حضرت بر اهل ولا و محبت خود با قلب واقف رحم کننده، ناظر و مطلع است.
(و این شاره است بدانچه روایت کرده‌اند که آن حضرت همیشه بر احوال شیعه و موالی خود مطلع و ناظر بوده و در شدائد مراعات ایشان می‌فرموده و بدانچه موجب مضرت و زحمت ایشان باشد، اعلام می‌فرموده و از آن بر حذر می‌داشت. آن حضرت جامع مناقب پدران کریم خود است. باران بخششی است که بر هر فقیر و بی‌چیز می‌بارد، (و این اشاره است به کرم و بخشش آن حضرت) چنانچه گفته‌اند از اطراف عالم جهت آن حضرت خمس می‌آوردند، خصوصا مردم خراسان و شیعه آن حضرت در خراسان بسیار بود آن حضرت تمامی آن اموال را بر فقرا و ضعفا قسمت می‌فرمود و همچون باران از ابر نعمت و احسان، ریاض آمال همگان را تازه می‌ساخت.
او شیر جنگهاست بر هر دشمنی که مصادمت کند و مقابله نماید. او همچون خال و حشمت در میان آل هاشم است او زنده کننده سنتها و ظاهر کننده نشانه‌های دین خدا است.
و محبت و ولای او بر تمامی مسلمانان از عرب و عجم واجب است. کنیت او «ابوالحسن» موسی بن جعفر، عبدصالح و پاکیزه خدا، شهیدی است به شربت زهر نه به صولت لشگر. یعنی آن حضرت را با زهر شهید کردند نه از آن که در جنگ شهید شد و مردانه او را شهید کرده باشند هزار به هزار لعنت خدای تعالی و به عدد علم خدا و به عدد ریگ بیابان و قطره باران بر آن ملعونان که آن حضرت را زهر دادند و بر آن کس که دستور داد و بر آن که راضی شد و بر آن کس که راضی باشد بدان تا روز قیامت. و در طرف غربی بغداد در مقبره‌های قریش دفن گردید».
«اللهم صل و سلم علی سیدنا محمد و آل محمد سیما الإمام العالم موسی الکاظم و سلم تسلیما» [1] .

پی نوشت ها:
[1] وسیلة الخادم الی المخدوم، ص 220 - 207.
منبع: امامان اهل‌بیت در گفتار اهل سنت؛ تحقیق و نگارش داود الهامی؛ مکتب اسلام چاپ اول پاییز 1377.

فضل بن حسن طبرسی

«میان مردم مشهور است که ابوالحسن موسی علیه‌السلام بزرگوارترین فرزندان امام صادق و والامقام‌ترین آنها در دیانت و فصیح‌تر از همه‌ی آنان و از تمام مردم زمان خود عابدتر و داناتر و فقیه‌تر بوده است»[1] .

پی نوشت ها:

[1] اعلام الوری فی اعلام الهدی: ص 178.

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمد حسین عطایی.

فضیلت مدارا نمودن

بر تو باد بر نرمش و ملایمت نمودن، چرا که نرمش نیکو و کج خلقی شوم و مذموم است، به درستی که نرمش و نیکوکاری و خوش اخلاقی خانه را آباد کرده و بر روزی بیفزاید.
قوله فی فضل الرفق
علیک بالرفق، فان الرفق یمن و الخرق شوم، ان الرفق و البر و حسن الخلق یعمر الدیار و یزید فی الرزق.

منبع: صحیفه امام کاظم؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول 1381.

فضیلت تفقه در دین

در دین خداوند اندیشه و تفکر نمایید، که دین شناسی کلید بینش و دل آگاهی و عبادتی کامل است، و راه رسیدن به مدارج عالی در امور دین و دنیا می‌باشد.
قوله فی فضل التفقه فی الدین
تفقهوا فی دین الله، فان الفقه مفتاح البصیرة، و تمام العبادة، و السبب الی المنازل الرفیعة و الرتب الجلیلة فی الدین و الدنیا.

منبع: صحیفه امام کاظم؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول 1381.

فضیلت برآوردن حاجات انسان مؤمن

هر که برادر مؤمنش برای انجام کاری نزد او رود، به درستی که این رحمتی است از جانب خدای بزرگ که به سوی او آمده است،هرگاه انجام آن را پذیرد او را به ولایت ما متصل ساخته در حالی که به ولایت الهی نیز اتصال یافته است، و اگر او را رد نماید در حالی که قادر به انجام دادن آن می‌باشد خداوند از جهنم ماری را بر او مسلط می‌گرداند تا در قبرش تا روز قیامت او را گاز بگیرد، تا این که بخشیده شده باشد، یا سزاوار عذاب الهی باشد، پس اگر حاجتمند از او عذرخواهی نماید حالش بدتر می‌باشد.
قوله فی فضل قضاء حوائج المؤمن
من أتاه أخوه المؤمن فی حاجة فانما هی رحمة من الله تبارک و تعالی ساقها الیه، فان قبل ذلک فقد وصله بولایتنا و هو موصول بولایة الله، و ان رده عن حاجته و هو یقدر علی قضائها سلط الله علیه شجاعا من نار ینهشه فی قبره الی یوم القیامة، مغفورا له او معذبا، فان عذره الطالب کان اسوء حالا.

منبع: صحیفه امام کاظم؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول 1381.

فضیلت تلاش در رفع حوایج مؤمنان

خداوند در روی زمین بندگانی دارد که در برآورده نمودن حاجتهای مردم تلاش می‌کنند، اینان در روز قیامت در آسایش و امنیت هستند، و هر که سرور و خوشحالی بر انسان با ایمانی وارد سازد خداوند در روز قیامت قلبش را شادمان می‌گرداند.

قوله فی فضل السعی فی حاجة المؤمن

ان لله عبادا فی الارض یسعون فی حوائج الناس، هم الامنون یوم القیامة، و من ادخل علی مؤمن سرورا فرح الله قلبه یوم القیامة.

منبع: صحیفه امام کاظم؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول 1381.

فضیلت هم‌نشینی با دین‌داران و مشورت با عاقل

همنشینی با دین‌داران شرف دنیا و آخرت را در پی دارد، و مشورت با انسان عاقل خیرخواه نیکی و برکت و رشد و توفیق از جانب خدا را به دنبال خود می‌آورد، هرگاه انسان عاقل خیرخواهی امری را به تو پیشنهاد کرد از مخالفت کردن پرهیز نما که هلاکت بار می‌باشد.

قوله فی فضل مجالسة اهل الدین و مشورة العاقل

مجالسة اهل الدین شرف الدنیا و الاخرة، و مشاورة العاقل الناصح یمن و برکة و رشد و توفیق من الله، فاذا اشار علیک العاقل الناصح فایاک و الخلاف فان فی ذلک العطب.

منبع: صحیفه امام کاظم؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول 1381.

فضیلت کار نیک

نیکی و احسان همانند زنجیری است به دست و پای کسی که نیکی نسبت به او انجام گرفته، که جز جبران یا سپاسگزاری آن را باز نمی‌کند.
قوله فی فضل المعروف
المعروف غل لا یفکه الا مکافاة او شکر.

منبع: صحیفه امام کاظم؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول 1381.

فضیلت آموختن در جوانی

آموخته‌های دوران جوانی همانند نقشی است که بر سنگ، حجاری می‌گردد و ثابت و پایدار می‌ماند.

قوله فی فضل التعلم فی الشباب

من تعلم فی شبابه کان بمنزلة الرسم فی الحجر.

منبع: صحیفه امام کاظم؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول 1381.

فضیلت تواضع

تواضع درجات و مراتبی دارد، یکی از مراتب آن است که انسان قدر و ارزش خود را بشناسد و با قلبی مطمئن و آرام در آن حد قرار گیرد، و دوست نداشته باشد نزد کسی رود جز به گونه‌ای که مردم نزد او می‌آیند، و اگر کار بدی را مشاهده کرد آن را با نیکی پاسخ دهد، و خشم خود را فرونشاند، و از بدی‌های مردم درگذرد که خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

قوله فی فضل التواضع

التواضع درجات، منها ان یعرف المرء قدر نفسه فینزلها منزلتها بقلب سلیم، و لا یحب ان یأتی الی احد الا مثل ما یأتوا الیه، و ان کان سیئة درأها بالحسنة، و یکون کاظم الغیظ عافیا عن الناس، و الله یحب المحسنین.

منبع: صحیفه امام کاظم؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول 1381.

فضیلت سخن حق

تقوای الهی پیشه ساز و سخن حق بگو اگر چه موجب هلاکت و نابودی تو شود چرا که نجات تو در آن است، تقوای الهی پیشه نما و از باطل دوری کن اگر چه نجات تو در آن باشد چرا که هلاکت تو در آن است.

قوله فی فضل قول الحق

اتق الله و قل الحق و ان کان فیه هلاکک فان فیه نجاتک، اتق الله و دع الباطل و ان کان فیه نجاتک فان فیه هلاکک.

منبع: صحیفه امام کاظم؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول 1381.

فضیلت جستجوی روزی حلال

کسی که در پی کسب روزی حلال برود تا خود و خانواده‌ی خود را بهره‌مند سازد، پاداش او در پیشگاه خداوند همانند سربازی است که در راه خدا جهاد می‌کند.
قوله فی فضل طلب الرزق الحلال
من طلب هذا الرزق من حله لیعود به علی نفسه و عیاله کان کالمجاهد فی سبیل الله.

منبع: صحیفه امام کاظم؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول 1381.

فضیلت محاسبه نمودن نفس

آن کس که همه روزه به حساب خویش رسیدگی ننماید از ما نیست، پس اگر کار نیکی انجام داده خواستار افزایش آن بوده، و اگر کار بدی را مرتکب شده از خداوند خواستار بخشش شده و از آن توبه نماید.
قوله فی فضل محاسبة النفس
لیس منا من لم یحاسب نفسه فی کل یوم، فان عمل حسنا استزاد الله، و ان عمل سیئا استغفر الله منه و تاب الیه.

منبع: صحیفه امام کاظم؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول 1381.

فضیلت مبارزه با نفس

با نفس خود مبارزه کن تا آن را از هواها و تمایلات ناروایش بازداری، زیرا مجاهده با نفس همانند پیکار با دشمن بر تو واجب و لازم است.
قوله فی فضل جهاد النفس
جاهد نفسک لتردها عن هواها، فانه واجب علیک کجهاد عدوک.

منبع: صحیفه امام کاظم؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول 1381.

فضیلت مأیوس بودن از ثروت دیگران

قطع امید از آنچه در دست مردم می‌باشد برای انسان با ایمان مایه‌ی عزت دینی، و روح جوانمردی و شرافت دینی است، چنین انسانی در نظر مردم بزرگ، و بین خویشاوندان خود محترم، و در محیط خانوادگی‌اش دارای هیبت و عظمت خواهد بود، او در ضمیر خود و در نظر دیگران بی‌نیازترین مردم می‌باشد.
قوله فی فضل الیأس عما فی ایدی الناس
الیأس مما فی ایدی الناس عز المؤمن فی دینه، و مروته فی نفسه، و شرفه فی دنیاه، و عظمته فی اعین الناس، و جلالته فی عشیرته، و مهابته عند عیاله، و هو اغنی الناس عند نفسه و عند جمیع الناس.

منبع: صحیفه امام کاظم؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول 1381.

قبولی اعمال در رضایت ساربان

بسیاری از مورخین و محدثین حکایت کرده اند:
روزی یکی از مؤمنین به نام ابراهیم جمال خواست نزد وزیر هارون الرشید - یعنی؛ علی بن یقطین - برود؛ و لیکن علی بن یقطین از پذیرش و ملاقات با ابراهیم امتناع ورزید.
پس از آن، ایام ذی الحجه فرا رسید و علی بن یقطین جهت انجام مناسک حج، عازم مدینه منوره و مکه معظمه گردید.
هنگامی که به مدینه رسید، خواست به زیارت و ملاقات حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم علیه‌السلام شرفیاب شود، همین که جلوی منزل حضرت رسید و اجازه ورود خواست، امام علیه‌السلام از پذیرش و ملاقات با او امتناع ورزید. روز دوم نیز علی بن یقطین آمد و اجازه ورود خواست؛ ولی حضرت باز هم نپذیرفت. پس به غلام حضرت گفت: به مولایم بگو که من از علاقه مندان مخلص شما هستم و این همه راه را برای زیارت شما آمده ام، گناه و خلاف من چیست، که مرا نمی‌پذیری؟ هنگامی که غلام، گفته علی بن یقطین را برای امام کاظم علیه‌السلام بازگو کرد، آن حضرت برایش چنین پیغام فرستاد: چون ملاقات با ابراهیم جمال - شتر چران - را نپذیرفتی، و تو دل او را شکستی و ناامیدش کردی و او از تو آزرده خاطر بازگشت.
و باید بدانی که خداوند هم اعمال تو را مقبول درگاهش قرار نخواهد داد؛ مگر آن که ابراهیم جمال از تو راضی و خوشنود گردد. علی بن یقطین به غلام گفت: به مولایم بگو: در این موقعیت چگونه ابراهیم را پیدا کنم؟ من در شهر مدینه هستم و او در شهر کوفه می‌باشد. و حضرت فرمود: هنگامی که شب فرا رسید، بدون آن که کسی مطلع شود، تنها به قبرستان بقیع برو، آن جا شتری آماده است، سوار آن شو و به کوفه برو.
علی بن یقطین طبق فرمان حضرت، شبانه وارد قبرستان بقیع شد و سوار بر شتر گردید و عازم کوفه شد؛ و در یک لحظه با طی الأرض به شهر کوفه رسید و خود را جلوی درب منزل ابراهیم جمال دید، پس درب منزل را کوبید و گفت، من علی بن یقطین هستم.
ابراهیم جمال از درون خانه گفت: علی بن یقطین را با من چه کار است؟ و برای چه این جا آمده است؟! علی بن یقطین پاسخ داد: موضوع بسیار مهم است، و آن قدر اصرار ورزید تا آن که ابراهیم آمد و درب منزل را گشود و علی وارد منزل شد. همین که علی بن یقطین وارد منزل ابراهیم گشت، اظهار داشت: امام و مولایم، حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام از ملاقات با من خودداری نمود؛ مگر آن که تو از من راضی شوی و مرا

مورد عفو و بخشش خود قرار بدهی.
ابراهیم ساربان گفت: خداوند از تو راضی باشد، علی پاسخ داد: رضایت خداوند نیز در خوشنودی تو است، و سپس افزود: اگر تو از من ناراحت نیستی و می‌خواهی خوشحال برگردم، باید پای خود را بر صورت من بگذاری. و با اصرار فراوان ابراهیم تقاضای او را پذیرفت؛ و آن گاه علی روی زمین خوابید و ابراهیم پای خود را روی صورت او گذاشت؛ سپس جانب دیگر صورتش بر خاک نهاد و گفت: طرف دیگر صورتم را نیز پایمال کن. و چون ابراهیم پای خود را بر صورت علی بن یقطین نهاد، علی به طور مکرر می‌گفت: خدایا، تو شاهد و گواه باش. پس از آن، از حضور ابراهیم خداحافظی نمود و چون به مدینه رسید و جلوی منزل امام موسی کاظم علیه‌السلام آمد، حضرت او را پذیرفت و به درون منزل راه یافت [1] .

پی نوشت ها:
[1] الثاقب فی المناقب: ص 458، ح 386، عیون المعجزات: ص 103،س 20، بحار الأنوار: ج 48، ص 85، ح 105.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام موسی کاظم؛ عبدالله صالحی؛ مهدی یار.

او سیدی جلیل‌القدر بوده است.
از بعضی روایات مدح وی استفاده می‌گردد مرحوم کلینی با ذکر سند از یزید بن سلیط نقل نموده که امام موسی بن جعفر علیهماالسلام به وی فرموده: اگر امر امامت به اختیار من بود قاسم را امام بعد از خود قرار می‌دادم به خاطر اینکه او را دوست می‌دارم و مورد علاقه‌ام می‌باشد ولی امر امامت مربوط به خدای عزوجل است، هر که را اراده نماید امام قرار می‌دهد [1] . و در روایتی آمده است که حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام قاسم را بعد از امام رضا علیه‌السلام یا ابراهیم، متولی صدقات خویش قرار داده است [2] . و قبر قاسم در هشت فرسخی حله است، و مزار شریفش زیارتگاه عامه‌ی خلق است. علما و اخیار به زیارت او عنایتی دارند و سید بن طاووس به زیارت او ترغیب نموده است.

پی نوشت ها:
[1] کافی، ج 1، ص 314.
[2] کافی، ج 7، ص 154، ذیل ح 8؛ تهذیب، ج 9، ص 150، ذیل ح 610؛ فقیه، ج 4، ص 185: ذیل ح 647.
منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی؛ موعود اسلام چاپ اول 1388.

قرمانی

«موسی، همان امام بزرگ بی‌نظیر و حجت شب زنده‌داری است که شب را در حال نماز و روز را به روزه‌داری سپری می‌کرد. به خاطر حلم فراوان و گذشت از تجاوزکاران به کاظم موسوم شد. او از آن رو به باب الحوائج معروف است، چون هر کس برای برآورده شدن حاجتش به او متوسل شد، هرگز ناامید برنگشت»[1] .

پی نوشت ها:

[1] اخبار الدول: ص 112.

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمد حسین عطایی.

قرآن تلاوت کردن امام کاظم

قرآن مجید، انیس خلوت‌های امام علیه‌السلام و همدم وی به هنگام وحشتش بود. آن را با دقت و ژرف‌نگری تلاوت می‌نمود. زیباتر از هر کسی تلاوت می‌کرد، و هنگام خواندن محزون بوده و شنوندگان برای تلاوت او گریه می‌کردند [1] .

درباره کیفیت تلاوت قرآن آن حضرت، حفص نقل می‌کند: قرآن خواندن آن بزرگوار غمگین بود. وقتی که قرآن می‌خواند، گویی انسان را مخاطب قرار داده است [2] .

به این ترتیب، قرآن مجید را تلاوت می‌کرد و در تعلیمات و آداب خود، دقیق بود و در امر، نهی و احکام قرآن، به دقت می‌نگریست.

پی نوشت ها:

[1] مناقب: 2 / 279.

[2] بحار: 11 / 265.

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمدحسین عطایی.

همه رفتارهای امامان الگوی دیگران است. همگان شیوه‌ی زندگی و دینی را باید از امامان که اندیشه و رفتارشان بی‌دغدغه است بیاموزند. امام کاظم علیه‌السلام که همانند دیگر امامان از صدای زیبا و دل‌انگیز بهره‌مند بود، زیباترین تلاوت را از قرآن داشت، و احسنهم صوتا بالقرآن. [1] . هنگامی که قرآن می‌خواند خود و شنوندگان گریه می‌نمودند، و کان اذا قرأ القرآن یبکی و یبکی السامعون. شبها را به نماز و تلاوت قرآن صبح می‌کرد، یحیی اللیل کله صلاة و قراءة للقرآن. [2] «هر شب را به نماز و قرائت قرآن شب زنده داری می‌نمود».
حضرت بیشترین اهمیت را به قرآن می‌دادند، کان احفظ الناس بکتاب الله. [3] قرآن را به گونه‌ای قرائت می‌نمود، همانند اینکه به مخاطب خویش هم اکنون خطاب می‌شود، فاذا قرأ فکانه یخاطب انسانا. [4] . این گونه با تفکر و اندیشه قرآن تلاوت نمودن و این گونه با خشوع در محضر کلام الله زانو زمین زدن و شب را تا به صبح تلاوت سخن خدا را داشتن چه تأثیری در روحیه شخص ایفا می‌کند؟! و شخص را تا کجا و تا کدامین مرتبه از مراتب ملکوت اوج و صعود می‌دهد؟! که قرآن نردبان و بالابر ترقی است. امام موسی بن جعفر علیه‌السلام می‌فرماید درجات بهشت به مقدار آیات قرآن است. به قاری گفته می‌شود: اقرأ وارق، [5] با خواندن قرآن می‌توانی مدارج صعود را بپیمایی. قرآن وسیله اوج و تکامل انسان است. ابوالحسن علیه‌السلام با این گونه تلاوت به اوج ملکوت پرواز می‌کند. امام کاظم علیه‌السلام می‌فرماید: حملة القرآن عرفاء اهل الجنة، [6] آنان که قرآن را به همراه دارند عرفا و اهل شناخت و دانشمندان بهشتیان هستند». این گونه تلاوت قرآن حضرت، اسوه و الگوی دیگران است که شیعیان و شیفتگان راهش از وی الگو بگیرند و همانند وی قرآن بخوانند تا قرآن در اعماق جان آنان نفوذ کند و روحیه آنان را تجلی بخشیده و دگرگون سازد.

پی نوشت ها:

[1] کشف الغمة، ج 3، ص 24.

[2] الارشاد، ج 2، ص 235؛ اعلام الوری، ص 310؛ روضة الواعظین، ص 216.

[3] اعلام الوری، ص 310.

[4] اصول کافی، کتاب فضل القرآن باب فضل حامل القرآن، ح 10؛ بحار،

ج 48، ص 111.
[5] همان.
[6] همان، ح 11.
منبع: امام کاظم الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ انتشارات فاطیما چاپ اول 1386.

عن أبی‌ابراهیم موسی بن جعفر علیهماالسلام، قال: ذکر عنده قوم یزعمون أن الله تبارک و تعالی ینزل الی السماء الدنیا. فقال: ان الله تبارک و تعالی لا ینزل و لا یحتاج الی أن ینزل، انما منظره فی القرب و البعد سواء، لم یبعد منه قریب و لم یقرب منه بعید، و لم یحتج بل یحتاج الیه، و هو ذوالطول لا اله الا هو العزیز الحکیم. أما قول الواصفین: انه تبارک و تعالی ینزل، فانما یقول ذلک من ینسبه الی نقص أو زیادة. و کل متحرک محتاج الی من یحرکه أو یتحرک به، فظن بالله الظنون فهلک. فاحذروا فی صفاته من أن تقفوا له علی حد تحدوه بنقص أو زیادة أو تحرک أو زوال أو نهوض أو قعود، فان الله جل عن صفة الواصفین، و نعت الناعتین و توهم المتوهمین. و توکل علی العزیز الرحیم الذی یراک حین تقوم و تقلبک فی الساجدین.
التوحید باب 28 ح 18
ترجمه: از امام هفتم علیه‌السلام است که: جمعی در محضر آن حضرت از گروهی یاد می‌کردند که گمان می‌کنند خداوند متعال فرود می‌آید به آسمان پایین. فرمود: پروردگار متعال فرود نیاید و احتیاجی هم ندارد که فرود آید. و نظرگاه او (مقام نظر کردن او) از نزدیک و دور برابر است: زیرا کسی که به او از جهت معنوی نزدیک است هرگز با دوری ظاهری دور نمی‌شود، و هر که از لحاظ روحانی از او دور است با نزدیکی مسافت نزدیک نخواهد شد.
و او احتیاجی در مقام الوهیت خود به چیزی ندارد، بلکه دیگران به او احتیاج دارند، و باید خودشان را به او نزدیک کنند، و او صاحب وسعت است، و پروردگاری نیست مگر او که عزیز و حکیم است.
أما آنان که او را با فرود آمدن توصیف می‌کنند: أفرادی هستند که خدا را به زیادی و نقصان نسبت می‌دهند، در صورتی که هر حرکت‌کننده‌ای نیازمند است به محرکی که او را به حرکت درآورد، یا به کسی که همراه او به حرکت درآید، پس این أفراد درباره خداوند متعال گمانهای ناروا برده و هلاک شده‌اند.
پس بپرهیزید از آنکه در موضوع صفات او در حد محدودی توقف کرده، و او را به صفات نقص یا زیادتی یا حرکت کردن یا زائل شدن یا برخاستن یا نشستن توصیف و محدود کنید، زیرا خداوند متعال منزه و بلند است از وصف و نعت واصفین و از توهم أشخاصی که با توهم خود او را توصیف و تحدید می‌کنند.
و سپس این آیه را تلاوت فرمود: و توکل علی العزیز الرحیم ألذی یریک

حین تقوم و تقلبک فی الساجدین انه هو السمیع العلیم - 26 / 217.
توضیح: در این روایت شریف قسمتهایی را شرح می‌کنیم:
1- ینزل الی السماء الدنیا: نزول به معنی پایین آمدن از بالا است، خواه در جهت مادی باشد یا روحانی.
و نزول پروردگار متعال قهرا به خاطر توجه مخصوص داشتن و قرب به بندگان خود می‌باشد، و این معنی صحیح نیست: زیرا در مقام روحانی قرب و بعد ظاهری و مکانی و زمانی نبوده، و خداوند متعال محیط بر همه زمان و مکان است.
و این در أجسام است که قرب و بعد زمانی یا مکانی یا علو یا تسفل پیدا می‌کنند - سبحانه و تعالی عما یصفون.
و قرب و بعد در مقام الوهیت از لحاظ روحانی و معنوی باشد، و هرگز کسی که از جهت معنوی نزدیک است: با فاصله مکانی، دور نمی‌شود، و دور از جهت معنوی نیز نزدیک نمی‌شود و او احتیاج به چیزی ندارد که خود را نزدیک کند، بلکه دیگران به او احتیاج دارند که باید خود را به پیشگاه او نزدیک کنند.
2- و هو ذوالطول لا اله: برای اثبات نفی حاجت او به دیگران و احتیاج همه به سوی او، چهار موضوع ذکر شده است:
اول - ذوالطول: طول به فتح مصدر است. و به ضم اسم مصدر باشد، مانند غسل و غسل. و آن در مقابل قصر به معنی کوتاهی است. و بلندی با موضوعات فرق می‌کند.
و بلندی در روحانیات از کمیت نباشد، بلکه از لحاظ قوت و قدرت و سعه وجودی و امتداد صفاتی خواهد بود. و چون به خداوند متعال که نور مطلق و نامحدود است، نسبت داده شود: دلالت می‌کند بر سعه وجودی مطلق غیرمتناهی در همه جهات و صفات از قدرت و علم و حیات و رحمت.
دوم - لا اله الا هو: الاه: به معنی عبادت و تحیر است. چنانکه عبادت به معنی عبودیت و خضوع باشد. و ضمیر - هو: اشاره به ذات واجب مطلق نامحدود است.
و بهترین تعبیر در مقام دلالت بر نور مطلق واجب غیرمتناهی همین کلمه است که اشاره می‌کند به مطلق ذات واجب بدون تقیید به قید و وصفی از صفات و قیود.
سوم - العزیز: عزت در مقابل ذلت است، و دلالت می‌کند به تفوق و استعلاء نسبت به دیگران.
و عزت در وجود خداوند متعال عبارت است از استعلاء و تفوق بالذات نسبت به همه موجدات علوی و سفلی.
چهارم - الحکیم: حکمت به معنی حکم قاطع و یقینی است، و حکیم کسی است که متصف باشد با حکمت. و معارف و حقائق یقینی از مصادیق

حکمت می‌باشد.
و حکیم مطلق در همه امور منحصر به خداوند عالم محیط است.
پس این چهار موضوع اقتضاء می‌کند که: همه به سوی او که صفت قدرت وسیع داشته و معبود مطلق و عزیز و حکیم است، رو آورده، و از پیشگاه او حوائج خود را بخواهند.
3- یقول ذلک من ینسبه الی نقص أو زیادة: نقص در مقابل زیادت باشد. و زیادت ضمیمه و ملحق کردن چیزی است به دیگری پس از تمام شدن آن. و نقص کسر و کم کردن از آن است که به تمامیت نرسد، خواه این نقصان از لحاظ کمیت باشد و یا از جهت کیفیت، و در قسمت مادی باشد یا معنوی. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: قم اللیل الا قلیلا نصفه أو انقص منه قلیلا
أو زد علیه و رتل القرآن 73 / 3.
و نزول کردن به عنوان تسلط و احاطه و ایصال خیر و رحمت: علامت نقصان فی‌نفسه و احتیاج به تکمیل قوی و تتمیم تسلط و سعه احاطه باشد. و سپس که با نزول، عنوان تسلط و احاطه تکمیل یافت: صعود به مقام اول دوباره موجب نقصان خواهد بود.
و اگر فرض کنیم که: در مقام اول تمامیت و کمال بوده است: پس نزول و هبوط از آن مقام موجب نقصان خواهد بود، و یا موجب زیادتی بر کمال و تمامیت.
و به هر حال زیادت و نقصان: دلالت می‌کند بر تحول و تغییر، و عدم ثبوت ذاتی، و بودن فقر و احتیاج.
4- و کل متحرک محتاج الی من یحرکه: حرکت: بودن در محل و مقام دومی است بعد از بودن در محل أول، و به تعبیر دیگر: خروج شیء است از قوه به مقام فعلیت.
و به هر تقدیر: حرکت أمر حادثی است، و هر حادث و متحولی محتاج است به مؤثر و فاعلی که آن أثر را ایجاد کند. و از جهت دیگر: تحول و تغیر از نبود ثبات و وجوب در ذات کشف کرده، و ممکن‌الوجود بودن موضوع را تثبیت می‌کند: زیرا اگر چیزی وجود و هستی ذاتی داشته باشد: به ذات خود اقتضای وجوب و ثبوت و هستی کرده، و برای همیشه در یک حالت و بدون تحول و تغییر خواهد بود. و این معنی در جسمانیات و روحانیات (ماورای عالم ماده) هر دو جاری است، زیرا وجوب ذاتی منحصر به وجود مطلق و نامحدود پروردگار متعال بوده، و سائر موجودات از هر طبقه‌ای باشند: در معرض تحول و تغیر و حرکت هستند.
البته أنواع مختلفی برای حرکت هست که در کتب فلسفه ذکر شده است، و از جمله آنها حرکت ذاتی و جوهری است که در موجودات روحانی نیز جریان پیدا می‌کند.

5- أو يتحرک به: عطف است به - من يحرکه، يعنى أو الى من يتحرک بالمحرک، مانند کسى که در کشتى يا ماشين نشسته، و با حرکت آنها متحرک مى‌شود، و در اين مورد تحرک تبعى و به واسطه صورت مى‌گيرد، و از لحاظ آثار مترقبه فرق نمى‌کند. پس اين گونه گمانها (نزول و حرکت تغير) از روى جهالت و دقت نکردن صورت گرفته، و موجب هلاکت خواهد شد.
6- فاحذروا فى صفاته: و به طور کلى در مقام توصيف خداوند متعال مى‌بايد از آنچه موجب حد و قيد مى‌شود پرهيز کرد، خواه از جهت قيود مادى باشد، يا از جهت جسمانى و زمانى و مکانى باشد، و يا از جهت محدوديت ذاتى باشد.
موضوع زيادت و نقصان: حد از لحاظ کميت و هم وضع است.
و تحرک: به معنى متحرک شدن، از أعراض انفعالى باشد که در أثر تحريک که فعل است مطاوعه و اختيار فعل مى‌شود، و گاهى از مصاديق أعراض أين (حصول در مکان) و متى (حصول در زمان) و وضع (نسبت أجزاء به همديگر و به خارج) خواهد بود.
و زوال: به معنى از ميان رفتن هستى است، و دلالت مى‌کند به انتهاء و به آخر رسيدن هستى يا زندگى چيزى، و اين انتهاء بزرگترين حد بوده، و موجب محدوديت تمام هر موجودى است.
پس يکى از حدودى که سبب محدوديت و متناهى بودن هر چيزى است: زوال ذات يا صفات باشد. و نهوض: به معنى برخاستن و بلند شدن است، و اين معنى حالت مخصوص و قيد مشخصى است که موجب محدوديت در آن وضع و کيفيت خواهد بود.
و قعود: به معنى نشستن است. که حالت و کيفيت مخصوصى است که دلالت مى‌کند بر وضع معين و محدوديت خاص. پس هر کدام از اين حدود که در چيزى ديده شود: علامت محدود بودن، و متناهى گشتن، و متحول شدن، و ثابت نبودن، و احتياج پيدا کردن، و ضعف داشتن، مى‌باشد.
7- فان الله جل عن صفة الواصفين: صفة مثل عدة به معنى وصف با أقوال و حالات و خصوصيات ديگر باشد. و نعت مربوط باشد به آنچه در صفات و خصوصيات ذاتى است، مانند اخلاق نفسانى و امتيازات بدنى. و أما توهم: به معنى اختيار وهميات است، و وهم عبارت است از ادراک معانى جزئى، و مخزن اين معانى را قوه حافظه گويند. پس توصيف کردن خداوند متعال نامحدود مطلق: با حالات و خصوصيات و أعمال ظاهرى، و با مقامات و صفات نفسانى باطنى، و يا طبق توهمات خيالى، که براى وصف‌کننده مطابق فهم خود و به اقتضاى درک محدود و ناقصش، حاصل مى‌شود: برخلاف حقيقت بوده، و پروردگار متعال از اين ادراکات و توهمات و توصيفها و تعريفات منزه و بالا مى‌باشد. و نتيجه اينگونه توصيف

و تعریف: تنزل دادن مقام الوهیت نامتناهی و واجب است به مرتبه جسمانی محدود.
و خداوند متعال عزیز و رحیم بوده، و محیط به همه عوالم و موجودات جزئی می‌باشد، و او همه را و حالات آنها را می‌بیند. پس خداوند متعال به همه موجودات از وجود خود آنها نزدیکتر است، آن هم نزدیکی و قرب حقیقی معنوی، چنانکه می‌فرماید: و نحن أقرب الیه من حبل الورید 50 / 16.
و توصیف او هم باید با صفات و أسماء حسنی صورت گرفته باشد، نه طبق فهم و درک محدود و ناقص ما، چنانکه می‌فرماید: سبحانه و تعالی عما یصفون 6 / 100.

منبع: احادیث صعب امام هفتم و بررسی و تحقیق و توضیح لازم از آنها؛ علامه مصطفوی؛ مرکز نشر آثار علامه مصطفوی چاپ اول 1385.

قوی‌ترین مردم

هر که می‌خواهد که قوی‌ترین مردم باشد پس باید بر خدا توکل نماید.
من أراد أن یکون أقوی الناس فلیتوکل علی الله. [1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالانوار، ج 71، ص 143.
منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول زمستان 1384.

عید نوروز از راه می‌رسید و منصور در تدارک جشن عید بود و برای فردا آماده می‌شد. از آن جایی که خودش اعتبار چندانی نداشت فکری به ذهنش رسید، امام کاظم علیه‌السلام را خواست و گفت: فردا عید نوروز است، از قدیم رسم بوده که کوچک‌ترها به دیدن بزرگ‌ترها می‌رفتند و عید مبارکی می‌گفتند، می‌خواهم فردا این جا باشی و تبریک مردم را پاسخ بگویی.

- اما من در سخنان جدم - رسول‌خدا - چنین چیزی ندیده‌ام، این سنت مربوط به مردم فارس می‌باشد نه عرب، اسلام چنین عیدی را به رسمیت نمی‌شناسد و من پناه می‌برم به خدا از این‌که در دین بدعتی [1] ایجاد کنم. منصور دوانیقی سبیل‌هایش را تاب داد و گفت: می‌دانم، اما این سیاست است که حضور داشته باشی، از تو خواهش می‌کنم و تو را به خدا سوگند می‌دهم که فردا حتما این‌جا باشی.

امام کاظم علیه‌السلام ناگریز قبول کرد.

روز عید فرارسید و سران لشکری و کشوری با دبدبه به حضور امام می‌آمدند و تبریک و شادباش می‌گفتند و هدایای خود را تقدیم می‌کردند، هر کسی هر چه می‌آورد امام به خادم می‌گفت که بنویسد. آخرین نفری که برای تبریک گفتن آمده بود به امام گفت:ای آقا، من پیرمردی فقیرم و چیزی نداشتم که برایتان بیاورم، اما جدم در عزای جدت حسین بن علی علیه‌السلام سه بیت شعر سروده است اگر بپذیرید آن را تقدیم می‌کنم.

- بخوان. پیرمرد سه بیت شعرش را خواند. لرزان خواند. هنگامی که شعرش تمام شد اشک امام جاری شد و فرمود: آفرین، هدیه‌ات را قبول می‌کنم، بیا و کنار من بنشین.

پیرمرد سالخورده با کمک عصایش روی زمین و کنار امام نشست. امام موسی بن جعفر علیه‌السلام به خادمی که هدایا را می‌نوشت گفت: برو به امیرت بگو که این قدر هدایا جمع شده چه کنیم. خادم پیغام امام را به منصور دوانیقی رساند و وقتی بازگشت گفت: او می‌گوید همه‌ی آنها را به شما بخشیده، اختیارش با شماست.

حضرت دستش را روی شانه‌ی پیرمرد گذاشت و فرمود: همه‌ی اینها را به تو می‌بخشم، بردار و ببر. چشم‌های پیرمرد داشت از حدقه در می‌آمد، با تعجب نگاهی به امام کرد و گفت: ولی...

- مال تو است، بردار. پیرمرد که گویی نیروی تازه‌ای یافته بود با دست‌های لرزانش آنها را درون کیسه‌اش ریخت و تشکر کرد و رفت. پس از رفتنش خادم منصور به امام گفت: در مقابل سه بیت شعر، این همه هدیه؟! امام

کاظم علیه‌السلام نگاهی به خدمتکار کرد و برخاست و رفت [2] خدمتکار که ظلم و ستم منصور را به شیعیان دیده بود و اندک بویی از انسانیت برده بود به فکر فرورفت؛ با خود می‌اندیشید «مرثیه برای حسین علیه‌السلام کم چیزی نیست حقا که در راه حسین یک دنیا نیز کم است» .

پی نوشت ها:
[1] داخل کردن چیزی در دین که از دین نیست.
[2] منتهی الآمال، ج 2، ص 345.
منبع: حیات پاکان داستان‌هایی از زندگی امام موسی کاظم؛ مهدی محدثی؛ بوستان کتاب چاپ دوم 1385.

کودکی درد آشنا

مرحوم قطب الدین راوندی و دیگر بزرگان به نقل از عیسی شلمقانی آورده اند:
روزی بر محضر مبارک امام صادق علیه‌السلام وارد شدم و تصمیم داشتم که درباره ی شخصی به نام ابوالخطاب سؤال کنم. همین که داخل منزل حضرت رفتم و سلام کردم، امام علیه‌السلام فرمود: ای عیسی! چرا نزد فرزندم موسی - کاظم علیه‌السلام - نمی‌روی، تا آنچه که می‌خواهی از او سؤال کنی؟! من دیگر سخنی نگفتم و برای یافتن حضرت موسی کاظم علیه‌السلام روانه گشتم؛ و سرانجام او را در مکتب خانه یافتم، که نشسته بود و مدادی در دست داشت. چون چشم آن کودک معصوم بر من افتاد، اظهار داشت:ای عیسی! خداوند متعال در روز أزل از تمامی پیغمبران و خلایق، بر نبوت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و اله و سلم، و نیز خلافت و جانشینی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام عهد و میثاق گرفته است؛ و همگان نسبت به آن وفادار و ثابت هستند. و لیکن عده ای از افراد، ایمانشان حقیقت و واقعیت ندارد، بلکه ایمان آن‌ها عاریه و ظاهری است، که ابوالخطاب نیز از جمله همین افراد می‌باشد.
عیسی شلمقانی گوید: چون از آن کودک، چنین سخنی عظیم را شنیدم، خصوصاً که از نیت و قصد درونی من آگاه بود، بسیار خوشحال شدم؛ و آن حضرت را در آغوش گرفته و پیشانی او را بوسیدم و اظهار داشتم: ذریه رسول الله صلوات الله علیهم، بعضی از بعضی ارث می‌برند و همگان یکی می‌باشند. و پس از آن، نزد امام صادق علیه‌السلام بازگشتم و جریان را برایش بازگو کردم؛ و افزودم بر این که همانا او حجت خدا و خلیفه بر حق رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم است.
سپس امام صادق علیه‌السلام فرمود: چنانچه هر مطلب و سؤالی که داشتی، از این فرزندم - که او را مشاهده نمودی - سؤال می‌کردی، تو را پاسخ کافی و کامل می‌داد [1] .

پی نوشت ها:
[1] الخرایج و الجرایح: ج 2، ص 653، ح 2، بحارالأنوار: ج 48، ص 58، ح 68.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام موسی کاظم؛ عبدالله صالحی؛ مهدی یار.

کاری انجام می‌داد که کسی او را نمی‌دید

طبری امامی از اعمش نقل نموده که دیدم موسی بن جعفر علیهماالسلام آن روزگاری که در زندان هارون بود از زندان بیرون می‌رفت و برمی‌گشت و کسی او را نمی‌دید [1] .

پی نوشت ها:

[1] دلائل‌الامامة، ص 320.

منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی، موعود اسلام چاپ اول 1388.

کشته شدن سگ عزیز هارون الرشید

می‌گویند: چون سینه هارون‌الرشید ملعون تنگ شد از بسیاری آنچه ظاهر می‌شد بر او از فضایل و معجزات و علم و کمالات موسی بن جعفر علیه‌السلام و آنچه می‌شنید از وفور اعتقاد شیعیان در حق آن حضرت و رجوع کردن ایشان در جمیع امور به فرموده آن حضرت، پس بر ملک و پادشاهی خود ترسید. او علناً نمی‌توانست آن حضرت را به قتل برساند، پس تصمیم شومش بر آن قرار گرفت که آن امام عصر را با زهر به شهادت برساند.
پس طبق خرما را طلبید و بعد رشته‌ای را در میان زهر فرو برد و آن رشته را مکرر در میان یک عدد خرما کشید تا آنکه زهر کاملاً در آن خرما جای گرفت. سپس آن را در میان خرماهای دیگر گذاشت، و سینی را به خادم خود داد و گفت: «این سینی را نزد موسی بن جعفر ببر و بگو: رطب نفیسی برای خلیفه آورده بودند و خلیفه نخواست که آنها را بدون شما بخورد. پس این خرماها را با دست خود برای شما جدا کرده است که باید همه آنها را میل بفرمائی، و آنجا بایست تا همه خرماها را بخورد، و نگذار که کس دیگر از آن بخورد.» چون خادم، سینی را به امام کاظم علیه‌السلام آورد و صحبتهای هارون ملعون را رساند، حضرت کاظم علیه‌السلام خلالی را طلبید. خادم در برابر آن حضرت ایستاد و حضرت مشغول رطب خوردن شد، و با آن خلال رطب برمی‌داشت و تناول می‌نمود. هارون ملعون سگی داشت که بسیار او را دوست می‌داشت و زنجیرهایی از طلا و نقره در گردن او گذاشته بود. در آن وقت به اعجاز امام کاظم علیه‌السلام، آن سگ خود را از بند رها کرد، و زنجیرهای خود را بر زمین می‌کشید تا اینکه پیش آن حضرت آمد و در برابر ایشان ایستاد. امام کاظم علیه‌السلام آن رطب زهرآلود را با خلال برداشت به نزدیک آن سگ انداخت و سگ آن رطب زهرآلود را خورد. در همان ساعت آن سگ بر زمین افتاد فریادی کرد و پاره پاره شد. امام کاظم علیه‌السلام بقیه رطبها را میل نمود و خادم سینی را برداشت و به نزد آن ملعون برد. هارون پرسید: «آیا همه رطبها را خورد؟» خادم گفت: «بلی». هارون پرسید: «بعد از خوردن، او چه تغییری کرد؟» خادم گفت: «تغییری در او ندیدم.» چون آن ملعون خبر مردن سگ را شنید، ناراحتی و اضطراب زیادی در او بوجود آمد. پس بر سر آن سگ آمد و دید که پاره پاره شده است و اثر زهر در آن ظاهر است. هارون، به غضب آمد و خادم را طلبید و شمشیری حاضر کرد. به او گفت: «اگر در مورد رطب‌ها به من راست نگوئی تو را به قتل می‌رسانم.» خادم چون شمشیر را دید آنچه واقع شده بود را نقل کرد. آن ملعون گفت: ما را در

مورد موسی بن جعفر هیچ چاره‌ای نیست! رطب نفیس ما را خورد و سگ عزیز ما را کشت و زهر ما را ضایع کرد.»[1] .

پی نوشت ها:

[1] عیون اخبار الرضا علیه‌السلام.

منبع: حدیث اهل‌بیت: عجایب و معجزات شگفت انگیزی از امام کاظم؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس، شاکر چاپ اول 1386.

کمال الدین محمد بن طلحه شافعی

«ابوسالم نصیبی» از اکابر و رؤسای علمای شافعی و مؤلف کتاب «مطالب السئول فی مناقب آل الرسول» (652 - 583 ه) درباره امام کاظم علیه‌السلام می‌نویسد:
«هو الإمام الکبیر القدر العظیم الشأن الکبیر المجتهد الجاد فی الإجتهاد المشهور بالعباده المواظب علی الطاعات المشهور بالکرامات یبیت اللیل ساجدا و قائما و یقطع النهار متصدقا و صائما و لفرط حلمه و تجاوزه عن المعتدین علیه دعی کاظما کان یجازی المسیء بإحسانه الیه و یقابل الجانی بعفوه عنه و لکثرة عباداته کان یسمی بالعبد الصالح و یعرف فی العراق بباب الحوائج الی الله لنجح مطالب المتوسلین الی الله تعالی بکراماته تحار منها العقول و تقضی بان له عندالله تعالی قد صدق لا تزل و لا تزول...» [1] . «او امامی است کبیر القدر، عظیم الشأن، کثیر التهجد، مجد در اجتهاد مشهور به عبادت، مواظب بر طاعات مشهور به کرامات، شب را در حال سجده و قیام به روز می‌آورد و روز را به آخر می‌رساند با تصدق و روزه به پایان می‌برد و به سبب کثرت حلمش و گذشتش از جرم تقصیر کنندگان «کاظم» خوانده می‌شد و کسی که به او بدی کرده بود، او را با احسان و نیکی جواب می‌داد و کسی که به او جنایتی کرده بود، با عفو و گذشت مقابله می‌نمود و به جهت کثرت عباداتش «عبدصالح» نامیده شد و در عراق به «باب الحوائج الی الله» شناخته می‌شود زیرا که هر کس به او متوسل می‌شد، به حاجت خود می‌رسید کراماتش عقلها را حیران می‌کند و مسلم می‌دارد که برای آن حضرت نزد خداوند تعالی سابقه نیک است که زایل شدنی نیست».

پی نوشت ها:
[1] مطالب السؤول، ص 83، چاپ سنگی که با کتاب تذکرة الخواص، سبط ابن‌جوزی، در ایران چاپ شده است.
منبع: امامان اهل‌بیت در گفتار اهل سنت؛ تحقیق و نگارش داود الهامی؛ مکتب اسلام چاپ اول پاییز 1377.

کسانی که باید به آنان حکمت آموخت

حکمت را به افراد نادان نیاموزید چرا که بدان ستم می‌کنید، و از اهلش دریغ ندارید که به آنان ستم روا می‌دارید.
قوله فیمن بذل له الحکمة
لا تمنحوا الجهال الحکمة فتظلموها، و لا تمنعوها اهلها فتظلموهم.

منبع: صحیفه امام کاظم؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول 1381.

کار در مزرعه

علی بن حمزه گوید:
حضرت امام موسی بن جعفر علیه‌السلام را در مزرعه خود دیدم که به زحمت کار می‌کرد و بسیار عرق کرده بود. عرض کردم: « فدایت شوم! خدمتکاران و غلامان تو نیستند که خود متحمل این کار سخت شده‌اید؟ » فرمود: « آن کس که از من و پدرم بهتر بود در زمین کار کرده است. رسول خدا و امیرمؤمنان و تمام پدران من به دست خود در زمین زراعتی خویش کار کرده‌اند و این کار پیغمبران و اوصیای ایشان و صالحان و پاکان بوده است.
چه چیز لذت بخش‌تر از این است که آدمی بتواند آبی تهیه کند و به دست خود محصولی به دست آورد و از آن به خویشاوندان و دوستانش انفاق نماید. » آنگاه فرمود: « چون میوه درختان رسید ابتدا سهم خدمتکاران و کارگران را که زحمت پرورش آن را کشیده‌اند بدهید و بعد به شکرانه نعمت، به خویشاوندان و ارحام و دوستان خود بدهید و آنگاه مازاد آن را بفروشید و زکات آن را بدهید، تا خداوند به محصول شما برکت دهد. [1] .

پی نوشت ها:
[1] عمادزاده، زندگانی امام موسی بن جعفر (ع)، ج 2، ص 23.
منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام موسی بن جعفر؛ سید علی حسینی قمی، نبوغ چاپ دوم 1382.

کمک سرشار از کشاورز ورشکسته

عیسی بن محمد بن مغیث یکی از کشاورزان با سابقه مدینه بود که 90 سال از عمرش گذشته بود، او گفت: سالی صیفی کاری خوبی در اطراف مدینه نمودم، ولی هنگام رسیدن محصول (خربزه و خیار و کدو) ملخهای بسیار آمدند و همه کشاورزی مرا نابود کردند در نتیجه 120 دینار به اضافه قیمت دو شتر خسارت دیدم، در غم و اندوه بسر می‌بردم و سر بر زانوی غم نهاده بودم، ناگاه دیدم امام کاظم علیه‌السلام نزد من آمد و سلام کرد و فرمود: «حالت چطور است؟»

عرض کردم: مانند کسی هستم که محصولش را درو و چیده باشند، ملخها آمدند و همه را خوردند. امام کاظم: چقدر خسارت دیده‌ای؟ گفتم: 120 دینار به اضافه قیمت دو شتر.

امام کاظم علیه‌السلام همان دم به یکی از خدمتکارانش به نام عرفه فرمود:» 150 دینار که سی دینارش سود است، به اضافه دو شتر به عیسی بن مغیث تحویل بده. او به این دستور عمل کرد، عیسی بن مغیث به امام عرض کرد: «مبارک باشد از شما تقاضا دارم وارد زمین شوی و برایم دعا کنی.» آن حضرت وارد زمین شد و دعا کرد تا خداوند به زراعت عیسی برکت دهد، سپس حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرد که فرمود: تمسکوا ببقایا المصائب: «باقیمانده‌های بلاها را محکم نگهدارید.» ابن‌مغیث می‌گوید: من با آن دو شتر، در آن زمین بلازده کار کردم، و به موقع به آبیاری آن پرداختم، و خداوند برکت داد و محصول سرشاری به دستم آمد که آن را به ده هزار دینار فروختم [1] .

پی نوشت ها:

[1] کشف الغمه، ج 3، ص 11 - اعیان الشیعه، ج 2، ص 7.

منبع: نگاهی بر زندگی امام کاظم؛ محمد محمدی اشتهاردی، نشر مطهر چاپ دوم بهار 1377.

کرامت امام کاظم

امام کاظم علیه‌السلام سخاوت عجیبی داشت، و اگر ثروتی به دستش می‌آمد، آن را به طور فراوان بین نیازمندان تقسیم می‌کرد، کیسه‌های پولی که به مستمندان می‌داد کمتر از 300 یا 400 دینار نبود، به طوری که کیسه‌های آن حضرت ضرب‌المثل در مورد سخاوت او گردید، بستگانش می‌گفتند: «شگفتا از کسی که کیسه امام کاظم علیه‌السلام به او برسد و او از اندکی آن شکایت نماید!» شخصی به نام محمد بن عبدالله بکری می‌گوید: سخت مقروض بودم، وارد مدینه شدم و سنگینی قرض مرا درمانده کرده بود، با خود گفتم اگر به محضر امام کاظم علیه‌السلام بروم، شادمان خواهم شد، به محضرش رفتم و وضع خود را برایش شرح دادم، به خانه‌اش رفت و بی‌درنگ بیرون آمد، به غلامش فرمود: از اینجا برو، او رفت، امام دستش را به سوی من دراز کرد و کیسه‌ای که محتوی سیصد دینار بود به من داد، سپس برخاست و رفت و من با آن پول قرضهایم را ادا کردم و معاش زندگیم را تأمین نمودم [1] . آن حضرت شبانه در تاریکی به طور ناشناس، درهم و دینار و خواربار به نیازمندان می‌رسانید، آنها نمی‌دانستند که آن همه کمکهای فراوان توسط چه کسی به آنها می‌رسد [2] . یک بار فقیری نزد آن حضرت آمد و پس از اظهار تهیدستی گفت: «اگر صد درهم داشتم با آن کاسبی می‌کردم و از تنگدستی نجات میافتم.» امام کاظم علیه‌السلام با چهره‌ای گشاده و خندان به او فرمود: «من از تو یک سؤال می‌کنم، اگر پاسخ دادی، ده برابر آن را به تو خواهم داد.» فقیر گفت: بپرس.

امام کاظم علیه‌السلام به او فرمود: اگر بنا باشد تو در دنیا آرزویی کنی، چه آرزو می‌کنی؟

فقیر: آرزو می‌کنم به ادای حقوق برادران دینی، توفیق یابم، و برای حافظ جان آنها از خطر دشمن، قانون تقیه را رعایت نمایم. امام کاظم: چرا دوستی ما خاندان را آرزو نمی‌کنی؟

فقیر: این خصلت را که دارا هستم، و خدا را به خاطر داشتن این صفت سپاس می‌گویم، ولی آن را که ندارم آرزو می‌کنم. امام کاظم: پاسخ نیک دادی آفرین، آنگاه دو هزار درهم (بیست برابر خواسته او) به او داد و به او فرمود: این پول را در تجارت و خرید و فروش «مازو» (دانه‌هایی که برای رنگ کردن و دباغی به کار می‌برند) به کار بزن، زیرا این کالا خشک است (و کمتر آسیب می‌بیند). فقیر همین کار را کرد و زندگیش را سامان بخشید [3] .

پی نوشت ها:

[1] اعیان الشیعه، ج 2، ص 7.

[2] مناقب آل ابیطالب، ج 4، ص 318.

[3] انوار البهیه، ص 292.

منبع: نگاهی بر زندگی امام کاظم؛ محمد محمدی اشتهاردی، نشر مطهر چاپ دوم بهار 1377.

کفاره‌ی خدمت به حاکمان

کفاره‌ی کارمندی سلطان، احسان به برادران دینی است.
کفارة عمل السلطان الاحسان الی الاخوان [1] .

پی نوشت ها:
[1] تحف العقول، ص 410.
منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول زمستان 1384.

کلید بصیرت

در دین خدا، دنبال فهم عمیق باشید؛ زیرا فهم عمیق در دین، کلید بصیرت و کمال عبادت و سبب تحصیل مقام‌های والا و مراتب شکوهمند در امور دین و دنیاست. و برتری فقیه بر عابد، مانند برتری آفتاب است بر کواکب، و کسی که در دینش فهم عمیق نجوید، خداوند هیچ عملی را از او نپسندد.
تفقهوا فی دین الله فان الفقه مفتاح البصیرة، و تمام العبادة و السبب الی المنازل الرفیعة و الرتب الجلیلة فی الدین و الدنیا، و فضل الفقیه علی العابد کفضل الشمس علی الکواکب، و من لم یتفقه فی دینه لم یرض الله له عملا. [1] .

پی نوشت ها:

[1] تحف العقول، ص 410.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول زمستان 1384.

گرفتاری در دنیا از لوازم ایمان

«مثل المؤمن مثل کفتی المیزان کلما زید فی ایمانه زید فی بلائه لیلقی الله عزوجل و لا خطیئة.» [1] .
مثل مؤمن، مثل دو کفه ترازو است که هر مقدار بر ایمان او افزوده شود بر بلا و گرفتاری‌اش نیز افزوده خواهد شد تا پاک و بدون گناه به دیدار خدای بزرگ بشتابد.
از این روایت شریف دو نکته مهم استفاده می‌شود.
1- ملازمت و تفکیک ناپذیری ایمان با گرفتاری دنیوی. ما نباید تصور کنیم وجود مشکلات مادی و گرفتاری‌های دنیوی در زندگی یک فرد دلیل بر بی‌توجهی خداوند نسبت به وی و واگذاری او به خود است؛ بلکه بر عکس، نشانه قرب و منزلت ویژه انسان گرفتار نزد پروردگار خویش است؛ از این رو می‌بینیم اولیای الهی که بالاترین مقام را نزد خداوند دارند بیشتر از دیگران دست به گریبان مشکلات و گرفتاری‌های دنیوی هستند.
البته منظور از این گرفتاری‌ها آن سنخ گرفتاری‌هایی است که در جریان دستیابی مؤمن به
کمال معنوی و هدف عالی برای وی پیش می‌آید، نه آن سنخ گرفتاری‌هایی که نتیجه بی‌برنامگی، سوء تدبیر و ندانم‌کاری‌های انسان است.
2- اثر پاکسازی بسیار ارزنده‌ای که این گرفتاری‌ها برای مؤمن دارد. از آنجا که خداوند نسبت به بنده مؤمن و مخلص خود عنایت ویژه دارد، پاداش مهم و بس بزرگی برای گرفتاری‌ها و مصائبی که در جریان طی مراحل و انجام وظیفه برای وی پیش می‌آید، منظور کرده است و آن طهارت و پالایش او از هر گونه خطا و نافرمانی به هنگام مرگ و دیدار پروردگار است. این فرجام کار و پاداش ارزنده، تحمل هر گونه مشکل و مصیبتی را برای انسان مؤمن آسان می‌سازد.

پی نوشت ها:
[1] امالی، شیخ طوسی، ج 2، ص 244.
منبع: زندگانی امام کاظم؛ علی رفیعی، سید محمد حسینی؛ پاییز 1374
ناشر: مؤسسه فیض کاشانی

گنجشک هراسان

در « مدینة المعاجز » از ابوجعفر طبری روایت شده که:
احمد بن محمد معروف به « غزال » گفت: در خدمت امام کاظم علیه‌السلام در منزل نشسته بودیم. ناگهان گنجشکی آمد و خود را در حضور امام علیه‌السلام بر زمین زد و مرتب صیحه و فریاد می‌زد و بسیار مضطرب بود. حضرت فرمود: « می‌دانید چه می‌گوید »؟ من گفتم: « نه! ای پسر رسول خدا! » فرمود: « می‌گوید ماری به لانه‌ی من حمله کرده و می‌خواهد تخم‌های مرا بخورد و جوجه‌های مرا برباید. هم اکنون به داد من برسید ». آنگاه فرمود: « همراه این گنجشک بروید و مار را از او دفع کنید ». غزال گوید: « برخاستم و با چند نفر به دنبال گنجشک حرکت کردم. چون به لانه‌ی گنجشک رسیدم ماری سیاه و مهیب دیدم که می‌خواهد از درخت بالا رود و به طرف چپ و راست می‌چرخید. سپس مار را کشتیم و گنجشک را از شر او آسوده نمودیم ». [1] .

پی نوشت ها:
[1] ابن‌شهر آشوب، مناقب آل ابی‌طالب، ج 4، ص 290.
منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام موسی بن جعفر؛ سید علی حسینی قمی؛ 1382؛ نشر نبوغ

گریه امام کاظم از ترس خدا

امام موسی علیه‌السلام بیش از همه مردم خوف و خشیت خدا را داشت، او چون جدش، امیرالمؤمنین علیه‌السلام، مظهر خوف و خشیت از خدا بود. راویان درباره اندازه خوف آن بزرگوار از خدای متعال، نقل کرده و می‌گویند: که همواره از خوف خدا می‌گریست تا این که محاسن شریفش از اشک چشمش تر می‌شد [1] .

پی نوشت ها:

[1] کشف الغمه: ص 247.

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمدحسین عطایی.

گذشت

آورده‌اند وقتی آزار می‌شد یا پشت سرش بدگویی می‌کردند، همین که خبردار می‌شد، به جای واکنش منفی، کیسه‌ای پر از زر و سیم برای آزار رسان می‌فرستاد. [1] ابن جوزی در صفة الصفوه نوشته است: «کریم، حلیم و با گذشت بود.» [2] .

ابن طلحه نیز در کتاب مطالب السؤول می‌نویسد: «اگر کسی در حق او کار ناپسندی مرتکب می‌شد، با احسان خود به او پاسخ می‌داد. با کسانی که به او جنایت می‌کردند، گذشت داشت و چون با گذشت بود، به «کاظم؛ فرو خورنده خشم» معروف شد.» [3] .

البته احسان به توهین کنندگان، به آگاهی و ناآگاهی آنان بستگی داشته است. گروهی به امام جسارت می‌کردند، ولی امام را نمی‌شناختند. امام، نه تنها از این گروه می‌گذشت، بلکه فراتر از آن، بدی‌های آنها را با احسان و هدیه پاسخ می‌داد و آنها را شرمنده می‌کرد. گروهی دیگر، با علم و انگیزه و با وجود شناخت امام، به ایشان توهین می‌کردند. بدیهی است احسان به این افراد معنا نداشت و امام تنها از آنان می‌گذشت.

پی نوشت ها:

[1] تاریخ بغداد، ج 13، ص 31؛ تهذیب الکمال، ج 29، ص 43؛ سیراعلام النبلاء، ج 6، ص 271.

[2] صفة الصفوه، ج 1، ص 399.

[3] مطالب السؤول، ص 83.

منبع: امام کاظم از دیدگاه اهل سنت؛ علی اصغر قربانی؛ مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما 1385.

گره‌گشایی از کار دیگران

پیشوای هفتم (ع) نسبت به همه مردم، مهربان و دلسوز بود و در رفع نیازمندی‌ها و مشکلات آنان می‌کوشید، هیچ کس بدان حضرت روی نمی‌آورد مگر آن که خوشحال و راضی بر می‌گشت. علی بن طاهر صوری از یکی از اهالی ری نقل می‌کند که می‌گفت: «یکی از نویسندگان یحیی بن خالد به حکومت ری منصوب شد. من مقداری مالیات بدهکار بودم و می‌ترسیدم چنان چه آن را از من مطالبه کند تهیدست شوم. عده‌ای گفتند: او طرفدار مذهب اهل بیت است، ولی من همچنان از رفتن نزد او بیمناک بودم. سرانجام تصمیم گرفتم به نزد مولایم موسی بن جعفر (ع) بروم و او را در جریان بگذارم. پس از آن که خدمت امام رسیدم آن حضرت نامه‌ای بدین مضمون برای والی ری نوشت: «به نام خداوند بخشنده مهربان. بدان! برای خداوند در زیر عرشش سایه‌ای است که از آن بهره نمی‌گیرد مگر کسی که به برادرش نیکی کند، یا او را از غم و اندوهی رهایی بخشد و یا او را خوشحال سازد؛ حامل نامه برادر توست. والسلام».
پس از بازگشت، نزد والی رفتم و گفتم: فرستاده امام صابر هستم. والی با پای برهنه تا در خانه آمد و مرا در بغل گرفت و بوسید و از حال امام رضا (ع) پرسید و پس از مشاهده دستخط امام (ع) نیمی از اموال خود را به من داد، آنگاه اسم مرا از دفتر مالیات حذف کرد و نسبت به بدهی‌هایم قبض رسید داد.» [1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالانوار، ج 48، ص 174.
منبع: زندگانی امام کاظم؛ علی رفیعی، سید محمد حسینی؛ مؤسسه فیض کاشانی چاپ اول پاییز 1374.

گناهان تازه، بلاهای تازه

هر گاه مردم گناهان تازه‌ای کنند که پیشتر نمی‌کردند، خداوند بلاهایی تازه بر آنها وارد کند که حساب نمی‌کردند.
کلما أحدث الناس من الذنوب ما لم یکونوا یعملون أحدث الله لهم من البلاء ما لم یکونوا یعدون. [1] .
پی نوشت ها:
[1] تحف العقول، ص 410.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول زمستان 1384.

پشت در نشسته و سرش را بین زانوانش گرفته بود و زارزار مثل ابر بهاری می‌گریست. جلو رفتم و گفتم: تو غلام این خانه‌ای؟
- آری.
- چه شده، چرا اینجا نشسته‌ای و مثل بچه‌ها گریه می‌کنی.
قطره‌های درشت اشک را که روی صورت سیاهش ریخته بود پاک کرد و گفت: از ترسم بیرون آمده‌ام.
- چرا.
- می‌ترسم مرا تنبیه کند.
-ای بابا، تو که جان مرا به لبم رساندی، حرف بزن ببینم چه شده.
- قول می‌دهی واسطه شوی و بخواهی که مرا تنبیه نکند؟
- بستگی دارد که چه کار کرده باشی.
غلام سیاه، دستی به موهای وز وزی سرش کشید و گفت: امام من به من مقداری پول داده بود تا از بازار تخم‌مرغ بخرم، در راه غلام خانه‌ی روبه‌رو را دیدم که او هم به بازار می‌رفت؛ هر دو مقداری پول در دستمان بود و وسوسه شدیم یک دست قمار بازی کنیم.
- عجب، پس قمار هم بازی می‌کنی، حالا بردی یا باختی؟ غلام سرش را پایین انداخت و پس از کمی مکث کردن گفت: بار اول باختم، ولی بار دوم برنده شدم و مقداری هم پول اضافه به دستم رسید و تخم مرغ خریدم و به خانه آمدم. ناهار پخته شد و آن را جلو امام گذاشتیم... پول‌های اضافه را به غلام دیگری که پیش ماست نشان دادم و با خوشحالی گفتم که «این پول‌ها مال خودم است» . وقتی فهمید که از چه راهی به دست آمده دو دستی بر سرم کوبیدو گفت «چخاک بر سرت» . گفتم «مگر چه شده» وا و درحالی که می‌رفت به امام خبر بدهد گفت «دیگر می‌خواستی چه بشود، با پول آلوده تخم مرغ خریده‌ای» . صدای امام را شنیدم که می‌گفت «زود برو یک طشت بیاور» . انگشت خود را به گلو کرد و هر چه خورده بود بالا آورد. آن قدر این کار را کرد که از چشمانش اشک درآمد و من که ترسیده بودم دوان دوان خود را به بیرون رساندم.
- برخیز و برویم به داخل خانه تا من برای ایشان توضیح دهم، تو شرم نکردی که قمار بازی کردی؟ هر دو نفر به داخل خانه رفتیم. امام کاظم از شدت تهوع [1] بی‌رمق نشسته بود. جلو رفتم و گفتم: آقا این مرد اشتباه کرده و الآن نیز پشیمان است، او را ببخشید (به غلام اشاره کردم که معذرت خواهی کند). غلام خود را روی پاهای امام کاظم علیه‌السلام انداخت و زارزار گریست و عذرخواهی کرد. در این لحظه، دستی زیر بغل

غلام را گرفت و او را از زمین بلند کرد. آن امام مهربان، به چشم‌های اشکبار غلام نگاهی کرد، اما چیزی نگفت و رفت.غلام به مرد عرب گفت: او مرا می‌بخشد؟
- اگر من ارباب تو بودم می‌کشتمت، شانس آورده‌ای که آقای تو کاظم (کنترل کننده‌ی خشم) است و با نگاه تو را تنبیه می‌کند... حال تو نیز توبه کن و برای جبران اشتباهت هرگز دست به قمار نزن. [2] . کدام بهتر بود سوار الاغش شد و به اطراف مدینه رفت تا او را هنگام کار در مزرعه‌اش ببیند. از دور او را دید که مشغول کشاورزی است. همچنان سواره به پیش رفت و وارد مزرعه‌ی او شد. مرد عرب وقتی دید شخصی با مرکبش به مزرعه‌اش داخل شده و همین طور پیش می‌آید دست از کار کشید، فریاد زد: آهای،کجا می‌آیی، مگر نمی‌بینی مزرعه است، کشت و زرع ما را خراب نکن، از آن طرف بیا. اما سوار بدون توجه به او جلو آمد تا به نزد او رسید. با روی باز سلام کرد و خسته نباشی گفت و حالش را پرسید. مرد عرب که اگر کاردش می‌زدی خونش در نمی‌آمد گفت: مرد حسابی، چه سلامی، چه علیکی، مگر نمی‌بینی این جا را کاشته‌ام، همین طور سرت را پایین انداخته‌ای و می‌آیی؟ سوار گفت: هزینه‌ی تخم و کاشت تو در این مزرعه چقدر شده؟
چ- صد دینار.
- امیداوری که از فروش محصولاتش چقدر به دست آوری.
- نمی‌دانم، علم غیب که ندارم.
- حدودا چقدر تخمین می‌زنی.
- شاید دویست دینار.
امام کاظم علیه‌السلام از مرکبش پایین آمد و کیسه‌ای پول به او داد. مرد عرب گفت: این چیست.
- سیصد دینار پول.
- ولی من مزرعه‌ام را نه می‌فروشم و نه اجاره می‌دهم.
- کسی هم چنین قصدی ندارد، این سیصد دینار پول برای تو، مزرعه‌ات هم مال خودت، ان شاءالله آن مقداری که امیدواری، به دست آوری. چگونه ممکن بود، او همیشه با امام دشمنی می‌کرد و با کمال گستاخی به پدران امام کاظم فحش می‌داد، مخصوصا به علی علیه‌السلام. مرد عرب که تحت تأثیر بزرگواری او قرار گرفته بود شرمنده و سرافکنده به نزد او آمد و با یک دنیا خجالت و شرمندگی گفت: بد زبانی مرا ببخش، من به اجداد شما خیلی بی احترامی کردم، لیاقت این هدیه‌ی شما را ندارم. امام سوار شد و رفت و او با خود فکر می‌کرد که عجب آدم بزرگواری است، من در جمع دوستانش به او فحش دادم و ناسزا گفتم، اما او در خلوت برایم پول آورده تا آبرویم نریزد. مدتی از این واقع گذشت. او نمی‌توانست چشم در چشم

امام بیندازد تا این که روزی به مسجد رفت. وقتی امام کاظم علیه‌السلام وارد شد از جا برخاست و در حالی که بسیار خوشحال و خندان بود گفت: خدا آگاه‌تر است که رسالتش را در کجا قرار دهد. [1] .
یاران امام به پچ‌پچ افتادند. یکی می‌گفت «این مرد همان نوه‌ی عمر نیست که به امام فحش می‌داد» آن یکی می‌گفت «آری، خودش است، برویم ببینیم چه شده» . وقتی علت را از او پرسیدند، او فقط گفت: در اشتباه بودم.
امام بعد از نماز به سمت خانه حرکت کرد. یکی از یاران به سرعت خود را به امام رسانید و گفت: آقا این مرد همان نوه‌ی عمر نبود؟
- چرا.
- پس چطور شده که امروز این قدر عوض شده.
امام جریان را گفت و سپس فرمود: شما می‌خواستید آن مرد بدزبان را بکشید، اما من اجازه ندادم. کدام یک از این راه‌ها بهتر بود، آنچه شما می‌خواستید یا آنچه من کردم؟ از این بزرگواری امام انگشت تعجب به دندان گرفته بودم، واقعا که او کاظم [2] بود و لقب خوبی را به خود اختصاص داده بود. [3] .

پی نوشت ها:
[1] استفراغ.
[2] فروع کافی، ج 5، ص 123.
[1] (الله أعلم حیث یجعل رسالته) «انعام (6) آیه‌ی 124».
[2] کاظم یعنی فروخورنده خشم.
[3] منتهی الآمال، ج 2، ص 344.
منبع: حیات پاکان داستان‌هایی از زندگی امام موسی کاظم؛ مهدی محدثی؛ بوستان کتاب چاپ دوم 1385.

مؤمن طاق

چون مغازه مؤمن طاق در کوفه زیر طاقی قرار گرفته بود به این نام مشهور شد.
محمد بن علی بن نعمان، کنیه‌اش ابوجعفر و لقب او مؤمن طاق، از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهماالسلام بود، و نزد امام صادق علیه‌السلام منزلتی عظیم داشت، و آن گرامی او را در ردیف بزرگان اصحاب خویش یاد نموده است. [1] .
مؤمن طاق این یارایی را داشت که با هر مخالفی بحث کند و بر او غالب گردد.
امام صادق علیه‌السلام برخی از یاران خود را به خاطر عدم توانایی و استعدادشان از بحث‌های کلامی بازداشت، وی به مؤمن طاق ورود به این مباحث را توصیه می‌فرمود.
امام صادق علیه‌السلام در شأن او به خالد فرمود: «صاحب طاق با مردم به بحث می‌پردازد و همچون باز شکاری بر شکار فرود می‌آید و تو اگر بالت را بچینند هرگز پرواز نمی‌کنی». [2] .
وقتی امام صادق علیه‌السلام رحلت کرد؛ ابو حنیفه به مؤمن طاق به طعنه گفت: «امام تو درگذشت».مؤمن طاق بی درنگ گفت: «ولی امام تو تا «روز وقت معلوم» مهلت داده شده است. [3] .یعنی امام تو شیطان است که خدا در قرآن درباره او فرمود: «فانک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم». [4] .

پی نوشت ها:
[1] رجال کشی، ص 135 و 239 و 240.
[2] رجال کشی، ص 186.
[3] رجال کشی، ص 187.
[4] سوره حجر، آیه 38.
منبع: زندگانی چهارده معصوم؛ سید محسن خرازی و سایر هیئت تحریریه مؤسسه در راه حق؛ پاییز 1386 نشر مسجد مقدس جمکران

مثنی الحناط

ابن قولویه از او روایت نموده که شنیدم موسی بن جعفر علیهماالسلام می‌فرمود: هر که به زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام برود در حالی که به حق او عارف باشد خداوند گناهان گذشته و آینده وی را بیامرزد [1] .

پی نوشت ها:

[1] کامل‌الزیارات، ص 139.

منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی؛ موعود اسلام چاپ اول 1388.

مقام پدر

آن روز برای کاری به در خانه‌ی دوستم رفته بودم. پسرش در را باز کرد و از همان جا با صدای بلند فریاد زد: آهای، نعمان بیا با تو کار دارند.
قبلا از دوستانم شنیده بودم که پدرش را با نام کوچکش صدا می‌کند، اما نمی‌دانستم این‌قدر بی‌ادبانه و گستاخانه. نعمان به کنار در رسید و با هم سلام و علیک کردیم. گفت: بفرما منزل.
- نه، کار دارم.و باید بروم، آمده‌ام آن امانت را پس بگیرم.
- صبر کن الآن می‌آورم.
- راستی اگر وقت داری لباس بپوش و تو همراه من بیا.
- حتما، چه بهتر از این، اتفاقا حوصله‌ام سر رفته بود، صبر کن تا چند لحظه‌ی ذیگر حاضر می‌شوم. با هم به راه افتادیم. پس از طی مسافت کمی به او گفتم: نعمان، اگر تو را یک نصیحت کوچکی کنم نارحت نمی‌شوی؟
- نه، بگو.
- ببین تو دوست صمیمی من هستی و دوست باید آینه‌ی دوست باشد و عیب‌هایش را بی‌کم وکاست به او نشان دهد.
- می‌دانم، حال عیب من چیست.
- تو که نه، ولی پسرت را می‌گویم، نباید به او اجازه بدهی که به تو نعمان بگوید.
- پس چه بگوید.
- بگوید پدر، بابا... چه می‌دانم، چیزی بگوید که نشانه‌ی احترام به پدر باشد. - اتفاقا من فکر می‌کنم در این صورت بین پدر و پسر رفاقت و صمیمیت ایجاد می‌شود، تازه من نیز اعتراضی ندارم، بگذار هر چه دوست دارد صدایم کند.
- یعنی فکر می‌کنی این طور بهتر است؟
- بهتر که نه، امام فرقی هم نمی‌کند. مشغول صحبت بودیم که جلو خانه‌ی امام به ایشان برخوردیم. امام کاظم علیه‌السلام احوال ما را پرسید و ما را به منزلش دعوت کرد. با این کار داشتیم ولی دعوت او را پذیرفتیم. هر بار که به حضورش رسیده بودم حرفی، مطلبی یاد گرفته بودم، سخنانش باری از علم و معرفت داشت. هر کسی که به حضورش می‌رسید این دریای پهناور مرواریدی را تقدیم او می‌کرد و بر معلومات او می‌افزود. در آن عصر گرم تابستان ترجیح دادیم در حیاط بنشینیم، چون داخل اتاق گرما بیداد می‌کرد. فرصت را غنیمت شمردم تا هم خودم چیزی یاد بگیرم و هم نعمان را آگاه کنم، گفتم: ای آقا، حق پدر بر فرزندش چیست.

نعمان سرش را به طرفم چرخاند چشم غره‌ای رفت، گویی خجالت می‌کشید امام کاظم علیه‌السلام جریان او را بفهمد.
حضرت موسی بن جعفر گفت: از پدرانم شنیده‌ام که مردی خدمت جدم - رسول‌خدا- رسیده و همین سؤال را پرسیده بود و پیامبر در جوابش فرموده بود «فرزند باید درباره‌ی پدرش چند چیز را مراعات کند؛ همانند دیگران او را به اسم نخواند، جلوتر از او راه نرود، قبل از نشستن او ننشیند و کاری انجام ندهد که مردم بگویند بر پدرت لعنت» [1] درباره‌ی آنها توضیحاتی داد.
برخاستیم و خداحافظی کردیم. نعمان متفکرانه به زمین نگاه می‌کرد و سکوت کرده بود. من نیز حرفی نمی‌زدم تا او مطالب را در ذهنش مرور کند، سرانجام رو به من کرد و گفت: رفیق، سؤال تو و توضیحات امام مرا آگاه کرد، الآن که فکر می‌کنم می‌بینم حق با تو است، هم من و هم پسرم در اشتباه بودیم.

پی نوشت ها:
[1] لا یسمه باسمه و لا یمشی بین یدیه و لا یجلس قبله و لا یستسب له «اصول کافی، ج 2، ص 158».
منبع: حیات پاکان داستان‌هایی از زندگی امام موسی کاظم؛ مهدی محدثی؛ بوستان کتاب چاپ دوم 1385.

معرفت همسر خانم کبوتر

علی بن ابوحمزه ثمالی حکایت نماید:
روزی یکی از دوستان حضرت ابوالحسن امام موسی کاظم علیه‌السلام به دیدار آن حضرت آمد؛ و حضرتش را به میهمانی در منزل خود دعوت کرد.
امام علیه‌السلام دعوت دوست خود را پذیرفت و به همراه آن شخص حرکت کرد تا به منزل او رسید. همین که حضرت وارد منزل شد، میزبان تختی را مهیا نمود و امام کاظم علیه السلام بر آن تخت جلوس فرمود.
چون صاحب منزل به دنبال آوردن غذا رفت، حضرت متوجه شد که یک جفت کبوتر زیر تخت درحال بازی و معاشقه با یکدیگر می‌باشند.
وقتی صاحب منزل با ظرف غذا نزد حضرت وارد شد، امام علیه‌السلام را در حال خنده و تبسم مشاهده کرد، از روی تعجب اظهار داشت: یا ابن رسول الله! این خنده و تبسم برای چیست؟
حضرت فرمود: برای این یک جفت کبوتری است، که زیر تخت مشغول شوخی و بازی هستند، کبوتر نر به همسر خود می‌گوید: ای انیس و مونس من، ای عروس زیبای من! قسم به خداوند یکتا! بر روی زمین موجودی محبوبتر و زیباتر از تو نزد من نیست؛ مگر این شخصیتی که روی تخت نشسته است. صاحب منزل با تعجب عرضه داشت: آیا شما زبان حیوانات و سخن کبوتران را هم می فهمید؟ امام علیه‌السلام فرمود: بلی، ما اهل بیت رسالت، سخن حیوانات و پرندگان را می دانیم؛ و بلکه تمام علوم اولین و آخرین به ما داده شده است [1] .

پی نوشت ها:
[1] مختصر بصائر الدرجات: ص 114، بحار الأنوار: ج 41، ص 56، ح 65.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام موسی کاظم؛ عبدالله صالحی؛ مهدی یار.

مسافر آشنا همراه پاسخ

دو نفر از شیعیان امام موسی کاظم علیه‌السلام حکایت کنند:
علی بن یقطین روزی مقداری اموال و اجناس، به همراه چند نامه که مسائلی در آنها از حضرت سئوال شده بود، تحویل ما داد و گفت:
دو مرکب سواری تهیه نمائید و این نامه‌ها و اموال را به مدینه ببرید و تحویل حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام دهید؛ و جواب نامه‌ها را دریافت کنید و بیاورید.
و سپس افزود: مواظب باشید کسی از این راز آگاه نشود و در طول مسیر کاملاً با احتیاط حرکت کنید، که مبادا خطری متوجه شما شود.
آن دو نفر گویند: به کوفه آمدیم و دو شتر خریداری کردیم و زاد و توشه ای تهیه کرده و با آن اموال سوار شترها شدیم و از راه بصره به سوی مدینه منوره حرکت نمودیم.
در مسیر راه بین کوفه و بصره به کاروان سرائی - که منزلگاه مسافرین بود- رسیدیم، در آن جا فرود آمدیم و بارها را پائین آوردیم، علوفه جلوی شترها ریختیم و در گوشه ای کنار بارها نشستیم تا پس از استراحت، غذا بخوریم. در همین بین سواری از دور نمایان شد؛ و به سمت ما آمد، چون نزدیک ما رسید، متوجه شدیم که او حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم علیه‌السلام می‌باشد. لذا جهت احترام به آن حضرت، از جای خود برخاستیم و سلام نمودیم.
امام علیه‌السلام پس از آن که جواب سلام ما را داد، با دست مبارک خود نوشته ای را تحویل ما داد و فرمود: این جواب مسئله‌های شما است؛ و از همین جا باز گردید. سپس آنچه مربوط به حضرت بود تقدیم حضرتش کردیم و عرضه داشتیم: یا ابن رسول الله! زاد و توشه ما پایان یافته است، اجازه فرمائید وارد مدینه شویم و ضمن این که زیارت قبر حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم را انجام دهیم، زاد و توشه ای نیز برای بازگشت تهیه نمائیم؟
حضرت فرمود: آنچه آذوقه برایتان باقی مانده است، بیاورید؟ پس باقی مانده آذوقه‌ها را جلوی حضرت نهادیم، حضرت با دست پربرکت خود آنها را زیر و رو کرد و فرمود: اینها شما را تا کوفه می‌رساند و در آینده به زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نائل خواهید شد [1] .

پی نوشت ها:
[1] رجال کشی: ص 273، بحار الأنوار: ج 48، ص 34، ح 5.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام موسی کاظم؛ عبدالله صالحی؛ مهدی یار.

معرفت نجات بخش انسان است

بسیاری از بزرگان در کتابهای خود آورده اند:
شخصی به نام حسن بن عبدالله، فردی زاهد و عابد بود و مورد توجه عام و خاص قرار داشت.
روزی وارد مسجد شد، امام موسی کاظم علیه‌السلام نیز در مسجد حضور داشت، همین که حضرت او را دید فرمود: نزد من بیا. چون حسن بن عبدالله خدمت امام علیه‌السلام آمد، حضرت به او فرمود: ای ابوعلی! حالتی که در تو هست، آن را بسیار دوست دارم و مرا شادمان کرده است و تنها نقص تو آن است که شناخت و معرفت نداری، لازم است آن را جستجو کنی و بیابی. حسن اظهار داشت: یا ابن رسول الله! فدایت گردم، معرفت چیست و چگونه به دست می‌آید؟ فرمود: برو نسبت به مسائل دین فقیه شو و اهل حدیث باش. حسن توضیح خواست که از چه کسی معرفت بیاموزم؟ حضرت فرمود: از فقهاء و دانشمندان اهل مدینه بیاموز، و چون مطلبی را فرا گرفتی، آن را نزد من آور تا راهنمائیت کنم. حسن بن عبدالله حرکت نمود و مسائلی را از علماء فرا گرفت و نزد حضرت بازگشت، وقتی حضرت چنین حالتی را از او دید، فرمود: برو معرفت را فرا گیر و آن را بشناس.
این حرکت چند بار تکرار شد، تا آن که روزی امام موسی کاظم علیه‌السلام در مزرعه اش بود، حسن با حضرت ملاقات کرد و گفت: فردای قیامت در پیشگاه خداوند بر علیه تو شکایت می‌کنم، مگر آن که مرا بر شناسائی حقیقت معرفت، هدایت و راهنمائی کنی؟
بعد از آن، امام علیه‌السلام فرمود: اولین امام و خلیفه رسول الله امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است؛ و سپس امام حسن، امام حسین، امام علی ابن الحسین، امام محمد باقر، امام جعفر صادق (صلوات الله و سلامه علیهم). حسن گفت: یا ابن رسول الله! امام امروز کیست؟ حضرت فرمود: من امام و حجت خدا هستم. گفت: آیا دلیل و نشانه ای داری که با آن استدلال کنم؟ فرمود: نزد آن درخت برو، و بگو که موسی بن جعفر می‌گوید: حرکت کن و به سوی من بیا. حسن گوید: به خداوند قسم، چون نزدیک درخت آمدم؛ و پیام حضرت را رساندم، دیدم زمین شکافت و درخت به سوی حضرت حرکت کرد تا آن که جلوی آن بزرگوار آمد و ایستاد، سپس امام علیه‌السلام به درخت اشاره نمود: برگرد، پس آن درخت برگشت [1] .

پی نوشت ها:

[1] اصول کافی: ج 1، ص 286، ح 8، الثاقب فی المناقب: ص 455، ح 383، خرائج: ج 2، ص 650، ح 2 اعلام الوری طبرسی: ج 2، ص 18.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام موسی کاظم؛ عبدالله صالحی؛ مهدی یار.

مرگ گریه کننده قبل از مریض

مرحوم راوندی رحمة الله علیه در کتاب شریف خود آورده است: یکی از فرزندان حضرت ابوالحسن، امام موسی بن جعفر علیهماالسلام، به نام حسن بن موسی گوید: عمویم محمد بن جعفر سخت مریض شد و در بستر مرگ قرار گرفت. خانواده اش و بعضی از دوستان و آشنایان، اطراف بسترش حضور یافته بودند؛ و از آن جمله برادرش، اسحاق بن جعفر بود که بسیار بی طاقتی می‌کرد و می‌گریست. در همین بین، پدرم، امام موسی کاظم علیه‌السلام وارد شد و در گوشه ای از اتاق نزدیک بستر برادرش، محمد بن جعفر جلوس فرمود؛ و پس از دلجوئی افراد، لحظاتی به چهره مریض و دیگر حاضران نگریست و سپس برخاست و از اتاق خارج گشت.
حسن گوید: من نیز همراه آن حضرت حرکت کردم و در بین راه به وی گفتم: اهل منزل شما را سرزنش می‌کنند، که برادرت با این حالت در سکرات مرگ قرار گرفته است و آن وقت شما او را تنها رها می‌کنی و می‌روی؟ امام علیه‌السلام فرمود: ای حسن! آن که گریه می‌کرد و بسیار اظهار ناراحتی می نمود، قبل از مریض می‌میرد، و مریض خوب خواهد شد و در عزای برادرش، اسحاق ناراحتی و گریه خواهد نمود. حسن افزود: پس از گذشت یکی دو روز، عمویم محمد بن جعفر خوب و سالم شد و برادرش، اسحاق سخت مریض گردید و در بستر مرگ قرار گرفت. بستگان و آشنایان گرد بستر او جمع شده و می‌گریستند و از آن جمله برادرش محمد بود. و در نهایت طبق فرمایش امام علیه‌السلام اسحاق در چنگال مرگ قرار گرفت و از دنیا رحلت نمود؛ و برادرش محمد در ماتم و عزای او گریه می‌کرد. و در حقیقت پیش گوئی امام موسی کاظم علیه‌السلام صحیح و درست در آمد[1] .

پی نوشت ها:
[1] الخرایج و الجرایح: ج 2، ص 717، ح 17.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام موسی کاظم؛ عبدالله صالحی؛ مهدی یار.

مرحوم شیخ صدوق و شیخ مفید و دیگر بزرگان در کتابهای مختلف حکایت کرده اند: [1] .
حضرت ابوالحسن، امام موسی بن جعفر علیهماالسلام در جمع بعضی از اصحاب خاص، فرمود:
روزی هارون الرشید مرا احضار کرد و چون بر او وارد شدم سلام کردم، وی پس از آن که جواب سلام مرا داد؛ گفت: آیا ممکن است دو خلیفه از مردم مالیات دریافت نمایند؟!
گفتم: مواظب باش و تقوای الهی را رعایت نما، مبادا سخن بی محتوای دشمنان ما را بپذیری، اگر صلاح می‌دانی حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بخوانم!
هارون گفت: مانعی نیست. اظهار داشتم: پدرم از پدران بزرگوارش، از جدم رسول خدا صلوات الله علیهم نقل فرمود: همانا چنانچه بدن خویشان با یکدیگر تماس پیدا کنند، تحریک و آرامش به وجود می‌آورد؛ بنابراین دستت را در دست من قرار ده؛ و سپس جلو رفتم و هارون دست مرا گرفت و کنار خود نشانید و گفت: دیگر وحشتی نداشته باش، راست گفتی و نیز جدت راست گفته است، سکون و آرامش پیدا کردم و دوستی تو در دلم جای گرفت، اکنون سئوال هایی را مطرح می‌کنم که کسی پاسخ آن‌ها را نمی‌داند، چنانچه جواب صحیحی دادی، تو را آزاد می‌گذارم و پس از این، سخن هیچ کسی را بر علیه تو اهمیت نمی‌دهم.
گفتم: آنچه می‌خواهی سئوال کن، اگر در امان بودم پاسخ می‌گویم. هارون اظهار داشت: چنانچه راست گفتی و جواب از روی تقیه نبود در امان خواهی بود. و سپس گفت: به چه دلیلی شما بر ما ترجیح داده شده اید؛ و بر ما برتری دارید؟ و حال آن که ما و شما از نسل عبدالمطلب هستیم و پسر عمو خواهیم بود. در پاسخ گفتم: به جهت آن است که عبدالله و ابوطالب از یک پدر و مادر بوده اند؛ ولی عباس، مادرش غیر از مادر آن دو نفر بود و فقط از جهت پدر یکی هستند. سپس گفت: چگونه به خود اجازه می‌دهید که مردم شما را پسران حضرت رسول - بنی الرسول - نامند و حال آن که شماها فرزندان علی بن ابی طالب علیه‌السلام هستید و انسان از ناحیه پدر به اجداد خود منسوب می شود و مادر نقشی ندارد؟
در جواب هارون چنین اظهار داشتم: چنانچه رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم زنده گردد و دختر تو را برای خود خواستگاری نماید، آیا قبول می‌کنی؟
پاسخ داد: بلی.

گفتم: ولی چنانچه از من خواستگاری نماید، نمی‌پذیرم.
هارون گفت: چرا؟
جواب دادم: چون من توسط او متولد شده ام، لیکن تو از دیگری به دنیا آمده ای.
پس از آن، هارون الرشید پرسید: چگونه خود را ذریه رسول الله می‌نامید؛ و حال آن که ذراری شخص به وسیله مرد شناخته می‌شود و شماها فرزندان دختر رسول الله می‌باشید؟
از او خواستم تا از جواب این سئوال مرا معذور دارد، ولی او نپذیرفت و اصرار ورزید تا پاسخ گویم؛ و نیز افزود: شما فرزندان علی ابن ابی طالب علیه‌السلام هستید؛ چرا خودتان را رئیس و رهبر مسلمین و ذراری رسول الله - صلوات الله علیه - معرفی می‌کنید؟!
در جواب گفتم: به خدا پناه می‌برم از شر شیطان، خداوند عیسی علیه‌السلام را از ذریه حضرت ابراهیم و داود و موسی و سلیمان علیهم‌السلام معرفی کرده است، اکنون بگو که عیسی کیست؟ هارون پاسخ داد: عیسی پدر نداشت. گفتم: بنابراین از طریق مادرش، مریم از ذراری انبیاء علیهم‌السلام قرار گرفته است. و همچنین ما نیز از طرف مادر ذریه پیغمبر خدا می‌باشیم، آیا کفایت می‌کنی یا بیفزایم؟
گفت: توضیح بیشتری بده؟ گفتم: آن هنگامی که رسول خدا صلوات الله علیه خواست با نصاری مباهله نماید، اظهار داشت: فقط پسران و زنان و خودمان باشیم و درباره یکدیگر نفرین نمائیم؛ و تنها امام حسن، حسین، علی و زهراء علیهم‌السلام را همراه برد؛ پس همانطور که امام حسن و حسین را فرزند خود نامید، ما هم فرزند و ذریه او هستیم.
در پایان، هارون الرشید مرا تحسین کرد و گفت: مشکلات و خواسته‌های خود را مطرح نما که برآورده خواهد شد. گفتم: اولین خواسته من این است که اجازه دهی پسر عمویت به حرم جدش، کنار اهل عیالش باز گردد؟ در جواب اظهار داشت: بررسی کنیم. در ادامه روایت گفته شده است که هارون دستور داد تا حضرت را نزد سندی بن شاهک محبوس نمایند[2] .

پی نوشت ها:
[1] حدیث بسیار طولانی است، که در ترجمه به قطعاتی از آن اکتفاء شد.
[2] عیون أخبار الرضا علیه‌السلام: ج 1، ص 81، اختصاص شیخ مفید: ص 54، س 19، بحار الأنوار: ج 48، ص 121، ح 1، و ص 125، ح 2، مدینة المعاجز: ج 6، ص 427، ح 2080، أعیان الشیعة: ج 2، ص 8، ینابیع المودة: ج 3، ص 117.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام موسی کاظم؛ عبدالله صالحی؛ مهدی یار.

معرفی جانشین خود

زکریا بن آدم - که یکی از بزرگان شیعه و مورد توجه خاص ائمه اطهار علیهم السلام بوده است - به نقل از گفتار بعضی دوستانش حکایت نماید:
روزی در مدینه منوره کنار قبر مطهر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به همراه بعضی افراد نشسته بودیم، که ناگهان متوجه شدیم امام موسی کاظم سلام الله علیه دست فرزندش، حضرت رضا علیه‌السلام را گرفته و به سمت ما می‌آمد، چون وارد مجلس ما گردید و فرمود:آیا می‌دانید من چه کسی هستم؟ عرض کردم: یا ابن رسول الله! شما موسی، جعفر بن محمد علیهماالسلام هستی. حضرت فرمود: این فرزند را می‌شناسید؟ گفتیم: بلی، او علی، پسر موسی، پسر جعفر صادق - صلوات الله علیهم می‌باشد. آن گاه امام علیه‌السلام افزود: تمامی شما گواه و شاهد باشید، که من او را وکیل خود در زمان حیاتم؛ و نیز وصی و جانشین خود پس از آن که از دنیا بروم، قرار دادم [1] . همچنین علی بن جعفر حکایت کند: روزی در محضر برادرم امام موسی بن جعفر علیه‌السلام بودم و او را حجت خداوند متعال پس از پدرم، در روی زمین می‌دانستم. ناگهان فرزندش علی علیه‌السلام وارد شد و برادرم فرمود: این فرزندم، علی صاحب و پیشوای تو خواهد بود؛ و همان طور که من جانشین پدرم هستم، او نیز جانشین من می‌باشد، خداوند تو را ثابت قدم و پایدار نگه دارد. من گریان شدم و با خود گفتم: برادرم با این سخنان، خبر از مرگ و رحلت خود می دهد. ناگاه امام علیه‌السلام اظهار نمود: برادرم علی! مقدرات الهی باید انجام پذیرد، همانا حضرت رسول، امیرالمؤمنین، فاطمه، حسن و حسین (صلوات الله علیهم اجمعین) الگوی تمام انسان‌ها بوده و هستند و من نیز تابع و پیرو ایشان خواهم بود.
علی بن جعفر افزود: این سخنان را برادرم، امام موسی کاظم علیه‌السلام سه روز پیش از آن که هارون الرشید در دومین مرحله او را به بغداد احضار نماید، بیان فرمود [2] .

پی نوشت ها:

[1] کفایة الأثر: ص 268.

[2] اثبات الهداة: ج 4، ص 241، ح 54.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام موسی کاظم؛ عبدالله صالحی؛ مهدی یار.

محمد بن موسی، مکنی به «ابوابراهیم» مردی جلیل‌القدر و صاحب فضل و کرامت بود. وی را به خاطر فزونی عبادت و نمازش «محمد عابد» می‌گفتند. درباره‌ی روحیه تهجد و حالات معنوی و روحانی وی نوشته‌اند: «او پیوسته با وضو و طهارت و قرین عبادت بود و شبها مشغول نماز می‌گشت و چون از نماز فارغ می‌شد لحظاتی استراحت می‌کرد. دوباره از بستر برمی‌خاست و مشغول طهارت و نماز می‌گشت. مجدداً ساعتی استراحت می‌کرد، سپس برمی‌خاست، وضو می‌گرفت و به نماز می‌ایستاد. این روش و عادت او تا سپیده صبح بود.» [1] . یکی از شیعیان در مقام وصف شب زنده‌داری محمد می‌گوید: «هیچگاه محمد را دیدار نکردم مگر آن که این آیه را به یاد می‌آوردم (و او را از مصادیق بارز آن می‌دانستم): کانوا قلیلاً من اللیل ما یهجعون» [2] [3] . محمد و امیراحمد از یک مادر هستند و شاید این ویژگی موجب آن بود که آنان همواره در کنار هم و مونس یکدیگر باشند. بنابر نوشته مورخان وی از ستم عباسیان ناگزیر از هجرت به ایران و فارس شد و در شیراز مخفیانه زندگی می‌کرد و در طول اختفا به نوشتن و استنساخ قرآن همت گمارد و از اجرت آن هزار بنده آزاد کرد و سرانجام در شیراز درگذشت [4] و قبر او هم اکنون در شیراز در کنار قبر برادرش احمد، زیارتگاه ارادتمندان است.

پی نوشت ها:

[1] بحارالانوار، ج 48، ص 287.

[2] ذاریات (51)، آیه 17 یعنی: آنان اندکی از شب را می‌خوابیدند.

[3] ارشاد، ص 303.

[4] ر. ک: بحارالانوار، ج 48، ص 411.

منبع: زندگانی امام کاظم؛ علی رفیعی، سید محمد حسینی؛ مؤسسه فیض کاشانی چاپ اول 1374.

برادر اعیانی، (یعنی برادر پدری و مادری) احمد نیز، مردی جلیل‌القدر، صاحب فضل و صلاح بوده. پیوسته با وضو و طهارت و صلاة بود و شب‌ها مشغول وضو و نماز می‌گشت. چون از نماز فارغ می‌شد، ساعتی استراحت می‌کرد، دیگر باره از خواب برمی‌خاست، و مشغول طهارت و نماز می‌گشت باز استراحت می‌کرد، باز برمی‌خاست و وضو می‌گرفت، و مشغول نماز می‌شد و این بود عادت او، تا صبح طلوع می‌کرد.

چنان چه هاشمیه، کنیز رقیه، دختر موسی بن جعفر علیهماالسلام نقل کرده: من هیچ‌گاه محمد را دیدار نکردم، مگر آنکه این آیه را از کتاب خدا یاد می‌کردم: (کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون) [1] . مرحوم سلطان الواعظین درباره محمد بن موسی علیهماالسلام می‌نویسد: اولین مهاجر از اجداد ما به ایران حضرت سید امیر محمد عابد فرزند بلافصل امام هفتم حضرت موسی الکاظم علیه‌السلام بوده است که بسیار بافضل و تقوا و از کثرت عبادت معروف به عابد گردیده و تمام عمر قائم الیل و صائم النهار بوده و به ندرت ایامی را افطار می‌نموده. علاقه بسیاری به کتابت کلام الله مجید داشته و از حق الکتابه کلام الله بندگان بسیار خریداری و آزاد نمودند.

بقعه‌ی مبارکه‌اش الی الحال در شیراز مطاف و مزار عامه‌ی ناس من الاعالی و الادانی می‌باشد قبه و بارگاهش بسیار عالی و در اطراف قبر مبارکش برای حفاظت قبر از پامال شدن در موقع هجوم جمعیت بسیار از زائرین آن جناب، شاهزاده اوریس میرزا معتمد الدوله‌ی ثانی فرزند دانشمند عالیقدر مرحوم حاج فرهاد میرزا معتمد الدوله عم اکرم مرحوم ناصرالدین شاه قاجار ضریح زیبایی از نقره ساخته و حرم مطهرش را که مسجدی است برای عبادت زائرین و ادای فرائض و مستحبات و اقامه‌ی نماز جماعت آئینه‌کاری نموده و اهالی فارس بالخصوص توجه زیادی به آن بقعه‌ی مبارکه دارند و به وسیله‌ی روح پر فتوح صاحب بقعه که از عترت پاک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و مورد توصیه و سفارش آن حضرت بوده‌اند درک فیض از مبدأ فیاض می‌نمایند.

حرکت قافله هاشمی از مدینه و جنگ با قتلغ خان

در اواخر قرن دوم هجری که حضرت امام علی بن موسی الرضا علیهماالسلام را مأمون خلیفه‌ی عباسی جبرا ولیعهد خود ساخت و به طوس مرکز خلافت برد مدتی بین اخوان با آن حضرت جدایی افتاد و شوق زیارت آن حضرت اخوان بزرگوارش را تحریک نمود به وسیله نامه از حضور مقدس حضرت رضا علیه‌السلام و از مأمون برای حرکت به سمت

طوس استیذان نمودند مأمون مکار و حیله‌گر حسن استقبال کرد و همگی آنها را احضار کرد.
جناب سید امیر احمد (شاه چراغ) به اتفاق جناب سید امیر محمد عابد (جد اعلای سلطان الواعظین) و جناب سید علاءالدین حسین برادران معظم و جمع کثیری از برادرزادگان و بنی‌اعمام و اقارب و دوستان به قصد زیارت حضرت رضا علیه‌السلام از حجاز به سمت طوس حرکت نموده (طریق مسافرت به طوس در آن زمان غالبا از راه کویت، بصره، اهواز، بوشهر و شیراز بوده) در بین راه نیز جمع کثیری از شیعیان و علاقه‌مندان به خاندان رسالت به سادات معظم ملحق و به اتفاق حرکت می‌نمودند. می‌نویسند: به نزدیک شیراز که رسیدند تقریبا یک قافله پانزده هزار نفری از مرد و زن تشکیل شده بود مأموران و حاکمان شهرها خبر حرکت چنین قافله‌ی بزرگی را به مأمون دادند، مأمون ترسید که اگر چنین جمعیتی از بنی‌هاشم و دوستداران و فدایی‌های آنها به طوس برسند اسباب تزلزل مقام خلافت گردد، از این رو امریه‌ای صادر کرد به تمام حاکمان شهرها که در هر جا قافله‌ی بنی‌هاشم رسیدند مانع از حرکت آنها شوید وآنها را به سمت مدینه برگردانید. به هر کجا این حکم رسید قافله حرکت کرده بود مگر شیراز که قبل از رسیدن قافله حکم به حکومت وقت رسید. قتلغ خان حاکم شیراز مردی بود بسیار جدی و مقتدر. فوری با چهل هزار لشکر جرار در «خان زنیان» هشت فرسخی شیراز اردو زدند همین که قافله بنی‌هاشم رسید پیغام داد برای امامزادگان معظم که حسب الامر مأمون آقایان از همین جا باید برگردید حضرت سید امیر احمد فرمودند اولا ما قصدی از این مسافرت نداریم جز دیدار برادر بزرگوارمان حضرت رضا علیه‌السلام. ثانیا ما بی‌اجازه نیامدیم از شخص مأمون استیذان نمودیم و به دستور خود او حرکت نمودیم. قتلغ خان گفت: امر است که ما ممانعت از حرکت کنیم. ممکن است به اقتضای وقت امر ثانوی صادر شده و باید اجرا شود. آقایان ناچارند از همین جا مراجعت نمایند. جناب سید امیر احمد با اخوان و سایر بنی‌هاشم و دوستان و همراهان مشورت نمودند، هیچ یک حاضر به مراجعت نشدند. صبح که قافله خواست حرکت نماید احتیاطا زنان را عقب قافله قرار دادند. همین که کوس رحیل نواخته شد لشکر قتلغ خان سر راه را بستند عاقبت کار از حرف به عمل کشید. جنگ شدید خونینی شروع شد. لشکر قتلغ خان در اثر فشار و شجاعت بنی‌هاشم پراکنده شدند و شکست بر آنها وارد آمد در این بین سران لشکر شکست خورده تدبیری کردند (راست یا دروغ) عده‌ای بالای بلندی‌ها فریاد زدند: آقایان اگر به پشت گرمی علی بن موسی ولیعهد مأمون جنگ می‌کنید الآن خبر رسید که ولیعهد وفات کرد. یک مرتبه این خبر مانند برق ارکان وجود شیعیان و مردم سست عنصر را تکان داده از اطراف امامزادگان متفرق شدند. از این

جهت جناب سید امیر احمد شبانه با اخوان و اقارب از بیراهه به شیراز رهسپار گردیدند. جناب سید احمد فرمودند: چون دشمن در تعقیب ماست خوب است با لباس مبدل پراکنده شوید تا گرفتار نشوید. امامزادگان همان شبانه به اطراف پراکنده شدند (که گویند: غالب امامزادگان در ایران متفرق‌شدگان همان نهضت هستند). ولی جناب امیر احمد و سید امیر محمد عابد و سید علاءالدین حسین به شیراز وارد و هر یک با لباس ناشناس از هم جدا شدند و در گوشه‌ای تنها به عبادت مشغول شدند [2] .

مادر احمد بن موسی و محمد بن موسی

این دو بزرگوار از یک پدر و مادرند. مرحوم سید جعفر آل بحرالعلوم در شرح حال احمد بن موسی می‌نویسد: مادرش از بانوان محترمه بود به عنوان ام احمد خوانده می‌شد و امام موسی کاظم علیه‌السلام به آن مخدره لطف زیادی داشت وقتی که خواست از مدینه عازم بغداد گردد ودایع امامت را به وی سپرد و به او فرمود: هر وقت که کسی آمد و این ودایع را از تو خواست بدان که من به شهادت رسیده‌ام و آن شخص امام بعد از من است و طاعت او بر تو و بر همه مردم واجب است. و حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام وقتی خواست به بغداد برود امام رضا علیه‌السلام را مأمور حفظ منزل نمود وقتی که هارون حضرت را در بغداد مسموم کرد و به شهادت نائل آمد امام رضا علیه‌السلام نزد ام احمد تشریف آورد و از وی خواست امانات و ودایع امامت را به او بدهد ام احمد پرسید: مگر پدر بزرگوارت به شهادت رسیده؟ امام رضا علیه‌السلام فرمود: آری! الان از دفن وی فارغ شده‌ام. امانت‌هایی که وقت رفتن به بغداد به تو داد به من بده و من امام بعد از او بر تمام انس و جن هستم. ام احمد گریبان چاک زد و امانت‌ها را به آن حضرت داد و به عنوان امامت با وی بیعت نمود [3] .

پی نوشت ها:

[1] الارشاد، ص 303؛ ذاریات / 17.

[2] شب‌های پیشاور، ج 1، ص 131 - 127.

[3] تحفة العالم فی شرح خطبة المعالم، ج 2، ص 27.

منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی؛ موعود اسلام چاپ اول 1388.

معرفی فاطمه

فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امالائمة برترین انسان بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین است. فاطمه علیهاالسلام برتر از پیامبران اوالوالعزم است. فاطمه برترین عترت، ریشه و پایه و اساس عترت است. در معرفی فردی این گونه جز زبان وحی گشوده نمی‌شود. تنها زبان وحی قادر به معرفی شخصیت و عظمت اندیشه و رفتار فاطمه علیهاالسلام می‌باشد.
عترت آل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هماره به مادری چون فاطمه علیهاالسلام افتخار نموده‌اند و از مناقب آن سخنی به زبان آورده‌اند. اینک زبان در کام موسی کاظم علیه‌السلام به معرفی فاطمه علیهاالسلام گشوده می‌شود و دو فضیلت از برتری‌های فاطمه علیهاالسلام را شفاف می‌کند. فاطمه لیلة القدر است، فاطمه صدیقه شهیده است، اما اللیلة ففاطمة علیهاالسلام [1] ، ان فاطمة صدیقة شهیدة. [2] .
الف: چگونه فاطمه لیلة القدر است؟ لیلة القدر که در بین شب‌های سال یک شب است، شب نزول برکات و قرآن است. لیلة القدر شب تقدیر مقدرات است. در آن شب مقدرات یک سال، تصمیم گیری می‌شود. در آن شب پرونده‌های یک سال مختومه می‌گردند. اینک یک انسان چگونه لیلة القدر می‌باشد. باید ویژگی‌های شب قدر را داشته باشد تا لیلة القدر باشد.
برخی اساتید در توضیح این مطلب اظهار می‌دارند، عترت، قرآن ناطق است. عترت همتای قرآن است. معارف و حقایق قرآن تمثل یافته در عترت است. بدن لحاظ فاطمه علیهاالسلام چون مادر و ریشه عترت است لیلة القدر می‌باشد. اگر لیلة القدر ظرف برای نزول قرآن می‌باشد، دامن فاطمه نیز ظرف فرود یازده تن از شاخص های عترت می باشد. یازده تن از امامان معصوم علیهم‌السلام و اسوه‌های عترت در دامن فاطمه علیهاالسلام نازل شده و فرود آمده‌اند. چگونه فاطمه لیلة القدر نباشد؟!
ب: در فرازی دیگر از گفتار فرزند فاطمه علیهاالسلام موسی بن جعفر علیه‌السلام، این گونه آمده است: ان فاطمة علیهاالسلام صدیقة شهیدة. [3] «فاطمه علیهاالسلام فردی راستگو و صدیق در تمام شؤون است. و فاطمه کسی است که مظلومانه به شهادت رسیده است».
شهادت فاطمه علیهاالسلام نشان از پایداری و دفاع وی از ارزش‌های الهی است. چرا دختر پیامبر اسلام بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شهید می شود؟ این شهادت در کدامین میدان نبرد نصیب فاطمه علیهاالسلام شده است؟! در مصاف با کفار و منافقین در بدر و احد است، یا در خیبر و حنین؟! در دفاع از کدامین ارزش‌های الهی است که شهادت را

نصیب فاطمه می‌نماید؟! امام کاظم علیه‌السلام بر شهادت و مظلومیت فاطمه گریه می‌کند. امام کاظم علیه‌السلام مادرش را از زبان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این گونه معرفی می‌کند و این گونه برای مادر روضه می‌خواند: ان فاطمة بابها بابی و بیتها بیتی فمن هتکه فقد هتک حجاب الله. «رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در معرفی فاطمه علیهاالسلام فرمودند: خانه فاطمه خانه من است. در خانه فاطمه در خانه من است. هر کس آنجا را هتک کند حجاب خدا را پرده‌دری کرده و حرم الهی را هتک نموده است». آنگاه گریه طولانی نمودند، ثم بکی ابوالحسن طویلا قال هتک و الله حجاب الله هتک و الله حجاب الله هتک و الله حجاب الله. [4] سه بار تکرار کردند و به خدای سبحان سوگند یاد نمودند که حجاب الهی هتک شده و حرمت حریم الهی شکسته شد!

پی نوشت ها:

[1] اصول کافی، باب مولد ابی الحسن موسی بن جعفر حدیث 4.

[2] اصول کافی، کتاب الحجة، باب مولد الزهراء علیهاالسلام، حدیث 2.

[3] همان.

[4] بحار، ج 22، ص 476، اعلام الهدایة، ج 9، ص 208.

منبع: امام کاظم الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ اول 1386.

دینی که برای عفاف عمومی جامعه بسیار حساس می‌باشد به موضوع ازدواج و همسریابی نیز حساس خواهد بود. به همین علت در مورد ویژگی‌های همسر رهنمون هایی دارد که پیروان آن ناگزیر از رعایت آنها می‌باشد. بدون رعایت آنها ازدواج موفق فراهم نخواهد شد. این معیارها درکتاب «فاطمه علیه‌السلام الگوی زندگی» توضیح داده شده‌اند. [1] لیکن در این فرصت یک محور را باز می‌یابیم که اندیشه و رفتار امام کاظم علیه‌السلام در آن تجلی یافته است. آن معیار کفائه و هم تراز بودن دو همسر می‌باشد.
در این محور سخن از هم کفو بودن است. منظور از هم کفو بودن چیست؟ آیا دو همسر باید در شؤون اجتماعی و اقتصادی و شغلی و منصب و موقعیت‌ها نیز هم تراز باشند؟ به نظر می‌رسد هم تراز بودن در باور و اعتقاد اساس است که همسران هر دو باید مسلمان باشند. هر دو پای‌بند به معیارهای ارزشی دینی باشند. اما این که در شؤون اجتماعی یا سرمایه و امکانات مالی یا منصب های اعتباری دیگر هم تراز باشند، اینها معیار ارزشی نیستند. به همین خاطر می‌بینیم امامان شیعه بسیاری با کنیزان ازدواج می‌کنند، که منصب و شأن امام را با آنها نمی‌توان مقایسه نمود. معلوم می‌شود اینها در ازدواج معیار نیستند و حتی عبدالملک مروان هنگامی که بر امام سجاد علیه‌السلام خورده گرفت که چرا با کنیز ازدواج می‌کنی، امام سجاد علیه‌السلام در پاسخ فرمودند: ما به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اقتدا کردیم که با «زینب» دختر جحش همسر پسر خوانده و غلام خود «زید» بعد از طلاق دادن زید ازدواج نمود. [2] .
اینک اندیشه و رفتار امام کاظم علیه‌السلام این گونه شفاف است که حضرت می‌فرماید با کنیزان ازدواج کنید که در میان آنان افراد زیرک و هوشمندی وجود دارد که در میان زنان آزاده این گونه یافت نمی‌شود، اتخذوا القیان، فان لهن فطنا و عقولا لیست لکثیر من النساء. [3] .
در مورد ازدواج‌های حضرت در طول زندگی، تاریخ به خاطر ندارد که با زن آزاده ازدواج کرده باشد. همه ازدواج‌های حضرت با کنیزان بوده است. مادر حضرت «حمیده» نیز کنیز پاک و فرزانه بود که امام صادق علیه‌السلام وی را خریداری کرد.
این اندیشه و رفتار اصلاح‌گر کج اندیشی‌ها و رفتارهای ناپسندی است که برخی گرفتار آن می‌باشند. از شؤون اعتباری آن گونه ارزش می‌سازند و آن گونه خود را در پشت سدهای پنداری پنهان می‌نمایند که دیگران را به حساب نمی‌آورند. اینان غفلت دارند که این شؤون اعتباری و موهوم،

شؤون ارزشی نیستند.

پی نوشت ها:

[1] فاطمه علیهاالسلام الگوی زندگی، ص 145.

[2] مجمع البیان، ج 8، ص 359 و 360، ذیل آیه 37 سوره احزاب، بحار، ج 46، ص 139.

[3] کشف الغمة، ج 3، ص 45؛ الاتحاف بحب الاشراف، ص 297.

منبع: امام کاظم الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ اول 1386.

مسجد

مسجد که محل عبادت مسلمانان می‌باشد از احترام و اهمیت و فضیلت برتری بهره‌مند است. آثار دینی در مورد مسجد سخن فراوان دارند. از امام موسی بن جعفر علیه‌السلام در مورد پاکیزگی و تمیزی مسجد از زبان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این گونه حدیث نقل شده: هر کس روز پنج شنبه یا شب جمعه مسجد را جارو کند و به مقداری خاک و زباله که اگر در چشم قرار گیرد، چسم را آزار می‌دهد از مسجد بیرون ببرد، خدا گناهان وی را می‌بخشد، عن ابی‌ابراهیم (موسی بن جعفر علیه‌السلام) قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: من کنس المسجد یوم الخمیس و لیلة الجمعة فاخرج منه من التراب ما یذر فی العین غفر الله له.[1] . این حدیث شریف از امام کاظم علیه‌السلام و نیز برخی احادیث دیگر را که در این راستا از حضرتش نقل شده است، بهانه قرار دادیم تا گفتاری فشرده در مورد فضیلت مسجد، تعمیر مسجد، احکام مسجد، آداب مسجد، دست آورد مسجد، مسجد و فرهنگ مورد پژوهش قرار دهیم. در این راستا برای این که گفتار کوتاه و در عین حال نسبتا جامعی مطرح شده باشد، از گفتار نورانی و عرشی دیگر معصومان نیز بهره خواهیم برد.

پی نوشت ها:

[1] تهذیب الاحکام، ج 1، باب فضل المساجد؛ وسائل، ج 3، ص 511؛ ثواب الاعمال، ص 56.

منبع: امام کاظم الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ اول 1386.

مانند سنی ها وضو بگیر

روزی علی بن یقطین به امام موسی کاظم علیه‌السلام نوشت:
« روایت درباره‌ی وضو مختلف است و هر فرقه‌ای به گونه‌ای خاص وضو می‌گیرند. می‌خواهم به خط مبارک خود مرا از حقیقت وضو آگاه نمایی و بنویسی که چگونه وضو بگیرم ».
امام علیه‌السلام در پاسخ وی نوشت: « تو را امر می‌کنم که سه مرتبه صورت خود را بشویی و دست‌ها را از سر انگشتان تا آرنج سه مرتبه بشویی و تمام سر را مسح کنی و ظاهر دو گوش را مسح کنی و پاها را تا ساق بشویی. درست مانند سنی‌ها ».
همین که نامه‌ی امام علیه‌السلام به علی رسید بسیار تعجب کرد و با خود گفت: « عجب! این نوع وضو گرفتن بر خلاف روش ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام است و من مطمئن هستم که این گونه وضو ساختن خلاف شرع است؛ لیکن چون امام مرا به این روش دستور داده است مخالفت نمی‌کنم تا اینکه سر آن برایم روشن شود ».
از آن به بعد علی بن یقطین مانند سنی‌ها وضو می‌گرفت! مدتی نگذشته بود که مخالفان شیعه به هارون گفتند: « ای هارون! علی بن یقطین رافضی [1] است و او در دستگاه خلافت تو نفوذ کرده تا اهداف موسی بن جعفر را محقق سازد ». هارون‌الرشید در خلوت با بعضی از خواص خود گفت: « به من اطلاع داده‌اند که علی شیعه می‌باشد در حالی که او وزیر من است و من نمی‌دانم چگونه از حقیقت امر آگاه شوم. » مشاوران جواب دادند: « او را آزمایش کن تا اطمینان حاصل کنی ». گفت: « چگونه؟ » گفتند: « شیعه با سنی در وضو مخالف است. در پنهانی او را زیر نظر بگیر و ملاحظه نما که آیا به روش سنی‌ها وضو می‌گیرد یا به گونه‌ی شیعیان ».
هارون این سخن را پسندید. پس علی را طلب کرد و او را در یکی از نقاط نزدیک به خود به کار گماشت، به گونه‌ای که روز و شب در همان محل باشد و به غیر از یک نفر کسی را در خدمت او نگذاشت. همین که موقع ظهر فرا رسید، غلام آب وضو را برای علی بن یقطین حاضر نمود و درب را بست و رفت. علی بن یقطین به همان روشی که امام علیه‌السلام دستور داده بود وضو گرفت و به نماز مشغول گشت. هارون که از روزنه و سوراخ اتاق، مراقب اوضاع بود، پس از تمام شدن وضو و نماز علی نزد او آمد و گفت: « هر که تو را رافضی می‌داند غلط می‌گوید » و داستان سخن‌چینان را نقل کرد. آن گاه گفت: « بعد از این سخن کسی را درباره‌ی تو نخواهم پذیرفت و تو همواره وزیر والامقام من خواهی ماند ». در اینجا

بود که علی بن یقطین به سر نامه‌ی امام آگاه گشت. فردای آن روز نامه‌ای از امام علیه‌السلام رسید که طریق وضو صحیح و موافق روش معصومین علیهم‌السلام در آن نگاشته شده بود و تأکید کرده بود که از حالا به بعد باید مانند شیعیان وضو بگیری. زیرا آنچه بر تو می‌ترسیدم گذشت و از این به بعد در امان هستی. [2] .

پی نوشت ها:

[1] دشمنان شیعه، شیعیان را « رافضی » می‌نامند.

[2] معاجز الولایة، آیت الله کاظمینی، ص 262.

منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام موسی بن جعفر؛ سید علی حسینی قمی؛ 1382؛ نشر نبوغ

مأموریت سری

« علی بن یقطین » به طور سری « خمس » اموال خود را به حضور پیشوای هفتم می‌فرستاد و گاهی در شرایط سخت و خطرناک، اموالی را برای آن حضرت می‌فرستاد.
دو نفر از یاران او نقل می‌کنند:
« روزی علی بن یقطین ما را احضار کرد و اموال و نامه‌هایی به ما داد و گفت:
« دو مرکب سواری بخرید و از بیراهه بروید و این اموال و نامه‌ها را به موسی بن جعفر برسانید، و مراقب باشید که کسی از وضع شما آگاه نشود. »
این دو نفر گویند: به کوفه آمدیم و مرکب سواری خریدیم و توشه‌ی راه تهیه نمودیم و از بیراهه حرکت کردیم تا آن که به سرزمین « بطن الرمه » رسیدیم و چهارپایان را بستیم و برای آن‌ها علوفه گذاشتیم و برای صرف غذا نشستیم.
ناگهان سواری به همراه شخصی دیگر نمایان شد. چون نزدیک شد، دیدیم موسی بن جعفر است! از جا برخاستیم. سلام کردیم و اموال و نامه‌ها را تحویل دادیم. در این هنگام موسی بن جعفر نامه‌هایی را بیرون آورد و به ما داد و فرمود: « این‌ها جواب نامه‌های شماست. اکنون بازگردید ». گفتیم: « یابن رسول الله! غذا و توشه‌ی ما تمام شده است، اگر اجازه فرمایید به مدینه برویم تا هم مرقد رسول خدا را زیارت کنیم و هم توشه‌ی راه تهیه نماییم. » موسی بن جعفر فرمود: « آنچه از توشه‌ی شما باقی مانده بیاورید ». توشه را بیرون آوردیم و مقابل موسی بن جعفر قرار دادیم. حضرت با دست اعجاز، آن را زیر و رو کرد و فرمود: « این توشه، شما را تا کوفه می‌رساند ». موسی بن جعفر رفتن ما را به مدینه صلاح ندانست و فرمود:
« شما که به زیارت من آمده‌اید، در واقع پیامبر اکرم را زیارت کرده‌اید. اکنون سریعا در پناه خدا بازگردید ». [1] .

پی نوشت ها:
[1] شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، تحقیق: حسن المصطفوی، مشهد، دانشکده‌ی الهیات و معارف اسلامی، ص 436 و 437.
منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام موسی بن جعفر؛ سید علی حسینی قمی؛ 1382؛ نشر نبوغ

مرد افسونگر

از علی بن یقطین روایت شده که:
روزی هارون‌الرشید از کثرت ناراحتی و شدت دشمنی‌اش با امام هفتم علیه‌السلام مردی شعبده‌باز و جادوگر به نام « حمید بن مهران » را طلب کرد تا در مجلسی امام علیه‌السلام را خجل و شرمنده سازد. مجلس آراسته شد و سفره‌ی رنگین طعام گسترده گشت. هارون با اشاره‌ی سر به مرد جادوگر فهماند که کارش را شروع نماید. مرد افسونگر در حالی که لبخند شیطنت‌آمیزی بر لب داشت حیله‌ای به کار برد که هر گاه خادم امام علیه‌السلام می‌خواست نانی بردارد و خدمت آن حضرت بگذارد، نان از دستش می‌پرید. هارون از دیدن این منظره و به خیال خود سبک شدن امام علیه‌السلام آن‌قدر خوشحال شد که نتوانست خنده‌های مستانه‌اش را کنترل کند. طولی نکشید که امام علیه‌السلام نگاهی به عکس‌هایی که بر پرده‌ها نقش بسته بود انداخت و خطاب به تصویر شیر فرمود: « یا اسد الله! خذ عدو الله! » « ای شیر خدا! بگیر دشمن خدا را »! بلا درنگ تصویر شیر زنده شد و به امر خداوندی و دستور امام معصوم علیه‌السلام شیر جسمیت پیدا کرد و مانند بزرگ‌ترین و درنده‌ترین شیران برجست و جادوگر بینوا را گرفت و در یک لحظه پاره پاره کرد! و آنگاه به جای خویش بازگشت.
هارون و ندیمانش از دیدن این معجزه عظیم الهی غش کردند و به روی بر خاک مذلت افتادند.
هارون چون به هوش آمد، از امام علیه‌السلام بسیار عذرخواهی نمود و آنگاه گفت: « از شما خواهش می‌کنم که از این صورت شیر بخواهید که این مرد را برگرداند و ساحر زنده شود ».
امام علیه‌السلام فرمود: « اگر عصای موسی برمی‌گرداند، آنچه را که بلعید از ریسمان‌ها و طناب‌ها و عصاهای دروغین ساحران، این صورت شیر نیز بلعیده‌ی خود را برمی‌گرداند. (یعنی وقوع چنین درخواستی محال است). ابهت و شکوه امام کاظم علیه‌السلام مجلس جشن را فرا گرفت. [1] .

پی نوشت ها:
[1] شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا (ع)، باب هشتم - علامه مجلسی، بحارالانوار، ج 11، ص 242.

منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام موسی بن جعفر؛ سید علی حسینی قمی؛ 1382؛ نشر نبوغ

میوه از درخت بریده شده

طبری امامی از اعمش نقل نموده که حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام کنار درختی آمد که آن را بریده و روی زمین گذاشته بودند دست مبارک را به آن مالید آن درخت برگ زد و از آن میوه چید و به من داد، خوردم [1] .

پی نوشت ها:

[1] بحارالانوار، ج 48،ص 321.

منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی، موعود اسلام چاپ اول 1388.

یعقوب بن جعفر می‌گوید: «نزد حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام بودم که فضل بن سوار آمد و گفت که: «مردی از اهل نجران یمن به همراه زن و مردی که از راهبه‌های نصرانی هستند، اجازه ورود می‌خواهند.» امام کاظم علیه‌السلام فرمود: «فردا آنها را نزد چاه ام الخیر بیاور.»
ما فردا رفتیم به همانجا، آنها را دیدیم که آمده‌اند، پس امام کاظم علیه‌السلام دستور فرمود که حصیری که از برگ خرما ساخته بودند را آوردند و زمین را با آن فرش کردند. پس حضرت نشست و ایشان نیز نشستند. سپس آن زن شروع کرد به سؤال کردن و مسائل بسیاری را پرسید و حضرت تمامی آنها را جواب داد. سپس امام کاظم علیه‌السلام از آن زن سؤالهایی را پرسید و او نتوانست به هیچ یک از سؤالهای آن حضرت پاسخ دهد، پس اسلام آورد. آنگاه آن مرد راهب شروع به سؤال کردن کرد و حضرت به تمام آن سؤالها جواب فرمود. سپس آن راهب گفت: که من در دین خود محکم بودم و نگذاشتم در روی زمین مردی از نصاری را که علم او به علم من برسد و به تحقیق شنیدم، مردی در هند می‌باشد که هر وقت بخواهد در یک شبانه روز به بیت‌المقدس می‌رود و بعد به منزل خود در زمین بر می‌گردد. من گفتم: «این مرد در کجای هند است؟» گفت: «در سندان است.» گفتم: «به من از احوالات آن مرد خبر بده و بگو او از کجا این قدرت را بدست آورده است؟» گفت:«او آن اسمی را آموخته است که آصف - وزیر سلیمان - به آن آگاهی یافت و بوسیله آن، تختی که در شهر سبا بود را آورد و حق تعالی آن را در کتاب شما و کتابهای ما ذکر فرمود.» سپس حضرت امام کاظم علیه‌السلام از او پرسید: «برای خدا چند اسم است که اگر کسی خدا را به آن اسمها بخواند، دعایش مستجاب شده و برگشت داده نمی‌شود؟» راهب گفت: «اسمهای خدا بسیار است و اما حتمی ترینشان که سائلش نومید نمی‌شود هفت اسم است.» امام کاظم علیه‌السلام فرمود: «خبر بده به من آنچه را که از آنها در حفظ داری.» راهب گفت: «نه! قسم به خدائی که تورات را به موسی نازل کرد و عیسی را عبرت عالمیان و برای امتحان شکر گذاری صاحبان عقل فرستاد و محمد صلی الله علیه و اله و سلم برکت و رحمت گرداند و علی علیه‌السلام را عبرت و بصیرت گرداند، یعنی او را سبب عبرت گرفتن مردمان و بینائی ایشان در دین نمود و اوصیاء را از نسل محمد و علی علیهماالسلام قرار داد، نمی‌دانم که آن هفت اسم چیست و اگر آنها را می‌دانستم در طلب آنها به کلام تو محتاج نمی شدم و نزد تو نمی‌آمدم و از تو سؤال نمی‌کردم. حضرت به او فرمود: «برگرد به صحبت درباره آن

شخص هندی.» راهب گفت: «من آوازه این اسمها را شنیده بودم ولکن نه باطن آنها و نه ظاهر آنها را می‌دانم و نمی‌دانم که آنها چیست و چگونه است و علمی به خواندن آنها ندارم.» من روانه شدم تا به سندان هند رسیدم. پس از احوال آن مرد پرسیدم، گفتند: او در کوهی دیری بنا کرده است و از آن بیرون نمی‌آید و دیده نمی‌شود مگر در هر سالی دو مرتبه، و اهل هند اعتقاد دارند که خداوند متعال برای او چشمه‌ای در دیرش روان کرده است و برای او بدون تخم پاشیدن، زراعت روئیده می‌شود و برای او کشت می‌شود بدون آنکه کشت و زراعتی نماید. پس رفتم تا به درب دیر او رسیدم، سه روز در آنجا ماندم و درب دیر را نمی‌کوبیدم.

پس در روز چهارم ماده گاوی را دیدم که بر او بار هیزم و پستانهای او بسیار بزرگ بود، آن گاو آمد و بر درب دیر فشار آورد و آن را باز نمود و داخل شد. من نیز به دنبال او رفتم و داخل شدم. پس آن مرد را دیدم که ایستاده است. او به آسمان نگاه می‌کرد و می‌گریست و به زمین نگاه می‌کرد و گریه می‌کرد و به کوهها نظر می‌کرد و می‌گریست.

پس من از روی تعجب و حیرت، به مرد هندی گفتم: سبحان الله! چقدر مثل تو در این زمانه کم است.» مرد هندی گفت: «به خدا قسم، من نیستم مگر حسنه‌ای از حسنات مردی (یعنی حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام) که او را واگذاشتی و به اینجا آمدی.»

به او گفتم: «به من خبر داده‌اند که نزد تو اسمی است از اسمهای خدای تعالی که به وسیله آن اسم، در یک شب به بیت‌المقدس می‌روی و بر می‌گردی.» گفت: «آیا بیت‌المقدس را می‌شناسی؟!» گفتم: «من بیت‌المقدسی را نمی‌شناسم مگر بیت‌المقدسی که در شام است.» گفت: «نه آن بیت‌المقدس منظور نیست بلکه منظور آن خانه‌ای است که مقدس و پاکیزه شده می‌باشد و آن بیت آل محمد علیهم السلام است.» گفتم: آنطور که من شنیده‌ام تا به امروز بیت‌المقدس است.» گفت: «آن محرابهای پیغمبران است و آنجا را حظیرة المحرایب می‌گفتند یعنی محوطه‌ای که محرابهای پیغمبران در آنجا است، تا آنکه زمان فترة آمد یعنی آن زمانی که ما بین محمد و عیسی علیهماالسلام بود و بلا به اهل شرک نزدیک شد و نقمتها و عذابها در خانه‌های شیاطین آمد و سخنان آهسته در خانه‌های شیاطین بلند و آشکار شد و بدعتها و شبهه‌های باطل در مجالس علمای اهل گمراهی و ضلالت بوجود آمد، پس نامها را از جاهایی به جاهای دیگر نقل کردند و نامها را به نامهای دیگری تغییر دادند و این است مراد از قول خدای تعالی:«ان هی الااسماء سمیتموها انتم و اباؤکم ما انزل الله بها من سلطان.» [1] «یعنی:این بتها جز نام‌هایی که شما و پدرانتان برآنها نهاده‌اید، چیز دیگری نیست و خدا هیچ دلیلی بر معبودیت آنها نازل نفرموده است. گفتم: «من سفر کردم بسوی تو از شهری دور و

برای رسیدن به تو از دریاها گذشتم و سختی‌های زیادی را کشیدم تا اینکه به خواسته و حاجت خود برسم. گفت: «مادرت، تو را حامله شد در حالی که نزد او ملکی کریم حاضر گردید و پدرت هر وقت که اراده نزدیکی با مادرت را داشت غسل می‌کرد و با حال
پاکیزگی نزد او می‌آمد و پدرت قسمت چهارم انجیل یا تورات را در آن بیداری شب خوانده بود که عاقبت او و تو به خیر شده است.»
حال برگرد از هر جا که آمدی و برو به مدینه محمد صلی الله علیه و اله و سلم که به آن مدینه طیبه می‌گویند و نام آن در زمان جاهلیت یثرب بوده است.
در مدینه به محلی برو که به آن بقیع می‌گویند بعد سؤال کن که خانه مروان کجاست، پس آنجا منزل کن و سه روز در آنجا بمان تا کسی نفهمد که برای چه کاری آمده‌ای!
سپس با آن پیرمرد سیاهی که بر در آن سرای، بوریا می‌بافد مهربانی کن و به او بگو: کسی که در کنج خانه تو منزل می‌کرد، مرا به سوی تو فرستاده است. سپس از او احوال موسی بن جعفر علیه السلام را سؤال کن و بپرس از او که مجلس او کجاست و در چه ساعتی به آن مجلس می‌آید؛ پس آن پیرمرد تو را راهنمایی خواهد کرد.»
گفتم: «هرگاه آن جناب را ملاقات کردم چکار کنم؟» گفت: «هرگاه آن حضرت را ملاقات کردی از آنچه شده است و آنچه خواهد شد سؤال کن و از معالم دین هر چه گذشته و هر چه باقی مانده است راهنمایی بخواه.»
چون کلام راهب به اینجا رسید حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به او فرمود: «بدرستی که او تو را نصیحت کرده است.» راهب گفت: «فدایت گردم! نام او چیست؟» حضرت فرمود: «نام او، متمم بن فیروز است و او از ابناء عجم می‌باشد و از کسانی است که ایمان آورده به خداوند یکتا که شریک ندارد و پرستیده است او را با اخلاص و یقین و از قوم خود گریخته است، چون ترسیده که آنها دین او را ضایع کنند. پس پروردگارش به او حکمت بخشید و او را به راه راست هدایت فرمود و وی را از متقیان گرداند و میان او و بندگان مخلص خود شناخت و آشنائی قرار داد. او در هر سال به مکه آمده و حج می‌گذارد و در سر هر ماه، یک عمره بجای می‌آورد و از جای خودش از هند تا مکه به فضل و اعانت خداوند می‌آید، و اینچنین خداوند شکرگذاران را جزا می‌دهد.» سپس راهب مسائل بسیاری را امام کاظم علیه‌السلام پرسید و حضرت به همه آنها پاسخ فرمود. سپس حضرت از راهب سؤالهایی پرسید که راهب نتوانست به هیچ کدام از آنها جواب بدهد، پس حضرت خود به آنها جواب داد.
سپس راهب گفت: «به من خبر بده از هشت حرفی که نازل شده از آسمان، بعد چهار تا از آن هشت حرف در زمین ظاهر شد و چهارتای دیگر

در آسمان باقی ماند (یعنی هنوز آنها به فعل نیامده است)، بگو آن چهار حرفی که در آسمان باقی مانده است بر چه کسی نازل می‌شود و چه کسی آنها را تفسیر خواهد کرد.» حضرت فرمود: «خداوند نازل خواهد کرد آنها را بر قائم ما و او آنها را تفسیر خواهد کرد چیزی را نازل خواهد فرمود که بر صدیقان و رسولان و هدایت شوندگان نازل نفرموده است.» راهب گفت: «به من دو حرف از آن چهار حرف که در زمین است را بگو.» حضرت فرمود: «به توهمه آن چهار حرف را می‌گویم: پس اول توحید است، و دوم رسالت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه واله و سلم است بر حالی که از آلایش خالص شده باشد، و سوم ما اهل‌بیت پیغمبر هستیم، و چهارم آنکه شیعیان ما، از ما می‌باشند و ما، از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم هستیم و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از خدا.
(یعنی این اتصال و تعلق شیعه ما به ما و ما به پیغمبر و پیغمبر به خدا بواسطه حبل و ریسمانی است که مراد از آن دینی است که با ولایت و محبت باشد.)
پس راهب گفت: «شهادت می‌دهم که نیست معبودی جز خداوند، او یکتاست و شریکی برای او نیست و بدرستی که محمد صلی الله علیه و اله و سلم رسول خدا است و اینکه آنچه از نزد خدای تعالی آورده است حق است و اینکه شما برگزیده خدا هستید از مخلوقین و اینکه شیعیان شما پاکیزه هستند و عاقبت نیکو برای آنها است.»[2] .

پی نوشت ها:
[1] سوره ی نجم آیه ی 23.
[2] کافی - منتهی الآمال.
منبع: حدیث اهل‌بیت: عجایب و معجزات شگفت انگیزی از امام کاظم؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس، شاکر چاپ اول 1386.

محبت کبوتر به امام کاظم

می‌گویند: شخصی از دوستان امام کاظم علیه‌السلام خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: «فدایت شوم! دوست دارم که صبحانه را در منزل من صرف بفرمائید.»
امام کاظم علیه‌السلام قبول کرد و به همراه آن شخص حرکت کرد و به منزلش وارد شد.
در اطاق داخل، تختخوابی بود که حضرت بر روی آن نشست و در زیر تخت یک جفت کبوتر نر و ماده بود. صاحب منزل رفت صبحانه را بیاورد، در این هنگام حضرت شنید که: «کبوتر نر بر کبوتر ماده می‌غرد.» در این موقع صاحبخانه با صبحانه داخل اطاق شد و دید که امام کاظم علیه‌السلام می‌خندد. عرض کرد: «برای چه می‌خندید؟» حضرت فرمود: «این کبوتر بر کبوتر ماده می‌غرید و می‌گفت: ای عزیز من و ای آرام و سکون من! نیست بر روی زمین کسی محبوب‌تر از تو نزد من به غیر از این بزرگواری که بر روی تخت نشسته است.» مرد عرض کرد: «فدایت شوم! آیا شما سخن پرندگان را متوجه می‌شوید؟!» حضرت فرمود: «آری! ما زبان پرندگان را می‌دانیم و به ما هر چیزی عطاء شده است.»[1] .

پی نوشت ها:
[1] کافی.
منبع: حدیث اهل‌بیت: عجایب و معجزات شگفت انگیزی از امام کاظم؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس، شاکر چاپ اول 1386.

محافظت دو شیر وحشی از امام کاظم

وقت نماز پیشین بود و آن حضرت نماز بجای می‌آورد. ناگهان بر جانب راست و چپ آن حضرت، دو شیر وحشی را دیدم. بسیار متعجب و ترسان گردیده و بازگشتم و جریان را برای هارون‌الرشید گفتم. هارون حرف مرا باور نکرد و چند نفر از معتمدانش را با من فرستاد. وقتی نزد موسی بن جعفر علیه‌السلام رفتیم آن شیرها را دیدیم که آنجا ایستاده بودند و قصد حمله به ما را نمودند. ما سریع بازگشتیم و به هارون‌الرشید خبر دادیم. او سوگند خورد که: اگر شما کسی را بر این قضیه مطلع بکنید، شما را عذاب خواهم کرد.» پس در زمان زنده بودن هارون، ما جرأت نداشتیم به کسی این قضیه را بگوئیم ولی بعد از مردن او، دیگران را از این معجزه با خبر نمودیم. [1] .

پی نوشت ها:

[1] خلاصة الاخبار.

منبع: حدیث اهل‌بیت: عجایب و معجزات شگفت انگیزی از امام کاظم؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس، شاکر چاپ اول 1386.

ملاقات شقیق بلخی در سفر حج

شقیق بلخی که از عرفای عصر امام کاظم علیه‌السلام بود می‌گوید: در سال 149 هجری [1] به سوی مکه برای شرکت در مراسم حج حرکت می‌کردم، وقتی که به منزلگاه قادسیه رسیدیم، در آنجا چشمم در میان جمعیت به چهره زیبای جوانی افتاد که لاغر اندام و گندمگون بود و روی لباسش، لباس مویین پوشیده بود و تنها در مکانی نشسته بود، با خود گفتم: «این جوان باید از صوفیان باشد و می‌خواهد سربار مردم گردد، سوگند به خدا نزدش می‌روم و او را سرزنش خواهم کرد.» نزدیک او رفتم، به من متوجه شد و فرمود: ای شقیق!

اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم: «از بسیاری از گمانها بپرهیزید چرا که بعضی از گمانها گناه است.» (حجرات / 12) سپس مرا به خودم واگذاشت و رفت، با خود گفتم: حادثه عظیم و عجیبی دیدم، این جوان از نیت پوشیده من خبر داد و نام مرا به زبان آورد، حتما او عبد صالح و ممتاز خداست، به دنبالش می‌روم و از او می‌خواهم که مرا حلال کند، به دنبالش رفتم، او را گم کردم و دیگر ندیدم تا اینکه در منزلگاه «واقصه» او را دیدم نماز می‌خواند، بندهای بدنش در نماز می‌لرزید و اشک از چشمانش سرازیر بود، با خود گفتم: پیدایش کردم، اکنون نزدش می‌روم و از او می‌خواهم مرا حلال کند، نزدیکش رفتم، پس از نماز به من تو متوجه شد و فرمود: ای شقیق!

انی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی:

«من هر که را توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و سپس هدایت شود، می‌آمرزم.» (طه / 82) سپس مرا به خودم واگذارد و رفت، با خودم گفتم این جوان از ابدال و نمونه‌های بی‌نظیر است، زیرا دوباره از نیت پوشیده من خبر داد. به مسیر خود ادامه دادیم تا در منزلگاه زباله آن جوان را دیدم، کنار چاهی ایستاده و در دستش کوزه پوستی هست و می‌خواهد از آب آن چاه بیرون آورده و بنوشد، ناگاه آن کوزه از دستش رها شد و در میان چاه افتاد، دیدم به سوی آسمان نگریست و چنین با خدا مناجات کرد:

انت ربی اذا ظمئت الی الماء

و قوتی اذا اردت الطعاما:

«تو ای خدا! هنگام تشنگی، پروردگارم هستی و هنگام گرسنگی تو هستی که غذایم را می‌رسانی.» اللهم سیدی! مالی غیرها فلا تعدمنیها: «ای خدای من و سرور من! غیر از این ظرف را ندارم، آن را به من بازگردان.» ناگاه سوگند به خدا دیدم آب چاه بالا آمد، آن جوان دستش را دراز کرد و کوزه

را از سر آب گرفت، و آن را پر از آب کرد، و با آن آب وضو گرفت و چهار رکعت نماز خواند، سپس به تل ریگی متوجه شد و مقداری ریگ برداشت و در میان آن ظرف ریخت، و آن را حرکت داد و آشامید، نزدش رفتم و سلام کردم، جواب سلام مرا داد، گفتم: «از زیادی آن نعمتی که خدا به تو داده به من نیز غذا بده.» فرمود:«ای شقیق، همواره نعمت خدا، به طور آشکار و نهان به ما می‌رسد، به خدای خود حسن ظن داشته باش.» سپس ظرف را به من داد، از آب آن نوشیدم، ناگاه آن را فالوده بسیار شیرین یافتم، سوگند به خدا هرگز نوشابه‌ای لذیذتر و خوشبوتر از آن را نیاشامیده بودم، سیراب و سیر شدم به طوری که چند روز اشتهای غذا و آب نداشتم. شقیق ادامه می‌دهد: دیگر آن جوان را ندیدم، تا اینکه نیمه‌های شب او را در کنار آبگاه در مکه در حال نماز دیدم، با راز و نیاز و زمزمه و گریه مخصوصی نماز می‌خواند، او تا صبح همچنان مشغول عبادت بود، پس از نماز صبح، کنار کعبه رفت و هفت بار طواف کرد، و از آنجا بیرون رفت، به دنبالش رفتم، ناگاه غلامان و جمعیتی را بر گرد او دیدم، برخلاف آن چه قبلا او را تنها می‌دیدم، جمعیتی در اطرافش بودند و بر او سلام می‌کردند، از بعضی از کسانی که نزدیکش بودند پرسیدم «این جوان کیست؟»، گفت: این جوان موسی بن جعفر علیه‌السلام... است. گفتم: «از بروز عجایب و شگفتیها در زندگی هر کسی در شگفتم مگر از بروز آن عجایب در وجود این آقا.» (از چنین آقایی، چنان کرامتهای بزرگ تعجبی ندارد و عادی است). ماجرای فوق را بعضی از شاعران پیشین به صورت شعر بیان نموده‌اند [2] .

پی نوشت ها:

[1] با توجه به تولد امام کاظم (ع) در سال 128، روشن می‌شود که آن حضرت را در این هنگام 21 سال داشت.

[2] کشف الغمه، ج 3، ص 4 تا 7.

منبع: نگاهی بر زندگی امام کاظم؛ محمد محمدی اشتهاردی، نشر مطهر چاپ دوم بهار 1377.

محمد الاتلیدی معروف به «دیاب»

مورخ مصری و مؤلف «اعلام الناس بما وقع للبرامکة مع بنی‌العباس» که از تألیف آن به سال 1100 فارغ شده است [1] می‌گوید:
«کان یتزیا بزی اعرابی زهدا فی الدنیا و تباعدا عنها» [2] .
«از لحاظ زهد در دنیا و دوری گزیدن از آن به سبک عربهای ساده بیابانی لباس می‌پوشید.

پی نوشت ها:

[1] ایضاح المکنون بغدادی، ج 1، ص 104.

[2] اعلام الناس، ص 78.

منبع: امامان اهل‌بیت در گفتار اهل سنت؛ تحقیق و نگارش داود الهامی؛ مکتب اسلام چاپ اول پاییز 1377.

محمد بن احمد ذهبی

«موسی علیه‌السلام، از پرفیض‌ترین دانایان و از پرهیزگارترین عابدان بود، زیارتگاه و حرم او در بغداد معروف است»[1] .

پی نوشت ها:
[1] میزان الاعتدال: 3 / 209.
منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمد حسین عطایی.

محمد امین غالب

«علويين از مردی بزرگ، امام موسی کاظم پيروی می‌کنند که مشهور به تقوا و عبادت فراوان است تا آنجا که مسلمانان او را «عبدصالح» نامیدند، و همچون عبدصالح - به لحاظ شباهت به «عبدصالح» همنشين موسی بن عمران که نامش در قرآن آمده ملقب بود - بزرگوار بخشنده بود»[1] .

پی نوشت ها:

[1] تاريخ علويين ص 157 و 158.

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شريف قرشی؛ ترجمه محمد حسين عطايی.

محمد بن علی بن شهر آشوب

«امام کاظم علیه‌السلام از همه‌ی مردم در مرتبه، بالاتر و در دیانت، ارجمندتر و دست بخشندگی‌اش بازتر و فصیح‌تر و قوی دل و شجاعتر بود. او تنها شرف ولایت را داشت و وارث نبوت بود و بر جایگاه خلافت تکیه داشت، از دودمان نبوت و سلسله‌ی خلافت بود» [1] .

پی نوشت ها:

[1] المناقب: 2 / 383.

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمد حسین عطایی.

محمد صبان

«امام موسی کاظم علیه‌السلام در نزد مردم عراق، به دری که حوائج در پیشگاه خدا از آن در، روا می‌گردد معروف است، از عابدترین مردم زمان و از بزرگترین دانشمندان و سخی‌ترین و بخشنده‌ترین فرد دوران بوده است»[1] .

پی نوشت ها:

[1] اسعاف الراغبین که در حاشیه کتاب نورالابصار، به چاپ رسیده است: ص: 213.

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمد حسین عطایی.

محمد بن طلحه شافعی

«موسی بن جعفر، کاظم علیهماالسلام، امام گرانقدر، والامقام، کوشا و تلاشگر در راه خدا، مشهور به کرامتها، شب را به سجده و قیام و روز را به صدقه و روزه می‌گذراند. به خاطر حلم و گذشت از تجاوزگران به حقش، کاظم خوانده شد، کسی را که به وی بدی کرده بود با احسان و نیکی پاداش می‌داد و با تبهکار و جانی با گذشت روبرو می‌شد. به دلیل عبادت فراوان او را «عبد صالح» گفتند و در عراق معروف به باب الحوائج الی الله است، از آن رو که خواسته‌های کسانی که در نزد خدا، او را وسیله قرار داده‌اند، برآورده می‌گردد. از کراماتش عقول سرگردان و چنان داوری می‌کنند که او در پیشگاه خدا مقامی والا و استوار دارد»[1] .

پی نوشت ها:

[1] مطالب السؤول: ص 83 چاپ ایران.

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمد حسین عطایی.

محمود بن وهیب قراغولی

«موسی بن جعفر، وارث علم، معرفت، کمال و فضیلت پدرش بوده است به خاطر فرو خوردن خشم و گذشت و حلم فراوانش به کاظم موسوم شد، و در نزد اهل عراق به دری که حاجتها را نزد خدا روا می‌سازد معروف است، او عابدترین عالمترین و بخشنده‌ترین مردم زمان بود»[1] .

پی نوشت ها:

[1] جوهرة الکلام فی مدح السادة الاعلام: ص 139.

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمد حسین عطایی.

محمد بن امین سویدی بغدادی

«موسی کاظم همان امام گرانقدر و پرخیر است که شب را به نماز و روز را به روزه سپری می‌کرد و به خاطر گذشت زیاد از تجاوزگران به حقش، کاظم نامیده شد»[1] .

پی نوشت ها:

[1] سبائک الذهب: ص 73.

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمد حسین عطایی.

مؤمن برادر مؤمن است

مؤمن برادر پدر و مادری مؤمن است اگر چه از یک پدر نباشد، از رحمت الهی دور باد؛ آن که برادر خود را متهم نماید، آن که به برادرش خیانت ورزد، آن که خیر برادرش را نخواهد، آن که غیبت برادر خود را نماید.
قوله فی ان المؤمن اخو المؤمن
المؤمن اخو المؤمن لامه و ابیه، و ان لم یلد ابوه، ملعون من اتهم اخاه، ملعون من غش اخاه، ملعون من لم ینصح اخاه، ملعون من اغتاب اخاه.

منبع: صحیفه امام کاظم؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول 1381.

مذمت کثرت اندوه

غصه و اندوه بسیار پیری به دنبال دارد.
قوله فی ذم کثرة الهم
کثرة الهم یورث الهرم.

منبع: صحیفه امام کاظم؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول 1381.

مذمت دروغ

انسان خردمند دروغ نمی‌گوید اگر چه دروغ وسیله‌ی بر آمدن خواهش‌های نفسانی او باشد.
قوله فی ذم الکذب
ان العاقل لا یکذب و ان کان فیه هواه.

منبع: صحیفه امام کاظم؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول 1381.

مذمت فقر

هر که در فقر و تهیدستی پرورش یافت ثروت او را گمراه می‌کند.
قوله فی ذم الفقر
من ولده الفقر ابطره الغنی.

منبع: صحیفه امام کاظم؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول 1381.

مظهر خیر

انسان پر خیر و برکت در هر جا باشد از برکات وی دیگران نیز بهره می‌برند. مسیح علیه‌السلام در معرفی خود این گونه سخن گفت: کنت مبارکا أینما کنت؛ [1] «هر کجا باشم، با یمن و برکت هستم».
هر انسانی دو دست دارد. دست، مظهر خیر و برکت است. و چون دست راست بیش از دست چپ در انجام کار خیر نقش ایفا می‌کند «یمین»، یعنی با برکت نامیده می‌شود. ریشه یمین از یمن یعنی خیر و برکت است. انسان مؤمن چون منشأ برکت و خیرات است هر دو دست وی یمن و با برکت است. دوستان در راه خدا، هر دو دست آنان دست راست است، از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این گونه رسیده: المتحابون فی الله... کلتا یدیه یمین. [2] . اینک صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم در معرفی فرزند با فضیلت خویش ابوابراهیم می‌فرماید صاحب ابن منصب یعنی امامت هر دو دستش یمین است. یعنی وجودش در هر کجا که باشد خیر و برکت است؛ صاحب هذا الامر کلتا یدیه یمین [3] موسی بن جعفر مظهر خیر و برکت است؛ یمین و شمال و امام و خلف... همه شؤون وی برکت است.

پی نوشت ها:
[1] مریم، 31.
[2] بحار، ج 7، ص 195.
[3] قرب الاسناد، ص 309؛ بحار، ج 48، ص 119.
منبع: امام کاظم الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ انتشارات فاطیما چاپ اول 1386.

عبدالله یافعی می‌نویسد: « الامام موسی کان صالحا عابدا، جوادا، حلیما، کبیر القدر و هو احد الأئمة الاثنی عشر المعصومین فی اعتقاد الامامیة و کان یدعی بالعبد الصالح لعبادته و اجتهاده، و کان سخیا کریما، کان یبلغه عن الرجل یؤذیه فیبعث الیه بصرة فیها الف دینار. » [1] . « امام موسی کاظم مردی صالح و عابد و بخشنده و بردبار بود. او دارای مراتب و مدارج عالی اخلاقی و عرفانی بود. او یکی از ائمه دوازده گانه در اعتقاد شیعه است.
او به عبد صالح شهرت داشت زیرا بسیار عابد و کوشا در سر علم و عبادت بود.
او به قدری بخشنده و کریم بود که اگر مردی او را اذیت می‌کرد او یک کیسه هزار دیناری برای او می‌فرستاد. (نه اینکه در صدد تلافی برآید). »
بدی را بدی سهل باشد جزا
اگر مردی أحسن الی من أساء
سبط ابن‌جوزی می‌نویسد:
« موسی بن جعفر کان یدعی العبد الصالح و کان حلیما کریما اذا بلغه عن رجل یؤذیه بعث الیه بمال » [2] . « موسی بن جعفر مشهور به « عبد صالح » مردی بردبار و کریم بود. هرگاه مردی او را آزار می‌داد برای او مال فراوان می‌فرستاد. » ابوحاتم می‌نویسد:
« موسی بن جعفر ثقة صدوق، امام من ائمة المسلمین » [3] . « موسی بن جعفر مردی موثق و مورد اعتماد و راستگوست و او امامی از ائمه مسلمین می‌باشد. »
احمد بن حجر الهیتمی می‌نویسد: « موسی الکاظم هو وارث ابیه علما و معرفة و کمالا و فضلا سمی الکاظم لکثرة تجاوزه و حلمه و کان معروفا عند اهل العراق بباب الحوائج عند الله و کان اعبد اهل زمانه و اعلمهم و اسخاهم » [4] .
« موسی کاظم وارث پدرش امام صادق در علم و معرفت و کمال و فضیلت بود و نامیده شد به کاظم برای آنکه هر کس به او تجاوز و تعدی می‌کرد به او پاداش خیر می‌داد.
حلم و صبر او معروف است و در عراق او را باب‌الحوائج گویند زیرا حوائج مردم را بر می‌آورد.
او عابدترین و دانشمندترین و بخشنده‌ترین مردم زمان خود بود. »
محمد بن طلحة الشافعی گوید: « موسی بن جعفر الکاظم هو الامام الکبیر القدر، العظیم الشأن الکبیر، المجتهد الجاد فی الاجتهاد، المشهور

بالکرامات، یبیت الیل ساجدا و قائما، و یقطع النهار متصدقا و صائما، و لفرط حلمه و تجاوزه عن المعتدین علیه دعی کاظما، کان یجازی المسیء باحسانه الیه و یقابل الجانی بعفوه عنه و لکثرة عبادته کان یسمی بالعبد الصالح و یعرف بالعراق « بباب الحوائج الی الله » لنجح مطالب المتوسلین الی الله تعالی به، کراماته تحار منها العقول، بان له عند الله تعالی قدم صدق لا تزل و لا تزل. »

« موسی بن جعفر امامی بزرگوار در شأن و قدر و جلالت است که نهایت کمال و کوشش را در عبادت داشت. او به کرامات بسیاری مشهور است. شب‌ها را به سجده و روزها را به روزه و صدقه می‌گذراند. از شدت حلم و بردباری او در مقابل گناه و آزار متجاوزان و بدکاران به نام « کاظم » خوانده می‌شد. هر کس به او بدی می‌کرد، او در مقابل، احسان می‌نمود و در برابر جنایت، عفو و بخشش می‌نمود. او را به خاطر کثرت عبادتش عبد صالح گفته‌اند و در عراق معروف به باب‌الحوائج شد زیرا هر کس متوسل به او می‌شد حوائجش روا می‌شود.

کرامات و خوارق عادات او عقل را حیران می‌کند و او چرا چنین نباشد با اینکه در راه صدق و حقیقت و ایمان، لحظه‌ای متزلزل نشد و قدم سست نکرد. »

این بود نمونه‌هایی از اعترافات بزرگان اهل سنت به مقامات و فضایل والای عرفانی امام موسی بن جعفر علیه‌السلام. الفضل ما شهدت به الأعداء

پی نوشت ها:

[1] مرآت الجنان، یافعی، ص 393، ج 1.

[2] تهذیب التذهیب، ابن‌حجر عسقلانی، ص 31، ج 10.

[3] اخبار الطوال، ابوحنیفه دینوری، ص 112.

[4] الصواعق المحرقه، احمد ابن‌حجر هیتمی، ص 203.

منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام موسی بن جعفر؛ سید علی حسینی قمی، نبوغ چاپ دوم 1382.

مشورت با غلامان و احترام به آنها

حسن بن جهم می‌گوید: در محضر امام رضا علیه‌السلام بودیم، سخن از امام کاظم علیه‌السلام به میان آمد، امام رضا علیه‌السلام فرمود: با این که عقلهای مردم قابل مقایسه با عقل پدرم (امام کاظم) نبود، گاهی با غلامان سیاه خود در امور مشورت می‌کرد (و به رأی و فکر آنها احترام می‌گذاشت) شخصی به پدرم گفت: «آیا با غلامان سیاه مشورت می‌کنی؟!» در پاسخ فرمود:
ان الله تبارک و تعالی ربما فتح علی لسانه: «همانا خداوند متعال چه بسا (راه‌حل مشکلی را) بر زبان همان غلام سیاه بگشاید.» [1] . این شیوه، بیانگر تواضع امام کاظم علیه‌السلام نسبت به مستضعفان بود، او نه تنها آنها را تحقیر نمی‌کرد، بلکه به آنها شخصیت و بها می‌داد.

پی نوشت ها:
[1] میزان الحکمه، ج 5، ص 211.
منبع: نگاهی بر زندگی امام کاظم؛ محمد محمدی اشتهاردی، نشر مطهر چاپ دوم بهار 1377.

یونس بن عبدالرحمن قال، قلت لأبی‌الحسن موسی بن جعفر علیهماالسلام، لأی علة عرج الله بنبیه الی السماء، و منها الی سدرة المنتهی، و منها الی حجب النور، و خاطبه و ناجاه هناک، والله لا یوصف بمکان؟ فقال: ان الله لا یوصف بمکان، و لا یجری علیه زمان، ولکنه عزوجل أراد أن یشرف به ملائکته و سکان سماواته، و یکرمهم بمشاهدته، و یریه من عجائب عظمته ما یخبر به بعد هبوطه، و لیس ذلک علی ما یقول المشبهون، سبحان الله و تعالی عما یشرکون.
التوحید باب 28 ح 5
ترجمه:
یونس بن عبدالرحمن گفت، از حضرت امام هفتم علیه‌السلام پرسیدم: به چه جهت خداوند متعال رسول اکرم خود را عروج داد به سوی آسمان، و از آنجا به سوی سدره منتهی، و از آنجا به سوی حجابهای نور، و سپس در آنجا با او مکالمه و مخاطبه و مذاکرات خصوصی انجام داد، در صورتی که خداوند متعال متصف به امکان نمی‌شود؟ آن حضرت فرمود: آری خداوند متعال متصف نگردد به مکانی، و جریان پیدا نمی‌کند به او زمانی. ولیکن خواست که به او فرشتگان و ساکنان آسمانها را کرامت و شرافت داده، و آنان را به سبب مشاهده آن حضرت گرامی بدارد. و هم نشان بدهد به او از عظمت و از عجائب جلال و بزرگواری خود، اموری را که رسول اکرم بتواند آنها را پس از پایان یافتن این جریان به مردم بازگو کند. و این جریان آن چنان نیست که مشبهه (جمعی که تشبیه می‌کنند خداوند متعال را به مخلوق او) می‌گویند. و منزه است پروردگار متعال و بلند است از آنچه مشرکین گویند.
توضیح:
در این حدیث شریف مطالب چندی را شرح می‌دهیم:
1- عرج الله بنبیه الی السماء: عروج: به انتهاء رسیدن در مرحله صعود و مرتبه آخر آن باشد، خواه مادی باشد یا روحانی، چنانکه می‌فرماید: تعرج الملائکة و الروح الیه 70 / 4.
و سماء: آن چیزی است که بلند و محیط به چیز دیگر باشد، خواه در جهت مادی ظاهری باشد یا در جهت روحانی، چنانکه می‌فرماید: یدبر الأمر من السماء الی الأرض ثم یعرج الیه 33 / 5.
پس عروج منحصر به معنی مادی آن نیست، و بلکه أعم است از مادی و روحانی، و همچنین کلمه سماء أعم است از مادی و معنوی.
2- و منها الی سدرة المنتهی: سدر به معنی تحیر است، و سدرة چون

فعله: دلالت می‌کند به نوعی از تحیر که بدون مقدمه و سبب ظاهری در قلب ظاهر شود.
و سدره از مراحل سیر باطنی و از منازل لقاء رب متعال باشد، و نزدیک است به هیمان که در اثر استغراق در جاذبه نور و جمال پیدا شود، و برای آن سه مرتبه است: و مرتبه سوم آن سدره نهائی و منتهی است - و لقد رءاه نزلة اخری عند سدرة المنتهی عندها جنة المأوی اذ یغشی السدرة ما یغشی 53 / 14. در این مقام می‌پوشاند و احاطه می‌کند به حالت تحیر که در جاذبه جمال و نور حق پیدا شده است، آنچه متوجه او می‌شود از أنوار عظمت و جلال و کبریائی پروردگار متعال. و حصول این مقام دلالت می‌کند که نظر در مفهوم عروج و سماء نیز، جهت روحانی آنها بوده است: زیرا سیر در سماء مادی چون سیر در زمین بوده، و هر دو از عالم مادی هستند.
رجوع شود به التحقیق کلمه سدر.
3- و منها الی حجب النور: اینجا مقام استغراق در نور است، خواه نور متظاهر از أعمال و صفات، و خواه نور متجلی از نفس قدسی روحانی خود که مهذب شده است، و خواه أنوار از عالم لاهوت، که این أنوار به همان ترتیب در أثر جلب توجه سالک، حاجب و مانع از توجه به مقام توحید ذات و نفی صفات گشته، و انسان را از کمال توحید که نفی صفات است بازمی‌دارد.
پس در این برنامه: توجه به نورانیت خود هر چه قویتر و شدیدتر هم باشد، و بالاتر از آن: توجه به نورانیت و روحانیت أسماء و صفات الهی، اگرچه به عنوان مظهریت و مرآتیت هم باشد: برخلاف کمال اخلاص در توحید ذات است.
آری حجابهای ظلمانی: مانع از رسیدن به مقامات روحانی است. و حجابهای نورانی: مانع از اخلاص در توحید باشد.
4- و خاطبه و ناجاه: در منزل نور حجابهای ظلمانی که مانع از ارتباط و توجه به مبدء أنوار و فیوضات است: برطرف و رفع شده، و زمینه مساعدی برای ارتباط حاصل گشته است: زیرا انسان چون حجابهای ظلمانی را از قلب خود زائل کرده، و دل پاک و مهذب و طاهر و منور به أنوار روحانی گشت: می‌تواند به پروردگار جهان توجه کامل داشته، و با او به مقام مناجات درآید.
5- أن یشرف به ملائکته: با این معراج، پیغمبر اکرم (ص) عروج کرده و با عالم ملائکه مرتبط گشته، و با سکنه عوالم بالا (سکان سماوات) تلاقی به عمل آمده، و آن حضرت را مشاهده می‌کنند.
البته این ملاقات و ارتباط، و مشاهده و رؤیت آنان رسول گرامی را که بهترین و ممتازترین خلق پروردگار متعال است: موجب افتخار و کرامت و مزید بصیرت و معرفت آنان خواهد بود.

و به طوری که معلوم شد، منظور از عروج و آسمان و مشاهده: معانی روحانی آنها است، نه مفاهیم مادی محسوس.
و گفتیم که آسمانهای مادی محسوس: شبیه کره زمین باشند از لحاظ مادی و جسمانی بودن، و شایستگی برای سکنی ملائکه و روحانیون را نداشته، و بلکه اکثر آنها مستعد برای زندگی افراد انسان را نیز نیستند.
6- و یریه من عجائب عظمته ما یخبر به: این معنی قسمت دوم از آثار و فوائد معراج رسول أکرم می‌باشد که: از جهت معارف و حقائق الهی و اطلاع بر دقائق عظمت و جلال پروردگار متعال، در جریان این حرکت پیشرفت و توجه و آگاهی وسیعی پیدا شده، و سرمایه و ذخیره فراوانی حاصل گشته است که: در مقام تبلیغ و ارشاد و تربیت مردم مؤثر واقع خواهد شد.
آری این آگاهی و مشاهدات شهودی: اصول و پایه‌های علوم و معارف الهی بوده، و حقائق و أحکام و ضوابط أخلاقی و فقهی و تربیتی، همه از متفرعات و آثار این اصول شهودی باشد.
7- و لیس ذلک علی ما یقول المشبهون: مشبهون کسانی هستند که خداوند متعال را از لحاظ صفات و أعمال و آثار و خصوصیات دیگر، تشبیه می‌کنند به موجودات جسمانی که در جریان زمان واقع شده، و احتیاج به مکان داشته، و متصف با حرکت و سکون و عروج و نزول باشند.
پس تشبیه موجب محدودیت و تقیید شده، و با تشبیه او به مخلوق: صفات حدوث و احتیاج و ضعف برای او ثابت خواهد شد.
8- تعالی عما یشرکون: چون خداوند متعال از لحاظ أفعال و صفات و خصوصیات مخصوص، تشبیه به موجود حادث مخلوقی شد: قهرا این موجود از این جهت و به نحو اجمال با پروردگار جهان شریک خواهد بود، و خواه و ناخواه، همتا شده، و در آثار این جهت نیز شبیه همدیگر خواهند بود.
و به طوری که برای توحید مراتبی هست، چون توحید در ذات، و در صفات، و در أفعال: برای شرک نیز همین مراتب می‌باشد. و أکثر مردم در مراحل شرک مبتلا هستند، مخصوصا در مرتبه شرک أفعالی که موجودات مؤثر خارجی را در جریان امور خود مؤثر قرار داده، و به آنها توجه باطنی پیدا می‌کنند.

منبع: احادیث صعب امام هفتم و بررسی و تحقیق و توضیح لازم از آنها؛ علامه مصطفوی؛ مرکز نشر آثار علامه مصطفوی چاپ اول 1385.

عن محمد بن فضیل قال: سألت أباالحسن علیه‌السلام، هل رأی رسول‌الله صلی الله علیه و آله ربه عزوجل؟
فقال: نعم بقلبه رآه، أما سمعت الله عزوجل یقول: ما كذب الفؤاد ما رأی، أی لم یره بالبصر، ولكن رآه بالفؤآد.
التوحید باب 8 ح 17
ترجمه:
ابن‌فضیل گفت: از امام هفتم پرسیدم كه: آیا پیغمبر أكرم (ص) خداوند متعال خود را دیده است؟
فرمود: آری، با نور قلب خود او را دیده است، و آیا نشنیدی كه خداوند متعال می‌فرماید - آنچه قلب او مشاهده كرد دروغ نگفته است، یعنی ندیده است او را با چشم بدنی، ولی مشاهده كرده است او را با قلب نورانی.
توضیح:
این حدیث را اگر ضمیمه كنیم به حدیث 9 باب 8، از حضرت امام هشتم كه به أبوقرة می‌فرماید: ما كذب فؤاد محمد (ص) ما رأت عیناه، ثم أخبر بما رأی، فقال: لقد رأی من آیات ربه الكبری، فآیات الله عزوجل غیر الله، و قد قال: و لا یحیطون به علما، فاذا رأته الأبصار فقد أحاطت به.
امام هشتم می‌فرماید: دروغ نگفت قلب پیغمبر أكرم آنچه را كه رؤیت كرد دو چشم او. و سپس خبر داد به آنچه رؤیت كرده بود، و فرمود: هر آینه دید از آیات بزرگ پروردگار خود.
پس آیات خداوند متعال غیر خود خدا باشد، زیرا نتوان به ذات خدا احاطه علمی پیدا كرد، و دیدن چشم موجب احاطه است. و در این مورد مطالبی را لازم است متذكر باشیم:
1- رؤیت: به معنی نظر مطلق است، به هر وسیله‌ای باشد، از چشم و قلب و متخیله و غیر آنها.
كذب: در مقابل صدق و دلالت می‌كند به خلاف واقعیت و حق، خواه در جهت قول باشد یا عمل یا چیز خارجی یا معنوی، و استعمال می‌شود به صورت لازم، یا متعدی به مفعول واحد یا دو مفعول.
فؤاد: هر چیزی است كه به خلوص و طیب و پاكی نزدیک باشد. و چون قلب انسان خلوص و طهارت پیدا كرد: فؤاد گویند.
عین: شعاعی است كه از نقطه معینی خارج می‌شود، خواه مایع باشد، یا نور، مادی باشد یا معنوی.
2- بقلبه رآه: دیدن با چشم ظاهری مخصوص أجسام خارجی محدود است

که در محیط دید قوه باصره واقع می‌شود، و موضوعاتی که از ماورای عوالم جسمانی باشند، چون موجودات عالم ملکوت یا جبروت و عقول و أرواح، یا عالم لاهوت: هرگز با این چشم بدنی قابل رؤیت نبوده، و درک نمی‌شوند، مگر آنکه آنها متجسم یعنی صورت جسمانی پیدا کرده، و یا با دید مکاشفه برزخی دیده شوند. و أما دیدن با دید روحانی که: آن را مشاهده قلبی و روحی و باطنی گویند، و این چشم را بصیرت و فؤاد و نور روحانی خوانند: تمام خصوصیات عوالم ماورای أجسام را با این دید روحانی می‌شود مشاهده کرد، و همه معارف و حقائق را می‌توان به وسیله این فؤاد خالص درک نمود.
3- دید روحانی: در أثر تقویت جهت روحی با انقطاع از علائق مادی صورت می‌گیرد، به این معنی که: با مراقبت به طاعات و ترک معاصی، و تزکیه و تهذیب نفس از صفات رذیله حیوانی، و اتصاف با صفات رحمانی الهی، و توجه تمام و خالص در همه امور و أعمال به خداوند متعال، و ریشه‌کن کردن أنانیت و خودبینی و خودخواهی: روح انسانی که حقیقت انسان است، قوت و نیرو گرفته، و حجابهای ظلمانی برطرف گشته، و روحانیت و نورانیت روح جلوه‌گر می‌شود.
این است که: در أحادیث شریف از این چشم باطنی روحانی، به تعبیرات - رأته القلوب بحقائق الایمان، ولکن رأه بالفؤاد، بیان شده است: زیرا حصول آن با تحقق حقیقت ایمان و تخلیص و تهذیب قلب صورت می‌گیرد.
4- ما کذب الفؤاد ما رأى: یعنی فؤاد که قلب خالص و پاکی است، آنچه را که رؤیت کرده است، به دروغ و برخلاف واقع بازگو نمی‌کند.
آری دید فؤاد که رؤیت باطنی و شهود قلب پاک و خالص است: یقینی بوده، و هیچ گونه مورد تردید نمی‌باشد. به خلاف رؤیت چشم ظاهری که از هر جهت محدود و قابل اشتباه است.
5- لقد رأى من آیات ربه: آیت: عبارت از چیزی است که به عنوان نشان دادن مقصد و برای رسیدن به مقصود مورد توجه باشد. و آن به وزن فعلة، از ماده أوی یأوی است.
پس آیات الهی أعم است از آنچه تکوینی باشد، یا تشریعی، در عالم طبیعت و جسمانیت ظاهر شود، یا در عوالم ملکوت و جبروت، و به طور کلی هر چیزی که نشان‌دهنده مقام عظمت پروردگار باشد: از آیات الهی به شمار می‌آید.
و در مورد رؤیت حق متعال: چون رؤیت ذات مطلق غیرممکن است، ناچار و به طور قطعی باید گفت که: منظور رؤیت آیات حق است، یعنی تجلیات أنوار صفات حق متعال.
6- فاذا رأته الأبصار فقد أحاطت به: دیدن چشم ظاهری به واسطه انعکاس نوری استِ که از أجسام منعکس شده و به شبکیه چشم برخورد

کرده، و به وسیله أعصاب به مغز می‌رسد.
و در این صورت برای چشم دید حاصل شده، و به شیء مرئی احاطه پیدا می‌کند، یعنی به هر اندازه‌ای که نور از سطح جسمی منعکس می‌شود: چشم همین مقدار از سطح و رنگ و مقدار و شکل ظاهری آن را می‌بیند. و از این لحاظ دید چشم به قسمت باطن یا پشت یا به جهات معنوی آن جسم نمی‌تواند تعلق بگیرد. پس دیدن خداوند متعال با چشم ظاهری محال خواهد بود. و أما چشم باطنی: یعنی بصیرت و نور قلب و خلوص فؤاد روحانی، و در حقیقت شهود نور روح: هرگز به ظواهر و ألوان و أشکال و سطوح مادی تعلق نمی‌گیرد، بلکه صورتهای برزخی و حقائق أشیاء و أسماء و صفات لاهوتی، قابل مشاهده خواهند بود. و در صورتی که أشیاء مادی در مورد آگاهی و علم قرار بگیرند: باید به وسیله آلات جسمانی چون حواس ظاهره و یا با صورتهای برزخی آنها ادراک و مشاهده بشوند.

منبع: احادیث صعب امام هفتم و بررسی و تحقیق و توضیح لازم از آنها؛ علامه مصطفوی؛ مرکز نشر آثار علامه مصطفوی چاپ اول 1385.

معنای الله الصمد

عن الربیع بن مسلم قال: سمعت أباالحسن علیه‌السلام، و سئل عن الصمد؟ فقال: الصمد الذی لا جوف له.
التوحید باب 4 ح 7
ترجمه: ربیع بن مسلم گفت: شنیدم از امام هفتم علیه‌السلام که از آن حضرت سؤال شد از معنای کلمه الصمد؟
امام فرمود: صمد چیزی را گویند جوف آن خالی نباشد، یعنی جوف نداشته باشد.
توضیح:
مناسب است چند حدیث دیگر که در تفسیر کلمه الصمد، از حضرات أئمه علیهم‌السلام در همین باب رسیده است، نقل شود:
ح 10 - قلت لأبی‌جعفر علیه‌السلام، جعلت فداک ما الصمد؟ قال: السید المصمود الیه فی القلیل و الکثیر. [1] .
ح 8 - فقلت لأبی‌عبدالله علیه‌السلام، ما الصمد؟ فقال: الذی لیس بمجوف. [2] .
ح 6 - ثم قال أبوجعفر الباقر علیه‌السلام: لو وجدت لعلمی الذی أتانی الله عزوجل حملة لنشرت التوحید و الاسلام و الایمان و الدین و الشرایع من الصمد، و کیف لی بذلک و لم یجد جدی أمیرالمؤمنین حملة لعلمه. [3] .
و در این مورد مطالبی را متذکر می‌شویم:
1- الصمد: در کتاب التحقیق گفته شده است که: آن عبارت است از مقام عالی رفیع صلب متفوق بر جمیع أطراف، به طوری که علو داشته و کسی بر او علو پیدا نکند.
و این معنی در خصوص پروردگار متعال: عبارت می‌شود از مقام بلند و بالای مطلق او که بر همه موجودات اعتلاء پیدا کرده، و همه در مقابل عظمت او خاضع گشته، و برای رفع حوائج و فقر خود به او توجه نموده، و از او درخواست مطلوب کنند.
2- الذی لا جوف له: منظور این است که در داخل وجود او هیچ گونه سستی و خلل و ضعف و احتیاج نداشته، و وجود او یک واحد محکم و یکنواخت و بی‌نیاز و واجب و ثابت و غیرمحدود به حدود و قیود باشد، زیرا چیزی که داخل آن خالی و جوف‌دار (مجوف) است: ذاتا متزلزل و مضطرب و ثبوت ذاتی نداشته، و مورد توجه و اعتماد نخواهد بود. و از لوازم و آثار وجود محکم و ثابت این است که: به سوی او دیگران که حاجتمند و فقیر و ضعیف بوده، و استغنای ذاتی ندارند: رو آورده، و پیشگاه او را مقصد خود قرار می‌دهند.

3- لنشرت التوحید والاسلام: چون ما معتقد شدیم که خداوند متعال ثبوت و وجوب ذاتی داشته، و هیچ گونه فقر و ضعف و خللی در داخل وجود او نیست: قهرا أزلی و أبدی و نامحدود و نامتناهی مطلق بذاته خواهد بود، و این معنی ملازم است که صفات او همه ذاتی و نامحدود و نامتناهی باشد، و اگر صفات او عین ذات او نباشد و بلکه زائد و غیرذات باشد: قهرا محتاج و ضعیف و مجوف خواهد بود. و در این صورت لازم می‌شود که: همه موجودات در مقابل عظمت او خضوع و خشوع پیدا کرده، و به او متوجه باشند. و البته خصوصیات خضوع و اطاعت را که مناسب مقام رفیع و بالای او باشد: باید خداوند متعال معین فرماید. و این معانی حقایق و معارف الهی و مراتب تهذیب و تزکیه و مقامات اطاعت و عبودیت را به اثبات خواهد رسانید.
و چون طاعات و عبادات به اختلاف حالات و مقامات و موارد فرق می‌کند: امام که جانشین پیغمبر خدا و مربوط به مرکز وحی و علم است، می‌تواند به همه این موارد و أحکام محیط و آگاه باشد.

پی نوشت ها:
[1] عرض کردم به امام پنجم: فدایت شوم معنای صمد چیست؟ فرمود: آقایی که در کم و زیاد از حوائج به سوی او توجه شود.
[2] به حضرت امام ششم عرض کردم که: معنای صمد چیست؟ فرمود: چیزی است که تو خالی نباشد.
[3] سپس حضرت امام پنجم فرمود: هرگاه تحویل‌گیرنده‌ای برای علمی که خداوند مرا عطاء فرموده است، باشد: هر آینه نشر می‌دهم توحید و اسلام و ایمان و دین و أحکام الهی را از کلمه صمد، و چگونه مرا چنین چیزی پیش آید، و جدم امیرالمؤمنین حمله‌ای پیدا نکرد.
منبع: احادیث صعب امام هفتم و بررسی و تحقیق و توضیح لازم از آنها؛ علامه مصطفوی؛ مرکز نشر آثار علامه مصطفوی چاپ اول 1385.

معنی جنب الله (کنار)

علی بن سوید، عن أبی‌الحسن موسی بن جعفر علیه‌السلام، فی قول الله عزوجل: أن تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله (39 / 56)، قال: جنب الله أمیرالمؤمنین علیه‌السلام، و کذلک ما بعده من الأوصیاء بالمکان الرفیع الی أن ینتهی الأمر الی آخرهم.
کافی باب النوادر من التوحید
ترجمه: علی بن سوید از امام هفتم (ع) در تفسیر آیه شریفه - یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله - فرمود: نظر در تفریط و کوتاهی کردن در کنار خداوند متعال، این است که تفریط درباره حضرت أمیرالمؤمنین (ع) بشود.
و همچنین کوتاهی کردن درباره‌ی أوصیاء گرامی او که در مقام بلندی هستند، تا آخر حضرات أئمه علیهم‌السلام.
توضیح: در این حدیث شریف احتیاج به توضیحاتی باشد:
1- جنب به معنی کنار است، یعنی چیزی یا مکانی که در کنار چیزی دیگر واقع شود، به طوری که خارج از آن و در عین حال متصل به آن باشد، و آن صفت مشبهه به وزن صعب است.
2- خداوند متعال جسمانی و محدود و محسوس و زمانی و مکانی نبوده، و أزلی و أبدی و غیرمتناهی و غنی بالذات است.
و در باب 9 گفته شد که: تنزیه او به مرتبه‌ای باشد که حتی صفات ذاتیه و ثبوتیه او فقط از لحاظ انتزاع و اعتبار باشد، و اگر نه: کمال اخلاص او با نفی تمام صفات محقق گردد.
پس هر چه از قبیل صفات و أسماء و مفاهیم دیگری که برای خداوند متعال اطلاق می‌شود: فقط عنوان اعتباری و انتزاعی داشته، و برای تفهیم و تفهم باشد.
آری ذات پروردگار متعال أحدیت حقیقی از جمیع جهات و هویت مجرد ذاتی مطلق داشته، و با هیچ کلمه و تعبیری نتوان او را تعریف کرده و یا به او اشاره کرد.
و همه تعبیرات و توصیفات و تعریفات: در مرتبه دوم و در مقام بیان و تفاهم و تفهیم و معرفت به مقامات و خصوصیات و امتیازات انتزاعی از ذات مطلق نامحدود است.
3- اطلاق جنب در ارتباط به خداوند متعال: مانند اطلاق کلمات یا مفاهیم - محضر، مقابل، نزد (عند) قریب، ید، وجه، و غیر اینها است که فقط در مقام تنزل حقایق آنها به عالم ما تعبیر می‌شوند، تا موجب تفاهم در محدوده فکر و فهم ما صورت بگیرند.

و در هر کلمه‌ای از آن کلمات خصوصیت و امتیازی موجود است، و ما با توجه به آن خصوصیات و امتیازات می‌توانیم در محدوده فکر خود، از حقایق آنها به نحو اجمال بهره‌مند گردیم.
و از جمله این کلمات: کلمه جنب است که دلالت می‌کند به آنچه متصل و ملاصق و در عین حال خارج باشد. و معنی ملاصق بودن در کلمات - عند، و محضر، و مقابل، و قریب: منظور نیست.
4- و از مصادیق جنب الله: صفات ثبوتیه انتزاعیه از ذات واجب مطلق، و أسماء الهی که مظاهر و صفات تکوینی یا تشریعی پروردگار متعال هستند، و از لحاظ نظر به مفهوم جنب (من حیث هو) وجود حضرات أئمه معصومین علیهم‌السلام، و مخصوصا حضرت أمیرالمؤمنین علی بن أبی‌طالب علیه‌السلام: همه از مصادیق جنب الله می‌باشند.
آری امام علیه‌السلام مظهر و مجلای صفات الهی و اسم تکوینی أعظم پروردگار متعال و فانی تمام و محو در اراده و عظمت و جمال حق بوده، و از لحاظ روحانی و معنوی در مقام قرب و کنار نور نامتناهی خداوند جلیل باشد. پس وجود مقدس و باعظمت امام خود جنب الله است، نه آنکه در جنب خدا باشد. در کتاب بصائر الدرجات (ج 2 باب 3) از مالک جهنی نقل می‌کند که: از امام ششم شنیدم، فرمود: من شجره‌ای هستم از جنب الله، و کسی که برسد به ما: خداوند به او رسیده است، و سپس تلاوت فرمود: أن تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله و ان کنت لمن الساخرین. [1] .
5- فرطت فی جنب الله: منظور تقصیر و کوتاهی کردن درباره جنب الله است، به طوری که از لحاظ عقیده: توجهی به مقام نبوت و امامت که خلافت‌الله و مظهریت جلال و جمال است، نبوده، و از این جهت منقطع از نور حق گردد.
و چون این انقطاع و محرومیت پیدا شد: قهرا برنامه سلوک به سوی سعادت و عمل در راه حقیقت نیز مختل و از میان برداشته خواهد شد.
پس جنب الله به طوری که معلوم شد: شامل مقامات صفات عظمت و جلال، و أسماء تکوینی و تشریعی می‌شود.
و ذکر حضرات أئمه و أمیرالمؤمنین علیهم‌السلام، از باب مورد ابتلاء بودن در خارج، و غفلت و اعراض أغلب مسلمین از این حقیقت است.
مخصوصا اینکه عموم مسلمین پس از رحلت پیغمبر خدا لازم است به وسیله آنان مهتدی گشته، و راه سعادت را دریابند.

پی نوشت ها:
[1] از اینکه نفسی بگوید که: أی حسرت و ندامت بر من به خاطر آنکه

کوتاهی کرده‌ام در خصوص کنار و جنب پروردگار متعال، اگرچه بوده‌ام از مسخره‌کنندگان.
منبع: احادیث صعب امام هفتم و بررسی و تحقیق و توضیح لازم از آنها؛ علامه مصطفوی؛ مرکز نشر آثار علامه مصطفوی چاپ اول 1385.

عن محمد بن أبی‌عمیر قال: سألت أباالحسن موسی بن جعفر علیهماالسلام عن معنی قول رسول‌الله: الشقی من شقی فی بطن امه و السعید من سعد فی بطن امه؟
فقال: الشقی من علم الله و هو فی بطن امه أنه سیعمل أعمال الأشقیاء، و السعید من علم الله و هو فی بطن امه أنه سیعمل أعمال السعداء.
قلت له: فما معنی قوله (ص) - اعملوا فکل میسر لما خلق له؟ فقال: ان الله عزوجل خلق الجن و الانس لیعبدوه، و لم یخلقهم لیعصوه، و ذلک قوله عزوجل - و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون. فیسر کلا لما خلق له. فالویل لمن استحب العمی علی الهدی.
التوحید باب 58 ح 3
ترجمه: ابن‌أبی‌عمیر گوید: از پیشگاه امام هفتم پرسیدم که چیست معنی فرمایش پیغمبر اکرم (ص) - شقی کسی است که در شکم مادرش شقی شده است، و سعید آن کسی است که در شکم مادر شقی باشد؟ آن حضرت فرمود: آری شقی کسی است که خداوند متعال در آن زمانی که او در شکم مادر است، می‌داند که او أعمال أفراد شقی را انجام خواهد داد. و سعید کسی است که پروردگار متعال عالم است در حال جنین بودن او که در آینده أعمال أفراد سعادتمند را انجام خواهد داد. عرض کردم: معنای قول پیغمبر أکرم (ص) که فرموده است: هر کسی آسان و سهل است برای او آن رشته‌ای که برای آن آفریده شده است. چیست؟
امام فرمود: خداوند متعال جن و انس را آفریده است که او را عبادت کنند، و خلق نکرده است که عصیان و نافرمانی کنند، و می‌فرماید: من جن و انس را نیافریدم مگر برای آنکه مرا عبادت کنند - 51 / 36. پس هر کسی را مطابق آنچه آفریده است وسائل و مقتضیات آن را فراهم کرده است.
البته این اختلافات موجب گمراهی نخواهد بود، و وای بر کسی که راه انحراف و گمراهی را انتخاب نماید.
توضیح:
در ذیل این حدیث شریف مطالبی را اجمالا بحث می‌کنیم:
1- سعادت: عبارت از حالتی است که اقتضاء صلاح و خیر و موفقیت در راه کمال می‌کند. و شقاوت در مقابل آن بوده، و عبارت از حالتی است که اقتضاء شدت و زحمت و سختی در راه خیر و صلاح کرده، و مانع از موفقیت می‌شود.
2- برای سعادت و شقاوت سه مرحله است: أول - سعادت و شقاوت

فطری ذاتی: و آن در أثر علل و أسباب ظاهری و معنوی به وجود آید، چون خصوصیات ذاتی و أخلاقی و أعمال والدین، و مقتضیات مکان و محیط و غذاء، و تحولات مؤثر در جنین، و مهمتر از همه تقدیر و تصویر الهی.
دوم - سعادت و شقاوت اکتسابی: و آن در أثر تربیت قلب: در راه خیر و فلاح و یا شر و انکدار. و همچنین أعمال و أفعال: از طاعات و معاصی، و ظلم و عبادات، به مقدار سعه قلوب، حاصل شده، و موجب موفقیت و نورانیت و توجه به حق و یا شقاوت می‌گردد.
سوم - سعادت و شقاوت فعلی متحصل از دو نوع أول و دوم که: برای انسان موجود و فعلیت پیدا کرده، و مبنای مقام و مرتبه و ثواب و عقاب می‌شود.
3- سعادت و شقاوت ذاتی فطری: موجب و علت هدایت یا ضلالت نباشد، بلکه معرف محدودیت و تشخیص‌دهنده مراتب وجودی و سعه قلب و ضیق باطن است.
و انسان در هر مرتبه‌ای از مراتب سعادت و شقاوت باشد: دارنده اختیار است، که می‌تواند با حسن اختیار و انتخاب، خیر و صلاح خود را در محدوده وجودی خود برگزیند، و در نتیجه روی به سوی سعادت خود کرده، و خود را در این مسیر تقویت و موفق بدارد.
و از طرف دیگر: هر کسی در محدوده وجود خود، اختیار دارد که در أثر سوءنظر و پیروی از تمایلات برخلاف عقل، راه فساد و انحراف و ظلم و حیله را انتخاب کرده، و به تدریج خود را در این مسیر تقویت و محکم کند.
4- سعادت و شقاوت: اختصاص به جهت روحانی نداشته، و بر سه نوع منقسم می‌شود: أول - در جهت زندگی مادی و دنیوی که: وسائل برنامه جریان مادی برای او به نحو مطلوب و مشروع و پسندیده و روی موازین عقل و صلاح و خیر میسر گشته و در این راه موفق و پیش برود. و یا به زحمت و تکلف و برخلاف راهنمایی عقل و عقلاء، راه جهل و انحراف از حق و ظلم و تعدی به حقوق دیگران را برنامه خود قرار داده، و تیشه به ریشه سعادت و خیر و صلاح خود بزند.
دوم - سعادت و شقاوت روحانی خالص که: تمام توجه او به جهت اخلاص در عبودیت و سیر به سوی لقاء پروردگار متعال و تهذیب کامل نفس و تکمیل و تقویت آن باشد.
سوم - سعادت و شقاوت از هر دو جهت - دنیوی و الهی.
5- پس سعادت و شقاوت: مخصوص جهت روحانی و معنوی نبوده، و در زندگی دنیوی نیز تحقق پیدا می‌کنند. و در این صورت: شقاوت منحصر می‌شود به أفرادی که در زندگی مادی دنیوی و هم از لحاظ حیات روحانی دچار به انحراف و اعراض از خیر و صلاح و راه سعادت خود باشند.
و أقل مرتبه سعادت آنکه: زمینه‌ای فی‌الجمله برای انسان از جهت معنوی

یا مادی، موجود باشد که با آن زمینه و سرمایه موجود، بتواند خود را در محدوده وجودش به سوی خیر و صلاح سوق بدهد. و چون سعادت را دارای مراتب بسیار زیاد می‌دانیم: أفرادی که از تمام این مراتب محروم شده، و به کلی مشمول شقاوت و بدبختی گشته، و امید هدایت و سعادت درباره آنان داده نشود: جمع قلیلی خواهند بود که - ختم الله علی قلوبهم - 2 / 7، که در أثر سوء تربیت و سوء أعمال به مرحله بسته شدن صفحه سعادت آنان منتهی می‌شود.
6- شقاوت مطلق در مرحله تکوین و خلق: محال است، زیرا تکوین در حقیقت تجلی و ظهور صفات قدرت و علم و اراده پروردگار متعال است، و اراده و اختیار خلق چیزی که فساد و شقاوت مطلق باشد: علامت ضعف در اراده و فقدان علم و احاطه است، و کسی که در وجود او ضعف و احتیاج و محدودیت باشد: هرگز خدای واجب مطلق نامحدود و نامتناهی نخواهد بود. و أیضا، موجودی که هیچ گونه مقتضی خیر و صلاح در وجود او نیست: هرگز خیر و صلاح در خلق او نیز نخواهد بود. مضافا بر آنکه: اگر در مقام تکوین و خلق، کسی شقی باشد: هرگز از جانب خداوند متعال مورد توجه تکلیف نخواهد بود.
و از این لحاظ تعبیر به جمله - فی بطن امه، شده است، و آن مرحله بعد از تکوین است.
7- فی بطن امه: بطون در مقابل ظهور است، و بطن به معنی باطن و أعم است از معده و رحم. و تعبیر به بطن امه: اشاره باشد به بلوغ جنین به حدی که صدق انسانیت کند با تمام شدن اعضاء، و این معنی پس از تکوین أصل ماده خواهد شد.
و مؤید این معنی است: تعبیر به سعد و شقی به صیغه ماضی که دلالت بر حدوث تحقق فعل می‌کند، نه بر ثبوت صفت.
و گفته شد که: سعادت و شقاوت ذاتی در أثر علل و أسباب خارجی و عوارض حاصله از محیط و خصوصیات أعمال و أخلاق و صفات أبوین و حوادث، به وجود خواهد آمد، نه با تکوین و خلق.
و هم معلوم شد که: سعادت و شقاوت مراتب زیادی داشته، و به معنی مقتضی است، نه سبب و علت تام. و در عین حال أعم است از جهت امور دنیوی و زندگی مادی، و یا از جهت روحانی.
و أما جهت ذکر مرحله أول از مراحل سعادت و شقاوت در حدیث (من سعد فی بطن امه): برای آن است که از این مرحله سعادت یا شقاوت نشأت گرفته و آغاز می‌شود، و سپس با مرحله دوم تکمیل و تثبیت می‌گردد.
8- علم الله أنه سیعمل: این جمله نزدیک است به همان معنی اقتضاء و حالت مساعد یا حصول حالت منافی خیر و صلاح.

آری علم عبارت از احاطه و آگاهی به کلیات و جزئیات یک قضیه و جریانی باشد، و هرگز علم علت نیست برای وجود و تحقق آن در خارج، چنانکه در جریان علوم ما نیز این چنین است.
و خداوند متعال محجوب به زمان و مکان و سائر حدود نبوده، و نور علم محیط او به حال و گذشته و آینده برابر است.
و روی جریان طبیعی خارجی، چون حالت اقتضاء در چیزی به وجود آمد: روی هم رفته به اقتضای خصوصیات و شرائط موجود، آثار و نتائج مترتب نود درصد معلوم می‌شود.
پس در این مورد تعبیر با علم خداوند به جریان آینده: بسیار متناسب و عین حقیقت و بهترین تعبیر خواهد بود.
9- فکل میسر لما خلق له: آفرینش از خداوند متعال چون سائر أسباب و وسائل و ماشین‌های گوناگونی است که هر کدام از آنها به یک منظور و هدفی ساخته شده است، و بهتر است در مسیر همین منظور مورد استفاده قرار بگیرد.
خلق جهان و جهانیان روی نظم دقیق و تقدیر بسیار صحیح و با در نظر گرفتن مقاصد و نتائج کاملی صورت گرفته است، و أفراد مردم هم مختلف آفریده شده‌اند، و همین طوری که از لحاظ صورت و شکل با همدیگر اختلاف دارند: از جهت استعداد و قوای نفسانی و تمایلات و ذوقیات و قوای ظاهری و صفات روحی نیز مختلف بوده، و در نتیجه روش و رفتار و مسیر آنان متفاوت خواهد بود. و اگر هر فردی خصوصیات استعداد و کیفیت آفرینش ذاتی خود را تشخیص و تمییز بدهد: سعادت خود را در مسیر همین خط دریافته، و تقویت و تکمیل نفس خود را از همان نقطه شروع کرده، و با استقامت در انجام وظائف خود به مطلوب خواهد رسید.
و این معنی همان تحقق حقیقت سعادت خواهد بود.
10- و ما خلقت الجن و الانس: این معنی به نحو کلی از مصادیق - اعملوا فکل میسر لما خلق له - می‌باشد، زیرا خداوند متعال برای انسان مقدمات و أسباب و شرائط و امکانات عبادت و عبودیت خود را فراهم و تکوینا آماده کرده است.
آری أعضاء و جوارح کار و خدمت، قوه و قدرت، استعداد و مهیا بودن، عقل و تمییز خیر و صلاح، قوه روحانی و روح، ارشاد به أنحاء مختلف، توجه و تمایل به کمالات، و سائر أسباب سیر برای قرب به خداوند متعال: همه در محیط زندگی انسان و در وجود خود او فراهم شده است.
و عبودیت به معنی فرمانبرداری و بندگی مطلق است، و مخصوص نماز و روزه و ذکر و سائر أعمال شرعی نیست، و هر کسی باید طبق شرائط و مقتضیات مخصوص خود، حقیقت عبودیت را در وجود خود پیاده کند، از عبادات، أذکار، تأمین معاش، اداره و تأمین و تربیت عائله، خدمات لازم

برای بندگان خداوند، فراهم کردن وسائل استراحت و نظم امور، تحصیل علوم مربوط به وظائف لازم خود، و سائر آنچه لازم باشد. پس سعادت انسان در سیر و عمل کردن به اقتضای این أسباب و شرائطی است که خداوند متعال در رابطه به وجود او فراهم و خلق فرموده است. و شقاوت او در انحراف از این مسیر و استفاده نکردن از این وسائل خواهد بود.
11- ضمنا معلوم شود که: سعادت و خوشبختی حقیقی در جهت زندگی دنیوی، ملازم با سعادت روحانی باشد: زیرا وقتی انسان از جهت زندگی دنیوی خوشبخت و موفق شده، و زندگی او پسندیده و مطلوب و نتیجه‌بخش گردید. قهرا موافق حیات روحانی بوده، و با زندگی معنوی التیام پیدا خواهد کرد.
آری آن زندگی مادی که منافی زندگی روحانی و برخلاف مسیر معنوی و مخالف برنامه الهی باشد: کمال شقاوت و نهایت مغبون بودن و خسران عظیم خواهد بود.
و این است حقیقت جمله - ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة - و زندگی دنیوی وقتی حسنه می‌شود که به حیات أبدی روحانی یاری کرده، و با آن التیام داشته باشد.

منبع: احادیث صعب امام هفتم و بررسی و تحقیق و توضیح لازم از آنها؛ علامه مصطفوی؛ مرکز نشر آثار علامه مصطفوی چاپ اول 1385.

الامام علی بن موسی الرضا علیهماالسلام یقول: خرج أبوحنیفة ذات یوم من عند الصادق علیه‌السلام، فاستقبله موسی بن جعفر علیه‌السلام، فقال له: یا غلام ممن المعصیة؟ قال: لا تخلو من ثلاث: اما أن تکون من الله عزوجل، و لیست منه، فلا ینبغی للکریم أن یعذب عبده بما لا یکتسبه. و اما أن تکون من الله عزوجل و من العبد، و لیس کذلک، فلا ینبغی للشریک القوی أن یظلم الشریک الضعیف. و اما أن تکون من العبد، و هی منه، فان عاقبه الله فبذنبه، و ان عفی عنه فبکرمه و جوده.
التوحید باب 5 ح 2
تزجمه:
امام هشتم فرمود: أبوحنیفه روزی از نزد حضرت صادق (ع) بیرون آمده، و با حضرت موسی بن جعفر روبه‌رو گشته، و گفت:ای غلام معصیت از کیست؟ آن حضرت فرمود: از سه حال بیرون نباشد: یا از جانب پروردگار متعال است، و هرگز از او نخواهد بود، و او را سزاوار نباشد بنده خود را به خاطر عملی که از او سر نزده است، عذاب و عقاب کند. و یا از بنده به شرکت خداوند متعال صورت می‌گیرد، و این چنین نیست، و صحیح نخواهد بود که شریکی توانا و مقتدر به شریک ضعیف خود ظلم و ستم کند. و یا از جانب تنها بنده است، و این حق باشد، در این صورت اگر خداوند متعال او را به جهت عصیانش عقاب کند به سبب تقصیر خود او است، و اگر عفو نماید به عنوان کرم و لطف وجود او خواهد بود.
توضیح:
عصیان: در مقابل اتباع و پیروی کردن است، و منظور در این مورد عصیان بنده است از أوامر و دستورهایی که از جانب پروردگار متعال صادر می‌شود.
و این معنی به طور مسلم مستند به اختیار سوء و انتخاب و عمل خود بنده صورت خارجی خواهد گرفت:
1- خداوند متعال همه موجودات را تکوین و خلق فرموده و به آنان حیات داده است، و به طوری که در باب 2 اجمالا ذکر شد: صفت حیات از وجود ذات منتزع می‌شود، و حقیقت حیات عبارت از ثبوت و تحقق ذات شیء است، و چون ذوات أشیاء از لحاظ ضعف و قوت مختلف است: پس برای حقیقت حیات نیز مراتب مختلفی تصور می‌شود.
و حیات در هر چیزی در محدوده وجود و ذات آن چیز متحقق می‌شود، و به اقتضای صفت حیات: صفات دیگری منتزع خواهد شد.
2- گفتیم که تحقق و ثبوت در ذات هر چیزی از لحاظ قوت و شدت و

نبودن حدود و قیود اختلاف زیادی پیدا می‌کند. و به هر اندازه‌ای که تقید در ذات و محدودیت آن کمتر باشد: قهرا صفت حیات و صفاتی که از حیات منتزع می‌شود: وسعت و قوت پیدا کرده، و قدرت و علم و اراده برقرارتر خواهد بود. و حقیقت قدرت و توانایی به میزان و اندازه حدود و قیود در آن چیز مشخص می‌شود، و هرچه محدودیت کمتر باشد: مقدار فعالیت و عمل افزون‌تر و بیشتر خواهد شد. چنانکه علم نیز در محدوده احاطه و به میزان مقدار آن حاصل می‌شود.

3- و أما حقیقت اختیار: عبارت است از انتخاب یک طرف از طرفین وجود و عدم و مراتب آنها، و این معنی از آثار و لوازم قدرت باشد، زیرا قدرت عبارت است از قوت و نیرویی که صاحب آن بتواند چیزی را که می‌خواهد انجام بدهد، و یا اگر نمی‌خواهد و متمایل نیست ترک کند، و هر کدام از طرفین که مورد تمایل بوده و متعلق قدرت قرار گیرد: مورد اختیار نیز قرار خواهد گرفت.

پس قدرت از مصادیق قوت است، چنانکه اختیار از مصادیق قدرت باشد.

4- قوت و قدرت و اختیار از مظاهر حیات است، و از لحاظ اختلاف مراتب در جهت شدت و ضعف تابع سعه و ضیق و مقدار محدودیت حیات باشند. و چون دائره وجود و حیات ظاهری و معنوی انسان و نامحدودی او وسیعتر و بیشتر از جمادات و نباتات و حیوانات بوده، و تشخیص و تمییز خیر و صلاح و شر و فساد در وجود او قویتر است: از این لحاظ مورد توجه تکلیف الهی قرار می‌گیرد.

و مخصوصا اینکه در أثر قوت قدرت و اختیار در زندگی او، می‌تواند امور معنوی و روحانی و کمالات حقیقی را نیز تشخیص داده، و خود را برای عوالم ماورای طبیعت مجهز بسازد.

ولی در مراتب جماد و نبات و حیوان: این اندازه از قدرت و اختیار و تمییز نبوده، و قهرا مورد توجه تکالیف هم نشده‌اند.

5- پس معلوم شد که: خلق و تکوین و همچنین تقدیر و تحدید موجودات همه در تحت اختیار صددرصد پروردگار متعال بوده، و کمترین اختیار و نظری برای غیر او نباشد.

و اختیار دیگران فقط در محیط و محدوده وجود مقدر و مشخص خودشان بوده، و در خارج از محدوده خود هیچ گونه وظیفه و تکلیفی نمی‌توانند داشته باشند.

6- تکوین و اعطای حیات ملازم با اعطای قدرت و اختیار است، و در این صورت صدور أعمال به اختیار عبد بوده، و اعمال قدرت و اختیار از جانب خداوند متعال در این مورد: برخلاف برنامه و نقشه او بوده، و با در نظر گرفتن مجازات در مقابل عصیان و خلاف: صددرصد مستلزم ظلم می‌شود.

آری این معنی ظلم فاحشی است که کسی مِرتکب عصیان یا شریک در

معصیت باشد، و دیگری مجازات بشود. و أما أبوحنیفه: او نعمان بن ثابت بن زوطی کوفی بغدادی، و یکی از فقهای أربعه اهل سنت، و مقبره او در بغداد باشد، و فوت او در سال 150 واقع شد.
و به طوری که در تحف‌العقول ص 411 روایت را نقل کرده است: معلوم می‌شود که امام هفتم علیه‌السلام در این جریان طفل کوچکی بوده است، روایت می‌کند که: أبوحنیفه گفت در أیام حیات أبی‌عبدالله الصادق برای حج مشرف شده، و چون به مدینه آمدم به خانه آن حضرت وارد شده و در دهلیز نشسته و منتظر اذن ملاقات بودم، در این هنگام طفلی که تازه راه می‌رفت از حجره بیرون آمد... گفتم: اسم تو چیست؟ گفت: من موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن أبی‌طالب هستم. گفتم ای غلام معصیت از کیست؟... تا آخر حدیث.
أبوحنیفه گفت: پس از خانه بیرون آمده، و حضرت أبوعبدالله را ملاقات نکرده، و به آنچه شنیدم مستغنی شدم.

منبع: احادیث صعب امام هفتم و بررسی و تحقیق و توضیح لازم از آنها؛ علامه مصطفوی؛ مرکز نشر آثار علامه مصطفوی چاپ اول 1385.

عن المفضل بن عمر قال: دخلت علی أبی‌عبدالله علیه‌السلام، فبینا أنا جالس عنده، اذ أقبل موسی ابنه و فی رقبته قلادة فیها ریش غلاظ، فدعوت به فقبلته و ضممته الی، ثم قلت لأبی‌عبدالله: جعلت فداک، أی شیء هذا الذی فی رقبة موسی؟ فقال: هذا من أجنحة الملائکة. قال، فقلت: و انها لتأتینکم؟ قال: نعم، انها لتأتینا و تتعفر فی فرشنا، و ان هذا الذی فی رقبة موسی من أجنحتها.
بصائر ج 2 باب 17
ترجمه:
مفضل بن عمر گوید: وارد شدم به محضر امام ششم حضرت صادق علیه‌السلام، و در آن حالی که در خدمت آن حضرت نشسته بودم: فرزندش موسی آمد، و در گردن او گردن‌بندی بود که در آن پر غلیظی زده شده بود، پس من او را به طرف خود خوانده، و او را بوسیده و در بغل گرفتم.
سپس عرض کردم به امام ششم: فدایت گردم، چیست این که در گردن موسی است؟ فرمود: این از پرهای ملائکه باشد. عرض کردم: آیا ملائکه به منازل شما وارد می‌شوند؟ فرمود: آری آنها می‌آیند، و به رختخوابهای ما خودشان را می‌مالند، و این که در گردن فرزندم می‌بینی از پرهای آنها باشد.
توضیح: درباره این حدیث شریف توضیحاتی داده می‌شود:
1- ملائکه از عالم ماورای ماده، و از أجسام لطیفه محسوب می‌شوند. و در عالم ماورای ماده دو مرتبه در عالم أجسام وجود دارد که: اجسام لطیفه عالیه، و أجسام لطیفه دانیه.
در مرتبه عالیه: ملائکه هستند که به درجات مختلف و روی برنامه‌ها و وظائف گوناگون مشغول طاعت هستند. و در مرتبه دانیه: انواع جن وجود دارند که به لحاظ آلودگی در ذات آنها از جهت نورانیت و ظلمت و ایمان به حق و کفر و قرب به خداوند سبحان و بعد از او مراتبی پیدا می‌کنند، چنانکه می‌فرماید: و أنا منا المسلمون و منا القاسطون فمن أسلم فأولئک تحروا رشدا و أما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا 72 / 15. [1] .
2- ملائکه از لحاظ خلوص ذات و طهارت و صفاء و نزاهت از آلودگی، یکنواخت آفریده شده، و نقطه ظلمت و جهت منفی در وجود آنها نبوده، و ذات پاک و نورانی آنها به جز خوبی و خیر و اطاعت و عبودیت و صلاح و توجه به روحانیت و انجام وظائف الهی، چیز دیگری را اقتضاء نمی‌کند.
آری ملائکه چون زجاجه در مقابل نور و حقیقت، فانی بوده، و هیچ گونه خودنمایی و خودخواهی و عصیان و تخلفی ندارند، این است که خداوند

متعال از جریان حالات آنها نقل می‌فرماید: و اذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الأرض خلیفة قالوا أتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک - 20 / 30. در پاسخ کلام خداوند که فرمود: می‌خواهم در زمین خلیفه‌ای از طرف خود خلق کنم، گفتند: آیا می‌خواهی در محیط تیره و از خاک شخصی را که آلوده به خاک مادی تیره است قرار بدهی، و به اقتضای مادیت افساد در زمین و بلکه خونهای همدیگر را بریزند؟ در صورتی که ما پیوسته مشغول تسبیح و تقدیس تو را کرده و ستایشگر هستیم.
3- تفاهم در عالم ملائکه با القاء مراد و تلقین در روح طرف است، و گفتن و شنیدن با زبان و گوش فقط در عالم ماده و حیوان و انسان صورت می‌گیرد.
و چون بخواهند با انسان مادی تفیهم داشته باشند: لازم است با قذف در قلوب و نکت در أسماع یا ایجاد صوت خارجی صورت بگیرد، و در باب 19 ذکر شد.
4- در صورتی که ملائکه بخواهند با انسان مأنوس و ملاقات و مصاحبت نمایند: لازم می‌شود که ایجاد صورت و شکل کرده و متشکل به صورت خارجی شوند، البته به صورت حیوان پاک یا انسان باصفاء.
توضیح اینکه: همین طوری که ملائکه با القاء و ایجاد صوت و قذف در قلوب و نکت در أسماع تفهیم و تفاهم می‌نمایند: در صورت احتیاج و مأموریت به ملاقات و مصاحبت خارجی با أفراد انسان و أولیاء پروردگار متعال، به وسیله تشکل به یکی از صوری که مورد نظر و متناسب مقام باشد: متشکل می‌گردند. و متشکل شدن برای آنها که جسم لطیف و پاک و نورانی و هیچ گونه کدورتی ندارند: به مجرد اراده صورت می‌گیرد.
چنانکه ما در عالم خواب یا مکاشفه (فیمابین نوم و یقظه) یا در حال انقطاع از بدن و انعزال از ماده، این مطالب را درک می‌کنیم، و این معانی بسیار مبرهن و روشن است.
و یکی از مصادیق روایت شریف - عبدی أطعنی حتی أجعلک مثلی تقول لشیء کن فیکون (که به عبارت مختلف نقل شده است): این مورد و این معانی است.
و اگر کسی حقیقتا قلب خود را تهذیب و تزکیه کرده، و چون ملائکه روح خود را از أرجاس أخلاقی تطهیر نموده، و ظلمات و حجب باطنی را برطرف کرد: أمثال این مطالب و حقایق را با چشم ایمان مشاهده خواهد کرد. ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة ألا تخافوا و لا تحزنوا - 41 / 30. [2] .
4- در ارتباط به این مطالب آیاتی در موضوع نزول ملائکه به أنبیاء در موارد مخصِوص وارد شِده است. و همچنین در مجلد سابع بحارالأنوار ط

قدیم باب أن الملائکة تأتیهم: روایات مختلفی راجع به این موضوعات نقل شده است. از حضرت صادق سلام الله علیه است که فرمود: ملائکه نازل می‌شوند بر ما روی اثاث خانه و بر فراشها و حاضر می‌شوند بر مائده‌ها و برای ما از سبزیهای لطیف می‌آورند، و پرهای خود را بر بچه‌های ما می‌مالند، و مانع می‌شوند از رسیدن حشرات و حیوانات موذی بر ما، و أوقات نماز حاضر شده و با ما نماز می‌خوانند، و هر روز از أخبار جدید ما را مطلع می‌سازند. أبوحمزه ثمالی می‌گوید، وارد شدم به خانه امام چهارم حضرت سجاد علیه‌السلام، و آن حضرت چیزهایی را جمع کرده و به کسی که در پشت پرده بود می‌داد. عرض کردم: فدایت شوم، چیست که آنها را جمع می‌کنی؟ فرمود: اضافاتی است از پرهای کوچک ملائکه و آنها را پس از رفتن آنان جمع کرده، و به گردن‌بند فرزندهای ما می‌بندیم. عرض کردم: آیا ملائکه اینجاها می‌آیند؟ فرمود: آری می‌آیند و به این پشتی‌ها تکیه می‌کنند.

پی نوشت ها:

[1] و از ما جمعی تسلیم هستند، و گروهی برنامه به خود رسیدگی و تقسیط منافع دارند، پس آنانکه در تسلیم هستند: طلب رشد می‌کنند. و اما قاسطون: در جهنم خواهند سوخت.

[2] آنان که گفتند پروردگار ما خدا است، و سپس در این برنامه استقامت کامل داشتند: ملائکه بر آنان نازل شده و بشارت می‌دهند که می‌ترسید و محزون نگردید.

منبع: احادیث صعب امام هفتم و بررسی و تحقیق و توضیح لازم از آنها؛ علامه مصطفوی؛ مرکز نشر آثار علامه مصطفوی چاپ اول 1385.

مروت، عقل و بهای آدمی

کسی که جوانمردی ندارد، دین ندارد؛ و هر که عقل ندارد، جوانمردی ندارد. به راستی که با ارزش‌ترین مردم کسی است که دنیا را برای خود مقامی نداند. بدانید که بهای تن شما مردم، جز بهشت نیست، پس آن را جز بدان مفروشید.

لا دین لمن لا مروة له، و لا مروة لمن لا عقل له، و ان أعظم الناس قدرا الذی لا یری الدنیا لنفسه خطرا، أما ان أبدانکم لیس لها ثمن الا الجنة، فلا تبیعوها بغیرها. [1]

پی نوشت ها:

[1] تحف العقول، ص 389.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول زمستان 1384.

متکبر، داخل بهشت نمی‌شود

از کبر و بزرگ نمایی بپرهیز، زیرا کسی که در دلش به اندازه‌ی دانه‌ای کبر و بزرگ نمایی باشد، داخل بهشت نمی‌شود.
ایاک و الکبر، فانه لا یدخل الجنة من کان فی قلبه مثقال حبة من کبر. [1] .

پی نوشت ها:
[1] تحف العقول، ص 396.
منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول زمستان 1384.

مهرورزی با مردم

مهرورزی و دوستی با مردم، نیمی از عقل است.
ألتودد الی الناس نصف العقل. [1] .

پی نوشت ها:
[1] تحف العقول، ص 403. این حدیث از امام رضا (ع) نیز نقل شده است.
منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول زمستان 1384.

محاسبه ی اعمال

از ما نیست کسی که هر روز حساب خود را نکند، پس اگر کار نیکی کرده است از خدا زیادی آن را بخواهد، و اگر در آن کار بدی کرده، از خدا آمرزش طلب نموده و به سوی او توبه نماید.
لیس منا من لم یحاسب نفسه فی کل یوم فان عمل حسنا استزاد الله و ان عمل سیئا استغفر الله منه و تاب الیه. [1] .

پی نوشت ها:
[1] اصول کافی، ج 4، ص 191.
منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول زمستان 1384.

نجات شخصی سرگردان از اهالی طالقان

بعضی از تاریخ نویسان حکایت کرده اند:
روزی هارون الرشید شخصی را به نام علی بن صالح طالقانی احضار کرد و به او گفت: شنیده‌ام که گفته ای از کشور چین به وسیله ابر سفر کرده ای و به دیار خود، طالقان رفته ای؟!.
علی بن صالح طالقانی پاسخ داد: بلی، صحیح است.
هارون اظهار داشت: سرگذشت خود را باید برای ما بازگو کنی، که چگونه و در چه وضعیتی بوده است. طالقانی گفت: در آن هنگامی که قصد سفر به دیار خود کردم، سوار بر کشتی شدم، در مسیر راه طوفان شدیدی رخ داد؛ و کشتی در امواج دریا متلاشی و غرق گردید و من با استفاده یکی از تخته‌های کشتی توانستم خود را از غرق شدن نجات دهم.
ولی مدت سه روز بدون آن که غذائی خورده باشم در بین امواج خروشان دریا قرار داشتم تا بالأخره امواج دریا مرا به ساحل رساند و نجات یافتم.
همین که نگاه کردم، درخت‌ها و رودهائی را دیدم، کنار یکی از درخت‌ها خوابیدم. در عالم خواب صدای هولناکی را شنیدم، پس وحشت زده از خواب بیدار شدم و دیدم که دو حیوان شکل اسب در حال نزاع و زد و خورد بودند.
هنگامی که متوجه من شدند، سریع وارد دریا گشتند، در همین اثناء، پرنده عظیم الجثه ای را دیدم که جلوی غاری در همان نزدیکی فرود آمد؛ و چون خواستم نزدیک آن پرنده بروم، متوجه من شد و پرواز کرد و رفت. سپس نزدیک آن غار رفتم و صدای تسبیح و اذکار و تلاوت قرآن از درون آن شنیدم، وقتی نزدیک تر رفتم شخصی از درون غار مرا با اسم و نسب صدا نمود؛ و اظهار داشت: بیا داخل غار. پس وقتی داخل آن غار رفتم و سلام کردم، مردی قوی و تنومند را دیدم که جواب سلام داد و فرمود: ای علی بن صالح طالقانی! جریان تو چنین و چنان است - و تمام داستان و ماوقع را برایم بازگو نمود- و چون سخت وی پایان یافت، گفتم: تو را به خدا سوگند! برایم بگو که چه کسی تو را از جریان من آگاه ساخته است؟ در جواب اظهار نمود: خداوندی که عالم به غیب است؛ و تمام وقایع و امور به خواست او انجام می‌پذیرد؛ و سپس فرمود: تو گرسنه و خسته هستی، در همین لحظه زمزمه ای نمود، که متوجه آن نشدم، فقط دیدم که بلافاصله مقداری غذا و آب به همراه حوله‌ای حاضر گردید.بعد از آن فرمود: از این اطعام میل کن، که خداوند متعال آن را برای تو فرستاده است، پس مشغول خوردن شدم، و غذائی لذیذتر و گواراتر از آن ندیده بودم. سپس آن شخص دو رکعت نماز به جای آورد و فرمود: آیا مایل هستی که به دیار

خود بازگردی؟ عرضه داشتم: من کجا و دیار من کجا؟! در همین لحظه دعائی را خواند؛ و دست مبارک خود را به سمت آسمان بلند نمود و اظهار داشت:«الساعة، الساعة» پس ناگهان ابری پدیدار شد و آن شخص را مخاطب قرار داد و گفت: «سلام علیک، یا ولی الله و حجته!».
و آن شخص پاسخ داد:«علیک السلام و رحمة الله و برکاتة، أیتها السحابة السامعة المطیعة».
و سپس فرمود: قصد چه منطقه ای را داری؟ ابر پاسخ داد: به سمت طالقان می‌روم. آن شخص فرمود: به اذن خداوند متعال کنار ما، بر زمین فرود آی، پس ناگهان ابر فرود آمد؛ و آن شخص دست مرا گرفت و بر روی آن ابر نشانید. پیش از آن که ابر پرواز نماید، آن شخص را به خداوند یکتا و به پیغمبر اکرم و اهل بیت عصمت و طهارت صلوات الله علیهم سوگند دادم، که خود را معرفی نماید؛ و نام خود را بگوید؟ پس فرمود: خداوند متعال هیچگاه زمین خود را از حجت ظاهری یا حجت باطنی رها و خالی نمی‌گذارد؛ و من حجت ظاهری خداوند منان هستم، من موسی بن جعفر می‌باشم. در همین حال من متذکر امامت و ولایت آن حضرت شدم. سپس ابر پرواز کرد و پس از گذشت لحظاتی کوتاه مرا در طالقان در خیابان و محله خودمان پیاده کرد. راوی در ادامه حکایت افزود: پس از آن که هارون الرشید داستان را به طور مشروح شنید، دستور داد تا شخص طالقانی را به قتل رسانند، تا مبادا دیگران بشنوند [1] .

پی نوشت ها:
[1] بحار الأنوار: ج 48، ص 39 ح 16، به نقل از مناقب ابن شهر آشوب.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام موسی کاظم؛ عبدالله صالحی؛ مهدی یار.

نشانه هائی از امامت امام کاظم

ابوبصیر روایت کند:
روزی که به محضر مبارک امام موسی کاظم علیه‌السلام وارد شدم و عرضه داشتم: فدایت گردم، امام چگونه شناخته می‌شود و نشانه‌های امامت چیست؟
حضرت فرمود: امات نشانه‌ها و علامتهای بسیاری دارد: یکی آن بود که پدرم انجام داد - جریان بینا شدن ابوبصیر توسط امام صادق علیه السلام. و از طرف خداوند متعال به وسیله ی حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم منصوب و معرفی شود، همانطور که امام علی علیه‌السلام را نصب نمود. و دیگر آن که آنچه از او در هر موضوعی سئوال کنند، جواب آن را بداند و بتواند پاسخ دهد، و با مردم از هر قبیله و نژادی و صاحب هر لغتی که باشند، سخن گوید. سپس افزود: ای ابوبصیر! هم اکنون نشانه‌ای از آن را مشاهده و ملاحظه خواهی نمود. آن گاه لحظاتی گذشت، ناگهان شخصی از اهالی خراسان وارد شد و با زبان عربی با حضرت سخن گفت؛ ولی امام علیه‌السلام به فارسی و زبان محلی با آن خراسانی صحبت می‌فرمود. مرد خراسانی با حالت تعجب گفت: یا ابن رسول الله! من با شما به زبان عربی سخن می‌گویم؛ لیکن شما به زبان فارسی صحبت می‌فرمائی؟! حضرت فرمود: اگر ما نتوانیم به زبان فارسی و محلی با شما سخن گوئیم؛ پس چه مزیت و فضیلتی بر دیگران داریم. پس از آن، حضرت به من خطاب نمود و فرمود: ای ابوبصیر! امام به تمام لغات انسانها آشنا است، و نیز زبان تمام حیوانات را می‌فهمد و با آنها سخن می‌گوید؛ و کسی که دارای این مزایا و اوصاف نباشد، امام نیست [1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالأنوار: ج 48، ص 47، ح 33، قرب الاسناد: ص 146، اصول کافی: ج 1، ص 255، ح 7، عیون المعجزات: ص 102، به نقل از علی فرزند ابوحمزه ثمالی با تفصیلی بیشتر.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام موسی کاظم؛ عبدالله صالحی؛ مهدی یار.

نابودی یا کمک و کار با ظلمه

صفوان جمال - که یکی از اصحاب و دوستان امام موسی کاظم علیه‌السلام است - حکایت کند:
روزی در محضر مبارک آن حضرت بودم، که یکی از مؤمنین به نام زیاد بن مروان عبدی - که در دستگاه حکومت بنی العباس همکاری داشت - به مجلس آن حضرت وارد شد.
امام کاظم علیه‌السلام به او خطاب کرد و فرمود: آیا با آنها همکاری و هماهنگی در کارها دارید؟
زیاد گفت: آری، ای مولا و سرورم!
امام علیه‌السلام فرمود: چرا چنین می‌کنی؟!
گفت: ای سرورم! من مردی آبرودار و آبرومندم، و نیز عائله مند می‌باشم؛ و مال و ثروتی هم ندارم که تأمین معاش و زندگی کنم. حضرت فرمود: ای زیاد! به خدای یکتا سوگند، چنانچه از آسمان به زمین بیفتم و قطعه قطعه گردم و گوشتهای بدنم را پرندگان جدا کنند، این برایم بهتر است تا آن که با این ظالمان همکاری و معاشرت داشته باشم. صفوان گوید: پرسیدم: یا ابن رسول الله! پس در چه صورتی می‌توان با آنها همکاری نمود؟ امام علیه‌السلام فرمود: در صورتی می‌توان کنار آنها بود و با آنها همکاری نمود که برای نجات مؤمنی یا آزادی اسیری باشد، که در چنگال آنها گرفتار باشد. و در غیر این صورت، خداوند متعال به کمک دهندگان ظالمان وعده عذاب دردناک داده است. بعد از آن، امام علیه‌السلام افزود: پس مواظب باش، که خداوند متعال شاهد و ناظر همه حالات و همه کارها است؛ و آنچه را که اراده نماید، انجام می‌دهد [1] .

پی نوشت ها:
[1] مستدرک الوسائل: ج 13، ص 136، ح 15. و مشابه همین داستان را مرحوم علامه مجلسی (رحمه الله) در کتاب شریف بحار الأنوار: ج 48، ص 136، ح 10، در رابطه با علی بن یقطین آورده است.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام موسی کاظم؛ عبدالله صالحی؛ مهدی یار.

نشانه های امام

شرایط و ویژگی‌های امام معصوم از قرآن و گفتار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم‌السلام به دست می‌آید. امام باید از گناه معصوم باشد. امام باید از اشتباه مصون باشد. امام باید فردی آراسته به اخلاق حسنه باشد. امام باید فردی وارسته از اخلاق ناپسند باشد. امام باید مردمی و همراه و همگام با مردم و از مردم باشد. امام باید از عیوب و بیماری‌های نفرت‌انگیز مصون باشد. امام را خدا و پیامبر باید معرفی کنند. آنگاه امام کاظم علیه‌السلام شرایط دیگر امام را توضیح می‌دهد: امام را امام پیشین باید معرفی کند. امام باید از آینده بتواند خبر دهد. امام باید پاسخ گوی تمام سؤال‌های مردم باشد. امام باید به همه زبان‌های مردم آشنا باشد، و یکلم الناس بکل لسان. [1] .
آنگاه امام کاظم علیه‌السلام می‌افزاید: امام باید فردی برجسته از دیگران باشد حتی کودکی وی نیز با دیگران متفاوت است. اگر دیگران در کودکی به بازی می‌پردازند و یا بزرگ‌ها نیز در دوران کامل سالی و سال مندی به همان دوران کودکی باقی می‌مانند! و به بازی و بازیچه می‌پردازند! امام این گونه نیست. امام حتی دوران کودکی خویش را به بازی و کارهای بیهوده صرف نمی کند.
صفوان جمال می‌گوید از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم بعد از شما منصب امامت به چه کسی واگذار می‌شود، حضرت در پاسخ فرمودند: صاحب این منصب کسی است که کار لهوی و نیز بازی نمی‌کند، صاحب هذا الامر لا یلهو و لا یلعب. آنگاه ابوالحسن در حالی که کودکی بود وارد شد و به همراه خود گوسفندی داشت که به گوسفند می‌گفت، اسجدی لربک، «بر خدای خود سجده کن». آنگاه امام صادق علیه‌السلام وی را در آغوش گرفت و فرمود پدر و مادرم فدای کسی که کار لهو و لعب و بازی انجام نمی‌دهد، بابی و امی من لا یلهو و لا یلعب. [2] . از این سخن امام صادق علیه‌السلام شرط والای دیگر منصب امامت آشکار می‌شود. صاحب این منصب حتی در دوران کودکی به بازی نمی‌پردازد. این شرایط و ویژگی‌ها بعد از امام صادق علیه‌السلام در فردی فرزانه چون موسی بن جعفر علیه‌السلام شکل گرفته است. این سخن با برخی شواهد تاریخی که حسنین در دوران کودکی در کوچه همراه بچه های دیگر بودند، فطفر الصبی ههنا... [3] ؛ در چالش و تضاد نیست. زیراه همراه بچه‌ها دیگر بودن لزوما به معنای مشارکت در بازی‌های بیهوده و هدر دادن عمر نمی‌باشد.

پی نوشت ها:
[1] دلائل الامامة، ص 166؛ روضةالواعظین، 213.
[2] الارشاد، ج 2، ص 219.
[3] مستدرک الوسائل، ج 15، ص 171.

منبع: امام کاظم الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ اول 1386.

نام دخترت را تغییر بده

« یعقوب سراج » گوید:
روزی به قصد زیارت امام صادق علیه‌السلام شرفیاب حضور مبارک آن حضرت شدم و دیدم آن جناب بر سر گهواره‌ی فرزندش امام موسی کاظم علیه‌السلام ایستاده است و با او سرگرم است. امام علیه‌السلام رو به جانب من نمود و فرمود: « ای یعقوب! به مولای خودت که در گهواره آرمیده نزدیک شو و بر او سلام کن »! من فورا نزدیک رفتم و سلام کردم. آن حضرت در حالی که کودکی شیرخوار بود به زبان فصیح سلام مرا جواب داد و فرمود: « اذهب فغیر اسم ابنتک التی سمیتها امس فانه اسم یبغضه الله ». « زود برو و آن اسمی که روز گذشته بر دختر خود گذاشته‌ای عوض کن، زیرا خداوند آن اسم را دشمن می‌دارد. » یعقوب گوید: « روز گذشته خداوند به من دختری داده بود که نام او را « حمیرا » گذاشته بودم. چون این سخن را از آن طفل شنیدم انگشت عبرت به دندان گزیدم. » حضرت صادق فرمودند: « تعجب مکن او حجت خدا بعد از من است و امتثال امر او چون واجب است باید نام دخترت را تغییر دهی تا رستگار شوی ». [1] .

پی نوشت ها:

[1] اصول کافی، ج 1، ص 310، (باب اشاره و نص بر امامت حضرت موسی بن جعفر (ع) - کشف الغمة، ج 3، ص 15.

منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام موسی بن جعفر؛ سید علی حسینی قمی؛ 1382؛ نشر نبوغ

نجات ابن یقطین

علی بن یقین در دربار هارون‌الرشید کار می‌کرد، ولی از پیروان و دوستان امام کاظم علیه‌السلام بود. او همواره به صورت محرمانه با حضرت نامه نگاری می‌کرد و به دور از چشم هارون، برای امام در مدینه، مالیات و هدایای نفیس می‌فرستاد. روزی هارون به علی، خلعت‌های فاخری بخشید که از جمله آنها، پارچه‌ای زربافت و گران قیمت بود. آن پارچه، مخصوص پادشاهان بود. ولی به سبب شدت علاقه و احترام، آن را به علی بن یقین هدیه کرد. علی آن هدیه‌ها را به همراه هدایایی دیگر به خدمت امام فرستاد و امام نیز تمام هدایا را پذیرفت، ولی آن پارچه را برگرداند و در نامه‌ای، به حفظ آن سفارش فراوان فرمود.

پس از مدتی، علی یکی از زیردستان خود را تنبیه کرد. او نیز به دربار هارون گزارش داد که علی بن یقین از دوستان و پیروان امام موسی کاظم علیه‌السلام است؛ برای وی مالیات و هدایای گران‌قیمت می‌فرستد و پارچه مخصوص که چندی پیش هارون به او هدیه کرده بود، از آن جمله است. اطرافیان، این مطلب را به هارون گزارش کردند و هارون گفت: اگر پارچه را برای موسی بن جعفر علیه‌السلام فرستاده باشد، بی‌تردید، از دوستان و پیروان اوست. بی‌درنگ، علی بن یقطین را خواست و گفت: آن پارچه خلعتی اکنون کجاست؟ گفت: عطرآگین کرده و داخل صندوق نهاده‌ام. هر بامداد آن را بر چشم و سر می‌مالم و دوباره در همان جا قرار می‌دهم. هارون گفت: آن را حاضر کن! و او کسی را با دادن نشانی مأمور کرد تا صندوق را بیاورد. وقتی آن شخص صندوق را آورد، در صندوق را باز کردند و آن پارچه، با همان ویژگی‌ها داخل صندوق قرار داشت. هارون خوشحال شد و علی را نوازش کرد. سپس دستور داد خبرچین را به قتل رسانند. [1] .

پی نوشت ها:

[1] الفصول المهمه، ص 218؛ وسیلة الخادم الی المخدوم، ص 196؛ کشف الغمه، ج 2، ص 224.

منبع: امام کاظم از دیدگاه اهل سنت؛ علی اصغر قربانی، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما 1385.

نزول مائده‌ای آسمانی

از موسی بن هامان نقل نموده که موسی بن جعفر علیهماالسلام را در زندان هارون دیدم سفره‌ای از آسمان بر او نازل می‌گردید همه اهل زندان را اطعام می‌نمود سپس بدون آنکه از آن کم یا زیاد گردد بالا برده می‌شد [1] .

پی نوشت ها:

[1] بحارالانوار، ج 48، ص 321.

منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی، موعود اسلام چاپ اول 1388.

نسوختن در آتش

می‌گویند: بعد از امام جعفر صادق علیه‌السلام، عبدالله که بزرگترین فرزندان امام صادق علیه‌السلام بود، دعوی امامت و جانشینی داشت. روزی جمع کثیری در خدمت امام موسی علیه‌السلام بودند و حرف عبدالله و ادعای امامت او به میان آمد.
امام کاظم علیه‌السلام دستور فرمود که هیزم بسیاری آورده و در صحن چیدند. بعد کسی را بدنبال عبدالله فرستاد و او را طلب کرد. سپس دستور داد که آن هیزمها را آتش بزنند، و کسی غرض و منظور حضرت را نمی‌دانست.
چون همه هیزمها سوخت، حضرت برخاست و با جامه و ردائی که پوشیده بود در میان آتش نشست و با اصحاب به صحبت کردن مشغول شد و بعد از ساعتی بیرون آمد و لباس خود را تکاند. سپس به عبدالله خطاب فرمود که: «اگر تو گمان می‌کنی که بعد از پدر، امام و جانشین می‌باشی، برخیز و ساعتی در این آتش بنشین.» رنگ عبدالله متغیر شد و برخاست و از آنجا خارج شد. [1] . هشام بن حکم می‌گوید: وقتی امام صادق علیه‌السلام رحلت فرمود، عبدالله پسر بزرگ آن حضرت ادعای امامت کرد. امام کاظم علیه‌السلام او را طلب کرد و به وی فرمود: «ای برادر! اگر تو امام هستی پس دست خود را در این آتش بگذار» و به تنوری اشاره کرد که در آن هیزم زیادی انباشته شده و آنها را با نفت آتش زده بودند. عبدالله این کار را نکرد ولی حضرت کاظم علیه‌السلام دستش را داخل آتش کرد و به هیزمها دست می‌مالید و تا آتش تمام نشده بود، دستش را بیرون نیاورد. [2] .

پی نوشت ها:
[1] کشف الغمه.
[2] بحارالانوار ج 48.
منبع: حدیث اهل‌بیت: عجایب و معجزات شگفت انگیزی از امام کاظم؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس، شاکر چاپ اول 1386.

نشان دادن معجزات به شیعیان نیشابور

می‌گویند: شیعیان نیشابور جمع شدند و از بین همه مردم، محمد بن علی نیشابوری را انتخاب کردند پس سی هزار دینار و پنجاه هزار درهم و دو هزار پارچه جامه به او دادند که آنها برای امام موسی علیه‌السلام ببرد. زن مؤمنه‌ای که شطیطه نام داشت یک درهم و پاره‌ای از پارچه‌ای را که بدست خود، آن را رشته بود و چهار درهم ارزش داشت، را آورد و گفت: «من می‌فرستم اگر چه کم است، لکن از فرستادن حق امام علیه‌السلام اگر چه کم باشد نباید حیا کرد.» سپس آن جماعت جزوه‌ای را آوردند که در آن سؤالاتی بود و مشتمل بود بر هفتاد ورق، در هر ورقی یک سؤال نوشته بودند و ما بقی ورق را سفید گذاشته بودند که جواب آن را در زیرش نوشته شود، هر ورقی را روی هم گذاشته بودند و مثل کمربند سه بند بر آن چسبانده بودند و بر هر بندی مهری زده بودند که کسی آن را باز نکند. و به محمد بن علی نیشابوری گفتند: «این جزوه را هنگام شب به امام علیه‌السلام بده و فردای آن شب آن را بگیر، پس هر گاه دیدی مهرها صحیح است مهر را از آنها بشکن و ملاحظه کن ببین هر گاه جواب مسائل را بدون شکستن مهرها داده است پس او امامی است، مستحق مالها، پس آن مالها را به اوبده و الا اموال ما را به خودمان برگردان.» سپس آن شخص به مدینه مشرف شد و نزد عبدالله افطح رفت. پس او را امتحان کرد و فهمید که وی امام نیست. پس بیرون آمد و می‌گفت: «پروردگارا! مرا به راه راست هدایت کن.» محمد بن علی نیشابوری می‌گوید: در این بین که ایستاده بودم ناگاه پسری را دیدم که می‌گوید: «اجابت کن آن کسی را که می‌خواهی.»
پس مرا به خانه حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام برد، چون آن حضرت مرا دید فرمود: «ای ابوجعفر! چه زود نا امید می‌شوی و برای چه بسوی یهود و نصاری آهنگ می‌کنی؟! بسوی من بیا! من حجت و ولی خدا هستم!» آنگاه فرمود: «من به تمام مسائلی که در جزوه است جواب دادم. پس آن را بیاور و درهم شطیطه که وزنش، یک درهم و دو دانق است را نیز بیاور! آن، در کیسه‌ای قرار دارد که چهارصد درهم در آن می‌باشد و همچنین آن تکه پارچه او - که در پشتواره جامه ی دو برادری که از اهل بلخ هستند قرار دارد - را نیز بیاور.» از فرمایشات آن حضرت عقلم پرید. پس آنچه که امر فرموده بود را آوردم و در مقابل آن حضرت گذاشتم. پس درهم و پارچه شطیطه را برداشت و رو کرد به من و فرمود: «ای ابوجعفر! به شطیطه سلام مرا برسان و به او این همیان پول (حاوی چهل درهم) را بده.» سپس فرمود: «به او بگو: برای تو شقه‌ای از کفنهای خودم

را که پنبه‌اش از قریه خودمان - قریه صیدا، قریه فاطمه زهرا علیهاالسلام - است و خواهرم حلیمه، دختر حضرت صادق علیه‌السلام آن را رشته است هدیه فرستادم، و همچنین به شطیطه بگو که تو تا نوزده روز بعد از رسیدن ابوجعفر و وصول شقه و درهم ها زنده خواهی بود، پس شانزده درهم از آن همیان را خرج خودت بنما و بیست و چهار درهم آن را برای صدقه خودت و آنچه برایت لازم می‌شود قرار بده، و من بر تو نماز خواهم خواند.» آنگاه فرمود: «ای ابوجعفر! مرا کتمان کن، زیرا که این علم تو را بهتر نگاه می‌دارد.» سپس فرمود: «این مالها را به صاحبانش برگردان و این مهرها را که بر جزوه زده شده است را باز کن و ببین که آیا جواب مسائل را داده‌ام یا نه؟» من به مهرها نگاه کردم و دیدم صحیح و دست نخورده است، پس یکی از مهرهای وسطی را باز کردم و دیدم که جواب سؤال نوشته شده است. در آن نوشته شده بود: «چه می‌فرماید عالم در این مسئله که مردی گفت: من نذر کردم که هر بنده‌ای که از قدیم در ملک من بوده است را در راه خدا آزاد کنم، حال در ملک او جماعتی از بنده‌ها هستند یعنی کدام یک از آنها باید آزاد شوند؟» حضرت به خط شریف خود نوشته بود: جواب، باید آزاد شود هر مملوکی که پیش از شش ماه در ملک او بوده، و دلیل بر صحت آن، قول خدای تعالی است: «والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم.» [1] «یعنی: و برای ماه منزلگاهایی قرار دادیم (وهنگامی که این منازل را طی کرد) سرانجام بصورت شاخه کهنه قوسی شکل و زرد رنگ خرما، در می آید.» مراد آنکه حق تعالی در این آیه شریفه، ماه را بعد از سیر در منازل خود به چوب خوشه خرمای کهنه تشبیه فرموده و از او تعبیر به قدیم نموده است، و چون چوب خوشه خرما در مدت شش ماه بصورت هلالی در می‌آید، پس قدیم آن است که شش ماه بر او بگذرد، و تازه، که خلاف قدیم است بنده‌ای است که شش ماه در ملک او نبوده باشد.» سپس مهری دیگر را باز کردم، دیدم نوشته بود: «چه می‌فرماید عالم در این مسئله که مردی گفت: به خدا قسم مال کثیری را صدقه خواهم داد؛ حال باید چه مقدار صدقه بدهد؟»

حضرت در زیر سؤال، به خط شریف خود نوشته بود: «جواب، هر گاه آن شخص که سوگند خورده مالش گوسفند باشد، باید هشتاد و چهار گوسفند صدقه بدهد و اگر مالش شتر است باید هشتاد و چهار شتر صدقه بدهد و اگر مالش درهم است باید هشتاد چهار درهم صدقه بدهد، و دلیل بر این، قول خدای تعالی است: «و لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة» [2] «یعنی: به تحقیق که خداوند شما را در جاها و موطنهای بسیاری یاری کرد.»

پس موطن‌های پیغمبر صلی الله علیه واله و سلم را پیش از نزول این آیه شمردیم و دیدیم که هشتاد وچهار موطن بوده است که حق تعالی آن موطنها را به کثیر وصف فرموده است.» سپس مهر بعدی را شکستم، و

جواب را مشاهده کردم.» پس محمد بن علی نیشابوری به خراسان برگشت و دید اشخاصی را که امام کاظم علیه‌السلام اموالشان را قبول نفرمود و برگرداند همه فطحی مذهب شده‌اند ولی شطیطه بر مذهب حق باقی است، پس سلام حضرت را به او رساند و همیان و شقه کفن که حضرت برای او فرستاده بود را به او رساند. شطیطه نوزده روز زنده بود چنانکه امام کاظم علیه‌السلام فرموده بود، و چون وفات یافت آن حضرت در حالی که سوار بر شتری بود برای تجهیز او آمد، و وقتی کارش تمام شد سوار بر شتر خود شده و بطرف بیابان برگشت. [3] .

پی نوشت ها:

[1] سوره ی یس آیه 39.

[2] سوره توبه آیه 25.

[3] منتهی الآمال.

منبع: حدیث اهل‌بیت: عجایب و معجزات شگفت انگیزی از امام کاظم؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس، شاکر چاپ اول 1386.

نجات از دام زن زیبای حیله گر

یکی از دوستان امام کاظم علیه‌السلام می گوید: روزی از منزلم خارج شدم و به زنی برخورد کردم که بسیار زیبا بود. با او یک زن دیگر بود که او را همراهی می‌کرد. به زن زیبا گفتم: «آیا عقد من می‌شوی؟» او گفت: «اگر تو همسر دیگری داری پس در ما طمع نکن و اگر همسر نداری ما را ببر.» گفتم: «نه من همسری ندارم.» آنها با من تا درب خانه‌ام آمدند و با هم داخل خانه شدیم. وقتی که یکی از کفشهایم را در آوردم و هنوز کفش دیگرم در پایم بود، در این هنگام صدای درب خانه بلند شد. پس بیرون آمدم، دیدم غلام امام کاظم علیه‌السلام است.

گفتم: «چه خبر است؟» گفت: «خیر است، امام کاظم علیه‌السلام می‌فرماید: به این زن دست نزن و آن را از خانه‌ات بیرون کن.» به درون خانه رفتم و به آن زن گفتم: «کفشهایت را بپوش و بیرون برو.» پس او نیز بیرون رفت. دیدم غلام امام کاظم علیه‌السلام دم درب ایستاده است، به من گفت: «درب را ببند.» پس درب را بستم. هنوز پشت درب بودم که شنیدم مردی به آن زن می‌گوید: «چکار کردی و چرا به این زودی بیرون آمدی مگر نگفتم بیرون نیا؟» زن گفت: «فرستاده موسی بن جعفر علیه‌السلام باعث شد که مرا بیرون کند.» شب نزد امام کاظم علیه‌السلام رفتم. آن حضرت فرمود: «آن زن از بنی‌امیه بود و آنها توطئه کرده بودند که او را در خانه تو دستگیر کنند و آبروی تو را ببرند. خدا را شکر کن که این بلا را از تو بر گرداند.»

سپس امام کاظم علیه‌السلام فرمود: با دختر فلانی که موالی ابو ایوب انصاری است، ازدواج کن که خیر دنیا و آخرت تو در آن است.» من نیز با او ازدواج کردم و همانطور که امام فرموده بود، شد و من خیر دنیا و آخرت را بدست آوردم. [1] .

پی نوشت ها:

[1] الخرائج و الجرائح.

منبع: حدیث اهل‌بیت: عجایب و معجزات شگفت انگیزی از امام کاظم؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس، شاکر چاپ اول 1386.

نجات صالح طبری از زندان

صالح بن واقد طبری می‌گوید: بر امام کاظم علیه‌السلام وارد شدم، به من فرمود:
«ای صالح! این طاغوت یعنی هارون‌الرشید، تو را فرا می‌خواند و زندانی می‌کند. و در مورد من از تو می‌پرسد. بگو: او را نمی‌شناسم. و هنگامی که به زندان رفتی، به کسی که قصد بیرون آوردن تو را دارد بگو: به اذن خدا مرا نجات بده.» پس روزی هارون‌الرشید مرا از طبرستان خواند و گفت: «موسی بن جعفر چه می‌کرد؟ شنیده‌ام که نزد تو بوده است؟»گفتم: «من چه می‌دانم موسی بن جعفر کیست و کجاست؟ تو ای امیرالمؤمنین! بهتر از من او را می‌شناسی و جایش را می‌دانی.» هارون دستور داد که مرا به زندان ببرند. وقتی در زندان بودم یکی از شبها همه خواب بودند و من بیدار و نشسته بودم، ناگهان صدایی شنیدم که مرا صدا می‌کند، پس لبیک گفتم. گفت: «به اینجا افتاده‌ای؟» گفتم: «آری، مولای من!» فرمود: «برخیز و پشت سر من بیا.»
من هم برخاستم و خارج شدیم. وقتی به راهی رسیدیم فرمود: «ای صالح! سلطنت و قدرت واقعی نزد ما است و آن را خدا به ما عنایت کرده است. گفتم: «مولای من! از شر این طاغوت به کجا پناه ببرم؟!» فرمود: «به شهر خودت برگرد، دیگر هرگز دست او به تو نمی‌رسد. پس من به طبرستان برگشتم و به خدا قسم کسی از من نپرسید که کجا بودی و نفهمید که زندان بودم یا جای دیگری. [1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالانوار ج 48.
منبع: حدیث اهل‌بیت: عجایب و معجزات شگفت انگیزی از امام کاظم؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس، شاکر چاپ اول 1386.

نفرین امام کاظم بر برمکیان

می‌گویند: وقتی که حضرت امام موسی بن جعفر علیه‌السلام در زندان بود روزی داوود بن زربی را به نزد یحیی برمکی فرستاد و گفت: «به او بگو که حضرت می گوید: چه باعث شده است مرا از بلاد خود بیرون آوردی، و میان من و خانواده‌ام جدائی انداختی؟!» چون داوود نزد یحیی رفت و پیغام آن حضرت را رسانید، او قسمهای دروغی یاد کرد و گفت: «من در این مورد تقصیری ندارم.»

حضرت بار دیگر پیغام داد که: «مرا بیرون بیاور و الا نزد خداوند از تو شکایت می‌کنم و نفرین من دامن تو را خواهد گرفت.» پس چندی نگذشت که او گرفتار اعمال ننگین خود شد و به بدترین احوال کشته شد و سلسله‌اش بر افتاد. [1] .

پی نوشت ها:

[1] غیبت شیخ طوسی.

منبع: حدیث اهل‌بیت: عجایب و معجزات شگفت انگیزی از امام کاظم؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس، شاکر چاپ اول 1386.

نتیجه توسل

بانویی را در بغداد دیدند که شتابان حرکت می‌کند، از او سؤال شد به کجا می‌روی؟
گفت: «به سوی مرقد موسی بن جعفر علیه‌السلام، زیرا پسرم در زندان است و برای رهاییش نزد آن حضرت می‌روم.»
شخصی که پیرو مذهب حنبلی بود از روی تمسخر گفت: «خود موسی بن جعفر علیه‌السلام در زندان مرد!!» بانو گفت: «خدایا به حق آن کسی که در زندان کشته شد، قدرتت را برای من آشکار فرما!» همان دم پسرش را در کنارش دید که از زندان آزاد شده و همان لحظه پسر آن مسخره کننده حنبلی، به خاطر جنایتی که کرده بود دستگیر گردید و به زندان سپرده شد . [1]

پی نوشت ها:
[1] انوار البهیه، ص 320.
منبع: نگاهی بر زندگی امام کاظم؛ محمد محمدی اشتهاردی، نشر مطهر چاپ دوم بهار 1377.

نبهانی

«موسی کاظم، از جمله بزرگان ائمه بزرگوار، و سروران از خاندان پیامبر (ص) و رهبران اسلام است. خداوند از همه ایشان خشنود و ما را از برکاتشان بهره‌مند و بر دوستی آنان و محبت جد بزرگوارشان، بمیراند»[1]
.

پی نوشت ها:

[1] جامع کرامات الاولیاء: 2 / 229.

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمد حسین عطایی.

نسب شناس، احمد بن علی

«موسی کاظم، بزرگ منزلت، دلیر و بخشنده بود. از آن رو لقب کاظم گرفت که خشم خود را فرو می‌خورد و بردباری می‌نمود. شب هنگام در حالی که کیسه‌های پول به همراه خود داشت از خانه بیرون می‌رفت و آنها را به کسانی که برخورد می‌کرد و او را می‌دید مرحمت می‌نمود، تا آن جا که کیسه‌های درهم موسی علیه‌السلام ضرب المثل شده بود و اهلش می‌گفتند: شگفتا! از کسی که از کیسه‌ی مرحمتی موسی برخوردار شده باز هم از تنگدستی شکایت دارد» [1] .

پی نوشت ها:

[1] عمدة الطالب: ص 185.

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمد حسین عطایی.

نماز امام کاظم

براستی که بهترین و ارزشمندترین ساعات در نظر امام کاظم علیه‌السلام همان ساعاتی بود که با خدای بزرگ خلوت می‌کرد و با تمام احساس و عواطفش متوجه او می‌شد. راویان نقل کرده‌اند، وقتی که برای نماز و یا دعا در برابر خدای تعالی می‌ایستاد، آنچه اشک در چشم داشت یکجا سرازیر می‌کرد و قلبش به طپش می‌افتاد و از غم و ترس در حال اضطراب بود و بیشتر اوقات خود را در حال نماز می‌گذراند، نافله‌های شب را برگزار می‌کرد و آنها را به نماز صبح متصل می‌ساخت و بعد، تا طلوع آفتاب مشغول تعقیب نماز می‌شد، و برای خدا سر به سجده می‌گذاشت و از دعا و تمجید خدا سر از سجده بلند نمی‌کرد تا نزدیک زوال ظهر می‌شد [1] . از جمله جلوه‌های طاعت آن حضرت، این بود که اول شب وارد مسجد پیامبر (ص) می‌شد و یک سجده می‌کرد و در حال سجده زمزمه‌ای داشت که حکایت از اخلاص و ترس او می‌نمود. «عظم الذنب عندی، فلیحسن العفو من عندک، یا اهل التقوی و یا اهل المغفرة» «گناه من بزرگ است، اما عفو و بخشش تو نیکو، ای اهل تقوا و آمرزش!.» امام علیه‌السلام این کلمات را با حال زاری و شکستگی و گریه تکرار می‌کرد تا وقتی که صبح می‌شد [2] .
هنگامی که طاغوت زمان، هارون الرشید او را در سلولهای تاریک، زندانی کرد. تنها کارش طاعت و عبادت شد، به حدی که عقلها حیران، و اندیشه‌ها سرگردان است و خدا را از این جهت که جای فارغی برای طاعتش مرحمت کرده، سپاس می‌گفت: «بار خدایا! همواره جای خلوتی برای عبادتت از تو درخواست می‌کردم، پس تو را سپاس می‌گویم که به اجابت رساندی»[3] .
براستی امام علیه‌السلام روش خاصی برای عبادت داشت که هیچ کسی در طاعت و توجه به خدا، نظیر او نبوده است. وجودش غرق در محبت خدا و دلش آکنده از ایمانی عمیق بود.
شیبانی [4] درباره طول عبادت آن بزرگوار می‌گوید: ابوالحسن موسی علیه‌السلام در ده سال و اندی، هر روز پس از طلوع خورشید تا وقت زوال [5] را، با یک سجده می‌گذراند. دشمنش هارون به این مطلب اعتراف کرده که او، نمونه‌ای برجسته، برای توجه به خدا و ایمان بود. هارون موقعی این اعتراف را نمود که آن حضرت را در زندان ربیع [6] محبوس کرده بود و از بالای کاخ نظاره می‌کرد، دید جامه‌ای در گوشه‌ای از زندان افتاده بدون این که تغییر موضع دهد، از این حالت تعجب کرد و به ربیع گفت: آن جامه‌ای که همه روز در آن جا می‌بینم چیست؟! یا امیرالمؤمنین!

آن جامه نیست، بلکه موسی بن جعفر است، او هر روز پس از طلوع خورشسید تا وقت زوال یک سجده دارد. هارون حیرت‌زده شد و از روی تعجب گفت: براستی که این شخص از راهبان بنی‌هاشم است! ربیع پس از این که اعتراف هارون را نسبت به پارسایی امام و کناره‌گیری‌اش از دنیا شنید، رو به هارون کرد و در حالی که تقاضای آزادی و سخت نگرفتن بر آن حضرت را داشت، گفت: «یا امیرالمؤمنین! پس چرا اینقدر در زندان، بر او سخت گرفته‌اید؟!! هارون پاسخی داد که حکایت از بی‌رحمی باطنی او داشت، گفت: «هیهات! باید این طور باشد»[7] . هارون مقامات و پارسایی امام را می‌دانست، اما حرص وی به دنیا و دلبستگی‌اش به سلطنت او را کور ساخته بود و همین باعث می‌شد تا بر امام سخت بگیرد.
و ما در آینده توضیح بیشتری - آنجا که متعرض مصائب سهمگین و غم‌های تیره و تاری که امام علیه‌السلام از دست هارون دید، می‌شویم - در آن باره خواهیم داد. خواهر سندی بن شاهک - موقعی که امام علیه‌السلام در خانه برادرش زندانی بود - درباره عبادت امام می‌گوید:
«آن بزرگوار وقتی که نماز عشاء را می‌خواند، به حمد و ثنای خدا و دعا مشغول می‌شد تا این که شب می‌گذشت، سپس برمی‌خاست و تا طلوع صبح نماز می‌خواند و نماز صبح را بپا می‌داشت و بعد ذکر خدا می‌گفت تا طلوع آفتاب، آنگاه می‌نشست تا روز بالا می‌آمد، سپس می‌خوابید و پیش از زوال ظهر بیدار می‌شد و وضو می‌گرفت و نماز می‌خواند تا این که نماز عصر را بپا می‌داشت و بعد مشغول ذکر خدا می‌شد، تا این که نماز مغرب را می‌خواند، آنگاه مابین مغرب و عشاء نماز می‌خواند، و این راه و روش او بود تا وقتی که از دنیا رفت» [8] .
آنچه نقل شد دلیل بر علاقه امام به عبادت و توجه او به خدای متعال است. وی بیشتر اوقات خود را مشغول نماز بود و به خاطر سجده‌های زیادش پینه‌هایی [در مواضع سجده] همانند زانوی شتر بسته بود که غلام آن حضرت آنها را از روی پیشانی و انتهای بینی آن بزرگوار، مقراض می‌کرد. یکی از شعرا به این مطلب اشاره کرده و می‌گوید:
طالت لطول سجود منه ثفنته
فقرحت جبهة منه و عرنینا
رأی فراغته فی السجن منیته
و نعمة شکر الباری بها حینا [9] .

پی نوشت ها:
[1] کشف الغمه: ص 276.
[2] وفیات الأعیان: 4 / 293، و کنز اللغة: ص 766.

[3] وفيات الأعيان: 4 / 293، مناقب: 2 / 379.
[4] ابوعبدالله محمد بن حسن شيبانی، غلام بنيبان بود. چند سالی در مجلس درس ابوحنيفه حاضر شد و نزد ابويوسف فقه آموخت، كتابهای زيادی تأليف كرد و ناشر نظرات علمی ابوحنيفه بود. شافعی می‌گويد: من از علم محمد بن حسن، بقدر بار شتری بهره بردم، و نيز گفته است: من كسی را نديدم كه مسأله‌ای از او بپرسند، مگر اين كه در چهره‌اش اثر ناراحتی پيدا می‌شد جز محمد بن حسن. سال 187 ه در شهر ری به سن 58 سالگی از دنيا رفت، اين مطالب در كتاب (طبقات الفقهاء): ص 114 آمده است.
[5] بحارالأنوار: 11 / 298.
[6] ربيع بن يونس، دربان منصور بود و پس از ابوايوب وزير او شد و منصور سخت به او علاقه و اعتماد داشت. روزی به وی گفت: وای بر تو ای ربيع، چقدر دنيا گوارا بود، اگر مرگ نبود! ربيع در جواب گفت: دنيا جز به مردن گوارا نشده است. پرسيد: چطور؟ پاسخ داد: اگر مردن نبود، شما در اين جايگاه ننشسته بوديد، منصور گفت: راست گفتی.
منصور - به هنگام مردنش - به او گفت: ما آخرت را به يک خواب فروختيم!
می‌گويند: ربيع پدر سرشناسی نداشت، يكی از هاشميون نزد منصور آمده بود و شروع به سخن كرد و همواره می‌گفت: پدرم خدا بيامرزد چنين بود و چنان بود، زياد خدا بيامرزی می‌داد. پس ربيع به وی گفت: چقدر در حضور اميرالمؤمنين پدرت را خدا بيامرزی می‌دهی؟ آن مرد هاشمی در جواب گفت: عذر تو پذيرفته است، چون تو ارزش پدران را نمی‌دانی! پس زياد شرمنده شد. از جمله اتفاقهای عجيبی كه برای ربيع با منصور، روی داد اين بود كه وقتی وارد مدينه شد، منصور به وی گفت: يک مرد عاقل عالمی را برای من پيدا كن تا ما را با خانه‌های مدينه آشنا كند، چون خانه‌های فاميلم از خاطرم رفته و فاصله زيادی شده است! ربيع جوانی از داناترين و عاقلترين مردم برای او پيدا كرد كه هرگز سخنی را بدون مقدمه آغاز نمی‌كرد تا اين كه منصور می‌پرسيد و او با بهترين عبارت و زيباترين بيان و كاملترين معنی پاسخ می‌داد، نظر منصور را جلب كرد و دستور داد مبلغی به او بدهند. پرداخت آن به تأخير افتاد، و دوباره ضرورتی ايجاب كرد تا آن جوان را احضار كنند. منصور در حالی كه آن جوان به همراهش بود، در خانه عاتكه اموی حضور يافت، آن جوان رو به منصور كرد و گفت: يا اميرالمؤمنين اين خانه عاتكه است كه احوص بن محمد انصاری درباره آن گفته است:
«يا بيت عاتكة الذی اتغزل
حذر العدی و به الفؤاد موكل
انی لأمنحک الصدود و اننی

قسما الیک مع الصدود لامیل»
منصور درباره گفتار او به فکر افتاد! و با خود گفت این جوان بدون پرسش برخلاف عادت خود آغاز سخن نمی‌کرد مگر برای هدف خاصی و شروع به مرور قصیده کرد و شعر به شعر بررسی کرد تا به این شعر رسید:
و اراک تفعل ما تقول و بعضهم
مذق الحدیث یقول ما لا یفعل
منصور رو به ربیع کرد و گفت: آیا آن مبلغی که برای این مرد دستور داده بودم پرداختی؟ ربیع گفت: به دلیلی تأخیر افتاد. منصور گفت: هرچه زودتر دو برابر به او بپردازید. و این ظریف‌ترین اشاره از طرف آن جوان و بهترین نحوه دریافت مطلب از طرف منصور است. ربیع در سال 170 ه وفات یافت. وفیات الأعیان: 1 / 233 - 231، چاپ بولاق.
[7] بحار: 11 / 298.
[8] تاریخ ابوالفداء: 2 / 12.
[9] انوار البهیة: ص 93، یعنی، به خاطر سجده‌های طولانی پینه‌های بزرگی پدید آمد و پیشانی و انتهای بینی‌اش برآمدگی پیدا کرد، آن بزرگوار جای خلوتی که آرزو داشت در زندان نصیبش شد، و آن جا فرصتی برای شکر نعمت پروردگار به دست آورد.
منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمدحسین عطایی.

نسب شفاف

نسب پاک و شفاف از افتخارات هر فرد و قبیله می‌باشد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مورد نسب شفاف و پاک خویش به معاویه خطاب نمود، و لیس الصریح کاللصیق، [1] «نسب شفاف مانند نسب علی علیه‌السلام مثل نسب معاویه که خود را به قریش چسبانده نیست. (معاویه از قریش نبوده است و خود را ملحق به قریش نموده بود.) نسب شفاف خویش را افتخار نمود». امام سجاد علیه‌السلام به تبار پاک خویش در برابر طاغوت و ستمگر چون یزید افتخار نمود، که أنا ابن محمد المصطفی ان ابن فاطمة الزهراء أنا ابن أمیرالمؤمنین علی علیه السلام. [2] امام صادق علیه‌السلام به تبار ابراهیمی خویش افتخار می‌کند، انا ابن ابراهیم خلیل الله. [3] .
اینک نوبت عباسیان است که در مورد نسب سخن بگویند. عباسیان که بنی عم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودند بر این انتساب افتخار می‌نمودند. لیکن اشتباهی که هارون نمود این بود که این انتساب را به رخ عترت آل رسول صلی الله علیه و آله و سلم کشید. در محضر امام کاظم علیه‌السلام در کنار قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رو به قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد و حضرت را این گونه خطاب کرد: السلام علیک یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم السلام علیک یا ابن العم.
به بنی عم بودن افتخار نمود. غافل از این که از فرزند فاطمه که جان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آن دمیده است چه جوابی خواهد شنید. امام کاظم علیه‌السلام روبروی قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد و عرض کرد، السلام علیک یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم السلام علیک یا أبة. [4] . هارون عموزاده خطاب می‌کند، امام کاظم علیه‌السلام پدر خطاب می‌کند. با این گونه سلام امام کاظم علیه‌السلام، رنگ از رخسار هارون پرید. این رفتار امام کاظم علیه‌السلام هارون را تا ابد شرمنده ساخت و کینه حضرت در قلب پلید هارون شعله ور شد تا به قتل فرزند فاطمه علیه‌السلام منجر شد.
شخص فرصت طلبی چون نفیع الانصاری، به طعن از حضرت پرسید، من انت. «تو کیستی». امام در جواب فرمود: ان کنت ترید النسب فأنا ابن محمد حبیب الله ابن اسماعیل ذبیح‌الله ابن ابراهیم خلیل‌الله. [5] «اگر نسب مرا سراغ می‌گیری من فرزند محمد حبیب‌الله و فرزند اسماعیل ذبیح‌الله و فرزند ابراهیم خلیل‌الله می‌باشم».
اشتباه دیگر!
هارون از امام کاظم علیه‌السلام پرسید مگر ما از یک تبار نیستیم؟ چگونه

شما بر ما برتری دارید؟ امام در جواب هارون فرمود: چرا ما و شما از یک تباریم لیکن آیا اگر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دختر تو را خواستگاری کند به وی دختر می‌دهی؟ هارون که از عاقبت ماجرا بی‌خبر است، گفت آری افتخار می‌کنیم به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دختر بدهیم. آنگاه امام کاظم علیه‌السلام فرمود لیکن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از ما دختر خواستگاری نمی‌کند و ما به وی دختر نمی‌دهیم! چون ما فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هستیم و شما فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیستید، ولدنی و لم یلدک. [6] یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پدر دختران ما است و دختران ما بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم محرمند. این در حالی است که دختران شما محرم نیستند. (شما عموزادگان ناخلفی بیش نیستید)!

پی نوشت ها:

[1] نهج البلاغه، نامه 17، ص 281. در مورد نسب معاویه به کتاب «امام علی علیه‌السلام الگوی زندگی» ص 84 و 85 مراجعه شود.

[2] کافی باب مولد ابی عبدالله، ح 2؛ تاریخ بغداد، ج 13، ص 32.

[3] احتجاج، ج 2، ص 393، کامل الزیارات، ص 56.

[4] تاریخ بغداد، ج 13، ص 32.

[5] مناقب، ج 4، ص 341...

[6] عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج 1، ص 80؛ سبائک الذهب، ج 2، ص 334.

منبع: امام کاظم الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ انتشارات فاطیما چاپ اول 1386.

امام کاظم علیه‌السلام، وقت خود را تنظیم می‌کرد و از هر لحظه آن، به بهترین شکل بهره می‌گرفت. خواهر سندی می‌گوید: «زمانی که نگهداری و افتخار خدمت رسانی به امام در زندان به من واگذار شد، دیدم ساعت‌های شبانه روز او تقسیم شده است و هر کاری با دقت تمام در وقت معین انجام می‌شود». [1] . امام کاظم علیه‌السلام همواره به دوستان و پیروانش درباره وقت‌شناسی سفارش می‌فرمود و توجه آنان را به نقش تعیین کننده عنصر زمان در پیشرفت مادی و معنوی جلب می‌کرد.
از سخنان آن حضرت است که فرمود:
هر که دو روزش برابر باشد، زیان کار است و کسی که پایان روز دومش بدتر از پیش باشد، او [نگون‌بخت] و به دور از رحمت است. کسی که در خود احساس فزونی نکند [و بداند] رو به کاهش است، برای چنین انسانی، مرگ بهتر از زندگانی است. [2] . فضیلت و مقام والای امام کاظم علیه‌السلام بی‌شمار است و نویسندگان بسیاری که درباره او نوشته‌اند، تنها به اشاره‌ای اندک از فضایل او بسنده کرده‌اند. برای مثال، علامه سویدی درباره آن حضرت می‌نویسد: «موسی کاظم، امام عالی‌قدر و خیرپیشه است... خوبی او چنان است که مانند این نوشته‌ای، گنجایش نقل آن (خوبی‌ها) را ندارد.» [3] بنابراین، به قلم نیاوردن تمامی اوصاف نیک امام در کتاب‌ها از باب بداهت بوده است و بس!

پی نوشت ها:
[1] تاریخ بغداد، ج 13، ص 32.
[2] الأتحاف، ص 297؛ وسائل الشیعه، ج 16، ص 94؛ مستدرک الوسائل، ج 12، ص 148؛ خطیب بغدادی، اقتضاء العلم العمل، تحقیق: ناصرالدین الألبانی، بیروت، المکتبة الاسلامی، 1397 هـ. ق، چ 4، ص 112.
[3] سبائک الذهب، ص 334.

منبع: امام کاظم از دیدگاه اهل سنت؛ علی اصغر قربانی؛ مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما 1385.

خطیب بغدادی درباره راز و نیازهای طولانی امام کاظم علیه‌السلام نوشته است: «روایت کرده‌اند موسی بن جعفر علیه‌السلام در آغاز شب وارد مسجد پیامبر می‌شد، سر به سجده می‌گذاشت و تا سپیده‌دم این عبارت را در سجده تکرار می‌کرد: «الهی! گناه من به بزرگ است، پس گذشت تو نیز باید بزرگ باشد؛ ای نگه دارنده (انسانها از گناه) و ای اهل بخشش.» [1] .

پی نوشت ها:

[1] تاریخ بغداد، ج 13، ص 31.

منبع: امام کاظم از دیدگاه اهل سنت؛ علی اصغر قربانی؛ مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما 1385.

نهایت خضوع در پیشگاه خدا

امام کاظم علیه‌السلام همچون پدر و اجداد پاکش، قبل از هر چیز بنده خالص خدا بود، و شیوه بندگی در تمام رفتار و گفتار و حرکات او آشکارا دیده می‌شد. مناجاتها، دعاها سجده‌ها، راز و نیازها و نمازهای او آن چنان در نهایت خضوع و در سطح بسیار عالی عرفان انجام می‌شد که هر بیننده و شنونده را دگرگون می‌کرد، چنان که کنیز هارون را در زندان، آن چنان دگرگون کرد که در حالت عبادت و مناجات جان سپرد (چنان که قبلا ذکر شد)

دانشمند معروف اهل تسنن خطیب بغدادی می‌نویسد: «از این رو به موسی بن جعفر «عبدصالح» می‌گویند که کوشش فراوان در عبادت و اظهار بندگی در پیشگاه خدا داشت.»

در فرازی از صلواتنامه امام کاظم علیه‌السلام در شأن عبادات، گریه‌ها و سجده‌های طولانی آن حضرت چنین آمده: الذی یحیی اللیل بالسهر الی السحر بمواصلة الاستغفار، حلیف السجدة الطویلة، و الدموع الغریزة، و المناجاة الکثیرة، و الضراعات المتصلة: «آن امامی که شب تا سحر بیدار بود و پیوسته استغفار می‌کرد، همدم سجده طولانی و سرشکهای فراوان و مناجات بسیار و زارهای پشت سر هم بود.» [1] .

پی نوشت ها:

[1] مفاتیح الجنان، حالات امام کاظم (ع).

منبع: نگاهی بر زندگی امام کاظم؛ محمد محمدی اشتهاردی، نشر مطهر چاپ دوم بهار 1377.

نهی از منکر امام کاظم

روزی امام کاظم علیه‌السلام در کنار کوچه‌ای عبور می‌کرد، صدای ساز و آواز از خانه‌ای به گوشش رسید، در همین لحظه کنیزی از آن خانه برای ریختن زباله، بیرون آمد، امام به او فرمود: «صاحب این خانه بنده است یا آزاد است؟ «(غلام است یا ارباب؟)
کنیز: او آزاد است. امام کاظم: صدقت لو کان عبدا خاف من مولاه: «راست گفتی، آزاد است که این گونه آشکارا گناه می‌کند، اگر بنده بود از مولای خود می‌ترسید و گناه نمی‌کرد.»
همین گفتگو باعث شد که کنیز دیرتر به خانه بازگشت، صاحبخانه به نام بشر از کنیز پرسید: چرا دیر آمدی؟ کنیز: شخصی در اینجا عبور می‌کرد، از من پرسید: صاحب این خانه بنده است یا آزاد؟ گفتم آزاد است، گفت: اگر بنده بود از آقای خود می‌ترسید. همین پیام آن چنان بشر را دگرگون کرد که همان لحظه با پای برهنه از خانه بیرون آمد و به دنبال آن آقا که این پیام را داده بود شتافت، ناگاه دید امام کاظم علیه‌السلام است، معذرت خواست و همان جا توبه کرد و با چشم گریان به خانه‌اش بازگشت، و از آن پس هرگز دنبال گناه و انحراف نرفت و از پارسیان معروف عصر خود شد، و چون هنگام توبه، پابرهنه بود، به او «بشر حافی» گفتند، زیرا حافی به معنی پابرهنه است [1] .

پی نوشت ها:
[1] الکنی و الالقاب، ج 2، ص 168.
منبع: نگاهی بر زندگی امام کاظم؛ محمد محمدی اشتهاردی، نشر مطهر چاپ دوم بهار 1377.

محمد بن أبی‌عمیر قال: رأی سفیان الثوری أباالحسن موسی بن جعفر علیهماالسلام، و هو غلام یصلی و الناس یمرون بین یدیه. فقال له: ان الناس یمرون بک و هم فی الطواف! فقال علیه‌السلام، ألذی اصلی له أقرب الی من هؤلاء.
التوحید باب 28 ح 14
ترجمه: سفیان ثوری آن حضرت را که غلامی بود، دید مشغول نماز خواندن است، و مردم از مقابل او آمد و رفت می‌کنند. او را گفت: مردم در حال طواف کردن هستند، و از روبروی تو راه می‌روند!
امام هفتم که غلامی نابالغ بود فرمود: کسی که من از برایش نماز می‌خوانم نزدیکتر است به من از این گروه.
توضیح: در این مورد مناسب است مطالبی ذکر شود:
1- سفیان بن سعید بن مسروق ثوری از أعلام و مشاهیر علماء و صوفیه، و در باطن مخالف با أهل بیت رسول اکرم بود، و در سال 161 در بصره فوت کرد.
2- و هم فی الطواف: از این جمله فهمیده می‌شود که نماز آن حضرت در أطراف جایگاه طواف به خانه کعبه بود، و از جمله آنها مقام ابراهیم و حوالی آن باشد که واجب است نماز طواف در آنجا خوانده شود.
و قاعدتا سفیان ثوری آن حضرت را شناخته و روی عداوت خواسته است اعتراضی بنماید، چنانکه چندین مرتبه درباره لباس حضرت صادق سلام الله علیه هم خرده‌گیری نموده است.
و از این اعتراضات فهیمده می‌شود که: سفیان یک شخص ظاهرپرست و متعصب و عاری از معرفت بوده است.
و مخصوصا این سخن در مورد نماز در مقابل خانه خدا، با تجلی أنوار حق، و با احاطه روحاینت، و با جلوه تضرع و مناجات و طواف دور خانه خداوند جلیل: بسیار عوامانه و نادرست است.
3- أقرب الی: در این پاسخ به حقائقی اشاره می‌شود:
أولا - اشاره است به آنکه قرب به مردم و روبرو شدن به آنان در جهت مکان و از لحاظ مادی و جسمانی است، و قرب به خداوند متعال از جهت روحانی و معنوی باشد. و این دو جهت مخالف همدیگر بوده، و چون شخص نمازگزار که توجه به حقیقت نماز و حقائق أذکار نماز پیدا می‌کند: این توجه قلبی او را از توجهات ظاهری بازداشته، و بر حواس بدنی غالب و حاکم می‌شود.
ثانیا - نزدیک شدن روحانی قلب بر دو نوع است: أول - نزدیک شدن قلب

انسان به خداوند متعال: به وسیله تصفیه و تهذیب نفس و توجه به او با انقطاع از چیزهای دیگر، و این معنی در میان مردم منظور بوده، و با اختیار قابل تحصیل است.
دوم - احاطه و فراگیری نور مطلق و تجلی انوار حق در قلب پاک و منزه از آلودگی‌ها و تاریکی‌ها: و این معنی خارج از اختیار و توجه کردن باشد، اگرچه مقدمات آن با اختیار و ریاضت و تهذیب و تزکیه و عبودیت حاصل می‌شود.
و چون این حالت برای انسان حاصل شود: از خود فانی و محو گشته، و به جز نور محیط مطلق چیزی را درک نمی‌کند. و در اینجا حقیقت شهود از نور مطلق به اندازه استعداد و محدوده وجود سالک محقق گردد، و مفهوم قرب و حضور و خشوع و احاطه و فناء و محو روشن می‌شود.
و این حالت از مقام تصور و بیان و تعریف و تفهیم خارج می‌باشد، و أنبیاء و أولیاء حق در این مرحله پیش‌قدم هستند.
ثالثا - آن حضرت با جمله مختصر خود اشاره به این مطلب فرموده، و در کلمات حضرات ائمه علیهم‌السلام نیز به این حقیقت به عبارات مختلف اشاره شده است.
در مناجات شعبانیه است که: الهی هب لی کمال الانقطاع الیک و أنر أبصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تخرق أبصار القلوب حجب النور و تصل الی معدن العظمة و تصیر أرواحنا معلقة بعز قدسک. [1] .
پروردگارا عطا کن مرا انقطاع کامل به سوی تو، و نورانی کن دیده‌های دلهای ما را به روشنائی نظر آنها به طرف تو، تا پاره کند چشمهای قلوب ما حجابهای نورانی را، و برسد به معدن عظمت، و برگردد أرواح ما وابسته شده به مقام عزت پاکیزگی تو.
و معنای ضیاء نظر: مرتبه أول از قرب و توجه است. و مراد از وصول به معدن عظمت: مرتبه دوم باشد.
رابعا - أما تعبیر آن حضرت به عنوان قرب نه نظر: اشاره به حصول همین مرتبه دوم است، یعنی فراگیری و احاطه نور. توضیح اینکه: در مرتبه اول که دید و توجه قلب است، قهرا توجه به جانبی خواهد بود، طرف مقابل باشد، یا طرف بالا، یا به همه أطراف، و این معنی به اقتضای طبیعت است که نمی‌تواند از محیط زمان و مکان خود را خارج کند. ولی در مرتبه دوم: انسان توجه نمی‌کند، بلکه نور مطلق به او احاطه و فراگیر شده، و غرق در دریای نامحدود نور می‌شود، و این معنی در اثر تحقق حالت فنا و محو از وجود خود صورت گرفته، و حتی خود و فناء خود را هم نمی‌بیند.

پی نوشت ها:

[1] از مناجات مخصوص و از أدعیه مشترکه ماه شعبان است که حضرات ائمه علیهم‌السلام آن را می‌خواندند، و در مفاتیح قمی نیز نقل شده است. و این مناجات را سید ابن‌طاووس از ابن‌خالویه از أمیرالمؤمنین (ع) نقل می‌کند.
منبع: احادیث صعب امام هفتم و بررسی و تحقیق و توضیح لازم از آنها؛ علامه مصطفوی؛ مرکز نشر آثار علامه مصطفوی چاپ اول 1385.

نتیجه ی حب دنیا

هر که دنیا را دوست بدارد، خوف آخرت از دلش برود، و به بنده‌ای دانشی ندهند که به دنیا علاقه‌مندتر شود، مگر آنکه از خدا دورتر و مورد خشم او قرار گیرد.
من أحب الدنیا ذهب خوف الآخرة من قلبه و ما أوتی عبد علما فازداد للدنیا حبا الا ازداد من الله بعدا و ازداد الله علیه غضبا. [1] .

پی نوشت ها:

[1] تحف العقول، ص 399.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول زمستان 1384.

نتایج امانتداری و راستگویی

امانتداری و راستگویی، سبب جلب رزق و روزی‌اند، و خیانت و دروغگویی، سبب جلب فقر و دورویی.
أداء الأمانة و الصدق یجلبان الرزق، و الخیانة و الکذب یجلبان الفقر و النفاق. [1] .

پی نوشت ها:
[1] تحف العقول، ص 403.
منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول زمستان 1384.

نافله و تقرب

نماز نافله راه نزدیک شدن هر مؤمنی به خداوند است....
صلاة النوافل قربان الی الله لکل مؤمن... [1] .

پی نوشت ها:

[1] تحف العقول، ص 403.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول زمستان 1384.

از دشمن [دوری و] و پروا کن و از دوست نیز نگران باش؛ زیرا قلب انسان‌ها در حال زیر و رو شدن است. از همین رو، قلب نامیده شده است. [1] .

پی نوشت ها:

[1] بهجة المجالس و انس المجالس، ج 1، ص 689.

منبع: امام کاظم از دیدگاه اهل سنت؛ علی اصغر قربانی؛ مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما 1385.

وصیت امام کاظم به علی بن اسماعیل

روزی هارون از یحیی برمکی و دیگران پرسید: آیا کسی را می‌شناسید که از آل ابی‌طالب باشد و بعضی از احوال موسی بن جعفر را از او سؤال کنم؟
ایشان علی بن اسماعیل [1] را نشانی دادند. علی بن اسماعیل برادرزاده موسی بن جعفر علیه‌السلام بود و حضرت احسان بسیار نسبت به او می‌نمود. پس به امر خلیفه نامه‌ای به او نوشتند و او را طلبیدند. چون آن حضرت از آن دعوت‌نامه مطلع شد، او را طلبید و گفت: اراده کجا داری؟
گفت: اراده بغداد. فرمود: برای چه می‌روی؟ گفت: پریشان شده‌ام و قرض بسیاری به هم رسانده‌ام. آن جناب فرمود: من قرض تو را اداء می‌کنم و خرج تو را متکفل می‌شوم.
او قبول نکرد و گفت: مرا وصیتی کن. آن جناب فرمود: وصیت می‌کنم که در خون من شریک نشوی و اولاد مرا یتیم نگردانی. باز گفت: مرا وصیت کن. حضرت باز همان وصیت را فرمود. تا آنکه سه مرتبه حضرت او را چنین وصیت فرمود. پس سیصد دینار طلا و چهار هزار درهم به او عطا فرمود. چون او برخاست، حضرت به حاضران فرمود: به خدا سوگند که در خون من سعی خواهد کرد و فرزندان مرا به یتیمی خواهد انداخت. گفتند: یابن رسول الله، با آنکه می‌دانید او چنین کاری خواهد کرد، نسبت به او احسان می‌کنید؟ حضرت فرمود: بلی، زیرا پدران من روایت کرده‌اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که چون کسی به رحم خود احسان کند و او در برابر بدی کند و این کس احسان خود را از او قطع بکند، حق‌تعالی قطع رحم خود را از او می‌کند و او را به عقوبت خود گرفتار می‌سازد.
چون علی بن اسماعیل به بغداد رسید، یحیی بن خالد برمکی او را به خانه برد و با او توطئه کرد که چون به مجلس هارون رود، امری چند نسبت به عم خود بگوید که هارون را به خشم آورد. آنگاه او را به نزد هارون برد. چون او داخل شد، سلام کرد و گفت: هرگز ندیده‌ام که دو خلیفه در یک زمان بوده باشند. تو در این شهر خلیفه‌ای و موسی بن جعفر در مدینه خلیفه است. مردم از اطراف عالم خراج برای او می‌آورند، خزانه‌ای به هم رسانیده و اموال و اسلحه بسیار جمع کرده است. پس هارون امر کرد که دویست هزار درهم به او بدهند. چون آن بدبخت به خانه برگشت، دردی در حلقش به هم رسید و در همان شب به عذاب الهی واصل شد و از آن زرها منتفع نگردید. به روایت دیگر بعد از چند روز او را زحیری عارض شد و جمیع احشاء و اعضای او به زیر آمد. چون آن زر را برای او آوردند، در حالت نزع بود و از آن زرها به جز حسرت چیزی برای او نماند و زرها را

دوباره به خزانه خلیفه برگردانیدند. [2] .

پی نوشت ها:

[1] به روایت دیگر محمد بن اسماعیل.

[2] جلاء العیون، ص 896.

منبع: حدیث اهل‌بیت زندگینامه و مصائب چهارده معصوم؛ یدالله بهتاش، سبحان چاپ چهارم 1384.

واقعه ای حیرت انگیز در شش سالگی

صفوان بن مهران حکایت کند:
روزی امام جعفر صادق علیه‌السلام دستور داد، شتری را که همیشه بر آن سوار می‌شد، آماده کنم. همین که شتر را آماده کردم و جلوی منزل آوردم، حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام که در سنین شش سالگی بود، با عجله و شتاب از منزل خارج شد و در حالی که یک روپوش ایمنی روی شانه‌های خود انداخته بود، کنار شتر آمد و بر آن سوار شد و با سرعت حرکت کرد. خواستم مانع حرکت او شوم؛ ولی نتوانستم و از نظرم ناپدید گشت، با خود گفتم: اگر مولایم، حضرت صادق سؤال نماید که فرزندش موسی و نیز شتر چه شد؟ چه بگویم.
مدت کوتاهی در این افکار غوطه ور بودم، که ناگهان متوجه شدم شتر جلوی منزل حضرت، روی زمین قرار گرفت و از تمام بدنش عرق سرازیر بود، آن گاه حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام از آن فرود آمد و سریع وارد منزل شد. در همین حال، خادم امام صادق علیه‌السلام از منزل بیرون آمد و اظهار داشت: ای صفوان! مولایت فرمود: جل و پلاس شتر را بردار و آن را در جایگاه خودش ببر. با خود گفتم: الحمدلله، امیدوارم امام صادق علیه‌السلام از سوار شدن بر شتر منصرف شده باشد، همین طور که با خود می‌اندیشیدم ناگهان مولایم از منزل بیرون آمد و فرمود: ای صفوان! ناراحت نباش، مقصود این بود که شتر برای فرزندم موسی آماده شود؛ و سپس افزود: آیا می‌دانی او در این مدت کوتاه کجا رفت؟
در جواب اظهار داشتم: سوگند به خدای یکتا، هیچ نمی‌دانم و خبر ندارم.
فرمود: همانا مسیری را که ذوالقرنین در مدت زمانی طولانی پیمود، فرزندم موسی آن را در زمانی کوتاه طی کرد؛ و بلکه چندین برابر آن را در همین مدت کوتاه پیمود و سلام مرا به تمام دوستان و شیعیانمان رسانید و سپس مراجعت نمود؛ و هم اکنون چنانچه مایل هستی، نزد او برو تا تمام جریان را برایت تعریف نماید. بعد از آن داخل منزل رفتم و چون خدمت حضرت موسی کاظم علیه‌السلام وارد شدم، دیدم حضرت نشسته و مقداری میوه تازه که میوه ی آن فصل نبود و مشابه آن هم یافت نمی‌شد، جلویش قرار داشت، وقتی متوجه من شد فرمود:
ای صفوان! هنگامی که سوار شتر شدم، با خود گفتی: اگر مولایم امام صادق علیه‌السلام از فرزندش جویا شود، چه پاسخ دهم؟ و خواستی مانع حرکت من شوی؛ لیکن نتوانستی و در همان افکار سرگردان بودی، که بازگشتم و از شتر پائین آمدم؛ و آن هنگام تو با خود گفتی: الحمدلله، و سپس پدرم از منزل بیرون شد و فرمود:

ای صفوان! ناراحت مباش، آیا فهمیدی فرزندم موسی در این زمان کوتاه کجا رفت و برگشت؛ و تو گفتی نمی‌دانم. بعد از آن، پدرم فرمود: فرزندم موسی در این زمان کوتاه چند برابر آنچه را که ذوالقرنین در آن زمان طولانی پیموده بود، پیمود، و اگر مایل هستی وارد شو تا فرزندم تو را در جریان امر قرار دهد. صفوان گوید: با شنیدن این سخنان حیرت انگیز به سجده افتادم و سپس گفتم: ای مولای من! این میوه هائی که در حضور شما است، از کجا آمده، چون الآن فصل آن‌ها نیست، آیا این میوه‌ها فقط مخصوص شما می‌باشد، یا من هم می‌توانم از آن‌ها استفاده کنم؟

فرمود: به منزل مراجعت کن، سهم تو نیز فرستاده خواهد شد.

صفوان افزود: چون به منزل آمدم و نماز ظهر و عصر را خواندم حضرت طبقی از آن میوه‌ها را برایم فرستاد و آورنده گفت: مولایت سلام می‌رساند و می‌فرماید: تو دوست و شیعه ما هستی و در خوراکی‌های ما سهیم خواهی بود [1] .

پی نوشت ها:

[1] هدایة الکبری حضینی: ص 270، مدینة المعاجز: ج 6، ص 276، ح 2004.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام موسی کاظم؛ عبدالله صالحی؛ مهدی یار.

ابراهیم بن عبدالله جعفری از گوهری از اهل بیتش روایت نموده که موسی بن جعفر علیهماالسلام برادرش اسحاق را با ابراهیم بن محمد جعفری و جعفر بن صالح و معاویه جعفری و یحیی بن حسین بن زید و سعید بن عمران و محمد بن حارث و یزید بن سلیط و بن جعفر اسلمی بر وصیت خود گواه گرفت که آن حضرت شهادت می‌دهد بر اینکه خدائی جز خدای یگانه نیست و محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و رسول است و قیامت که در وجود آن هیچگونه شکی نیست آمدنی است و یقیناً خداوند مردگان را مبعوث خواهد نمود و البته مبعوث شدن مردم پس از مرگ حق است و رسیدگی به حساب و اعمال بندگان و قصاص و وقوف در پیشگاه خداوند عزوجل، و آنچه به محمد صلی الله علیه و آله و سلم از جانب پروردگارش نازل شده و آنچه جبرئیل به او آورده همگی حق است و من بر این عقیده زندگی کرده و بر این عقیده می‌میرم و انشاءالله با چنین عقیده‌ای هم مبعوث خواهم شد. این اشخاص را گواه می‌گیرم که این وصیت من است به خط خودم، و وصیت جدم امیرالمؤمنین و محمد بن علی علیهماالسلام را حرف به حرف استنساخ کرده‌ام و وصیت پدرم جعفر بن محمد علیهماالسلام هم مانند این است و خود نیز به پسر علی (حضرت رضا علیه‌السلام) وصیت می‌کنم و پسرانم را همراه او می‌کنم به شرط اینکه او بخواهد و آنها را شایسته تشخیص دهد و دوست داشته باشد که تثبیتشان کند و اگر نسبت به آنها اکراه داشت و خواست که آنها را خارج سازد در اختیار اوست و با وجود وی آنها را اختیاری نیست.
و نیز وصیت نمودم به او و پسرانم ابراهیم و عباس و اسماعیل و احمد و ام‌احمد سرپرستی موقوفات و اموال و بردگان و کودکانم را که بازماندگان من هستند ولی سرپرستی زنانم با علی است، نه با آنها، و تولیت ثلث پدرم و ثلث خودم نیز فقط با اوست که در هر راهی خواهد مصرف کند و این مورد حق او مانند حق صاحب مال است نسبت به مالش که اگر خواست بفروشد و ببخشد و یا واگذار کند و یا به کسانی که از آنها نام بردم و یا به دیگران که نامی از آنها برده نشده صدقه دهد که اختیار با اوست و او نسبت به مال و اهل و فرزندانم مانند خود من است و چنانچه بخواهد برادرانش را که من در این وصیت نام بردم ثابت نگه دارد و اگر نخواهد اختیار خواهد داشت که خارجشان کند و او را در این کار ملامتی نیست و کسی حق رد کردن او را ندارد و چنانچه مشاهده نمود که وضع و حال آنها نسبت به موقعی که من از آنان جدا می‌شوم تغییر کرده حق دارد که آنها را تحت سرپرستی خود در آورد و اگر یکی از آنها بخواهد خواهر خود را به

کسی تزویج کند چنین اقدامی را نکند مگر با اجازه‌ی او زیرا وی به امر ازدواج خانواده‌اش آشناتر است و هر شخص صاحب نفوذ و یا کس دیگری از مردم چنانچه بخواهد از این امر جلوگیری کند یا او را در اجرای مفاد این وصیت‌نامه و یا نسبت به اشخاصی که نام بردم ممانعت نماید از خدا و رسولش بیزاری جسته و خدا و رسولش نیز از او بیزار باشند و لعنت و خشم خدا و لعنت لعن‌کنندگان و فرشتگان مقرب و پیغمبران و رسولان و گروه مؤمنین بر اوست. و هیچ یک از حکام و صاحبان قدرت حق ندارد مانع کار او شود من از او دادخواهی و ادعائی ندارم و برای هیچیک از فرزندانم نزد او مالی نیست و او هر چه گوید درست است اگر کم کند او بهتر داند و اگر بیشتر کند او همچنین راستگو است. و مقصود من از وارد کردن بعضی از فرزندانم در این وصیت فقط احترام و تکریم آنها است و اما کنیزانی که از من اولاد دارند هر کدام از آنها که در منزل خود بمانند و رعایت خود حجاب کنند اگر او (حضرت رضا علیه‌السلام) صلاح داند آنچه در حال حیات من داشتند برای آنها محفوظ است و هر کدام از آنها که شوهری اختیار کنند دیگر حق بازگشت به حرمسرای مرا ندارند مگر در صورتی که علی رأی دیگری دهد و همچنین است وضع و حال دختران من که هیچیک از برادران و هیچ صاحب قدرتی و هیچ عموئی حق ندارد دخترانم را بدون مشورت علی شوهر دهد، اگر چنین کاری را کنند با خدا و رسولش مخالفت کرده و با حکومت خدائی جنگیده‌اند و علی به ازدواج خانواده‌ی خویش آشناتر است که اگر خواست آنها را به شوهر دهد می‌دهد، و اگر نخواست نمی‌دهد و من به آن زن‌ها همچنانکه در مکتوبم نوشته‌ام وصیت کرده‌ام و خدا را به آنها گواه گرفته‌ام و علی و ام‌احمد نیز گواهند و هیچکس نباید وصیت مرا بر خلاف آنچه ذکر کرده و نام برده‌ام فاش کرده و انتشار دهد پس هر کس بدی کند به خود کرده و هر که نیکی کند به خود کرده است. و ما ربک بظلام للعبید و صلی الله علی محمد و علی اله. [1] .

پی نوشت ها:

[1] عیون اخبار الرضا جلد 1 باب پنجم، بحارالانوار، اصول کافی کتاب، الحجة باب الاشارة و البص علی ابی‌الحسن الرضا حدیث 15.

منبع: حضرت موسی کاظم؛ فضل الله کمپانی؛ انتشارات مفید 1360.

وصیت به پسران

یا بنی ایاک ان یراک الله فی معصیة نهاک عنها، و ایاک یفقدک الله عند طاعة امرک بها. و علیک بالجد و لا تخرجن نفسک من التقصیر فی عبادة الله و طاعته فان الله لا یعبد حق عبادته، و ایاک و المزاح فانه یذهب بنور ایمانک و یستخف مروتک، و ایاک و الضجر و الکسل فانهما یمنعان حظک من الدنیا و الاخرة. [1] .
ترجمه: پسر جانم مبادا خداوند تو را در معصیتی بیند که تو را از ارتکاب آن نهی کرده است، و مبادا تو را در بجا آوردن طاعتی نبیند که تو را به انجام آن دستور داده است. و ملازم کوشش باش و در انجام طاعت و عبادت خدا خود را بی‌تقصیر مدان زیرا که خداوند چنانکه سزاوار عبادت و پرستش است پرستش نشود، و از شوخی و مزاح دوری کن که آن نور ایمانت را برده و مردانگیت را سبک کند، و از جزع و تنبلی به دور باش که آن دو تو را از رسیدن به بهره‌ی دنیا و آخرت باز دارند.

پی نوشت ها:
[1] تحف العقول.
منبع: حضرت موسی کاظم؛ فضل الله کمپانی؛ انتشارات مفید 1360.

وصیت به یکی از شیعیان

ای فلان! اتق الله و قل الحق و ان کان فیه هلا کک فان فیه نجاتک، ای فلان اتق الله ودع الباطل و ان کان فیه نجاتک فان فیه هلاکک [1] .

ای فلان از خدا بترس و حق را بگو اگر چه (ظاهراً) هلاک تو را در آن باشد زیرا نجات تو در آن است، ای فلان از خدا بترس و باطل را رها کن گرچه نجات تو در آن باشد که هلاک تو در آن است.

پی نوشت ها:

[1] تحف العقول.

منبع: حضرت موسی کاظم؛ فضل الله کمپانی؛ انتشارات مفید 1360.

اجتهدو فی ان یکون زمانکم اربع ساعات: ساعة لمناجات الله، و ساعة لامر المعاش، و ساعة لمعاشرة الاخوان و الثقات الذین یعرفونکم عیوبکم و یخلصون لکم فی الباطن، و ساعة تخلون فیها للذاتکم فی غیر محرم و بهذه الساعة تقدرون علی الثلاث ساعات. لا تحدثوا انفسکم بفقر و لا بطول عمر فانه من حدث نفسه بالفقر بخل و من حدثها بطول العمر یحرص. اجعلوا لانفسکم حظاً من الدنیا باعطائها ما تشتهی من الحلال و ما لا یثلم المروة و ما لا سرف فیه و استعینوا بذلک علی امور الدین فانه روی: لیس منا من ترک دنیاه لدینه او ترک دینه لدنیاه [1] .
سعی کنید که وقت شما چهار ساعت (قسمت) باشد، ساعتی برای مناجات و عبادات خدا، و ساعتی (قسمتی) برای امور معاش، و ساعتی هم برای معاشرت با برادران و مردمان مورد اعتماد یعنی کسانی که عیوب شما را به شما می‌فهمانند و صمیمانه به شما اخلاص دارند، و ساعتی نیز برای درک لذت‌های حلال خلوت کنید و به وسیله‌ی همین قسمت از عمر (رفع خستگی کرده و) بر انجام وظائف آن سه ساعت دیگر توانائی پیدا می‌کنید. به خودتان فقر و طول عمر را تلقین نکنید زیرا هر کس به خود تلقین فقر کند بخیل شود و آنکه آرزوی طول عمر کند حریص گردد. برای خودتان از دنیا آنچه خواهشی از حلال باشد و به مردانگی خلل وارد نیارد و اسراف حساب نشود بهره‌ای بگیرید و به وسیله‌ی آن بر انجام امور دین یاری جوئید زیرا روایت شده است که: از ما نیست آنکه دنیایش را برای دینش رها کند و یا دینش را به خاطر دنیا از دست دهد.

پی نوشت ها:
[1] تحف العقول.
منبع: حضرت موسی کاظم؛ فضل الله کمپانی؛ انتشارات مفید 1360.

وصیت به فضل بن یونس

ابلغ خیراً و قل خیراً و لا تکن امعة. قلت و ما الامعة؟ قال: لا تقل انا مع الناس و انا کواحد من الناس ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: یا ایها الناس انما هما نجدان نجد خیر و نجد شر فلا یکن نجد الشر احب الیکم من نجد الخیر [1] .
ترجمه: به فضل بن یونس فرمود: خیر را ابلاغ کن و خیر بگو و امعة مباش. فضل گوید گفتم امعة چیست؟ فرمود مگو که من یکی از مردمانم زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای مردم فقط دو گروه مردم هستند گروه خیر و گروه شر پس نباید جماعت شر در نزد تو محبوتر از جماعت خیر باشد.

پی نوشت ها:
[1] تحف العقول.
منبع: حضرت موسی کاظم؛ فضل الله کمپانی؛ انتشارات مفید 1360.

وصیت به اصحاب

لا تستکثروا کثیر الخیر و لا تستقلوا قلیل الذنوب فان قلیل الذنوب یجتمع حتی یصیر کثیراً، و خافوا الله فی السر حتی تعطوا من انفسکم النصف و سارعوا الی طاعة الله و اصدقوا الحدیث و ادوا الامانة فانما ذلک لکم و لا تدخلوا فیما لا یحل لکم فانما ذلک علیکم [1] .

ترجمه: شما خیر زیاد را (با اینکه زیاد است) زیاد نشمارید و گناهان کم را (با اینکه کمند) کم نشمارید زیرا گناهان کم جمع شوند تا زیاد می‌گردند، و از خدا در پنهانی بترسید تا خودتان انصاف را رعایت کرده باشید و به طاعت خدا شتاب کنید و سخن به راستی بگوئید و امانت را (به صاحبش) ادا کنید که آن به نفع شما است و در آنچه برای شما حلال نیست وارد نشوید که آن به زیان شما است.

پی نوشت ها:

[1] اصول کافی کتاب الایمان و الکفر باب محاسبة العمل حدیث 17.

منبع: حضرت موسی کاظم؛ فضل الله کمپانی؛ انتشارات مفید 1360.

وفای به وعده‌ها به کودکان

هنگامی که به کودکان وعده‌ای دادید وفا کنید، زیرا کودکان می‌پندارند شما روزی دهنده‌ی آنها هستید، خداوند برای هیچ چیز به اندازه‌ی تجاوز به حقوق زنان و کودکان خشمگین نمی‌گردد.
قوله فی الوفاء بالعهد للاطفال
اذا وعدتم الصبیان ففوا لهم، فانهم یرون انکم الذین ترزقونهم، ان الله عزوجل لیس یغضب لشیء کغضبه للنساء و الصبیان.

منبع: صحیفه امام کاظم؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول 1381.

ویژگیهای علمی امام کاظم

امام موسی علیه‌السلام داناترین اهل زمانش، به تمام انواع علوم عقلی و نقلی بود، علم آن بزرگوار همانند علم انبیاء و اوصیاء، الهامی از طرف خدا بود - نه مانند دیگر مردم، اکتسابی - متکلمان شیعه برای اثبات این مطلب، سیلی از دلیل و برهان اقامه کرده‌اند که شک و تردید برنمی‌دارد، امام جعفر صادق علیه‌السلام، بر علم فراوان فرزند خویش حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام گواهی داده و درباره او به عیسی فرمود: «از این پسرم، اگر آنچه در قرآن است بپرسی، با آگاهی تو را پاسخ خواهد داد.» و درباره آن حضرت فرمود: «علم، حکمت، دانایی، سخاوت و آگاهی بدانچه مردم بدان نیازمندند، در امور دینی مورد اختلافشان، نزد اوست...» همین قدر در گستردگی علوم آن بزرگوار بس، که دانشمندان تمام فنون از علوم دینی و غیر دینی به‌قدری نقل کرده‌اند که کتابها پر است و تألیفات فراوانی فراهم کرده‌اند، تا آن جا که میان راویان، آن بزرگوار معروف به عالم است. شیخ مفید می‌گوید:
مردم از ابوالحسن موسی علیه‌السلام احادیث فراوانی نقل کرده‌اند و او فقیه‌ترین مردم زمانش بود [1] .

پی نوشت ها:
[1] ارشاد: ص 272.
منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمدحسین عطایی.

وی در بحث و مناظره و علم کلام بلوغ، و در این فن بر دیگران برتری داشت.
ابن ندیم می‌نویسد: «هشام از متکلمین شیعه و از کسانی بود که بحث درباره امامت را می‌شکافت، او در علم کلام ماهر و حاضر جواب بود». [1] .
هشام کتاب‌های بسیار نوشت، و با علمای ادیان و مذاهب و مباحثه‌های جالبی انجام داد.
یحیی بن خالد برمکی در حضور هارون الرشید به هشام گفت: «آیا ممکن است حق در دو جهت مخالف قرار بگیرد؟»
هشام گفت: «نه».
یحیی گفت: «مگر چنین نیست که وقتی دو نفر با هم اختلاف دارند و بحث می‌کنند یا هر دو بر حقند یا هر دو باطل و یا یکی بر حق، دیگری باطل است؟»
هشام گفت: «آری، خالی از این سه صورت نیست ولی صورت اول امکان ندارد؛ ممکن نیست هر دو بر حق باشند».
یحیی گفت: «اگر قبول داری چنانچه دو نفر در حکمی از احکام دین با هم نزاع و اختلاف داشته باشند ممکن نیست هر دو بر حق باشند؛ پس علی و عباس که نزد ابوبکر رفتند درباره میراث رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با هم نزاع کردند کدام بر حق بودند؟»
گفت: «هیچ کدام بر خطا نرفتند و داستان آنها نظیر هم دارد: در قرآن مجید، در قصه داود علیه‌السلام آمده است که دو فرشته با هم نزاع داشتند و نزد داود علیه‌السلام آمدند که نزاع آنها را حل کند، از آن دو فرشته کدام بر حق بودند؟»
یحیی گفت: «هر دو بر حق بودند و با هم اختلاف نداشتند، و نزاع آنان صوری بود، و می‌خواستند با این صحنه داود را متوجه کار وی سازند». [2] .
هشام گفت: نزاع علی علیه‌السلام و عباس هم همین طور بود و آنها با هم اختلاف و نزاعی نداشتند. و تنها برای آگاه کردن ابوبکر از اشتباهی که کرده بود، این کار را کردند و خواستند به ابوبکر بفهمانند این که می‌گویی کسی از پیامبر ارث نمی‌برد، دروغ می‌گویی و ما وارث اوییم».
یحیی متحیر شد، قدرت پاسخ نداشت و هارون الرشید هم هشام را مورد تحسین قرار داد. [3] .
یونس ابن یعقوب می‌گوید: گروهی از اصحاب امام صادق علیه‌السلام از

جمله حمران بن اعین و مؤمن طاق و هشام بن سالم و طیار و هاشم بن حکم نزد آن بزرگوار بودند و هشام جوان بود.
امام علیه‌السلام به هشام گفت: «آیا خبر نمی‌دهی که با عمرو بن عبید چه کردی و چگونه از او سئوال کردی؟»
هشام گفت: «از شما شرم می‌کنم و در خدمت شما زبانم کار نمی‌کند!»
امام فرمود: «وقتی به شما دستوری می‌دهیم انجام دهید!»
هشام گفت: «شنیده بودم که عمرو بن عبید در مسجد بصره می‌نشیند و برای مردم صحبت می‌کند و این بر من گران بود. روز جمعه وارد بصره شدم و به مسجد رفتم دیدم عمرو بن عبید در مسجد نشسته است و مردم دور او را گرفته‌اند و از او مطالبی سئوال می‌کنند.
جمعیت را شکافتم و نزدیک او نشستم و گفتم: «ای دانشمند، من غریبم، اجازه بده سوالی را مطرح کنم!»
اجازه داد.
گفتم: «آیا چشم داری؟»
گفت: «ای پسرک این چه سوالی است؟»
گفتم: «سئوال من همین گونه خواهد بود».
گفت: «بپرس گرچه سؤالت احمقانه است».
دوباره پرسیدم: «چشم داری؟»
- آری.
- به وسیله آن چه می‌کنی؟
- رنگ‌ها و شکل‌ها را می‌بینم.
- آیا بینی داری؟
- آری.
- با آن چه می‌کنی؟
- بوها را استشمام می‌کنم.
- دهان داری؟
- آری.
- با آن چه می‌کنی؟
- طعم غذاها را می‌چشم.
- گوش داری؟
- آری.
- با آن چه می‌کنی؟
- با آن صداها را می‌شنوم.
- آیا مغز (مرکز احساس) هم داری؟
- دارم.
- با آن چه می‌کنی؟

- با آن هر چه بر جوارح من وارد شود، تمیز و تشخیص می‌دهم.
آیا این جوارح، تو را از این مرکز احساس بی نیاز نمی‌کنند؟
- نه!
- چطور؟ در صورتی که همه اعضا و جوارح تو صحیح و سالم هستند!
- هرگاه این جوارح در چیزی شک کنند به مغز (مرکز احساس) رجوع می‌کنند تا شک آنان برطرف و یقین حاصل شود.
- پس خدا مغز و مرکز احساس را برای زدودن شک این جوارح قرار داده است؟
- آری.
- پس حتما به مغز و مرکز احساس نیاز داریم؟
- آری.
هشام می‌گوید، گفتم: «خداوند جوارح تو را بدون امامی که درست را از نادرست تشخیص دهد وانگذاشته است، اما همه این خلق را در حیرت و شک و اختلاف بدون امامی که در هنگام اختلاف و شک به او رجوع کنند واگذاشته است؟!!!».
عمرو بن عبید ساکت شد و چیزی نگفت سپس به من رو کرد و پرسید: «اهل کجائی؟»
گفتم: «اهل کوفه».
گفت: تو هشام هستی. مرا پیش خود برد و در جای خود نشانید و دیگر صحبتی نکرد تا من برخاستم.
امام صادق علیه‌السلام هنگامی که این گزارش را شنید تبسم کرد و فرمود: «چه کسی به تو این استدلال را یاد داد؟»
هشام گفت: «ای پسر رسول خدا، همینطور بر زبانم جاری شد».
امام فرمود: «ای هشام! به خدا سوگند این استدلال در صحف ابراهیم و موسی نوشته شده است». [4] .

پی نوشت ها:
[1] فهرست ابن ندیم، ص 263، چاپ مصر.
[2] داستان داود و آن دو فرشته در سوره ص، آیه 21 - 22 یاد شده، توضیح آن را می‌توانید در یکی از تفاسیر فارسی بخوانید.
[3] الفصول المختارة سید مرتضی، ص 26، چاپ نجف؛ با اختصار.
[4] رجال کشی، ص 271 - 273 - اصول کافی، ج 1، ص 196؛ با اندک تفاوت - مروج الذهب مسعودی با تفاوتی بیشتر امام تفاوتی که به مقصود زیانی ندارد.
- در اینجا از باب حق شناسی لازم است تذکر دهیم که در تهیه و تنظیم این

نوشتار از کتاب حیاة الامام الکاظم علیه‌السلام تألیف دانشمند محترم آقای کاظم قرشی - به عنوان راهنما - بهره فراوانی برده شده است.
منبع: زندگانی چهارده معصوم؛ سید محسن خرازی و سایر هیئت تحریریه مؤسسه در راه حق؛ پاییز 1386 نشر مسجد مقدس جمکران

شیخ او را از اصحاب امام کاظم علیه‌السلام شمرده است [1] .
در فهرست فرموده: هشام بن حکم از اصحاب خاص مولانا موسی بن جعفر است و با مخالفان بحث‌های زیادی در اصول و غیر آن داشته. دارای اصلی است و کتاب‌های فراوانی دارد. از اهل کوفه است و از آنجا به بغداد منتقل گردید. محضر امام صادق و حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام را درک نموده و روایات زیادی از آن دو بزرگوار نقل کرده است. و از ایشان مدح‌های فراوانی درباره وی به دست رسیده است. از افرادی است که در ارتباط با مسأله امامت و مذهب شیعه به نحو اساسی و ریشه‌ای سخن گفته. در علم کلام زبردست و حاضر جواب بوده.
از وی سؤال شد: آیا معاویة بن ابی‌سفیان در جنگ بدر حاضر بوده؟ گفت: آری! از آن طرف (یعنی با مشرکان و مخالفان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم). [2] . و نجاشی فرموده: ولادت وی در کوفه و نشو و نمایش در واسط و تجارتش در بغداد بود و در اواخر عمرش سال 199 به بغداد منتقل گردید. از امام صادق و امام کاظم علیهماالسلام نقل حدیث نموده. در نقل روایات ثقه بوده و در سال 199 در بغداد وفات نمود. کتاب‌های فراوانی دارد [3] . شیخ مفید وی را از بزرگانی شمرده است که مسایل حلال و حرام و فتوا و احکام از آنان گرفته می‌شده و راهی برای مذمت احدی از آنان نیست و مورد سرزنش قرار نگرفته‌اند. ابن شهر آشوب فرموده: امام صادق علیه‌السلام وی را که نوجوان بود بر پیرمردان برتری می‌داد و می‌فرمود: این با قلب و زبان و دست، ناصر ما می‌باشد. و فرمود: هشام بن الحکم پیشتاز در دفاع از حق ما و نشر کننده سخن ما و مؤید راستگویی ما و دفع کننده سخنان باطل می‌باشد. هر که از وی و آثارش پیروی نماید از ما پیروی نموده و هر که با او مخالفت نماید و از او رو گردان شود با ما مخالفت نموده و از ما رو گردان شده است [4] .
روایات از ائمه علیهم‌السلام و سخنان بزرگان در مدح هشام فراوان و مناظرات وی با مخالفان معروف و مشهور است به جهت رعایت اختصار از آوردن آنها صرف‌نظر می‌نمایم.

پی نوشت ها:

[1] رجال‌طوسی، ص 362، شماره 1.

[2] معجم‌رجال‌الحدیث، ج 19، ص 271 و 272.

[3] رجال‌نجاشی، ص 304 و 305.

[4] معجم‌رجال‌الحدیث، ج 19، ص 273.

منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی؛ موعود اسلام چاپ اول 1388.

شیخ در رجال او را از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهماالسلام شمرده است [1] .
در فهرست فرموده: یک کتاب دارد [2] . و نجاشی فرموده: از امام صادق و امام موسی بن جعفر علیهماالسلام نقل حدیث کرده، ثقة ثقة. سپس کتاب‌های او را برشمرده است [3] . و شیخ مفید با همان عبارت که در حالات هشام بن حکم ذکر نمودم وی را توصیف نموده است [4] . و شیخ کشی با ذکر سند از هشام نقل نموده که: بعد از شهادت امام صادق علیه‌السلام من و مؤمن الطاق، ابوجعفر در مدینه با هم بودیم. مردم اطراف عبدالله پسر امام صادق علیه‌السلام جمع بودند و می‌گفتند: بعد از پدر بزرگوارش او امام است، به این بهانه که از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کردند که امامت بعد از هر امام برای پسر بزرگش می‌باشد اگر نقصی در بدنش نباشد. پس من و مؤمن الطاق نزد عبدالله رفتیم تا همان‌گونه که از پدر بزرگوارش امام صادق علیه‌السلام مسأله می‌پرسیدیم از وی مسأله بپرسیم. از او پرسیدیم: زکات در چه مقدار واجب است؟ گفت: در دویست درهم که بایستی پنج درهم پرداخت. گفتیم: در صد درهم چه مقدار زکات است؟ گفت: دو درهم و نیم. به او گفتیم: به خدا سوگند مرجئه چنین حکم نمی‌کنند! دستش را به طرف آسمان بلند کرد و گفت: به خدا سوگند! من نمی‌دانم مرجئه چه می‌گویند. پس از نزد وی بیرون آمدیم. سرگردان بودیم و نمی‌دانستیم به کجا برویم در یکی از کوچه‌های مدینه نشستیم و مشغول گریه شدیم. متحیر بودیم به کجا رویم می‌گفتیم: نزد کی برویم؟ مرجئه یا قدریه یا زیدیه یا معتزله یا خوارج [5] .
هشام گوید: در این سخن بودیم که ناگاه پیرمردی را دیدم که سابقه آشنایی با او نداشتم با دست به من اشاره نمود ترسیدم که از جاسوسان منصور باشد زیرا منصور در مدینه جاسوسانی گماشته بود که هر کس از شیعیان امام صادق علیه‌السلام را بیابند او را به قتل رسانند. خیال کردم این مرد از آنان است! از این جهت به مؤمن طاق گفتم: تو از من دور شو زیرا بر خود و بر تو می‌ترسم و این مرد اکنون مرا خواسته و به تو کاری ندارد تو دور شو و خود را به هلاکت نینداز. مؤمن طاق از من دور شد من که خیال می‌کردم نمی‌توانم از دست آن پیرمرد رها شوم از پی او رفتم تا در منزل موسی بن جعفر علیهماالسلام (که بعدا از آن مطلع شدم) رسیدیم مرا آنجا گذاشت و رفت. خادمی در منزل بود به من گفت: خدا تو را رحمت کند! وارد منزل شو. وارد شدم چشمم به حضرت افتاد بدون مقدمه فرمود: نه به سوی مرجئه و نه به سوی قدریه و نه به سوی زیدیه

و نه به سوی معتزله و نه به سوی خوارج! به سوی هیچ یک از آنان نرو! به سوی من، به سوی من، به سوی من بیا! به حضرت عرض کردم: فدایت شوم! پدرت از دنیا رفت؟ فرمود: آری! عرض کردم: فدایت شوم! بعد از او ما به که مراجعه نماییم؟ فرمود: اگر خدا اراده نماید تو را هدایت می‌کند! عرض کردم: عبدالله گمان می‌کند که بعد از درگذشت پدرت او امام است؟! فرمود: عبدالله می‌خواهد کسی خدا را عبادت ننماید! عرض کردم: پس امام ما بعد از پدر بزرگوارت کیست؟ فرمود: باز هم می‌گویم: اگر خدا اراده نماید تو را هدایت کند، هدایت می‌فرماید! عرض کردم: تو امام ما هستی! فرمود: من این را به تو نمی‌گویم!
هشام می‌گوید: متوجه شدم که از راه درست سؤال را طرح ننموده‌ام از این جهت به گونه‌ای دیگر سؤال نمودم. عرض کردم: فدایت شوم! تو را امامی هست که زیر فرمان او باشی؟ فرمود: نه! در این هنگام هیبت و عظمت او مرا به اندازه‌ای گرفت که در حضور پدرش امام صادق علیه‌السلام این چنین رعبی مرا نمی‌گرفت. عرض کردم: فدایت شوم! از تو مسائلی را که از پدرت می‌پرسیدم بپرسم؟ فرمود: بپرس، جواب می‌دهم ولی افشا نکن که اگر افشا نمودی باعث کشتن من می‌گردی. هشام گوید: مسائلی را پرسیدم، دیدم دریای مواج علم است! عرض کردم: فدایت شوم! شیعیان تو و شیعیان پدرت در ضلالت هستند شما را برای ایشان معرفی بنمایم؟ شما از من پیمان گرفتید که کتمان نمایم! فرمود: هر که را به او اطمینان داشتی از او پیمان بگیر که کتمان نماید آن گاه به او بگو که اگر آشکار نمودند منجر به قتل من و شما می‌گردد. هشام گوید: از خدمت حضرت بیرون آمدم و نزد مؤمن طاق رفتم. مؤمن طاق به من گفت: چه شد؟ گفتم: راه هدایت را پیدا نمودم و جریان را به او گفتم. سپس مفضل بن عمر و ابوبصیر را ملاقات کردم جریان را به آنها نیز گفتم! خدمت حضرت می‌آمدند و از فرمایشات وی بهره‌مند می‌شدند. جریان را به شیعیان دیگر نیز گفتیم همه خدمت او می‌آمدند و کسی جز اندکی نزد عبدالله نمی‌رفتند. عبدالله از مردم پرسید چرا اطراف من خلوت شده؟ که جریان مرا به او گفتند در صدد انتقام برآمد عده‌ای را گماشته بود که در مدینه مرا کتک بزنند [6] .

پی نوشت ها:
[1] رجال‌طوسی، ص 363، شماره 2.
[2] معجم‌رجال‌الحدیث، ج 19، ص 297.
[3] رجال‌نجاشی، ص 305.
[4] معجم‌رجال‌الحدیث، ج 19، ص 297.

[5] همه اینها از فرقه‌های گمراه می‌باشند.
[6] معجم‌رجال‌الحدیث، ج 19، ص 300 - 298.
منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی؛ موعود اسلام چاپ اول 1388.

هلاکت سگ خلیفه به وسیله خرما

راویان حدیث و تاریخ نویسان آورده اند:
در آن زمانی که حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم صلوات الله علیه را از بصره به زندان بغداد منتقل کردند، حضرت به طور دائم مورد انواع شکنجه‌های روحی و جسمی قرار می‌گرفت.
و پس از مدتی در اختیار سندی بن شاهک یهودی با بدترین و شدیدترین وضعیت قرار گرفت.
تا آن که در نهایت هارون الرشید با توجه به فضائل و مناقب؛ و نیز موقعیت اجتماعی امام علیه‌السلام، از روی حسادت و ترس، به فکر مسموم کردن و قتل آن حضرت افتاد. به همین جهت مقداری رطب و خرمای تازه را تهیه کرده و یکی از آنها را به وسیله نخ و سوزن درون آن را به طوری آغشته به زهر کرد، که یقین کرد خورنده خرما، سالم نمی‌ماند؛ و سپس در طبقی (سینی و یا بشقاب) گذاشت و روی خرماها را پوشاند. پس از آن، به یکی از مأمورین خود دستور داد تا طبق خرما را نزد حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام برده و بگوید: امیرالمؤمنین، هارون الرشید مقداری از آن‌ها را تناول کرده؛ و نیز این مقدار را برای شما فرستاده است تا میل نمائید.
و افزود: مواظب باش که تمامی خرماها را میل کند و کسی دیگر حق خوردن از آن ها را ندارد.
هنگامی که مأمور هارون، خرماها را نزد امام کاظم علیه‌السلام آورد و پیام خلیفه را به حضرتش رسانید، حضرت یکی از خرماها را - که آغشته به زهر بود - برداشته و در دست گرفت؛ و با دست دیگر مشغول خوردن بقیه گردید. در همین اثناء، سگ مخصوص هارون الرشید - که هارون بیش از هر چیز و هر کس به آن علاقه مند بود و آن را به انواع جواهرات و زیورآلات زینت کرده بود - خود را رهانید و از جایگاه مخصوص خود بیرون شد و مستقیم داخل زندان امام علیه السلام گردید؛ و خواست که نزدیک آن حضرت برود و آن خرمای زهر آلود را دهن بزند و بخورد.
حضرت آن خرمای مسموم را که در دست خویش گرفته بود، در حضور غلام خلیفه، نزد آن سگ انداخت و سگ هم سریع آن را خورد؛ و چندان زمانی نگذشت که سگ روی زمین افتاد و با سر و صدا، شروع به نالیدن کرد و مرد.
سپس امام علیه‌السلام به ناچار باقیمانده خرماها را میل نمود؛ و بعد از آن، مأمور خلیفه، نزد هارون بازگشت و گفت: تمامی خرماها را آن شخص زندانی خورد.
هارون سؤال کرد: او را در چه حالتی دیدی؟

پاسخ داد: در وضعیتی خوب، بدون آن که تغییری در بدن و جسم او ظاهر گردد.
و چون خبر مسموم شدن و مردن سگ به هارون رسید بسیار غمگین و اندهناک شد و بر بالین لاشه سگ مرده آمد و بسیار افسوس خورد.
سپس بازگشت و مأموری را که خرماها را نزد امام موسی کاظم علیهماالسلام آورده بود، احضار کرد و شمشیر برهنه خود را دست گرفت و او را مخاطب قرار داد و گفت: چنانچه حقیقت را بیان نکنی تو را به قتل می‌رسانم.
مأمور گفت: من رطب‌ها را نزد موسی بن جعفر علیه‌السلام بردم و پیام شما را نیز به او رساندم و سپس بالای سر او ایستادم تا مشغول خوردن آن خرماها شد.
در همین بین، که ناگهان سگ شما فرا رسید و خواست نزدیک آن شخص زندانی برود و از دستش خرمائی بگیرد.
و زندانی ناچار شد و خرمائی را که در دست داشت، نزد سگ انداخت و سگ آن را خورد و در جا افتاد؛ و موسی بن جعفر علیه‌السلام بقیه خرماها را میل نمود.هارون الرشید با شنیدن این خبر بسیار افسرده خاطر گشت و گفت: بهترین رطب را برای او تهیه کردیم، ولی حیف که به هدف خود نرسیدیم و بلکه سگ از دست ما رفت.
و سپس افزود: هر چه تلاش می‌کنیم تا از وجود موسی بن جعفر نجات یابیم، ممکن نمی شود.
و در پایان با تهدید به غلام گفت: مواظب باش که این خبر در بین افراد منتشر نگردد [1] .

پی نوشت ها:
[1] عیون المعجزات: ص 105، بحار الأنوار: ج 48، ص 223، س 1، ضمن حدیث 25، به نقل از عیون أخبار الرضا علیه‌السلام.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام موسی کاظم؛ عبدالله صالحی؛ مهدی یار.

هیچ چیز بر امام مخفی نیست

اسحق بن عمار می‌گوید: در خدمت امام کاظم علیه‌السلام بودم که شخصی غریب آمد و به صدایی که مانند صدای پرندگان بود با آن حضرت تکلم نمود.
امام کاظم علیه‌السلام نیز به همان طریق به او جواب فرمود و با او به زبان او گفتگو کرد، تا آنکه مرد عرض حاجت خود نموده و جواب شنید و رفت.
من گفتم: «ای فرزند رسول خدا! مثل این کلام را نشنیده بودم.» حضرت فرمود: «بلی این زبان مردم چین است ولی همه مردم چین به این زبان صحبت نمی‌کنند بلکه اختلاف در زبان ایشان بسیار است و لیکن امام تو همه آن زبانها را می‌داند.» چون آن حضرت مرا متعجب دید، فرمود: «از این عجیب تر آنکه امام باید، زبان جمیع پرندگان بلکه زبان هر صاحب روح و جنبنده‌ای که بر روی زمین می‌باشد را بداند و هیچ چیز بر او مخفی و پوشیده نباشد.»[1] .

پی نوشت ها:
[1] حدیقة الشیعه.
منبع: حدیث اهل‌بیت: عجایب و معجزات شگفت انگیزی از امام کاظم؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس، شاکر چاپ اول 1386.

هشام بن سالم می‌گوید: «من و ابوجعفر مؤمن الطاق بعد از وفات حضرت صادق علیه‌السلام در مدینه بودیم و مردم جمع شده بودند بر آنکه عبدالله پسر آن حضرت، بعد از پدرش امام است.
من و ابوجعفر نیز بر او وارد شدیم و دیدیم مردم به سبب آن که روایت کرده‌اند امر امامت در فرزند بزرگ است، بر دور او جمع شده‌اند. ما داخل شدیم و از او مسئله‌ای پرسیدیم چنانکه از پدرش می‌پرسیدیم. پس پرسیدیم از او که زکات در چه مقدار واجب است؟ گفت: «در هر دویستدرهم، پنج درهم واجب است.» گفتیم: «درصد درهم چقدر؟» گفت: «دو درهم و نیم.» گفتیم: «به خدا قسم که مرجئه چنین چیزی که تو می‌گوئی نمی‌گوید.» عبدالله دستهایش را به آسمان بلند کرد و گفت: «به خدا قسم که من نمی‌دانم مرجئه چه می‌گویند.»
پس ما حیران و سرگردان از نزد او بیرون آمدیم و در کوچه‌های مدینه می‌گشتیم و نمی‌دانستیم کجا و پیش چه کسی برویم، بسوی مرجئه برویم یا بسوی قدریه یا زیدیه یا معتزله یا خوارج.
در این حال بودیم که من دیدم پیرمرد ناشناسی با دستش بسوی من اشاره کرد که «بیا».
من ترسیدم که او جاسوس منصور باشد، چون آن ملعون در مدینه جاسوسانی قرار داده بود که آنها متوجه شوند، شیعیان امام جعفر صادق علیه‌السلام بر چه کسی اتفاق کرده‌اند تا او را به قتل برسانند، و من ترسیدم که او از ایشان باشد. به ابوجعفر گفتم: «تو دور شو، همانا من بر خودم و بر تو خائف هستم لکن این مرد مرا خواسته است نه تو را، پس دور شو که بی‌جهت خود را به کشتن ندهی.» پس ابوجعفر قدری دور شد و من همراه آن شیخ رفتم و گمان داشتم که از دست او خلاصی نخواهم شد. پس مرا تا درب خانه حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام برد و گذاشت و رفت. سپس خادمی از داخل خانه آمد و به من گفت: «داخل شو خدا تو را رحمت کند.» پس داخل شدم و دیدم حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیهماالسلام است.» آن حضرت فرمود: «بسوی من بیا نه بسوی مرجئه و نه قدریه و نه معتزله و نه خوارج، بسوی من، بسوی من.» گفتم: «فدایت شوم! پدرت از دنیا درگذشت؟» حضرت فرمود: «آری.» گفتم: «به مرگ طبیعی درگذشت؟» حضرت فرمود:«آری.» گفتم: «فدایت شوم، بعد از او چه کسی امام ما است؟» حضرت فرمود: «اگر خدا بخواهد تو را هدایت خواهد کرد.» گفتم: «فدایت شوم، عبدالله گمان می‌کند که او بعد از پدرتان، امام است.» حضرت فرمود: «عبدالله، می‌خواهد خدا عبادت

نشود.» دوباره پرسیدم: «چه کسی بعد از پدر شما امام است؟ حضرت دوباره فرمود: «اگر خدا بخواهد تو را هدایت خواهد کرد.» با خود گفتم: «سؤال را خوب مطرح نکردم.» گفتم: «فدایت شوم آیا بر شما امامی هست؟» حضرت فرمود: «نه». پس هیبت و عظمت از آن حضرت مرا فرا گرفت مانند آن هیبت و عظمتی که از طرف امام صادق علیه‌السلام مرا فرا می‌گرفت. گفتم: «فدایت شوم، آیا سؤال کنم از شما آنچنان که از پدرتان سؤال می‌کردم؟» حضرت فرمود: «سؤال کن و جواب بشنو ولی فاش نکن که اگر فاش کنی، بیم کشته شدن است.» پس سؤالات از آن حضرت نمودم، پس یافتم که او دریائی است، گفتم: «فدایت شوم شیعه تو و شیعه پدرت در گمراهی و حیرت هستند، آیا آنها را آگاه کرده و بسوی امامت شما بخوانم؟» حضرت فرمود: «هر کدام را که آثار رشد و صلاح در او مشاهده می‌کنی مطلع کن و از ایشان عهد بگیر که کتمان نمایند و اگر فاش کنند پس سرشان بریده است.» و با دست مبارکش بر حلقش اشاره فرمود.

پس من بیرون آمدم و به مؤمن طاق و مفضل بن عمر و ابوبصیر و سایر شیعیان اطلاع دادم. شیعیان امام کاظم علیه‌السلام می‌آمدند و به امامت آن حضرت یقین می‌کردند و رفتن نزد عبدالله را ترک کردند و فقط عده بسیار کمی نزد او می‌رفتند. [1] .

پی نوشت ها:

[1] منتهی‌الامال.

منبع: حدیث اهل‌بیت: عجایب و معجزات شگفت انگیزی از امام کاظم؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس، شاکر چاپ اول 1386.

هارون الرشید

هارون الرشید - که خود دشمن امام و دشمن‌ترین دشمنان اوست - به اوصاف و مناقب آن حضرت اعتراف کرده و می‌گوید که او از دیگران به خلافت شایسته‌تر است و بر این مطلب موقعی که پسرش مأمون علت بزرگداشت و احترام وی از امام را پرسید، تصریح نمود و در پاسخ وی گفت: «پسرم! این پیشوای مردم و حجت خدا بر خلق و خلیفه‌ی او بر بندگان است و من در ظاهر، آن هم با سلطه و زور زمامدار مردمم. به خدا سوگند که اگر او در امر خلافت با من بستیزد من آن عضوی را که دو چشمش در آن است از او می‌گیرم - کنایه از این که سرش را از تن جدا می‌کنم - سلطنت نازا است و خویشاوندی نمی‌شناسد.» و اضافه کرد: «پسرم! این شخص وارث علم انبیاست، این موسی بن جعفر است، اگر علم و دانش درست بخواهی نزد این است»[1] .

پی نوشت ها:

[1] ینابیع المودة: 3 / 32.

منبع: تحلیلی از زندگانی امام کاظم؛ باقر شریف قرشی؛ ترجمه محمد حسین عطایی.

هرزه گوی بی حیا

بی‌گمان، خداوند، بهشت را بر هر هرزه‌گوی دریده دهان کم حیا که باکی ندارد چه می‌گوید و یا به او چه گویند، حرام گردانیده است.
ان الله حرم الجنة علی کل فاحش بذی قلیل الحیاء لا یبالی ما قال و لا ما قیل له. [1] .

پی نوشت ها:

[1] تحف العقول، ص 394.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول زمستان 1384.

همنشینی با دیندار و عاقل خیرخواه

همنشینی اهل دین، شرف دنیا و آخرت است، و مشورت با خردمند خیرخواه، یمن و برکت و رشد و توفیق از جانب خداست، چون خردمند خیرخواه به تو نظری داد، مبادا مخالفت کنی که مخالفتش هلاکت بار است.
مجالسة أهل الدین شرف الدنیا و الآخرة، و مشاورة العاقل الناصح یمن و برکة و رشد و توفیق من الله، فاذا أشار علیک العاقل الناصح فایاک و الخلاف فان فی ذلک العطب. [1] .

پی نوشت ها:
[1] تحف العقول، ص 398.
منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول زمستان 1384.

یحیی بن سلیمان مازنی

ابن قولویه و ثقةالاسلام کلینی با ذکر سند از وی روایت کرده‌اند: حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام فرمود: هر که قبر پسرم علی را زیارت کند برای او نزد خدا مانند هفتاد حج مبرور پاداش است! عرض کردم: ثواب هفتاد حج؟ فرمود: آری و هفتاد هزار حج! عرض کردم: هفتاد هزار حج؟ فرمود: چه بسا حجی که قبول نگردد اما هر که او را زیارت نماید و یک شب نزد او به سر ببرد مانند کسی است که خدا را در عرش (به معنای صحیح آن) زیارت نموده است.
سپس فرمود: آری روز قیامت که فرا رسد چهار نفر از اولین و چهار نفر از آخرین بر عرش پروردگار هستند چهار نفر از اولین: نوح است و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم‌السلام و چهار نفر از آخرین محمد و علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم می‌باشند آن گاه میزان سنجش برقرار گردد پس هر که قبور امامان علیهم‌السلام را زیارت نموده باشد با ماست. آگاه باشید که والاترین زائران از لحاظ مرتبه زائران قبر پسرم علی علیه‌السلام خواهند بود [1] . همین جا بحث در حالات اصحاب حضرت را پایان می‌دهم. از ابحاثی که با زندگانی امام هفتم و امام هشتم ارتباط تام و خاصی دارد فتنه واقفه است که اکثرا از اصحاب حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام بودند و امامت آن حضرت را قبول داشتند اما امامت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام را منکر شدند و اظهار می‌کردند که حضرت امام کاظم علیه‌السلام همان مهدی موعود است و از دنیا نرفته است. علت اظهار این مطلب طمع در مال دنیا بود زیرا اموالی از حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام نزد آنان گرد آمده بود برای اینکه آن اموال را به امام علی بن موسی الرضا علیهماالسلام ندهند منکر فوت امام موسی بن جعفر علیهماالسلام شدند و گفتند: امام هفتم زنده است. از بیان فتنه آنان صرف‌نظر می‌نمایم اگر کسی مایل به تحقیق در این مورد باشد به کتاب‌هایی که در این باره نوشته شده مخصوصا کتاب «الغیبة» شیخ طوسی مراجعه نماید.

پی نوشت ها:
[1] کامل‌الزیارات، ص 307، ح 13؛ کافی، ج 4، ص 585، ح 4.
منبع: زندگانی باب‌الحوائج حضرت موسی بن جعفر؛ عباس حاجیانی دشتی؛ موعود اسلام چاپ اول 1388.

یاد خدا

نام خدا زینت، و یاد خدا آرامش قلب است. رهبران الهی هماره این توجه را به انسان می‌دهند که زندگی روزمره، انسان را از یاد و نام خدا باز ندارد. به انسان می‌آموزند، که غفلت نکند. یاد خدا عامل آرامش و عامل تکامل انسان است. همان گونه که یاد خدا صعود به مراحل بالا و قله شرف انسانی است، غفلت از یاد خدا نیز باعث سقوط انسان می‌گردد. موسی بن جعفر علیه‌السلام در روز پنج هزار بار از درگاه خدا استغفار می‌نماید، انی لاستغفر الله فی کل یوم خمسة آلاف مرة. [1] .

پی نوشت ها:

[1] بحار، ج 48، ص 119.

منبع: امام کاظم الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ اول 1386.

عده‌ای از اصحاب امام کاظم علیه‌السلام بعد از حضرت، امامت علی بن موسی علیه‌السلام را نپذیرفتند. انگیزه آنان از این رفتار دنیاطلبی بود. به خاطر وکالتی که از امام کاظم علیه‌السلام داشتند اموال زیادی در نزد آنان جمع شده بود، به طمع آن اموال، امام بعدی را برنتابیدند. رفتار اینان باعث پدیدار شدن مذهب انحرافی «واقفیه» شد.
علی بن ابی‌حمزه بطائنی یکی از سران این فرقه است. درباره وی گفته می‌شود، کذاب و ملعون. در مورد وی از امام کاظم علیه‌السلام این گونه آمده است، یا علی انت و اصحابک اشباه الحمیر. [1] «علی (علی بن حمزه) تو و یارانت همانند الاغ هستید!»
علت این که امام کاظم علیه‌السلام این گونه علی بن حمزه را نکوهش می‌کند چیست؟ آیا به وی فحش می‌دهد که امثال تو مانند الاغ می‌باشید؟! دامن اهل بیت از این رذائل پاک است. این نکوهش فحش نیست، بیان حقیقت است. این سخن بازشناسی روحیه پلید این گونه افراد است که بر زبان عترت جاری می شود.
نظیر این سخن را قرآن در مورد یهودیان عنود دارد. در مورد آنان می فرماید: یهودیان که وحی الهی (توارت) بر آنان ارزانی شد، لیکن وحی را برنتابیدند و برابر وحی ایستادند، به تحریف وحی الهی پرداختند! اینان همانند الاغی می‌مانند که بارش کتاب باشد، مثل الذین حملوا التوراة ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل أسفارا. [2] . یهود از چه روحیه برخوردار است؟ یهود بسیار عنود و لجوج و منکر واقعیات است. خدای سبحان بیشترین پیامبران را به سوی قوم بنی اسرائیل و یهود بسیج نمود تا شاید به راه خدا باز گردند؛ لیکن آنان وحی را به حقیقت برنتابیدند و انکار کردند و تمرد نمودند و با وحی به چالش برخاستند. یهود قومی دنیا طلب می‌باشد. به خاطر دنیاطلبی حقایق را انکار می‌نماید. در مورد دنیاطلبی یهود قرآن می‌فرماید: حریص ترین مردم به دنیا یهود می باشد، هر کدام از آنان دوست دارد هزار سال عمر کند، و لتجدنهم احرص الناس علی حیوة و من الذین اشرکوا یود احدهم لو یعمر الف سنة. [3] همین دنیاطلبی باعث طغیان یهود بر دیگران است. و همین دنیا محوری باعث شده که آنان خویش را قوم برتر بر دیگران پندارند.

پی نوشت ها:
[1] رجال کشی، ص 404.

[2] جمعه، 5.
[3] بقرة، 96.
منبع: امام کاظم الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ اول 1386.

یوسف بن اسماعیل النبهانی

صاحب کتاب «جامع کرامات الأولیاء» (1350 - 1265 ه) می‌گوید: «موسی الکاظم أحد أعیان أکابر الأئمة من ساداتنا آل البیت الکرام هداة الإسلام» [1] . «موسی کاظم یکی از اعیان و بزرگان ائمه از سروران ما و اولاد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و هادیان اسلام است».

پی نوشت ها:

[1] جامع کرامات الأولیاء، ج 2، ص 496.

منبع: امامان اهل‌بیت در گفتار اهل سنت؛ تحقیق و نگارش داود الهامی؛ مکتب اسلام چاپ اول پاییز 1377.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
(سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازيهاي رايانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران (0311)2333045

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».